



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

فاطمه زهرا سلام الله عليها
در کلام اهل سنت



جلد ۱-۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در کلام اهل سنت

نویسنده:

مهدی هاشمی حسینی

ناشر چاپی:

حر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها) در کلام اهل سنت
۹	مشخصات کتاب
۹	جلد ۱
۹	سخنانی درباره‌ی کتاب
۹	پیشگفتار
۱۰	شخصیت فاطمه از زبان پیامبر و دیگران
۱۲	شناخت فاطمه زهرا (س) قبل از ولادت
۱۳	ازدواج پیامبر اکرم با خدیجه
۱۳	اشاره
۱۳	معکوس شدن سنت خواستگاری
۱۵	نطفه‌ی فاطمه از میوه بهشتی
۱۹	فاطمه زهرا (س) قدم مبارک به دنیا می‌نهد
۲۰	نامگذاری برای مولود مسعود
۲۰	اشاره
۲۱	فاطمه
۲۳	صدیقه
۲۴	المبارکه
۲۸	طاهره
۳۵	بتول
۳۸	فاطمه زهرا (س) یار و یاور پدر
۴۱	فاطمه زهرا (س) در آستانه ازدواج
۴۶	ازدواج علی و فاطمه به فرمان خداوند

- ۴۹ جهیزیه فاطمه زهرا (س)
- ۵۱ فاطمه زهرا (س) در آیهی قربی
- ۶۱ فاطمه زهرا (س) در آیه مباهله
- ۷۳ فاطمه زهرا (س) در سوره هل اتی
- ۷۳ اشاره
- ۸۵ سورهی هل اتی مکی است یا مدنی؟
- ۸۶ فاطمه زهرا (س) در آیهی مرج البحرين
- ۸۹ منزلت فاطمه زهرا (س) در نزد خداوند
- ۹۶ فاطمه زهرا (س) برترین بانوی دو جهان
- ۱۰۵ محبت و دوستی پیامبر به فاطمه
- ۱۱۷ وظایف فاطمه زهرا (س) در خانه و عبادات و تسبیح آن حضرت
- ۱۲۵ فاطمه زهرا (س) در آخرین ساعات زندگی پیامبر
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۵ آخرین لحظه‌های زندگی پیامبر
- ۱۲۷ آخرین وداع و خداحافظی
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۸ زبان حال فاطمه
- ۱۲۸ پاورقی
- ۱۳۸ جلد ۲
- ۱۳۸ پیشگفتار
- ۱۳۹ غمی جانکاه
- ۱۴۱ اهانت به پیامبر در آخرین ساعات زندگی
- ۱۴۹ فاطمه و بی‌وفایی انصار
- ۱۵۴ بی‌وفایی انصار و اقدامات اعضای سقیفه

- ۱۵۸ اقداماتی که با مردم انجام شد
- ۱۶۰ مخالفین حکومت سقیفه
- ۱۷۶ احتراق باب وحی در نزد اهل سنت
- ۱۷۷ یورش به خانه وحی
- ۲۰۴ خطبه‌ی فاطمه در مسجد و مجلس ابوبکر
- ۲۱۴ فیء از نگاه قرآن
- ۲۱۸ فدک و سهم ذوی‌القربی در قرآن
- ۲۳۱ فدک و میراث پیامبران در قرآن
- ۲۴۰ فدک و دادخواهی زهرا
- ۲۴۵ ادعای زهرا و تصدیق ابوبکر
- ۲۵۳ فاطمه راستگوتر از زنان پیامبر
- ۲۶۰ آیا شهادت تخصیص بردار است؟
- ۲۶۵ مردودیت حدیث عدم توریث انبیا
- ۲۷۲ چرا مسلمانان فاطمه را تنها گذاشتند
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۸۰ عایشه و شدت حسادتش به خدیجه‌ی کبری
- ۲۸۷ خشم از دستگاه حکومت تا شهادت
- ۳۰۳ فدک از اموال خالصه بود
- ۳۱۰ فدک کجاست و سرانجام آنچه شد؟
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۱ برگشت فدک
- ۳۱۴ فاطمه در آئینه‌ی اشعار
- ۳۱۴ دوران کودکی
- ۳۱۵ در دوران طفولیت در دانشگاه وحی تربیت شد

- ۳۱۵ فاطمه از جهت نسب بهتر از عرب و عجم است
- ۳۱۵ طهارت و پاکیزگی فاطمه و نجات دوستان
- ۳۱۵ فاطمه بهترین همسر از دیدگاه شافعی
- ۳۱۵ فاطمه فرشته‌ای بصورت انسان
- ۳۱۵ دوستی فاطمه و فرزندان او از نگاه فاشع
- ۳۱۶ فاطمه و دوستی آل طه از نظر محی‌الدین العربی
- ۳۱۶ فاطمه و شب عروسی در اشعار همسران پیامبر
- ۳۱۷ فاطمه عابدترین انسان
- ۳۱۷ فاطمه و پنهان شدن آفتاب از نور سیمایش
- ۳۱۷ از حوا و مریم بالاتر است
- ۳۱۷ فاطمه و ایثار و فداکاری
- ۳۱۸ فاطمه و زورگویی خصم
- ۳۱۸ فاطمه و اقامه شهود و نپذیرفته شدن آنها
- ۳۱۸ فاطمه و ادعای نحله بودن فدک
- ۳۱۹ فاطمه و برگشت فدک
- ۳۱۹ فاطمه و گناه بزرگ سران سقیفه در اشعار کمیت
- ۳۲۰ فاطمه و نقض عهد صحابه‌ی پدرش
- ۳۲۰ رنج‌های فاطمه بعد از رحلت پیامبر از زبان خودش
- ۳۲۰ فاطمه و ناله‌های علی در کنار تربت او
- ۳۲۱ ناله‌های علی در کنار قبر فاطمه
- ۳۲۱ پلورقی
- ۳۳۸ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

سال ۱۳۷۳ هجری شمسی مصادف با ایام ولادت بزرگ بانوی اسلام حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) حال و هوای دیگری بود. شب قبل از ولادت آن حضرت کتاب «زهرا (سلام الله علیها) برترین بانو» را مطالعه می‌کردم، در قسمتی از کتاب تحت عنوان «فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از نظر دیگران» نویسنده معظم بیست روایت و حدیث را از اهل سنت در رابطه با ابعاد زندگی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آورده بود، همان لحظه به ذهنم خطور کرد، خوب است یک کتابی از کلام اهل سنت، در ابعاد زندگی آن حضرت جمع آوری گردد. به خود مراجعه کردم، آیا این کار از من ساخته است؟ تا اینکه به خود گفتم تفرّلی با قرآن کنم، به این نیت که شروع این کار و نتیجه‌ی آن با موفقیت انجام شود، به قرآن تفأل کردم، این آیه‌ی شریفه آمد: «هنا لك الولایة لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا» [۱]. [صفحه ۱۲] باز هم تفأل به قرآن کردم، این آیه‌ی شریفه آمد: «و من یأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی» [۲] با برداشت خود دیدم هر دو تفأل خوب است. لذا تحقیق و بررسی روایات را از قبل از ولادت، یعنی از زمان انعقاد نطفه‌ی پاک فاطمه (سلام الله علیها) شروع کردم. این مجموعه که ملاحظه می‌فرمایید از معتبرین کتب اهل سنت جمع آوری شده است و از آنجا که منابع این کتاب بسیار زیاد است، بعضی از کتابهایی را که در اختیار نداشتم از آنها کپی گرفته و سرانجام پس از گزینش و گردآوری و تنظیم احادیث، آنها را ترجمه و بررسی کردم. اکنون توجه خوانندگان عزیز را به نکات چندی جلب می‌کنم: ۱- این کتاب یک کتاب تحلیلی و استدلالی نیست، بلکه کتابی تاریخی و روایتی می‌باشد. ۲- در نقل کلمات و عبارات، رعایت امانت شده و منابع و مأخذ در پاورقی آمده است. ۳- در بعضی کلمات اهل سنت وقتی اسم مبارک پیامبر اسلام را ذکر کرده‌اند کلمه (صلی الله علیه و سلم) را آوردند، ولی کلمه «آله» را ذکر نکرده‌اند، این جانب آن را در بین پرانتز آوردم. ۴- در ترجمه‌ی عبارات و احادیث دقت زیادی شده است تا ترجمه روان و با محتوا باشد. و در بعضی پاراگراف‌های متن از کتاب «فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت» مرحوم آیه الله آقای سید محمد کاظم قزوینی به ترجمه آقای دکتر فریدونی نقل و یا نقل به مضمون شده است. ۵- از همه‌ی عزیزان و سرورانی که در تهیه این کتاب این جانب را یاری و تشویق فرمودند، کمال تشکر را دارم. امیدوارم صاحب کوثر کارهای آنها را مورد تأیید قرار [صفحه ۱۳] دهد، خصوصا از برادر محترم جناب آقای یاسری در «مجمع اهل البیت» که بعضی از کتاب‌ها را در اختیار اینجانب قرار دادند تشکر می‌گردد. ۷- از آن جا که هیچ کاری بدون عیب و نقص نیست و فقط ذات پروردگار معصومین (علیهم السلام) و اولیای خدا هستند که نقص در کارشان نیست، لذا اگر خوانندگان محترم در این جزوه نقصی و اشتباهی ملاحظه فرمودند از بزرگواری خودشان اینجانب را عفو نموده، از راهنمایی و هدایت دریغ مفرمایند. اللهم وفقنا بالعلم و العمل الصالح و اجعل عواقب امورنا خیرا سید مهدی هاشمی ۲۰ جمادی الثانی ۱۴۱۷ هجری قمری ۱۲/۸/۱۳۷۵ شمسی [صفحه ۱۷]

شخصیت فاطمه از زبان پیامبر و دیگران

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی فاطمه فرمود: «فاطمه حوراء انسیه، کلما اشتقت الی الجنة قبلتها». «فاطمه حوریه‌ای است به صورت انسان، هر وقت که من مشتاق بهشت شوم وی را می‌بوسم». [۱۹]. «ابنتی فاطمه حوراء آدمیه». «دخترم فاطمه حوریه‌ای است به صورت آدمیان». [۱۸]. باز هم فرمود: «فاطمه هی الزهره». «فاطمه‌ی زهرا گل است». [۱۹]. «کانت فاطمه تحدث فی بطن امها و لما ولدت وقعت حین وقعت علی الارض ساجده، رافعة اصبعها». «فاطمه در درون شکم مادر با وی سخن می‌گفت و آن هنگام که به دنیا آمد به روی زمین به حال سجده در آمده و انگشت خویش را بالا گرفت». [۱۸]. [صفحه ۱۸] انس بن مالک درباره‌ی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) گفته است: (و از مادرش سؤال کرده است). «فاطمه مانند ماه شب چهارده بود یا مانند خورشیدی که ابر گرداگرد او را گرفته باشد و از ابر بیرون آید، سفید چهره‌ای که سفیدی وی آمیخته با سرخی بود و با مویی بسیار سیاه، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا». در مستدرک حاکم از قول شاعر آمده است: [۱۹]. بیضاء تسحب من قیام شعرها و تغیب فیه و

هو جثل اسحم سفید چهره‌ای که وقتی از زمین بلند می‌شود مویش بر زمین کشیده می‌شود (از بس که موهای وی بلند است) و این موهای بلند که پیچیده بهم و سیاه است بدن او را در خود می‌پوشاند. فکانه‌ها نهار مشرق و کانه لیل علیها مظلّم پس گویا که وی در میان آن موهای سیاه و بلند همچون روز می‌درخشد و وقتی که آن موهای سیاه و انبوه بدن وی را می‌پوشاند، گویی که شب تاریک آشکار می‌گردد. ترمذی از قول عایشه می‌گوید: «ما رأیت احدا اشبه سمنا و هدیّا و حدیثا برسول الله فی قیامه و قعوده من فاطمه، کانت اذا دخلت علی رسول الله قام الیها فقبلها و رحب بها، و اخذ بیدها و اجلسها فی مجلسه». «هیچ کس را در حرکات بدن و راه و رسم زندگی و سخن گفتن به رسول خدا شبیه‌تر از فاطمه ندیدم. آن هنگام که بر پیامبر اکرم داخل می‌شد، رسول خدا به احترام او بر می‌خاست و به وی خوشامد می‌گفت و دستش را می‌گرفت و در نزد خود می‌نشاند». [۱۸]. بیهقی در سنن خود می‌گوید: «کسی را از حیث سخن گفتن و کلام به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از فاطمه‌ی زهرا شبیه‌تر ندیدم». [۱۹]. [صفحه ۱۹] در مستدرک حاکم و تذکره سبط ابن جوزی و ذخایر العقبی و ینایع الموده و فراند السمطین و الاصابه آمده است: «ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک». [۱۸]. «فاطمه جان! خداوند از غضب تو غضبناک و از خشنودی تو مسرور می‌شود». شبلیجی نویسنده‌ی نورالابصار از مجاهد و او به نقل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: «خرج النبی و هو آخذ بید فاطمه فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هی بضعة منی و هی قلبی و هی روحی التی بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله». [۱۹]. «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شد در حالی که دست زهرا را گرفته بود فرمود: هر کس این بانو را می‌شناسد که می‌شناسد و آنکه نمی‌شناسد بداند که او فاطمه دختر من، پاره‌ی تن من است و روح و قلب من که بین دو پهلوی من است، هر کس او را اذیت بکند مرا اذیت کرده است و هر کسی مرا اذیت بکند خدا را اذیت نموده است». بخاری و مسلم و ترمذی در صحاح خودشان و در مسند احمد حنبل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره‌ی فاطمه (سلام الله علیها) می‌گوید: «فاطمه بضعة منی یرببنی ما ربها و یؤذینی ما آذاها». [۱۸]. [صفحه ۲۰] «فاطمه پاره‌ی تن من است هر که در خوبی او گمان بد کند و یا دیگران را به گمان بد افکند در خوبی من تردید کرده است و هر که او را بیازارد مرا آزرده است». بخاری در صحیح خود از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند: «فاطمه بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی» [۱۹]: «فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده است». ابن حجر مکی در صواعق المحرقة می‌گوید: «فاطمه بضعة منی، یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها». [۱۸]. «فاطمه پاره‌ی تن من است هر کسی او را اندوهگین کند مرا اندوهناک کرده و هر کسی وی را خوشحال کند مرا خوشحال و مسرور نموده است». از عایشه نقل شده است: «احب الناس الی رسول الله (صلی الله علیه و آله) من النساء فاطمه، و من الرجال علی...» [۱۹]. «محبوب‌ترین زنان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه بود و از مردان علی بن ابی‌طالب. والله احدی را در نزد رسول خدا محبوب‌تر از علی ندیدم و نیز روی زمین زنی را از زن علی (علیه السلام) پیش پیامبر عزیزتر و گرامی‌تر نیافتم». جامع ترمذی را از جمیع بن عمیر نقل می‌کند: «دخلت مع عمتی علی عائشة فسألت: ای الناس احب الی رسول الله؟ قالت: فاطمة. [صفحه ۲۱] فقیل: من الرجال؟ قالت: زوجها». [۱۸]. «با عمه ام‌نزد عایشه رفتم، از وی پرسیدم: از میان مردم چه کسی نزد رسول خدا محبوب‌تر است؟ پاسخ داد: فاطمه؛ باز از وی پرسیدم: از مردان چه کسی؟ پاسخ داد: همسر فاطمه». ابراهیم جوینی در فرائد السمطین می‌گوید: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: فاطمة بهجة قلبی، و ابناها ثمرة فؤادی، و بعلها نور بصری، و الائمة من ولدها أمناء ربی و حبله الممدود بینه و بین خلقه من اعتصم به نجا و تخلف عنه هوی». [۱۹]. «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فاطمه نشاط قلب من و فرزندان وی میوه‌ی دل من و شوهر او نور چشم من می‌باشند و امامان از فرزندان او امینان پروردگار من ریسمان توحیدی او که کشیده است بین او و خلق، هر که چنگ بزند به آن ریسمان نجات می‌یابد و هر کس تخلف بکند سقوط می‌کند». کنز العمال از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند: «أبشری یا فاطمة فان المهدی منک». [۱۸]. «بشارت باد بر تو ای فاطمه که نجات دهنده‌ی مستضعفین و در هم

کوبنده‌ی کاخهای ستم و قدرت‌های پوشالی (مهدی موعود) از تو و از فرزندان توست». «احب اهلی الی فاطمة». [۱۹]. «فاطمه‌ی زهرا از محبوبترین نزدیکان و اهل من است». [صفحه ۲۵]

شناخت فاطمه زهرا (س) قبل از ولادت

یکی از اموری که جهان علم و تمام ادیان و مکاتیب آن را به طور یقین پذیرفته‌اند این است که تمام خصوصیات و صفات پدر و مادر به فرزند منتقل می‌شود و این خصوصیات و فضائل از زمانی که نطفه در رحم مستقر می‌شود، و در دوران زندگی رحمی تأثیر خود را در اندام‌های بدن طفل و پیکره وجودی او ظاهر می‌کند. و بعد از تولد و قتی که بچه قدم به دنیا می‌گذارد بروز و ظهور آن عوامل خصوصیات بعینه مشاهده می‌شود. و علاوه بر آن مسئله‌ی شیر و شیرخوارگی حالات مادر به هنگام شیر دادن، همه از مسائلی است که متخصصان فن در زمینه‌ی قانون وراثت، سخن سرایی‌ها کرده و مطالب زیادی بیان نموده‌اند و تأثیرات قطعی زن‌ها و شیر را به روی فرزند کاملاً و یقیناً به اثبات رسانده‌اند. با توجه و ملاحظه این قوانین و قاعده‌های مسلم و قطعی و بدیهی که ثابت شده است، شخصیت و عظمت بانوی دو جهان فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) صورت گرفته وجود پیدا کرده است. و با عنایت به آنچه گفته شد، باید عوامل دیگری را که در شخصیت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) نقش اساسی داشته در نظر گرفت. عوامل زیادی در وجود بانوی دو جهان مؤثر بود از جمله‌ی آنها پدر حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) رسول خداست، که سرور مخلوقات عالم و سید و آقای انبیای عظام و رسل می‌باشد. [صفحه ۲۶] او همان کسی است که خداوند همه‌ی موجودات عالم و جهان هستی را به طفیل وجود نازنین او خلق فرموده و لباس هستی پوشانده است. [۲۰]. او همان کسی است که در این جهان اگر صاحب فضیلت و شرافتی باشد آن فضیلت و کمال و شرافت در وجود او به صورت کامل و اکمل و تمام موجود است. او همان کسی است که خدایش او را «پیامبر رحمت» و «رحمة للعالمین» خوانده است. [۲۱]. او همان کسی است که به فرموده‌ی خود: «کنت نبیا و الادم بین الطین و الماء» [۲۲] آری این شخصیت با فضیلت و کمال و این انسان کامل و عقل کل و کسی که محو و فانی در قدس رب بود، همان کسی است که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از صلب او به رحم پاک و پاکیزه و مطهره‌ی خدیجه بانوی پاک سرشت و پاک طینت منتقل شد. اما عامل دیگری که در به وجود آمدن فاطمه‌ی اطهر نقش مهمی داشت؛ مادر آن حضرت، خدیجه‌ی کبری بانویی سپید چهره، با قامتی بلند، رویی زیبا، از خانواده‌ی نجیب و شریف، با شخصیت و اندیشمند، با خرد و دارای هوش و ذکاوت و بصیرت بینایی بالا، با عزت و اعتماد بنفس وافر، بود. خدیجه همان بانوی با عظمت و با فضیلت و با مدیریت بس بالایی است که امور تجارت را با آن هوش و ذکاوت خدادادی خود انجام می‌داد. خدیجه با آن همه فضائل، وقتی که افتخار همسری پیامبر رحمت را به دست آورد، تمام ثروت و مال التجاره‌ی او را که به تعبیر بعضی روایات هشتاد هزار شتر زیر بار تجارتش را، همه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بخشید. همه‌ی مورخین گفته‌اند و گواه هستند که اسلام عزیز از زمانی که طلوع کرد و در حال [صفحه ۲۷] پا گرفتن و قدرت یافتن بود کمک‌های مالی خدیجه در پیشرفت اسلام بسیار مؤثر بود. این اموال برای تالیف قلوب و برطرف کردن نیازهای محرومین که تازه قلب شان به نور اسلام و بیانات پیامبر رحمت روشن شده بود، نقش عمده داشت و دین مقدس نوپای اسلام را تقویت بخشید و تا آن جا مفید و مؤثر واقع شد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «هیچ مالی مانند اموال خدیجه برای من پر منفعت نبود». پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به واسطه‌ی همین اموال توانست رنجیدگان در ماندگان را که سالها در رنج و مشقت زندگی می‌کردند و از عقیده‌های خرافی و بت پرستی به تنگ آمده بودند و تازه قلب شان به نور کلمه مبارکه‌ی لا اله الا الله و محمد رسول الله روشن و منور شده بود دستگیری نموده و زندگی آنها را اداره نماید، تا آن جا این ثروت اثر معنوی خود را گذاشت که پیامبر رحمت فرمود: «دین اسلام فقط به وسیله‌ی دو عامل برپای ایستاد و قوام یافت: شمشیر علی و مال خدیجه». [۲۳]. آری این همه ایثار و شجاعت و فضیلت حاصل زندگی زناشویی شایسته‌ی آن دو بزرگوار بود؛ و بنا بر

بعضی روایات که از قریقین آمده است: هرگاه در محضر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از خدیجه سخنی به میان می‌آمد یا خود پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله و سلم) از او یاد می‌فرمود، بر همسر نازنینش رحمت و درود می‌فرستاد قلب مبارکش از یاد بانوی با وفا شکسته می‌شد و اشک در چشمانش جمع و به علامت حزن و اندوه بر گونه‌های مبارکش جاری می‌گردید. «روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از خدیجه یاد فرمود، عایشه حاضر بود و گفت وی (خدیجه) پیره‌زنی فرتوت و چنین و چنان بود و خدای متعال بهتر از او را نصیب شما کرده است (یعنی خودش)، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هرگز بهتر از او نصیب من نشده، او آن هنگام که هیچ کسی مرا نپذیرفت و تصدیق نکرد، او مرا تصدیق کرد و ایمان آورد و آن زمانی که مالی نداشتم او مرا در مال خود شریک کرد و خداوند [صفحه ۲۸] فقط از او فرزند نصیب من فرمود و از دیگر زنان فرزندی قسمت من نفرمود و باقی نگذاشت» [۲۴]. [صفحه ۳۱]

ازدواج پیامبر اکرم با خدیجه

اشاره

رسول اکرم هنگام ازدواج در ۲۵ سالگی بود، در حالی که خدیجه‌ی کبری چهل سال داشت، این ازدواج در نوع خود از ازدواج‌های بی نظیر بود، زیرا انگیزه‌ی وقوع این پیوند با میمون و مبارک، عشق و امور مادی و انگیزه‌هایی که معمولاً در ازدواج‌ها پیوندهای بزرگان عالم وجود دارد نبود، همچنین در این وصلت ملاحظات سیاسی در کار نبود. همان طور که تاریخ خود شاهد و گواه است از نظر اقتصادی هیچ گونه تناسبی بین پیامبر اسلام و خدیجه کبری وجود نداشت، پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله و سلم) فردی فقیر و بی بضات و تحت کفالت عم گرامیش - که او هم فقیر و بی بضاعت بود - زندگی می‌کرد، در حالی که خدیجه‌ی کبری معروفترین و ثروتمندترین زن مکه بود و ثروت بسیار زیادی در اختیار داشت که تمام سرزمین حجاز تا شام را تحت پوشش داشت. اما خدیجه می‌دانست و یا شنیده بود که آینده‌ی تابناک و درخشان در انتظار این جوان فقیر خواهد بود و شاید همه‌ی آن فضائل را خدیجه از غلام خود میسر شده شنیده بود، زیرا در آن زمان که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان یک جوان امین برای خدیجه تجارت می‌کرد میسر همه‌ی آن حالات و خصوصیات و روحیات سرشار از معنویت صداقت را که از محمد امین دیده بود برای خدیجه‌ی کبری نقل می‌کرد. و یا شاید کلام آن راهب دیر بین راه حجاز و شام و پیشگویی‌های آن راهب به گوش خدیجه‌ی کبری رسیده بود. [صفحه ۳۲]

معکوس شدن سنت خواستگاری

در همه‌ی ازدواج‌ها رسم بر آن است که خانواده‌ی داماد برای خواستگاری به خانه پدر دختر می‌رود، ولی در اینجا سنت ازدواج معکوس شده است و عروس که دلباخته‌ی فضائل و معنویات محمد شده، خود پیشقدم می‌شود و به محمد امین می‌گوید که وی را از پدرش خویلد و یا عمویش خواستگاری نماید؛ ولی داماد! رسول گرامی اسلام ترجیح می‌دهد که با زنی فقیر که از نظری زندگی و معیشت با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هماهنگی و تناسب داشته باشد، ازدواج بنماید و از خدیجه از اینکه نمی‌تواند خواسته او را اجابت بکند معذرت خواهی می‌کند. همان طور که گفته شد خدیجه بانویی خردمند و عاقل و فاضله بود و همه‌ی فضائل و کمالات عالی را در محمد امین دیده و شنیده بود؛ از این رو به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض می‌کند که حاضر است جاننش را فدای او بکند، چه رسد به اموالی که دارد حاضر است همه‌ی اموال را در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار بدهد و لذا از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست که عموهایش را برای خواستگاری به سوی

پدرش خویلد بفرستد. عموهای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و عمه‌های آن حضرت همه از این پیشنهاد خدیجه‌ی کبری تعجب کردند و شگفت‌زده شدند و انگشت حیرت به دندان گرفتند: ای وای خدیجه به محمد امین پیشنهاد ازدواج نموده است. این پیشنهاد فکرها را از سر برد و بر بعضی از عمه‌های پیامبر اسلام دهشت و ترس مستولی شد خواسته‌ی خدیجه‌ی کبری فوق العاده بود! باز هم جای تعجب است از خدیجه‌ی کبری خیلی از رجال حجاز و اشراف و بزرگان خواستگاری نموده و خواهان ازدواج با وی بودند، ولی خدیجه کبری همه‌ی آنها را رد کرده و خواهان پیوند با جوانی شده است که فقیر بوده و تحت کفالت عم فقیرش زندگی می‌کند! همه از یکدیگر سؤال می‌کنند که آیا این ازدواج صورت خواهد گرفت؟ سرانجام [صفحه ۳۳] این ازدواج مبارک صورت گرفت و پیامبر رحمت به خانه‌ی خدیجه نقل مکان نمود و در این ایام و لحظات بود که درهای سعادت و خوشبختی به روی خدیجه‌ی کبری باز شد او خود را در نهایت خوشبختی دید، زیرا به بزرگترین آرزوهایش که ازدواج با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود دست یافته بود. خدیجه‌ی کبری در خانه‌ی رسول خدا فرزندان پسر به نام‌های طیب و طاهر و قاسم به دنیا آورد، ولی همه‌ی آنها در ایام خردسالی از دنیا رفتند و نیز چهار دختر از خدیجه‌ی کبری متولد شد به نام‌های زینب، ام‌کلثوم، رقیه و فاطمه‌ی زهرا [۲۵]، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از نظر سن از همه‌ی آنها کوچک، ولی از نظر قدر و منزلت و مقام بالاتر بود. خواننده‌ی عزیز قبل از آن که حالات و کیفیت نطفه‌ی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را از کلام احادیث اهل سنت بررسی بکنیم مناسب است که به طور خلاصه و فشرده تأثیرات غذا و حالات مادر و پدر و خصوصیات روانی آنها را بحث بکنیم. در زندگی بشر و حیات جامعه‌ها حقایق قطعی و ثابتی وجود دارد که علم بشری به آن نمی‌رسد. اگر چه امروز جهان علم پیشرفت زیادی داشته، از طرفی دل اتم را شکافته و به ذرات اتمی پی برده است و از طرف دیگر به کواکب و کهکشان‌ها منظومه‌های شمسی دست یافته و در فضا و کره‌ی ماه و کرات دیگر مستقر شده، ولی با همه‌ی این پیشرفت‌ها و گسترده‌گی آنها، هنوز قانون ماورایی و وراثت را نتوانسته کشف کند. نطفه‌ای که در رحم منعقد می‌شود و جنین از آن جا هستی و وجود خود را می‌یابد، نخستین مرحله‌ی آن خون است که همین خون از غذا ایجاد می‌شود و غذا هم حالات مختلفی دارد که عبارت است از اکل و طبخ و هضم و جذب. و مسئله‌ای که شک تردید در آن نیست نوع غذاست که در کیفیت و چگونگی ایجاد نطفه قطعاً و یقیناً مؤثر خواهد بود و اثر خود را می‌گذارد و به همین سبب نطفه‌ای که از غذاها و مایعات حرام ایجاد شود با نطفه‌ای که از غذاها و مایعات حرام ایجاد گردد، تفاوت روشن خواهد داشت. [صفحه ۳۴] چرا؟ برای اینکه این دو غذا از نظر معنوی با یکدیگر تفاوت اساسی و ریشه‌ای دارند. غذا همان طور که در جسم و بدن انسان مؤثر است، در روح و روان انسان نیز مؤثر خواهد بود و غذاهایی موجب سرور و شادمانی قلب و ضمیر و وجدان انسان، آرام‌بخش اعصاب و روان و سبب کاهش ترس و دلهره در انسان می‌شود و بر عکس غذاهایی که موجب ناراحتی‌های قلبی و اعصاب و موجب ترس می‌شود که فعلاً مجال بحث و بیان و بررسی آنها نیست و به کتابهای طبی و گیاهی می‌توانید مراجعه کنید. در نتیجه می‌توان گفت که نوع غذا در نطفه، تأثیر تام خواهد داشت و این غذاست که در صلب و رحم آنها ایجاد نطفه می‌کند و در کشیدن فرزند به راه‌های خیر و سعادت و شر و شقاوت نقش اساسی دارد. لذا غذا چه پاک و مشروع و مباح باشد و چه ناپاک و نامشروع و مکروه باشد، اثرات غیر قابل انکاری را در طفل به وجود می‌آورد و در اندیشه و فکر و حالات روانی وی در مسیر هدایت و سعادت و یا ضلالت و گمراهی اثر می‌گذارد. این جهت را هم تردید نباید کرد که حالت روانی پدر و مادر هنگام انعقاد نطفه در حالات و مقدرات بچه و جنین تأثیر خواهد گذاشت و در آینده‌ی حیات و زندگی او اثر خواهد کرد؛ همان طور که ترس و اضطراب پدر و مادر در آن موقع در زیبایی و زشتی جنین و ذکاوت وی اثر خواهد داشت و همان طور بی‌میلی و سستی و یا در حال سیری عکس آن را اثر می‌گذارد. خواننده‌ی عزیز بعد از بررسی مختصر اثر دو عامل اساسی غذا و حالت روانی والدین در نطفه، اکنون وقت آن است که سراغ حالت انعقاد نطفه‌ی پاک و مطهر سیده‌ی زنان دو عالم فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) برویم و برخی از روایات را که اهل سنت در کتب حدیث تاریخ خود نقل کردند بیاوریم. «عن عائشه رضی الله عنها

قالت قلت یا رسول الله ما لک اذا قبلت فاطمة جعلت لسانک فی فیها كأنک تريد أن تلحقها عسلا فقال صلی الله علیه و آله و سلم انه لما أسرى بی ادخلنی جبرئیل الجنة فناولنی تفاحد فأکلتها فصارت نطفة فی ظهري فلما نزلت من السماء [صفحه ۳۵] واقعت خدیجة ففاطمه من تلك النطفة كلما اشتقت الی تلك التفاحة قبلتها». «و من طریق اخرى و عن بن عباس رضی الله عنهما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یكثر القبل لفاطمه فقالت له عائشة انک تكثر تقبیل فاطمه فقال صلی الله علیه و آله و سلم ان جبرئیل لیلئ أسرى بی ادخلنی الجنة فاطعمنی من جمیع ثمارها فصار ماء فی صلبی فحملت خدیجة بفاطمه فاذا اشتقت لتلك الثمار قبلت فاطمة فأصبت من رائحتها جمیع تلك الثمار التي أكلتها» و خرج الملا موصلی سیرته «و زاد فقلت له یا رسول الله فعلت شیئا لم تفعله فقال یا عائشة انی اشتقت الی الجنة قبلت نحر فاطمة.» «از عایشه نقل شده که به رسول خدا گفتم: چه شده و برای چیست زمانی که فاطمه را می بینی او را زیاد می بوسی و زبانت را در دهان او می گذاری و گویا اینکه اراده می کنی او را غسل بخورانی؟ پیامبر اسلام در جواب فرمودند: همانا، وقتی که مرا به معراج بردند جبرئیل مرا داخل بهشت نمود و برای من سیبی آورد که آن را خوردم سپس نطفه‌ای در پشت من گردید، وقتی که از آسمان برگشتم با خدیجه همبستر شدم، که فاطمه از این نطفه است و هر زمانی که اشتیاق و شوق به آن میوه‌ها پیدا می کنم فاطمه را می بوسم». و این روایت از طریق دیگر هم آمده است: «از عبدالله ابن عباس (رضی الله عنهما) نقل شده است: رسول خدا زهرایش را بسیار می بوسید و این کار را همیشه انجام می داد، و عایشه به پیامبر اسلام گفت: شما خیلی زیاد فاطمه را می بوسید (گویا عایشه ناراحت شده و علت را سؤال می کند) پیامبر در جواب سؤال عایشه فرمود: همانا جبرئیل در شب معراج مرا داخل بهشت نمود و از تمام میوه‌های بهشتی به من اطعام کرد و آن میوه‌ها آب در صلب من گردید و خدیجه به فاطمه حامله شد و هر زمانی که شوق آن میوه‌ها بر من ایجاد می شود فاطمه را می بوسم و از بوی فاطمه به بوی تمام آن میوه‌های بهشتی می رسم». [۲۶]. [صفحه ۳۶] و ملا موصلی نیز در سیره‌ی خود آورده است: «عایشه می گوید: به رسول خدا گفتم: چرا شما این کار را با کسی دیگر نمی کنید؟ پیامبر اسلام فرمود: ای عایشه من هر زمانی که مشتاق بهشت می شوم زیر گلوی فاطمه را می بوسم». خواننده‌ی عزیز این حدیث در کتب دیگر علمای اهل سنت هم آمده است، از جمله خوارزمی در مقتل الحسین (ص ۶۳ الی ص ۶۸) و ذهبی در میزان الاعتدال (ج ۲، ص ۲۶) و صاحب التلخیص المستدرک در (ج ۳، ص ۱۵۶) و عسقلانی در لسان المیزان (ج ۴، ص ۳۶) این حدیث را ذکر کرده‌اند. [صفحه ۳۹]

نطفه‌ی فاطمه از میوه بهشتی

حدیثی که در آغاز این فصل ذکر می شود با حدیث آخر فصل سوم، جزا ندرک اختلاف در الفاظ از نظر محتوی و مضمون یکی است و اتحاد دارد و این حدیث در کتاب «بحار الانوار» آمده است: «... هبط جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فناداه یا محمد! العلی الاعلی یقرأ علیک السلام، و هو یأمرک ان تعترل خدیجة اربعین صباحا، فشق ذلک علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و کان لها محبا و بها وامقا (محبا فأقام النبی اربعین یوما یصوم النهار و یقوم اللیل، حتی اذا کان فی آخر ایامه تلك. بعث الی خدیجة بعمار بن یاسر قال: قل لها: یا خدیجة لا تظنی ان انقطاعی عنک هجرة و لا قلی، و لکن ربی امرنی بذلک لینفذ امره، فلا تظنی یا خدیجة الا- خیرا، فان الله عز و جل لیباهی بک کرام ملائکته کل یوم مرارا فاذا جنک اللیل فاجیفی (ردی) الباب، و خذی مضجعک من فراشک، فانی فی منزل فاطمة بنت اسد. فجعلت خدیجة تحزن کل یوم مرارا لفقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلما کان فی کمال الاربعین هبط جبرئیل فقال: یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام و هو یأمرک ان تتأهب لتیحته. فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا جبرئیل و ما تحفة رب العالمین و ما تحیته؟ فقال جبرئیل. لا علم لی. [صفحه ۴۰] فبینما النبی صلی الله علیه و آله و سلم کذلک اذ هبط میکائیل و معه طبق مغطی بمندیل سندس او استبرق، فوضعه بین یدی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اقبل جبرئیل علیه السلام و قال: یا محمد یأمرک ربک ان تجعل اللیلة افطارک علی هذا الطعام. قال علی بن ابی طالب علیه السلام:

كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذا أراد أن يفطر أمرني أن افتح الباب لمن يرد من الإفطار فلما كان في تلك الليلة أقعدي النبي صلى الله عليه وآله وسلم على باب المنزل وقال: يا بن أبي طالب انه طعام محرم الا على. قال على صلى الله عليه وآله وسلم: فجلست على الباب، وخلي النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالطعام، وكشف الطبق، فاذا عذق من رطب، و عنقود من عنب، فاكل النبي صلى الله عليه وآله وسلم منه شبعاً و شرب من الماء رياء، و مديده للغسل، فأفاض الماء عليه جبرئيل، غسل يده ميكائيل و تمتد له اسرافيل، و ارتفع فاضل (باقي) الطعام مع الاناء الى السماء. ثم قام النبي ليصل فاقبل عليه جبرئيل و قال: الصلاة محرمه عليك في وقتك حتى تأتي الى منزل خديجه فتواقعها، فان الله عز و جل آلى (حلف) على نفسه ان يخلق من صلبك هذه الليلة ذريه طيبه. فوثب النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى منزل خديجه، قالت خديجه: و قد كنت قد الفت الوحده، فكان اذا جنني الليل غطيت رأسي، و سجت (ارسلت) ستري و غلقت بابي، و صليت وردى، و اطفأت مصباحي، و آويت الى فراشي، فلما كانت تلك الليلة لم اكن بالنائمه و لا بالمتنبه اذ جاء النبي فقرع الباب، فناديت من هذا الذي يقرع حلقة لا يقرعها الا محمداً؟ فنادى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعزوبه كلامه و حلاوه منطقه: افتحي يا خديجه فاني محمداً قالت خديجه: فقمت مستبشره بالنبي، و فتحت الباب، و دخل النبي المنزل، و كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل المنزل دعا بالاناء فتطهر للصلوة ثم يقوم فيصلي ركعتين يوجز فيهما، ثم يأوي الى فراشه فلما كانت تلك الليلة لم يدع بالاناء و لم يتأهب للصلوة... بل كان بيني و بينه ما يكون بين المرأه و بعلها فلا و الذي سمك السماء و انبع الماء [صفحه ۴۱] ما تباعد عنى النبي حتى حسس بثقل فاطمه فى بطنى... الى آخره. «جبرئيل امين نزد رسول خدا آمد و به وی عرض کرد: ای محمد، خداوند علی اعلا سلام می‌رساند و به تو فرمان می‌دهد که به مدت چهل شبانه روز از همسرت خدیجه دوری کن. این موضوع بر رسول خدا گران آمد زیرا با وجود علاقه‌ی فراوانی که به خدیجه داشت چهل روز دوری، مدتی طولانی بود. پس رسول خدا چهل شبانه روز را دوری گزید در حالی که روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت و شب زنده داری می‌گذرانید، ضمناً به خدیجه پیام فرستاد و این پیام را عمار یاسر به آن بانو رسانید که: یا خدیجه گمان مبر که کناره گیری من از تو به سبب بی‌اعتنائی است و یا اینکه ترا رها کرده‌ام، بلکه به علت امتثال فرمان پروردگaram که مرا امر به این دوری فرمود، از تو دوری گزیدم و تو ای خدیجه این موضوع را جز بر خیر و نیکویی حمل منما، زیرا خدای متعال به وجود تو بر فرشتگان مقربش در هر روز به کرات افتخار می‌کند، پس هنگامی که شب فرا می‌رسد در را ببند و در داخل بستر استراحت کن و من نیز در منزل فاطمه بنت اسد بسر می‌برم. خدیجه هر روز چندین بار از دوری محبوبش رسول خدا متأثر می‌گردید. وقتی که چهل شبانه روز به انجام رسید جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد پروردگار علی اعلا سلام می‌رساند و امر می‌فرماید که خود را برای تحیت و تحفه او آماده سازی. رسول مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای جبرئیل تحفه‌ی حضرت رب العالمین چیست و تحیت او کدام است؟ جبرئیل پاسخ داد: من نمی‌دانم. رسول مکرم با جبرئیل در این گفتگو بودند که میکائیل خدمت پیامبر شرفیاب شد، در حالی که همراهش طبقی بود که روی آن طبق دستمالی از دیبا وجود داشت، پس آن طبق را در برابر نبی مکرم نهاد جبرئیل پیش آمده و عرض کرد: ای محمد پروردگارت امر می‌کند که امشب از غذای موجود در این طبق افطار کن علی (علیه السلام) می‌فرماید که هر روز رسول مکرم هنگام افطار به من فرمان می‌داد که در را باز بگذارم تا هر کسی از راه می‌رسد و نیازمند غذاست بتواند داخل خانه شده و غذا بخورد، ولی در آن شب فرمود: علی بر در منزل بنشین و مانع [صفحه ۴۲] ورود افراد شو زیرا این طعام جز من بر همه کس حرام است. علی (علیه السلام) می‌فرماید: من در کنار در نشستم و پیامبر تنها بود، سرپوش از روی طبق برداشت و در طبق خوشه‌ی خرمايي تازه و خوشه‌ای انگور بود. آنگاه رسول خدا از آن غذا سیر میل فرمود و آب گوارا هم نوشید و دست خویش را برای شستن دراز فرمود و جبرئیل بر دست ایشان آب می‌ریخت و میکائیل می‌شست و اسرافیل خشک می‌کرد و بقیه غذا را به همراه ظرف نیز به آسمان بردند. رسول خدا برخاست تا نماز گزارد، جبرئیل گفت: امشب نماز اول وقت بر شما حرام است تا به منزل خدیجه در آیی و با وی بیامیزی، زیرا خدای تعالی به ذات خود سوگند خورده که از صلب شما امشب فرزندی پاک و

پاکیزه ایجاد فرماید. رسول اکرم به سرعت به سوی منزل خدیجه آمد، خدیجه گوید: من به تنهایی انس گرفته بودم، وقتی که شب می‌شد سر خود را می‌پوشاندم و پرده‌ی در را می‌انداختم و در خانه را میبستم و نماز به جای می‌آوردم و چراغ را خاموش کرده در بستر می‌آرمیدم، در آن شب بین خواب و بیداری بودم که صدای دق الباب را شنیدم، صدا کردم کیست که در را می‌کوبد، دری که جز محمد کسی حق زدن آن را ندارد. رسول خدا با سخن دلنشین لحن زیبایی فرمود: خدیجه در را باز کن من محمدم. خدیجه گوید: برخاستم در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بودم، در را گشودم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد، ایشان هر وقت وارد منزل می‌شد ظرف آب می‌خواست، وضو می‌گرفت نماز می‌خواند و بعد از نماز خواندن سریع به بستر خود می‌رفت، ولی در آن شب نه ظرفی خواست و نه آماده برای نماز خواندن شد بلکه بلافاصله به بستر آمدن و عمل زناشویی انجام شد. پس سوگند به آن کس که آسمان را برافراشت و آب را جاری فرمود، در آن شب رسول خدا از من دور نشد مگر اینکه سنگینی حمل فاطمه را در خودم احساس کردم...» [۲۷]. نویسنده‌ی عظیم الشأن آقای سید کاظم قزوینی در کتاب «فاطمه از ولادت تا شهادت» [صفحه ۴۳] بعد از بیان این حدیث می‌فرماید که چند نتیجه از این حدیث به دست می‌آید: ۱- رسول خدا به دستور خداوند از خدیجه کناره گیری می‌نمایند تا با ندیدن وی شوق و رغبت رسول خدا زیادتر شود. ۲- اشتغال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عبادات فراوان برای افزودن روحانیت و تعالی نبی اکرم در اتصالات به عالم و ملکوت اعلی. ۳- افطار نمودنش با مائده‌ی آسمانی و بهشتی و پاک که به جهت لطافتش به سادگی آسانی بتواند تبدیل به نطفه شود. ۴- ایجاد نطفه از طعام آسمانی و لطیف، شباهتی به طعام‌های مادی ندارد. ۵- توجه و حرکت به سوی خانه‌ی خدیجه به فوریت برای انتقال دادن نطفه به خدیجه‌ی کبری. [۲۸]. این حدیث در کتب اهل سنت با اندک اختلافی در الفاظ، بسیار نقل شده است. البته در کتب شیعه این احادیث فراوان است، ولی هدف و مقصد ما فقط نقل احادیث از طریق اهل سنت می‌باشد. دانشمند معروف «جلال الدین سیوطی» در تفسیر در المنثور از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند: «لما اسرى الى السماء ادخلت الجنة فوقف على شجرة من اشجار الجنة لم ار في الجنة احسن منها ولا ابيض ورقا ولا اطيب ثمرة فتناولت ثمرة من ثمرها فأكلتها فصارت نطفة في صلبی، فلما هبطت الى الارض واقعت خديجة فحملت بفاطمة، فاذا انا اشتقت الى ریح الجنة شممت ریح فاطمة (عليه السلام)». [۲۹]. «در شب معراج مرا وارد بهشت کردند و در برابر درختی از درختان بهشتی ایستادم که در تمام بهشت از آن زیباتر و با برگ‌هایی سفیدتر، و میوه‌ای خوشبوتر ندیدم، یکی از [صفحه ۴۴] میوه‌های آن را برگرفتم و تناول کردم و نطفه‌ای در صلب من تشکیل شد، بعد از آنکه به زمین هبوط کردم و با خدیجه همبستر شدم نطفه‌ی فاطمه (سلام الله علیها) منعقد شد، لذا هنگامی که اشتیاق بوی بهشت را پیدا می‌کنم فاطمه را استشمام می‌کنم.» سفیان ثوری از هشام بن عروه و او از پدرش و او از عایشه نقل کرده که می‌گوید: «كنت اری النبی صلی الله علیه و آله و سلم کثیرا ما یقبل نحر فاطمة فقلت: یا رسول الله رأیتک تفعل شیئا ما رأیتک تفعل (مع احد) فقال لی: یا حمیراء انه لما کان لیلۃ أسری بی الی السماء، و کل الله عز و جل بی جبرئیل فأوقفنی علی شجرة من شجر الجنة لم ار فی الجنة شجرة هی انضمر منها ورقة ولا احسن منها لونا، ولا اطیب منها رائحة، فتناولت ثمرة من ثمرها فأكلتها فصارت نطفة فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خديجة فحملت بفاطمة، فاذا اشتقت الی رائحة الجنة شممت فاطمة. یا حمیراء، ان فاطمة لیست کنساء الادمیین ولا تعتل کما یعتلن». «می‌دیدم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بسیار بسیار زیر گلوی دخترش فاطمه‌ی زهرا را می‌بوسد، گفتم: ای فرستاده حق شما کاری را با فاطمه انجام می‌دهید که با کسی دیگر ندیدم انجام بدهید، پیامبر اسلام در جواب فرمود: ای حمیرا همانا وقتی که مرا به معراج سیر دادند و به آسمان عروج کردم خداوند تبارک و تعالی جبرئیل را موکل راهنمای من قرار داد و جبرئیل مرا نزد درختی از درختهای بهشت نگهداشت در بهشت درختی بود که از نظر سفیدی برگ، لطافت، زیبایی رنگ، خوشبویی بهتر از آن را ندیده بودم. او میوه‌ای از میوه‌های آن را برای من آورد و خوردم و در پشت من نطفه گردید، وقتی که به زمین آمدم با خدیجه همبستر شدم و به فاطمه حامله شد، پس هر زمانی که اشتیاق به بوی بهشت پیدا می‌کنم

فاطمه را بو می‌کنم، ای حمیرا همانا دخترم فاطمه‌ی زهرا مانند دیگر زنهای آدمیان نمی‌باشد و حالتی که آنها دارند فاطمه ندارد و پاک پاکیزه [صفحه ۴۵] است. [۳۰]. «عن ابن عباس قال: دخلت عائشة علی رسول الله و هو یقبل فاطمة، فقالت له: اتحبها یا رسول الله؟ قال: اما والله لو علمت حبی لها لآزددت لها حبا، انه لما عرج بی الی السماء الرابعة... الی ان یقول: فاذا برطب الین من الزبد، و اطيب من المسک، و احلی من العسل فأخذت رطبة فأکلتها فتحولت الرطبة نطفة فی صلبی، فلما ان هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة حوراء انسیة، فاذا اشتقت الی الجنة شممت رائحة فاطمة». «ابن عباس می‌گوید: عایشه به نزد رسول خدا رفت در حالی که پیامبر مشغول بوسیدن فاطمه بود. عایشه از رسول خدا سؤال کرد: آیا فاطمه را دوست داری؟ فرمود: آری والله و تو نیز اگر میزان دوست داشتن مرا نسبت به او می‌دانستی محبت تو به فاطمه زیاد می‌شد زیرا وقتی که مرا به آسمان چهارم به معراج بردند- تا اینکه پیامبر فرمود- خرمایی تازه که نرم‌تر از کف آب و خوش‌بوتر از مشک و عطر و شیرین‌تر از عسل بود به من دادند، پس خرما را گرفتم و خوردم و بصورت نطفه‌ای در صلب من گردید و وقتی که به زمین آمدن با خدیجه همبستر شدم وی به فاطمه حامله شد. پس فاطمه فرشته‌ای است به صورت انسان، هر زمان که شوق و اشتیاق بهشت در من ایجاد می‌شود فاطمه را استشمام می‌کنم...» [۳۱]. حدیث مذکور در بسیاری از کتب اهل سنت آمده است که آن را با کمی اختلاف ذکر کرده‌اند. [صفحه ۴۶] از احادیثی که از کتب معتبر اهل سنت نقل شد به دست می‌آید که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بانویی بهشتی و اصل وجود آن بانو از میوه‌ی بهشتی به وجود آمده است. و نیز فهمیده می‌شود وی چه مقدار قدر و منزلت و مقام در نزد خدایش دارد. روایتی که بر این مضمون است در کتب احادیث شیعه بیش از حد احصاء می‌باشد. به کتابهای بحار الانوار (ج ۶ و ۱۰) و سفینه البحار و مناقب ابن شهر آشوب امالی و خصال شیخ صدوق و... مراجعه فرمایید. «ان الخدیجة الكبرى تمت یوما من الایام علی سید الانام ان تنظر الی بعض فاکهة دار السلام، فأتی جبرئیل المفضل علی الکوین من الجنة بتفاحتین و قال: یا محمد یقول لک من جعل لکل شیء قدرا: کل واحدة و اطعم الاخری لخدیجة الكبرى، و اغشها، فانی خالق منکما فاطمة الزهراء. ففعل المختار ما اشار به الامین و امر... الی ان قال: فکن المختار کلها اشتاق الی الجنة و نعیمها قبل فاطمة و شم طیب نسیمها، فیقول- حین سنتق نسیمها القدسیة- ان فاطمة حوراء انسیة». «خدیجه‌ی کبری روزی از رسول خدا خواست که بعضی از میوه‌های بهشتی را برای وی نشان بدهد و تعریف بنماید، جبرئیل در حالی که دو سیب از بهشت برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده بود شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آن خدایی که هر چیزی را به اندازه خلق فرموده و برای هر شئی اندازه و حد معین قرار داده است می‌گوید: یکی از این سیب‌ها را خود بخور و دیگری را به خدیجه اطعام کن و با وی همبستر شو زیرا من فاطمه‌ی زهرا را از شما به وجود می‌آورم. پس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آن چه را که خداوند فرمود و جبرئیل گفته بود انجام داد، تا اینکه گفت: هر زمانی که شوق بهشت و نعمت‌های آن بر من ایجاد می‌شود فاطمه را می‌بوسم و نسیم بهشت را از آن استشمام می‌کنم و هر وقتی که پیامبر اسلام این کار را می‌کرد می‌گفت: فاطمه فرشته‌ای است به صورت انسان». [۳۲]. [صفحه ۴۷] راویان این حدیث عایشه و ابن عباس و سعید بن مالک و عمر بن خطاب هستند روایات متواتر به این مضمون زیاد است، ولی به علت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود. مسئله‌ای که باید به آن اشاره کرد این است، آیا ولادت بانوی دو جهان بعد از معراج پیامبر اسلام بوده و یا در سال پنجم بعثت بوده است؟ اگر بگوییم که در سال پنجم بعثت بوده است، که روایاتی از ائمه معصومین (علیهم السلام) همین را می‌گویند و از طرفی در روایات آمده است که معراج پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سال دوم بعثت بوده و لازمه‌ی این دو گونه روایات این می‌شود که فاطمه‌ی زهرا دو سال در شکم مادر بوده است که درست نیست و حقیقت ندارد. پس باید قول مرحوم کلینی را در کافی قبول بکنیم که پیامبر اسلام دو معراج داشته است و یا اینکه بگوییم فاطمه‌ی زهرا در سال سوم بعثت به دنیا آمد. [۳۳]. موضوع دیگر این که آیا ولادت بزرگ بانوی اسلام قبل از بعثت بوده است یا بعد از بعثت؟ چنان که در بعضی از روایات و کتب حدیث اهل سنت هم آمده است که ولادت قبل از بعثت بوده، جواب این سؤال

را خیلی از بزرگان و محدثین اهل سنت داده‌اند مبنی بر اینکه ولادت بانوی نمونه‌ی اسلام بعد از بعثت بوده و احادیثی که ذکر شد خود گواه و دلیل روشن بر این مدعی است و در همه‌ی احادیث مذکور مسئله‌ی معراج و کلمه‌ی عروج آمده است. از جمله افتخارات دیگری که منحصر به فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌باشد این است که بی‌بی در شکم مادر با ایشان سخن می‌گفت و این موضوع را هم اهل سنت و هم شیعه هر دو قبول دارند و بیان کرده‌اند. از جمله عبدالرحمن شافعی از قول خدیجه می‌گوید: «انه لما حملت بفاطمه کانت [صفحه ۴۸] حملاً تکلمنی من باطنی» «زمانی که به فاطمه حامله شدم وی در شکم با من صحبت می‌کرد». [۳۴]. «انه لما حملت خدیجه بفاطمه کانت تکلمها ما فی بطنها، و کانت تکتمها عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فدخل علیها یوما وجدها تتکلم و لیس معها غیرها فسألها عن کانت تخاطبه فقالت: ما فی بطنی، فانه یتکلم معی. فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ابشری هذه بنت جعلها الله ام احد عشر من خلفایی یخرجون بعدی و بعد ایهم». «وقتی که خدیجه به فاطمه حامله شد فاطمه با مادر خود صحبت می‌کرد و خدیجه این موضوع را از رسول خدا کتمان و پنهان می‌کرد و رسول خدا روزی بر خدیجه وارد شد و دید که خدیجه با کسی حرف می‌زند در حالی که نزد خدیجه کسی نبود، از خدیجه سؤال می‌کند: با کی صحبت می‌کردی؟ خدیجه در جواب رسول خدا عرض کرد با این حمل که در شکم دارم حرف می‌زدم زیرا او در تنهایی‌ها با من صحبت می‌کند. پیامبر اسلام فرمود: بشارت باد تو را ای خدیجه این کودک که در شکم داری دختر است و خداوند او را مادر یازده جانشین من که بعد از من و پدرشان می‌آیند قرار داده است». [۳۵]. «فلما سأله الکفار ان یریهم انشقاق القمر، و قد بان لخدیجه حملها بفاطمه و ظهر قالت خدیجه و اخیة من کذب محمدا و هو خیر رسول ربی، فنادت فاطمه - من بطنها - یا اماه لا تحزنی و لا ترهیبی، فان الله مع ابی فلما تم حملها و انقضی، وضعت فاطمه فاشرق بنور وجهها الفضاء». «وقتی که کفار از پیامبر اسلام انشقاق قمر را خواستند، زمانی بود که خدیجه به فاطمه (سلام الله علیها) حامله بود و خدیجه از این سؤال کفار ناراحت شده گفت که زهی تأسف برای کسانی که محمد را تکذیب می‌کنند، در حالی که او فرستاده‌ی پروردگار من [صفحه ۴۹] است، پس فاطمه (سلام الله علیها) از شکم مادرش صدا کرد ای مادر نترس و محزون مباش زیرا خدا با پدر من می‌باشد. پس وقتی که مدت حمل خدیجه تمام شد و موقع وضع حمل رسید، خدیجه فاطمه (سلام الله علیها) را به دنیا آورد و او به نور جمال خود تمام جهان را روشن و منور ساخت». [۳۶]. خواننده‌ی گرامی تا اینجا در موضوع اصل ایجاد نطفه‌ی بانوی دو جهان حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) و انعقاد نطفه‌ی پاک و پاکیزه‌ی او بحث کردیم و روایات زیادی را از کتب اهل سنت و جماعت یاد آور شدیم در فصل بعد به امید حق وارد دور دوم زندگی پاره‌ی تن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از زمانی که قدم مبارک را به دنیا می‌گذارد می‌شویم. [صفحه ۵۳]

فاطمه زهرا (س) قدم مبارک به دنیا می‌نهد

در مسئله‌ی تاریخ ولادت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد و حتی بعضی از مورخین گفته‌اند که آن بزرگوار قبل از بعثت به دنیا آمده است. ولی احادیث و روایات فراوانی از محدثین شیعه آمده که فاطمه‌ی زهرا بعد از بعثت به دنیا آمده است. قول قبل از بعثت را بعضی از اهل سنت و جماعت هم پذیرفته‌اند و از جمله ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفه الصحابة» می‌گوید: «فاطمه‌ی زهرا کوچکترین دختر رسول خدا بود و تولد ایشان به هنگامی که قریش کعبه را بنا می‌کردند اتفاق افتاد». ابوالفرج اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبین» می‌گوید: «تولد فاطمه‌ی زهرا قبل از بعثت رسول اسلام و به هنگامی که قریش کعبه را بنا می‌کردند واقع شد». ابن اثیر در کتاب «المختار من المناقب الاخیار» و طبری در «ذخائر العقبی» و سیوطی در «الثغور الباسمة» همان حدیث را به محتوای دو کتاب قبلی نقل کرده‌اند، ولی این حدیث در کتب مذکور با احادیث دیگری از اقوال بزرگان و محدثین اهل سنت که انعقاد نطفه‌ی آن بزرگوار را از طعام بهشتی می‌دانند و به این معنی تصریح کردند ناسازگار است،

برای اینکه قبل از بعثت نه معراج برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) صورت گرفته بود و نه هبوط جبرئیل و میکائیل بود و نه نزول وحی به رسول خدا شده بود. پس بنابراین حدیثی که ابونعیم اصفهانی و ابوالفرج اصفهانی و محب الدین طبری [صفحه ۵۴] و سیوطی ذکر کرده‌اند و ولادت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را طبق آن حدیث قبل از بعثت می‌دانند درست نیست. «عن خدیجه علیها السلام قالت: فلما قربت ولادتی ارسلت الی القوابل من قریش فابین علی لاجل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فبینما انا کذاکک اذ دخل علی اربع نسوة، علیهن من الجمال و النور ما لا یوصف، فقالت احدیهن: انا امک حواء. و قالت الاخری: انا آسیه و قالت الاخری: انا کلثوم - کلثم - اخت موسی. و قالت الاخری: انا مریم، جئنا لنلی امرک». «خدیجه کبری (سلام الله علیها) گفته است: زمانی که لحظه‌ی تولد فرزندم نزدیک شد به سراغ قابله‌های قریش فرستادم، ولی چون همسر محمد بودم از آمدن امتناع کردند، در همین هنگام چهار زن به نزد من وارد شدند که جمال و زیبایی و نورانیت آنان قابل وصف نیست، یکی از آنان گفت من مادر تو حوا هستم و دیگری گفت من آسیه‌ام سومی خود را کلثوم خواهر حضرت موسی معرفی کرد و چهارمی گفت من مریم، آمده‌ام تا به تو در امر زایمان کمک کنیم». [۳۷]. «فلما ارادت خدیجه ان تضع بعثت الی قریش لیانینها فیلنن منها ما تلی النساء ممن تلد، فلم یفعلن، و قلن: لا نأتیک، قد صرت زوجة محمد صلی الله علیه و آله و سلم فبینما هی کذاکک اذ دخل علیها اربع نسوة، علیهن من الجمال و النور ما لا یوصف، فقالت لها احدیهن: انا امک حواء. و قالت الاخری: انا آسیه بنت مزاحم و قالت الاخری: انا کلثم - اخت موسی. و قالت الاخری: انا مریم بنت عمران (ام عیسی). جئنا لنلی امرک ما تلی النساء. قال: فولد فاطمة». «آن هنگام که خدیجه خواست وضع حمل نماید به سراغ زنان قریش فرستاد تا وی را در امر زایمان مساعدت کنند، ولی آنان گفتند چون تو همسر محمد شده‌ای نخواهیم [صفحه ۵۵] آمد، در این هنگام چهار زن که نورانیت و جمالشان قابل وصف نبود آمدند، اولی چنین گفت: من مادر تو حوایم دومی گفت من آسیه دختر مزاحم هستم و آن دیگری خود را چنین معرفی کرد کلثوم خواهر موسی هستم و دیگری گفت من مریم دختر عمران (مادر عیسی) هستم آمده‌ام تا تو را در امر زایمان کمک کنیم، آنگاه فاطمه به دنیا آمد، در حالی که سر به سجده داشت و انگشت مبارکش بالا بود و این حدیث را ملا در سیره‌ی خود آورده است». [۳۸]. بانوی دو عالم به دنیا آمد و روی زمین به سجده افتاده و انگشت مبارکش را بالا گرفته بود ابن عساکر می‌گوید: وقتی که برای خدیجه‌ی کبری فرزندی به دنیا می‌آمد وی را به دست دایه می‌سپرد تا به او شیر دهد، ولی هنگامی که سیده زنان عالم به دنیا آمد، خدیجه خود شیر دادنش را به عهده گرفت. این موضوع را نیز ابن کثیر در کتاب خود «البدایة و النهایة» آورده است. [صفحه ۵۹]

نامگذاری برای مولود مسعود

اشاره

یکی از سنت‌های پروردگار که در طول تاریخ و از بدو خلقت و آفرینش ادامه داشته، سنت نامگذاری و انتخاب اسم بوده است؛ وقتی که خداوند متعال آدم و حوا را خلق فرمود برای آنها نام نهاد و به آدم همه‌ی اسما را یاد داد و آموخت، همان گونه که می‌فرماید: «و علم آدم الاسماء کلها». [۳۹]. نام و نامگذاری در بین انسان‌ها، جامعه‌ها و ملت‌ها یک سنت همیشگی و ضروری بوده و یک سیره شده است، شما هیچ جامعه و ملتی را پیدا نمی‌کنید که مسئله‌ی نام و نامگذاری در بین آنها وجود نداشته باشد و این مسئله در بین دوستان خداوند بر اساس مناسبت و مسمی انجام می‌پذیرد. در قرآن هم از قول حضرت زکریا (علیه السلام) آمده است: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا. [۴۰]. «پروردگارا برایم یاور و جانشینی قرار بده که از من و آل یعقوب ارث برد و او را مورد رضایت خویش مقرر فرما- ای زکریا ترا بشارت به داشتن فرزندی به نام یحیی می‌دهیم که کسی را از قبل هم نام او قرار ننهاده‌ایم». [صفحه ۶۰] اکنون باید

روایاتی را که در رابطه با اسامی حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آمده است بررسی کنیم و البته روایات در کتب شیعه نسبت به اسامی ایشان زیاد است. اسامی آن بزرگوار در روایات ما بیش از صد اسم آمده است، ولی ما آن مقدار که در کتب اهل سنت و جماعت موجود است خواهیم آورد.

فاطمه

یکی از اسامی زیبای آن حضرت که هم در روایات شیعه و هم در روایات اهل سنت آمده است فاطمه می‌باشد. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لو لم یخلق الله علیا لما کان لفاطمه کفو». «ام سلمه نقل می‌کند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر خدا علی (علیه السلام) را خلق نمی‌کرد برای فاطمه همشأنی یافت نمی‌شد.» [۴۱]. «عن الامام الصادق علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی علیه السلام هل تدر لم سمیت فاطمه؟ قال علی: لم سمیت؟ لانها فطمت هی و شیعتها من النار.» «امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی (علیه السلام) آیا می‌دانی برای چه فاطمه، فاطمه نامگذاری شده است؟ علی (علیه السلام) عرض کرد به چه جهت فاطمه نام نهاده شده است؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به این جهت که او خود و پیروان و دوستانش را از آتش نجات داده است.» [۴۲].

صفحه ۶۱] این حدیث شریف را خرکوشی در کتاب «شرف النبی» و ابن بطه در کتاب «الانابه» از امام صادق (علیه السلام) آورده‌اند، بنابر نقل کتاب فاطمه از ولادت تا شهادت از دانشمند محترم سید محمد کاظم قزوینی. در مقتل خوارزمی «مقتل الحسین» (صفحه ۵۱) به نقل از علی (علیه السلام) آمده است: «عن علی بن ابی طالب قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما سمیت ابنتی فاطمه لان الله فطمها و فطم من احبها من النار.» «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: همانا دخترم، فاطمه نام نهاده شده است برای اینکه خداوند تبارک و تعالی او را و کسانی که او را دوست دارند، از آتش جهنم بریده است.» «عن علی رضی الله عنه (علیه السلام) قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا فاطمه ادرین لم سمیت فاطمه؟ قال علی لم سمیت فاطمه؟ لان الله عز و جل قد فطمها و ذریتها من النار يوم القيامة.» «از علی (علیه السلام) نقل شده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای فاطمه جان آیا می‌دانی به چه جهت فاطمه نام نهاده شده‌ای؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: ای رسول خدا به چه جهت فاطمه نام نهاده شده است؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود همانا خدای عزیز و جلیل به تحقیق فاطمه و فرزندان و ذریه‌ی او را در روز قیامت از آتش جهنم نجات داده است.» [۴۳]. [صفحه ۶۲] جوینی خراسانی در کتاب «فرائد السمطين» تقریباً به سی سند این روایت را ذکر کرده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: انما سمیت ابنتی فاطمه لان الله فطمها و فطم من احبها من النار» «از علی (علیه السلام) روایت شده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا دخترم، فاطمه نام نهاده شده است، برای اینکه خداوند او و کسانی که او را دوست دارند از آتش جهنم بریده و نجات داده است» باز هم جوینی در فرائد السمطين (ج ۲، ص ۵۸، ح ۳۸۴) و محب الدین طبری در کتاب ذخائر العقبی (ص ۲۶) می‌گویند: «عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان ابنتی فاطمه حوراء اذ لم تحض و لم تطمث و انما سماها فاطمه لان الله عز و جل فطمها محبها عن النار.» «از ابن عبدالله عباس (رضی الله عنهما) روایت شده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به حقیقت دخترم فاطمه فرشته‌ای است که هیچ گونه عادت و حالت زنانه برای وی نیست و همانا او را فاطمه نام نهاده‌اند برای اینکه خداوند عزیز و جلیل او و دوستانش را از آتش نجات داده و بریده است.» سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در کتاب شریف «ینایع الموده» از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: «ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمث انما سماها فاطمه لان الله عز و جل فطمها و ولدها و محبها عن النار» «الطمث الحیض و یکون بمعنی الجماع کما فی قوله تعالی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان.» [۴۴]. «پیامبر اسلام فرمود: دخترم فاطمه فرشته‌ای است به صورت آدم و حالت حیض طمٹ برایش پیش نیامده است و همانا خداوند

او را فاطمه نام نهاده است برای [صفحه ۶۳] اینکه خداوند تبارک و تعالی او و فرزندان و دوستان او را از آتش جهنم نجات داده بریده است» [۴۵]. و بعد قندوزی می‌گوید که کلمه طمٹ به معنی حیض است و حیض و طمٹ هر دو به یک معنی است و یا اینکه طمٹ به معنی جماع می‌باشد و آیه قرآن می‌فرماید: «در بهشت زنان زیبایی است که دست هیچ کسی به آن زنان نرسیده است و همیشه در حال بکر و شوهر دوست هستند». بنابر این از آیه مبارکه‌ی سوره‌ی الرحمن که زنان بهشتی را وصف می‌کند به دست می‌آید که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) هیچ گونه حالت طمٹ و حیض را نداشته است و یا طمٹ یعنی همان طور که زنان بهشتی همیشه باکره هستند، پاره‌ی تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همیشه بکر بود و این یکی از امتیازات ایشان می‌باشد. این موضوع را در پیرامون «بتول» که یکی از اسماء مبارک ایشان می‌باشد، بحث خواهیم کرد، انشاء الله. و متقی هندی در کتاب کتر العمال دو روایت را نقل کرده است در حدیث اول آمده است: «ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمٹ انما سماها الله فاطمه لان الله فطمها و محبها من النار». و در روایت بعدی آمده است: «انما سمیت فاطمه لان الله فطمها و محبها من النار». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دخترم فاطمه فرشته‌ای است به صورت آدمیان و حالت حیض و طمٹ برای او نیست و همانا خداوند وی را فاطمه نام نهاد، برای آنکه خداوند او و دوستان او را از آتش بریده و نجات داده است». و حدیث بعدی: «فاطمه را فاطمه نام نهادند برای اینکه خداوند وی و دوستان او را از آتش نجات داده است». [۴۶]. [صفحه ۶۴] احادیث بسیاری به این مضمون در کتابهای الاصابه (ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول از ص ۱۵۷ الی ۱۶۰) و نور الابصار (ص ۵۱ الی ۵۴) و تذکره‌ی سبط ابن جوزی (ص ۲۷۵ الی ۲۸۵) و اعلام النساء (ج ۴، کلمه‌ی فطم) و صحیح ترمذی (ج ۵، فضائل فاطمه الزهرا) آمده است که به سبب طولانی شدن از ذکر آنها خودداری شد. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «والله لقد فطمها الله تبارک و تعالی بالعلم و عن الطمٹ بالمیثاق»: «قسم به خداوند به تحقیق خداوند تبارک و تعالی فاطمه را از علم بشری بی‌نیاز فرموده و از ناپاکی‌ها و زشتی‌های دیگر زنان عالم، در عالم میثاق و عالم ذر باز داشته است». این حدیث امام باقر (علیه السلام) دلیل و گواه است که بانوی دو جهان از عالم ذر پاک پاکیزه بوده است و از علم لدنی الهی بهره‌مند و از علوم بشری بی‌نیاز بوده است!! اما در رابطه با عالم ذر که خداوند از تمام فرزندان بنی آدم عهد و پیمان گرفته است آیه‌ی قرآن به آن اشاره دارد: «و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم، الست بر بکم، قالوا بلی». «زمانی که پروردگار تو از فرزندان آدم، و فرزندان آنان پیمان گرفت و آنان را بر وجود خویش گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم، گفتند آری». [۴۷]. خلاصه‌ی بیان این آیه و روایاتی که از فریقین آمده این است که پروردگار یکتا فرزندان آدم را از صلب او خارج کرد در حالی که ذره بودند و آنان را به آدم عرضه نمود و فرمود من از فرزندان تو میثاق و پیمان گرفتم که فقط مرا عبادت کنند و بر من شرک نورزند و بر من است که روزی آنان را بدهم، آنگاه به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم، بلی شهادت می‌دهیم. و نیز آمده است که پروردگار جهان آنان را در [صفحه ۶۵] حالی که به صورت ذره بودند فقیه و عاقل و عالم قرار داده که سخن و خطاب پروردگار را می‌شنیدند و درک می‌کردند، سپس آنان را به صلب آدم برگرداند و همه‌ی آنها محبوس بودند تا اینکه خدای متعال هر کدام از آنها را در وقت معین خلق فرموده و به دنیا آورد، پس آن کس که بر اسلام ثابت قدم ماند، بر فطرت اولیه خود باقی مانده است و کسی که کفر ورزیده و انکار حق نمود از فطرت پاک منحرف گردیده است. امام باقر (علیه السلام) در کلام مبارک خود به همین معنی و این عالم اشاره می‌فرماید نیز فرموده است: فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از عادات ماهانه و حالت‌هایی که زنان دارند از همان عالم ذر و همان زمان پاک و پاکیزه بوده است. روایات از ائمه اهل بیت در رابطه با عالم ذر فراوان رسیده است خوانندگان عزیز می‌توانند به تفسیر شریف البرهان که مشحون از این گونه روایات می‌باشد مراجعه نمایند. درباره‌ی اصل عالم ذر و چگونگی آن و اقوالی که در آن رابطه از علما و دانشمندان و مفسرین عظیم الشأن نقل شده است و تحلیل و تبیین و تفسیر شده خوانندگان می‌توانند به کتب و تفاسیر ذیل مراجعه کنند: تفسیر نمونه (ج ۷، ص ۱۰ الی ۱۴) و تفسیر المیزان (ج ۹، ص ۳۱) و تفسیر فخر رازی (ج ۱۵ ص ۴۶) و

گوهر مراد شرح بر مقدمه قیصری از استاد جلال الدین آشتیانی و نصوص بر فصوص حضرت آیه الله حسن زاده‌ی آملی و شرح تجرید الاعتقاد و بعضی کتب دیگر اعتقادی عرفانی و شرح مقدمه قیصری حضرت امام خمینی (ره). اما روایاتی که از اهل سنت و جماعت در رابطه‌ی عالم ذر رسیده است، از جمله صفوری شافعی در نزهة المجالس می‌گوید: «لما خلق الله آدم... الی ان قال: و علیه جاریه لها نور و شعاع، و علی رأسها تاج من الذهب، مرصع بالجواهر لم یر آدم احسن منها. فقال: یا رب من هذه؟ قال: فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا رب من یرکون بعلمها؟ قال: یا جبرئیل افتح له باب قصر من الیاقوت. فتح له، فرئی فیہ من الکافور، فیها سریر من ذهب، علیه شاب حسنه کحسن یوسف فقال هذا بعلمها علی بن ابی طالب...». [صفحه ۶۶] «وقتی که خداوند آدم را خلق فرمود- تا آنکه گوید- در بهشت چشم آدم به بانویی افتاد که درخشندگی و نورانیتش بی نظیر بود و بر سر وی تاجی از طلا- و مرصع به جواهر وجود داشت که آدم زیباتر از آن را ندیده بود، پس سؤال کرد پروردگارا این بانو کیست؟ فرمود فاطمه دخت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کرد شوهر او کیست پروردگار به جبرئیل فرمان داد در قصری از یاقوت را بر وی بگشاید، وقتی جبرئیل در را گشود آدم در آن قبه‌ای از کافور دید و تختی از طلا- که بر روی آن تخت جوانی به زیبایی یوسف نشسته بود، فرمود این جوان شوهر وی یعنی علی بن ابی طالب است...» [۴۸] این روایت را کسایی و خیلی از بزرگان اهل سنت و جماعت نیز نقل کردند. «عن الامام الحسن بن علی العسکری علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن جابر بن عبدالله عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لما خلق الله آدم و حواء تبخترتا فی الجنة و قالوا: من احسن منا؟ فبینما هما کذلک. اذهما بصورة جاریه لم یر مثلها، لها نور شعشعانی یکاد یطفی الابصار. قالوا: یا رب ما هذه؟ قال: صورة فاطمه سیده نساء ولدک قال: ما هذا التاج علی رأسها قال: علی بعلمها. قال: فما القرطان قال: ابناها وجد ذلک فی غامض علمی قبل ان اخلقک بالفی عام». «از امام حسن عسکری (علیه السلام) و او از پدرانش (علیهم السلام) و آنها از جابر بن عبدالله و جابر از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که پیامبر فرمود: وقتی که خداوند حضرت آدم و حوا را خلق نمود آنها در بهشت می‌خرامیدند و افتخار می‌کردند می‌گفتند آیا کسی هم از ما زیباتر هست؟ در همین حالت بودند که ناگاه هر دو به بانویی برخوردند که مثل او را ندیده بودند و نور زیادی از آن بانو می‌درخشید که چشمها را خیره می‌کرد، عرض کردند پروردگارا این کیست؟ خداوند فرمود: این صورت (سلام الله علیها) سیده و نمونه‌ی زن‌های فرزندان توست. گفتند این تاج که بر سر اوست چیست؟ خداوند فرمود: آن تاج علی شوهر اوست و باز هم سؤال کردند [صفحه ۶۷] که دو گوشواره‌ای که در گوش ایشان است چیست؟ خداوند فرمود: دو فرزند او است. و بعد خداوند فرمود که اینها در خزانه‌ی علم من قبل از دو هزار سال که تو را خلق کنم وجود داشتند». [۴۹].

صدیقه

یکی دیگر از اسماء حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) صدیقه است؛ صدیقه بکسر صاد و تشدید دال، صفت مبالغه است، یعنی کسی که فراوان راست می‌گوید و یا کسی که در راست‌گویی کامل است و اصلاً دروغ نگفته است و یا کسی که حرف و سخن خود را با عمل تصدیق می‌کند. صدیقه یعنی کسی که دائم التصدیق باشد و اصلاً دروغ از او شنیده نشده باشد و باز گفته شده است که صدیق کسی است که آن چه را خدا به او فرموده و به انبیای خود امر فرموده تصدیق گر است و در وحی پروردگار بر انبیا هیچ‌گاه دچار شک و تردید نمی‌شود. این معنی را فرموده‌ی پروردگار تأیید می‌نماید: «و الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون». [۵۰]. «کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورند در زمره‌ی صدیقانند». کلمه صدیق و صدیقون در خیلی از آیات قرآن مجید آمده است، از جمله این آیات: «و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً». [۵۱]. «کسی که از خدا و پیامبر اطاعت نماید پس یقیناً با کسانی است که خدا به آنان نعمت بخشیده است، مانند انبیاء و صدیقان و شهدا و صالحان و اینان چه خوب مصاحبین هستند». [صفحه ۶۸] «و اذکر فی الکتاب ادریس

انه کان صدیقا نبیا». [۵۲]. «و یاد کن در کتاب خدا احوال ادریس را که او شخصی بسیار راستگو و پیامبر خداست». «ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه». [۵۳]. «مسیح پسر مریم پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده‌اند و مادرش هم زنی بسیار راستگو و صدیقه بود». «و اذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا». [۵۴]. «یاد آور در کتاب خدا شرح حال و ماجرای ابراهیم را که وی شخصی بسیار راستگو و پیامبر بود». از آن چه که گفته شد می‌توانیم این نتیجه را به دست بیاوریم که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بانوی دو جهان به مرتبه و مقام و موقعیت صدیقان رسیده است و رسول خدا ایشان را صدیقه نام نهاده است و در کلام اهل سنت از جمله در کتاب «الریاض النضره» کتاب «شرف النبی» از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به علی (علیه السلام) آمده است: «عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال لعلی: اوتیت ثلاثا لم یؤتھن احدا لا انا: اوتیت صھرا و لم اوت انا مثلی. و اوتیت زوجة صدیقة مثل ابنتی و لم اوت مثلھا زوجة. و اوتیت الحسن و الحسین من صلبک و لم اوت من صلبی مثلھا و لکنکم منی و انا منکم». «سه چیز به تو داده شده که نه به من داده شده و نه به کسی دیگر: ۱- تو داماد من هستی و پدر خانمی مانند رسول خدا داری و من داماد کسی نیستم که پدر زنم مانند پدر زن تو باشد. ۲- تو همسری صدیقه مانند دخترم داری که من چنین همسری ندارم. ۳- به تو فرزندانمانند حسن و حسین (علیهما السلام) داده شده، در حالی که من [صفحه ۶۹] فرزندانمانند آنها ندارم. ولی در عین حال شما از من هستید و من از شما هستم». [۵۵]. در رابطه با این موضوع به کتابهای ذیل مراجعه نمایید: تاریخ بغداد، جلد یک، صفحه‌ی ۲۵۹ و مستدرک حاکم، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۶۰ و استیعاب، جلد ۲، صفحه‌ی ۷۵۱ حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۱ (این چهار کتاب چاپ بیروت، دارالاحیاء التراث العربی است.) و کتاب «فاطمه من المهد الی اللحد» اثر سید کاظم قزوینی (ره).

المبارکة

برکت به معنی نمو و سعادت و افزایش است و در فرهنگ «تاج العروس» و «مفردات راغب» آمده است: «جایی که خیر الهی به صورتی قابل نگهداری و شمارش و اندازه‌گیری نباشد آن را برکت گویند و مبارک است». در کتاب «المعجم الوسیط» آمده است: «البرکة: النماء و الزیادة و... السعادة» [۵۶] و در کتاب «المصباح المنیر» هم آمده است «البرکة الزیادة و النماء» [۵۷] «برکت، رشد، زیادی و سعادت است و در «لسان العرب» هم مبارکه و برکة به معنی فراوانی، رشد و سعادت آمده است. [۵۸]. خداوند تبارک و تعالی انواع خیرات و برکات خود را به دختر گرامی پیامبر نصیب فرمود و نسل پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در فاطمه (سلام الله علیها) قرار داد، در حالی که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) پس از شهادت، دو فرزند پسر و دو دختر بیش نداشت. علاوه بر آن در واقعه‌ی کربلا تمام فرزندان امام حسین (علیه السلام) جز امام علی زین العابدین (علیه السلام) همه شهید شدند، و از فرزندان امام حسن (علیه السلام) هم تعداد زیادی شهید شدند، و نیز دو تا از فرزندان قهرمان کربلا زینب کبری هم شهید شدند. و ام کلثوم هم بنا به شهادت تاریخ بدون فرزند از دنیا رفته است. اگر چه ابن قتیبہ در کتاب «المعارف» گفته است که ام کلثوم با عمر خلیفه‌ی دوم ازدواج کرد و دو فرزند به نامهای [صفحه ۷۰] فاطمه (یا رقیه) و زید به دنیا آورد و فاطمه (یا رقیه) با ابراهیم بن نعیم النحام ازدواج کرد و در خانه‌ی او مرد و فرزندی نداشت و زید در جنگی که بین طایفه‌ی عویج و طایفه بنی رزاح رخ داد کشته شد. بنابر نقل دیگر زید با ام کلثوم مادر بزرگوارش در یک زمان وفات کردند هیچ کدام دیگری ارث نبردند و عبدالله عمر برای آنها نماز خواند. [۵۹]. از اینها گذشته بعد از جریان کربلا، نیز حوادث دیگری بر خاندان گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شد: از جمله در حادثه‌ی حره حدود ۶۰۰۰ نفر شهید شدند که اکثرا از فرزندان پیامبر و بنی هاشم بودند [۶۰] و یا جریان شهادت زید بن علی در زمان هشام بن عبدالملک که با یارانش شهید شدند و یا حادثه‌ی فح و قلع و قمع کردن و از بین بردن علویان در زمان امویان. در زمان بنی عباس هم در کشتن فرزندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه‌ی زهرا

(سلام الله علیها) کوتاهی نکردند و نمونه بارز آن در کتاب شریف «مقاتل الطالبین» ابوالفرج اصفهانی آمده است و این کتاب به فارسی هم ترجمه شده و به نام کشته شدگان فرزندان ابی طالب به چاپ رسیده است. با مطالعه‌ی این کتاب مظلومیت آل علی (علیه السلام) معلوم می‌شود. مخصوصاً در زمان هارون الرشید ملعون که تنها در یک شب شصت نفر از نوجوانان بنی هاشم را زنده در میان دیوار قرار دادند. این قتل و کشتارها و دشمنیها تا زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) ادامه داشت، تا اینکه آن حضرت را هم مسموم کردند. صلاح الدین ایوبی هم در مغرب در ریختن خون آل رسول و فرزندان زهرا (علیه السلام) [صفحه ۷۱] از بنی امیه و بنی عباس عقب نماند و آن جنایت کار آن چنان قتل عام کرد که روی بنی عباس و بنی امیه (لعنة الله علیهم) را سفید نمود. اما با همه‌ی این جنایات که تاریخ مشحون از این گونه کشتارهای فرزندان رسول الله است و نیز به فرموده‌ی قرآن «یریدون لیطفؤ نور الله بافواهم والله متم نوره» [۶۱]: «اراده کردند که نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نورش را تمام می‌کند و نگهدار می‌باشد». باز هم خداوند برکت و خیر و سعادت را در نسل فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) قرار داد و این بزرگوار را منشأ همه‌ی خیرات و برکات کثیر قرار داد: «انا اعطیناک الکوثر» [۶۲]: «همانا ما به تو کوثر عطا کردیم». در تفسیر این سوره‌ی مبارکه صحبت‌های زیادی شده است که آیا کوثر رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است و یا اینکه خیرات و برکات است و یا مراد قرآن کریم است و یا اینکه مراد دین مقدس اسلام است؟ همه‌ی اینها می‌تواند مصادیق کوثر باشد. فعلاً در این باره بحث نمی‌کنیم و بهتر است سخن فخر رازی را در تفسیرش که با صراحت گفته است: مقصود از کوثر، صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) است بیاوریم. فخر رازی در تفسیر کبیر خود پیرامون آیه کوثر می‌گوید: «کوثر یعنی فرزندان رسول خدا و گفته شده است که این سوره زمانی نازل شده که شخصی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سبب نداشتن فرزند پسر سرزنش کرد و در این سوره پاسخ سرزنش و عیب جویی او داده شده که در طول زمان نسل رسول خدا باقی خواهد ماند، پس بنگر که از خانواده‌ی وی چه تعدادی کشته شدند، در حالی که عالم از فرزندان رسول خدا مملو و آکنده است و هیچ کس از خاندان بنی امیه نمی‌تواند با وی در این زمینه برابری نماید و نیر دقت کن که چگونه از نسل وی علمای بزرگوار (امام) باقر و (امام) صادق و (امام) کاظم و (امام) رضا (علیهم السلام) و نفس زکیه پدیدار شدند». [۶۳]. با آن همه جنایات که درباره‌ی خاندان پیامبر انجام شده، اگر تعداد تمام سادات در [صفحه ۷۲] کشورهای آسیا و آفریقا و خاورمیانه را با دقت بررسی کنیم، به گفته‌ی نویسنده‌ی کتاب «فاطمه از ولادت تا شهادت» بیش از دهها میلیون نفر از سادات محترم و فرزندان زهرا (علیه السلام) می‌کنند. و با آن همه فجایع که به این خانواده معظم وارد شده و آن همه ظلمها و جنایتها که حجاج بن یوسف ثقفی انجام داد و روی تاریخ را سیاه کرد، باز کوثر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هر روز زیاده‌تر می‌شود. اکنون چند حدیث ذکر می‌شود درباره‌ی این که فرزندان زهرا (سلام الله علیها) فرزند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، از جمله‌ی آنها حدیثی می‌باشد که در «تاریخ بغداد» آمده است: «ابن عباس می‌گوید من و پدرم عباس نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم که علی (علیه السلام) وارد شد و سلام کرد، رسول خدا پاسخ داد و از دیدار علی (علیه السلام) اظهار شادمانی و سرور نمود و از جای خود برخاسته و دست به گردن علی (علیه السلام) افکند و بین دو چشم او را بوسید و او را در طرف راست خود نشانید، عباس عرض کرد ای فرستاده‌ی خدا آیا این علی (علیه السلام) را دوست داری؟. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ای عمو والله خدا بیش از آن مقدار که من او را دوست دارم علی (علیه السلام) را دوست می‌دارد، زیرا پروردگار متعال نسل هر پیامبری را در صلب خود آن پیامبر قرار داد، ولی نسل مرا در صلب علی (علیه السلام) قرار داده است فرزندان علی (علیه السلام) فرزندان من هستند». [۶۴]. خوارزمی در «مناقب» خود می‌گوید: «رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود پروردگار عزیز و بلند مرتبه نسل هر پیامبر را در صلب خود او قرار داد، ولی نسل مرا در صلب علی (علیه السلام) قرار داده است». [۶۵]. [صفحه ۷۳] ابن حجر هیثمی در «صواعق المحرقة» پیرامون آیه‌ی «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک» الی آخر آیه مباهله و فصل دوم احادیث که در فضائل اهل بیت وارد شده در حدیث ۲۰ و ۲۱ و

قندوزی در باب ۵۷ و حموی در «فرائد السمطين» جلد ۲ و متقی هندی در «منتخب کثر العمال» و زرقانی در «شرح المواهب الدنیة» و نسایی در کتاب «خصائص امیرالمؤمنین» از محمد بن اسامه بن زید و از زید نقل می‌کند که وی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین روایت کرده: «قال و اما انت یا علی و فختنی و ابو ولدی و انا منک و انت منی». «پیامبر اسلام فرمود: اما تو یا علی (علیه السلام) داماد من هستی و پدر فرزندان منی و من از تو هستم و تو از من هستی». دارقطنی از عاصم بن حمزه و هبیره و عمرو بن واثله روایت می‌کند که آنها گفتند: «قال علی کرم الله وجهه (علیه السلام) یوم الشوری والله لاحتجن علیهم بما لا یستطیع قرشیهم و لا عربیهم و لا عجمیهم، رده ثم قال لهم خصالا صدقوها الی ان قال انشدتکم بالله هل فیکم احد اقرب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منی و هل فیکم من جعله الله نفس نبیه صلی الله علیه و آله و سلم نفس و آله و سلم نفس و ابنا و ابناه و نساء غیری قالوا لا و قال فانشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: انت ابو ولدی غیری قالوا لا». «و عن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله عز و جل جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة فی صلب علی». «علی (علیه السلام) در روز شوری [۶۶] فرمود: به خدا هر آینه احتجاج و استدلال می‌کنم بر علیه ایشان به چیزی که حتی نه قریش و نه عربی و نه عجمی هیچ کدام آنها نتوانند او را رد کنند. و بعد علی (علیه السلام) خصلت‌ها و مزیت‌های خود را گفت که اصحاب شورا همه [صفحه ۷۴] تصدیق کردند، تا اینکه فرمود شما را به خداوند قسم می‌دهم آیا در بین شما کسی نزدیکتر به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از من هست و آیا در بین شما کسی که خداوند نفس پیامبرش را نفس او و فرزندان او را فرزند پیامبر و همسر او را دختر پیامبر قرار داده غیر از من هست؟ همه‌ی اصحاب شورا گفتند: نه. و باز هم علی (علیه السلام) فرمود: پس قسم می‌دهم شما را به خدا، آیا در میان شما احدی پیدا می‌شود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او گفته باشد که تو پدر فرزندان من هستی غیر از من؟ باز همه گفتند: نه». [۶۷]. و بعد قندوزی می‌گوید: از جابر روایت شده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی ذریه هر پیامبری را در صلب خود وی قرار داد، مگر ذریه مرا که خداوند در صلب علی بن ابی طالب قرار داده است» و این روایت را طبراین در کتاب کبیر خود آورده است. «و عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر قال: کنت انا و العباس جالسین عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ دخل علی فسلم فرد علیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم السلام و قام الیه و عانقه و قبل ما بین عینی و اجلسه عن یمینه فقال العباس یا رسول الله اتحبه فقال: یا عم و الله الله اشد حبا له منی ان الله عز و جل جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة فی صلب هذا». «از جعفر بن محمد (علیهما السلام) و محمد از پدرش و او به نقل از جابر که گفت: من عباس نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم که علی (علیه السلام) وارد شد سلام کرد، پیامبر اسلام جواب سلام او را فرمود، سپس بلند شد و با وی معانقه کرد و بین دو چشم علی (علیه السلام) را بوسید و او را در کنار راست خودش نشانید، پس عباس عرض کرد: ای فرستاده‌ی خدا آیا خیلی او را دوست می‌داری، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ای عمو قسم به خدا که خداوند او را شدیدتر و بیشتر از من دوست می‌دارد، [صفحه ۷۵] همانا خداوند عزیز و جلیل ذریه هر پیامبر را در صلب خود وی قرار داده است ولی ذریه مرا در صلب این (علی) قرار داده است». قندوزی می‌نویسد: «این حدیث را ابوالخیر حاکمی در اربعین خود و صاحب کنوز المطالب از عباس در ابی طالب مثل روایت جابر روایت کرده است. و احمد بن حنبل حاکم از حدیث مسور مرفوعا روایت کرده است و آن این است که: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همه‌ی انساب و نسب‌ها در روز قیامت قطع و تمام می‌شود به غیر از نسب و خویشی و دامادی من که قطع نمی‌شود و بیهقی نیز مثل حاکم و احمد روایت کرده است و طبرانی در کبیر خود این حدیث را از ابن عباس و در اوسط خود این حدیث را از ابن زبیر و عبدالله بن احمد و بیهقی از ابن عمر مثل طبرانی روایت کردند». [۶۸]. «عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: کل سبب و نسب ینقطع یوم القیامة الا- سببی و نسبی و کل ولد ام فان عصبتهم لایبهم ما خلا ولد فاطمة فانی انا ابوهم و عصبتهم» و اخرجه ابوصالح و الحافظ عبدالعزيز بن الاخضر ابو نعیم فی معرفة الصحابة و الدار قطنی و الطبرانی فی الاوسط». «از عمر روایت شده

است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع و تمام می‌شود مگر سبب و نسب من، فرزندان هر مادر همانا نسبت شان به پدرانشان می‌باشد مگر فرزندان فاطمه، پس همانا من پدر آنها عصبه دودمان آنها هستم». [۶۹]

. خواننده‌ی عزیز! احادیث در رابطه با این موضوع که فرزندان فاطمه و علی (علیهما السلام) فرزندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد فراوان و بیش از حد می‌باشد. گذشته از روایاتی که در کلام اهل سنت می‌باشد بهترین دلیل بر موضوع مذکور این است که همه‌ی اصحاب و کسانی که خدمت ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) می‌رسیدند- [صفحه ۷۶] از زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) تا زمان امام حسن عسکری (علیه السلام)- به آنها یابن رسول الله خطاب می‌کردند، مخصوصاً در زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که اصحاب و مراجعه‌کننده‌ی زیادی خدمت مبارکشان می‌آمدند، تمام سؤالات و خطاب آنها نسبت به ائمه معصومین (علیهم السلام) به این عبارت زیبا بوده است: یابن رسول الله در هیچ جای دیده نشده است که گفته باشند یابن علی و یا یابن فاطمه الزهرا. البته به استثنای دعاها و یا زیارت‌نامه‌ها و در همان جا هم اول یابن رسول الله است و این خود بهترین دلیل است برای کسانی که می‌گویند فرزندان علی و فاطمه فرزندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستند. و شما می‌توانید برای اثبات این موضوع علاوه بر این احادیث و مدارکی که در پاورقی ذکر شد، به کتاب‌های سنن کبیر بیهقی و مستدرک حاکم و جامع الاصول ابن کثیر و صواعق المحرقة و ینابیع الموده و لسان المیزان و میزان الاعتدال و... مراجعه بفرمایید. و حالا چند روایت دیگر را هم نقل می‌کنم و این باب و موضوع را تمام می‌کنم. ابراهیم جوینی خراسانی از اسامه بن زید نقل می‌کند: «طرق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات لیلۃ لبعض الحاجه، فخرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو مشتمل علی شیء لا ادری ما هو؟ فلما فرغت من حاجتی قلت: ما هذا الذی انت مشتمل علیه؟ فکشف (عنه) فاذا حسن و حسین علی رکبته فقال: هذان ابناي و ابنا بنتی اللهم انک تعلم انی احبهما، اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما». «شبی برای طلب حاجت خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدم و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از منزل خارج شدند در حالی که چیزهایی همراه وی بود که نمی‌دانستم چیست؟ و وقتی که از حاجت و نیازی که داشتم فارغ شدم عرض کردم: یا رسول الله این چیزهایی که با شما است چیست؟ بعد معلوم شد که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) زیر بغل‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، سپس فرمود: این دو پسران من و فرزندان دختر من هستند و فرمود: خدایا تو می‌دانی که من این دو فرزند را دوست دارم، بار خدایا تو می‌دانی که من این دو فرزند را دوست دارم، پس [صفحه ۷۷] دوست می‌دارم». [۷۰]. باز هم ابراهیم جوینی خراسانی از مدرک بن زیاد روایت می‌کند: «قال كنت مع بن عباس فی حائط فجاء الحسن و الحسين فسألا الطعام فأکلا ثم قاما، فامسک لهما ابن عباس الرکاب فقلت: اتمسک الرکاب لهذین و انت اکبر منهما؟ فقال: ویحک هذان ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». «مدرک بن زیاد نقل می‌کند: من با ابن عباس در حیاط باغ بودیم، پس امام حسن امام حسین آمدند و از ابن عباس طعام درخواست کردند. ابن عباس به آن دو طعام داد، وقتی طعام تناول فرمودند بلند شدند که بروند، ابن عباس آنها را بر دوش می‌گذشت حالت سواری را انجام می‌داد. من گفتم چرا تو با اینها این کار را انجام می‌دهی، تو بزرگتر از این دو هستی، ابن عباس گفت وای بر تو این دو فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند». باز هم جوینی می‌گویند: «عن فاطمة بنت الحسین، عن فاطمة الكبرى قالت: قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله عز و جل جعل ذریه کل بنی ام عصبه یتنهون لیها الا ولد فاطمة علیها السلام فانا ولیهم و انا عصبتهم» «جریر بن عبد الحمید به نقل از شیبیه بن نعمان و او از فاطمه دختر امام حسین و او از قول فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) گفت: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند عزیز جلیل برای ذریه هر فرزندی، مادر را دودمان و عصبه قرار داده است، مگر فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) پس من ولی و سرپرست و پدر و عصبه و دودمان آنها هستم». [۷۱]. [صفحه ۷۸] و حدیثی که از مدرک بن زیاد بیان شد در کتاب ذخائر العقبی به طریق دیگر از ابن عباس نیز روایت شده است. و این حدیث در خیلی از موارد و موضوعات و بابهای کتاب ینابیع الموده هم آمده است. این احادیث دلالت دارند بر اینکه فرزندان علی

(علیه السلام) از فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) فرزندان پیامبر اسلام هستند و به جاست که اینجا سخن فخر رازی را یادآور شویم. فخر رازی در رابطه با آیه «قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم» [۷۲] می‌گوید: این آیه دلالت دارد که حسن و حسین (علیهما السلام) فرزندان پیامبر اسلام بودند، برای اینکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مباحله با قبیله نجران فرمود که شما فرزندان را بیاورید، ما هم فرزندانمان را می‌آوریم و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط امام حسن و امام حسین را با خود به مباحله و ملاعنه برد و از فرزندان پدرشان و یا فرزندان انصار و مهاجرین کسی را نبرد. [۷۳] بعد فخر رازی می‌گوید: پس واجب است که آن دو فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشند و فخر رازی به این قانع نمی‌شود و می‌گوید از دلیل‌هایی که این موضوع را تأیید می‌کند سخن خداوند تبارک و تعالی درباره‌ی فرزندان حضرت ابراهیم می‌باشد: «و من ذریته داوود و سلیمان» تا اینکه می‌فرماید: «و زکریا و یحیی و عیسی» [۷۴] روشن است که در این آیه حضرت عیسی (علیه السلام) به حضرت ابراهیم (علیه السلام) انتساب داده شده است و این انتساب هم به واسطه‌ی مادر حضرت عیسی یعنی حضرت مریم (علیهما السلام) داده شده، پس ثابت می‌شود که فرزند دختر هم فرزند نامیده می‌شود باز فخر رازی در تفسیر آیه سوره‌ی انعام می‌گوید: آیه دلالت می‌کند بر اینکه امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از ذریه‌ی رسول خداست، چرا که خداوند حضرت عیسی را هم ابراهیم (علیه السلام) قرار داده است در حالی که حضرت [صفحه ۷۹] عیسی (علیه السلام) از نظر پدر به ابراهیم نسبت داده نمی‌شود برای اینکه پدر نداشت، پس انتساب حضرت عیسی از طریق مادر است. بنابراین امام حسن و امام حسین ذریه رسول الله هستند و انتسابشان به رسول الله از ناحیه‌ی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌باشد، پس واجب است که آنها ذریه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشند. [۷۵]. این استدلال به آیه سوره‌ی انعام را حضرت امام باقر (علیه السلام) با حجاج بن یوسف ثقفی نمود. برای الایع بیشتر به تفسیر البرهان مراجعه بفرمایید. از احادیث گذشته و این استدلال فخر رازی، نتیجه‌ی قطعی به دست می‌آید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر فرزندان علی (علیه السلام) بود و این خود بهترین جواب است به آن عده از خواهان که استدلال کردند به آیه‌ی «ما کان محمد ابا احد من رجالکم» [۷۶] پیامبر پدر هیچ کس از مردان شما نیست، در حالی که این مغالطه کاران می‌دانند که آیه مذکور در رابطه با نفی انتساب زید از پیامبر اسلام است که پیامبر اسلام با زن زید بعد از طلاق ازدواج نمود و بعضی از مغرضین این کار پیامبر اسلام را سرزنش کردند و گفتند که پیامبر زن پسرش را گرفته است و خداوند در جواب شیاطین و مغرضین فرمود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر هیچ کس از فرزندان شما نیست.

ظاهره

یکی از اسامی بانوی دو جهان فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) ظاهره است، که به معنی پاک [صفحه ۸۰] و پاکیزه می‌باشد. آن چه می‌توان درباره‌ی این اسم مبارک بحث و بررسی کرد آیه‌ی تطهیر می‌باشد. «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». «همانا خداوند اراده کرده است رجس و پلیدی‌های ظاهری و باطنی را از شما اهل بیت ببرد و پاک گرداند شما را پاک گرداندنی خالص» [۷۷]. این آیه مبارکه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد، زیرا که آیه‌ی شریفه یکی از منبع‌های فضائل بیت نبوت و رسالت است و نیز حاوی مطالب بس مهم می‌باشد در پیرامون این آیه‌ی شریفه صحبت‌ها و قلم فرسایی‌های بسیاری شده و اقوال و نظرهای زیادی گفته شده است و ما وارد بحث‌های جدالی و ادبی که در رابطه با کلمات این آیه شریفه شده نمی‌شویم، فقط اقوال و احادیث اهل سنت و جماعت را که صراحتاً مصداق و مصادیق این آیه و شأن نزول آن را پنج تن می‌دانند بیان می‌کنیم. و باز به بحث آیه‌های قبل و بعد این آیه که مربوط به همسران پیامبر است وارد نمی‌شویم، شما می‌توانید به کتابهای مربوطه مراجعه بفرمایید. «عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله تعالی: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) قال جمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا و فاطمه و الحسن و الحسین، ثم ادار علیهم

الکساء فقال: هؤلاء اهل بيتي، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. و ام سلمة على الباب فقالت: يا رسول الله الست منهم؟ فقال: انك لعلى خير او الى خير». [۷۸]. «ابى سعيد خدرى مى گوید: وقتى آيه مبارکه‌ی «انما يريد الله ليذهب... نازل شد؛ پيامبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) على و فاطمة و حسن و حسين (عليهم السلام) را جمع [صفحه ۸۱] فرموده عبا را بر آنان پوشانيد و فرمود: اينان اهل بيت من هستند، پروردگارا پليدى را از آنان ببر و پاکشان گردان. ام سلمه جلوى در بود به پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) عرض کرد: يا رسول الله آيا من از آنان نيستم، فرمود: تو بر خير هستى ولى جزء آنان و داخل در آنان نيستى». در اینجا مناسب است يك فصل از كتاب صواعق المحرقة را كه درباره‌ی آيه‌ی تطهير فضيلت اهل بيت است آورده شود: (الفصل) فى الآيات الواردة فى فضائل اهل البيت - الاية الاولى «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» اكثر المفسرين على انها نزلت فى على و فاطمه و الحسن و الحسين لتذكير ضمير عنكم و يطهركم و اخرج عن ابى سعيد الخدرى قال انها نزلت فى خمسة، النبى صلى الله عليه و آله و سلم و على و فاطمه و الحسن و الحسين» و اخرجه ابن جرير مرفوعا نزلت هذه الاية فى خمسة فى و فى على حسن و حسين و فاطمه» «و اخرجه مرفوعا الطبرانى ايضا و المسلم انه صلى الله عليه و آله و سلم ادخل اولئك تحت كسائه و قرء هذه الآية. و صح انه صلى الله عليه و آله و سلم جعل على هؤلاء كساء و قال اللهم هؤلاء اهل بيتى و خاصتى اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فقالت ام سلمه و انا معهم يا رسول الله قال انك على خير» و فى روايه انه صلى الله عليه و آله و سلم قال بعد طهرهم تطهيرا انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدو لمن عادهم». و اخرى القى عليهم كساء و وضع يده عليهما و قال اللهم ان هؤلاء آل محمد اجعل صلواتك و بركاتك على آل محمد انك حميد مجيد، و فى اخرى ان الآية نزلت بيت ام سلمه فارسل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اليهم فجاؤا و جللهم بكساء ثم قال صلى الله عليه و سلم نحو ما مر». و او فى اخرى انهم لما جاؤوا و اجتمعوا فنزلت فان صحت حمل على نزولها مرتين. «و فى اخرى انه قال اللهم هؤلاء اهل بيتى اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا [صفحه ۸۲] ثلاثا ان ام سلمة قالت له الست من اهلك قال بلى و انه ادخلها تحت الكساء بعد ما مضى دعائه لهم». و فى اخرى انه لما جمعهم و دعا لهم باطول مما مر» «و فى روايه صحيحه قال واثله بن الاصقع و انا من اهلك يا رسول الله قال و انت من اهلى قال واثله انها ارجى ما ارجو، قال البيهقى جعله فى حكم الاهل تشبيها لا تحقيقا و اشار المحب الدين الطبرى الى ان هذا الفعل تكرر منه صلى الله عليه و آله و سلم فى بيت ام سلمة مرة و فى بيت فاطمة» «و قد ورد عن الحسن من طرق بعضها سنده حسن قال انا من اهل البيت الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا» و فى روايه انه ادرج معهم جبرئيل و ميكائيل اشارة الى علو قدرهم». «و فى روايه قال بعد قوله انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم الا من اذى قرابتى فقد اذانى و من اذانى فقد اذى الله». و فى اخرى و الذى نفسى بيده لا يؤمن عبد بى حتى يحببى و لا- يحببى حتى ذوى قرابتى فاقام ذا قرابته مقام نفسه». «اين فصل در آياتى است كه در فضائل اهل بيت وارد شده، آيه‌ی اولی این است: «انما يريد...» «همانا خداوند اراده کرده است كه پليدى‌هاى مادى و معنوى را از شما اهل بيت ببرد و پاک و منزه گرداند شما را يك پاكى مطلق. اكثر مفسرين بر اين عقیده‌اند كه اين آيه مبارکه در شأن على و فاطمه و حسن و حسين (عليهم السلام) نازل شده است، به دليل اينكه ضميرهاى «عنكم» و «يطهركم» مذكر آمده است. و ابى سعيد خدرى هم گفته است كه آيه‌ی تطهير بر پنج تن نازل شده يعنى: پيامبر اسلام، على، فاطمه، حسن و حسين (عليهم السلام). و ابن جرير طبرى اين حديث را مرفوعه دانسته و گفته است آيه مبارکه بنابر فرمايش پيامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) بر پنج تن نازل شده و درباره‌ی من، على، فاطمه، حسن و حسين (عليهم السلام) است. [صفحه ۸۳] طبرانى هم حديث سعيد خدرى را مرفوعه دانسته و گفته: مسلم است كه پيامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) على و فاطمه و حسن و حسين را تحت كسا داخل کرده و بعد آيه مبارکه تطهير را قرائت فرموده است. ابن حجر مى گوید: صحيح است كه پيامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) بر على و فاطمه و حسن و حسين (عليهم السلام) كسای خود را قرار داده و فرمود: خدایا اينان اهل خانه من و نزديكان من هستند، خدایا از ايشان پليدى‌ها را ببر و ايشان را پاک بگردان. ام سلمه حاضر بوده و عرض کرده است يا رسول الله من هم با ايشان هستم؟ پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم)

فرمود: همانا تو بر خیر هستی. در روایت دیگری آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از خواندن «طهرهم تطهیرا» فرمود: من در حال جنگ هستم با کسانی که با اهل بیت من جنگ محاربه بکنند و کسانی که با اهل بیت من در حال صلح و صفا هستند من هم با آنها در حال صلح و صفا هستم و با کسانی که با آنان دشمنی بکنند با آنها دشمن هستم. در روایت دیگری آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کسای خود را بر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) انداختند و دست مبارکشان را بر کسا گذاشتند فرمود: خدایا اینان آل محمد هستند و درود و برکات خودت را بر آل محمد قرار بده همانا تو حمید و مجید هستی. در روایت دیگری وارد شده که آیه مبارکه تطهیر در خانه ام سلمه نازل شده است پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی را به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) فرستاد و آنان خدمت پیامبر آمدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را به کسای خود پیچانده و بعد دعایی را فرمود (که در روایت قبلی گذشت). در روایت دیگری آمده است، آنان خودشان آمدند و اجتماع کردند و بعد آیه مبارکه نازل شده است (پس این خبر اگر صحیح باشد حمل به این می شود که آیه مبارکه‌ی تطهیر دو مرتبه نازل شده است). باز هم در روایت دیگری آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدایا اینان اهل بیت من هستند از آنان پلیدی‌ها را ببر و آنها را پاک بگردان یک پاکی [صفحه ۸۴] خالص ایشان سه مرتبه این دعا را فرمود و بعد ام سلمه که حاضر بود عرض کرد: آیا من از اهل تو نیستم؟ پیامبر فرمود: بلی بعد از آن که دعای پیامبر بر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) تمام شد ام سلمه را داخل کسا نمود. در روایت دیگری آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی که اهل بیت را جمع فرمود قبل از آن که داخل کسا شوند برای آنان دعا فرمود، مثل حدیث گذشته. در روایت صحیح آمده است: واثله بن اصقع در جریان قضیه کسا حضور داشت به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و عرض کرد آیا من از اهل شما نیستم؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تو از اهل من هستی و بعد واثله می گوید که این یکی از آرزوهایی بود که من امید داشتم. در این باره بیهقی گفته است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) واثله را در حکم اهل بیت تشبیه قرار داده است نه اینکه واقعا و حقیقتا او را از اهل بیت قرار داده باشد. محب الدین طبری در این باره اشاره دارد که ماجرای کسا دو مرتبه از طرف پیامبر اسلام انجام شده است: یک مرتبه در خانه‌ی ام سلمه بوده است، و مرتبه دیگر هم در بیت مکرم فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها)! به تحقیق از حسن از راه‌هایی که بعضی از آنها سندش حسن است - منظور امام حسن (علیه السلام) می باشد - وارد شده که فرمود: من از اهل بیت هستم و خداوند پلیدی را از آنان برده و آنان را پاک گردانده است. در روایت دیگری آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با اهل بیت خود جبرئیل و میکائیل را به جهت اینکه آنها مقام بلند و بزرگی داشتند داخل کسا نمود. در روایت دیگری آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از آن که فرمود: کسانی که با اهل بیت من بجنگند و محاربه بکنند من با آنها در حال جنگم و کسانی که با اهل بیت من در صلح باشند با آنها در صلحم، گفت: آگاه باشید کسی که نزدیکان مرا اذیت بکند مرا اذیت کرده است و کسی که مرا اذیت بکند به تحقیق خدا را اذیت کرده است. در روایت دیگری آمده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود قسم به آن کسی که جان من در دست قدرت اوست بنده‌ای به من ایمان نمی آورد تا اینکه مرا دوست [صفحه ۸۵] داشته باشد و کسی دوست من حساب نمی شود تا اینکه ذوالقربی و نزدیکان مرا دوست داشته باشد. و بعد نویسنده الصواعق المحرقة می گوید: «پس نزدیکان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقام نفس وی می باشند و از این جهت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا من دو چیز گرانبها و سنگین را در بین شما امانت می گذارم که اگر به آن دو متوسل شدید: هرگز گمراه نمی شوید یکی کتاب خدا و دومی عترت و اهل بیت من هستند». این بود خلاصه‌ای از یک بخش کتاب صواعق المحرقة از فصلی که مربوط به آیات وارده در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) می باشد و حالا این روایات از نظر صحت و سقم و یا صحیح و یا موثق و یا موقوفه هر چه باشد فقط یک چیز را ثابت می کند و آن عظمت و مقام اهل البیت و مخصوصا مقام و منزلت بانوی دو جهان حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها). «روی

عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج علیه من رجل من شعر اسود موشی منقوش، فجاء الحسن بن علی فادخله. ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها، ثم جاء علی فادخله ثم قال: (انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا)». زمخشری در تفسیر خود از قول عایشه می گوید «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون آمدند در حالی که بر دوش ایشان گلیمی بود دارای خطوط و از موی سیاه و نقشه دار پس امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمد، رسول خدا او را داخل فرمود، آنگاه حسین (علیهما السلام) آمد و پیامبری را هم داخل گلیم کرد، پس فاطمه و علی (علیهما السلام) آمدند، نبی گرامی آن دو را نیز داخل در آن گلیم فرمود و آنگاه این آیه مبارکه «انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا» را تلاوت [صفحه ۸۶] فرمود» [۷۹]. «فی صحیح مسلم عن عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداة غد و علیه مرط من شعر اسود فجاء الحسن فادخله ثم الحسين فادخله ثم جاءت فاطمه فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما يريد الله ليزهد...» و اخرج الحاكم هذا الحديث عن عایشه» و فی سنن الترمذی فی مناقب اهل البيت» حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا محمد بن سليمان الاصبهانی عن يحيى بن عبيد عن عطا عن عمر بن ابي سلمة ريب النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال نزلت (انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس...) فی بيت ام سلمة فدعا النبي صلی الله علیه و سلم عليا و فاطمه و حسنا و حسين فجللهم بكساء و علی خلف ظهره فجللهم بكساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالت ام سلمة و انا معهم يا نبي الله قال انت علی مكانك و انت الی خير». و فی سنن الترمذی بعد ذكر مناقب الاصحاب عن ام سلمة ان النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) جلال علی الحسن و الحسين و علی و فاطمة كساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي خاصتي اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فقالت ام سلمة و انا معهم يا رسول الله قال قفي فی مكانك انك الی خير» هذا حديث حسن صحيح و هو احسن شيء روى فی هذا الباب و فی الباب عن انس و عمر بن ابي سلمة و ابي الحمراء. و اخرج البيهقي و الحاكم و صححه نحو حديث الترمذی عن ام سلمة و اخرج الطبرانی و ابن جرير و ابن المنذر عن ام سلمة رضی الله عنها قالت فی بيتي نزلت و انما يريد الله» فجاءت فاطمة ببرمة فيها ثريد فقال صلی الله علیه و سلم لها ادعي زوجك و حسنا و حسين فدعتهم فيناهم يأكلون اذ نزلت هذه الآية فغشاهم بكساء خيبري كان عليه فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي و حامي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ثلاث مرات». [صفحه ۸۷] و ايضا اخرج هذا الحديث الحاكم عن سعيد بن ابي وقاص. «در صحیح مسلم از عایشه مادر مؤمنین نقل شده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از منزل هنگام صبح خارج شد در حالی که بر دوش او گلیمی بود از موی سیاه و دارای نقوش پس ناگاه حسن (علیه السلام) آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را داخل گلیم کرد آنگاه حسین (علیه السلام) آمد پیامبر اسلام وی را هم داخل گلیم نمود و بعد فاطمه علی (علیهما السلام) آمدند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آندو را داخل گلیم نمود و بعد فرمود: انما يريد الله ليزهد...! [۸۰]. و این حدیث را حاکم در مستدرک خود از عایشه نقل کرده است. و ترمذی در سنن خود در مناقب اهل البيت می گوید: قتيبة بن سعيد بن نقل از محمد بن سليمان اصفهانی و وی هم از يحيى بن عبيد و از عطاء و از عمر پسر ابي سلمة که ريب پیامبر اسلام می باشد و ابي سلمه می گوید: آیه «انما يريد الله ليزهد» در خانه ام سلمه نازل شد و پیامبر اسلام علی و فاطمه و حسن و حسين (علیهم السلام) را خواند و آنها را بر کسا خود پوشاند و علی پشت سر پیامبر بود و ایشان را هم بر کساء پوشاند بعد عرض کرد: خديا اينان اهل بيت من هستند از آنان پلیدی و زشتی را ببر آنها را پاک گردان. و ام سلمه می گوید: من عرض کردم ای پیامبر خدا آیا من هم با ایشان هستم فرمود: تو بر جای خود باش و تو بر خير هستی». و باز در سنن ترمذی بعد از مناقب اصحاب از ام سلمه نقل شده است که پیامبر اسلام بر حسن و حسين و علی و فاطمه (علیهم السلام) کسا را پوشاند و سپس عرض کرد خديا اينان اهل بيت من هستند و خاصان و نزديكان من هستند و پلیدی را از آنها ببر و پاک بگردان پاکی خالص. ام سلمه می گوید: گفتم يا رسول الله آیا من هم با آنها هستم؟ فرمود: در جای خود بمان و تو بر خير هستی» و قندوزی می گوید: این حدیث صحیح و حسن است و نیکوتر حدیثی است که در این باب (۳۳) روایت شده و این حدیث در باب دیگر از انس و عمر بن ابي سلمه و

ابی حمراء هم آمده است. [صفحه ۸۸] و این حدیث را بیهقی در سنن خود و حاکم در مستدرک مثل ترمذی از ام سلمه روایت کردند و صحیح هم دانستند. «طبرانی و ابن جریر و ابن منذر از ام سلمه نقل کردند که ام سلمه گفت: که در خانه‌ی من آیه «انما یرید الله لیذهب...» نازل شد و بعد فاطمه با ظرفی که در آن حریره بود آمد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را بخوان که پیش من آیند، فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آنان را آورد و همه پیش رسول خدا نشستند و از آن حریره خوردند و آیه‌ی «انما یرید الله لیذهب...» نازل شد و سپس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را به کسای خیری خود پوشاند و بعد گفت: خدایا اینان اهل بیت من و حامی دین من هستند و پلیدی‌ها را از آنها ببر و پاکشان گردان و این دعا را سه مرتبه فرمود» و این حدیث را حاکم در مستدرک خود از سعید بن ابی وقاص هم آورده است. و خرج احمد بن حنبل و ابن جریر و ابن ابی شیبیه و الحاکم و البیهقی و الطبرانی عن واثله بن الاصحق قال «جاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی بیت فاطمة و معه علی و حسن حسین و حتی دخل فادنی علیا و فاطمة و اجلسهما بین یدیه و اجلس حسنا و حسینا کل واحد منهما علی فخذہ ثم لف علیهم ثوبه و انا مستدبرهم ثم تلا هذه الآیة و قال اللهم هؤلاء اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فقلت انا من اهلک یا رسول الله قال و انت من اهلی قال واثله لا رجی ما ارجوه» احمد بن حنبل در مسند خود و ابن شیبیه و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و بیهقی طبرانی به نقل از واثله بن اصقع می گوید: «پیامبر اسلام در حالی که امام علی امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) با وی بودند به سوی خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آمدند، تا اینکه داخل خانه‌ی فاطمه شدند، پیامبر علی و فاطمه (علیهم السلام) را نزد خود خواند و آن دو بزرگوار را بین دو دست خود نشانند و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را هر کدام روی پاهای مبارک خود نشانند، سپس بر آنان جامه‌ی خود را پوشاند و من در پشت سرشان بودم و بعد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه تطهیر را تلاوت فرمود و گفت: [صفحه ۸۹] خدایا اینان اهل بیت من هستند و از آنها پلیدی را ببر و پاک گردان، پس من عرض کردم: یا رسول الله آیا من از شما و از اهل شما هستم؟ فرمود تو از اهل من هستی، واثله می گوید که این یکی از امیدهای من بود». [۸۱]. «و اخرج ابن سعد عن الحسن بن علی رضی الله عنهما «قال فی خطبته نحن اهل البیت الذین قال الله سبحانه فینا «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» «ابن سعد به نقل از امام حسن (علیه السلام) می گوید: وقتی که حضرت بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب برای مردم خطبه خواند و فرمود: ما خاندان کسانی هستیم که خدای سبحان برای ما فرموده است: انما یرید الله لیذهب...» [۸۲]. «و اخرج احمد بن حنبل و ابن ابی شیبیه عن انس بن مالک قال «ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یمرباب فاطمة اذا خرج الی الصلوة الفجر یقول الصلوة یا اهل البیت یرحمکم الله ثلاثا مدة ستة اشهر». [۸۳]. احمد بن حنبل از انس بن مالک روایت می کند: «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هر موقع برای نماز صبح به مسجد می رفت، از جلوی درب خانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) عبور می کرد و سه مرتبه می فرمود: الصلوة الصلوة الصلوة و مدت شش ماه این کار را انجام میداد» احمد حنبل در کتاب مناقب خود و ابن جریر و الطبرانی هم از ابی سعید روایت کرده اند که این آیه مبارکه در شأن پنج تن نازل شده است.» این چند حدیث نمونه‌هایی بود از روایاتی که در رابطه با آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر که پنج تن آل عبا بالصراحة دلالت می کنند و این روایات را از باب ۳۳ کتاب ینابیع المودة ذکر شد. در آخر این باب روایات دیگری هم هست که اکثر مضمون آنها دعای پیامبر گرامی اسلام است بر اهل بیت خود که بعد از جمع شدن تحت کسای شریف فرمود، برای [صفحه ۹۰] اطلاع بیشتر می توانید به کتاب مذکور مراجعه بفرمایید. ولی یک مطلب مهم دیگر در آخر این باب هست و آن این است. «قال الشریف السمهودی: کلمة انما للحصر تدل علی ان ارادته تعالی منحصره علی تطهیرهم و تأکیدة بالمفعول المطلق دلیل علی ان طهارتهم طهارة كاملة فی اعلی مراتب الطهارة.» «شریف سمهودی می گوید: کلمه انما در آیه‌ی مبارکه برای حصر هست و دلالت دارد بر اینکه اراده‌ی پروردگار منحصر بر طهارت و پاکی پنج تن آل عباست و باز تأکید به مفعول مطلق دلیل است بر اینکه طهارت اهل بیت یک طهارت کامله و واقعی است در اعلی مراتب طهارت، نه یک طهارت ظاهری و صوری.» پیرامون نظر سمهودی چند نکته

ضروری است: اولاً اراده‌ی خداوند اراده‌ی تکوینی است نه تشریحی، اگر اراده‌ی تشریحی باشد امتیاز برای اهل بیت نیست، برای اینکه اراده‌ی تشریحی جعل و تشریح قانون و مقدرات برای همه است و همه می‌توانند در آن شریک باشند یا نباشند، برای اینکه در اراده‌ی تشریحی امکان تخلف اراده و مراد هست ولی در اراده‌ی تکوینی امکان تخلف نیست ثانیاً کلمه «انما» برای حصر است. زیرا در کتب ادبی بیان شده که حصر بر دو نوع است: اضافی و حقیقی، حصر حقیقی آن است که شما صفت را برای موصوف ثابت می‌کنید و نفی صفت می‌کنی از تمام موصوف‌های دیگر، مثلاً می‌گوییم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم المرسلین، صفت خاتمیت را برای موصوف (محمد) ثابت کردیم و نفی خاتمیت کردیم از موصوف‌های دیگر، زید عمرو و بکر و... ولی در حصر اضافی مثلاً می‌گوییم زید قائم است، خوب معلوم است که عمرو معین قائم نیست ولی کار به بکر و خالد و... نداریم و در مثال هم همان طور است. یعنی ثبوت طهارت برای اهل بیت است و اهل بیت موصوف است و نفی طهارت و پاکی می‌کنی از هر موصوف غیر از اهل بیت، یعنی فقط پنج تن آل عباس است که طهارت ذاتی دارند و فرزندان معصوم آنها نه غیر آنها. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتابهای ذیل مراجعه بفرمایید: طلب و اراده، از حضرت امام خمینی (ره) و اسفار [صفحه ۹۱] الاربعه، بحث اراده و کتاب «فصوص» و کتابهای مختصر و یا مطول تفتازانی. فخر رازی در تفسیر کبیرش می‌گوید: «بر دوش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گلیم سیاهی بود، حسن آمد وی را داخل کرد، آنگاه حسین آمد او را نیز داخل فرمود، پس فاطمه و علی آمدند آن دو را هم داخل آن جامه فرمود، سپس آیه‌ی «انما یرید الله لیذهب...» را تلاوت فرمود». [۸۴]. ابن اثیر جزری از محمد بن ابی سلمه پسر ام سلمه، نقل می‌کند که گفت: «عن عمر بن ابی سلمه (ریب النبی صلی الله علیه و آله و سلم) قال لما نزلت هذه الآیة علی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) «انما یرید الله لیذهب...» الآیة فی بیت ام سلمه فدعی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه و حسنا و حسینا فجللهم بکساء و علی خلف ظهره ثم قال: هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالت ام سلمه: و انا معهم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قالت انت مکانک انت فی خیر». «وقتی آیه «انما یرید الله...» بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد ایشان در منزل ام سلمه بود، پس رسول خدا، فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را صدا کرد آنان را در عبای خود پوشاند در حالی که علی (علیه السلام) در پشت ایشان بود، سپس فرمود اینان اهل بیت من هستند، خدایا از آنان پلیدی را بر و پاکشان فرما؛ ام سلمه گفت: آیا من نیز با آنان هستم؟ پیامبر فرمود: تو مقام خاص خود را داری و تو بر خیر هستی». [۸۵]. در کتاب تذکره الأئمة سبط ابن جوزی آمده است: «عن واثله بن الاسقع قال: اتیت فاطمه علیها السلام اسئلها عن علی فقالت توجه الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فجلست انتظره فاذا برسول الله قد اقبل و معه علی [صفحه ۹۲] و الحسن و الحسین، قد اخذ کل واحد منهم حتی دخل الحجره فاجلس الحسن علی فخذہ الیمنی، و الحسین علی فخذہ الیسری، و اجلس علیا و فاطمه بین یدیه ثم الف علیهم کساء او ثوبه ثم قرأ «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» الآیة ثم قال اللهم هؤلاء اهل بیتی حقاً». «از واثله بن اسقع روایت شده است به خانهدی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آمدم و سراغ علی (علیه السلام) را از وی گرفتم فرمود: پیش رسول خدا رفته است، منتظر ماندم تا اینکه رسول خدا آمد و در حالی که همراه او علی و حسن و حسین (علیهم السلام) بودند و هر کدام دست وی را گرفتند و داخل اطاق شدند، حسن را بر زانوی راست خود نشانند حسین را بر زانوی چپ و علی و فاطمه را پیش روی خود نشانده بود؛ آنگاه عبا یا لباس خود را بر آنان پوشاند، سپس این آیه را فرمود «انما یرید الله» آنگاه به خدای متعال عرض کرد: پروردگارا به درستی که اینان اهل بیت منند». [۸۶]. واحدی در کتاب «اسباب النزول» به سند خود از ام سلمه نقل می‌کند: «عن ام سلمه زوج النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکرت ان رسول الله کان فی بیتها، فاتته فاطمه بیرمه حریره فدخلت بها علیہ فقال لها: ادعی لی زوجک و ابتکک. قال: فجاء علی و الحسن و الحسین فدخلوا، فجلسوا یا کلون من تلك الحریره، و هو علی دکان، تحته کساء خیبری قالت: و انا فی الحجره اصلی، فانزل الله تعالی: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» قال: فاخذ فضل الکساء فغشاهم به ثم اخرج یدیه قالوا بهما الی السماء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و

طهرهم تطهیرا. قالت فادخلت رأسی البیت فقلت: انا معکم یا رسول الله؟ قال: ائیل الی خیر ائیل الی خیر». «رسول خدا در منزل او بود، فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) با ظرفی که در آن حریره بود [صفحه ۹۳] وارد شدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همسر و دو فرزندت را بخوان که پیش من آیند، علی و حسن و حسین (علیهم السلام) آمده و نشسته و از آن حریره خوردند، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سکویی نشسته بود و زیر پای ایشان عبایی خبیری بود، ام سلمه می گوید: من در اطاق خود نماز می خواندم که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: انما یرید الله...» پس باقیمانده‌ی عبا را گرفته و آنان را به وسیله‌ی عبا پوشاند، آنگاه دستهای خویش را به سوی آسمان بلند کرده و عرض کرد: پروردگارا اینان اهل بیت یاران و حامیان من هستند، پس از آنان پلیدی را ببر و پاکشان گردان، من سر خود را داخل اطاق کردم و عرض کردم: ای رسول خدا آیا من هم با شما هستم فرمود: عاقبت به خیر باشی، عاقبت به خیر باشی». [۸۷]. «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دعا فاطمه و علیا و حسنا و حسینا. لما نزلت: (انما یرید الله...) فجللهم بکساء و قال: والله هؤلاء اهل بیتی. فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه، علی، حسن و حسین را وقتی که آیه‌ی تطهیر نازل شد خواند و به وسیله‌ی عبا آنان را پوشانیده و فرمود: قسم به خدا اینان اهل بیت من هستند، پس خدایا پلیدی را از آنان برده و پاکشان گردان». این حدیث را سیوطی در سه کتاب خود «درالمنثور» جلد ۵ صفحه‌ی ۱۹۸ «خصائص کبری» جلد ۲ صفحه‌ی ۲۶۴ و «اتقان» جلد دوم صفحه‌ی ۲۰۰ به طرق فراوان نقل می کند سلسله‌ی اسناد حدیث را به ام سلمه و عایشه و ابی سعید خدری و زید بن ارقم ابن عباس و ضحاک بن مزاحم و ابی الحمراء و عمر بن ابی سلمه و غیر اینها می رساند. کتاب «ذخائر العقبی» در صفحه‌ی ۲۱ نزول آیه را درباره‌ی پنج تن پاک می داند و از عمر بن ابی سلمه و از ام سلمه نقل می کند: «روی عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخذ ثوبا و جلله فاطمه و علیا و الحسن و الحسین و هو معهم، و قرأ هذه الآية: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا قالت فجئت ادخل معهم فقال: مکانک انک علی خیر». «از ام سلمه روایت شده: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) جامه‌ای را برداشت و فاطمه و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) را پوشانید و آیه‌ی مبارکه تطهیر را قرائت فرمود و ام سلمه می گوید: من آمدم عرض کردم: با آنها داخل شوم؟ پیامبر فرمود: بر جای خود باش، تو بر خیر هستی». و باز از ام سلمه روایت شده در همان کتاب: «روی عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لفاطمة: ائتنی بزوجک و ابنیک. فجئت بهم و اکفأ علیهم کساء مزکیا، ثم وضع یدیه علیهم، ثم قال اللهم هؤلاء آل محمد، فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد انک حمید مجید. قالت ام سلمة: فرفعت الکساء لادخل معهم فجذبہ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال: انک علی خیر». «رسول خدا بر فاطمه‌ی زهرا گفت که همسر و دو فرزندت را برای من بیاور، فاطمه زهرا آنها را آورد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جامه‌ای بر آنان پوشانده و بعد دست مبارک خود را بر سر آنها گذاشت و گفت: خدایا اینان اهل من هستند و درود و برکات خود را بر اهل بیت محمد قرار ده همانا تو حمید و مجید هستی. ام سلمه می گوید: بلند شدم تا داخل کسا و جامه شوم، رسول خدا عبا را جمع نموده، فرمود: تو بر خیر هستی». کسانی که این آیه‌ی مبارک را در شأن اهل البیت دانستند محمد بن احمد قرطبی در جامع الاحکام (جلد ۱۴ صفحه‌ی ۱۸۲) و ابن عربی در احکام القرآن (جلد دوم صفحه‌ی ۱۶۶) و ابن عبدالبراندلسی در الاستیعاب (جلد دوم، صفحه‌ی ۴۶۰) و بیهقی در السنن الکبری (جلد دوم، صفحه‌ی ۱۴۹) و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین (جلد دو، صفحه‌ی ۴۱۶) این کتابها قریب به آن چه که گذشت ذکر کرده‌اند و از ام سلمه نقل می کنند: [صفحه ۹۵] «رسول خدا عرض کرد: پروردگارا اینان اهل بیت من هستند، ام سلمه گوید: یا رسول الله من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو بر خیر هستی ولی اینان اهل بیت منند». امام احمد حنبل در مسند خود (جلد ۱، صفحه‌ی ۳۳۱) و نسایی در خصائص (صفحه‌ی ۴) و محمد بن جریر طبری در تفسیر خود (جلد ۲۲ صفحه‌ی ۵) و خوارزمی در مناقب (صفحه‌ی ۳۵) و هیثمی در مجمع الزوائد (جلد ۹ صفحه‌ی ۱۶۶) و ابن حجر هیثمی مکی در صواعق المحرقة (صفحه‌ی ۸۵) البته در گذشته عین عبارات و کلام صواعق ذکر شد. ترمزی در صحیح خود می گوید: «رسول خدا از زمان نزول

آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر تا شش ماه هر وقت برای نماز بیرون می‌رفت از در منزل فاطمه‌ی زهرا عبور می‌کرد می‌گفت نماز، نماز یا اهل بیت، «انما یرد الله...» و این عبارات هم در باب ۳۳ از کتاب ینابیع الموده گذشت. و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، صفحه‌ی ۷، حدیثی را قریب به آن چه گذشت نقل می‌کند و در آخر شعری را ذکر می‌کند: ان النبی محمد و وصیه و ابنه البتول الطاهرة اهل النبی العباء فانی بولائهم ارجو السلامة و النجا فی الآخرة همانا محمد و وصی و دو فرزند و دختر پاک وی همان اهل عباپی هستند که من به دوستی آنان امید سلامت و نجات در آخرت دارم. محی الدین عربی [۸۸] در فتوحات مکیه خودش در بحث طهارت، طهارت را دو تقسیم می‌کند: ظاهری و باطنی و بعد می‌گوید: رجسی که آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر بیان می‌کند این است: هر چیزی که انسان زشت و ناپسند می‌شمارد سپس می‌گوید: این معنی برای رجس همان معنای عصمتی است که شیعه در مورد انبیاء و ائمه و فاطمه‌ی زهرا (علیهم السلام) قائل هستند که این مرتبتی عظیم و منزلتی است بس بزرگ که خدای مهربان برخی از بندگان خود را به آن مقام و مرتبه اختصاص داده است. و البته لازمه‌ی عصمت، تبلیغ احکام نیست و اگر عصمت در مورد پیامبر و امام برای [صفحه ۹۶] تبلیغ احکام الهی است، به این معنا نیست که غیر از پیامبر و امام کسی دیگر دارای این مقام بزرگ و گرانقدر یعنی عصمت نمی‌باشد. شاهد و سند گویای این مدعی را (پاکی و پاکیزگی حضرت فاطمه) می‌توان در مناظره‌ای که بین علی (علیه السلام) و ابوبکر در گرفت ذکر نمود، مولی علی (علیه السلام) درباره‌ی عصمت زهرا این چنین استدلال فرمود: «قال علی علیه السلام لابی بکر: یا ابابکر اتقرأ کتاب الله؟ قال: نعم. قال: اخیرنی عن قول الله عز و جل: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» فینم نزلت؟ فینا او فی غیرنا؟ قال بل فیکم. قال: فلوا ان شهودا شهدا علی فاطمة بنت رسول الله بفاحشة ما کنت صانعا؟ قال اقیم علیها الحد کما اقیم علی نساء العالمین!! قال: کنت اذن عند الله من الکافرین قال: و لم؟ قال لانک رددت شهادة الله لها بالطهارة، و قبلت شهادة الناس علیها...». «علی (علیه السلام) به ابوبکر فرمود: آیا کتاب خدا را می‌خوانی؟ پاسخ داد: آری، فرمود: درباره‌ی کلام خدا چه می‌گویی که می‌فرماید: «انما یرید الله...» این آیه درباره‌ی چه کسی نازل شده؟ درباره‌ی ما یا غیر ما؟ عرض کرد: درباره‌ی شما نازل شده، علی (علیه السلام) فرمود: اگر شاهدانی به وقوع کار زشتی بر ضد فاطمه‌ی زهرا شهادت دهند تو چه می‌کنی؟ ابوبکر گفت: همان گونه که بر دیگر زنان مسلمان در ارتکاب کارهای زشت حد جاری می‌کنم بر او هم حد جاری خواهم نمود. علی (علیه السلام) فرمود: در این صورت در نزد خدا از زمره‌ی کافران محسوب خواهی شد. ابوبکر سؤال کرد چرا؟ علی (علیه السلام) فرمود: زیرا در این صورت شهادت خدای متعال را بر پاکی فاطمه‌ی زهرا رد کرده و شهادت مردم را پذیرفته‌ای...». [۸۹]. آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر از نظر تعبیر روایات بعد از آیه‌ی مباهله و جریان مباهله می‌باشد مناسب بود که اول آیه‌ی مبارکه‌ی مباهله بررسی می‌شد، ولی برای آن یک باب [صفحه ۹۷] جداگانه باز نموده و ان شاء الله بحث خواهد شد. [۹۰]. اصل ماجرای کسا و حدیث کسا بر اساس آن چه که در روایات و کتب شیعه آمده است فرصتی و نوشتاری دیگر می‌خواهد تا به بحث درباره آن بنشینیم.

بتول

خداوند تبارک و تعالی برای همه‌ی مخلوقاتش از جماد و نبات و حیوان و انسان یک سری قوانین و قواعدی را مقرر فرموده و همه‌ی مخلوقات را در برابر قوانین آن خاضع و مطیع گردانیده است، مثلاً طبیعت آتش را سوزاننده قرار داده است و این سوزاندن برای آتش یک قانون و سنت شده، و آتش مطیع این قانون است. در نتیجه تمام مخلوقات مطیع یک سری قوانین می‌باشند که تخلف از آن امکان ندارد، ولی خداوند اولیا و انبیا و خلفا و مخلصین (به فتح لام) خود را به واسطه حکمت و مصلحت بالغه‌ی خود برتر از این قواعد و قوانین قرار داده است و قانون را مطیع آنها نموده است. اولیا و انبیا که محو و فانی شدگان به ساحت قدس رب هستند که به اذن پروردگار قواعد و قوانین را در برابر خود خاضع نموده‌اند. گفتیم که طبیعت آتش سوزاندن و خاکستر نمودن

است، ولی همین آتش برای ابراهیم (علیه السلام) خاضع است و گلستان می‌شود. و یا در تولید مثل تا ازدواج نباشد تولید مثل تحقق پیدا نمی‌کند و این قانون برای همه می‌باشد، اول باید آمیزش، طی مراحلی که دارد باشد تا بعد از گذشت ۹ ماه به صورت انسان کامل به دنیا بیاید، و در باقی موجودات حیوانی هم این قانون هست. ولی در رابطه با اولیا و دوستان مخلص خداوند این قاعده فرق می‌کند و نمونه‌ی بارز [صفحه ۹۸] آن که ریشه‌ی قرآنی هم دارد حضرت عیسی (علیه السلام) پیامبر بزرگوار خداوند می‌باشد و درباره‌ی ایشان قاعده عکس می‌شود و بلکه قانون مذکور مطیع حضرت مریم (علیها السلام) می‌شود و حضرت بدون تماس و آمیزش و بدون انتقال نطفه‌ی مردی به رحم پاک وی حضرت عیسی به دنیا می‌آید. قرآن کریم به نمونه‌های زیادی اشاره دارد، از جمله‌ی آنها جوشیدن آب از زمین آسمان در حادثه‌ی طوفان نوح می‌باشد و نمونه‌ی دیگر حامله شدن ساره همسر محترم حضرت ابراهیم به حضرت اسحاق می‌باشد، در حالی که او یائسه بود. نمونه‌ی دیگر که اگر به دست بشر عادی باشد و اگر قرن‌ها تلاش کند و همه‌ی انسانهای عادی هم جمع شوند نمی‌توانند از چوب موجود زنده‌ی بسازند، ولی همین عصای چوبی به دست مبارک حضرت موسی تبدیل به مار شد. و زنده شدن مردگان به دعای حضرت عیسی و یا شفا یافتن کور مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و پیسی به دعای آن حضرت. و یا معراج و سیر حضرت ختمی مرتبت به ملکوت بالا که به تعبیر قرآن «قاب قوسین او ادنی» [۹۱] به اندازه‌ی فاصله‌ی دو طرف کمان به مقام خداوند نزدیک می‌شود. و یا اینکه بازگشت خورشید به امر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نمونه‌های دیگر که لا تحد و لا تحصى است. پس از ذکر این مقدمه برگردیم به واژه‌ی بتول و معنی آن و اینکه نام بانوی دو جهان بتول است یعنی چه؟ عادت ماهانه در هر ماه برای کلیه‌ی زنان از زمان نه سالگی تا شصت یا پنجاه سالگی یک قانون طبیعی، قطعی و حتمی است و این خون رحم زن به صورت غذا برای جنین قرار داده شده است، وقتی نطفه منعقد نمی‌شود این خون بیرون می‌آید و چه بسا در موقع شیر دادن بدل به شیر می‌گردد و در سینه مادر جریان پیدا می‌کند و کودک از آن تغذیه می‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «یسئلونک عن المحیض قل هو اذی» [۹۲] در موقع عادت [صفحه ۹۹] ماهانه، تغییراتی از نظر روحی و جسمی و روحانی برای بانوان ایجاد می‌شود، اخلاق و روحيات آنان تغییر می‌کند و یک نوع حالت انفعالی و خجالت و افتادگی را در زنها ایجاد می‌کند باعث ضعف در جسم و روح آنها می‌گردد. و شاید به همین جهت حکم نماز و روزه و احکام شرعی در دوران عادت ماهانه از آنها برداشته می‌شود و در مسجد و مسجد الحرام و مسجد النبی نمی‌توانند توقف بکنند و قرائت چهار سوره‌ای که سجده‌ی واجب دارد و... بر آنها حرام می‌گردد. چیزهایی که بیان شد قوانینی بود که جماعت زنها تابع آن هستند و نمی‌توانند از آن قوانین تخلف بکنند، ولی خدای تبارک و تعالی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را از اینکه به عادت حیض نفاس آغشته و آلوده شود کراهت داشته و به همین جهت بوده که وی را از همه‌ی پلیدی‌ها و رجس‌ها پاک و پاکیزه گردانیده و تمام آن قوانین و قواعدی را که دیگر زنها مطیع و خاضع آن هستند، تابع و مطیع و خاضع آن حضرت گردانیده است. کتب روایی و حدیثی اهل سنت مملو از احادیث در رابطه با کلمه‌ی مبارکه‌ی بتول می‌باشد، ولی ذکر احادیث همه مدارک اهل سنت در گنجایش این کتاب نیست و به آن مقدار که مقدور است، بسنده می‌شود: «انما سمیت فاطمة البتول لانها تبتلت فی الحیض و النفاس». «فاطمه بتول نامیده شده زیرا که خدای تعالی حیض و نفاس را از وی دور فرموده است». [۹۳]. «و سمیت فاطمة بتولا لانها تبتلت تقطعت عما هو معتاد العورات فی کل شهر». محمد صالح کشفی حنفی در مناقب از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌نماید که فرمود: «فاطمه بتول نامیده شده زیرا که خداود وی را از عادات ماهانه زنانه دور داشته است». [۹۴]. [صفحه ۱۰۰] «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم سئل عن بتول و قیل: انا سمعناک یا رسول الله - تقول: مریم بتول و فاطمة بتول فقال: البتول التي لم تر حمرة قط، ای لم تحض، فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء». در کتاب ارجح المطالب می‌گوید: «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راجع به کلمه‌ی بتول سؤال کردم و عرض کردم یا رسول الله از شما شنیدم که مریم دختر عمران بتول می‌باشد و فاطمه نیز بتول است، فرمود: بتول کسی است که هرگز خون ندیده، عادت ماهانه در دختران انبیاء ناپسند و مکروه است». حافظ ابوبکر شافعی در

تاریخ بغداد می‌گوید: «ابنتی حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمئث...». «دخترم فاطمه فرشته‌ای است به صورت آدم که به آلودگی حیض و نفاس گرفتار مبتلا نشده است». [۹۵]. ابن عساکر در تاریخ کبیر خود از انس بن مالک و او از ام‌سلمه نقل می‌کند: «الم تر فاطمه دما فی حیض و لا فی نفاس». «فاطمه‌ی زهرا هرگز خون حیض و نفاس را به خود ندید». [۹۶]. حافظ سیوطی می‌گوید: «و من خصائص فاطمه انها كانت لا تحيض، و كانت اذا ولدت طهرت من نفاسها بعد ساعة حتی لا نفوتها صلاة». «از امتیازات فاطمه آن است که حائض نگردید و بعد از زایمان از خون نفاس پاک بود، یعنی حتی یک نمازش هم فوت نشده است». رافعی در التدریس از ام‌سلمه نقل می‌کند: «ما رأت فاطمه فی نفاسها دما و لا حیضا». [صفحه ۱۰۱] «فاطمه‌ی زهرا پس از زایمان و نیز به هنگام عادت ماهانه خون ندید». [۹۷]. «قلت (ای ولدت) فاطمه بالحسن فلم ار لها دما فی حیض و لا نفاس، فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: اما علمت ان ابنتی طاهرة مطهرة، لا یری لها دم فی طمئث و لا ولادة». «در فاطمه خون حیض ندیدم و نیز به هنگامی که حسن (علیه‌السلام) را به دنیا آورد از خون نفاس عاری بود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا نمی‌دانی که دخترم طاهره و مطهره است و او به هنگام حیض و زایمان خون ندید و پاک و پاکیزه بود». [۹۸]. و ابراهیم جوینی با ده سند به نقل از ام‌سلمه می‌گوید: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ألا ان مسجدي حرام علی کل حائض من النساء علی کل جنب من الرجال الا علی محمد و اهل بینه: علی و فاطمه و الحسن و الحسين». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آگاه باشید، همانا مسجد و محراب من بر هر زن حائض و بر هر مرد جنب حرام است و جائز نیست داخل شوند، مگر بر محمد اهل بیت وی: علی و فاطمه و حسن و حسین». [۹۹]. و این حدیث یکی از مصداق‌هایی است که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بتول و پاک است و هیچ‌گونه حالت ناپاکی در وی وجود نداشته است. جوینی قریب به این حدیث شریف حدیث دیگری را هم در صفحه‌ی ۴۸ (حدیث ۳۷۹) بیان می‌کند: چون فاطمه‌ی زهرا حیض و طمئث بر وی نیست و لذاست که خداوند او را فاطمه نام نهاده و حالت طمئث از او بریده شده است. و قندوزی از غسانی می‌گوید: «ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمئث انما سماها [صفحه ۱۰۲] فاطمه لان الله تعالی فطمها و نجاها عن النار». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دخترم فاطمه فرشته‌ای است بصورت آدم، حالت حیض و طمئث در وی نیست و همانا خداوند او را فاطمه نام نهاده است برای اینکه خداوند او را از آتش جهنم بریده و نجات داده است. و قندوزی در ینابیع الموده (ص ۳۰۰) این روایت را از جابر بن عبدالله مرفوعا و در صفحه‌ی ۱۹۴ هم نقل کرده است. متقی هندی در کتاب کنز العمال می‌گوید: «ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمئث انما سماها الله فاطمه لان الله فطمها محببها من النار». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود دخترم فاطمه فرشته‌ای است به صورت آدم هیچ‌گونه حالت حیض و طمئث و عادت ماهانه برای وی نیست و خداوند او را فاطمه نام نهاده است برای اینکه خدا او و دوستان او را از آتش نجات داده است». [۱۰۰]. «حرم الله عز و جل علی علی النسا ما دامت حیة (فی قید الحیاة) قلت: و کیف؟ قال: لانها طاهرة». علامه (رحمة الله علیه) از ابابصیر و از امام صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند: «خداوند عزیز و جلیل بر علی (علیه‌السلام) تا زمان فاطمه زنده بود زنها را دیگر حرام نمود. و بعد ابابصیر می‌گوید: عرض کردم چرا؟ فرمود زیرا او طاهره‌ای بود که هیچ‌گاه حائض نمی‌گردید». [۱۰۱]. علامه می‌گوید این تحریم محتمل است که دو جهت داشته باشد: یکی اینکه فاطمه‌ی زهرا گرفتار خون حیض نمی‌گردید تا اینکه برای علی (علیه‌السلام) از جهت آمیزش زناشویی مانع نداشته باشد و لذا خداوند دیگر زنان را بر مولی در زمان حیات فاطمه‌ی [صفحه ۱۰۳] زهرا (سلام الله علیها) به جهت رعایت احترام ایشان حرام فرمود. و محتمل دوم این است که به جهت جلالت شأن و عظمت قدر و منزلت این بانوی گرامی و امتیاز خاصی که داشتند سبب شده بود که دیگر زنان با وجود ایشان بر علی (علیه‌السلام) حرام شده بود. بنابراین فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بتول است و عاری از عادات زنانه و هیچ‌گونه حالت طمئث و حیض بر آن حضرت نبوده و این خود دلیل و گواه روشنی است بر اینکه ایشان از مصادیق آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر بوده و خداوند پلیدی و رجس را از وی مبرا و پاک فرموده است. اسامی حضرت زهرا (سلام الله علیها) فراوان است و در روایات شیعه تعداد نه اسم برای بانوی دو جهان ذکر شده

است و در کتاب ریاحین الشریعه نزدیک به ۱۴۰ اسم برای سیده زنان دو عالم آمده است. مانند: راضیه، مرضیه، محدثه، عذرا، زکیه و... [صفحه ۱۰۷]

فاطمه زهرا (س) یار و یاور پدر

فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از زمانی که چشم مبارک خویش را به روی پیامبر رحمة للعالمین باز کرد، از شیر آمیخته به فضائل و کمال مادرش خدیجه کبری بهره‌مند گردید و در خانه‌ی وحی و نبوت رشد و نمو کرد و پیامبر اسلام کام او را به علوم الهیه معارف آسمانی شیرین نمود و درس توحید را به بهترین وجه به او آموخت، و او را با حقایق ایمان و اسلام آشنا ساخت، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آن یگانه‌ی دهر روزگار را که استعداد سرشار و کامل و تام داشت تربیت فرمود. حکمت و مصلحت خداوند اقتضا می‌کرد که زندگی این بانوی با عظمت و بزرگوار همیشه آمیخته با ناگواری‌ها و درد و رنج‌های فراوان باشد، از زمانی که چشم خویش را گشود پدر بزرگوار خود را در حال انجام مأموریتی بس بزرگ و مهم می‌بیند و از طرفی هم ملاحظه می‌کند دور و نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با او مخالفت می‌کنند و به جنگ برخاسته‌اند. و بسیار اتفاق افتاد که پدر بزرگوارش در مسجد الحرام در حال خواندن نماز و یا در حال خواندن قرآن، مشرکان قریش آزارها و اذیت‌ها به او روا می‌داشتند، ولی فاطمه (سلام الله علیها) مدافع و پشتیبان پیامبر خدا بود و یار و یاور پدر در راه رسیدن به هدف و مقصود. مسلم در صحیح خود می‌گوید: هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه‌ی معظمه بود، یک روز در کنار خانه‌ی خدا (کعبه) مشغول خواندن نماز بود، [صفحه ۱۰۸] ابوجهل گروهی از یارانش در گوشه‌ای نشسته بودند، روز قبل شتری در آنجا ذبح شده بود. ابوجهل گفت: کدامیک از شما حاضر است بچه‌دان آلوده‌ی این شتر را هنگامی که «محمد» در سجده است پشت شانه هایش بگذارد؟ شقی‌ترین آنها از جا برخاست، آن را گرفت و هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در سجده بود پشت شانه‌های او افکند، آنها از مشاهده‌ی این منظره بسیار خندیدند. این ماجرا را به فاطمه (سلام الله علیها) خبر دادند، و او در حالی که دختر خردسالی بود آمد و آن بچه‌دان را از شانه‌ی مبارک پدر برداشت و به کناری افکند و رو به ابوجهل و یارانش کرد و به آنها بدگویی و ملامت و سرزنش نمود و هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمازش را تمام کرد آنها را نفرین فرمود ولی آنها باز هم خندیدند، پیامبر مخصوصا «ابوجهل»، «عتبه»، «شیبیه»، «ولید»، «امیه» و «عقبه» را به نام مورد نفرین قرار داد که به دعای پیامبر همه آنها در جنگ بدر هلاک شدند. [۱۰۲]. و همین روایت را محب الدین طبری چنین آورده است. «و عن ابن مسعود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا علی قریش غیر یوم واحد فانه کان یصلی و رهط من قریش جلوس و سلی جزور قریب منه فقالوا من یأخذ هذا السلی فلیقیه علی ظهره فقام رجل و القاه علی ظهره فلم یزل ساجدا حتی جاءت فاطمة علیها السلام فاخذته عن ظهره فقال صلی الله علیه و آله و سلم «اللهم علیک الملا من قریش اللهم علیک بعقبه بن ربیعة اللهم علیک بشیبة بن ربیعة اللهم علیک بابی جهل بن هشام اللهم علیک بعقبه بن ابی معیط اللهم علیک بابی بن خلف و امیه بن خلف» قال عبدالله فلقد رأیتهم قتلوا یوم بدر جمیعا ثم سحبوا الی القلیب غیر ابی او امیه فانه کان رجلا ضخما فتقطع». «عبدالله بن مسعود می‌گوید: هیچ وقت رسول خدا را ندیده بودم که بر قریش [صفحه ۱۰۹] نفرین بکنند مگر یک روز که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در حال نماز بود و یک عده از قریش نشسته بودند و نزدیک آنان بچه‌دان شتری افتاده بود، سپس آنها گفتند: آیا کسی هست که آن بچه‌دان شتر را بر دارد و بر پشت پیامبر بگذارد. بعد یکی از آنها بلند شد و بچه‌دان را بر پشت پیامبر در حالی که به سجده بود انداخت. تا اینکه فاطمه‌ی اطهر (سلام الله علیها) آمد و آن را از پشت پدر بزرگوارش برداشت و سر و صورت پیامبر را تمیز نمود و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نماز عرض کرد: خدایا خودت به حساب اینها برس و یک به یک آنها را که این کار زشت را انجام دادند اسم برد و فرمود: خدایا بر توست جزای عتبه فرزند ربیعة، خدایا بر توست جزای شیبیه فرزند ربیعة، خدایا

خودت کار ابی جهل را تمام بکن، خدایا به حساب عقبه فرزند ابی معیط برس، خدایا خودت ابی بن خلف و امیه بن خلف را نابود فرما». و بعد ابن مسعود می‌گوید که دعای پیامبر به اجابت رسید زیرا مدت زمانی نگذشت که آنها همه در جنگ بدر به دست مبارک پیامبر و علی (علیهما السلام) کشته شدند و جنازه‌های آنها را در چاه انداختند مگر ابی و یا امیه که مرد جسیم و قوی بود و هیکل بزرگ داشت که او را قطعه قطعه کردند و در چاه انداختند [۱۰۳]. و این روایت را بخاری هم در صحیح خود آورده است. و باز هم محب الدین طبری می‌گوید: «عن علی رضی الله عنه کنا مع النبی صلی الله علیه فی حفر الخندق اذ جائته فاطمه بکسره من خبز فرفعتها الیه فقال ما هذه یا فاطمه قالت من قرص اختبزه لابنی جتک منه بهذه الکسره فقال یا بنیه أما انها لاول طعام دخل فم اییک منذ ثلاث.» [از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: ما با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مشغول کردن خندق بودیم، ناگاه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آمدند و یک تکه نان به دست ایشان بود و آن را به دهان پیامبر گذاشت، پیامبر اسلام فرمود فاطمه چیست این؟ [صفحه ۱۱۰] عرض کرد: قرص نانی را برای فرزندانم پختم و این تکه را خدمت شما آوردم، پیامبر اسلام فرمود: دخترم این اولین طعام بود که بعد از سه روز گرسنگی به دهان پدر تو داخل می‌شود. [۱۰۴]. و جریان‌های دیگری که همه‌ی آنها برای زهرای مرضیه درد و رنج بود، مانند توطئه‌های مشرکین برای کشتن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و در محاصره قرار داده پیامبر اسلام و مسلمین که آنها ناچار می‌شوند مدت سه سال واندی را در شعب ابی طالب مخفی شوند و در این هجرت خانواده پیامبر هم بودند. همه در این دره در حال ترس و ناراحتی به سر می‌بردند و هر آن احتمال حمله‌ی کفار قریش می‌رفت و هرگونه معامله را با آنها قطع و تحریم کرده بودند و کسی حق نداشت با آنها معامله، خرید و فروش بکند و اگر کسی این کار را می‌کرد او را مجازات می‌کردند. سختی بر ساکنان دره ابی طالب غلبه یافت، به طوری که صدا و ناله‌ی بچه‌های از گرسنگی به گوش اهل مکه می‌رسید. به خاطر دین و اعتقادشان این گونه استقامت پایداری کردند. و در تمام این صحنه‌های مقاومت و پایمردی، فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در کنار پدر مهربان و یار و یاور او بود و پدر را نوازش می‌کرد و آن چه که قلب نازنین زهرا (سلام الله علیها) را با همه‌ی آن مشکلات آرامش می‌داد پشتیبانی محکم حضرت ابوطالب از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و کفار قریش بارها به بهانه‌های مختلف نزد ابوطالب آمده و پیشنهادها و وعده‌ها میدادند ولی ابوطالب از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بر نمی‌داشت و این پشتوانه‌ی محکم پیامبر رحمه للعالمین سکینه و آرامش قلبی برای بانوی دو جهان بود. سال‌ها و ماه‌ها و روزها پشت سر هم سپری می‌شد و می‌گذشت و زندگی زهرا چنانچه ذکر شد پر از درد و رنج و مشقت بود. عمر مبارک وی به هفت سال رسید که غم و غصه‌ی دیگر بر غم‌ها او افزوده شد و آن مرگ مادر مهربانش بود. خدیجه در بستر مرگ در فکر آینده‌ی یگانه گوهر گران بهای خود زهرا (سلام الله علیها) است و گریه می‌کند و آه [صفحه ۱۱۱] می‌کشد و ناراحت است. اسماء بنت عمیس می‌گوید: خدیجه تو که سیده‌ی زنان عالم هستی و همسری مانند پیامبر رحمه للعالمین داری، چرا گریه می‌کنی؟ خدیجه فرمود: گریه من برای آن است که فاطمه کوچک است و من از دنیا می‌روم در شب عروسی او را نمی‌بینم و شب عروسی هر دختر نیاز شدید به مادر دارد تا او را همراهی بکند، می‌ترسم در آن شب کسی زهرا را همراهی ننماید و همدمش نباشد. اسماء این وظیفه‌ی بزرگ را به عهده می‌گیرد و می‌گوید: اگر من تا آن زمان زنده ماندم وظیفه‌ی مادری را نسبت به زهرا (سلام الله علیها) انجام می‌دهم. خدیجه‌ی کبری از دنیا رفت و داغی بر داغ‌های زهرا افزوده شد. وفات وی ضربه‌ی هولناک و درد آوری برای فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بود. بعد از مدت کمی حضرت ابوطالب عموی با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، فاطمه (سلام الله علیها) ملاحظه می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حامی و پشتیبان خود را از دست داده است. وقتی که بر رسول خدا مصیبت از دست دادن همسر با وفایش خدیجه و عموی مهربان حامیش وارد شد، تصمیم بر مهاجرت از مکه به مدینه را گرفت و از طرفی کفار قریش تصمیم بر قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) امر فرمود در بستر خود بخوابد و خود شبانه مکه را به سوی مدینه

ترک فرمود و مشرکین در توطئه خود ناکام ماندند و بعد از ماجرای هجرت، علی (علیه السلام) فواطم را از مکه به مدینه آورد، در راه دچار مشکلات بسیار شدند، ولی مشکلات به دست توانای علی (علیه السلام) برطرف شد و فاطمه‌ی زهرا در مدینه، پایگاه حکومت اسلامی، در کنار پدر بزرگوارش آرامش پیدا می‌کند و مدت زمانی نمی‌گذرد که کفار قریش توطئه‌ی دیگری را شروع می‌کنند. جنگ بدر را شروع کردند و می‌خواستند به مدینه حمله بکنند ولی جبرئیل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از توطئه‌ی آنها آگاه می‌کند، پیامبر با مهاجرین و انصار قبل از آن که کفار به مدینه حمله بکنند از مدینه خارج شده جلوی آنها را در محلی به نام بدر می‌گیرند، جنگ شروع می‌شود و کفار در این جنگ شکست سختی از سپاه اسلام [صفحه ۱۱۲] خوردند، پیامبر اسلام و سپاه دلیر و شجاع ایشان پیروزمانده به مدینه بر می‌گردند کفار زبونانه و شکست خورده به مکه بازگشت می‌کنند. مدت زمانی نمی‌گذرد که غائله جدید دشمنان و کفار قریش شروع شده، و یک سال و اندی بعد از جنگ بدر جنگ احد شروع می‌شود. این فتنه نیز موجب رنج و غصه‌ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌شود. در این جنگ خیلی از یاران پیامبر اسلام از جمله حمزه عموی بزرگوار آن حضرت کشته می‌شود. پیامبر اسلام بر سر نعش حمزه می‌آید و حمزه را در حالی که وصف شدنی نیست می‌بیند، وی را مثله کردند آن هم به بدترین وضع، گوشه‌های آن بزرگوار را سوراخ نموده و شکمش را پاره کرده و کبد وی را بیرون آورده و انگشتان دست و پایش را قطع کرده بودند. این حادثه‌ی دردناک و این منظره رقت‌بار فوق‌العاده برای رسول خدا ناراحت کننده بود و به شدت پیامبر را محزون و متأثر کرده و قلب مبارکش را جریحه‌دار نمود. این جنایت نسبت به سردار رشید اسلام بود که از هیچ گونه فداکاری در راه پیشبرد اسلام دریغ نداشت. حزن و اندوه بر پیامبر مستولی شده بود که ناگاه پیامبر اسلام عمه‌اش صفیه را همراه دختر باعظمتش دید که به صحنه‌ی نبرد نزدیک می‌شوند، پیامبر اسلام روی حمزه را پوشاند تا قسمت‌های مثله شده بدن حمزه در معرض دید نباشد، عبا مبارکش جسد حمزه را از فرق سر تا پای، پوشاند. صفیه و فاطمه بالای سر حمزه نشسته و گریه شدیدی نمودند، پیامبر اسلام در گریه و زاری با آنها همراهی می‌کرد، ناگاه فاطمه‌ی زهرا رخسار خون‌آلود پدر بزرگوارش را نگاه می‌کند. فریادی کشید و سپس رخسار پدر مهربان را پاک کرده و می‌گوید: افزون باد غضب خداوند بر آن کسی که رخسار رسول خدا را خونین نموده است خونها را از چهره‌ی پاک پیامبر می‌زدود و علی با سپر خود آب بر صورت پیامبر اسلام می‌ریخت، اما فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌بیند که با ریزش آب خون زیاد می‌شود لذا تکه‌ی حصیری را می‌سوزاند و آن را بر روی زخم‌های پدر می‌گذارد و خون بند می‌آید. در این لحظات زهرای اطهر قلب نازنینش چگونه است؟ و این گونه حزن‌ها غم‌های شدید بر قلب مبارک بانوی دو عالم وارد شده است؟ البته فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در هنگام جنگ [صفحه ۱۱۳] حضور نداشت، بلکه بعد از پایان جنگ احد به صحنه آمد زخم صورت پیامبر را پانسمان نمود و اینکه برخی گفته‌اند: فاطمه‌ی زهرا در تمام جنگ‌ها حاضر بوده و مجروحین را پرستاری و مداوا می‌کرده، درست نیست و این نظر را یک عده‌ی مغرضین بیان داشته‌اند. البته از زنان صدر اسلام بودند کسانی که در صحنه‌های نبرد ارتش اسلام با سپاه کفر و شرک حاضر بودند و سربازانی را که مجروح می‌شدند مداوا و پرستاری می‌کردند، ولی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در جنگ احد بعد از ختم جنگ خدمت پیامبر آمد. یکی از مشکلاتی که زندگی و عرصه را بر فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) تیره و تنگ کرده بود، اینکه ایشان هم منزل با زنان پدر بود و مخصوصا که بعضی از آنها به مقام موقعیت سیده زنان عالم غبطه می‌خوردند، احترام زیادی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به زهرایش ابراز می‌کرد برخی از زنان رسول خدا حسادت و کینه‌ای را که در دل مخفی داشته بودند ابراز و اظهار می‌کردند که نمونه‌های آن در روایات ما زیاد است. و فی المشکاة «عن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا کان اشبه سمتا و هدیا و دلا و کان اذا دخلت علیه قام الیها فاخذ بیدها فتقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فاخذت بیده فتقبله و اجلسه فی مجلسها». «از عائشه نقل شده است: هیچ کس را ندیدم که از جهت راه و رسم زندگی و راه رفتن شبیه تر از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و هر زمانی که بر پیامبر

اسلام وارد می‌شد پیامبر به سوی او بلند می‌شد و دست فاطمه‌ی زهرا را می‌بوسید و او را جای خود می‌نشاند و نیز هر وقت که پیامبر اسلام به نفوذ وی می‌رفت فاطمه به سوی پیامبر بلند می‌شد و دست پدر را می‌بوسید و پیامبر را در جای خود می‌نشاند». [۱۰۵]. این بود نمونه‌ای از محبت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) که احادیث از این قبیل بسیار است و در موضوعات مربوطه خواهد آمد. [صفحه ۱۱۷]

فاطمه زهرا (س) در آستانه ازدواج

هنگامی که سرور زنان دو عالم به نه سالگی رسید در این سن علاوه بر رشد جسمانی از رشد و کمال عقلانی نیز بهره مند بوده و مضافاً بر اینکه از جمال و زیبایی الهی برخوردار بود. و از نظر معارف دینی ایشان فقط در دانشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کسب معارف نمود و از آن مرکز علم و دانش الهی بهره‌ها برد. بلی با این فضائل که ذکر شد جا داشت که خیلی از صحابه‌ی معروف پیامبر از فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) خواستگاری نمایند. در جواب همه‌ی خواستگاران پیامبر اسلام می‌فرمایند: ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) به دست خداوند است. اما احادیثی که در این رابطه آمده به این قرار است: شعیب بن سعد مصری در کتاب «الروض الفائق» می‌گوید: هنگامی که شمس جمال فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در آسمان رسالت درخشیدن گرفت و در افق جلالت و عظمت و کمالش ماه تمام و بدر کامل شد و بزرگان قوم به سوی او میل کرده و دیدگان آنان را به خودش خیره نمود، برگزیدگان مهاجر و انصار وی را خواستگاری می‌کردند، ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را رد نموده و چنین پاسخ می‌داد که منتظر فرمان و حکم الهی هستم. وقتی که ابوبکر و عمر از وی خواستگاری کردند. رسول مکرّم فرمود: او هنوز کوچک است و وقتی که عبدالرحمن بن عوف وی را خواهان شد، رسول [صفحه ۱۱۸] خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی پاسخ نداده و روی بگرداند. «و روی ابوداود بسنده عن قتاده عن الحسن البصری عن انس قال ان ابابکر خطب فاطمه فاعرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم عنه ثم خطبها عمر بن الخطاب فاعرض عنه و قال انتظر امر الله...». «ابوداود به سند خود از تقاده و او هم از حسن بصری و او از انس بن مالک نقل می‌کند که ابابکر فاطمه را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستگاری کرد، پیامبر از او اعراض فرمود: و بعد عمر خواستگاری نمود، پیامبر اسلام از او هم اعراض نمود فرمود: منتظر امر خداوند هستم». [۱۰۶]. متقی هندی در کتاب «کنز العمال» از انس بن مالک نقل می‌نماید که ابوبکر روزی حضور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و در مقابل پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و عرض کرد: یا رسول الله سبقت مرا در اسلام و نیز دل سوزی و خیرخواهی مرا برای اسلام می‌دانی و من چنین و چنانم، رسول مکرّم فرمود: چرا این سخنان را بر زبان جاری می‌کنی و هدف چیست؟ عرض کرد: فاطمه را به من تزویج نما، پیامبر سکوت فرمود و ابوبکر باز گشت و به عمر گفت: هلاک شدم، او پرسید: مگر چه اتفاق افتاده؟ گفت: فاطمه را خواستگاری کردم ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از من روی برگرداند، عمر گفت: همین جا باش تا من بروم آن چه تو از پیامبر خواستی من هم بخواهم، سپس پیش رسول اکرم آمد و در مقابل او نشست و عرض کرد: ای پیامبر خدا پیشگامی مرا در قبول اسلام و خیرخواهی مرا برای اسلام می‌دانی و من چنین و چنانم، نبی اکرم سؤال فرمود: این سخنان برای چیست؟ عرض کرد: فاطمه را به من تزویج نمائید. پیامبر اکرم از او نیز روی مبارک برگرداند. عمر به سوی ابوبکر برگشت و گفت: پیامبر درباره‌ی ازدواج فاطمه منتظر فرمان خداست. هیشمی در مجمع الزوائد نقل می‌کند که: ابوبکر و عمر، هر یک به دختران خود عایشه [صفحه ۱۱۹] و حفصه گفتند که فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کنند و هر نوبت پیامبر مکرّم فرمود: منتظر فرمان خداوند درباره‌ی فاطمه هستم. امور جاری جریان عادی خود را طی می‌کرد و خواستگاران یکی بعد از دیگری از ازدواج فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) مأیوس و ناامید می‌شدند و در چنین زمانی بود که سعد بن معاذ به سراغ علی (علیه السلام) رفت و علی (علیه السلام) از زمانی که به مدینه آمده بود در منزل او سکنی گزیده بود و سعد، علی (علیه السلام) را که در یکی از بستانهای

مدینه مشغول کار بود پیدا کرد و به او چنین گفت: یا علی چه چیزی مانع شده است که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را از پسر عمویت رسول خدا خواستگاری نمایی. نویسنده منتخب کنز العمال می گوید که عمر به سوی علی (علیه السلام) رفت و به او گفت: ای علی (علیه السلام) چرا از فاطمه خواستگاری نمی کنی؟ علی (علیه السلام) فرمود می ترسم او را به من ندهند، عمر گفت: اگر او با تو تزویج نکند پس با چه کسی تزویج بکنند، در حالی که تو محبوب ترین خلق خدا نزد رسول اکرم هستی. در کتاب جواهر العقدين سيد شريف نورالدين علي سمهودی مصری از عبدالکریم بن سلیط بصری و او از ابن بریده و او هم از پدرش روایت کرده است: «ان نفرا من الانصار قالوا لعلی رضی الله عنه لو كانت فاطمة عندك فدخل علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم لیخطبها فقال ما جائك قال ذکرت فاطمة قال مرحبا و اهلا فخرج الی الرهط من الانصار ینتظرونه فقالوا ما قال لك النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال لی مرحبا و اهلا قالوا یکفیک هذا القول فلما کان بعد ما زوجه قال یا علی انه لابد للعروس من ولیمة قال سعد بن عبادہ عندی کبش و جمع له رهط من الانصار اصعنا من ذرة فلما كانت لیلۃ البناء قال یا علی لا تحدث شیئا حتی تلقانی فدعا النبی صلی الله علیه و آله و سلم بماء فتوضأ منه افرغه علی علی و فاطمة رضی الله عنهما فقال اللهم بارک علیهما و بارک لهما فی نسلهما». «عده ای از انصار خدمت حضرت علی (علیه السلام) آمدند و به علی (علیه السلام) عرض [صفحه ۱۲۰] کردند: از فاطمه خواستگاری بنما و علی مدتی خدمت پیامبر اسلام نشست، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حاجت و نیازت چیست؟ علی (علیه السلام) می گوید: عرض کردم برای خواستگاری فاطمه آمدم، پیامبر اسلام فرمود: مرحبا و آفرین و سپس قبول فرمود. علی (علیه السلام) از خدمت پیامبر اسلام بیرون آمد، عده‌ای از انصار که بیرون منتظر بودند از علی (علیه السلام) سؤال کردند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چه فرمود؟ علی (علیه السلام) پاسخ داد: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مرحبا و اهلا انصار عرض کردند: یا علی همین مقدار سخن پیامبر برای رضایت از تو کفایت می کند، وقتی که ازدواج صورت گرفت پیامبر فرمود: یا علی! در عروسی باید داماد ولیمه و خرج بدهد، و سعد به عبادہ گفت: من یک گوسفند می دهم و عده‌ای از انصار چند صاع ذرت برای علی (علیه السلام) جمع کردند: وقتی که شب عروسی شد و فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را به خانه‌ی علی بردند پیامبر اسلام پیام داد: یا علی کاری انجام نده تا من بیایم، وقتی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه‌ی علی (علیه السلام) آمد، آب خواست برای وضو و وضوء گرفت. بعد از همان آب بر سر و صورت و بین کتف‌های علی و زهرا پاشید و دعا کرد: خدایا این ازدواج و عروسی را بر آنها مبارک گردان و مبارک گردان بر نسل آنها». [۱۰۷]. «فندوزی در ینابیع المودة می گوید: «عن انس رضی الله عنه قال کنت عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم فغشیه الوحی فلما افاق قال یا انس اتدری بما جاءنی به جبرائیل من عند صاحب العرش عز و جل قلت بابی و امی بما جائک جبرائیل قال قال جبرائیل ان الله یأمرک ان تزوج فاطمة بعلی فانطلق فادع لی ابابکر و عمر و عثمان و طلحة و الزبیر و نفرا من الانصار فانطلقت [صفحه ۱۲۱] فدعوتهم فلما ان اخذوا مقاعدهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الحمد لله المحمود بنعمته و ذکر الخطبة المشتملة علی التزویج و فی آخرها فجمع الله شملهما و اطاب نسلهما و جعل نسلهما مفایتح الرحمة و معادن الحکمة و امن الامة ثم حضر علی و کان غائبا فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال یا علی ان الله امرنی ان ازوجک فاطمة و انی قد زوجتکما علی اربعمائه مثقال فضة فقال علی قد رضیتها یا رسول الله ثم ان علیا خر لله ساجدا شکرا فلما رفع رأسه قال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بارک الله لکما و بارک فیکما و اسعد جدکما و اخرج منکما الكثير الطیب قال انس والله لقد اخرج الله منهما کثیر الطیب». «از انس (رضی الله عنه) نقل شده است: ما نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم که ناگهان بر آن حضرت وحی فرا رسید، وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حال عادی برگشت فرمود: یا انس بن مالک آیا می دانی جبرائیل از نزد صاحب عرش چه پیامی آورد: گفتم پدر و مادرم فدایت چه خبری آورد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: جبرائیل گفت: خداوند امر می کند که فاطمه را به علی تزویج بکن و بعد فرمود: یا انس برو ابابکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر و عده‌ای از انصار را خبر کن، انس بن مالک می گوید: آنها را

خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردم. وقتی که آنان آمدند و نشستند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حمد و ثنا برای خداست که به خاطر نعمت‌هایش ستایش شده است. و سپس خطبه ای که مشتمل بر تزویج بود خواند و در آخر خطبه فرمود: خداوند جمع بگرداند شمل آن دو را و طیب پاک گردند نسل آن دو را و نسل آن دو را کلیدهای رحمت و معدن حکمت، محل امن و امنیت امت قرار بدهد. و بعد علی (علیه السلام) آمد، رسول خدا وقتی که علی (علیه السلام) را دید تبسم نمود فرمود: یا علی! خداوند مرا امر نموده است که فاطمه را برای تو تزویج بنمایم و من او را به عقد تو در آوردم بر مهریه و صداق چهار صد مثقال نقره، سپس علی (علیه السلام) عرض کرد: راضی شدم و بعد علی (علیه السلام) سر را به سجده‌ی شکر گذاشت و خداوند را شکر سپاس [صفحه ۱۲۲] نمود، وقتی که علی (علیه السلام) سر مبارک را بلند کرد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند مبارک گرداند برای شما و مبارک گرداند در نسل شما و سعادت‌مند گرداند مقام شما را و نسل شما را کثیر و پاک گرداند. انس بن مالک می گوید: قسم به خدا به تحقیق خداوند نسل آن دو زوج مبارک را کثیر و زیاد و طیب و پاک گرداند.»

[۱۰۸]. «روی ابوداود بسنده عن قتاده عن الحسن عن انس قال ان ابابکر خطب فاطمة فاعرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم عنه ثم خطبها عمر ابن خطاب فاعرض عنه و قال انتظر امر الله فیها ثم خطبها علی فقال له عندک شیء قال علی قلت فرسی و درعی قال اما فرسک فلا بد لک منه و اما درعک فبعها و اتنی بها قال فانطلقت فبعتها باربعمأة و ثمانین درهما فوضعتها فی حجره فقبض قبضه و قال این بلال فجاء قال له اشتر بها طیبا ثم امرهم ان يعملوا لها سریرا شریط و وسادة من آدم حشفها لیف ملثوا البیت کثیبا یعنی رملا.»

«ابوداود به سند خود از قتاده و او هم از حسن بصری و او از انس بن مالک روایت کرده است که ابابکر حضرت فاطمه‌ی زهرا را خواستگاری نمود و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از او اعراض کرد و عمر آمد خواستگاری نمود، پیامبر از او هم اعراض کرد و فرمود: درباره‌ی ازدواج فاطمه منتظر امر خداوند هستم و سپس علی (علیه السلام) فاطمه را خواستگاری نمود، پیامبر اسلام فرمود: آیا چیزی داری؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: اسب (و یا شتری) و سپری دارم، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که اسب و یا شتر را لازم داری باید باشد و اما سپر را [صفحه ۱۲۳] بفروش و پول آن را برای من بیاور، علی (علیه السلام) فرمود: رفتم و سپر را فروختم به قیمت چهار صد و هشتاد درهم و آوردم در کنار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گذاشتم و سپس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مقداری از آن مبلغ را برداشت و فرمود: بلال کجاست؟ سپس بلال آمد و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی فرمود که با این مبلغ عطری بخر و بعد پیامبر اسلام اصحاب و یاران خودش را امر فرمود برای علی و فاطمه یک تخت خریدند و یک بالش که محتوای آن از لیف خرما بود، و کف خانه را از رمل و شن نرم پر کردند.»

«و امر ام ایمن ان تنطلق الی ابنته و قال لعلی لا- تعجل حتی آتیتک فانطلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثم اتاهما فقال لام ایمن ههنا اخی قالت نعم اخوک و تزوجه ابنتک قال نعم فدخل علیهما و قال لفاطمة ایتنی بماء فأتته فاطمة بقصب فیہ ماء فح فیہ ثم نزع علی رأسها و بین ثدیها و قال اللهم انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم ثم قال لعلی ایتنی بماء قال فمالت القصب فاتیته به فح فیہ فنضح منه علی رأسی و بین کتفی و قال اللهم انی اعیذ بک و ذریته من الشیطان الرجیم ثم قال ادخل باهلک علی اسم الله تعالی و برکاته.»

«پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به ام ایمن امر فرمود که به طرف زهرا (سلام الله علیها) برود و به علی (علیه السلام) بگوید در عروسی عجله نکند تا اینکه من بیایم. پیامبر اسلام آمد و به ام ایمن فرمود: برادر من این جا است؟ ام ایمن عرض کرد که بلی برادر شما که دخترت را به او تزویج نمودی این جا است. پیامبر فرمود: بلی، و بعد پیامبر اسلام بر علی و فاطمه وارد شدند و به فاطمه‌ی زهرا فرمود: آبی برای من بیاور، فاطمه‌ی زهرا ظرفی که در آن آب بود خدمت پیامبر اسلام آورد و پیامبر مقداری آب را برداشت و مضمضه نمود و یا دست مبارک را در آن آب شستن و سپس آب را بر سر و سینه‌های زهرا پاشید و گفت: خدایا من فاطمه را و ذریه و فرزندان وی را از شر شیطان رجیم به تو پناه می‌دهم. و بعد به علی (علیه السلام) فرمود: آبی برای من بیاور، علی می‌فرماید: ظرف را پر از آب [صفحه ۱۲۴] کردم و خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردم، با

آن مضمضه فرمود و یا دست مبارکش را شست و مقداری از آن را بر سر من و مقداری دیگر را بر بین دو کتف من ریخت و گفت: خدایا او را و ذریه او را هم، از شر شیطان به تو پناه می‌دهم و بعد فرمود: برو نزد همسرت به نام خدای تعالی و برکات خداوند. ابوداود می‌گوید: از احمد بن حنبل درباره‌ی این حدیث سؤال کردم، او گفت: سند این حدیث سعید بن ابی‌یزید المدینی می‌باشد و همین حدیث را احمد بن حنبل در مناقب خود آورده و دعایی که پیامبر اسلام برای علی و فاطمه‌ی زهرا (علیهما السلام) فرمود: همان دعا است، ولی در آخر به فاطمه فرمود که من تو را به نزدیکترین و دوستترین اهل خودم تزویج نمودم» و در روایتی که جمال‌الدین زرنندی آورده است همین حدیث است ولی در آخر دعای پیامبر این گونه است: «خدایا آن دو (علی و فاطمه) از من هستند و من از آنها هستم، خدایا همان طور که از من پلیدی و زشتی‌ها را پاک کردی، از آن دو هم پلیدی را ببر و آن دو را پاک گردان... الی آخر دعا». [۱۰۹]. در کتاب الاصابه‌ی ابن حجر آمده است که: سنان بن ثعله اوسی می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از قول جبرئیل فرمود: وقتی که خداوند فاطمه را به علی تزویج نمود، به رضوان بهشت امر فرمود که به اهتزاز درآید و درخت طوبی به بار آید و ثمر بدهد، پس درخت طوبی به عدد دوستان اهل بیت من ثمر داد» و این روایت را حافظ ابن مردویه هم روایت کرده است» «ابوبکر خوارزمی در کتاب مناب خود از موسی بن علی قرشی و او از قنبر بن احمد و او از بلال بن حما (رضی الله عنه) روایت می‌کند: «قال علينا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ذات يوم متبسما ضاحكا وجهه [صفحه ۱۲۵] كدائرة القمر ليلة البدر فقام اليه عبدالرحمن فقال يا رسول الله ما هذا النور الذي رأينا في وجهك المكرم قال بشارة ائتني من ربي في اخي و ابي عمي و في ابنتي بان الله تبارك و تعالی زوج عليا بفاطمة و امر رضوان خازن الجنان بهز شجرة طوبى فهبها فحملت رقاقا يعنى صكاكا بعدد محبى اهل البيت و انشأ الله تحتها ملائكة خلقها من النور و اصاب لكل ملك صك فاذا قامت القيمة نادى الملائكة فى الخلائق فلا يبقى لاهل بيتى الا- دفعت اليه الملائكة صكا فيه فكاكه من النار فصار ابن عمى و ابنتى سبب فكاك رقاب الرجال و النساء من امتى من النار». و فى جواهر العقدين هذا الحديث مسطور بلفظه: و فى كنوز الدقائق للمناوى «ان الله امرنى ان ازوج فاطمة بعلى و لو لم يخلق على ما كان لفاطمة كفو». و فى المودة القربى «عن عباس بن عبدالمطلب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ابشرك يا عمه ان الله ايدنى بسيد الوصيين على (عليه السلام) فجعله كفوا لفاطمة ابنتى». «روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به نزد ما آمد در حالی که تبسم می‌نمود صورت مبارک پیامبر مثل ماه شب چهارده نورانی بود، عبدالرحمن بن عوف بلند شد و عرض کرد: ای رسول خدا این نور که در پیشانی و صورت مبارک شما می‌بینم نور چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مژده‌ای از نزد پروردگار من درباره‌ی برادر و پسر عمم و نیز دخترم آمده است که خداوند تبارک و تعالی فاطمه را برای علی تزویج نموده و به رضوان و خازن بهشت امر نموده که درخت طوبی را حرکت دهد، سپس وی تکان داده است و درخت طوبی بارور شده به رقاق (یعنی صکاک) به عدد دوستان اهل بیت من و خداوند ملائکه‌ای که از نور خلق شده است در زیر آن جمع کرده و به هر ملک یک صک رسیده است و زمانی که قیامت برپا شود، ملائکه به همه‌ی مردم ندا می‌کنند و هیچ دوست و پیروی از اهل بیت باقی نمی‌ماند مگر اینکه ملائکه [صفحه ۱۲۶] یک صکی به وی می‌دهند که در آن آزادی وی از آتش جهنم نوشته شده است. و پسر عمو و دختر من سبب و علت آزادی مردان و زنان امت من از آتش گردیدند» و در کتاب جواهر العقدين عین این حدیث آمده است. و نیز در کتاب کنوز الدقائق مناوی آمده است: «همانا خداوند به من امر نموده است که فاطمه را به علی تزویج کنم و اگر علی خلق نمی‌شد کفو و هم شأن و همتای برای فاطمه نبود». و در کتاب مودة القربى از ابن عباس بن عبدالمطلب آمده است که وی گفت: «پیامبر اسلام فرمود: مژده و بشارت می‌دهم تو را ای عمو! همانا خداوند مرا به سید الوصيين (علی) تأیید فرموده و علی را همتا و هم‌شأنی برای فاطمه دخترم قرار داده است». [۱۱۰]. محب‌الدین طبری می‌گوید: «عن علی رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أتاني ملك فقال يا محمد ان الله تعالى يقرأ عليك السلام و يقول لك انى قد زوجت فاطمة ابنتك من على بن أبى طالب فى الملا الاعلى فزوجها منه فى الارض». [۱۱۱]. «از علی (عليه السلام) نقل شده

است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ملکی به نزد من آمد و گفت: یا محمد! خدای تبارک و تعالی سلام می‌رساند و می‌فرماید: به تحقیق در ملکوت بالا فاطمه دختری را برای علی بن ابی‌طالب تزویج نمودم و تو هم در زمین او را برای علی تزویج کن». [۱۱۲]. باز هم محب‌الدین طبری می‌گوید: «عن انس رضی الله عنه قال بینما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المسجد اذ قال لعلی هذا جبرئیل یخبرنی ان الله زوجک فاطمة و اشهد علی تزویجها اربعین الف [صفحه ۱۲۷] ملک و اوحی الی شجرة طوبی ان انثری علیهم الدر و الیاقوت فنشرت علیهم الدر و الیاقوت فابتدرت الیه الحور العین یلتقطن فی اطباق الدر و الیاقوت فهم یتهادونه بینهم الی یوم القیامة». از انس بن مالک نقل شده است: با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد بودیم آن حضرت به علی (علیه السلام) فرمود: این جبرئیل بود و مرا خبر داد: همانا خداوند فاطمه را به تو تزویج نموده است و بر تزویج فاطمه چهل هزار ملک گواه و حاضر بودند، آنگاه خداوند به درخت طوبی وحی فرمود که بر ملائکه در و یاقوت نثار و پخش کند، سپس درخت طوبی بر ملائکه در و یاقوت پخش کرد و تمام حور العین به طرف درها یاقوت‌ها شتافتند و آن درها و یاقوت‌ها را پیدا کردند و تا روز قیامت نگاه می‌دارند و به همدیگر هدیه می‌کنند». [۱۱۳]. باز محب‌الدین طبری می‌گوید: «عن عبدالله رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لفاطمة حین وجهها الی علی ان الله لما امرنی ان ازوجک من علی و امر الملائكة ان یصطفوا صفوا فی الجنة ثم امر شجر الجنان ان تحمل الحلی و الحلل ثم امر جبرئیل فنصب فی الجنة منبرا ثم صعد جبرئیل و اختطب فلما رغب نثر علیهم من ذلك فمن اخذ احسن او اكثر من صاحبه افتخر به الی یوم القیامة یکفیک یا بنیة هذا». «از عبدالله بن مسعود نقل شده است: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه‌ی زهرا را با علی (علیهما السلام) مواجه ساخت به او فرمود: خداوند به من امر نموده است که تو را به علی تزویج کنم و ملائکه را امر نموده است که در بهشت صفوف را آماده کنند و سپس درخت بهشت را امر نمود که به حلی و حلل بارور شود و بعد جبرئیل را امر فرمود در بهشت منبری را نصب کند و جبرئیل بالای منبر رفته و خطبه خواند وقتی که از منبر فارغ شد از آن حلیه و حلل بر ملائکه پخش کند و بپاشد، پس [صفحه ۱۲۸] هر کسی خوبتر یا بیشتر را گرفته است تا روز قیامت افتخار می‌کند؛ دخترم فاطمه این مقام و منزلت تو را کفایت می‌کند». [۱۱۴]. «و عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «أتانی ملک فقال یا محمد ان الله تعالی یقول لک انی قد امرت شجرة طوبی ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان و ان تثره علی من قضی عقد نکاح فاطمة من الملائكة و الحور العین و قد سر بذلک سائر اهل السموات و انه سیولد بینهما ولدان سیدان فی الدنیا و سیسودان علی کهول اهل الجنة و شبابها و قد تزین اهل الجنة لذلك فافرر عینا یا محمد فانک سید الاولین و الاخرین صلی الله علیه و سلم». «از علی (علیه السلام) نقل شده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ملکی به نزد من آمد و سپس گفت یا محمد! خداوند تبارک و تعالی به شما می‌گوید همانا من به درخت طوبی امر کردم که به در و یاقوت و مرجان بارور شود و آن در و یاقوت و مرجان را بر تمام ملائکه و حورالعین و کسانی که در عقد نکاح فاطمه حاضر بودند پخش بکند و به این عقد باقی اهل آسمان مسرور و خوشحال شدند و به زودی از آن دو، دو فرزند به وجود خواهد آمد که سید و آقا در دنیا هستند و زود است که آن دو سید و آقای پیران و جوانان اهل بهشت خواهند بود و به تحقیق اهل بهشت مزین شدند به واسطه‌ی این ازدواج و سپس ثابت و مقرر شده است که، ای محمد همانا تو سید و آقای اولین و آخرین خواهی بود». [۱۱۵]. باز هم می‌گوید: «عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: کانت اللیلة التي زفت فیها فاطمة الی علی علیهما السلام کان النبی صلی الله علیه و سلم امامها و جبرئیل عن یمینها و میکائیل عن یسارها و سبعون الف ملک من خلفها یسبحون الله و یقدسونه حتی طلع الفجر». [صفحه ۱۲۹] «از ابن عباس روایت شده است: در شبی که در آن زفاف فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و علی (علیهما السلام) بود وقتی که فاطمه را به خانه علی می‌بردند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) جلوی فاطمه بود و جبرئیل در طرف راست فاطمه و میکائیل در طرف چپ فاطمه هفتاد هزار ملک هم در پشت سر فاطمه بودند و خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کردند تا طلوع فجر و صبح صادق». [۱۱۶]. [صفحه ۱۳۳]

ازدواج علی و فاطمه به فرمان خداوند

علی (علیه السلام) از نظر زندگی مادی و امور مالی وضعیت مساعدی نداشت و به سختی زندگی می کرد، نه سرمایه‌ای داشت و نه زمین و خانه‌ای، پس چگونه تشکیل خانواده بدهد؟ ولی علی (علیه السلام) می داند که اسلام عزیز آمده است تا مقام زن را از نظر معنوی و اجتماعی بالا- ببرد و این همه رسومات دست و پا گیر و تقلیدهای غلط و زنجیرهای قدیمی که پای مردان را در موضوع ازدواج بسته است باز و راههای بسته را بگشاید. آری اسلام عزیز آمده است تا تعصب‌های قومی و قبیله‌ای و سنت‌های جاهلانه را از بین مردم بردارد و پیامبر آمده است که مسئله‌ی ازدواج و تشکیل خانواده را به صورت آسان و سهل پیاده بنماید که هیچ گونه تکلف برای افراد نداشته و بلکه باید یک الگو اسوه باشد برای همه‌ی جامعه‌ها و ملت‌ها؛ لذا علی بن ابی طالب با توجه به این موضوع به خواستگاری زهرا (سلام الله علیها) می آید و در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می نشیند، ساکت و آرام، سر مبارک را پایین انداخته، پیامبر می فرماید: یا علی منظورت چیست؟ علی (علیه السلام) عرض می کند: جانم به فدایت خدا و رسول او بهتر می دانند، پیامبر فرمود: آیا برای خواستگاری زهرا آمده‌ای؟ علی (علیه السلام) بلی یا رسول الله، پیامبر اسلام به خاطر حفظ حرمت بانوی دو عالم موافقت خود را اظهار نفرموده و با وجودی که بر فاطمه ولایت داشت ولی می خواست [صفحه ۱۳۴] بفهماند که در ازدواج و تشکیل خانواده موافقت دختر شرط اساسی است، لذا پیامبر اسلام موضوع خواستگاری علی را به فاطمه‌ی زهرا گفت، فاطمه‌ی زهرا با تبسم صورت مبارک خویش را برنگرداند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلند شد و فرمود: الله اکبر سکوت او رضایت اوست، سپس آمد جریان را به علی (علیه السلام) فرمود. در کتاب «ذخائر العقبی» روایتی بدین مضمون آورده شده است: «عن عطاء بن ابی رباح قال لما خطب علی فاطمة اناها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان علیا قد ذکرک فسکت فخرج فزوجها». «از عطاء بن ابی رباح نقل شده است: وقتی که علی (علیه السلام) فاطمه را خواستگاری نمود، پیامبر اسلام نزد فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آمد و فرمود که علی (علیه السلام) تو را خواستگاری نموده است، فاطمه سکوت نمود و پیامبر اسلام خارج شد و سکوت را موجب رضایت دانست و فاطمه را به علی (علیه السلام) تزویج نمود». [۱۱۷]. در اینجا قابل ذکر است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را به فاطمه‌ی معرفی ننمود و از طرفی فاطمه را هم به علی (علیه السلام) معرفی نکرد، چرا؟ برای اینکه چه کسی بود که علی (علیه السلام) را شناسد؟ فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) علی (علیه السلام) را خیلی بهتر از دیگران می شناخت. فقط پیامبر فرمود: فاطمه جان، علی را از نظر فضل و کمال می شناسی و سابقه‌ی وی را نسبت به اسلام می دانی، به خواستگاری تو آمده است. سرانجام موافقت حاصل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: از مال دنیا چه داری؟ علی عرض کرد: ای پیامبر خدا شما وضع مرا بهتر می دانید: یک شتر و یک شمشیر و یک زره دارم، پیامبر اسلام برای فروش زره موافقت فرمود و علی (علیه السلام) زره را چهار صد و هشتاد و یا پانصد درهم می فروشد، و سبحان الله که مهریه گوهر تابناک پیامبر رحمة للعالمین ۵۰۰ درهم می شود. ابن حجر عسقلانی در الاصابه می گوید: نبی مکرم در جنگ بدر زرهی را به علی (علیه السلام) بخشید و این زره به نام حطمیه معروف بود، برای اینکه هر شمشیری به [صفحه ۱۳۵] آن می خورد می شکست. علی (علیه السلام) زره را فروخت و بهای آن را نزد رسول خدا آورد و نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دختر عزیزش را با همین سادگی به عقد علی (علیه السلام) درآورد. آری مقدمات ازدواج به این سادگی در زمین صورت گرفت، ولی خدای متعال به خاطر حفظ حرمت سرور زنان دو عالم قبل از آن که پدر بزرگوارش وی را به عقد علی (علیه السلام) در بیاورد او را به مولا- علی (علیه السلام) تزویج فرموده بود. [۱۱۸]. این حدیث شریف را بسیاری از علمای عامه ذکر کرده‌اند، از جمله: عبدالرحمن صفوری از جابر بن عبدالله نقل می کند: «ام ایمن بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد در حالی که می گریست، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از علت گریه او سؤال فرمود، گفت: مردی از

انصار دختر خویش را شوهر داده و در مراسم ازدواج بر سر دخترش گردو و شکر افشانده و من با دیدن این منظره به یاد ازدواج فاطمه‌ی زهرا افتادم که شما بر سر وی چیزی نیفشاندید، رسول خدا فرمود: قسم به آن کسی که مرا به پیامبری برگزیده است و رسالت از خاص من گردانیده، پروردگار متعال آن هنگام که فاطمه را برای علی ترویج فرمود، به ملائکه‌ی مقرب خود امر کرد تا در اطراف عرش او جمع شوند که در میان این فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نیز بودند، آنگاه به پرندگان امر فرمود نغمه‌سراییی نمایند و سپس به درخت طوبی فرمان داد تا بر آنان لولویی درخشنده‌ی با در سفید همراه با زبرجد سبز یاقوت سرخ بیفشاند». [۱۱۹]. ابونعیم اصفهانی می‌گوید: «عبدالله بن مسعود گوید: آنگاه پروردگار متعال به درخت بهشتی امر فرمود تا زیور و پوشاک بر فرشتگان بیفشاند، پس فرشته‌ای که در آن [صفحه ۱۳۶] برنامه بیش از دیگران گرد آورده بود، تا قیامت بر آن افتخار خواهد نمود». [۱۲۰]. و همین حدیث را خوارزمی در مقتل الحسین و عسقلانی در لسان المیزان و نیز در تهذیب التهذیب و قندوزی هم در ینابیع الموده (چنانچه گذشت) نقل کرده‌اند. صفوری در نزهة المجالس از انس بن مالک نقل می‌کند: «در مسجد بودیم که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: این جبرئیل است که خبر می‌دهد خدای تعالی فاطمه را به تو ترویج نموده و برای این پیمان چهل هزار فرشته را به گواهی گرفته است و به درخت طوبی امر فرموده تا بر آنان در و جواهر و یاقوت و زیورهای بهشتی فرو بارد و آن درخت نیز امتثال امر نموده و در افشانده، پس حور العین در جمع کردن در و یاقوت و جواهرات و زینت‌ها و لباس‌ها بر یکدیگر پیشی می‌جستند و از آن افشانده‌ها تا روز قیامت به یکدیگر هدیه می‌دهند». [۱۲۱]. سیوطی هم حدیث فوق را در کتاب تحذیر الخواص نقل کرده و سپس نوشته است: «رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد صیغی عقد را جاری فرمود در حالی که بر سر منبر نشسته و مسلمانان نیز شاهد بوده و کلام وی را می‌شنیدند و به این ترتیب پیامبر مکرم اعلان و اظهار نموده، عقد ازدواج را سنت نهاد و نیز به مسلمانان آموخت که در مورد صداق و مهریه دقت نموده و سعی کنند که میزان مهریه را زیاد معین نمایند و فرمود: «در صدق زیاد روی نکنید چون مایه‌ی بروز دشمنی و بدبینی‌ها و بی توجهی‌ها خواهد شد». مهریه و صدق فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از نظر ظاهر مهریه‌ی اندکی بود، آن هم به میل اراده‌ی پدر بزرگوارش رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و روی اهداف حساب شده‌ای واقع گردید. یکی از اهداف این بود که مسلمانان در ازدواج و شوهر دادن دخترانشان به رسول خدا اقتدا و تأسی کنند. ولی قبول مهریه‌اندک از سوی این بانوی [صفحه ۱۳۷] بزرگوار به این معنی نیست که حضرت فاطمه مقام و مرتبت و علو درجات و شرافت خویش را فراموش نموده که چه گوهر و در گرانبهایی است. احمد بن یوسف دمشقی در کتاب خود به نام اخبار الدول و آثار الاول می‌گوید: «در خبر وارد شده، زمانی که پدر بزرگوار فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) او را شوهر داده است مالی اندک را به عنوان صدق تعیین فرمود، فاطمه عرض کرد: ای رسول خدا دختران مردم هم شوهر کرده و مقدار کمی به عنوان صدق برایشان تعیین می‌گردد، پس فرق بین من و آنان چیست؟ امیدوارم که مهریه را به علی (علیه السلام) برگردانی و از خدای تعالی بخواهی که مهریه مرا شفاعت گناهان از امت تو قرار بدهد؛ پس جبرئیل بر پیامبر نازل شد و با وی کاغذی کوچک از حریر بود که در آن نوشته شده بود: خدای تعالی مهریه‌ی فاطمه را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داده است. و به همین علت زمانی که ایشان در احتضار بود وصیت فرمود که آن کاغذ کوچک را روی سینه وی در زیر کفن قرار دهند. و به این وصیت عمل شد و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمود هنگامی که در قیامت برانگیخته شوم این کاغذ را به دست می‌گیرم و از گناهکاران امت پدرم شفاعت می‌کنم». از این حدیث شریف به دست می‌آید که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) چه مقام و منزلتی در نزد خداوند دارد و چه خواسته‌ی زیبا و پر محتوایی از پدر عزیزش می‌خواهد و خداوند هم خواسته او را اجابت می‌فرماید. ابن حجر در کتاب صواعق می‌گوید: «عن عبدالله ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی ان الله عز و جل زوجک فاطمة و جعل صدقها الارض فمن مشی مبعضا لک مشی حراما». «از عبدالله ابن مسعود نقل شده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: خدای عزیز و جلیل فاطمه را

به تو تزویج کرده است و مهریه و صداق وی را تمام کرده‌ی زمین قرار داده است، پس هر کس روی این زمین راه برود، در حالی که نسبت به تو غضبناک باشد، راه رفتنش حرام است، چرا؟ برای اینکه زمین [صفحه ۱۳۸] صداق زهراست». [۱۲۲]. صفوری می‌گوید: «فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از پدرش رسول خدا درخواست نمود که صداق و مهریه وی را شفاعت برای امت او قرار بدهد و این بانوی بزرگوار زمانی که بر صراط می‌آید صداق خویش را طلب می‌کند». روایات و اخبار بسیاری از ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) پیرامون این مطلب که خداوند شفاعت فاطمه‌ی زهرا را در قیامت جزء صداق و مهریه وی قرار داده، وارد شده است. ولی چون منظور ما فقط ذکر روایات و احادیث از اهل سنت می‌باشد لذا از نقل آنها خودداری می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های بحار الانوار (جلدهای ۱۰ و ۶) و یا ریاحین الشریعه و کتاب ناسخ التواریخ و کتاب‌های مربوطه‌ی دیگر مراجعه کنند. روایاتی چند را از اهل سنت که در رابطه با شب زفاف فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) گفته شده است، متذکر می‌شویم. در شب زفاف فاطمه زهرا (سلام الله علیها) عملی از او سر زد که نظیرش را نمی‌توان یافت. در آن شب بی‌بی دو جهان ایثار و انفاقی را انجام داد که از همه‌ی فداکاری‌ها انفاق‌ها برتر و بالاتر بود زیرا فقط برای جلب رضایت خداوند تبارک تعالی انجام گرفت. «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم صنع لها قمیصا جدیدا لیلۃ عرسها و زفافها و کان لها قمیص مرقوع و اذا بسائل علی الباب یقول: اطلب من بیت النبوة قمیصا خلقا فارادت ان تدفع الیه القمیص المرقوع، فتذکرت قوله تعالی: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. فدفعت له الجدید فلما قرب الزفاف نزل جبرئیل قال: یا محمد ان الله یقرئک السلام، و امرنی ان اسلم علی فاطمه، و قد ارسل لها معی هدیه من ثیاب الجنۃ من السندس الاخضر...». [صفحه ۱۳۹] صفوری شافعی می‌گوید: «رسول خدا در شب عروسی برای فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) پیراهن نویی تهیه کرد و جامه‌ای کهنه و وصله‌دار نیز نزد خانم دو جهان بود، در این هنگام سائلی در زد و گفت: از خانه‌ی رسول خدا جامه‌ی کهنه‌ای می‌خواهم، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) خواست که جامه‌ی وصله‌دار را به وی بدهد، ولی فرموده‌ی خدای تعالی به یادش آمد که: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون». [۱۲۳] «هرگز به خوبی‌ها نمی‌رسید مگر اینکه از چیزهایی که دوست دارید در راه خدا انفاق بکنید» سپس آن حضرت جامه‌ی نو را به وی داد؛ وقتی که هنگام زفاف نزدیک شد جبرئیل به محضر رسول خدا آمده عرض کرد: یا رسول الله پروردگارت سلام می‌رساند و مرا نیز فرمان داده که به فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) سلام برسانم و برای فاطمه توسط من جامه‌ی دیبایی سبز، از جامه‌های بهشتی فرستاده است». [۱۲۴]. علی (علیه السلام) شب عروسی به عده‌ی بسیاری از مردم مدینه غذا داد، ولیمه از طرف علی (علیه السلام) آماده شد و یک مقدار گوشت و خرما و روغن بود، این ولیمه را پیامبر اسلام به دست مبارک خویش به همه‌ی اهالی مدینه از مهاجرین و انصار داد. و حتی کسانی که در نخلستان‌ها و بستان‌ها کار می‌کردند و محرومینی که در مسجد زندگی می‌کردند- بنام اصحاب صفه- از ولیمه‌ی با برکت و مطهر دختر پیامبر اسلام بهره‌مند شدند. محب الدین طبری می‌گوید: احمد بن حنبل نقل کرده است: «قوله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی لابد للعروس من ولیمۃ فقال سعد علی کبش و قال فلان علی کذا و قال فلان علی کذا و عن اسماء قالت لقد او لم علی علی فاطمه فما کان ولیمۃ فی ذلک الزمان افضل من ولیمۃ رهن درعه عند یهودی بشرط شعیر و کانت ولیمته اصعا من شعیر و تمر و حیس» «و عن جابر قال حضرنا عرس علی و فاطمه فما رأیت عرسا کان أطیب منه حشونا [صفحه ۱۴۰] البیت طیبا و أتنا بتمر فاکننا». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: برای عروسی باید ولیمه و شیرینی داد و سعد گفت که من یک گوسفند به علی (علیه السلام) می‌دهم و کسی دیگر گفت من فلان چیز را می‌دهم، دیگری عهده‌دار چیزی دیگر از مخارج عروسی شد» و از اسماء روایت شده است: «علی (علیه السلام) در عروسی فاطمه ولیمه و مهمانی داد که هیچ ولیمه‌ای بالاتر از آن نبود، ولیمه علی (علیه السلام) این گونه تهیه شده بود که علی (علیه السلام) زره خود را در نزد یهودی گرو گذاشت، و در مقابل یک مقدار جو و خرما و حیس [۱۲۵] گرفت». از جابر نقل شده است: «ما در عروسی علی و فاطمه (علیها السلام) حاضر بودیم و هیچ عروسی را ندیدم که پاکتر و خوشبوتر از عروسی علی و فاطمه باشد و خانه را پر کردیم در حالی که خوشبو و طیب بود، از ما

توسط خرما و کشمش پذیرایی شد و ما آن طعام معطر و زیبا را خوردیم». [۱۲۶]. [صفحه ۱۴۳]

جهیزیه فاطمه زهرا (س)

محب‌الدین طبری در رابطه با جهیزیه فاطمه (سلام الله علیها) می‌گوید: «و عن اسماء بنت عمیس قالت: لقد جهزت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی علی بن ابی طالب و ما کان حشو فرشهما و وسائدهما الا لیفا». «و عن علی رضی الله عنه قال لقد تزوجت فاطمة و مالی و لها فراش غیر جلد کبش ننام علیه باللیل و نعلف علیه الناضح بالنهار و مالی و لها خادم غیرها». «از اسماء دختر عمیس نقل شده است: جهیزیه ای که فاطمه دختر پیامبر به خانه علی (علیه السلام) آورد چیزی نبود مگر فرش و بالش و تشک که آنها پر شده‌ی از لیف خرما بود». «و از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه‌اش این وسائل را جهیزیه داد: یک حمیله تشک و بالش که داخل آن لیف خرما بود و یک مشک آب» و این روایت را احمد در مناقب خود آورده است. «باز هم از علی (علیه السلام) روایت شده است: به تحقیق وقتی که فاطمه را عقد کردم عروسی نمودم و به خانه آوردم نه برای من و نه برای فاطمه چیزی بود مگر یک پوست گوسفند که شبها روی آن می‌خوابیدیم و روزها روی آن شترمان را علف [صفحه ۱۴۴] می‌دادیم و نه من خادم داشتم و نه فاطمه‌ی زهرا خدمت کاری داشت». [۱۲۷]. آن مقدار وسائل و جهیزیه ای را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دخت گرامیش داد که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است، از این قرار است: مهریه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) ۵۰۰ درهم بود و مقداری از آن مبلغ را پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوبکر داد و بلال را نیز همراه وی فرستاد تا برای فاطمه‌ی زهرا وسائل زندگی بخرند و سلمان فارسی و عمار یاسر را هم همراه آنان فرستاد که در حمل وسائل به آنان کمک کنند. ابوبکر می‌گوید که پیامبر اسلام پولی را که به من داده بود ۶۳ درهم بود. با آن مبلغ وسائل ذیل را خریدند: ۱- دو دست رختخواب از پارچه مصری که یکی از برگ خرما و دیگری از پشم گوسفند پر شده بود. ۲- فرش از پوست. ۳- بالشی از پشم و با درونی از برگ خرما. ۴- عبایی خیبری. ۵- مشک آب. ۶- دو کوزه‌ی آب و دو ظرف آب (دو ظرف بزرگ آب و دو ظرف کوچک آب). ۷- آفتابه. ۸- پرده ای از پشم نازک. ۹- پیراهنی به قیمت ۹ درهم. ۱۰- یک روسری به ارزش چهار درهم. ۱۱- حوله‌ی سیاه رنگ ۱۲- تختی پوشیده به رو تختی. ۱۳- چهار زیر دستی از پشم طایف با محتوایی از گیاهان به نام اذخر. [صفحه ۱۴۵] ۱۴- حصیری بحرینی ۱۵- دستاس ۱۶- وسیله و ظرف خضابی از مس ۱۷- ظرفی برای شیر ۱۸- ظرفی بزرگ برای آب وقتی که خرید و وسایل تمام شد، برخی از کالا را ابوبکر و برخی دیگر را یاران پیامبر حمل کردند و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، وی در حجره‌ی ام‌سلمه آنها را با دست زیر و رو کرد و فرمود: خداوند به اهل این خانه برکت عنایت فرماید. و در روایتی دیگر است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سر خود را به سوی آسمان بلند کرده: عرض کرد: پروردگارا برکت ده قومی را که بیشترین ظرف‌هاشان گلین است». این کلیه‌ی اثاثیه و متاعی بود که سرور انبیا برای دختر خویش خرید، دختری که اشرف و سالار زنان جهان است و پیامبر خدا خواست که به همه‌ی انسانها درس و پند دهد که سعادت و خوشبختی در زندگی زناشویی از طریق تکبر و اسراف نیست و از طریق ولخرجی به دست نمی‌آید، لباس فاخر و تجملات گران قیمت، گرانها، طلا، جواهر، قصرهای مجلل و ماشین‌های آخرین مدل، لوستر، سقف آویز و... ایجاد سعادت در زندگی زناشویی نمی‌کند. ای بسا که امروز میلیونها انسان سعادت را به آن چه که ذکر شد می‌بینند. خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابن عباس نقل می‌کند: «در شبی که صدیقه طاهره را برای زفاف به سوی منزل علی (علیه السلام) می‌بردند، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در پیش روی جبرئیل سمت راست، میکائیل در سمت چپ و هفتاد هزار فرشته در پشت سر وی حرکت می‌کردند و خدای بزرگ را تسبیح و تقدیس می‌نمودند». [۱۲۸]. زنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و بنی‌هاشم در التزام رکاب بانوی دو عالم [صفحه ۱۴۶] بودند، رسول خدا فرمود که دختران عبدالمطلب (عمه‌های پیامبر)، زنان مهاجر و انصار

در این حرکت همراه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) باشند: زنان پیامبر پیشاپیش قافله حرکت کرده و اشعاری می‌خواندند، مثلاً ام سلمه می‌خواند: سرن بعون الله جاراتی و اشکرته فی کل حالات راه روید با یاری خدا ای همقدمان من، و او را در هر حالی شکر نمایید. و ذکرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات و به یاد آورید آنچه را پروردگار بر شما انعام فرمود و نیز آنچه از ناراحتیها و آفت‌ها که از شما دور داشت. فقد هدانا بعد کفر و قد انعشنا رب السموات پروردگار پس از کفر، ما را هدایت فرمود و رب آسمان‌ها ما را طراوت ایمان بخشید. و سرن مع خیر نساء الوری تفدی بعمات و خالات و راه بروید با بهترین زنان عالم، آن زنی که سزاوار است به او گفته شود: فدای تو عمه‌ها و خاله‌هایت. یا بنت من فضله ذوالعلی بالوحی منه و الرسالات ای دخت آن کس که پروردگار بلند مرتبه او را فضیلت بخشید با وحیی که بر او فرستاد و با رسالت‌ها. و نیز عایشه گفت: یا نسوة استترن بالمعاجز و اذکرن ما یحسن فی المحاضر ای زنان خود را در چادرها پیچید و آنچه را که در مجامع نیکوست یاد کنید. و اذکرن رب الناس اذ یخصنا بدینه مع کل عبد شاکر و به یاد آورید پروردگار خلق را که ما و بندگان شاکر را مخصوص گردانید به دین خود. و الحمد لله علی افضاله و الشکر لله العزیز القادر سیاس گوید خدای را بر نعمتهایش و شکر پروردگار با عزت و توانا و قادر را. سرن بها فالله اعطى ذکرها و خصها منه بطهر طاهر راه روید با فاطمه ای که خدا نام او را بلند نمود و وی را به لقب «مطهر طاهر» [صفحه ۱۴۷] تخصیص داد. حفصه نیز چنین می‌گفت: فاطمه خیر نساء البشر من لها وجه کوجه القمر فاطمه بهترین زنان بشر است، آن کسی که صورتی همچون قرص ماه دارد. فضلك الله علی کل الوری بفضل من خص بآی الزمر پروردگار به فضل خود با آیه‌های سوره‌ی زمر ترا بر تمام جهانیان برتری داده است. زوجک الله فتی فاضلا اعنی علیا خیر من فی الحضرة خداوند ترا به جوانی فاضل تزویج فرمود یعنی علی بهترین کسی که موجود است. فسرن جاراتی بها انها کریمه بنت عظیم الخطر ای هم قدمان با وی راه بروید، آن خانم بزرگواری که دختر رسول بلند مرتبه است. معاذه مادر سعد بن معاذ چنین سرود و گفت: اقول قولاً فیہ ما فیہ و اذکر الخیرات و ابدیه سخنی گویم که در آن هر چه باید باشد، هست و خیر را بر زبان جاری و آشکار می‌کنیم. محمد خیر بنی آدم ما فیہ من کبر و لا- تیه محمد بهترین فرزندان آدم است و با این وصف نه بزرگ‌بینی دارد و نه بر خود می‌بالد. فضله عرفها رشدنا فالله بالخیر یجازیه به فضل او هدایت خود را یافتیم پس خدا به او پاداش خیر عنایت فرماید. و نحن مع بنت نبی الهدی ذی شرف قد مکنت فیہ و ما همراه با دختر پیامبر هدایت هستیم که شرف در او جمع و فراهم شده است. فی ذروه شامخه اصلها فماری شیثا یدانیه در قله‌ی بلند مرتبه که هیچ کسی را شبیه و نزدیک او نمی‌بینم. قبل از آن که فاطمه را به طرف خانه علی (علیه السلام) ببرند رسول خدا به همسران خویش دستور داد تا فاطمه را برای زفاف بیاریند و زنان وی را به بوی خوش خوشبو [صفحه ۱۴۸] کردند و زیورها را برایشان می‌آویختند یکی از آنان مویس را شانه می‌زد و دیگری آن را می‌آراست و لباسی را که جبرئیل از بهشت برای آن بزرگوار آورده بود بر تنش می‌پوشاند، لباسی که نمی‌شد برایش قیمت تعیین کرد. این همه مهر و محبت و ابراز لطف و عنایت و رحمت رسول خدا بر دخت عزیزش که نظیر آن درباره‌ی هیچ یک از دخترانش دیده نشد، فقط به خاطر فضائل شخصی و کمالات روحی آن بزرگوار بود. البته در این فضائل و کمالات داماد هم نقش اساسی را داشت و عروس هم کمتر از داماد نبود چه هر دو مشمول آیه‌ی تطهیر و آیه‌ی مباحله و آیه‌ی ذی القربی هستند. سرانجام شب شد، همان شبی که فاطمه‌ی زهرا با کمال تأسف یتیم بودن خویش را خوب حس کرد و جای خدیجه خالی بود، هنگامی که خورشید غروب کرد پیامبر خدا به صدیقه‌ی طاهره و نیز به داماد گرانقدرش دعا فرمود: فاطمه‌ی زهرا جامه‌ای بس بلند در بر کرد که پایین آن به زمین کشیده می‌شد، به نزد پدر آمد در حالی که عرق شرم از چهره‌اش سرازیر بود. آری خداوند می‌خواست که ازدواج فاطمه‌ی اطهر از هر جهت ممتاز و بی‌نظیر باشد پیامبر هم می‌خواست که دخت عزیزش درد یتیمی را احساس نکند. لذا فرمان داد تا مرکب خاص خود یعنی اسب سیاه و سفید را آورده و پارچه ریشه دار بر آن نهادند. به فاطمه فرمود که سوار بر اسب شو و به سلمان فرمان داده که دهانه‌ی اسب را بگیرد خود اسب را می‌راند. در حالی که همسران پیامبر شعر خوانی می‌کردند فاطمه را به خانه علی بردند، وقتی که به خانه علی

رسیدند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد تا عروس و داماد پیش پیامبر بیایند، آن دو بزرگوار آمدند پیامبر دست فاطمه را گرفت در دست علی نهاد فرمود: خداوند دختر رسولش را بر تو مبارک گرداند، ای علی، این فاطمه امانت من نزد توست، ای علی، این فاطمه بهترین همسری است که تو می‌توانستی انتخاب بکنی. و سپس به فاطمه‌ی زهرا فرمود: ای فاطمه، این علی بهترین شوهری است که امکان داشت نصیب تو گردد و آن وقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دعا فرمود کما اینکه در [صفحه ۱۴۹] روایات قبلی گذشت و آب خواست و از آب یک مقداری مضمضه فرمود و بعد آب را بر سر و صورت و بین سینه‌های فاطمه زهرا و بر سر علی و شانه‌های وی ریخت و بعد پیامبر اسلام به همه‌ی زن‌ها فرمود که خارج شوند، همه رفتند فقط اسماء بنت عمیس باقی ماند، وقتی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستند خارج شوند یک سیاهی دید فرمودند که هستی؟ عرض کرد اسماء هستم، فرمود: مگر نگفتم که از اینجا خارج شوید، عرض کرد: آری ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، من قصد مخالفت امر مبارک شما را نداشتم ولی با خدیجه پیمانی بسته بودم که در شب عروسی زهرا وی را کمک بکنم و آنگاه پیمانی را که با خدیجه داشت گفت. پیامبر اسلام با شنیدن نام خدیجه گریست و متأثر گردید و بعد فرمود: آیا به خاطر این مطلب در اطاق مانده‌ای، اسماء پاسخ داد: آری والله. بعد فرمود: ای اسماء امیدوارم که خداوند حوائج ترا در دنیا و آخرت برآورد. احادیث و روایات بالصراحه دلالت دارند که اسماء بنت عمیس در موقع وفات خدیجه بوده است. و احادیثی هم وجود دارند که حضور وی را در ازدواج فاطمه‌ی زهرا تصریح می‌نماید و این را بزرگان اهل سنت و جماعت هم بیان کرده‌اند، از جمله حضرمی در کتاب رشفة الصادی (صفحه ۱۰) احمد بن حنبل در مناقب و هیثمی در مجمع الزوائد و نسایی در خصائص (صفحه ۳۱) و محب الدین طبری در ذخائر العقبی (صفحه ۳۲) از ابن عباس و از خوارزمی وی از حسین بن علی (علیهما السلام)، از سید جلال الدین عبدالمجید بن فخار موسوی از دولابی و امام باقر و از پدران بزرگوارش نقل شده که تصریح به حضور اسماء بنت عمیس خثعمیه در مراسم ازدواج فاطمه زهرا نموده‌اند. سراسر زندگی حضرت زهرا الگو، اسوه و سرمشق برای تمام بانوان جهان است نیز برای آنها که عفت و پاک‌دامنی خودشان را حفظ نموده‌اند و زیاد به علایق دنیوی دل نبسته‌اند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره‌ی او فرمود: قبل از آن که خداوند، زمین و این هستی را [صفحه ۱۵۰] بیافریند نور فاطمه موجود بوده است. آری این بانوی با عظمت باید نمونه و الگو باشد. فاطمه‌ی زهرا فرزندانانی داشت که هر کدام پاره‌های تن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گوهرهای گرانقدری برای اسلام و مسلمین بوده‌اند و در هر دوره از تاریخ اسلام، دین را که می‌رفت به دست بدخواهان منحرف شود نجات داده‌اند، نام‌های مبارک آنها عبارتند از حسن، حسین، زینب، کلثوم و محسن (علیهم السلام) که شهید به دنیا آمد. [صفحه ۱۵۳]

فاطمه زهرا (س) در آیه‌ی قربی

«قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور». [۱۲۹]. شأن نزول آیه‌ی قربی این است: هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد و پایه‌های حکومت اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌رسیم عرض می‌کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شد اموال ما بدون هیچ‌گونه قید و شرط در اختیار شما قرار دارد. هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) منتظر امر خداوند بود. در این هنگام آیه‌ی مبارکه‌ی سوره‌ی شوری «قل لا استلکم علیه اجرا...». نازل شد خداوند فرمود: ای پیامبر به مردم بگو که من در مقابل زحمات رسالتم از شما اجر و مزد مادی نمی‌خواهم، فقط اجر من این است که از نزدیکانم پیروی بنمایید و آنها را دوست داشته باشید. انصار با خوشحالی از خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون آمدند. [صفحه ۱۵۴] در روایات بسیاری از ائمه اهل البیت (علیهم السلام) و پیروان ائمه نقل شده که مقصود از قربی در این آیه‌ی مبارکه اقربا و خویشان پیامبرند و احادیثی که همه‌ی آنها به حد تواتر می‌رسند و در کتابهای شیعه و اهل سنت آمده است قربی را به اسامی آنها معین نموده‌اند و از آن جمله احادیثی است که

نویسندگان صحاح و علمای اهل سنت نقل کرده‌اند. عده‌ی کثیری از مفسرین و متکلمین و محدثین اهل سنت آیه‌ی قریبی را درباره‌ی پنج تن اهل بیت پیامبر دانسته‌اند، از جمله‌ی آنها الحافظ احمد بن حنبل در کتاب فضائل الصحابه می‌گوید: حرب بن حسن طحان از حسین اشقر و او از قیس و او از اعمش و او از سعید بن جبیر از عامر نقل کرده است: «لما نزلت قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی» «قالوا یا رسول الله: من قرابتك من هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمه و ابناهما علیهم السلام و قالها ثلاثا» هنگامی که آیه «قل لا اسئلكم...» نازل شد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند یا رسول الله نزدیکان تو چه کسانی هستند آنهایی که دوستی آنها بر ما واجب و لازم شده کیستند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی و فاطمه و فرزندان آنها (علیهم السلام) پیامبر این مطلب را سه بار فرمود [۱۳۰]. بخاری در صحیح خود می‌گوید: حدیث کرد ما را محمد بن بشار و حدیث کرد ما را محمد بن جعفر و حدیث کرد ما را شعبه از عبدالملک بن میسره و عبدالملک گفته است: شنیدم از طاووس و او از ابن عباس و ابن عباس از قول خداوند «الا الموده فی القربی» سؤال کردم، سعید بن جبیر گفت: قریبی آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند». [۱۳۱]. محمد بن جریر طبری می‌گوید: [صفحه ۱۵۵] «حدثنی یعقوب، قال حدثنا مروان عن یحیی بن کثیر عن ابی العالیة عن سعید بن جبیر فی قوله تعالی: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی». «خبر داد به من یعقوب و گفت: تعریف کرد برای ما مروان از یحیی بن کثیر و او هم از ابی‌العالیه و او هم از سعید بن جبیر درباره‌ی قول خداوند «قل لا اسئلكم» سعید بن جبیر گفت قریبی در آیه مبارک آل رسول خداست». [۱۳۲]. و باز هم طبری می‌گوید: «حدثنی محمد بن عماره الاسدی و محمد بن خلف قالا: حدثنا عبیدالله، قال: اخبرنا اسرائیل عن ابی اسحاق، قال سألت عمرو بن شعیب عن قول الله عز و جل: «قل لا اسئلكم» قال قریبی النبی صلی الله علیه و آله و سلم». «به من خبر داد محمد بن عماره و محمد بن خلف و آن دو هم از عبیدالله و عبیدالله گفته است که خبر داد به ما اسرائیل از ابی اسحاق و ابی اسحاق گفته است: از عمرو بن شعیب سؤال کردم درباره‌ی آیه‌ی قریبی، گفت: قریبی نزدیکان پیامبر اسلام هستند». [۱۳۳]. و باز هم طبری می‌گوید: «حدثنی محمد بن عمار قال حدثنا اسماعیل بن أبان قال حدثنا الصباح بن یحیی المری عن السدی عن ابی الدیلم، قال لما جیء بعلی بن حسین ضی الله عنهما فاقیم علی درج دمشق قام رجل من اهل الشام فقال: الحمد لله الذی قتلکم و استأصلکم و قطع قرنی الفتنه فقال له علی بن الحسین رضی الله عنه: اقرأت القرآن؟ قال نعم، قال اقرأت آل حم؟ قال: قرأت القرآن و لم اقرأ ال حم، قال او ما قرأت قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی، قال و انکم لانتم هل قال: نعم». «به من خبر داد محمد بن عماره گفت: اسماعیل بن أبان گفته است تعریف کرد صباح بن یحیی مری از سدی از ابی‌دیلم و ابی‌دیلم گفت وقتی علی بن [صفحه ۱۵۶] حسین (علیهما السلام) را آوردند به شام و حضرت را نزدیک دروازه‌ی شام نگهداشتن، مردی از اهل شام بلند شد و گفت حمد و ثنا مر خدای را که شما را کشت و شما را ذلیل و خوار نمود (العیاذ بالله) و دو شاخ فتنه را قطع نمود. پس امام سجاد فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ مرد شامی گفت: بلی، حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: آیا قرائت کرده‌ای آل حم را و شامی گفت: قرآن خواندم ولی آل حم را قرائت نکردم، حضرت فرمود: «قل لا اسئلكم...» را قرائت کرده‌ای یا نه؟ و بعد شامی گفت: همانا شما همانها هستید که در آیه آمده است ذوی القربای پیامبر شما هستید؟ حضرت فرمود بلی...». [۱۳۴]. علامه حاکم در مستدرک می‌گوید: «حدثنا ابو محمد الحسن بن محمد بن یحیی اخی الطاهر العقیقی الحسنی حدثنا اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسنین حدثنی عمی علی بن جعفر ابی محمد حدثنی الحسن بن زید عن عمر بن علی عن ابیه علی بن الحسنین قال: خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی فحمد الله و اثنی الی ان قال و انا من اهل البیت الذی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، و انا من اهل البیت الذی افترض الله مودتهم علی کل مسلم، فقال تبارک و تعالی لنبیه صلی الله علیه و آله: «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترب حسنه نزد له فیها حسنا فاقترب الحسنه مودتنا اهل البیت». «از علی بن حسین (علیهما السلام) روایت شده که حضرت فرمود: وقتی که علی (علیه السلام) کشته شد امام حسن برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: من از اهل بیت هستم که خداوند پلیدی

و زشتیها را از آنان برده است و آنها را پاک گردانیده است و ما از اهل بیت هستیم که خداوند دوستی آنها را بر هر مسلمان واجب گردانیده است و بعد حضرت آیه «قل لا اسئلكم علیه» را قرائت نمود فرمود: به دست آوردن حسنه دوستی ما اهل بیت است». [۱۳۵]

[صفحه ۱۵۷] علامه‌ی زمخشری می‌گوید: «رووی آنها لما نزلت، قیل یا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی و فاطمة و ابناهما.» «روایت شده است: وقتی که آیه‌ی مبارکه‌ی قربی نازل شد، خدمت مبارک پیامبر اسلام گفته شد: یا رسول الله کیست نزدیکان شما که بر ما دوستی و پیروی از آنها واجب شده است! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان». [۱۳۶]. البته زمخشری در این باره روایت‌های دیگری هم در تفسیرش آورده است و علاقه‌مندان می‌توانند به جلد سوم مراجعه بفرمایند. ابوموید مکی خواری در مقتل الحسین می‌گوید: «روی نزول الآیة فی الخمسة». خواری می‌گوید: «آیه مبارکه ذوی القربی درباره پنج تن مقدس نازل شده است». [۱۳۷]. و علامه ابن اثیر می‌گوید: «اخرج البخاری و الترمذی عن ابن عباس سئل عن قوله تعالی «الا المودة فی القربی» فقال سعید بن جبیر قربی آل محمد»: «بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده‌اند: سؤال شد از قول خداوند «قل لا اسئلكم» در شأن چه کسانی نازل شده است؟ پس سعید بن جبیر گفت که قربی آل محمد هستند».

[۱۳۸]. علامه‌ی فخرالدین رازی بعد از آنکه روایت کشاف را نقل می‌کند، روایت دیگری را هم که درباره‌ی حب آل محمد، است نقل می‌کند: «ثم قال: و أنا أقول محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم الذین یؤولون امرهم الیه، فکل من کان امرهم الیه اشد و اکمل کانهم الال، و لا شک ان فاطمة و علیا و الحسن و الحسین کان التعلق بینهم و بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اشد التعلقات و هذا کالمعلوم بالنقل المتواتر فوجب ان یکونوا هم الال (الی ان قال) قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: فاطمة بضعة منی یؤذینی من یؤذیها، و ثبت بالنقل المتواتر عن محمد صلی الله علیه و [صفحه ۱۵۸] سلم انه کان یحب علیا و الحسن و الحسین و اذا ثبت ذلك و جب علی کل الامة مثله لقوله: «و اتبعوه لعلکم تهتدون» و لقوله تعالی «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله، و لقوله سبحانه: لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة. (الثانی) ان الدعا لآل امصب عظیم و لذلك جعل هذه الدعاء خاتمة التشهد فی الصلاة و هو قوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد، و هذا التعظیم لم یوجد فی غیر الال فکل ذلك یدل علی ان حب آل محمد واجب». فخرالدین رازی می‌افزاید: آل محمد (علیهم السلام) کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد «آل» محسوب می‌شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنابراین لازم است که آنها را آل پیامبر بدانیم. سپس فخرالدین رازی می‌افزاید: گروهی در مفهوم «آل» اختلاف کرده‌اند بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می‌دانند، و بعضی گفته‌اند آنها امت پیامبر هستند، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفته‌اند بدانیم باز هم خویشان نزدیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آل او محسوب می‌شوند، بنابراین آنها «آل» هستند اما آیا غیر آنها در لفظ «آل» داخلند یا نه؟ اختلاف است. و بعد رازی از صاحب کشاف نقل می‌کند: «وقتی این آیه نازل شد، عرض کردند: ای رسول خدا خویشان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است؟ فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندشان بنابراین ثابت می‌شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده‌ای برخوردار باشند». فخرالدین رازی می‌افزاید: «دلایل مختلف بر این مسئله دلالت می‌کند: یک دلیل جمله‌ی «الا المودة فی القربی» است که بیان شد و دلیل دوم اینکه شک نیست که پیامبر فاطمه را (سلام الله علیها) دوست می‌داشت و درباره‌ی او فرموده: فاطمه پاره‌ی تن من است و آن کسی که او را آزار دهد مرا آزرده است» و با احادیث متواتر از رسول خدا ثابت شده که [صفحه ۱۵۹] او علی و حسن و حسین را دوست می‌داشت، و هنگامی که این معنی ثابت شد محبت آنها بر تمام امت واجب است، چون خداوند فرموده: «و اتبعوه لعلکم تهتدون» «از او پیروی کنید تا هدایت شوید» [۱۳۹] و نیز فرموده است: «فلیحذر الذین یخافون عن امره» «کسانی که فرمان او را مخالفت می‌کنند از عذاب الهی بترسند». [۱۴۰] نیز فرموده است: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة

حسنه» «برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است» [۱۴۱] و دلیل سوم: دعا برای «آل» است: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمد و آل محمد» که چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است. بنابراین همه‌ی دلایلی که ذکر شد نشان می‌دهد که محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) واجب است. بعد از همه‌ی این حرفها فخر رازی سخنان خود را در این مسئله با اشعار معروفی از شافعی پایان می‌دهد: یا را کبا قف بالمصحب من منی و اهتف بساکن ضیفها و الناهض سحرا اذا فاض الحجیج الی منی فیضا کما نظم الفرات الفائض ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض «ای سواری که عازم حج هستی! در نجا که نزدیکی منی ریگک برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست و به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می‌باشند، فریاد بزن به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می‌کنند و همچون سیل عظیم خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند. آری فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) رفض و ترک است، همه‌ی جن و انس شهادت دهند که من رافضیم». [۱۴۲]. علامه‌ی ابن بطریق در کتاب عمده می‌گوید: [صفحه ۱۶۰] «مسند احمد، حدثنا عبدالله بن احمد بن حنبل عن ابیه قال: و فیما کتب الینا محمد بن عبدالله بن سلیمان الحضرمی یدکر ان الحارث بن الحسن الطحان حدثه قال: حدثنا حسین الأشقر عن قیس عن الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس نزول الآیة فی الخمسة». «ابن بطریق با هشت سند به نقل از ابن عباس می‌گوید که آیه‌ی «قربی» درباره‌ی پنج تن نازل شده است» و باز هم از ثعلبی نقل می‌کند: «و من التفسیر الثعلبی، اخبرنی الحسین بن محمد الثقفی العدل حدثنا برهان بن الصوفی حدثنا محمد بن عبدالله بن علی بن سلیم الحضرمی حدثنا حرب الحسن الطحن حدثنا حسین الأشقر عن قیس عن الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس نزول الآیة فی الخمسة»: «باز هم با هشت سند از ابن عباس می‌گوید: «آیه «قربی» در شأن پنج تن نازل شده است». [۱۴۳]. «و أنبأنی عقیل بن محمد اخبرنی المعافی بن المبتلی حدثنا محمد بن عماره حدثنا اسماعیل بن أبان: حدثنا الصباح بن یحیی المری عن السدی عن ابی الدلیلم: روی حدیث علی بن الحسین لنزول الآیة فی اهل البیت علیهم السلام». باز هم با هفت سند می‌گوید: «علی بن حسین فرموده است: نزول آیه‌ی «قربی» در شأن اهل بیت وارد شده است». [۱۴۴]. و علامه کمال الدین محمد بن طلحه الشافعی می‌گوید: «اما کونهم ذوی القربی فقد صرح نقله الاخبار المقبولة و اوضح حمله الآثار المنقولة فی مسانید ما صححوه و اسالیب من اوضحوه عن سعید بن جبیر عن ابن عباسی «لما نزل قوله تعالی «قل لا اسئلكم الی آخره...» قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمة و ابناهما». «و اما درباره‌ی ذوی القربی بودن اهل بیت، اخبار مقبوله به آن تصریح کرده‌اند و در [صفحه ۱۶۱] تمام آثار منقوله در سندهای صحیح خود توضیح داده‌اند. از سعید بن جبیر و از ابن عباس نقل کرده‌اند: وقتی که آیه مبارکه «قل لا اسئلكم» نازل شد عده‌ای عرض کردند: یا رسول الله! آنان که دوستی آنها بر ما واجب شده است کیانند؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی و فاطمه و فرزندان آنها. و بعد محمد بن طلحه می‌گوید: از جمله کسانی که روایت مذکور را نقل کرده است ثعلبی و واحدی می‌باشند و ثعلبی روایت کرده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نگرست و فرمود: من در حال جنگم با کسانی که با شما بجنگند و در سلم و صلح هستم با کسانی که با شما در سلم و صلح باشند». [۱۴۵]. محمد بن یوسف گنجی می‌گوید: «اخبرنا یوسف اخبرنا ابن ابی زید، اخبرنا محمود أخبرنا ابن فاذشاه حدثنا الطبری، حدثنا الطبرانی، حدثنا محمد بن عبدالله، حدثنا حرب بن الحسن، حدثنا حسین الأشقری، عن قیس بن الربیع عن الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: لما نزلت، الحدیث». و با دوازده سند از ابن عباس روایت می‌کند: «وقتی آیه مبارکه‌ی قربی نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آنها علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند». و بعد گنجی می‌گوید: خبر داد ما را خطیب ابوالفضل عبدالله بن احمد بن طوسی به موصل خبر داد ابوطاهر حیدر بن زید بن محمد بخاری، به بغداد در سال چهار صد و نود و یک از حج می‌آمد و به او گفته شد، ابوعلی حسن بن محمد جوانشیر خبر داده است او را و حدیث کرد ابوزید علی بن محمد بن الحسین و حدیث کرد ابو عمر بن مهدی

و حدیث کرد ابوالعباس احمد بن عقده الحافظ حدیث کرد علی بن الحسین ابن عبید، حدیث کرد اسماعیل بن أبان عن سلام بن ابی عمره عن معروف عن أبی الطفیل قال: «خطب الحسن بن علی علیه السلام بعد وفات ابیه و ذکر امیر المؤمنین اباه علیه السلام، [صفحه ۱۶۲] و من کلامه علیه السلام فی هذه الخطبه و انا من اهل البيت الذين افترض الله عز و جل مودتهم و ولايتهم فقال فيما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم: قل لا اسئلكم الاية:» «گنجی با ده سند نقل می کند: حسن به علی (علیهما السلام) بعد وفات امیر المؤمنین (علیه السلام) خطبه خواند و از پدرش یاد آور شد و فرمود: ما از اهل بیت هستیم که خداوند عزیز و بزرگ دوستی و ولایت ما را واجب کرده است و آن چه را که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد «قل لا اسئلكم» فرمود». [۱۴۶]. قاضی ناصر الدین ابوسعید عبدالله بن عمر شیرازی بیضاوی می گوید: «روی آنها نزلت الی ما نقل عن عباس»: «وقتی که آیه ی قربی نازل شد، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال شد؟ انان که مودت و دوستی آنها بر ما واجب شده است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند». [۱۴۷]. علامه محب الدین احمد بن عبدالله طبری می گوید: «عن ابن عباس نقل نزول الاية فی الخمسة» از ابن عباس نقل شده است آیه درباره ی پنج تن نازل شده است». و باز هم محب الدین طبری می گوید: و روی انه صلی الله علیه و آله و سلم قال: ان الله جعل اجری علیکم المودة فی اهل بیتی و انی سائلکم غدا عنه» پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا خداوند اجر پاداش رسالت مرا بر شما مودت و دوستی اهل بیتم قرار داده است و من فردای قیامت درباره این دوستی از شما سؤال می کنم». [۱۴۸]. علامه ی حمونینی می گوید: «روی بسنده عن سعید بن جبیر عن ابن عباس نقل نزول الاية فی الخمسة». با اسناد خود از ابن جبیر و ابن عباس نقل کرده: آیه قربی درباره ی پنج تن پاک نازل شده است» [۱۴۹]. [صفحه ۱۶۳] علامه حافظ ابن کثیر دمشقی می گوید: «قال ابن ابی حاتم حدثنا علی بن الحسین حدثنا رجل سماء حدثنا حسین الاشقر عن قیس عن الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنه قال: لما نزلت هذه الاية «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذين امر الله بمودتهم؟ قال: فاطمة و ولدها رضی الله عنهم» «وی با شش سند از ابن عباس نقل می کند: وقتی آیه ی قربی نازل شد «بگوای پیامبر بر امر رسالت و هدایت از شما اجر و پاداش نمی خواهم مگر دوستی اهل بیتم را.» گفتند: یا رسول الله آنان که خداوند ما را به دوستی آنها امر فرموده است کیستند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فاطمه و فرزندان فاطمه (رضی الله عنهم)». [۱۵۰]. و بعد ابن کثیر می گوید: «ابواسحاق سبیبی گفته است: از عمرو بن شعیب سؤال کردم در قول خداوند تبارک و تعالی «قل لا اسئلكم» قربی کیانند؟ گفت: قربای پیامبر». و باز هم می گوید: «سدی از ابی دیلم گفته است: وقتی که علی بن الحسین را به عنوان اسیر آوردند و نزدیک دروازه ی شهر دمشق نگهداشتند و مردم اهل بیت را تماشا می کردند! مردی از اهل شام بلند شد و خطاب به علی بن الحسین گفت: حمد و ثنا خداوند را که شما را کشت و ذلیل نمود!! و شاخ فتنه را قطع نمود و از بین برد!! علی بن الحسین به مرد شامی گفت: آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: بلی، حضرت فرمود: آیا ال حم را خوانده ای؟ گفت: قرآن را خواندم و آل حم را قرائت نکردم و بعد حضرت فرمود: آیا آیه ی «قل لا اسئلكم» را نخوانده ای؟ گفت: آیا شما آنانید که در قربی آمده است؟ حضرت فرمود: بلی، الی آخر». [۱۵۱]. ابن کثیر در پیرامون این آیه فضائلی را ذکر کرده است از جمله: «قال الامام احمد حدثنا اسماعیل بن ابراهیم عن ابی حیان التیمی حدثنی یزید بن حیان [صفحه ۱۶۴] قال انطلقت آنا و حسین میسرة و عمر بن مسلم الی زید بن أرقم رضی الله عنه فلما جلسنا الیه قال حصین: لقد لقيت یا زید خیرا كثيرا رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سمعت حدیثه و غزوت معه و صلیت معه. حدثنا یا زید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال یابن اخی کبر سنی و قدم عهدی و نسیت بعض اذی کنت اعی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاقبلوه و ما لا فلا تکلفونی، ثم قال رضی الله عنه: قام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما خطیبا فینا بماء یدعی خما بین مکة و المدینة فحمد الله و اثنی علیه و ذکره و وعظ ثم قال صلی الله علیه و آله و سلم: اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یأتینی رسول ربی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله تعالی فی الهدی و النور فخذوا بکتاب الله فاستمسکوا به فحثوا علی کتاب الله و رغبوا فیهِ و قال

صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته الخ». «امام احمد بن حنبل می گوید: حدیث کرد ما را اسماعیل بن ابراهیم از ابی حیان تیمی و حدیث کرد مرا یزید بن حیان و یزید گفت: من با حصین بن میسره و عمر بن مسلم رفتم به سوی زید بن ارقم (رضی الله عنه)، وقتی که نشستیم حصین گفت: ای زید هر آینه خیر زیادی را ملاقات کرده‌ای و دیده‌ای و شما پیامبر خدا را دیده‌ای و حدیث وی را شنیده‌ای و در جنگ‌ها با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودی و با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خوانده‌ای، حدیث کن برای ما ی زید آن چه را که از رسول خدا شنیده‌ای! زید گفت: ای پسر برادرم سن من زیاد است و زمان من گذشته و بعضی از آن چیزهایی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم فراموش کردم، پس آن چه را حدیث کردم شما قبول بکنید و آنچه را که حدیث نکردم مرا نسبت به آن تکلیف به زحمت قرار ندهید، سپس گفت: روزی پیامبر خدا بلند شد در حالی که برای ما خطبه می خواند و یا خطاب کرد ما را در محل آبی که خم می خواندند که بین مکه و مدینه بود، سپس پیامبر حمد خدا و ثنای او را بجا آورد و یاد خدا را در دلها تازه کرد و عظم و نصیحت نمود، بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اما ای مردم همانا من بشری هستم، نزدیک است فرستاده‌ی پروردگارم بیاید و من از دنیا بروم و او را اجابت می کنم [صفحه ۱۶۵] و همانا من دو چیز گران و سنگین را در بین شما امانت می گذارم: اول آن دو کتاب خدای تعالی که در آن نور و هدایت است، پس کتاب خدا را بگیرید و مواظبت بکنید و به او تمسک بجوید و چنگ بزنید، پس تلاش بکنید در حفظ کتاب خدا و میل و رغبت در آن بنمایید و سپس فرمود: دوم اهل بیت من می باشد و خداوند به شما یاد آور شده است در تمسک جستن به اهل بیت من...» [۱۵۲]. «و قال ابو عیسی الترمذی حدثنا علی بن المنذر الکوفی حدثنا محمد بن فضیل حدثنا الاعمش عن عطیة عن ابی سعید و الاعمش عن حباب بن ابی ثابت عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضل بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض و الآخر عترتی اهل بیته و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما». [۱۵۳]. «ابو عیسی ترمذی با چند سند به نقل از زید بن ارقم می گوید: پیامبر اسلام فرمود: من دو چیز را در بین شما امانت گذاشتم، اگر به آن دو تمسک کرده و چنگ زدید بعد از من گمراه نمی شوید و یکی از آن دو که بزرگتر از دیگری می باشد، کتاب خدا ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین است و دیگری عترت و اهل بیت من است. و آن دو از هم جدا نمی شوند تا زمانی که بر حوض کوثر بر من وارد شوند، پس ملاحظه کنید که چگونه از من پیروی می کنید درباره‌ی آن دو» «و قال الترمذی ایضا حدثنا نصر بن عبدالرحمن الکوفی حدثنا زید عن جعفر بن محمد بن الحسن عن ابیه عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه قال: «رایت رسول الله فی حجته یوم عرفه و هو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول: ایها الناس انی تارک فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیته». «ترمذی با سه سند از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: رسول خدا را در حج در [صفحه ۱۶۶] روز عرفه دیدم در حالی که بر شتر قصوی سوار بود و خطبه می خواند، سپس شنیدم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می گفت: ای مردم من در بین شما دو چیز امانت می گذارم که اگر به آن دو تمسک کردید هرگز گمراه نمی شوید. یکی کتاب خداست دیگری عترت و اهل بیت من می باشند». [۱۵۴]. «قال الترمذی ایضا: حدثنا أبو داود سلیمان الأشعث حدثنا یحیی بن معین حدثنا هشام بن یوسف عن عبدالله بن سلیمان التوفلی عن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس عن ابیه عن جده عبدالله بن عباس رضی الله عنهم قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احبوا الله تعالی لما یغذوکم من نعمه، و احبونی بحب الله و احبوا اهل بیته بحبی». «و نیز ترمذی با هفت سند نقل می کند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند را به خاطر نعمت هایش که غذای شما است دوست داشته باشید و مرا هم به جهت دوستی خداوند دوست داشته باشید و اهل بیت مرا هم به دوستی من دوست داشته باشید». [۱۵۵]. «و قال الحافظ ابو یعلی، حدثنا سويد بن سعید حدثنا مفضل بن عبدالله عن ابی اسحاق عن حنش قال سمعت اباذر رضی الله عنه و هو آخذ بحلقه الباب یقول: یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من انکرنی فأنا أبوذر سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «انما مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح علیه

الصلوة و السلام م دخلها نجا، و من تخلف عنها هلك». باز هم حافظ ابویعلی می گوید: «اباذر در حالی که حلقه در خانه‌ای را گرفته بود می گفت: ای مردم هر کس مرا می شناسد شناخته است و کسی که مرا نمی شناسد پس بداند که من ابوذر هستم و شنیدم رسول خدا گفت: همانا مثل اهل بیت من در بین شما مثل کشتی نوح (علیه السلام) می باشد، هر کس داخل شود نجات می یابد و کسی که از آن [صفحه ۱۶۷] تخلف کند هلاک می شود». [۱۵۶]. و علامه‌ی نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی می گوید: «روی الطبرانی عن بن عباس قال لما نزلت «قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربی» قالوا یا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمة و ابناهما». «ابن عباس گفت: هنگامی که آیه‌ی مبارکه‌ی «قل لا اسئلكم...» نازل شد عده‌ای گفتند که ای فرستاده‌ی خدا نزدیکان تو که دوستی آنها بر ما واجب شده است کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندان آنها». [۱۵۷]. و علامه‌ی شیخ علاء الدین علی بن احمد المهایمی الهندی النائی الکوکنی می گوید: «روی انها لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتك هؤلاء؟ قال: علی و فاطمة و ابناهما». روایت شده است وقتی که آیه قریب نازل شد، گفته شد: ای فرستاده‌ی خدا آنان که از نزدیکان تو کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها». [۱۵۸]. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی می گوید: «اخرج الطبرانی و ابن ابی حاتم و الحاکم فی مناقب الشافعی من روایة حسین الاشقر عن قیس بن الربیع عن الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس، قیل یا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذین وجبت علینا مودته؟ قال علی و فاطمة و الحسن و الحسین و ابناهما» [۱۵۹]. «وی با شش سند از ابن عباس نقل می کند: گفته شد ای فرستاده‌ی خدا آنان که نزدیکان تو هستند و دوستی آنها بر ما واجب شده است کیستند. فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین». [صفحه ۱۶۸] علی بن صباغ می گوید: «روی الامام ابوالحسین البغوی فی تفسیره یرفعه بسنده الی ابن عباس نزول الآیة فی الخمسة». ابوحسین بغوی در تفسیر خود سند روایت مذکور را به ابن عباس نسبت می دهد می گوید که آیه‌ی مبارکه قریب در شأن پنج تن آل عبا نازل شده است». [۱۶۰]. علامه‌ی سیوطی می گوید: «اخرج ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الطبرانی و ابن مردویه من طریق سعید بن جبیر نزول الآیة فی الخمسة» «از طریق سعید بن جبیر روایت شده که آیه در شأن پنج تن آل عبا نازل شده است». و باز می گوید: ابن جریر به نقل از ابی دینلم حدیث علی بن الحسین (علیهما السلام) را آورده است و ابن ابی حاتم از قول ابن عباس گفته است: در آیه «و من یقترف حسنة» کسی که به دست بیاورد حسنه‌ای را، اقراراف حسنه چیست؟ گفته است دوست داشتن آل محمد (علیهم السلام). ابونعیم و دیلمی از طریق مجاهد از ابن عباس آورده و گفته است: «لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ان تحفظونی فی اهل بیتی و تودهم بی» «منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آیه - از شما در قبال انجام رسالت اجر و پاداشی نمی خواهم مگر دوستی ذوالقربی و نزدیکان من - این است که به جای من از اهل بیتم محافظت بکنید آنها را به خاطر من دوست بدارید». [۱۶۱]. «و اخرج مسلم و الترمذی و النسائی عن زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذکرکم الله فی اهل بیتی» مسلم و ترمذی و نسایی از زید بن ارقم آورده اند: «همانا رسول خدا فرمود: خداوند برای شما یاد آور شده است درباره‌ی تمسک جستن به اهل بیت من» «و اخرج الترمذی و حسنه و ابن الانباری فی المصاحب عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی تارك فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی، [صفحه ۱۶۹] احدهما اعظم من الآخر کتاب الله جبل الممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما». «ترمذی این روایت را حسن دانسته و ابن انباری در مصاحف خود از زید بن ارقم آورده است که پیامبر خدا فرمود: همانا من در بین شما دو چیز را امانت می گذارم که اگر به آنها متمسک شدید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید، یکی از آنها که بزرگتر از دیگری می باشد کتاب خداست، ریسمانی که کشیده شده است از آسمان به سوی زمین و دیگری عترت و اهل بیت من هستند و آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا زمانی که بر حوض کوثر بر من وارد شوند، پس نگاه کنید که چگونه مواظبت و پیروی می کنید از من درباره‌ی آن دو». «و اخرج الترمذی و حسنه و الطبرانی و الحاکم و البیهقی فی الشعب عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: احبوا الله لما یغذوکم به من نعمة و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی». «ترمذی و طبرانی

و حاکم و بیهقی در شعب از ابن عباس نقل کردند: پیامبر اسلام فرمود: خداوند را به جهت آنکه از نعمت هایش شما را تغذیه می‌کند دوست داشته باشید و مرا به خاطر خدا دوست داشته باشید و اهل بیت مرا به جهت دوستی من دوست بدارید». «و اخرج البخاری عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال: ارقبوا محمدا صلی الله علیه و سلم فی اهل بینه» «بخاری از ابی بکر صدیق آورده است: مراقب باشید محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در اهل بیت او و از اهل بیت او پیروی بنمایید». «و اخرج ابن عدی عن ابن سعید قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من ابغضنا اهل البیت فهو منافق». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که ما اهل بیت را غضبناک بکند او منافق است». [صفحه ۱۷۰] «و اخرج الطبرانی عن الحسن بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا یبغضنا احد و لا یحسدنا احد الا زید یوم القیامة بسیاط من نار». «طبرانی از امام حسن (علیه السلام) نقل کرده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: احدی ما را به غضب نمی‌آورد و کسی به ما حسادت نمی‌کند مگر اینکه تازیانه‌های آتش خود را روز قیامت زیاد کرده است». «و اخرج احمد و ابن حبان و الحاکم عن ابی سعید قال قال (صلی الله علیه و آله و سلم) و الذی نفسی بیده لا یبغضنا اهل البیت رجل الا ادخله الله النار». «احمد و ابن حبان و حاکم از ابی سعید نقل کرده‌اند: پیامبر اسلام فرمود: قسم به آن خدایی که جان من به دست قدرت اوست هیچ کس ما اهل بیت را ناراحت و غضبناک نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را در آتش داخل می‌کند». [۱۶۲]. غیاث الدین خواند میر می‌گوید: «روی عن ابن عباس انه سئل بعد نزول قوله تعالی: قل لا اسئلكم عن المراد من القربی فذكر الخمسة». «بعد از نازل شدن آیه قربی از ابن عباس سؤال شد که مقصود از قربی کیست؟ پس او پنج تن مقدس را یاد آور شد». [۱۶۳]. ابن حجر هیثمی می‌گوید: «اخرج احمد و الطبرانی و ابن حاتم و الحاکم عن ابن عباس نزول الآیة فی الخمسة». «از ابن عباس نقل شده است: نزول آیه در شأن پنج تن بوده است». [۱۶۴]. الشیخ عبدالله بن محمد بن عامر الشبرای می‌گوید: «اخرج الامام احمد و الطبرانی و الحاکم عن ابن عباس نزولها فی الخمسة الطاهرین». «از ابن عباس نقل شده است که آیهی [صفحه ۱۷۱] قربی درباره‌ی پنج تن پاک نازل شده است». و از قول بزاز و طبرانی روایت شده است: امام حسن (علیه السلام) بعد از فوت علی (علیه السلام) در خطبه‌ای فرمود: آیهی قربی در شأن اهل بیت نازل شده است. و از ابن عباس نقل می‌کند وقتی که آیهی قربی نازل شد اصحاب گفتند: ای فرستاده‌ی خدا نزدیکان تو که دوستی آنها بر ما واجب شده است کیانند؟ فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام). [۱۶۵]. «شیخ محمد صبان از طبرانی و ابن حاتم و ابن مردویه از ابن عباس روایت می‌کند وقتی که آیهی قربی نازل شد، سؤال کردند: یا رسول الله نزدیکان شما کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها». [۱۶۶]. محمد شوکانی یمانی صنعانی می‌گوید: ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از طریق سعی بن جبیر از ابن عباس آورده است: آیه قربی در شأن پنج تن مقدس نازل شده است. و باز هم می‌گوید: ابونعیم و دیلمی از طریق مجاهد از ابن عباس نقل کرده است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر آیهی «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ای تحفظونی فی اهل بیتی تودونهم بی»: یعنی مرا در اهل بیت من محافظت بکنید و آنها را به خاطر من دوست داشته باشید». [۱۶۷]. شهاب‌الدین آلوسی می‌گوید: «اخرج ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الطبرانی و ابن مردویه من طریق ابن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآیة: قل لا اسئلكم الخ قالوا یا رسول الله من قرابتك الذین وجبت مودتهم؟ قال علی و فاطمة و ولدها». «از ابن عباس روایت شده است وقتی که آیهی «قل لا اسئلكم» نازل شد، برخی گفتند: ای فرستاده‌ی خدا، کیست نزدیکان تو که دوستی آنها واجب است؟ فرمود علی و فاطمه [صفحه ۱۷۲] و فرزندان فاطمه». و بعد آلوسی به نقل از ابن جریر و از ابی دیلم، جریان برخوردار مرد شامی با علی بن الحسین (علیهما السلام) که حضرت آیه قربی را خواند، آورده است. سپس آلوسی می‌گوید: اخبار و احادیث در رابطه با آیه قربی که در شأن اهل بیت نازل شده است آن قدر زیاد است که احصاء و شمرده نمی‌شود. و در آخر، این روایت را ذکر می‌کند: «قال مثل اهل بیتی کسفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها هلك». «پیامبر اسلام فرمود: اهل بیت من، مثل کشتی نوح می‌باشد، هر کسی از اهل بیت من پیروی و اطاعت کند نجات می‌یابد و اگر کسی مخالفت کند در

این دنیا هلاک می‌شود». [۱۶۸]. شیخ سلیمان قندوزی می‌گوید: «اخرج احمد فی مسنده بسنده عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنها نزول الآیة فی الخمسة و اخرج الطبرانی فی معجمه الكبير ایضا نزول الآیة فی الخمسة. و اخرج ابن ابی حاتم ایضا فی تفسیره نزول الآیة فی الخمسة. و اخرج الحاكم فی المناقب ایضا نزول الآیة فی الخمسة. و اخرج الواحدی فی الوسیط ایضا نزول الآیة فی الخمسة. و اخرج الواحدی فی الوسیط ایضا نزول الآیة فی الخمسة. و اخرج الثعلبی فی تفسیره ایضا نزول الآیة فی الخمسة. و اخرج ابو نعیم الحافظ فی الحلیة الاولیاء ایضا نزول الآیة فی الخمسة. و اخرج الحموینی فی فرائد السمطین نزول الآیة فی الخمسة». «احمد بن حنبل در مسند خود به سند از سعید بن جبیر و از ابن عباس آورده است: آیه قربی در شأن پنج تن پاک نازل شده است». و طبرانی نیز در معجم کبیر خود آورده است: «آیه مبارکه «قل لا اسئلكم» در شأن پنج تن نازل شده است». و ابن ابی حاتم نیز در تفسیر خود نزول آیه را درباره‌ی پنج تن و حاکم در مناقب خود گفته است: آیه قربی در شأن پنج تن مقدس نازل شده است». واحدی در وسیط خود و ابو نعیم در حلیة الاولیاء و ثعلبی در تفسیر خودش و حموینی [صفحه ۱۷۳] در کتاب فرائد السمطین نزول آیه مبارکه «قل لا اسئلكم» [۱۶۹] را در شأن پنج تن آل عبا دانسته‌اند. و جمال‌الدین برزندی می‌گوید: «انه لما نزلت الآیة سأل الاصحاح عن النبی من هم؟ فاجاب انهم علی و فاطمه و ابناهما». «وقتی که آیه قربی نازل شد، اصحاب از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند: ایشان کیستند؟ پیامبر اسلام جواب داد: علی و فاطمه و فرزندان آنها». [۱۷۰]. طبرانی در صفحه‌ی ۴۷ کتاب خود و احمد بن حنبل در کتاب مناقب خود و ابن ابی حاتم در تفسیر خود و حاکم در مناقب و واحدی نیشابوری در وسیط خودش صاحب تفسیر جامع البیان و علامه شبلیجی در نور الابصار ص ۱۵۰ از جمله کسانی هستند که همگی قائلند که آیه مبارکه قربی در شأن پنج تن مقدس نازل شده است. [۱۷۱]. ابوبکر شهاب‌الدین العلوی الحسینی الشافعی الحضر می‌گوید: «اخرج الملا موصلی فی «سیرته» حدیث ان الله جعل اجری علیکم المودة فی القربی و انی سائلکم عنهم غدا». «ملا موصلی در سیره‌ی خود حدیثی را آورده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند اجر و پاداش رسالت مرا دوستی شما درباره‌ی نزدیکان و قربای من قرار داده است و همانا من در روز قیامت سؤال می‌کنم شما را از اهل بیتم». [۱۷۲]. احمد در مناقب و طبرانی در معجم الکبیر خود از ابن عباس می‌گویند: «لما نزلت هذه الآیة «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی، قالوا یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمه و ابناهما». «وقتی که آیه قربی نازل شد، عده‌ای گفتند: یا رسول الله نزدیکان تو که دوستی آنها [صفحه ۱۷۴] بر ما واجب شده است کیستند؟ پیامبر اسلام فرمود که علی و فاطمه و دو فرزند آنها». [۱۷۳]. طبرانی در اوسط و کبیر خود به نقل از ابی الطفیل خطبه‌ی امام حسن (علیه السلام) را آورده که در آن خطبه گفته است: «و انا من اهل البيت الذین افترض الله سبحانه مودتهم و ولايتهم فقال فیما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی». «من از اهل بیتی هستم که خداوند سبحان دوستی و ولایت آنها را بر همه واجب نموده است و سپس حضرت آن آیه را که بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده بود تلاوت فرمود: «قل لا اسئلكم...»». [۱۷۴]. باز هم در همان کتاب آمده است: «و فی روایة و انا من اهل البيت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم انزل فیهم قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها و اقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت». «امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی آنان را بر هر مسلمان واجب کرده است و درباره‌ی آنها نازل شده است آیه‌ی «قل لا اسئلكم» و انجام دادن حسنه، دوستی ما اهل بیت می‌باشد». [۱۷۵]. و محمد محمود حجازی در تفسیر خود «الواضح» (ج ۲۵، ط مصر) و عبدالکافی حسنی تونسسی در کتاب «السیف المسلول» و یا «الصارم البتار» (ص ۹، طبع مصر) می‌گویند که آیه مبارکه قربی در شأن پنج وجود مقدس نازل شده است. اینها بود نمونه‌هایی از روایات اهل سنت و جماعت پیرامون آیه قربی که در شأن اهل بیت مخصوصا فاطمه (سلام الله علیها) نازل شده است. در حدیث قدسی آمده است: «خلقت افلاک و هستی به طفیل وجود نازنین پیامبر [صفحه ۱۷۵] اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد و آفرینش پیامبر اسلام به طفیل علی بن ابی طالب

(علیهما السلام) می‌باشد «و لو لا فاطمة لما خلقتكما» و اگر فاطمه نمی‌بود تو (پیامبر) و علی را خلق نمی‌کردم. پس معلوم و روشن است که ام‌بیهای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چه مقدار مقام و منزلت در نزد پروردگار دارد. در پایان این فصل چند روایت دیگر در رابطه با این موضوع ذکر می‌شود. گنجی شافعی می‌گوید: «جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: یا محمد اعرض علی الاسلام: فقال تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله قال: سألتنی علیه اجرا؟ قال لا الا- المود فی القربی» قال قرابتی او قرابتک؟ قال: قرابتی قال: هات ابایعک فعلی من لا یحبک و لا یحب قرابتک لعنة الله. فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: آمین». جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «مردی اعرابی خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام را بر من عرضه دار، پیامبر فرمود: شهادت بده به لا اله الا الله و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست، عرض کرد: آیا در مقابل از من اجر و پاداشی می‌طلبی؟ فرمود: خیر فقط دوستی و محبت با خویشاوندان را از تو می‌خواهم، عرض کرد: خویشاوندان خودم یا شما؟ پیامبر فرمود: خویشاوندان من، عرض کرد: دستت را پیش آور تا بیعت کنم، پس آن کس که به تو مهر نوزد خویشاوندان را دوست نداشته باشد لعنت خدا بر او باد، و پیامبر آمین فرمود». [۱۷۶]. ابن حجر در الصواعق المحرقة این دو بیت را از ابن عربی نقل کرده است می‌گوید: رأیت ولائی آل طه فریضه علی رغم اهل البعد یورثنی القربی «دوستی اهل بیت پیغمبر را واجب یافتم، علی رغم آنان که از اهل بیت دورند، آیه‌ی قربی مرا به اهل بیت نزدیک می‌کند». [صفحه ۱۷۶] فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی بتلیغه الا المودة فی القربی «پس رسول اکرم بر رسالت خود اجر نخواست در رساندن پیام خدا مگر دوستی با اهل بیتش را.» و شافعی نیز این دو بیت را سروده است: یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله «ای اهل بیت رسول خدا دوستی شما واجب است از سوی خدا که در قرآن آن را فرو فرستاده است.» کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له «در عظمت قدر شما همین بس که هر کسی بر شما صلوات نفرستد نمازش مورد قبول نیست و باطل است. ابن جریر طبری در تفسیر خود با سند خود از «سعید بن جبیر» و با سند دیگری از عمر بن شعیب نقل می‌کند که آیه‌ی قربی رسول الله (نزدیکان رسول خدا) می‌باشد. [۱۷۷]. در کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است از ابی امامه باهلی چنین نقل می‌کند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی و انا و علی (علیه السلام) من شجرة واحدة، فانا اصلها، و علی فرعها، و فاطمة (علیه السلام) لقاها و الحسن و الحسین شمارها، و اشیا عن اوراقها، لو ان عبدا عبد الله بین الصفا و المروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی، ثم لم یدرک محبتنا کبه الله علی منخریه فی النار، ثم تلا: قل لا- اسئلكم علیه اجرا». «خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفریده است، ولی من و علی (علیه السلام) را از درخت واحدی آفریده است و من اصل آن هستم و علی (علیه السلام) شاخه‌ی آن فاطمه (سلام الله علیها) باروری آن است و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان ما برگ‌های آنند؛ سپس فرمود: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال و سپس هزار [صفحه ۱۷۷] سال و از آن پس هزار سال- در مجموع سه هزار سال- خدا را عبادت بکند تا همچون مشک کهنه شود، اما محبت ما را درک نکند و نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: قل لا اسئلكم». [۱۷۸]. زمخشری در تفسیر «کشاف» حدیثی را بیان کرده و فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده‌اند: حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهمیت حب آنها را بیان می‌دارد و می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من مات علی حب آل محمد مات شهیدا. الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له. الا و من مات علی حب آل محمد مات تأبنا. الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان. الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر. الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها. الا- و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة. الا- و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة. الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة. الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القيامة

مکتوب بین عینیه آیس من رحمه الله. الا- و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا. الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة». هر کسی با محبت آل محمد بمیرد (صلی الله علیه و آله و سلم) شهید از دنیا رفته است. آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود بخشوده شده است. [صفحه ۱۷۸] آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود با توبه از دنیا رفته است. آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود مؤمن و با ایمان کامل از دنیا رفته است. آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند. آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود. آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می برند آنچنان که عروس به خانه ی داماد می رود. آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود بر سنت جماعت اسلام از دنیا رفته است. آگاه باشید هر کسی با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود خدا قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد. آگاه باشید هر کسی با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه ی محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده: مأیوس از رحمت خدا! آگاه باشید هر کسی با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود کافر از دنیا رفته است! آگاه باشید هر کسی با عداوت آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد». [۱۷۹]. اگر چه روایات در رابطه با اینکه، آیه ی قریبی در شأن پنج تن مقدس نازل شده است، بیش از حد احصا می باشد، ولی دریغ آمد سخن عالم فرزانه مرحوم علامه ی امینی، در [صفحه ۱۷۹] رابطه با آیه ی قریبی ذکر نشود. ایشان نخست آراء قرطبی در تفسیر جامع الاحکام (ج ۱۶، ص ۱) و نیشابوری در تفسیرش و خازن در تفسیرش (ج ۴، ص ۴۹) و شوکانی در فتح القدر (ج ۴، ص ۵۱۰) و نظرات دیگران را به نقل از ابن عباس و قتاده «علی انها مکیه الا الاربع آیات اولها: قل لا استلکم علیه اجرا» ذکر می کند. و بعد می فرماید که این حدیث می گوید: آیه ی درباره ی علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده که مودت و دوستی آنها واجب است. این مطلب مورد اتفاق همه ی مسلمانان است و اختصاص به شخصی و یا به مذهب خاصی ندارد و بعد ایشان اسامی آن عده از بزرگان اهل سنت را چه از مفسرین و محدثین که قائل به نزول آیه ی مبارکه ی قریبی درباره ی پنج تن آل عبا می باشد، ذکر می کند: الامام احمد، الصفوری، الزرقانی، المناوی، النسفی، ابوالسعود، ابن مردویه، ابن المنذر، الصبان ابن حجر العسقلانی، الهیثمی، الواحدی، الثعلبی، ابن ابی حاتم، الشبلنجی، السمهودی، الزرندی، الحسکانی، ابونعیم، ابوعبدالله الملا، الطبری، الحضرمی، السیوطی، الحموی، محب الدین، البغوی، البوا ابوالشیخ، الطبرانی، النبھانی، ابو حیان، النیسابوری، الزمخشری، البزار، النسایی، ابن الصباغ، ابن ابی الحدید، ابن طلحه، ابن عساکر، ابن المغازی، الخازن، الکنجی، البیضاوی، الرازی، ابوالفرج. سپس ایشان از کتاب ابن حجر مکی هیشمی در صواعق المحرقة صفحه ی ۸۷ و از شرح المواهب الزرقانی صفحه ی ۷ و از کتاب مشارق الانوار حمزاوی مالکی و از کتاب الاتحاف الشیراوی دو بیت شعر از امام شافعی در رابطه با محبت و دوستی و پیروی از اهل بیت بیان می کند: یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصلی علیکم لا صلوة له البتة در وصف و عظمت اهل بیت، مخصوصا حضرت زهرا (علیهم السلام) از بزرگان اهل سنت اشعار بسیاری نقل شده است که در آخر این کتاب قطعه هایی از آنها خواهد آمد. [صفحه ۱۸۳]

فاطمه زهرا (س) در آیه مباهله

خداوند می فرماید: «فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین». [۱۸۰]. «پس هر کس با تو درباره ی عیسی مجادله کند، بعد از آنکه به وحی خدا به احوال

او آگاهی یافتی به آنها بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباحله برخیزیم و در دعا و التجا به درگاه خدا اصرار کنیم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم». این جریان یکی از حادثه‌ها و وقایع مهم و مشهور بین مسلمانان به شمار می‌آید و این آیه مبارکه به اتفاق تمام مفسران و راویان حدیث هنگامی نازل شد که بحث و گفتگویی بین رسول اکرم و نصارای نجران پیرامون حضرت عیسی بن مریم (علیهما السلام) واقع شده بود. و خلاصه‌ی ماجرا این است که عده‌ای از نصارای نجران نزد رسول خدا آمدند و پیشاپیش آنها سه تن از بزرگانشان به نامهای - عاقب، محسن و اسقف بودند، در حالی که دو تن از مشهورین یهود هم همراه آنها بودند تا از پیامبر اسلام سؤالاتی بکنند. [صفحه ۱۸۴] اسقف پرسید: ای ابوالقاسم چه کسی پدر موسی بود؟ پیامبر فرمود: عمران سؤال کرد: پدر یوسف چه کسی بود؟ پیامبر فرمود: یعقوب. پرسید: پدر و مادرم فدایت، پدر تو کیست؟ فرمود: عبدالله پسر عبدالمطلب. اسقف سؤال کرد: پدر عیسی که بود؟ پیامبر اسلام ساکت ماند؛ جبرئیل نازل و گفت: او روح خدا و کلمه‌ی او بود. اسقف گفت: آیا روح بدون پدر می‌شود؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ساکت گردید. در این هنگام وحی نازل شد: «ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون». [۱۸۱]. «همانا مثل خلقت عیسی از جانب خدا مثل خلقت آدم ابوالبشر است که خدا او را از خاک ساخت، سپس بدان خاک گفت: بشری به حد کمال باش، چنان گشت». وقتی پیامبر اسلام این آیه را خواند، اسقف از جای خود پرید زیرا برای او قابل قبول نبود این که بشنود عیسی (علیه السلام) از خاک است. بعد گفت: ای محمد ما این مطلب را نه در تورات دیده‌ایم و نه در انجیل و زبور یافته‌ایم، این مطلبی است که فقط تو می‌گویی. پس پروردگار وحی فرمود: «قل تعالوا ندع ابنائنا...». اسقف و همراهان او گفتند که ای ابوالقاسم انصاف دادی پس وقت مباحله را معین نما، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ان شاء الله فردا صبح. پیامبر هنگام صبح بعد از نماز دست علی (علیه السلام) را گرفت و بانوی دو جهان را پشت سر و امام حسن را در سمت راست و امام حسین را در سمت چپ خویش قرار داد و به آنان فرمود: وقتی که من دعا کردم شما آمین بگویید، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به حالت دعا زانوهای مبارک را بر زمین نهاد. طایفه‌ی نصاری که این حالت را از پنج تن مقدس مشاهده کردند پشیمان شدند و بین خودشان مشورت نموده و گفتند که سوگند به خدا او پیامبر است و اگر با وی مباحله بکنیم حتماً خدای تعالی دعای او را مستجاب خواهد نمود و ما همه نابود خواهیم شد و هیچ چیزی نمی‌تواند ما را از نفرین وی نجات بدهد و صلاح این است [صفحه ۱۸۵] که با وی مصالحه بکنیم تا ما را از این کار (مباحله) معاف دارد». امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود می‌گوید: «روی انه علیه السلام لما اورد الدلائل علی نصاری نجران قال علیه السلام: ان الله امرنی ان لم تقبلوا الحجۃ ان اباهلکم الی ان قال: و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج مرط من شعر اسود و کان قد احتضن الحسین و اخذ بید الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علی رضی الله عنه خلفها، و هو یقول: اذا دعوت فقال اسقف نجران انی لاری وجوها لو سألوا الله ان یزیل جبلا من مکانه لا زاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامۃ الی ان قال: قال رسول الله: و لو لا عنوا لمسخوا قرده و خنازیر و لا ضطرم علیهم الوادی ناراً و لا ستأصل الله نجران و أهله حتی الطیر علی رؤوس الشجر و لما حال الحول علی النصاری کلهم حتی یهلکوا». «وقتی که پیامبر اسلام دلائل را بر نصارا ارائه کرد. آنها فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول نکردند؛ پیامبر اسلام فرمود: خداوند مرا امر فرموده است اگر شما حجت و دلیل و برهان را قبول نمی‌کنید با شما مباحله کنم» تا اینکه فخر رازی می‌گوید: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از منزل خارج شد و بر شانه‌ی مبارکشان جامه‌ای از موی سیاه بود و حسین را بر دوش خود و دست مبارک حسن را گرفته و فاطمه پشت سر ایشان و علی (علیه السلام) پشت سر فاطمه به طرف مباحله می‌رفتند. پیامبر اسلام فرمود: وقتی که من دعا کردم شما آمین بگویید، سپس اسقف نجران چنین گفت: ای گروه نصارا من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جایش بردارد، حتماً آن را نابود خواهد ساخت، پس با آنان مباحله نکنید که همه هلاک خواهید شد و برای گستره‌ی زمین تا روز قیامت هیچ نصرانی و مسیحی باقی نخواهد ماند». تا اینکه فخر رازی می‌گوید: «پیامبر فرمود: اگر نجرانی‌ها مباحله می‌کردند، همه به

صورت میمون و خوگ مسخ می شدند و کوههای آتش بر آنها نازل می شد و خداوند [صفحه ۱۸۶] تمام نجران را مستأصل و خوار و ذلیل می کرد و حتی پرندگان روی درخت را نابود می فرمود و سالی بر نصارا نمی گذشت که همه هلاک می شدند». [۱۸۲]

مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب صحیح خود می گوید: وقتی که معاویه از سعد سوال می کند چه سبب شده است که تو ابوتراب - علی (علیه السلام) - را دشنام نمی دهی؟ سعد می گوید: «و لما نزلت هذه الآية: فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم علیا و حسنا و حسینا فقال: اللهم هؤلاء اهلی» وقتی که این آیه نازل شد: «فقل تعالوا...» پیامبر اسلام علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و فرمود: خدایا اینها اهل من هستند». [۱۸۳]. احمد بن حنبل می گوید: «حدثنا عبدالله، حدثني أبي، حدثنا قتيبة بن سعيد، حدثنا حاتم بن اسماعيل عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد عن أبيه قال سمعت رسول الله يقول له و خلفه في بعض مغازيه الى ان قال: و لما نزلت هذه الآية «ندع ابنائنا و ابنائکم دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم علیا و فاطمة الى آخر ما تقدم». [۱۸۴]. وی با هفت سند می گوید: وقتی که این آیه «ندع ابنائنا و...» نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند و فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند». علامه طبری در تفسیرش می گوید: «حدثنا ابن حميد قال: حدثنا عيسى بن فرقد عن ابي الجارود عن زيد بن علي في قوله: «تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم» الآية قال كان النبي صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و الحسن و الحسين». [صفحه ۱۸۷] «برای ما حدیث کرد ابن حمید و گفت: تعریف کرد عیسی بن فرقد از ابن جارود از زید در قول خداوند «تعالوا دع»، زید بن علی گفت: آیه مباحله در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است». باز هم طبری از محمد بن حسین و احمد بن مفضل و اسباط از سدی درباره‌ی این آیه می گوید: «فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم» الآية فاخذ النبي صلی الله علیه و سلم بيد الحسن و الحسين و فاطمه و قال لعلی: اتبعنا فخرج معهم فلم يخرج يومئذ النصاری». «وقتی که آیه فمّن حاجک الی آخر نازل شد، پیامبر اسلام دستان حسن و حسین و فاطمه را گرفت و به علی (علیه السلام) فرمود: پشت سر ما بیا، پس وقتی که پیامبر اسلام با آنان از منزل خارج شده و برای مباحله تشریف بردند، نصارا در آن روز خارج نشدند برای مباحله نیامدند». و باز هم طبری به نقل از حسن بن یحیی و از عبدالراز و معمر و از قتاده در قول خداوند «فمن حاجک» می گوید: «قال قتادة لما اراد النبي صلی الله علیه و آله و سلم اهل نجران اخذ بيد حسن و حسین و قال لفاطمة: اتبعينا فلما رأى اعداء الله رجعوا...». «قتاده گفته است وقتی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست با اهل نجران مباحله کند، دست حسن و حسین را گرفت و به فاطمه فرمود: متابعت کن ما را و به این هیئت به مباحله آمد؛ دشمنان خدا که این هیئت را از پیامبر اسلام ملاحظه کردند از مباحله برگشتند و پشیمان شدند و مباحله انجام نشد». باز هم طبری از قول محمد بن سنان و از ابوکریب حنفی و منذر بن ثعلبه و علباء بن احمد یشکری می گوید: «و لما نزلت هذه الآية: «قل تعالوا ندع ابنائنا» الآية قال ارسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی علی و فاطمه و ابنيهما الحسن و الحسين و دعا اليهود ليلا عنهم فقال شاب من اليهود: و يحكم اليس عهدكم بالامس من اخوانك الذين مسخوا قرده و خنازير لا تلاعوا فانتهم». [صفحه ۱۸۸] «وقتی که آیه مبارکه‌ی «قل تعالوا ندع ابنائنا» نازل شد، پیامبر اسلام کسی را به سوی علی و فاطمه و دو فرزند آنها (حسن و حسین) فرستاد و یهود را هم برای مباحله ملاعنه خواند، سپس جوانی یهودی گفت: وای بر شما آیا حال برادران خود را در زمان گذشته فراموش کرده‌اید که به واسطه‌ی مخالفت با امر خدا و پیامبرش مسخ شده، میمون و خوگ گردیدند. با پیامبر اسلام ملاعنه و مباحله ننمایید. آگاه شدند و از ملاعنه دست برداشتند». [۱۸۵]. حاکم در مستدرک خود می گوید: جعفر بن محمد بن نصیر خلدمی بغدادی و آن هم از موسی بن هارون و از قتیبه ابن سعد و از حاتم بن اسماعیل از بکیر بن مسمار از عامر بن سعد و او هم از پدرش گفت: «لما نزلت هذه الآية ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا و حسنا و حسینا رضی الله عنهم فقال: اللهم هؤلاء اهلی هذا حدیث صحیح». «وقتی که آیه ندع ابنائنا و ابنائکم نازل شد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علی فاطمه و حسن و حسین را خواند و سپس فرمود: بار خدایا اینان اهل من هستند» و بعد حاکم می گوید این

حدیث صحیح است. [۱۸۶]. باز هم علامه‌ی مذکور در کتاب معرفه‌العلوم الحدیث به نقل از علی بن عبدالرحمان بن عیسی دهقان در کوفه و از حسین بن حکم خبری و از حسن بن حسین عرنی و از حبان بن علی عزری از کلبی از ابی صالح و از ابن عباس از قول خداوند: «قل تعالوا ندع الایة نزلت علی رسول الله و علی نفسه و نسائنا و نسائکم فی فاطمة و ابنائنا و ابنائکم فی حسن و حسین و الدعا علی الکاذبین نزلت فی العاقب و السید و عبدالمسیح و اصحابهم ثم قال ما لفظه: قال الحاکم و قد تواترت الاخبار فی التفاسیر عن [صفحه ۱۸۹] عبدالله بن عباس و غیره أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخذ یوم المباهلة بید علی و حسن و حسین و جعلوا فاطمة ورائهم، ثم قال: هؤلاء ابنائنا و انفسنا و نسائنا فلهما انفسکم و ابنائکم و نسائکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین».

[۱۸۷]. «ابن عباس می گوید: آیه «قل تعالوا ندع» بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بر نفس رسول خدا و «نسائنا و نسائکم» در شأن فاطمه‌ی زهرا «و ابنائنا و ابنائکم» در شأن حسن و حسین نازل شده است و دعا بر کاذبین بر سران نجران یعنی عاقب و سید عبدالمسیح نازل شده و بعد علامه مذکور می گوید: حاکم گفته است اخبار به تواتر در تفاسیر از عبدالله بن عباس و دیگران آمده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) روز مباحله دست علی و حسن و حسین را گرفت و فاطمه را پشت سر قرار داد و بعد خطاب به طایفه‌ی نجران فرمود: اینان فرزندان ما و نفس ما و زنهای ما هستند و سپس فرمود: شما هم نفس‌های خود و فرزندان و زنان خودتان را بیاورید مباحله بکنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار بدهیم». از جمله‌ی مفسرین اهل سنت ثعلبی است که می گوید: «لما قرأ رسول الله صلی الله علیه و سلم هذه الایة علی و فد نجران و دعاهم الی المباهلة قالوا له حتی، نرجع و نظیر فی امرنا و نأتیک غذا الی ان قال فأتی رسول الله صلی الله علیه و سلم محتضنا الحسن و اخذ بید الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول لهم: اذا دعوت فامنوا فقال اسقف نجران: یا معشر النصارى انی لاری وجوها لو سألو الله ان یزیل جبلا من مکانه لا زاله فلا تبتهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامة الحدیث». [۱۸۸]. «وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه مبارکه مباحله را بر طایفه نجران قرائت فرمود و آنها را به مباحله خواند، آنها گفتند: ما بر می گردیم و درباره‌ی این کار با هم [صفحه ۱۹۰] مشورت می کنیم و فردا می آییم و مباحله می کنیم. آنان رفتند و با هم مشورت کردند؛ روز بعد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مباحله آمد در حالی که حسن را در بغل دست حسین را گرفته بود و فاطمه پشت سر ایشان راه می رفت و علی هم پشت سر فاطمه بود و با این هیئت می رفتند و پیامبر به آنها گفت: وقتی که من دعا کردم شما آمین بگوئید. پس اسقف نجران گفت: ای طایفه‌ی نصارا همانا من صورت‌ها و چهره‌هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند این که کوه را از جایش زائل کند هر آینه زائل خواهد کرد، پس مباحله نکنید که هلاک می شوید و بر زمین تا روز قیامت نصرانی باقی نخواهد ماند».

ابونعیم احمد بن عبدالله اصبهانی با شش سند به نقل از جابر می گوید: «قدم علی النبی العاقب و الطیب الی ان قال فغدا رسول الله فاخذ بید علی و فاطمة الی آخر». «جابر می گوید که عاقب و طیب بزرگان نجران بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند، تا اینکه جابر می گوید: لحظه‌ای که کار به مباحله کشید پیامبر اسلام صبح در حالی که دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفته به مباحله آمدند، ولی نجرانیها از مباحله ابا کردند». [۱۸۹]. واحدی نیشابوری به نقل از ابوسعید عبدالرحمن بن محمد رهجائی، و از احمد بن جعفر مالک و او از عبدالله بن احمد بن حنبل و او از پدرش و او از حسین و از حماد بن سلمه و او از یونس و او از حسن می گوید: «قال: جاء راهبا نجران الی النبی الی ان قال: و نزل القرآن ذلک نتلوه علیک الی قوله: «تعالوا ندع ابنائنا! فدعاهما رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الملاعنة و قال جاء بالحسن و الحسن و فاطمة و اهله و ولده الحدیث». [۱۹۰]. «می گوید: دو راهب نجرانی خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند برای [صفحه ۱۹۱] بحث و مناظره، تا اینکه می گوید: قرآن نازل شد و پیامبر فرمود که آن را برای شما می خوانم و تا آن که پیامبر اسلام آیه «ندع ابنائنا» را خواند، سپس پیامبر اسلام آن دو راهب را دعوت به مباحله فرمود و پیامبر با حسن و حسین و فاطمه و اهل و فرزند خود برای مباحله با آنها آمد. تا آخر حدیث». منظور از اهل و ولد، حسن و حسین و علی فاطمه (علیهم السلام) می باشند نه کسانی دیگر. و باز واحدی نیشابوری به نقل

از عبدالرحمن بن حسن حافظ و او از ابوحفص عمر ابن احمد واعظ و او از عبدالرحمن بن سلیمان بن اشعث و او از یحیی بن حاتم عسکری و او از بشر بن مهران و او از محمد بن دینار و او از داود بن ابی‌هند و او از شعبی و او از جابر بن عبدالله می‌گوید: «قدم وفد نجران علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم العاقب و السید فدعاهما الی الاسلام فدعاهما الی الملائعنة فوعده علی ان یغادیاہ بالغداة فغدا رسول الله صلی الله علیه و سلم فاخذ بید علی و فاطمة و بید الحسن و الحسین فاقرأ له بالخراج فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: و الذی بعثنی بالحق لو فعلا- لمطر الوادی نارا قال جابر: فنزلت هذه الآية: قل تعالوا الیة قال الشعبی: ابنائنا الحسن و الحسین و نسائنا فاطمة و انفسنا علی بن ابی‌طالب». «عاقب و سید دو بزرگ طایفه‌ی نجران خدمت مبارک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند، پیامبر آنها را دعوت به اسلام فرمود، قبول نکردند، پس آنها را به مباحله و ملاعنه دعوت نمود، آنها وعده دادند که صبح برای ملاعنه بیایند. پس پیامبر اسلام صبح، بعد از نماز در حالی که دست علی و فاطمه و دست حسن حسین را گرفته بود به مباحله و ملاعنه تشریف آورد، وقتی طایفه نجران این حالت را دیدند، اقرار و اعتراف کردند که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خراج بدهند. بعد از این جریان و امضای قرارداد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرد اگر آنها ملاعنه را انجام می‌دادند هر آینه کوه آتش بر آنها می‌بارید. و جابر گفت: بعد از تمام شدن مباحله این آیه‌ی مبارکه‌ی نازل شد: قل تعالوا ندع» [صفحه ۱۹۲] و شعبی (که این روایت را از جابر نقل می‌کند) می‌گوید «مقصود از ابنائنا حسن حسین و نسائنا فاطمه و مقصود از انفسنا علی بن ابی‌طالب (علیهم السلام) می‌باشند». [۱۹۱]. ابن مغزالی واسطی و ابن بطریق به نقل از محمد بن عثمان و او از محمد بن احمد بن اسماعیل وراق و از ابوبکر بن ابی‌داود و از یحیی بن حاتم عسکری و از بشر بن مهران و از محمد بن دینار و از داود بن ابی‌سعید و از شعبی و از جابر عین حدیث گذشته را نقل کرده است. [۱۹۲]. و علامه بغوی می‌گوید: «ابنائنا الحسن و الحسین و نسائنا فاطمة و انفسنا عنی نفسہ و علیا فاتو انصارا نجران. الی آخر روایت. مقصود از ابنائنا حسن و حسین و مقصود از نسائنا فاطمه‌ی زهرا و مقصود از انفسنا خود پیامبر اسلام و علی (علیهم السلام) می‌باشد، وقتی که نصاری نجران آمدند و آن هیئت را از پیامبر اسلام دیدند حاضر به جزیه شدند و از مباحله دست برداشتند. [۱۹۳]. و صاحب کتاب مصابیح السنه از سعد بن ابی‌وقاص نقل کرده است: «قال لما نزلت هذه الآية: ندع ابنائنا و ابنائکم، دعا رسول الله علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی بیتی». وقتی آیه مبارکه مباحله بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد رسول خدا علی فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت من هستند». [۱۹۴]. علامه زمخشری در کشاف: روی انهم لما دعا هم الی المباحله و اتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد غدا محتضنا الحسین و اخذا بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول: اذا انا دعوت [صفحه ۱۹۳] فامنوا فقال اسقف نجران: یا معشر النصارى انی لاری وجوها لو شاء الله ان یزیل جبلا من مکانه لا زاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامة... و الذی نفسی بیده ان الهلاک قد تدلی علی اهل نجران و لو لاعنوا لمسخوا قرده و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لاستأصل الله نجران و اهله حتی الطیر علی رؤوس الشجرة و لما حال الحول علی النصارى کلهم حتی یهلکوا». «وقتی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اهل نجران را به اسلام دعوت فرمود، و آنها قبول نکردند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشنهاد مباحله را فرمود، طایفه‌ی نجران قبول کردند و زمان مباحله را در اول صبح گذاشتند، در وقت صبح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که حسین را به آغوش و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت سر پیامبر راه می‌رفت و علی هم پشت سر فاطمه بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: زمانی که من دعا کردم شما آمین بگویید. اسقف نجران گفت: ای طایفه نصارا همانا من چهره‌هایی را می‌بینم اگر از خدا بخواهند کوه را از مکانش ساقط کند، هر آینه زایل و ساقط می‌کند، پس مباحله نکنید که هلاک می‌شوید و اگر این کار را بکنید بر تمام گستره‌ی زمین تا روز قیامت نصرانی باقی نخواهد ماند و لذا مسئله منجر به صلح و جزیه شد و طایفه‌ی نجران حاضر به جزیه شدند و متن قرارداد نوشته شد و مقدر جزیه هم معین شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قسم به آن کسی که

جانم به دست اوست همانا هلاکت بر اهل نجران نزدیک شده بود و اگر ملاعنه می‌کردند مسخ می‌شدند و همه به صورت میمون و خنزیر می‌گردیدند و آتش بر آنها می‌بارید و اهل نجران همه مستأصل و بیچاره می‌شدند و حتی پرندگان بر درخت هم نابود می‌شدند و بر همه‌ی نصارا سال نمی‌گذشت که هلاک می‌شدند». [۱۹۵]. علامه ابوبکر محمد بن عبدالله معروف به ابن عربی اندلسی مالکی می‌گوید: [صفحه ۱۹۴] «روی المفسرون ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم ناظر اهل نجران حتی ظهر علیهم بالدلیل والحجة فابوا الانقیاد والاسلام فانزل الله هذه الآية فدعا حينئذ عليا و فاطمة و الحسن و الحسين ثم دعا النصاری الی المباهلة». «همه مفسران روایت کردند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با اهل نجران مناظره بحث فرمود و برهان و حجت و حقانیت خود را بر آنها آورد، ولی آنها از اطاعت و پیروی از پیامبر و پذیرفتن اسلام امتناع کردند. سپس آیه‌ی مباحله نازل شد و بعد از نزول آیه مبارکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند و نصارای نجران را دعوت به مباحله فرمود، ولی مسئله منجر به صلح و جزیه شد». علامه مبارک بن اثیر می‌گوید: اخرج مسلم و الترمذی: «لما نزلت هذه الآية دعا رسول الله عليا و فاطمة و حسنا و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهلی». «مسلم و ترمذی در صحیح خود آورده‌اند: وقتی آیه‌ی مباحله نازل شد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود: بار خدایا اینان اهل بیت منند». شیخ محمد بن طلحه شامی می‌گوید: اما آیه المباحله فقد نقل الرواة الثقات و النقل الاثبات نزولها فی حق علی و فاطمة و الحسن و الحسين. «در باره‌ی آیه مبارکه مباحله به تحقیق راویان ثقه و مورد اطمینان و اهل استدلال و نظر، همه می‌گویند که آیه مذکور در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است». [۱۹۶]. شیخ عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم الجزری مشهور به ابن الاثیر از قتیبه به نقل از حاتم بن اسماعیل از بکیر بن مسمار از عامر بن سعد بن ابی وقاص [صفحه ۱۹۵] عامر هم از پدرش می‌نویسد: «قال امر معاوية سعدا فقال ما يمنعك أن تسب ابا تراب الی ان قال سعد و انزلت هذه الآية قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمة و حسنا و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهلی». «معاویه به سعد امر کرد که چه چیزی مانع شده است که تو ابوتراب علی (علیه السلام) را دشنام نمی‌دهی؟ سعد در جواب معاویه سه چیز را ذکر می‌کند: یکی از آنها این است وقتی آیه مبارکه مباحله نازل شد پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را جمع نمود و فرمود: خدایا اینان اهل بیت من هستند». [۱۹۷]. و علامه سبط ابن جوزی می‌گوید: «و ذکر ابواسحاق الثعلبی فی تفسیره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم غدا محتضنا الحسین و آخذنا بيد الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها و قال رسول الله صلی الله علیه اذا دعوت فامن و ا فقال اسقف نجران: یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سألوا الله ان یزیل جبلا من مکانه لایزاله فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض الا مسلم. الخ». [۱۹۸]. «ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش نقل کرده است: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نماز صبح در حالی که حسین را در آغوش و دست حسن را گرفته بودند و فاطمه پست سر پیامبر راه می‌رفت و علی هم پشت سر فاطمه بود، فرمود: وقتی که من دعا کردم شما آمین بگویید: اسقف نجران که این حالت را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دید گفت: ای مردم نجران به تحقیق من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر بخواهند که خداوند به واسطه آنها کوهها را از جایشان زائل کند هر آینه زائل خواهد کرد، پس مباحله نکنید با پیامبر که هلاک می‌شوید و بر این زمین پهناور بغیر از مسلمانان از نصارا کسی [صفحه ۱۹۶] باقی نمی‌ماند و لذا حاضر به جزیه شدند». علامه قرطبی هم در تفسیر خود می‌گوید: «وقتی که پیامبر اسلام آمد دست حسن حسین را گرفته و فاطمه پشت سر پیامبر و علی پشت سر فاطمه بود، پیامبر خطاب به آنان می‌گفت که وقتی من دعا کردم شما آمین بگویید. وقتی که این هیئت را نجرانی‌ها دیدند از مباحله دست برداشتند و حاضر به جزیه شدند». [۱۹۹]. علامه بیضاوی می‌گوید: «روی انهم دعوا الی المباحلة قالوا نظر الی ان قال فأتوا رسول الله صلی الله علیه و آله و قد غدا محتضنا الحسین و آخذنا بيد الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی رضی الله عنه خلفها و هو یقول اذا دعوت فآمنوا، فقال اسقفهم یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سألوا الله تعالی أن یزیل جبلا من مکانه لایزاله فلا تباهلوا فتهلکوا

فأذعنوا الرسول الله صلى الله عليه وسلم و بذلوا له الجزية الفى حلة حمراء و ثلاثين درعا من قدير فقال عليه الصلاة و السلام: و الذى نفسى بيده لو تباهلوا لمسخوا قرده و خنازير و لا يضطرم عليهم الوادى ناراً و لا ستأصل الله نجران و اهله حتى الطير على الشجر». [۲۰۰]

. «وقتی که اهل نجران به مباحله دعوت شدند گفتند: باید بررسی بکنیم و وقتی که مباحله را قبول کردند و زمان آن را معین نمودند، پیامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) صبح در حالی که حسین در آغوش وی بود و دست حسن را گرفته بود به مباحله آمد، فاطمه زهرا پشت سر پیامبر، و علی (علیه السلام) پشت سر فاطمه بودند، پیامبر خطاب به آنها گفت وقتی که من دعا کردم شما آمین بگویید، وقتی که نجرانی‌ها این هیئت و هیبت را از پیامبر دیدند بزرگ آنها، اسقف گفت: ای طایفه‌ی نصارا همانا من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند کوه را از جایش می‌کند و زائل می‌کند، پس مباحله نکنید که هلاک می‌شوید. [صفحه ۱۹۷] طایفه‌ی نجران وقتی که به حقانیت پیامبر اسلام اذعان کردند و از اسلام آوردن امتناع کردند، به جزیه دادن حاضر شدند و قرارداد بین پیامبر اسلام و طایفه‌ی نجران نوشته شد و از جمله اینکه قبله‌ی نجران سالی دو هزار حله به پیامبر و سی هزار زره به مسلمانان بدهند. و بعد از امضای قرارداد، پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: قسم به آن کسی که جان من به دست قدرت اوست اگر قبیله‌ی نجران مباحله می‌کردند همه به صورت میمون و خوک مسخ می‌شدند و کوههای آتش بر آنها وارد می‌شد و تمام نجران را خداوند ذلیل مستأصل می‌کرد و حتی پرندگان که بر درخت بودند از بین می‌رفتند». عظمت و منزلت دختر گرامی پیامبر آن چنان است که اگر مصلحت اقتضا می‌کرد فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آمین بگوید زمین و زمان دگرگون می‌شد و تمام چهره‌ها تغییر می‌کرد؛ از رحمت خداوند دور باد آنها که حق او را نشناخته‌اند. علامه محب الدین طبری می‌گوید: «روى عن ابى سعيد رضى الله عنه لما نزلت هذه الآية دعا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عليا و فاطمة و حسنا و حسينا و قال اللهم هؤلاء اهلى». «از ابی سعید نقل شده است: وقتی که این آیه‌ی «قل تعالوا ندع» نازل شد، پیامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند و فرمود: بار خدایا اینان اهل من هستند». [۲۰۱]. در کتاب ریاض النضره (ص ۸۸) از مسلم و ترمذی عین روایت ذخایر العقبی آورده شده است. و علامه‌ی نسفی در تفسیر خود (ج ۱، ص ۱۳۶) همان روایتی که در تفسیر بیضاوی آمده است آورده. علامه مهامی نیز در تبصیر الرحمن و تسیر المنان (ج ۱، ص ۱۱۴) روایت بیضاوی را آورده است. علامه خطیب تبریزی می‌گوید: «روى مسلم عن سعد بن وقاص قال لما نزلت هذه الآية دعا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عليا و فاطمة و حسنا و حسينا فقال: اللهم [صفحة ۱۹۸] هؤلاء اهل بيتي». «مسلم از سعد بن وقاص نقل می‌کند وقتی که آیه «قل تعالوا ندع» نازل شد پیامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند و گفت بار خدایا اینان اهل بیت منند». علامه نیشابوری می‌نویسد: «روى انه لما أورد الدلائل على نصارا نجران ثم انهم اصرروا على جهلهم و الى ان قال و قد خرج و عليه صلى الله عليه و سلم مرط من شعر اسود و كان صلى الله عليه و آله و سلم قد احتضن الحسين و أخذوا بيد الحسن و فاطمة تمشى خلفه صلى الله عليه و سلم و على عليه السلام خلفها و هو يقول: اذا دعوت فأمنوا. فقال اسقف نجران يا معشر النصارى انى لارى وجوها لو دعت الله ان يزيل جبلا من مكانه لازاله بها فلا تباهلوا فتهلكوا و لا يبقى على وجه الارض نصرانى الى يوم القيامة». «وقتی که پیامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) دلائل خود را برای نصارای نجران بیان فرمود و آنها بر جهالت خودشان اصرار کردند و دلائل پیامبر را قبول نکردند پیامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) پیشنهاد مباحله فرمود و آنها پذیرفتند، پیامبر برای مباحله خراج شد در حالی که جامه‌ای از موی سیاه بر دوش داشت و حسین را در آغوش گرفته دست حسن را گرفته بود و فاطمه و علی پشت سر پیامبر راه می‌رفتند، پیامبر خطاب به آنها گفت: وقتی که من دعا کردم شما آمین بگویید، بعد اسقف نجران گفت: ای طایفه نصاری من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند کوه را از جایش بکنند هر آینه خداوند به خاطر آنها این کار را خواهد کرد، پس با آنها مباحله نکنید که هلاک می‌شوید و بر زمین پهناور کسی از طایفه‌ی نصارا باقی نمی‌ماند تا روز قیامت». [۲۰۲]. علامه‌ی ادیب ابی حیان اندلسی مغربی در کتاب خودش آورده است: «نزول الآية الشريفة فى حق النبى و على و

فاطمه و الحسن و الحسين سلام الله عليهم». [صفحه ۱۹۹] «آیهی شریفه‌ی مباحله در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است». [۲۰۳]. حافظ عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر القرشی دمشقی بعد از آن که نزول آیه را در حق اصحاب کساء می‌داند، از ابوبکر بن مردویه نقل می‌کند که گفته است: «حدثنا سليمان بن احمد، حدثنا أحمد بن داود المكي، حدثنا بشر بن مهران، حدثنا محمد بن دينار عن داود بن أبي هند عن الشعبي عن جابر نزول الآية في حق الخمسة الي ان قال جابر انفسنا و انفسكم رسول الله و علي بن ابي طالب و ابنا الحسن و الحسين و نساينا فاطمة». «برای ما حدیث کرد سلیمان بن احمد و او از احمد بن داود مکی و او هم از بشر بن مهران و او هم از محمد بن دینار و از داود بن ابی‌هند و از شعبی و از جابر و جابر آیه مبارکه‌ی مباحله را در شأن پنج تن دانسته، تا اینکه گفته است مقصود از «انفسنا و انفسکم» رسول خدا و علی بن ابی‌طالب و «ابنائنا» حسن و حسین و «نساينا» فاطمه (علیهم السلام) می‌باشند». [۲۰۴]. و ابن کثیر آن چه که حاکم در مستدرک و بیهقی در دلائل النبوه نقل کرده‌اند آورده است. صاحب البدایه و النهایه در جلد پنج به نقل از بیهقی با هشت سند گفته است: «آیهی مبارکه‌ی مباحله در شأن پنج تن مقدس نازل شده است». احمد ابن حجر عسقلانی از قول ترمذی به سند قوی از عامر بن سعد بن ابی‌وقاص و از پدرش می‌گوید: «انزلت هذه الآية: قل تعالوا ندع ابنا الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا و فاطمة و حسنا و حسینا». «هنگامی که آیهی «قل تعالوا ندع» نازل شد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علی فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند». [۲۰۵]. [صفحه ۲۰۰] ابن الصباغ در فصول المهمه (صفحه ۱۰۸) می‌گوید: «نقل نزول الآية في الخمسة»، «آیهی مبارکه مباحله در شأن پنج تن مقدس نازل شده است». سیوطی می‌گوید: «اخرج البيهقي من طريق سلمة بن عبد يشوع عن أبيه عن جده: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كتب الي اهل نجران الي ان قال فلما أصبح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغد بعدما أخبرهم الخبر أقبل مشتتلا على الحسن و الحسين في خميلة له و فاطمة تمشي خلف ظهره للملاعنة و له يومئذ عدة نسوة فقال شرحبيل لصاحبيه: اني ارى امرا مقبلا ان كان هذا الرجل نبيا مرسلا فلا عناه لا يبقى على وجه الارض منا شعر و لا ظفر الا هلك الخ». «بيهقي از طريق سلمة بن يشوع او هم از پدرش و از جدش می‌گوید: همانا رسول خدا به اهل نجران نوشت به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، از محمد فرستاده‌ی خدا به اسقف نجران، و مردم نجران تا اینکه حضرت فرمود: من شما را دعوت می‌کنم به پرستش خداوند از پرستش بندگان و به ولایت خداوند از ولایت بندگان خدا، تا اینکه مسئله به مباحله می‌رسد و پیامبر اسلام صبح بعد از آن که نجرانیها را خبر فرمود خود به مباحله رو آورد، در حالی که حسن و حسین را در جامه‌ای که برای خود بود پیچیده بود و فاطمه پشت سر پیامبر برای ملاعنه می‌رفت، در حالی که آن زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) زندهای زیادی داشت، ولی فقط فاطمه (سلام الله علیها) را برد. پس شرحبیل به رفیقش گفت: من می‌بینم حادثه‌ای دارد پیش می‌آید، اگر این مرد پیامبر مرسل باشد، با او ملاعنه نکنید، اگر ملاعنه کنید بر روی زمین از ما حتی موی و ناخن هم باقی نمی‌ماند که همه هلاک می‌شوند، تا اینکه جزیه را قبول می‌کنند». سیوطی روایت دیگری را از جابر نقل می‌کند: در وقت صبح پیامبر اسلام در حالی که دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفته بود به مباحله رفت و سید و عاقب دو بزرگ نجران را هم دعوت به مباحله فرمود، آنها از آمدن ابا کردند و به جزیه دادن اقرار کردند. و جابر باز هم گفته است: آیه «قل تعالوا ندع» نازل شد و «انفسنا و انفسکم» [صفحه ۲۰۱] پیامبر و علی و «ابنائنا» حسن و حسین و «نساينا» فاطمه (علیهم السلام) می‌باشند». [۲۰۶]. سیوطی در این رابطه روایاتی از صحیح حاکم از جابر و نیز از کتاب دلائل النبوة ابونعیم از ابن عباس نقل کرده است. و از صحیح مسلم و ترمذی و ابن منذر و حاکم و بیهقی در سنن خود از سعد بن ابی‌وقاص ذکر می‌کند که در همه‌ی کتب ذکر شده جریان مباحله مفصلا آمده است و در روایت سعد بن وقاص آمده است «لما نزلت هذه الآية دعا رسول الله عليا و فاطمة حسنا و حسينا فقال: اللهم هؤلاء اهلي». «وقتی که این آیه مباحله نازل شد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند و سپس فرمود: خدایا اینان اهل بیت من هستند» و روایت ابن جریر طبری را از علباء بن احمد بشکری که گذشت هم آورده است. و نیز سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء

روایت سعد بن وقاص را ذکر کرده است و در کتاب الاکلیل صفحه‌ی ۵۳ گفته است: آیه «قل تعالوا ندع» در آن مشروعیت مباحله است و مسلم است که حسن و حسین از فرزندان پیامبرند. و در تفسیر جلالین جلد یک صفحه‌ی ۳۳ می‌گوید: روایت شده است که آیه‌ی مبارکه‌ی مباحله در شأن پنج تن مقدس (علیهم‌السلام) نازل شده است. در کتاب صواعق المحرقة آمده است: «و فی آیه «قل تعالوا ندع» فقد غدا صلی الله علیه و آله و سلم محتضنا الحسین و اخذ الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علی و علی خلفها و هؤلاء هم اهل الکساء فهم المراد فی آیه المباحله و هم المراد فی آیه انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت الی آخر». «در آیه «قل تعالوا ندع» است که به تحقیق در وقت صبح پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که حسین را به آغوش و دست حسن را گرفت و فاطمه پشت سر پیامبر و علی هم پشت سر فاطمه به مباحله آمد: و ابن حجر می‌گوید: اینان [صفحه ۲۰۲] اهل کساء هستند پس ایشان مراد آیه مباحله و مراد آیه «انما یرید الله» می‌باشند» و باز هم ابن حجر پیرامون آیاتی که در فضائل اهل بیت آورده است این آیه را هم ذکر کرده است: «فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساننا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین». «پس هر کسی با تو درباره‌ی عیسی مجادله کند، بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی به آنها بگو: بیاید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباحله برخیزیم و در دعا و التجا به درگاه خدا اصرار کنیم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.» «قال فی الکشاف لا دلیل اقوی من هذا علی فضل اصحاب الکساء و هم علی علی و فاطمه و الحسنان لانها لما نزلت دعاهم صلی الله علیه و آله و سلم فاحتضن الحسین و اخذ بید الحسن و مشت فاطمه خلفه و علی خلفها فعلم انهم المراد بالآیه و علم ان اولاد فاطمه و ذریتها یسمون ابنائهم صلی الله علیه و آله و سلم و ینسبون الیه نسبة صحیحة نافعة فی الدنیا و الآخرة». «زمخشری در کشاف گفته است: هیچ دلیل و مدرکی قویتر و مهمتر از آیه مبارکه‌ی مباحله بر فضل و برتری اصحاب کساء موجود نیست و اصحاب کساء علی و فاطمه حسنین (علیهم‌السلام) می‌باشند، وقتی که آیه‌ی مذکور نازل شد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اصحاب کساء را خواند، و در حالی که حسین را به دوش دست حسن را گرفته و فاطمه پشت سر حضرت و علی پشت سر فاطمه (علیهم‌السلام) بود به مباحله می‌رفتند. پس آنان مقصود آیه هستند و فرزندان فاطمه ذریه و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و نسبت دادن آنها به پیامبر اسلام یک نسبت صحیح می‌باشد که در دنیا و آخرت نافع است.» [۲۰۷]. [صفحه ۲۰۳] و ابن حجر هیشمی نیز روایت سعد بن وقاص را که از دو کتاب الاصابة عسقلانی تاریخ خلفا سیوطی ذکر شد در صواعق آورده است. و علامه حلبی در کتاب «السير المحمدیة» جلد ۳، صفحه‌ی ۳۵، طبع مصر و علامه شاه عبدالحق دهلوی در کتاب «مدارج النبوة» صفحه‌ی ۵۰۰، طبع بمبئی و علامه میر محمد صالح کشفی ترمذی در کتاب «مناقب مرتضوی» صفحه‌ی ۴۴، طبع بمبئی، آیه‌ی مبارکه‌ی مباحله را در شأن خمسه‌ی اطهار دانسته‌اند.» [۲۰۸].

علامه شبرای در کتاب «الاتحاف بحب الاشراف» از قول زمخشری همان روایتی را که ابن حجر عسقلانی آورده ذکر کرده است. و علامه شوکانی می‌گوید: «و أخرج الحاکم و صحح و ابن مردویه و أبونعیم فی الدلائل عن جابر قال: قدم علی النبی العاقب و السید فدعاهما الی الاسلام فقالا: اسلمنا یا محمد، فقال: کذبتما ان شئتما أخبرتکما الی أن قال فغدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اخذ بید علی و فاطمه و الحسن و الحسین ثم ارسل الیهما فأبیا أن یجیبا و أقرأه فقال: و الذی بعثنی بالحق لو فعلا لا مطر الوادی نارا، قال جابر: فیهم نزلت «تعالوا ندع ابنائنا»: قال جابر: انفسنا و انفسکم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی و ابنائنا الحسن و الحسین، و نساننا فاطمه.» «حاکم حدیث را آورده و صحیح هم دانسته و از ابن مردویه و ابونعیم در کتاب «دلائل» از جابر نقل کرده که: عاقب و سید خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را به اسلام دعوت فرمود، آن دو گفتند که ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام را اختیار کرده‌ایم، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دروغ می‌گویید و اگر خواستید شما را خبر می‌کنم. و سپس بحث به مناظره و مجادله کشید تا اینکه پیامبر به امر خداوند آنها را دعوت به مباحله می‌کند، و وقت مباحله را هم معین می‌نماید. پس در وقت صبح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

سلم) در حالی که دست [صفحه ۲۰۴] علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفته بود، آمد و به سوی عاقب کسی را فرستاد، و آنها از جواب دادن ابا و امتناع کردند و اقرار کردند که برای پیامبر اسلام جزیه بدهند. و سپس پیامبر اسلام فرمود: قسم به آن کسی که مرا به حق مبعوث فرمود اگر نجرانیها (سید و عاقب) مباحله را انجام می‌دانند هر آینه کوه‌ها بر آن دو (عاقب و سید) آتش می‌بارید و کسی از نصارا باقی نمی‌ماند. و جابر گفته است: آیهی مباحله در حق پنج تن مقدس نازل شده است. و «انفسنا و انفسکم» در آیه رسول خدا و علی و «نساننا» فاطمه و «ابنائنا» حسن حسین (علیهم‌السلام) می‌باشد. سپس شوکانی می‌گوید: مسلم و ترمذی و ابی‌منذر و حاکم و بیهقی از سعد بن وقاص آورده‌اند: وقتی که آیهی مبارکه‌ی مباحله نازل شد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و آنها را در یک جا جمع فرمود، بعد گفت: خدایا اینان اهل بیت منند». [۲۰۹]. علامه آلوسی می‌گوید: «اخرج فی الدلائل من طریق الکلبی عن ابی‌صاحل عن ابن عباس أن وفد نجران من النصاری قدموا، الی ان قال: و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج و معه علی و الحسن و الحسین و فاطمة الحدیث. «ابونعیم در کتاب دلائل از طریق کلبی از ابی‌صالح و از ابن عباس آورده است: به درستی که طایفه از نصارای نجران خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند سؤالات زیادی کردند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را دعوت به اسلام فرمود و نجرانی‌ها نپذیرفتند، از طرف پیامبر اسلام پیشنهاد مباحله شد و طایفه‌ی نجران قبول کردند، در زمان مباحله، پیامبر از منزل خارج شد در حالی که با او علی و حسن و حسین و فاطمه (علیهم‌السلام) بودند، اهل نجران که این هیئت را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) [صفحه ۲۰۵] دیدند به جزیه دادن حاضر شدند و از مباحله دست برداشتند.» همچنین در تفسیر روح المعانی آمده است: «وروی أن اسقف نجران لما رأى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقبلا و معه علی و فاطمة و الحسنان قال: یا معشر النصاری انی لاری و جوها لو سألو الله تعالی أن یزیل جبلا من مکانه لازاله فلا تباهلوا و تهلکوا.» «روایت شده است به درستی که وقتی اسقف نجران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دید به طرف مباحله روی آورده است در حالی که علی و فاطمه و حسنین (علیهم‌السلام) با او بودند، گفت: طایفه نجران همانا من چهره و قیافه‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند که کوه را از جایش زائل بکند هر آینه زائل خواهد کرد، پس مباحله مکنید که هلاک می‌شوید». [۲۱۰]. علامه‌ی طنطاوی اصل جریان نزول آیهی مباحله و برخورد سران اهل نجران با پیامبر اسلام را در رابطه با خلقت حضرت عیسی (علیه‌السلام) و بعضی موضوع‌های دیگر و بحث و مناظره‌ی بین طرفین را و پیشنهاد مباحله‌ی پیامبر اسلام را در دو صفحه بحث می‌کند و سپس می‌گوید: «روی أنهم لما دعوا الی المباحله قالوا حتی ننظر، فلما تخالوا قالوا لصاحب الرأی فیهم ما تری؟ فقال والله لقد عرفتم نبوته، و لقد جائکم بالفصل فی امر صاحبکم، والله ما باهل قوم نبیا الا- هلکوا فاذا أیتیم الا الف دینکم فوادعوا الرجل و انصرفوا، فأتوا رسول الله وفد غدا محتضنا الحسین آخذًا بید الحسن، و فاطمة تمشی خلفه و علی رضی الله عنه خلفها، و هو یقول: «اذا أنا دعوت فأمنوا، فقال اسقفهم یا معشر النصاری انی لاری و جوها لو سألو الله تعالی أن یزیل جبلا من مکانه لازاله، فلا تباهلوا فتهلکوا» فاذعنوا الرسول الله صلی الله علیه و سلم و بذلوا له الجزیه ألفتی حلّة حمراء و ثلاثین درعا من حدید، فقال صلی الله علیه و سلم: «و اذی نفسی بیده لو تباهلوا لمسخوا قرده و خنازیر، و لا اضطرم الوادی [صفحه ۲۰۶] علیهم نارا و لا ستأصل الله نجران و اهله.» «روایت شده به درستی که اهل نجران وقتی که از طرف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به مباحله دعوت شدند گفتند: ما باید بررسی بکنیم، سپس وقتی با خودشان خلوت و مشورت کردند و به کسی که صاحب رأی و بزرگشان بود گفتند: نظر شما درباره‌ی مباحله‌ی با پیامبر مسلمانان چیست؟ وی گفت: قسم به خدا شما نبوت پیامبری و حقانیت محمد را شناخته‌اید و او مسئله‌ی خلقت حضرت عیسی را برای شما مفصلا بیان نموده و حقیقت را روشن کرده است. صاحب رأی نجرانی‌ها به سخنان خود ادامه داد و گفت: قسم به خدا هیچ قومی با پیامبری مباحله نکردند مگر اینکه هلاک شدند، از مباحله دست بردارید و اگر اسلام را اختیار نمی‌کنید و دین مسیحیت را رها نمی‌کنید، مباحله نکنید و آن مرد را (حضرت محمد) رها بکنید، آنها از مباحله منصرف شدند و آمدند خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که صبحگاهان پیامبر

اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حسین را به آغوش و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت سر مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی پشت سر فاطمه به محل مباحه می آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به چهار نور مقدس فرمود: وقتی که من دعا کردم شما آمین بگویید. پس اسقف نجران گفت: ای گروه نصاری همانا من قیافه و چهره‌هایی را می بینم که اگر از خداوند بخواهند که کوهها را از جایشان متلاشی و تکه و تکه بکنند، هر آینه خداوند به احترام آنان این را کار خواهد فرمود. پس مباحه مکنید که هلاک می شوید، سپس اذعان و اعتقادشان بر حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت شد و فهمیدند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر بر حق است و آن چه دین اسلام راجع به حضرت مسیح فرموده درست است و لذا آمدند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، جزیه دادند. متن قرارداد جزیه به این صورت نوشته شد: نصارای نجران باید دو هزار حله (لباس) به مسلمانان بدهند و سی هزار زره آهنی به پیامبر اسلام بدهند و بعد از امضای قرارداد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد به دست قدرت [صفحه ۲۰۷] لایزال اوست اگر اهل نجران مباحه می کردند هر آینه همه مسخ شده و به صورت میمون و خوک می گردیدند و کوهها بر آنها آتش می بارید و خداوند سرزمین نجران اهل او را خوار و ذلیل می ساخت». [۲۱۱]. ابوبکر علوی حضرمی در «رشفة الصادی» صفحه ۳۵ همان روایت را که زمخشری در کشاف بیان کرده آورده و سپس گفته است: «لا دلیل اقوی من هذا علی فضل اصحاب الکساء الخ»: «دلیلی قویتر از آیهی مباحه بر فضیلت اصحاب کساء نیست». و صاحب کتاب «التاج الجامع للاصول» جلد سوم، صفحه ۳۲۹، سند روایت را از سعد بن وقاص نقل کرده، و ابن معازلی در «مناقب» با سند از جابر عبدالله انصاری علامه حمونینی در «کفایة الخصام» با سند از ابن جریج و نیز از عامر بن سعد، نزول آیهی مبارکه‌ی مباحه را در شأن پنج تن مقدس و اهل کساء دانسته‌اند. [۲۱۲]. شیخ اسماعیل حقی برسوی در تفسیر روح البیان می گوید: «روی انهم لما دعوا الی المباحه قالوا حتی نرجع و نظر فلما خلا بعضهم ببعض قالوا لعبد المسیح ما تری، فقال والله لقد عرفتم یا معشر النصاری ان محمدا نبی مرسل و لقد جائکم بالفصل من امر صاحبکم والله ما باهل قوم نبیا قط فعاش کبیرهم و لا نبت صغیرهم و لئن فعلتم لتهلکن فان أیتیم الا الف دینکم و الاقامه ما انتم علیه فوادعوا الرجل و انصرفوا الی بلادکم فأتوا رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد خرج محتضنا الحسین آخذاً بید الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علی خلفها رضی الله عنه و هو یقول (اذا انا دعوت فأمنوا) فقال اسقف نجران (ای اعلمهم بامور دینهم و هو ابو حارثه یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو شاء الله تعالی ان یزیل جبلا من مکانه لا یزاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامه فقالوا یا ابالقاسم رأینا ان لا نباهلک و ان تترک علی دینک و ثبت علی دیننا قال صلی الله علیه و سلم (فاذا أیتیم المباحه [صفحه ۲۰۸] فاسلموا یکن لکم ما للمسلمین و علیکم ما علی المسلمین فأبوا فقال (فانی احاربکم) فقالوا ما لنا بحرب العرب طاقه و لکن نصالحکم علی ان تغزونا و لا تخیفنا و لا تردنا عن دیننا علی ان نؤدی الیک کل عام الفی حله الف فی صفر و الف فی رجب و ثلاثین درعا عادیه من حدید فصالحهم علی ذلك و کتب لهم کتابا بذلك و قال: والذی نفسی بیده ان الهلاک قد تدلی علی اهل نجران و لو لا عنوا لمسخوا قرده و خنازیر و لا یضطرم علیهم الوادی ناراً و لا ستأصل الله نجران و اهله حتی الطیر علی رؤس الشجر و لما حال الحول علی النصارای کلهم حتی هلکوا. «روایت شده است به درستی که اهل نجران وقتی که از سوی پیامبر اسلام به مباحه دعوت شدند گفتند: ما باید برگردیم و مسئله مباحه را بررسی بکنیم، پس وقتی که با یکدیگر خلوت و مشورت کردند، به بزرگترین شان که اسم او عبدالمسیح بود گفتند: نظر شما در رابطه با مباحه چیست؟ او گفت: قسم به خدا می دانید و شناختید که همانا محمد پیامبر و فرستاده‌ی خداست و جریان خلقت پیامبر شما حضرت عیسی را مفصل برای شما روشن فرمود، قسم به خدا قومی با پیامبری مباحه نکرده که بزرگانشان زندگی کرده باشد و کوچکشان بزرگ شده باشد مگر اینکه هلاک شده‌اند، اگر شما مباحه بکنید هر آینه هلاک می شوید، پس اگر از اسلام آوردن امتناع دارید و دین خودتان را می خواهید بر عقیده و ایمان و دین مسیحیت باقی بمانید و این مرد را (حضرت محمد) رها بکنید و به بلاد خودتان برگردید. پس اهل نجران آمدند نزد رسول خدا در حالی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

حسین را به آغوش و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت سر پیامبر و علی هم پشت سر فاطمه بود، پیامبر اسلام خطاب به چهار نور مقدس فرمود: زمانی که من دعا کردم شما آمین بگویید، پس اسقف نجران که در امور دین داناترین آنها بود و اسم او ابو حارثه بود گفت: ای طایفه‌ی نصاری به درستی که من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر بخواهند خداوند به احترام آنها کوه را از جایش می‌کند، پس با پیامبر اسلام مباحله نکنید که هلاک می‌شوید و بر گستره‌ی زمین تا روز قیامت نصاری باقی نمی‌ماند. [صفحه ۲۰۹] گفتند: ای ابوالقاسم نظر ما این است ما مباحله نمی‌کنیم و تو را بر دین خودت می‌گذاریم و ما هم بر دین خودمان ثابت هستیم، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر از مباحله امتناع می‌کنید پس اسلام را قبول کنید تا آنچه که بر نفع و ضرر مسلمان‌هاست بر شما هم باشد. نجرانی‌ها از این پیشنهاد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) امتناع کردند، پیامبر فرمود: با شما می‌جنگیم، و نجرانیها گفتند که ما توانایی جنگ با عرب را نداریم ولی با شما مصالحه می‌کنیم بر اینکه با ما جنگ نکنید و ما را مترسانید و ما را از انجام دین عقیده‌مان منع نکنید، در مقابل ما هم در هر سال دو هزار حله (لباس) هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب و سی هزار زره آهنی به شما می‌دهیم. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها مصالحه فرمود و قرار داد نوشتند، بعد از امضای قرارداد پیامبر فرمود: قسم به آن کسی که جانم به دست قدرت اوست اگر آنها مباحله می‌کردند هلاکت به آنها نزدیک می‌شد همه مسخ شده و به صورت میمون و خوک می‌گردیدند و کوه‌ها بر آنها آتش می‌بارید و خداوند سرزمین نجران و اهل او را خوار و ذلیل می‌کرد و حتی پرندگان درخت‌های نجران را هم هلاک می‌کرد و سال بر آنها نمی‌گذشت که همه هلاک می‌شدند. [۲۱۳]. خواجه عبدالله انصاری در «کشف الاسرار» می‌گوید: روز مباحله روز بیست و یکم از ماه ذی‌الحجه بود، مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) به صحرا شد. آن روز دست حسن (علیه‌السلام) گرفته و حسین (علیه‌السلام) را در بر گرفته، و فاطمه (علیها‌السلام) از پشت می‌رفت، و علی (علیه‌السلام) از پشت ایشان و مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) ایشان را گفت: چون دعا کنم شما آمین گوید، دانشمندان و مهتران ترسایان چون ایشان را به صحرا دیدند بر آن صفت، بترسیدند و عام را نصیحت کردند و گفتند: «یا قوم! انا نری وجوها لو سألوا الله عز و جل ان یزیل جبلا من مکانه لازالها فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامة». [صفحه ۲۱۰] ترسایان آن سخنان از مهتران خویش بشنیدند، همه بترسیدند و از مباحلت باز ایستادند و طلب صلح کردند و جزیت پذیرفتند، با آنکه هر سال دو هزار حله بدهند. خواجه عبدالله انصاری در نوبت سوم از تفسیر آیه شریفه (که تفسیر عرفانی است) می‌گوید: «ای مهتر! این بیگانگان با نهاد خراب، و جهل بی‌اندازه، و عقل مدخول، ایشان را چه سیری کند این آیت اعتبار و قیاس که بر ایشان خواندی از راه اعجاز؟ این آیت مباحله‌ی بر ایشان خوان، و پس بر ایشان قهر و سیاست ما گوش دار. مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: آتش آمده بر هوا ایستاده، اگر ایشان مباحلت کردند در همه‌ی روی زمین از ایشان کسی نماندی. و اصحاب مباحله پنج کس بودند مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و زهرا (علیها‌السلام) و مرتضی (علیه‌السلام) و حسن (علیه‌السلام) و حسین (علیه‌السلام). آن ساعت که به صحرا شدند، رسول ایشان را با پناه خود گرفت، گلیم بر ایشان پوشانید، و گفت: «اللهم ان هؤلاء اهلی» جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد! انا من اهلکم» چه باشد یا محمد اگر مرا پذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟ رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: «یا جبرئیل و انت منا» آنکه جبرئیل باز گشت و در آسمان‌ها می‌نازید و فخر می‌کرد و می‌گفت: «من مثلی؟ و انا فی السماء طاووس الملائکة و فی الارض من اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» یعنی چون من کیست؟ که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم پیغمبرانم. [۲۱۴]. علامه سید صدیق حسن خان در کتاب «حسن الاسوة» صفحه‌ی ۳۲ به نقل از مسلم ترمذی نزول آیه‌ی مبارکه‌ی مباحله را در باره‌ی پنج تن مقدس بعد از امضای قرار داد بین پیامبر و اهل نجران دانسته است. علامه سید احمد زینی دحلان الشافعی، مفتی مکه مکرمه در «السیرة النبوة» که در حاشیه سیرة الحلییه طبع شده است، بعد از ذکر اصل جریان مباحله و آمدن نجرانیها خدمت مبارک پیامبر اسلام و بحث و مناظره با آنها، می‌گوید: «فلما أصبح صلی الله علیه و سلم أقبِل و معه حسن و حسین و

فاطمه و علی رضی الله عنهم و عند ذلك قال لهم [صفحه ۲۱۱] الاسقف انی لاری وجوها الخ « پس وقتی که شب را صبح فرمود برای مباحله آمد در حالی که حسن و حسین و فاطمه و علی (علیهم السلام) با وی بودند، وقتی که این هیئت هیبت را نجرانی‌ها از پیامبر اسلام دیدند، اسقف آنها نشانه‌های عذاب را مشاهده کرد و گفت: ای طایفه‌ی نصاری همانا چهره‌هایی را می‌بینم اگر بخواهند خداوند به احترام آنها کوهها را متلاشی می‌کند، پس مباحله نکنید که هلاک می‌شوید». [۲۱۵]. علامه جوینی با دوازده سند به نقل از شعبی و او از جابر می‌گوید: «قدم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العاقب و الطیب فدعاهما الی الاسلام فقالا: اسلمنا یا محمد (قبلک) قال: کذبما ان شئتما اخبرتکما بما یمنعکما من الاسلام؟ قالوا: فهات ائبئنا قال: حکما الصلیب و شرب الخمر و أکل لحم الخنزیر. قال: جابر فدعاهما الی الملائعنة و واعداه علی ان یغادیاہ بالغداه فغدا رسول الله صلی الله علیه و سلم و اخذ بیده علی و فاطمة و الحسن و الحسین فارسل الیهما فأیبا أن أقرأ له (بالجزیة) فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی بعثنی بالحق لو فعلا لا مطر علیها الوادی ناراً. (قال الشعبی): قال جابر (و) فیهم نزلت (هذه الآیة): «ندع ائبائنا و ابنائکم و نساننا و نسانکم و انفسنا و انفسکم» قال الشعبی: قال جابر: «وانفسنا و انفسکم» رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی و نساننا و نسانکم» فاطمة و «ابنائنا ابنائکم» الحسن و الحسین علیهما السلام. «عاقب و طیب بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند، پس پیامبر آن دو را به اسلام دعوت فرمود: آنها گفتند: ای محمد پیش از آن که تو را ملاقات بکنیم ما اسلام آورده‌ایم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دروغ می‌گویید، و اگر خواستید شما را به آن چیزهایی که مانع از اسلام آوردن شما شده خبر می‌کنم، گفتند: به ما اطلاع بده، پیامبر فرمود: دوست داشتن صلیب و شرب خمر و خوردن گوشت خوک مانع از اسلام [صفحه ۲۱۲] آوردن شما شده است، وقتی دلیل و برهان پیامبر اسلام را قبول نکردند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را به ملاعنه دعوت فرمود و وقت ملاعنه را صبح معین فرمود. پس در وقت صبح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که دست علی و فاطمه حسن و حسین (علیهم السلام) را به دست مبارک خود گرفته بود به مباحله و ملاعنه آمد؛ و به عاقب و سید هم خبر داد ولی آنها از جواب دادن امتناع کردند و اقرار کردند به جزیه دادن، بعد پیامبر فرمود: قسم به آن کسی که مرا به حق برانگیخته است اگر مباحله و ملاعنه را انجام می‌داد هر آینه بر آنها آتش می‌بارید. و شعبی گفت جابر گفته است: آیه مبارکه «ندع ائبائنا» در حق پنج تن نازل شده است و «انفسنا و انفسکم» رسول خدا و علی و «نساننا و نسانکم» فاطمه و «ابنائنا و ابنائکم» حسن و حسین (علیهم السلام) می‌باشند». [۲۱۶]. این چهل و اندی حدیث مباحله از کتب بزرگان اهل سنت آورده شد و اکثر آنها از شخصیت‌های مهم می‌باشند که برای همه قابل قبول هستند. اکنون خود نتیجه را به دست می‌آوری که اهل بیت و پنج تن پاک چه عظمت و مقام و منزلتی در نزد پروردگار دارند، مخصوصا بانوی دو جهان فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها)؛ و اگر آنان دستان مبارک را به آسمان بلند می‌کردند و دعایی که از سینه‌ی پاک و مطهر پیامبر بیرون می‌آمد آنها آمین می‌گفتند، به امر پروردگار زمین و زمان برای ملعونین و مشرکین دگرگون می‌شد و اگر بانوی دو جهان و دختر پیامبر اسلام و همسر ولایت و امامت و مادر یازده نور پاک ستارگان درخشان امامت و ولایت و بانویی که نبوت و رسالت و امامت و ولایت در او خلاصه شده است دست مبارک را بلند می‌کرد و آمین می‌گفت تمام این کره‌ی خاکی بر مشرکین آتش و جهنم می‌شد. [صفحه ۲۱۵]

فاطمه زهرا (س) در سوره هل اتی

اشاره

آن چه از کتب اهل تفسیر و حدیث به دست می‌آید، این است که همه شأن نزول سوره‌ی مبارکه‌ی «هل اتی» را پنج تن مقدس و مخصوصا فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) دانسته‌اند. از جمله‌ی آنها زمخشری در کشاف می‌گوید: «انه قال: و عن ابن عباس

رضی الله عنه ان الحسن و الحسين مرضا فعاد هما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى ناس معه فقالوا يا ابا الحسن لو نذرت على ولدك فنذر على و فاطمة و فضة و جارية لهما ان برآما بهما أن يصوموا ثلاثة أيام، فشفيا و ما معهم شىء فاستقرض على من شمعون اليهودى ثلاث أصوع من شعير فطحنت فاطمة صاعا و اختبزت خمسة أقرص على عددهم فوضعوها بين أيديهم ليفطروا و فوقف عليهم سائل فقال: السلام عليكم اهل بيت محمد مسكين من مساكين المسلمين أطعموني أطعمكم الله من موائد الجنة فأثروه و باتو لم يذوقوا الا الماء و أصبحوا صياما فلما أمسوا و وضعوا الطعام بين أيديهم وقف عليهم يتيم فأثروه و وقف عليهم اسير فى الثالثة فعلوا مثل ذلك فلما أصبحوا اخذ على رضی الله عنه بيد الحسن و الحسين و اقبلوا الى رسول الله صلى الله عليه و سلم، فلما ابصرهم و هم يرتعشون كالقراخ من شدة الجوع قال: ما اشد ما يسونى ما ارى بكم، و قام فانطلق معهم، فرأى فاطمة فى محرابها قد التصق بطنها بظهرها و غارت عيناها فساءه ذلك فنزل جبرئيل و قال خذها يا محمد هناك الله فى اهل بيتك فأقرئه السورة. [صفحة ۲۱۶] «ابن عباس (رضی الله عنه) می گوید: به درستی که حسن و حسین مریض شدند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با عده‌ای از مردم از آقازاده‌ها عیادت نموده و سپس فرمود: یا ابا الحسن اگر برای بهبودی فرزندان خود نذر بکنی بهبود می یابند؛ سپس علی و فاطمه و فضه‌ی خادمه نذر کردند مبنی بر اینکه اگر حسن و حسین از بیمار خوب شدند سه روز را روزه بگیرند؛ آقازاده‌ها شفا یافتند و اهل منزل روز اول را روزه گرفتند، در حالی که هیچ چیزی از طعام در خانه موجود نبود، علی (علیه السلام) از شمعون خیبری یهودی سه صاع جو استقرض فرمود. فاطمه زهرا (سلام الله علیها) یک صاع آن را روز اول آورد فرمود و پنج قرص نان آماده نمود به تعداد افراد خانواده، در موقع افطار نان‌ها را روی سفره‌ی گذاشتند تا افطار بفرمایند، ناگاه سائلی در زد و گفت: درود و رحمت بر شما ای اهل محمد، مسکین بیچاره‌ای از بیچارگان مسلمین هستم، مرا اطعام بکنید، خداوند شما را از میوه‌ها و مائده‌های بهشتی اطعام و سیر بگرداند، اهل منزل همه ایثار کردند و غذای خود را به مسکین دادند و شب چیزی نخوردند و نچشیدند مگر آب و صبح کردند در حالی که روزه بودند. روز دوم وقت افطار طعام را جلوی خود گذاشتند، یتیمی به آنها برخورد و گفت: بی سرپرست هستم طعامی به من بدهید. همه‌ی اهل خانه باز هم ایثار کردند و غذای خود را به یتیم دادند و روزه را با آب افطار فرمودند و شب را صبح کردند در حالی که روزه بودند. روز سوم در موقع افطار اسیری آمد در زد، غذا را به او دادند و با آب افطار کردند؛ روز چهارم علی (علیه السلام) دست حسن و حسین را گرفته خدمت رسول خدا رفتند، پیامبر اسلام از حال آنها جويا شد و حال آنها را پرسید در حالی که آقازاده‌ها از شدت گرسنگی مثل جوجه می لرزیدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این حالت را که بر شما می بینم مرا آزار می دهد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با علی و حسن و حسین به منزل فاطمه رفتند، و فاطمه را در محراب عبادت ملاحظه فرمودند در حالی که از گرسنگی شکم وی به پشتش چسبیده بود و چشم‌ها به گودی رفته بود، این حالت پیامبر اسلام را ناراحت کرد؛ ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد این را بگیر که خدا مبارک کرده برای تو و اهل بیت [صفحه ۲۱۷] تو، بعد جبرئیل سوره‌ی «هل اتی علی الانسان» را قرائت نمود. [۲۱۷]. البته آن چه که زمخشری در کشاف بیان کرده با روایات شیعه یک مقدار فرق می کند و تماما مورد قبول مفسرین و محدثین شیعه نمی باشد. علاقمندان می توانند به تفسیر شریف «البرهان» مراجعه نمایند. علامه سبط جوزی در کتاب «تذکره الخواص» می گوید: «قال علماء التأویل: فیهم نزل تعالی «یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا». «علمای اهل تأویل گفته اند: خداوند درباره‌ی اهل بیت این گونه نازل کرده است: آن بندگان نیکو به عهد و نذر خود وفا می کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختیش همه‌ی اهل محشر را فراگیرد می ترسند.» خبر داد ما را ابو مجد محمد بن ابی مکارم قزوینی در دمشق به سال ششصد و بیست و دو و ابو محمد گفت: خبر داد ما را ابو منصور محمد بن اسعد بن محمد عطاری و او از حسین بن مسعود بغوی و او از احمد بن ابراهیم خوارزمی و او از ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی و او از عبدالله بن حامد و او از ابو محمد احمد بن عبدالله مزنی و او گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن سهیل باهلی و او از عبدالرحمن بن محمد بن هلال و عبدالرحمان از قاسم بن یحیی و از ابی علی عزی او هم از محمد بن

سائب و از ابی صالح و از ابن عباس و مجاهد هم از ابن عباس که گفته است در قول خداوند تعالی «یوفون بالنذر» مرض الحسن و الحسین (علیهما السلام) فعادهما رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و معه ابوبکر و عمر (رض) و عاد هما عامه العرب فقالوا یا اباالحسن لو نذرت علی ولدیك نذرا لكل لکل نذر لا یكون له وفاء فلیس بشیء فقال علی (علیه السلام) لله ان برأ ولدای مما بهما صمت لله ثلاثه أيام شکرا و قالت فاطمه كذلك و [صفحه ۲۱۸] قال الجاریه یقال لها فضة كذلك فالبس الغلامان العافیة و لیس عند آل محمد قلیل و لا کثیر فانطلق علی (علیه السلام) الی شمعون بن حان الیهودی فاستقرض منه ثلاثه اصواع من شعیر فجاء به الی فاطمه فقامت الی صاع و خبزته خمسة اقراص لكل واحد منهم قرص و صلی علی (علیه السلام) المغرب مع النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) ثم أتی المنزل فوضع الطعام بین أیدیهم فجاء سائل او مسکین فوقف علی الباب و قال: السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة.» «ابن عباس نقل کرده است: امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) مریض شدند، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که ابابکر و عمر رضی الله عنهما با وی بودند از آن دو عیادت فرمود و عده‌ای از عرب‌ها هم عیادت کردند، بعد پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: یا اباالحسن اگر نذر بکنی بر دو فرزندت خوب است (و هر نذری که انجام آن برای او نباشد فایده ندارد). پس علی (علیه السلام) گفت: از خداست بر من اگر دو فرزندم از بیماری خوب شدند برای خدا سه روز را به شکرانه آن روزه می‌گیرم و بعد فاطمه فرمود: من هم روزه می‌گیرم و فضه‌ی خادمه هم گفت: من هم روزه می‌گیرم، وقتی که آقازادگان لباس عافیت پوشیدند و خوب شدند، اهل منزل خواستند روزه بگیرند، در حالی که در خانه‌ی اهل بیت از طعام هیچ چیزی موجود نبود، علی به منزل شمعون فرزند حانای یهودی آمد سه صاعی جو استقراض کرد و آورد به فاطمه‌ی زهرا داد. فاطمه (سلام الله علیها) بلند شد یک صاع را آورد نمود و پنج قرص نان برای پنج تن پخت، علی (علیه السلام) نماز مغرب را با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند و به منزل آمد، و همه‌ی اهل منزل سر سفره‌ی غذا نشستند و طعام را جلوی خود گذاشتند، ناگاه سائل یا مسکینی آمد و گفت: درود و رحمت خداوند بر شما اهل بیت محمد، من مسکینی مسلمان هستم مرا اطعام بکنید خداوند شما را از مائده‌های بهشت اطعام بگرداند.» و سبط ابن جوزی به همین مناسبت شعری را آورده است. سمع علی فقال: علی (علیه السلام) شنید و گفت: [صفحه ۲۱۹] فاطم ذات المجد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین فاطمه‌ی صاحب عظمت و منزلت و یقین، ای دختر بهترین مردم. أما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین آیا فقیر و بیچاره را که دم در ایستاده و ناله و تضرع می‌کند نمی‌بینی؟! یشکو الی الله و یشکون الینا جانع حزین به خداوند تبارک و تعالی شکوه می‌کند و خود را آرامش می‌بخشد و در حالی که ناراحت هست و گرسنه به سوی ما شکوه و ناله می‌کند. کل امریء بکسبه رهین و فاعل الخیرات یشتبین هر انسانی در روز قیامت پاداش و جزایش در گرو عملش می‌باشد و کسی که کارهای نیک انجام بدهد نتیجه‌ی کارهایش را هم می‌بیند. موعده جنه علیین حرما الله علی الضنین آن کسی که کار نیک انجام بدهد و عده‌گاه او بهشت و مقام بلندی است که خداوند آن را بر بخیلان و افراد پست حرام فرموده است. و للبخیل موقف مهین تهوی به النار الی سجنین شراب الحمیم و الغسلین و برای افراد بخیل و تنگ نظر توقفگاه سختی است که بواسطه بخل در آتش سقوط می‌کنند، منزلگاه و سرانجام او سجنین و آب شرب او چشمه جوشان و سوزان حمیم است که از آب گند و چرک و کثافت زنده‌ی فاحشه بوجود آمده است. فقالت فاطمه (علیها السلام): أطعمه و لا ابالی الساعة ارجو اذا أشعبت ذا مجاعة ان الحق الاخيار و الجماعة و اسکن الخلد ولی شفاعه سپس فاطمه فرمود: مسکین را اطعام و سیر می‌کنم و هیچ گونه باک ندارم که این لحظه (گرسنه هستم) و امیدوارم وقتی که گرسنه‌ای را سیر کردم خداوند که اختیار همه‌ی مخلوقات به دست قدرت اوست مرا در بهشت همیشه جاوید خود سکنی بدهد [صفحه ۲۲۰] و شفاعت مرا قبول فرماید. «قال فأعطوه الطعام و مکثوا یومهم و لیتهم لم ینذوقوا الا الماء القراح و لما کان الیوم الثانی طحنت فاطمه من الشعیر و صنعت منه خمسة اقراص و صلی علی (علیه السلام) المغرب و جاء الی المنزل فجاء یتیم فوقف علی الباب فقال السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی اطعمونی مما رزقکم الله اطعمکم الله من موائد الجنة؟» «علی

(علیه السلام) فرمود: طعام را به مسکین اعطا نمودند و شب و روز را بسر بردند چیزی نخوردند مگر آب خالص و با آب افطار کردند، وقتی که روز دوم رسید فاطمه مقداری از جو را با آسیاب دستی آرد فرمود و پنج عدد قرص نان درست کرد و علی (علیه السلام) نماز مغرب را خواند و به منزل تشریف آورد، وقتی که سفره‌ی غذای جوین را پهن کردند، هنوز اولین لقمه را نخورده بودند که یتیمی آمد بر درب منزل و گفت: سلام و درود خداوند بر شما بادای اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من یتیمی از اولاد مهاجرین هستم و پدرم شهید شده و از آنچه که خداوند به شما روزی داده مرا هم اطعام بفرمایید. و خداوند در عوض و پاداش شما را از مائده و نعمت‌های بهشتی اطعام بگرداند.» پس علی (علیه السلام) فرمود: فاطم بنت السید الکریم بنت نبی لیس بالذمیم فاطمه دختر آقای کریم و بزرگواری است و دختر پیامبر که نکوهیده نشده. قد جائنا الله بذال یتیم قد حرم الخلد علی اللئیم به تحقیق خداوند این یتیم و بی سرپرست را نزد ما فرستاده و خداوند جاودانگی در بهشت را بر آدم لئیم و بخیل حرام فرموده است. یحمل فی الحشر الی الجحیم شرابه الصدید و الحمیم آدم بخیل و لئیم را در روز قیامت به جحیم می‌برند و آب آشامیدنی وی از چرک زخم، خونابه، خون به چرک آمیخته و آب جوشان می‌باشد. و من یجود الیوم فی النعیم شرابه الرحیق و التسنیم [صفحه ۲۲۱] و کسی که امروز بخشش و بذل کند، فردا در بهشت آب آشامیدنی او شراب خالص و ناب و چشمه‌ی بهشتی خواهد بود. فقالت فاطمه (علیه السلام) انی اطعمه و لا ابالی و اوتر الله علی عیالی و امسوا جیاعا و هم اشبالی سپس فاطمه (سلام الله علیها) گفت: به درستی که من او را اطعام و سیر خواهم کرد و هیچ باکی ندارم و ایثار می‌کنم و مقدم می‌دارم خدا را بر خودم و فرزندانم (یعنی حاضرم گرسنگی بکشم تا بنده‌ی ضعیف خدا ناامید نشود) و شب را فرزندانم گرسنه بسر برند اینان بچه شیران منند و از گرسنگی باک ندارند. فرفعوا الطعام و ناولوه ایه ثم أصبحوا و أمسوا فی الیوم الثانی كذلك کما کانوا فی الاول فلما کان فی الیوم الثالث طحنت فاطمه باقی الشعیر و وضعته فجاء علی (علیه السلام) بعد المغرب فجاء اسیر فوقف علی الباب و قال السلام علیکم یا اهل بیت محمد أسیر محتاج تأسرونا و لا تطعمونا اطعمونا من فضل ما رزقکم الله فسمعه علی (علیه السلام). پس طعام را برداشتند و جمله به یتیم دادند و گرسنه خفتند و روز دوم را هم مثل او بسر بردند و در روز سوم فاطمه (سلام الله علیها) باقی جو را آرد فرمود و نان پخت، علی (علیه السلام) بعد از نماز مغرب آمد و سفره‌ی غذای جوین گسترده شد پس ناگاه اسیری آمد و گفت: سلام و درود خدا بر شما باد ای اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من اسیری محتاج هستم، مرا خوشحال بکنید و اطعامم بنمایید (کسی مرا سیر نمی‌کند) مرا از فضل و کرم آنچه که خداوند بر شما روزی کرده است اطعام فرمایید؛ بعد صدا و ناله او را علی (علیه السلام) شنید و گفت: فاطم یا بنت النبی احمد بنت نبی سید مسعود فاطمه‌ای دختر پیامبری که خداوند وی را احمد نامیده و دختر پیامبری که سید و آقا و نمونه‌ی همه‌ی پیامبران می‌باشد. [صفحه ۲۲۲] منی علی أسیرنا المقید من یطعم الیوم یجده فی الغد اگر کسی آرزوی اسیر بی کس ما را امروز برآورده کند و به او اطعام کند، در فردای قیامت نتیجه‌ی کار خیر و اطعام خویش را می‌یابد. عند العلی الماجد الممجد من یزرع الخیرات سوف یحصد در نزد خدای بلند مرتبه‌ی بزرگوار و گرامی و مهربان کسی که کارهای خیر انجام بدهد زود است که نتیجه‌ی کار و زرع خود را درو بکند و به دست بیاورد. پس فاطمه گفت: لم یبق عندی الیوم غیر صاع قد مجلت کفی مع الذراع امروز در نزد من جز یک صاع باقی نمانده است و به تحقیق دو کف دستم تا آرنج ورم کرده است. ابنای والله مع الجیاع أبوهما للخیر ذواصطناع دو فرزند من قسم به خدا از گرسنگی رنج می‌برند، پدر آن دو اهل کار خیر و صاحب خیر است. ثم رفعوا الطعام و اعطوه للاسیر فلما کان الیوم الرابع دخل علی (علیه السلام) علی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) یحمل ابنیه کالفرخین فلما رأهما رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و این ابنتی؟ قال فی محرابها فقام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فدخل علیها و لقد لصق بطنها بظهرها و غارت عیناها من شدء الجوع فقال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و اغوثاه بالله آل محمد یموتون جوعا فهبط جبرئیل و یقرأ «یوفون بالنذر». بعد همگی طعام را از سفره برداشته و به اسیر دادند، روز چهارم علی (علیه السلام) بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل شد در حالی که دو فرزند گرامیش که مثل جوجه می‌لرزیدند

همراه علی (علیه السلام) بودند، وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امام حسن و امام حسین را دید فرمود: دخترم فاطمه کجاست؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: در محراب عبادت است. [صفحه ۲۲۳] پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلند شد و به خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) رفت و فاطمه را در حال عبادت دید در حالی که شکم او به پشتش چسبیده است و از شدت گرسنگی چشمهای مبارکش به گودی رفته است وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حالت را ملاحظه کرد فرمود: پروردگارا آل محمد همه از گرسنگی می میرند، سپس جبرئیل امین نازل شد در حالی که می خواند: «یوفون بالنذر الخ» اینان کسانی هستند که به نذر و عهده‌ی که با پروردگارشان کرده‌اند وفا می کنند...» [۲۱۸]. علامه قرطبی در تفسیر جامع الاحکام می گوید: «ذکر الثعلبی فی تفسیره و قال أهل التفسیر: نزلت فی علی و فاطمة رضی الله عنهما و جاریة لهما اسمها فضة». «ثعلبی در تفسیر خود گفته است: اهل تفسیر همه گفتند: سوره‌ی هل اتی در شأن علی و فاطمه و کنیز آنان به نام فضه نازل شده است». «و قد ذکر النقاش و الثعلبی و القشیری و غیر واحد من المفسرین فی قصة علی و فاطمة و جاریتهما رواه لیث عن مجاهد عن ابن عباس فی قوله عز و جل «یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا، و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و أسیرا». «نقاش و ثعلبی و قشیری و خیلی از مفسرین نزول سوره‌ی هل اتی در شأن علی و فاطمه و کنیز آنان فضه‌ی خادمه می دانند و لیث از مجاهد و از ابن عباس در قول خداوند روایت کرده است: آن بندگان نیکو به عهد و نذر خود وفا می کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختیش همه اهل محشر را فرا گیرد، می ترسند.» «قال مرض الحسن و الحسین فعادهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عامه العرب فقالوا یا اباالحسن - رواه جابر الجعفی عن قنبر مولى علی، قال: مرض الحسن و الحسین حتی عادهما اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال أبو بکر رضی الله عنه: یا اباالحسن رجع الحدیث الی حدیث لیث بن ابی سلیم. لو نذرت عن ولدیک شیئا، فقال رضی الله عنه: ان براء ولدای صمت لله ثلاثة أيام شکرا. و قالت جاریة لهم نوبیه: ان براء سیدای [صفحه ۲۲۴] صمت لله ثلاثة أيام شکرا، و قالت فاطمة مثل ذلك و فی حدیث الجعفی، فقال الحسن و الحسین: علینا مثل ذلك فألبس الغلامان العافیة، و لیس عند آل محمد قلیل و لا کثیر، فانطلق علی الی شمعون بن حاربا الخیری و کان یهودیا فاستقرض منه ثلاثة أصوع من شعیر فجاء به فوضعه ناحیه البیت. فقامت فاطمة الی صاع فطحنت و اختبزته.» «ابن عباس گفته است: حسن و حسن (علیهما السلام) مریض شدند و پیامبر اسلام از آنان عیادت فرمود و عده‌ای عرب هم عیادت کردند، پس گفتند: یا اباالحسن و این حدیث را جابر جعفی از قنبر غلام علی (علیه السلام) روایت کرده است: قنبر گفت: امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) مریض شدند تا اینکه پیامبر از آنها عیادت فرمود، پس ابوبکر گفت: [۲۱۹] یا اباالحسن اگر نذر بکنی چیزی را برای عافیت فرزندان خوب است، پس علی (علیه السلام) فرمود: اگر فرزندانم خوب شدند سه روز به شکرانه آن روزه می گیرم و جاریه ایشان که اسم وی نوبیه بود گفت: اگر دو سید و آقای من خوب شدند سه روز به شکرانه آن روزه می گیرم و فاطمه زهرا هم سه روز را نذر فرمود. و در حدیث جعفی آمده است: حسن و حسین (علیهما السلام) فرمودند: ما هم سه روز را روزه می گیریم، پس وقتی که آقازاده‌های لباس صحت پوشیدند و خوب شدند، اهل خانه روزه گرفتند در حالی که در منزل آل محمد از طعام نه کم و نه زیاد اصلاح موجود نبود، علی (علیه السلام) به منزل شمعون بن حاربا خیبری که یهودی بود آمد و سه صاع جو از وی استقراض کرد و آورد در گوشه‌ی منزل گذاشت. پس فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بلند شدند و یک صاع از جو را با آسیاب دستی آرد فرمود و نان پخت، علی (علیه السلام) نماز مغرب را با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند و به منزل تشریف آورد، وقتی که سفره‌ی غذای جوین گسترده شد...» «و فی الحدیث الجعفی: فقامت الجاریة الی صاع من شعیر فخبز منه خمسة اقراص لكل واحد منهم قرص: فلما مضی صیامهم الاول وضع ایدیهم الخبز و الملح الجریش اذا [صفحه ۲۲۵] اتاهم مسکین فوقف بالباب و قال: السلام علیکم اهل بیت محمد - فی الحدیث الجعفی انا مسکین من مساکین امه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انا والله جائع اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. فسمعه علی رضی الله عنه فانشاء:» «در حدیث جابر جعفی آمده است که جاریه‌ی آنان بلند شد یک صاع از جو را آرد کرد و پنج عدد نان به تعداد افراد منزل

پخت، وقتی که شب شد، وقت افطار رسید، غذا را جلوی خود با مقداری نمک که خوب نرم نشده بود گذاشتند، ناگاه مسکینی آمد و بر در منزل توقف کرد و گفت: ای اهل بیت محمد درود و سلام خداوند بر شما باد. و در حدیث جابر جعفی آمده است: مسکین آمد و گفت: من مسکینی از مسکین‌های امت محمد هستم و قسم به خدا گرسنه هستم، مرا سیر کنید، خداوند شما را از مائده‌های بهشت سیر بگرداند. پس وقتی که علی (علیه‌السلام) صدای او را شنید فرمود: فاطمه جان غذای مرا به مسکین بده و سپس آن شعر را که از کتاب تذکره الخواص نقل شده خواند که در این تفسیر هم آمده است. «فاطموه الطعام و مکثوا یومهم و لیلتهم لم یدوقوا شیئا الا الماء القراح، فلما أن کان فی الیوم الثانی قامت الی صاع فطحنته و اختبزته و صلی علی مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثم أتى المنزل فوضع الطعام بین أیدیهم فوقف بالبا یتیم فقال: السلام علیکم اهل بیت محمد یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبه اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنه فسمعه علی (علیه‌السلام).» «غذا را جمله به مسکین دادند و شب و روز را چیزی نخشیدند مگر آب خالص، پس وقتی که روز دوم رسید همه روزه بودند، فاطمه صاع دوم را آورد فرمود و چند عدد نان پخت و علی نماز را با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند و به منزل آمد، غذا را جلو خود گذاشتند، ناگاه یتیمی آمد و گفت: سلام و درود خداوند بر شما باد ای اهل بیت محمد، من یتیمی از فرزندان مهاجرین هستم و پدرم روز عقبه شهید شده است گرسنه هستم مرا سیر و اطعام بفرماید تا خداوند شما را از مائده‌های بهشت اطعام و سیر بگرداند، علی (علیه‌السلام) صدای وی را شنید و فرمود: فاطمه جان، سهم غذای مرا [صفحه ۲۲۶] به آن یتیم بده.» «فاطموه الطعام و مکثوا یومین و لیلتین، لم یدوقوا شیئا الا الماء القراح فلما کانت فی الیوم الثالث قامت الی الصاع الباقی فطحنته و اختبزته، و صلی علی مع النبی صلی الله علیه و سلم، ثم أتى المنزل فوضع الطعام بین أیدیهم، اذا أتاهم أسیر فوقف بالباب فقال: السلام علیکم اهل بیت محمد تأسرونا و تشدوننا و لا تطعموننا؟ اطعمونی فانی اسیر محمد فسمعه علی (سلام الله علیه).» «پس طعام را جمله به یتیم دادند و دو روز و شب را گرسنه صبر کردند و چیزی نخوردند مگر آب، پس روز سوم فاطمه یک صاع باقی را آورد فرمود چند نان پخت وقتی که علی نماز را در جماعت با پیامبر اسلام خواند و به منزل آمد و غذای جوین را جلوی خود گذاشتند، پس ناگاه اسیری بر در منزل ایستاد و گفت: سلام و درود خداوند بر شما اهل بیت محمد، مرا خوشحال کنید زیرا خیلی سختی بر من گذشته و کسی مرا اطعام نمی‌کند و شما مرا اطعام بکنید همانا من اسیر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. پس علی (علیه‌السلام) صدا و ناله‌ی او را شنید، فرمود: فاطمه جان سهم غذای مرا به اسیر بده؛ باز هم همه‌ی اهل منزل سهم خود را به اسیر دادند.» «فاعطوه الطعام و مکثوا ثلاثه ایام و لیلها لم یدوقوا شیئا الا الماء القراح فلما ان کان فی الیوم الرابع و قد قضی الله النذر اخذ بیده الیمنی الحسن و بیده لیسری الحسین و أقبل نحو رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم یرتعشون کالفراخ من شدء الجوع، فلما أبصرهم رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: یا اباالحسن ما اشد ما یسوءنی ما أری بکم انطلق بنا الی ابنتی، فانطلقوا الیها و هی فی محرابها، و قد لصق بطنها بظهرها، و غارت عینها من شدء الجوع، فلما رأها رسول الله صلی الله علیه و سلم و عرف المجاعه فی وجهها بکی و قال: وا غوثاه یا الله اهل بیت محمد یموتون جوعا، فهبط جبرئیل علیه السلام و قال: السلام علیک ربک یقرئک السلام یا محمد خذ هنیئا فی اهل بیتک. قال: و ما آخذ یا جبرئیل؟ فأقرأه: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر الی قوله «و [صفحه ۲۲۷] یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا، انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا.» «غذا را جمله به اسیر دادند و سه شب و روز را گرسنه ماندند و چیزی نخوردند مگر آب، پس وقتی که روز چهارم شد و نذر و عهد را با خداوند تمام کردند، علی دست حسن را به دست راست و دست حسین را به دست چپ گرفت و به طرف منزل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتند در حالی که حسن و حسین از شدت گرسنگی مثل جوجه می‌لرزیدند، پس وقتی پیامبر اسلام از حال آنها با خبر شد فرمود: یا اباالحسن چه سخت است و آزار می‌دهد مرا آن حالتی که در شما می‌بینم. بیا با هم به سراغ دخترم فاطمه برویم، همه آمدند نزد فاطمه در حالی که وی در محراب عبادت بود، از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده بود و چشمهای مبارکش به گودی رفته بود. پس وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه را

دید و گرسنگی را از چهره فاطمه دانست گریه کرد و فرمود: پروردگارا، آل محمد همه از گرسنگی می‌میرند، پس ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت: السلام علیک، پروردگارت تو را سلام می‌رساند ای محمد، این را بگیر مبارک و با میمنت باشد برای تو و اهل بیت تو. پیامبر فرمود: چه چیز را بگیرم ای جبرئیل؟ پس جبرئیل سوره‌ی هل اتی را خواند آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیز لایقی ذکر هیچ نبود تا آن جا که خداوند می‌فرماید «هم بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و یتیم طعام می‌دهند و می‌گویند: ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی‌طلبیم». [۲۲۰]. علامه آلوسی می‌گوید: «من روایه عطاء عن ابن عباس أن الحسن و الحسين مرضا فعادهما جدهما محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و عادهما من عادهما من الصحابة فقالوا لعلی کرم الله وجهه: یا ابالحسن لو نذرت علی ولدیك، فنذر علی و فاطمه و فضة جاریه لهما ان برء آما بهما أن یصوموا ثلاثة ايام شکرا، فألبس الله [صفحه ۲۲۸] تعالی الغلامین ثوب العافیة و لیس عند آل محمد قلیل و لا کثیر، فانطلق علی کرم الله وجهه الی شمعون الیهودی الخیری فاستقرض منه ثلاثة اصوع من شعیر فجاء بها فقامت فاطمه رضی الله تعالی عنها الی صاع فطحته و خبزت منه خمسة أقراص و صلی علی کرم الله تعالی وجهه مع النبی صلی الله تعالی علیه و سلم المغرب، ثم أتى المنزل فوضع الطعام بین یدیه.» «از عطا و ابن عباس روایت شده: به درستی که حسن و حسین مریض شدند، جد بزرگوارشان از آنها عیادت فرمود در حالی که با او ابابکر و عمر و کسانی دیگر از صحابه بودند، به علی (علیه‌السلام) گفتند: ای ابی‌الحسن اگر برای عافیت فرزندان نذر بکنی خوب است، پس علی و فاطمه و فضه‌ی خادمه نذر کردند به این عبارت: اگر حسن و حسین از بیمار خوب شدند به شکرانه آن سه روز روزه می‌گیریم، پس دو آقازاده لباس صحت و عافیت پوشیدند و اهل خانه روزه گرفتند در حالی که در منزل آل محمد از غذا و طعام نه کم و نه زیاد هیچ چیز نبود، علی (علیه‌السلام) به خانه شمعون خبیری یهودی آمد و از وی سه صاع جو قرض کرد و به منزل آورد. بعد فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) بلند شد یک صاع را آرد کرد و از مقدار آرد شده پنج عدد قرص نان به عدد افراد خانه پخت و علی (علیه‌السلام) با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز مغرب را خواند، بعد به منزل تشریف آورد و غذای جوین را جلو آقا گذاشتند و همه اعضاء خانه بر سر سفره‌ی غذا نشستند...».

«فوقف بالباب سائل فقال: السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم، انا مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله تعالی من موائد الجنة فأثروه و باتوا لم یدوقوا شیئا الا الماء و اصبحوا صیاما، ثم قامت فاطمه رضی الله تعالی عنها الی صاع آخر فطحته و خبزته و صلی علی کرم الله تعالی وجهه مع النبی صلی الله علیه سلم المغرب ثم اتی المنزل فوضع الطعام بین یدیه فوقف یتیم بالباب و قال: السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم یتیم من اولاد المهاجرین اطعمونی اطعمکم الله [صفحه ۲۲۹] تعالی من موائد الجنة، فأثروه و مکثوا یومین و لیلین لم یدوقوا شیئا الا الماء القراح و اصبحوا صیاما.» «پس ناگاه سائلی به درب منزل ایستاد و گفت: سلام و درود خداوند بر شما باد ای اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من مسکین و بیچاره‌ای هستم از مساکین مسلمین، مرا سیر و اطعام بنمایید، خداوند تعالی شما را از مائده‌های بهشت اطعام بفرماید، اهل منزل همه ایثار کردند و غذا را به سائل دادند و شب را خوابیدند و چیزی نخوردند مگر آب صبح کردند در حالی که همه روزه بودند، روز بعد فاطمه (سلام‌الله‌علیها) یک صاع دیگر جو را آرد کرد و چند قرص نان پخت و علی نماز را با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند و به منزل آمد، پس طعام را جلوشان گذاشتند، یتیمی به درب منزل آمد و گفت: ای اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام و درود خداوند بر شما باد، من یتیمی از اولاد مهاجرین هستم، مرا سیر کنید خداوند شما را از مائده‌های بهشت سیر بگرداند. سپس همه اهل منزل ایثار کردند و غذای خودشان را به یتیم دادند و صبر کردند، دو شب و روز را چیزی نخوردند مگر آب خالص.» «فلما کان یوم الثالث قامت فاطمه رضی الله تعالی عنها الی الصاع الثالث و طحنته و خبزته و صلی علی کرم الله تعالی وجهه مع النبی صلی الله تعالی علیه و سلم المغرب فأتی المنزل فوضع الطعام بین یدیه فوقف اسیر بالباب فقال: السلام علیک یا اهل بیت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم انا اسیر محمد صلی الله علیه و سلم، اطعمونی اطعمکم الله فأثروه و باتوا لم یدوقوا الا الماء

القراح فلما أصبحوا أخذ على كرم الله تعالى وجهه الحسن و الحسين و اقبلوا الى رسول الله صلى الله عليه و سلم و رآهم يرتعون كالفراخ من شدة الجوع قال: يا ابا الحسن ما اشد ما يسوءنى ما ارى بكم و قام فانطلق معهم الى فاطمة رضى الله تعالى عنها فرآها فى محرابها قد التصق بطنها بظهرها و غارت عيناها من شدة الجوع فرق ذلك صلى الله عليه و سلم و سناء ذلك فهبط جبرئيل عليه السلام فقال: پس روز سوم فاطمه (سلام الله عليها) بلند شد و صاع سوم را آورد نموده و غذا [صفحه ۲۳۰] پخت على (عليه السلام) نماز مغرب را با پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) خواند و به منزل آمد و پس طعام را جلوشان گذاشتند، ناگاه درب منزل به صدا درآمد، صدایی به گوش رسید که می گفت: سلام و درود خدا بر شما اهل بیت محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) من یکی از اسیرهای محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) و گرسنه هستم، مرا اطعام و سیر بکنید، خداوند شما را از مائده‌های بهشت سیر بگرداند، اهل منزل همه‌ی غذا را به اسیر دادند و شب را بیتوته کردند و چیزی نخوردند مگر آب خالص، پس وقتی که صبح شد على (عليه السلام) دست حسن و حسین را گرفت و به طرف رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) رو آورد، پیامبر ایشان را که از شدت گرسنگی مثل جوجه می لرزیدند دید و فرمود: ای ابا الحسن چه قدر سخت است و مرا آزار می دهد که شما را به این حال می بینم، پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) با حضرت على و حسن و حسین به خانه‌ی فاطمه (سلام الله عليها) آمد، فاطمه را دید که در محراب مشغول عبادت است و از گرسنگی شکم مبارکش به پشتش چسبیده چشمهای مبارک به گودی رفته است. پس پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) به فاطمه رقت کرد، و ناراحت شد که آن حالت را دید، پس جبرئیل نازل شد و گفت: «خداها یا محمد، هناك الله تعالى فى اهل بيتك، قال: و ما آخذ يا جبرئيل؟ هل أتى على الانسان السورة، و فى رواية ابن مهران فوثب النبي صلى الله تعالى عليه و سلم حتى دخل على فاطمة فأكب عليها يبكي فهبط جبرئيل عليه السلام بهذه الآية: ان الابرار يشربون و فى رواية عن عطاء ان الشعير كان عن اجره سقى نحل و انه جعل فى كل يوم ثلث منه حصيدة فأثروا بها الى آخر». ای محمد بگیر که خداوند با میمنت گردانیده است برای اهل بیت تو، پیامبر اسلام فرمود: چه چیز را بگیرم ای جبرئیل؟ گفت: «هل اتى على الانسان». در روایت ابن مهران آمده است: پس پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) به سرعت رفت تا اینکه داخل خانه‌ی فاطمه شد و خود را به روی زهرانداخت و گریه می کرد، پس جبرئیل (عليه السلام) نازل شد و این آیه را آورد: «همانا نيكوکاران می نوشند از... الى آخر» و در روایتی از عطا آمده است: جوی را که على (عليه السلام) آورد از کرایه آبیاری نخل بود [صفحه ۲۳۱] و در هر روز یک سوم آن را فاطمه آورد می کرد و غذامی پخت و آن را به سائل و یتیم اسیر ایثار کردند. «و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس انه قال فى قوله سبحانه: و يطعمون الطعام الخ نزلت فى على كرم الله تعالى وجهه و فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم و لم يذكر القصه و الخبر مشهور بين الناس و ذكره الواحدى فى كتاب البسيط ثم نقل هذه الاشعار. الى م الى م و حتى متى اعاتب فى حب هذا الفتى و هل زوجت غيره فاطم و فى غيره هل أتى هل أتى «ابن مردويه از ابن عباس نقل کرده است: سخن خدای سبحان «يطعمون الطعام على حبه» در شأن على (عليه السلام) و فاطمه دختر پیامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) نازل شده است ولى او اصل جریان قصه و مورد شأن نزول را ذکر نکرده است در حالی که خبر بین مردم مشهور است و واحدی هم در کتاب بسیط خود خبر مذکور را ذکر کرده است و بعد این اشعار را هم بیان کرده: تا کی، تا کی و تا چه زمانی؟ مرا در محبت این جوانمرد سرزنش می کنید! مگر فاطمه به غیر او تزویج شده است؟ مگر سوره‌ی هل اتى درباره‌ی غیر او نازل شده است؟» و ذکر الآلوسى: و من اللطائف انه سبحانه لم يذكر فيها الحور العين و انما صرح عز و جل بولدان مخلصين رعاية لحرمة البتول و قرء عين الرسول لثلا تشور غيرتها الطبيعية اذا احست بضره و هى فى افواه الطباع البشرية و لو فى الجنة مرة و لا يخفى عليك أن هذا زهرة ربيع و لا تتحمل الفرق ثم التذكير على ذلك ايضا من باب التغليب». «آلوسى بعد از آن که مطالب گذشته را بیان کرده یادآور شده است: از لطایف عجائب این است که خدای سبحان در این سوره‌ی هل اتى از اول تا به آخر، به احترام حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله عليها) نام حور العين را ذکر نکرده است، و فقط خداوند از ولدان مخلص «فرزندان جاوید زیبا» نام برده است ولى اسمی از حور العين نبرده است، چرا؟ برای اینکه به

غیرت طبیعی وی بر نخورد، زمانی که حس بکند که وی [صفحه ۲۳۲] دارای سجایای بشری می‌باشد ولو اینکه در بهشت حتی یک مرتبه باشد و مخفی نماند همانا این شکوفه‌ی بهاری است که تند باد را نمی‌تواند تحمل داشته باشد، بعد آلوسی می‌گوید: تذکیر و مذکر بودن ضمیر در این سوره نیز از باب تغلیب است». [۲۲۱]. علامه‌ی نیشابوری می‌گوید: «یروی عن ابن عباس أن الحسن و الحسين مرضا - فعادهما رسول الله صلى الله عليه و سلم في ناس معه، فقال: يا اباالحسن لو نذرت علي ولدك فنذر علي و فاطمة و فضة جاریه لهما ان برآهما الله أن یصوموا ثلاثة أيام، فشفیا و ما معهما شیء، فاستقرض علي من شمعون الخیری اليهودی ثلاثة اصوع من شعیر فطحنت فاطمة منها صاعا و اختبرت خمسة أقراص علی عددهم، فوضعوا بین أیدیهم لیفطروا، فوقف علیهم سائل فقال: السلام علیکم یا اهل محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة فأثروه و باتوا و لم ینذروا الا الماء فاصبحوا صیاما، فلما امسوا و وضعوا الطعام بین ایدیهم وقف علیهم یتیم فأثروه و وقف علیهم فی الثالثة أسیر فجعلوا مثل ذلك فلما أصبحوا أخذ علی رضی الله عنه بید الحسن و الحسین الی رسول الله صلى الله عليه و سلم فلما أبصرهم و هم یرتعشون كالفراخ من شدة الجوع قال ما أشد ما یسؤنی ما اری بکم، فقال و انطلق معهم فرآی فاطمة فی محرابها قد لصق ظهرها ببطنها و غارت عیناها فسائه ذلك، فنزل جبرائیل و قال خذها یا محمد هناك الله فی أهل بیتك فاقراء السورة». «از ابن عباس روایت شده: همانا حسن و حسین (علیهما السلام) مریض شدند، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنان عیادت فرمود و عده ای از مردم هم با ایشان بودند، پیامبر فرمود: یا ابی الحسن برای عافیت فرزندان نذر کن، پس علی و فاطمه و فضه خادمه‌ی آنها نذر کردند که اگر خداوند آنان را خوب کرد سه روز روزه خواهند گرفت، پس وقتی که آقا زاده‌های شفا یافتند، اهل خانه روزه گرفتند و در نزد آنها چیزی از غذا [صفحه ۲۳۳] موجود نبود، علی از شمعون خیری یهودی سه صاع جو قرض کرد. فاطمه یک صاع از آن را آورد فرمود و پنج قرص نان آماده کرد، به تعداد اهل منزل، پس غذای جوین را بر سر سفره گذاشتند تا اینکه افطار بنمایند، ناگاه سائلی بردرب منزل ایستاد و گفت: سلام و رحمت خدا بر شما خاندان محمد، من مسکینی از مساکین مسلمانان هستم، مرا اطعام بکنید، خداوند شما را از مائده‌های بهشت سیر بگرداند؛ پس اهل منزل همه ایثار کردند و طعام خود را به مسکین دادند و شب را خوابیدند و چیزی نخوردند جز آب و شب را صبح کردند در حالی که همه روزه بودند، وقت افطار طعام را جلوی خود گذاشتند، یتیمی جلوی درب منزل ایستاد و گفت: من یتیم هستم به من اطعام بکنید، پس ایثار کردند و همگی غذا را به یتیم دادند، و روز سوم هم موقع افطار اسیر آمد و در زد و گفت: اسیری هستم گرسنه، همه‌ی اهل منزل غذای خود را تماما به اسیر دادند و این شب همه با آب افطار کردند، پس وقتی صبح شد علی (علیه السلام) دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفت و به خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را در حالی دید که حسن و حسین از شدت گرسنگی مثل جوجه به خود می‌لرزیدند، پیامبر فرمود: چه سخت است و آزار می‌دهد مرا که شما را این گونه می‌بینم. پیامبر با آنان به خانه فاطمه رفتند و فاطمه را دیدند که در محراب عبادت مشغول راز و نیاز و ستایش پروردگار می‌باشد ولی از شدت گرسنگی شکم وی به پشت چسبیده و چشم‌های مبارک به گودی رفته است و این حالت پیامبر را ناراحت کرد تا اینکه جبرئیل امین نازل شد و گفت: ای محمد این را بگیر که مبارک گردانید خداوند اهل بیت تو را و بعد جبرئیل سوره‌ی هل اتی را قرائت کرد». [۲۲۲].

علامه سیوطی می‌گوید: «و اخرج ابن مردويه عن ابن عباس فی قوله تعالی: و یطعمون الطعام علی حبه الآیة قال: نزلت هذه الآیة فی علی بن أبیطالب و فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم». [صفحه ۲۳۴] «ابن مردویه از ابن عباس آورده است: که قول خداوند تعالی در آیه «یطعمون الطعام...» این آیه درباره‌ی علی بن ابیطالب و فاطمه (علیهما السلام) نازل شده است». [۲۲۳]. علامه شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «نزلت هذه الآیة فی علی بن ابیطالب و بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم». «این آیه، مبارکه‌ی «یطعمون الطعام علی حبه» برای علی بن ابیطالب و دختر رسول خدا (علیهما السلام) نازل شده است». [۲۲۴]. و علامه‌ی ادیب ابی حیان اندلسی مغربی گفته است که این سوره در شأن علی و فاطمه دختر پیامبر (علیهما السلام) نازل شده است». [۲۲۵]. و علامه

خطیب خازن در تفسیر خود: از ابن عباس نقل کرده است که این سوره و یا آیه در شأن علی بن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله (علیهم السلام) نازل شده است. [۲۲۶]. علامه میر محمد صالح کشفی ترمذی حنفی می گوید: «از تفسیر بحر الموج حافظی و حسینی نقل شده است که اکثر مفسرین اتفاق دارند بر اینکه سبب نزول آیه «یطعمون الطعام»، علی و فاطمه بنت رسول الله (علیهم السلام) می باشد. [۲۲۷]. علامه بیضاوی می گوید: «عن ابن عباس رضی الله عنهما ان الحسن و الحسین مرضا فعادهما رسول الله صلی الله علیه و سلم فی أناس معه فقالوا یا ابی الحسن لو نذرت علی ولدیك فنذر علی و فاطمة رضی الله تعالی عنهما و فضة جاریة لهما صوم ثلاثة أيام ان برثا فشفیا و ما معهم شیء فاستقرض علی من شمعون الخیری ثلاث أصوع من شعیر فطحنت فاطمة صاعا و اختبزت خمسة أقراص وضعوها بین أیدیهم لیفطروا فوقف علیهم مسکین فأثروه و باتوا و لم یذوقوا الا الماء و أصبحوا صیاما فلما أمسوا و وضعوا الطعام وقف [صفحه ۲۳۵] علیهم یتیم فأثروه ثم وقف علیهم فی الثالثة أسیر ففعلوا مثل ذلك فنزل جبرئیل علیه السلام بهذه السورة و قال خذها یا محمد هناك الله فی أهل بیتك». «از ابن عباس (رضی الله عنه) نقل شده است: به درستی که حسن و حسین مریض شدند و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با عده‌ای از مردم از آنان عیادت فرمود، پس گفت: ای ابی الحسن برای سلامتی فرزندان نذر بکن، سپس علی و فاطمه و فضه خادمه‌ی آنان سه روز روزه نذر کردند تا اینکه به واسطه این نذر حسن و حسین خوب شدند و اهل منزل روز اول را روزه گرفتند در حالی که با آنها چیزی نبود. علی (علیه السلام) پهلوی شمعون یهودی آمد و سه صاع جو قرض کرد، فاطمه یک صاع آن را آرد فرمود و پنج قرص نان به تعداد افراد منزل پخت، وقتی که سفره‌ی غذای جوین را پهن کردند که افطار بکنند، ناگاه مسکینی در زد و گفت: گرسنه هستم، همه‌ی اهل منزل ایثار کردند و غذا را به مسکین دادند و شب را خوابیدند و چیزی نخوردند مگر آب، و صبح کردند در حالی که روزه بودند، پس وقتی شام کردند و طعام را گذاشتند که افطار بکنند ناگاه یتیمی در زد و گفت: گرسنه هستم اهل منزل نیز ایثار کردند و غذا را تماما به یتیم دادند و شب را با آب افطار کردند. روز سوم وقتی که اهل منزل علی (علیه السلام) و فاطمه سفره‌ی غذا را گذاشتند که افطار بکنند، اسیری در زد، اینجا باز هم اهل منزل مثل روز اول و دوم ایثار کردند و غذا را به اسیر دادند؛ روز چهارم علی دست حسن و حسین را گرفت به منزل پیامبر آمدند، وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از حال آنها با خبر شد فرمود: این حالت که شما دارید مرا آزار می‌دهد، وقتی که پیامبر اسلام به سراغ فاطمه آمد، دید دخترش زهرا در محراب عبادت مشغول راز و نیاز به درگاه باری تعالی می‌باشد و از شدت گرسنگی شکم وی به پشت چسبیده و چشم نازنین وی به گودی رفته است، پیامبر ناله کرد و فریاد برآورد: وای بر آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ناگاه جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و گفت یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این را بگیر، خداوند مبارک گردانیده، به تو تهنیت گفته است [صفحه ۲۳۶] درباره‌ی اهل بیت تو و سوره‌ی «هل اتی علی الانسان» را برای پیامبر اسلام قرائت کرد. [۲۲۸]. و علامه فخر رازی هم در تفسیر خود عین همان روایت را که زمخشری در تفسیر کشاف آورده ذکر کرده است، و کاری به غرض و تأویل ایشان نیست زیرا اصل جریان مهم است که ایشان هم ذکر کرده است. [۲۲۹]. علامه طنطاوی می گوید: «بروی آنها نزلت فی سیدنا علی رضی الله عنه، از نذر هو و فاطمة رضی الله عنهما و فضة جاریة لهما ان یصوموا ثلاثة ایام ان بری الحسن و الحسین، فلما برثا و استقرض رضی الله عنه صاعا و خبز خمسة أقراص، فوضعوها بین أیدیهم لیفطروا فلما جاء مسکین أعطوه و لم یأكلوا، و فی اللیلة الثانية وقف یتیم فاعطوه و لم یأكلوا، و فی اللیلة الثالثة أسیر». «روایت شده که آیه شریفه‌ی «یطعمون الطعام علی حبه» در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است، زمانی که علی و فاطمه (علیهما السلام) نذر کردند و فضه‌ی خادمه نیز نذر کرد که اگر حسن و حسین از بیماری که داشتند خوب شدند، سه روز را روزه بگیرند و وقتی که آن دو فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوب شدند، اهل منزل روزه گرفتند و در منزل از طعام چیزی موجود نبود، علی سه صاع جو قرض کرد، و فاطمه روز اول چند قرص نان پخت، در موقع افطار طعام را جلوی خود گذاشتند که افطار بکنند، ناگاه مسکینی آمد و همه طعام را به وی دادند و خودشان چیزی نخوردند، در روز دوم هم یتیم آمد غذا را به یتیم دادند و روز سوم موقع

افطار غذا را به اسیر دادند و علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه‌ی خادمه سه روز را با آب افطار کردند و روز چهارم خدمت پیامبر اسلام آمدند و این آیه مبارکه «یطعمون الطعام» در منزل فاطمه (علیها السلام) نازل شد و سوره‌ی هل اتی نیز همان جا نازل شد. [۲۳۰]. خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «ابن عباس گفت: این آیت در شأن امیرالمؤمنین [صفحه ۲۳۷] علی (علیه السلام) و خاندان وی فرو آمد، و سبب وی آن بود که حسن و حسین (علیهما السلام) هر دو بیمار شدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عیادت ایشان شد، با جمعی یاران، گفتند: «یا اباالحسن لو نذرت علی ولدیک نذرا» اگر نذر کنی بر امید عافیت و شفای فرزندان مگر صواب باشد، علی (علیه السلام) نذر کرد که اگر فرزندان مرا از این بیماری شفا آید و عافیت حاصل شود، شکر آن را سه روز روزه دارم، تقریباً الی الله عز و جل و طلباً لمرضاته: فاطمه زهرا (سلام الله علیها) همین کرد، سه روز روزه نذر بر خود واجب کرد، کنیزی داشتند نام وی فضه بود، او نیز بر موافقت ایشان همین نذر کرد ان بر آسیدای مما بهما صمت لله ثلثة ایام شکرا پس رب العالمین ایشان را عافیت و صحت داد. و ایشان وفای نذر باز آمدند و روزه داشتند، و در خانه‌ی ایشان هیچ طعام نبود که روزه گشایند، علی مرتضی (علیه السلام) از جهود خیبری که نام وی شمعون بود قرض خواست، آن جهود سه صاع جو به قرض به وی داد. فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از آن جو یک صاع به آسیاب دست آرد کرد و پنج قرص از آن پخت. وقت افطار فرا پیش نهادند تا خورند. مسکینی بر در سرای آمد آن ساعت و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکین من مساکین المسلمین، اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة سخن درویش به سمع علی (علیه السلام) رسید، علی (علیه السلام) روی فرا فاطمه (علیها السلام) کرد، گفت: اینجا خواجه شعرهایی را که در کتابهای دیگر هم آمده است، چنانچه از کتاب تذکره الخواص جوزی نقل شد آورده است. آن چه طعام که پیش نهاده بود، جمله به درویش دادند! و بر گرسنگی صبر کردند؛ تا دیگر روز فاطمه (سلام الله علیها) صاعی دیگر جو آرد کرد و از آن نان پخت. چون شب در آمد، وقت افطار در پیش نهادند، یتیمی از اولاد مهاجران بر در بایستاد گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله سلم) یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة علی چون سخن آن یتیم شنید روی فرا فاطمه (سلام الله علیها) کرد، گفت: (باز هم خواجه شعرهایی را که از فرمایشات علی و فاطمه (علیهما السلام) اقتباس انتزاع [صفحه ۲۳۸] شده آورده است) همچنان طعام که در پیش بود جمله به یتیم دادند و خود گرسنه خفتند، دیگر روز آن صاعی که مانده بود فاطمه (سلام الله علیها) آن را آرد کرد و نان پخت، به وقت خوردن اسیری بر سرای بایستاد، گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. آن طعام به اسیر دادند، سه روز بگذشت که اهل بیت علی (علیه السلام) طعامی نخوردند و بر گرسنگی صبر کردند و آن ماحضر که بود ایثار کردند، مرد درویش را و یتیم را و اسیر را، تا رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا». [۲۳۱]. ابراهیم قندوزی حنفی می‌گوید: حموینی از مجاهد و از ابن عباس در قول خداوند: «یوفون بالذکر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا»: «و به نذر و عهد خودشان وفا می‌کنند و می‌ترسند روزی را که در آن روز بر همه احاطه دارد و غذا و طعام را با وجودی که دوست دارند بر مسکین و یتیم و اسیر اطعام و اعطا و ایثار می‌کنند» آورده است: قال مرض الحسن و الحسین رضی الله عنهما فعاد هما جدهما صلی الله علیه و سلم و عاد هما بعض الصحابة فقالوا یا اباالحسن لو نذرت علی ولدیک فقال رضی الله عنه ان براء ولدای مما بهما صمت لله ثلاثه ایام شکر الله و قالت فاطمه رضی الله عنها مثل ذالک و قالت جاریه یقال لهما فضه مثل ذلک و قال الصبیان نحن نصوم ثلاثه ایام فالبسهما الله العافیة و لیس عندهم قلیل و لا کثیر فانطلق علی رضی الله عنه الی رجل من اليهود یقال له شمعون به حابا فقال له هل تأتینی جزء من صوف تغزلها لک بنت محمد صلی الله علیه و آله ثلاثه اصواع من شعیر. قال نعم فاعطاه ثم قامت فاطمه رضی الله عنها الی صاع و طحنته و اختبرت منه خمسہ اقراص لکل واحد منهم قرص و صلی علی رضی الله عنه مع النبی صلی الله علیه و سلم المغرب ثم اتی فوضع الطعام بین یدیه اذا اتاهم مسکین فوقف الباب فقال السلام علیکم [صفحه ۲۳۹] یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم أنا مسکین اطعمونی

شیئا فاعطوه الطعام و مکثوا یومهم و لیتهم لم یدوقوا شیئا الا الماء القراح و فی اللیلة الثانیة اتاهم یتیم فقال اطعمونی فاعطوه الطعام و فی اللیلة الثالثه اتاهم اسیر فقال اطعمونی فاعطوه و مکثوه ثلاثه ایام و لیالیها لم یدوقوا شیئا الا الماء القراح فلما ان کان فی الیوم الرابع و قد قضوا نذرهم اخذ علی بیده الیمنی الحسن و بیده الیسری الحسین رضی الله عنهم و اقبل نحو رسول الله صلی الله علیه و سلم و هما یرتشان کالفراخ من شدۀ الجوع فلما بصرهم النبی صلی الله علیه و سلم انطلق الی ابنته فاطمه رضی الله عنها فانطلقوا الیها و هی فی محرابها تصلی و قد لصق بطنها بظهرها من شدۀ الجوع و غارت عیناها فلما راها رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و اغوثاه یا الله اهل بیت محمد یموتون جوعا فهبط جبریل علیه و سلم فاقراء (هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا الی آخر السورۀ). «ابن عباس گفته است: حسن و حسین (علیهما السلام) مریض شدند، جد بزرگوار آنان از آنها عیادت فرمود و بعضی از صحابه هم عیادت کردند، پس گفتند: یا اباالحسن برای بهبود فرزندان نذر کن، پس علی (علیه السلام) فرمود: اگر دو فرزندم از آن ناراحتی که به آنهاست خوب شدند، به شکرانه‌ی آن برای خدا سه روز را روزه می‌گیرم، و فاطمه (سلام الله علیها) نیز چنین نذر کرد و فضه‌ی خادمه هم نذر کرد. حسن و حسین نیز فرمودند ما هم سه روز را روزه می‌گیریم، وقتی که خداوند آنان را لباس عافیت پوشانید، همه اهل منزل روزه گرفتند در حالی که منزل آنها از غذا هیچ چیزی موجود نبود، علی (علیه السلام) پهلوی مردی از یهودی که به او شمعون بن حابا می‌گفتند رفت و فرمود: آیا ممکن است مقداری پشم به من بدهی تا دختر محمد (صلی الله علیه و آله) آن را بریسد به اجرت سه صاع از جو؟ شمعون گفت: بلی می‌دهم و بعد سه صاع جو را به علی (علیه السلام) داد، سپس فاطمه (علیها السلام) یک صاع آن را آرد نموده و پنج قرص نان به تعداد اعضای خانواده پخت، علی (علیه السلام) نماز را با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند و به منزل آمد، وقتی غذا جلوی خودشان گذاشتند، ناگاه مسکینی آمد و بر در منزل توقف کرد و گفت: درود [صفحه ۲۴۰] و رحمت خداوند بر شما باد ای اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من بیچاره‌ای گرسنه هستم و چیزی به من اطعام بکنید، پس همه‌ی غذا را به وی دادند و شب و روز را صبر کردند و چیزی را نخوردند مگر آب خالص. و در شب دوم وقت افطار یتیمی آمد و گفت: مرا اطعام بکنید، پس همه غذا را به یتیم اعطا کردند و در شب سوم موقع افطار اسیری آمد و گفت: اسیر هستم مرا اطعام بکنید و غذا جمله به وی دادند و سه شب و روز را صبر و ایثار کردند و هیچ چیزی نخوردند مگر آب خالص، وقتی که روز چهارم شد و روزه‌های نذری را تمام کردند، علی (علیه السلام) دست حسن را به دست راست و دست حسین را به دست چپ گرفت به طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد در حالی که آنان از شدت گرسنگی مثل جوجه می‌لرزیدند، پس وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از حال آنان با خبر شد از حال فاطمه (سلام الله علیها) جو یا شد و بعد حضرت به طرف خانه‌ی فاطمه تشریف برد، وی در محراب خود مشغول عبادت بود در حالی که از شدت گرسنگی شکم وی به پشتش چسبیده بود و چشم‌های مبارک به گودی رفته بود. وقتی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این حالت را از فاطمه مشاهده فرمود، استغاثه کرد و گفت: ای خدا اهل بیت محمد همه از گرسنگی می‌میرند، پس ناگاه جبرئیل نازل شد و خواند: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا الی آخر سورۀ». این روایت را که قندوزی آورده است با روایاتی که در کتب ارزشمند شیعه آمده تقریباً از نظر محتوا و اصل قضیه مطابقت و موافقت دارد. این احادیث که در این فصل ذکر شد، نمونه‌ای از روایات بود که در رابطه با ایثار و فداکاری گوهر تابناک و ام‌ابیه‌ای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است. مقام و منزلت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در پیشگاه خدایش آن قدر زیاد است که خداوند در سورۀ مبارکه‌ی «هل اتی علی الانسان» از حور العین اسمی نیاورده و بر خلاف موارد دیگری از قرآن مجید مانند سورۀ‌های واقعه و صف و نبأ و رحمن وقتی که بهشت و نعمت‌های بهشتی ذکر شده از حورالعین اتراب ذکر به میان آمده است، ولی در این سورۀ مبارکه به احترام زهرا (سلام الله علیها) از حورالعین اسم برده نشده است، چرا؟ برای اینکه زهرا از حورالعین و فرشته بالاتر است، فرشته [صفحه ۲۴۱] کجا و فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) کجا؟ فرشتگان باید همه خدمتگزاران وی باشند و بدون شک همه در خدمتگزاری به فرشته‌ی انسان گونه‌ی پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) افتخار می‌کنند. در اول این فصل گفته شد که این سوره‌ی مبارکه در شأن اهل بیت و مخصوصاً فاطمه (علیهم‌السلام) نازل شده است؛ اگر سؤال شود که چرا مخصوصاً فاطمه (سلام الله علیها)؟ در جواب باید گفت که اگر چه در لسان آیه‌ی مبارکه (یطعمون) به صیغهی جمع آمده است، یعنی بندگان نیکوکار غذا را به نیازمند اطعام می‌کنند؛ گرچه در ایثار و فداکاری که چهار نور مقدس بنا بر بعضی روایاتی که حسن و حسین هم سه روز نذر کردند انجام دادند همه ایثار کردند، ولی ایثار و فداکاری فاطمه (سلام الله علیها) از ویژگی خاصی برخوردار می‌باشد، زیرا در تمام روایاتی که ذکر شد بالصراحه گفته‌اند: «قامت فاطمه الی صاع طحنته و اختبزته» فاطمه (سلام الله علیها) برخواست و یک صاع جو را آرد کرد چند قرص نان پخت و فقط در یک روایت آمده که جاریه این کار را کرده است، حالا شما ملاحظه بکنید در آن موقع حضرت فاطمه (سلام الله علیها) با زبان روزه چه وظایفی را انجام می‌داده و این ایثار هم در کنار آنهاست. ۱- کارهای خانه را انجام می‌داد، جارومی کرد و از چاه آب می‌کشید و نظافت منزل را عهده‌دار بود. ۲- بچه داری می‌نمود و نیازهای آنها را برطرف می‌کرد و از آنان مراقبت و نگهداری می‌نمود. ۳- تاریخ این ایثار در هر سالی از هجرت که واقع شده، به احتمال قوی در آن موقع بانوی دو عالم بچه‌ی شیرخواری، یا فرزند خردسال داشته که نیاز به مراقبت و رسیدگی داشته است. ۴- در بعضی از روایات مذکور آمده است که حضرت علی (علیه‌السلام) به ازای سه کیلو جو، سه کیلو پشم گرفت که هر روز فاطمه (سلام الله علیها) یک کیلو پشم را خامه می‌کرد و بعد یک صاع جو را آرد نموده و نان می‌پخت. ۵- حضرت فاطمه (سلام الله علیها) کاتب وحی بوده آیات الهی را می‌نوشت و احکام دستورات اسلام و قوانین آن را تدوین و تحقیق و بررسی می‌کرد و شرح می‌داد. [صفحه ۲۴۲] تا صحیفه‌ی الهی خود را تکمیل کند. ۶- در یک شبانه روز ساعتی را با معبود خویش در محراب عبادت خلوت می‌کرد و مشغول راز و نیاز بود و لحظه‌ای از آن غافل نبود. بلی با همه‌ی اینها فاطمه (سلام الله علیها) در اطاعت و پیروی از شوهر عزیزش غذا را به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهد و آنان را بر خود مقدم می‌دارد. با توجه به این چند نکته می‌توان گفت که ایثار فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از ویژگی خاصی برخوردار است.

سوره‌ی هل اتی مکی است یا مدنی؟

عده‌ای کوشیدند تا ثابت کنند که سوره‌ی مبارکه‌ی «هل اتی» مکی است تا به اثبات برسانند که آیات مذکور درباره‌ی فضیلت اهل البیت و مخصوصاً فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نازل نشده است. ولی بر عکس، عده‌ی زیادی از اهل سنت و جماعت قائل هستند که این سوره در مدینه نازل شده، و این قول در بین اهل سنت مشهور است. از جمله قرطبی مفسر مشهور اهل سنت در تفسیرش جلد ۲۹ می‌گوید: «قال الجمهور مدنیة»: «بیشتر علما معتقد هستند که در مدینه نازل شده است.» حاکم ابوالقاسم حسکانی از ابن عباس تعداد آیاتی را که در مکه و در مدینه نازل شده به ترتیب مشروحاً نقل کرده است و این سوره را جزء سوره‌های مدنی شمرده که بعد از سوره‌ی «رحمن» و قبل از سوره‌ی «طلاق» نازل گردیده است. در فهرست ابن ندیم از ابن عباس نقل شده که سوره‌ی هل اتی یازدهمین سوره‌ی مدنی می‌باشد و در اتقان سیوطی از بیهقی در «دلائل النبوة» از عکرمه نقل شده که سوره‌ی هل اتی در مدینه منوره نازل شده است. و در تفسیر «در المنثور» سیوطی نیز همین معنی از ابن عباس به طرق مختلف نقل شده است. و از همه گذشته جمع کثیری از بزرگان اهل سنت نزول آیات آغازین این سوره [صفحه ۲۴۳] مبارکه را (ان الابرار...) درباره‌ی علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین (علیهم‌السلام) نقل کردند و این خود شهادت و گواه صریح بر مدنی بودن آن است، برای اینکه تولد امام حسن حسین (علیهما‌السلام) در مدینه بوده است. واحدی در اسباب النزول و بغوی در معالم التنزیل و سبط ابن جوزی در تذکره و گنجی شافعی در کفایة الطالب قائل هستند که سوره‌ی هل اتی از سوره‌های مدنی می‌باشد. و این مسئله به قدری معروف و مشهور است که محمد بن ادریس شافعی یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت آن شعر معروف خودش را درباره‌ی علی و فاطمه زهرا (علیهما‌السلام) انشاء کرده است. اکنون عبارت برخی از کسانی که سوره‌ی مبارکه هل اتی را مدنی می‌دانند ذکر می‌شود: از جمله شیخ طنطاوی

جواهری در تفسیر الجواهر فی تفسیر القرآن می‌گوید: «هی مدینه نزلت بعد سورة الرحمن» (سوره‌ی هل اتی مدنی است و بعد از سوره الرحمن نازل شده است). و قرطبی در تفسیر «الجامع الاحکام القرآن» می‌گوید: «قال الجمهور: مدینه و قيل فيها مکی من قوله تعالى: «انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلا» [۲۳۲] الی آخر السورة و ما تقدمه مدنی» «عده‌ی کثیری از علما و دانشمندان گفته‌اند که سوره‌ی هل اتی مدنی است ولی قولی دیگر گفته است که از قول خداوند متعالی «انا نحن» یعنی از آیه ۲۳ تا آخر آن مکی است و در مکه نازل شده است، اما قبل آن از اول سوره تا آیه ۲۲ مدنی است.» جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» می‌گوید: «و اخرج ابن الضریس و ابن مردویه و البیهقی عن ابن عباس قال نزلت سورة الانسان بالمدینه» [۲۳۳] «ابن ضریس و ابن مردویه و بیهقی هر سه نفر از ابن عباس نقل کرده‌اند و ابن عباس گفته است که سوره‌ی انسان در مدینه نازل شده و مدنی است (الدر المنثور، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۹۷، چاپ مکتبه المرعشی، قم، ایران- ۱۴۰۴ هجری قمری). [صفحه ۲۴۴] ابوالفضل رشیدالدین میبدی در تفسیر کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۱۶ می‌گوید: «مجاهد و قتاده گفتند: این سوره مدنی است، به مدینه فرود آمده و باز هم می‌گوید: حسن گفت و عکرمه یک آیه از این سوره به مکه فرود آمد «فاصبر لحکم ربک... الخ» و باقی به مدینه فرود آمد.» احمد مصطفی مراغی در تفسیر «المراغی» جلد ۱۰ صفحه‌ی ۱۵۹ می‌گوید: «هی مدینه نزلت بعد سورة الرحمن»: «سوره‌ی هل اتی مدنی است و در مدینه بعد از سوره الرحمن نازل شده است.» مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدیر از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت نام می‌برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده‌اند. به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است. [۲۳۴]. و باز هم دلیل دیگری که آیات و بلکه تمام سوره‌ی هل اتی درباره‌ی علی و فاطمه زهرا (علیهما السلام) نازل شده است کلمه‌ی اسیر می‌باشد، برای اینکه از زمانی که پیامبر اسلام در مکه‌ی معظمه بود جنگی بین اسلام و کفر واقع نشده بود و هر چه غزوات پیامبر اسلام در راه پیشبرد اسلام با کفر انجام داد بعد از هجرت به مدینه منوره بوده است و بعد از یک سال از هجرت بوده، و ازدواج علی و فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) در سال دوم هجرت بوده است. [۲۳۵]. مناسب است روایتی را که آلوسی مفسر معروف اهل سنت در «روح المعانی» از ابن عباس پیرامون آیه مبارکه‌ی «متکئین فیها علی الارائك لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا»، «بهشتی‌ها در حالی هستند که بر تختهایی زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجامی بینند، و نه سرما را» آورده است، یاد آور شویم. ابن عباس چنین نقل می‌کند: «بینا اهل الجنة اذروا ضوئا کضوء الشمس، و قد اشرقت الجنان به فیقول اهل الجنة یا رضوان ما هذا؟ و قد قال ربنا لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا فیقول لهم رضوان لیس هذا [صفحه ۲۴۵] بشمس، و لا- قمر، و لکن علی (سلام الله علیه) و فاطمه (سلام الله علیها) ضحکا، و اشرقت الجنان من نور ثریهما!». «هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند ناگهان نوری همچون نور آفتاب مشاهده می‌کنند که صحنه‌ی بهشت را روشن ساخته است، بهشتیان به رضوان (فرشته مأمور بهشت) می‌گویند: این نور چیست با اینکه پروردگار ما فرموده در بهشت نه آفتاب را می‌بینند و نه سرما را؟ او در پاسخ می‌گوید: این نور خورشید و ماه نیست، علی فاطمه (علیهما السلام) خندان شده‌اند و بهشت از نور دندان‌شان روشن گشته است.» [۲۳۶]. اینها بود اقوال اهل سنت در رابطه با اینکه سوره‌ی مبارکه‌ی هل اتی- مگر بعضی آیات آن- در مدینه منوره و در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) و مخصوصا فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نازل شده است. [صفحه ۲۴۹]

فاطمه زهرا (س) در آیه‌ی مرج البحرين

یکی از آیاتی که در شأن فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) نازل شده آیه‌ی مبارکه‌ی «مرج البحرين يلتقیان بینهما برزخ لا بیغان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان»: «دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند، اما در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگر غلبه نمی‌کند»، [۲۳۷] می‌باشد. مقصود از دو دریا علی و فاطمه (علیهما السلام) و برزخ وجود پیامبر رحمة للعالمین و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین (علیهم السلام) می‌باشند. علامه سبط ابن جوزی می‌گوید: «ذکر الثعلبی فی تأویل قوله تعالی: مرج

البحرین عن سفیان الثوری و سعید بن جبیر ان البحرین علی و فاطمة و البرزخ محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن و الحسین علیهما السلام» (ثعلبی در تفسیر خود در تأویل و تفسیر آیه از سفیان ثوری و سعید بن جبیر نقل کرده است: مقصود از دو دریا علی و فاطمه و برزخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا بیرون می‌آید، حسن و حسین (علیهما السلام) می‌باشند. [۲۳۸]. علامه خوارزمی از سید حفاظ ابو منصور و از رئیس ابوالفتح بن عبدالله همدانی و از [صفحه ۲۵۰] امام عبدالله بن عبدان و از ابوعبدالله نافع بن علی و از علی بن ابراهیم قطان و از احمد بن حماد کوفی و از محمد بن زیدان هاشمی و از عبدالله بن عبدالرحمن موصلی و از محمد بن یوسف فریابی و از سفیان بن سعید ثوری و از ابن ابی نجیع و از مجاهد و از ابن عباس در قول خداوند: «مرج البحرین، قال علی و فاطمة بینهما برزخ لا بیغیان قال: ود لا یتباغضان، یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان قال الحسن و الحسین.» گفته است بحرین علی و فاطمه و برزخ دوستی است که غضب نمی‌کند و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا خارج می‌شود حسن و حسین می‌باشند. [۲۳۹]. علامه سیوطی می‌گوید: «أخرج ابن مردویه عن ابن عباس فی قوله: مرج البحرین یتقیان قال: علی و فاطمة بینهما برزخ لا بیغیان قال النبی صلی الله علیه و سلم یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان قال: الحسن و الحسین.» [۲۴۰]. «ابن مردویه از ابن عباس آورده است: بحرین ملاقات کننده، علی و فاطمه (علیهما السلام) و برزخی بین آن دو هست که بر دیگری غلبه نمی‌کنند، پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا خارج می‌شوند، حسن حسین (علیهما السلام) می‌باشند. و خوارزمی نیز همین روایت را از مردویه و از انس بن مالک آورده است. علامه آلوسی می‌گوید: «أخرج ابن مردویه عن ابن عباس، قال: مرج البحرین یتقیان، علی و فاطمة رضی الله تعالی عنهما بینهما برزخ لا بیغیان النبی صلی الله علیه و سلم یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن و الحسین رضی الله عنهما.» «ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است: مقصود از بحرین علی و فاطمه و برزخ [صفحه ۲۵۱] بین آن دو دریا نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و لؤلؤ و مرجان که از دو دریا بیرون می‌آیند حسن و حسین می‌باشند. [۲۴۱]. آلوسی می‌گوید: ابن مردویه همین روایت را از انس بن مالک هم آورده است، ولی برزخ را ذکر نکرده است. در کتاب مناقب مرتضوی محمد صالح ترمذی حنفی از کتاب شیخ شهاب‌الدین سهروردی و تفسیر العمدة و الدرر از سفیان ثوری با سندی از سعد و سلمان نقل شده است: مرج البحرین علی و فاطمه و برزخ و حائل بین آن دو محمد مصطفی و لؤلؤ مرجان حسن و حسین (علیهما السلام) می‌باشد. علامه شیخ سلیمان قندوزی می‌گوید: «أخرج أبو نعیم الحافظ و الثعلبی و المالکی باسانیدهم و روی سفیان الثوری هم جمیعا عن أبی سعید الخدری و ابن عباس و أنس بن مالک رضی الله عنهم قالوا: علی و فاطمة بحران عمیقان لا بیغی أحدهما علی صاحبه و بینهما برزخ هو رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان هما الحسن و الحسین رضی الله عنهم.» «ابونعیم و ثعلبی و مالکی با سندهای خودشان آورده‌اند و سفیان ثوری همه‌ی آنها را از ابی سعید خدری و ابن عباس و انس بن مالک روایت کرده است و آنها گفته‌اند: دو دریای عمیق علی و فاطمه هستند که یکی از آنها بر دیگری ظلم و غضب نمی‌کنند، برزخ بین آن دو دریا، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریای عمیق خارج می‌شوند حسن و حسین می‌باشند. باز هم قندوزی می‌گوید: و روی فی المناقب عن جعفر الصادق قال: کان أبوذر رضی الله عنه یقول: ان هذه الآیة مرج البحرین یتقیان بینهما برزخ لا بیغیان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان نزلت فی النبی صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام فلا یحبهم الا مؤمن [صفحه ۲۵۲] و لا بیغضهم الا کافر، فکونوا محیین بحبهم و لا تکونوا کفارا بیغضهم فتلقون فی النار.» «در مناقب از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده که فرموده است: ابوذر گفته است: همانا این آیه شریفه‌ی (دو دریای که با هم ملاقات می‌کنند و بین آنها برزخی است که بر یکدیگر غضب نمی‌کنند و از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود) در شأن نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام) نازل شده است، آنان را دوست ندارد مگر مؤمن و غضب و دشمن نمی‌دارد مگر کافر، پس به دوستی آنان دوست باشید و به واسطه‌ی دشمنی آنان کافر نشوید در این صورت آتش را ملاقات

کرده و داخل می‌شوید». [۲۴۲]. روایاتی که ذکر شد نمونه‌ای از فضائل علی و فاطمه (علیهما السلام) می‌باشد که به صراحت به آن دلالت می‌کنند. در پایان این فصل روایتی را که شیخ عزالدین عبدالسلام مقدسی الشافعی در فصل بعض رسائل خود در مدح خلفا آورده ذکر می‌شود: «حیث قال: فلما حملت خدیجه رضی الله عنها بفاطمه علیها السلام كانت فاطمة تحدثها من بطنها و تونسها فی وحدتها، و كانت تکتب ذلك عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فدخل النبی یوما فسمع خدیجه تحدث فاطمة، فقال لها: یا خدیجه لمن تحدثین (بمن تحدثین) قالت: احدث الجنین الذی فی بطنی فانه یحدثنی و یؤنسنی، قال: یا خدیجه ابشری فانها انثی و أنها النسلة الطاهرة المیمونه، فان الله تعالی قد جعلها من نسلی، و سيجعل من نسلها خلفاء فی أرضه بعد انقضاء وحیه، فما برح ذلك النور یعلو و أشعته فی الافاق تنمو حتی جاءه الملك فقال: یا محمد أنا الملك محمود و ان الله بعثنی ان ازوج النور من النور، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: ممن؟ قال: علی من فاطمة، فان الله قد زوجها من فوق سبع سماوات و قد شهر ملاکها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فی سبعین الفا من کروبین و سبعین الفا من الملائکه الکرام الذین اذا سجد أحدهم سجده لا یرفع رأسه ألی یوم القیامه. او فی الله تبارک و تعالی الیهم أن ارفعوا رؤسکم و اشهدوا ملاک علی بفاطمه فكان [صفحه ۲۵۳] الخاطب جبرئیل و الشاهدان میکائیل و اسرافیل، ثم الله عز و جل بحور العین أن یحضرن تحت شجره طوبی ان انثری ما فیک، فنشرت ما فیها من جوز و لوز و سکر فاللوز من در و الجوز من یاقوت، و السکر من سکر الجنه فالتقطته حور العین، فهو عند هن فی الاطباق تتهادینه و یقلن هذا من نثار تزویج فاطمه بعلی، فعند ذلك أحضر النبی صلی الله علیه و سلم اصحابه، و قال: اشهدکم أنى زوجت فاطمه من علی علیه السلام، فلما التقی البحران، بحر ماء النبوه من فاطمه علیهما السلام و بحر ماء الفتوه من علی کرم الله وجهه، هنا لک مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان. برزخ التقوی علی لا- یبغی علی فاطمه بدعوی و لا فاطمه علی علی بشکوی، یرج منهما اللؤلؤ و مرجان اللؤلؤ: الحسن، و المرجان: الحسین، فجاء السبطين سیدین شهیدین حبیبین الی سید الکونین فهما روحاه و ریحانتاه، کلما راح علیهما و ارتاع الیهما بقول: هذا ریحانتای من الدنیا، و کلما اشتاق الیهما یقول: ولداى هذان سیدا شباب أهل الجنه و أبوهما خیر منهما، و فاطمه بضعه منی یرینى ما رابها، و یؤذینى ما یؤذیها، و یسرنى ما یسرها قل لا- أسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربى» انتهى. «وقتی که خدیجه (رضی الله عنها) به فاطمه (سلام الله علیها) حامله شد، فاطمه در شکم مادر با خدیجه صحبت می‌کرد و در تنهایی‌ها با او مأنوس بود، خدیجه این موضوع را از پیامبر پنهان می‌کرد، روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خدیجه داخل شد و شنید که وی با کسی صحبت می‌کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدیجه با چه کسی صحبت می‌کردی؟ خدیجه عرض کرد: با این جنینی که در شکم است صحبت می‌کردم و او با من حرف می‌زند و در تنهایی مونس من است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بشارت می‌دهم یا خدیجه که این جنین دختر می‌باشد و از نسل پاک و با میمنت است و همانا خداوند تعالی وی را از نسل من قرار داده است و زود است که خداوند جانشین مرا بعد از تمام شدن وحی خود از نسل وی قرار دهد، پس وقتی که این نور عالی ظاهر شد و تمام آفاق را از شعاع خود روشن کرد [صفحه ۲۵۴] و به حد رشد و کمال رسید، ملکی خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: ای محمد من ملک محمود هستم و خداوند تعالی مرا برانگیخته است تا نور را با نور تزویج بکنم. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه کسی را؟ ملک گفت: علی و فاطمه را، همانا خداوند از فوق هفت آسمان فاطمه را برای علی (علیه السلام) تزویج فرموده است در حالی که عقد ازدواج را جبرئیل و میکائیل و اسرافیل (با هفتاد هزار از ملائکه‌ی کروبین و هفتاد هزار از ملائکه‌ی کرام و با احترام که اگر یکی از آنها خداوند را سجده بکند تا روز قیامت سر از سجده بلند نمی‌کند) شاهد و گواه بوده‌اند و خداوند به آنها وحی فرمود: سرهای خود را بلند بکنید و عقد ازدواج علی به فاطمه را شاهد باشید. پس جبرئیل خطبه می‌خواند و میکائیل و اسرافیل شاهد و گواه بودند، خداوند به تمام حورالعین امر فرمود: زیر درخت طوبی حاضر و جمع شوند، و به درخت طوبی وحی فرمود: آن چه با خود دارد نثار کند و ببارد، پس درخت طوبی آن چه در او بود از جوز و لوز و شکر بارید و نثار کرد، لوز از در، جوز از یاقوت و شکر از شکر بهشت بود. و حورالعین آنها را گرفتند و در نزد

آنهاست تا عالم قیامت و به آنها افتخار می‌کنند و می‌گویند: اینها از نثارها و هدیه‌های تزویج فاطمه به علی (علیه السلام) می‌باشد. وقتی که ملک این صحبت‌ها را به خدمت پیامبر اسلام عرض کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اصحاب و نزدیکان خود را جمع نمود و فرمود: همانا من شما را گواه می‌گیرم که فاطمه را به عقد علی در آورم. پس وقتی که دو دریا با هم ملاقات کردند، یکی آب دریای پیامبری و نبوت از فاطمه (سلام الله علیها) و دیگری آب دریای جوانمردی و شجاعت و مظهر اسلام از علی (علیه السلام) و اینجاست که خداوند می‌فرماید: دو دریا با هم ملاقات کردند و بین آنها برزخ حائل است که یکی بر دیگری غضب و ناراحتی نمی‌کند؛ همان برزخ تقواست که علی (علیه السلام) به فاطمه ظلم نمی‌کند و فاطمه نیز بر علی به واسطه‌ی شکایت و شکوه غضب نمی‌کند و از آن دو لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود که لؤلؤ حسن و مرجان حسین [صفحه ۲۵۵] می‌باشد، پس فاطمه و علی (علیهما السلام)، دو سبط آقا و سرور شهید و دو دوست برای آقای دو عالم هستی آوردند، پس حسن و حسین (علیهما السلام)، دو روح و دو نهال تر تازه‌ی پیامبر اسلام می‌باشند و هر زمانی که پیامبر اسلام برای آنها دل تنگ می‌شد به دیدن آنها می‌رفت و می‌فرمود: اینان دو ریحان تازه‌ی من در دنیا می‌باشند. و هر وقتی که اشتیاق دیدار آنها را پیدا می‌کرد می‌فرمود: این دو فرزندان من و آقای جوانان بهشت هستند پدر و مادر آنان بهتر از آنها می‌باشند، و فاطمه پاره‌ی تن من است، محزون می‌کند مرا آنچه او را محزون بکند و اذیت می‌کند مرا آنچه او را اذیت و آزار بکند و مسرور خوشحال می‌کند مرا کسی که او را خوشحال بکند، و بعد فرمود: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی». این کلام و سخن شیخ عزالدین عبدالسلام مقدسی شافعی در رابطه با آیه‌ی شریفه‌ی «مرج البحرين يلتقيان» و حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می‌باشد که اینگونه درباره‌ی فاطمه سخن گفته است. و این یکی از آیاتی است که در کتب اهل سنت بالصرح درباره‌ی بی‌بی دو جهان تفسیر و تحلیل شده است. [صفحه ۲۵۹]

منزلت فاطمه زهرا (س) در نزد خداوند

متقی هندی در کنز العمال (حدیث ۳۴۲۰۹) می‌گوید: «اذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطان العرش: يا اهل الجمع نكسوا رؤوسكم من غضوا ابصاركم، حتى تمر فاطمة بنت محمد على الصراط، فتمر مع سبعين الف جارية من الحور العين كمر البرق.» [۲۴۳]. «وقتی قیامت برپا می‌شود، از عرش منادی ندا می‌کند: ای اهل قیامت همه سرها را پایین بیاورید و چشم‌ها را فرو بیندید که فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر صراط می‌گذرد، پس فاطمه با هفتاد هزار جاریه از حورالعین مثل برق می‌گذرد.» و نیز در حدیث ۳۴۲۱۰ می‌گوید: «اذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطان العرش: أيها الناس غضوا ابصاركم، حتى [صفحه ۲۶۰] تجوز فاطمة الى الجنة.» [۲۴۴]. «زمانی که روز قیامت شود منادی از عرش ندا می‌کند: ای مردم چشم‌های خود را بیندید که فاطمه به طرف بهشت می‌گذرد.» و مثل همین حدیث را نیز در حدیث شماره‌ی ۳۴۲۱۱ آورده است. باز در حدیث ۳۴۲۱۹ می‌گوید: «اذا كان يوم القيامة نادى مناد من وراء الحجب: يا اهل الجمع غضوا ابصاركم، عن فاطمة بنت محمد حتى تمر.» [۲۴۵]. «زمانی که قیامت برپا می‌شود منادی از پشت پرده‌ها ندا می‌کند: ای اهل جمع چشم‌های خود را از فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بیندید تا اینکه وی از محشر عبور کند.» و در حدیث ۳۴۲۲۹ می‌گوید: «اذا كان يوم القيامة نادى مناد: يا معشر الخلائق! طاطنوا رؤوسكم حتى تجوز فاطمة بنت محمد.» [۲۴۶]. «زمانی که عالم قیامت برپا می‌شود منادی ندا می‌کند: ای معشر خلائق سرها را پایین بیاورید تا اینکه فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از صحرای محشر عبور کند.» [صفحه ۲۶۱] و نیز در حدیث ۳۴۲۳۷ آمده است: «ان الله عز و جل لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاه.» «همانا خداوند عز و جل به غضب فاطمه غضبناک و به رضایت فاطمه راضی خشنود می‌شود.» در حدیث ۳۴۲۳۸ نیز ذکر شده است: «یا فاطمة! ان الله لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک.» «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به فاطمه فرمود: ای فاطمه! همانا خداوند به غضب تو غضبناک و به رضایت تو راضی و خشنود می‌شود.» [۲۴۷]. و محب‌الدین طبری می‌گوید: «عن أبی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله

علیه و سلم «اذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطان العرش: يا اهل الجمع نكسوا رؤوسكم و غضوا ابصاركم، حتى تمر فاطمة بنت محمد على الصراط، فتمر و معها سبعون الف جارية من الحور العين كالبرق اللامع». «ابويوب انصاری نقل کرده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: زمانی که روز قیامت می شود منادی از عرش خداوند ندا می کند: ای اهل جمع سرهای خود را فرو بیاورید و چشم‌ها را ببندید که فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر صراط می گذرد. پس فاطمه از صراط در حالی که با وی هفتاد هزار کنیز از حور العین می باشد، مثل برق درخشنده عبور می کند.» [۲۴۸]. [صفحه ۲۶۲] و محب‌الدین طبری همین روایت را از علی (علیه السلام) و عایشه هم به ترتیب از ابوسعید محمد بن علی بن عمر نقاشی و از بثران ذکر کرده است. حاکم از علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «سمعت النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) اذا كان يوم القيامة نادى مناد من وراء الحجاب: يا اهل الجمع غضوا ابصاركم، عن فاطمة بنت محمد حتى تمر». [۲۴۹]. «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: وقتی که قیامت برپا شود در آن روز ندا کننده‌ای از پشت حجاب و پرده ندا می کند که ای اهل محشر چشمها را از فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بندید تا او بگذرد». «عن علی (علیه السلام) عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: اذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطان العرش: يا اهل القيامة اغمضوا ابصاركم، لتجوز فاطمة بنت محمد مع قميص مخضوب بدم الحسين فتحتوى على ساق العرش فتقول: انت الجبار العدل اقص بينى و بين من قتل ولدى فيقضى الله بسنتى و رب الكعبة. ثم تقول: اللهم اشفعنى فيمن بكى على صميمته، فيشفعها الله فيهم». [۲۵۰]. «ابن اثیر در اسد الغابة از علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی روز قیامت شود از عرش ندا کننده‌ای ندا در می دهد: ای اهل قیامت چشم‌های خویش را فرو بندید تا اینکه فاطمه دختر محمد با پیراهن خضاب شده به خون حسین بگذرد، در آن عرصه حضرت فاطمه پایه‌ی عرش را [صفحه ۲۶۳] گرفته و عرض می کند: پروردگارا تو جبار عادلی، بین من و کسی که فرزندان مرا کشته قضاوت فرما، (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آنگاه به حق خدای کعبه که پروردگار من به سنت من حکم خواهد فرمود، آنگاه (فاطمه (سلام الله علیها)) عرضه می دارد: پروردگارا به من اجازه‌ی شفاعت کسانی را بفرما که در مصیبت حسین گریه کردند و خدای تعالی اذن شفاعت آنان را به وی عنایت فرماید.» قال الخوارزمی: و ذکر محمد بن شاذان هذ (قال) حدثنا أبو الطيب محمد بن الحسن التيملي عن علي بن عباس عن بكار بن احمد عن نصر بن مزاحم عن زياد بن المنذر، عن زاذان، عن سلمان، قال: قال النبي صلى الله عليه و سلم: يا سليمان من احب فاطمة بنتى فهو فى الجنة معى، و من ابغضها فهو فى النار. يا سلمان حب فاطمة ينفع فى مأه من المواطن، ايسر ذلك المواطن: الموت و القبر و الميزان و المحشر و الصراط و المحاسبة. فمن رضيت عنه ابنتى فاطمة رضيت عنه و من رضيت عنه رضيت الله عنه و من غضبت عليه (غضبت عليه و من غضبت عليه) غضب الله عليه. يا سلمان ويل لمن يظلمها و يظلم بعلمها امير المؤمنين عليا، و ويل لمن يظلم ذريتها و شيعتها. «خوارزمی با هفت سند از سلمان فارسی نقل کرده که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: یا سلمان هر کسی دخترم فاطمه را دوست بدارد، وی با من در بهشت خواهد بود و کسی که دشمن بدارد فاطمه را جایگاهش جهنم خواهد بود، ای سلمان دوستی فاطمه در صد جا نفع و فایده می دهد و آسان‌ترین آنها در موقع مرگ و قبر و پای میزان و صحرای محشر و پل صراط و در موقع محاسبه‌ی اعمال می باشد؛ پس کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد من هم از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم خداوند از وی راضی است و نیز کسی که فاطمه بر وی غضبناک باشد من هم بر او غضبناک هستم و کسی که من از او غضبناک شوم خداوند هم بر وی غضبناک است، ای سلمان وای بر کسی که به فاطمه ظلم بند و به شوهر او امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ظلم [صفحه ۲۶۴] بکند، وای بر کسی که به فرزندان زهرا و شیعیان وی ظلم بکند.» [۲۵۱]. در کتاب معالم العترة النبوية آمده است: «عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «اذا كان يوم القيامة قيل يا اهل الجمع غضوا ابصاركم حتى تمر فاطمة بنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فتمر و علیها ریطان خضروان» «از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: زمانی که قیامت برپا شود، خطاب می شود: ای اهل محشر

چشم‌های خود را ببندید تا فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از صحرای محشر عبور کند، پس فاطمه عبور می‌کند در حالی که به تن او دو لباس نازک و زیبایی سبز می‌باشد. [۲۵۲]. «نزل ملک من السماء فاستأذن الله ان یسلم علی فبشرنی ان فاطمة سیده نساء اهل الجنة». «ملکی از آسمان نازل شد و از خداوند خواست بر من سلام کند و سپس بشارت دهد مرا که: همانا فاطمه سیده زنان اهل بهشت است.» [۲۵۳]. «متقی هندی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: «اما ترضین انی زوجتک اول المسلمین اسلاما، و اعلمهم علما، فانک سیده نساء امتی کما سادت مریم قومها، اما ترضین یا فاطمة؟ ان الله اطلع علی اهل الارض فاختار منهم رجلین فجعل احدهما أباک و الاخر بعلمک» قال: اخرجه الحاکم و الطبرانی و الخطیب». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به فاطمه فرمود: آیا راضی هستی که من تو را [صفحه ۲۶۵] به اولین کسی که اسلام آورد و داناترین مسلمین از جهت علم و دانش تزویج کنم، همانا تو سرور زنهای امت من هستی، همانطوری که مریم سیده و بی‌بی قوم خود بود. آیا راضی هستی (ای فاطمه؟) همانا خداوند بر تمام اهل زمین اطلاع داده است که از بین آنها دو مرد را انتخاب کرده و پسندیده است که یکی از آنها را پدر تو و دیگری را شوهر تو قرار داده است» و بعد متقی گفته همین روایت را حاکم و طبرانی و خطیب هم روایت کرده‌اند. [۲۵۴]. ابن عساکر در ترجمه حسن بن علی از تاریخ دمشق می‌گوید: «أبنا أبو القاسم عبد المنعم بن علی بن أحمد، أبنا أبو الحسن علی بن الخضر السلمي، أبنا أبو القاسم عبد سلیمان الشاذکونی سنة أربعین و اربع مائة، أبنا الشیخ أبو علی الحسن بن علی الشیرزی، قدم علینا دمشق. أبنا أبو عبد الله الحسین بن أحمد بن خالویه أبنا علی بن مهرویه القزوینی، أبنا داوود بن سلیمان الغازی، أبنا علی بن موسی الرضا أبنا أبی موسی بن جعفر، أبنا أبی جعفر بن محمد أبنا أبی محمد عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، عن أبیه علی بن أبی طالب قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: تحشر ابنتی فاطمة و علیها حلّة قد عجت بماء الحیوان، فینظر الخلائق الیها فیتعجبون، و تکسی ایضا الف حلّة من حلل الجنة، مکتوب علی کل حلّة منها بخط أخضر: أدخلوا ابنة نبی الجنة علی احسن صورة و احسن الکرامة و احسن المنظر. فتزف کما تزف العروس و تتوج بتاج العز. و یكون معها سبعون الف جاریة حوریة عینیة فی ید کل جاریة من دیل من استبرق و قد زین لک تلك الجوارى منذ خلقهن الله». «با چهارده سند از علی (علیه السلام) که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت محشور می‌شود در حالی که بر او حله‌ای است مخلوط شده به آب زندگانی و خلاق همه به وی نگاه می‌کنند، و تعجب می‌کنند و هزار حله از حله‌های [صفحه ۲۶۶] بهشت نیز پوشیده که بر هر حله از آن حله‌ها به خط سبز نوشته شده است: دختر پیغمبر را بر نیکوترین قیافه و نیکوترین کرامت و بزرگواری داخل بهشت بکنید، پس فاطمه به سوی بهشت برده می‌شود، همچنان که عروس به حجله عروسی برده می‌شود. و بر سر او تاج عزت و شرف گذاشته می‌شود و با او هفتاد هزار جاریه حورالعین است که در دست هر کدام از آنها دستمالی از استبرق می‌باشد، پیامبر می‌فرماید: ای فاطمه این جاریه‌ها از زمانی که خداوند آنها را آفریده است برای تو مزین شده‌اند.» [۲۵۵]. حاکم به سند از ابی هریره می‌گوید: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: تبعث الانبیاء یوم القیامة علی الدواب لیوافوا بالمؤمنین من قومهم المحشر، و یبعث صالح علی ناقته و أبعث علی البراق خطوطها عند أفضی طرفها و تبعث فاطمة أمامی». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در روز قیامت تمام انبیاء و پیغمبران در حالی که بر مرکب‌ها سوار هستند برانگیخته می‌شوند، تا اینکه مؤمنین از قوم خودشان را نجات بدهند و حضرت صالح برانگیخته می‌شود بر شتر خود و نیز من برانگیخته می‌شوم بر شتری که خطوط آن تا نهایت طرف آن می‌باشد و فاطمه برانگیخته می‌شود در حالی که او از من جلوتر است.» [۲۵۶]. متقی هندی می‌گوید: پیامبر اسلام فرموده است: خداوند پیامبران را در روز قیامت در حالی که بر چهار پا سوار هستند مبعوث می‌کند، و صالح را بر شتر خود بر می‌انگیزد تا اینکه مؤمنین اصحاب خود را رد محشر نجات بدهد و فاطمه و حسن و حسین را بر دو شتر بهشتی بر می‌انگیزد و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بر شتر من بر می‌انگیزد، من [صفحه ۲۶۷] بر براق سوار هستم و بلال را بر شتر خود بر می‌انگیزد بعد صدا را به اذان بلند می‌کند.» [۲۵۷]. «و عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه أنه

صلی الله علیه و آله و سلم مر فی السماء السابعة قال فرأیت فیها لمريم و لام موسى و لآسیه امرأة فرعون لخدیجة بنت خویلد قصورا من یاقوت و لفاطمة بنت محمد سبعین قصرا من مرجان أحمر مكللا بالؤلؤ أبوابها و اسرتها من عود واحد». «ابی سعید خدری (رضی الله عنه) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: وقتی که مرا به آسمان بردند در آسمان هفتم برای مریم و مادر موسی و آسیه همسر فرعون خدیجه دختر خویلد قصرهایی از یاقوت دیدم و برای فاطمه دختر محمد هفتاد قصر از مرجان سرخ که درهای آن از لؤلؤ و تخت‌های آن از چوب یک پارچه عود بود، دیدم.» [۲۵۸]. «اذا كان يوم القيامة ينادى مناد من بطان العرش: ايها الناس غضوا ابصاركم، ايها الناس غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة الى الجنة» «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی که قیامت برپا شود منادی از عرش خداوند ندا می‌کند: ای مردم! چشم‌های خود را فرو بیندید تا فاطمه (سلام الله علیها) به سوی بهشت برود.» [۲۵۹]. شیخ مؤمن شبلنجی می‌گوید: «وروی الاصبغ بن نباته عن أبي ايوب الانصاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذا كان يوم القيامة جمع الله الاولين و الاخرين في صعيد ثم ينادى مناد من بطان العرش ان الجليل جل جلاله يقول نكسوا رؤوسكم و غضوا ابصاركم، فان هذه فاطمة بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم حتى تمر الصراط.» [صفحة ۲۶۸] «اصبغ بن نباته از ابی ایوب انصاری نقل می‌کند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: زمانی که قیامت برپا می‌شود، خداوند انسان‌های اولین و آخرین را در مکانی بلند جمع می‌کند، پس منادی از عرش خداوند ندا می‌کند: همانا خدای بزرگ جل و علا می‌فرماید: سرها را پایین بیاورید و چشم‌های خود را بیندید، همانا فاطمه دختر محمد (علیها السلام) می‌خواهد از پل صراط بگذرد و به طرف بهشت برود.» [۲۶۰]. همین روایت را طبرانی در ذخایر العقبی آورده است، اما در اول سند ابی ایوب انصاری را ذکر می‌کند و اصبغ بن نباته را ذکر نکرده است و از جهت متن هم با هم اختلاف دارند. طبرانی بسند رجال ثقة آورده است: انه صلى الله عليه و آله و سلم قال لها «ان الله غير معذبك و لا احد من ولدك». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه فرمود: همانا خداوند تو و فرزندان تو را عذاب نمی‌کند» [۲۶۱]. شبلنجی از ابی هریره نقل می‌کند: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اول شخص يدخل الجنة على و فاطمة بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم». «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اولین شخصی که داخل بهشت می‌شود علی (علیه السلام) و فاطمه دختر محمد (علیها السلام) می‌باشند.» [۲۶۲]. بعضی از کرامات بانوی دو جهان فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را که در کتب تاریخ تفاسیر [صفحة ۲۶۹] اهل سنت و جماعت آمده است نقل می‌کنیم: از جمله ثعلبی در قصص الانبياء خود در ذیل آیه‌ی ۳۸ سوره آل عمران «كلما دخل عليهما زكريا المحراب وجد عندها رزقا» می‌گوید: «اخبارنا عبدالله بن حامد باسناده عن جابر بن عبدالله ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: اقام اياما لم يطعم طعاما حتى شق ذلك عليه فطاف في منازل ازواجه فلم يصب في بيت احد منهن شيئا فأتى فاطمة سلام الله عليها فقال: يا بنية هل عندك شيء أكل فاني جاع؟ فقالت: لا والله بابي انت و امي فلما خرج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من عندها بعث اليها جارة لها برغيفين و بضعة لحم فأخذته منها و وضعته في جفنة و غطت عليه و قالت: لأوثرن بها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على نفسي و من عندي و كانوا جميعا محتاجين الى شعبة من طعام فبعثت حسنا و حسينا الى جدما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فرجع اليها فقالت: بأبي انت و امي يا رسول الله قد أتانا الله بشيء فخبأته لك قال: فهلمى به فأتى به فكشفت عن الجفنة فاذا هي مملوءة خبزا و لحما فلما نظرت اليه بهتت و عرفت انها بركة من الله فحمدت الله تعالى و صلت على نبيه فقال صلى الله عليه و آله و سلم: من أين هذا يا بنية؟ قالت و هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب» فحمد الله رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و قال الحمد لله جعلك شبيهة بسيدة نساء بنی اسرائیل فانها كانت اذا رزقها الله رزقا حسنا فسلت عنه قالت: (هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب) فبعث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الى علي عليه السلام فأتى فأكل الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و جميع ازواج النبي صلى الله عليه و آله و سلم حتى شبعوا و بقيت الجفنة كما هي، قالت فاطمة عليها السلام: و اوسعت منها على جميع جيرانی و جعل الله فيها بركة و خيرا طويلا و كان اصل الجفنة رغيفين و بضعة لحم

و الباقی برکة من الله تعالی». [۲۶۳]. [صفحه ۲۷۰] و لیست هذه البرکة و الخیر الا من جهة عظمة قدر الفاطمة عند الله تعالی و ایثارها عنده «خبر داد عبدالله بن حامد با سند خود از جابر بن عبدالله همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چند روزی غذا تناول نفرموده بود، و این مسئله بر حضرت سخت گذشت، به منزل همسرانش سر زد و در منزل آنان به غذایی برنخورد. به منزل فاطمه (سلام الله علیها) آمد و فرمود: دخترم آیا غذایی در منزل داری تا بخورم، من گرسنه هستم، فاطمه (سلام الله علیها) عرض کرد: نه قسم به خدا، پدر و مادرم فدایت، پس وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از نزد فاطمه (سلام الله علیها) خارج شد یک بسته برای حضرت فاطمه که در آن دو نان و تکه‌ای گوشت بود فرستادند و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) آن را گرفت و در ظرف چوبین گذاشت و آن را پیچید و فرمود: باید در این غذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که در نزد من هستند و نیاز به غذا دارند بر خودم مقدم بدارم. لذا حسن و حسین (علیهما السلام) را به سوی جدشان رسول خدا فرستاد و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت. فاطمه (سلام الله علیها) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا به تحقیق خداوند چیزی را به ما عطا فرمود و او را برای شما نگه داشتم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: پس زود بیاور، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آن بسته را آورد، وقتی که فاطمه سر ظرف چوبی را برداشت ناگهان دید پر از نان و گوشت می‌باشد. پس وقتی فاطمه (سلام الله علیها) متحیر شد و دانست که آن از برکت خداوند است، حمد و ثنای خداوند تعالی را بجای آورد و درود بر پیامبر خداوند فرستاد. بعد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دخترم این از کجا برای تو آمد؟ حضرت فاطمه (سلام الله علیها) عرض کرد: «از نزد خداوند است و همانا خداوند به هر که بخواهد بدون حساب (یا بدون سؤال) روزی می‌دهد.» و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و فرمود: [صفحه ۲۷۱] حمد و سپاس خدای را که تو را مثل سیده زنان بنی اسرائیل قرار داده است، همانا مریم سیده زنان بنی اسرائیل بود، زمانی که خداوند او را روزی می‌داد روزی نیکویی، از او سؤال می‌شد که اینها از کجاست؟ در جواب می‌گفت از نزد خداست و خداوند کسانی را که بخواهد بدون حساب و سؤال روزی می‌دهد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی را به سوی علی (علیه السلام) فرستاد و علی (علیه السلام) آمد، رسول خدا و علی و فاطمه حسن و حسین (علیهما السلام) و تمام همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن خوردند و همه سیر شدند و ظرف غذا همان طور که بود پر باقی ماند. فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: از آن غذا به همه‌ی همسایگان دادم و خداوند بر آن برکت خیر طولانی قرار داده است، در حالی که اول در ظرف فقط دو نان و یک تکه گوشت بود ولی باقی برکت از جانب خداوند تبارک و تعالی بود». آری! فاطمه (سلام الله علیها) این گونه در نزد خداوند ارزش دارد و بالاترین ایثار فداکاری را در حالی که خود و غنچه‌های باغ نبوت و رسالت و امامت گرسنه هستند انجام می‌دهد و دیگران و پدر خویش را بر خود مقدم می‌دارد. این حدیث را که بیانگر منزلت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌باشد دیگر مفسرین اهل سنت هم آورده‌اند، از جمله بیضاوی در تفسیر انوار التنزیل، جلد اول، صفحه‌ی ۱۵۸، مطبوعه مروی، سال ۱۳۸۸ هـ ۱۹۶۵ میلادی. و الشیخ اسماعیل برسوی در تفسیر روح البیان، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۹، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی. و جلال‌الدین السیوطی در تفسیر الدر المنثور، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۲، چاپ مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (قدس سره). و رشیدالدین میبیدی در تفسیر کشف الاسرار، عبدالله الانصاری، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۰۲، تحت عنوان النبوة الثانية. و زمخشری در تفسیر الکشاف، جلد اول، صفحه‌ی ۳۵۸، نشر أدب الحوزة. بعضی از این مفسرین و محدثین این روایت را مختصر ذکر کرده‌اند، ولی بعضی تمام آنچه را که ثعلبی در قصص الانبیاء خود گفته است بیان کرده‌اند. [صفحه ۲۷۲]

متأسفانه برخی از تفسیرهای اهل سنت مانند فی ظلال القرآن و جامع الاحکام و الجواهر طنطاوی و تفسیر فخر رازی این روایت را که اکثر مفسرین و محدثین قدیمی بیان کرده‌اند، یادآور نشده‌اند. صاحب ذخایر العقبی که خودش از محدثین قدیم اهل سنت است و در سال ۶۱۵ الی ۶۹۴ می‌زیسته، در رابطه با فضیلت و مقام والای حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در نزد خداوند حدیثی یادآور شده است: (ذکر ما ظهر لها من الكرامة علی الله عز و جل و أنها أعز الناس علیه (صلی الله علیه و سلم) و مغفرة الله لها و

اجرائها فی مجری مریم بنت عمران) «عن ابی سعید قال قال علی علیه السلام ذات یوم فقال یا فاطمة هل عندك من شیء تغذینی؟ قالت لا و الذی أكرم ابی بالنبوة ما أصبح عندی شیء اغذیکه و لا أكلنا بعدك شیئا و لا كان لنا شیء بعدك منذ یومین الا شیء او ترک به علی بطنی و علی ابنی هذین. قال یا فاطمة ألا أعلمتني حتى أبغیکم شیئا قالت انی استحیی من الله أن اکلفک ما لا تقدر علیه فخرج من عندها واثقا بالله حسن الظن به فاستقرض دینارا فبینا الدینار فی یده اراد ان یتباع لهم ما یصلح لهم اذ عرض له المقداد فی یوم شدید الحر قد لوحته الشمس من فوقه و اذته من تحته فلما رآه أنکره: فقال یا مقداد ما أزعجک من رحلک هذه الساعة قال یا اباالحسن خل سبیلی و لا- تسألنی عما روائی و قال یا بن أخی انه لا یحل لک أن تکتمنی حالک قال اما اذا أبيت فوالذی أكرم محمدا بالنبوة ما أزعجنی من رحلی الا- الجهد و لقد ترکت أهلی یبکون جوعا فلما سمعت بکاء العیال لم تحملنی الارض فخرجت مغموما را کبا رأسی فهذه حالتی و قصتی فهملت عینا علی بالبکاء حتی بلت دموعه لحيته ثم قال احلف بالذی حلفت به ما أزعجنی غیر الذی ازعجک و لقد اقترضت دینارا فهاک و أوثرک به علی نفسی فدفع له الدینار و رجع حتی دخل علی النبی صلی الله علیه و سلم فصلی الظهر و العصر و المغرب فلما قضی النبی صلی الله علیه و سلم صلاة المغرب مر بعلی فی الصف الاول فغمزه برجله فسار خلف [صفحه ۲۷۳] النبی صلی الله علیه و سلم حتی لحقه عند الباب المسجد ثم قال یا اباالحسن هل عندك شیء تعشیا به فاطرق علی لا یحر جوابا حیا من النبی صلی الله علیه و سلم قد عرف احوال الذی خرج علیها. فقال له النبی صلی الله علیه و سلم اما أن تقول لا فنصرف عنک أو نعم فنجیء معک فقاله حبا و تکریما اذهب بنا و كان الله سبحانه و تعالی قد اوحی الی نبه صلی الله علیه و سلم ان تعش عندهم فأخذ النبی صلی الله علیه و سلم یده فانطلقا حتی دخلا علی فاطمة علیها السلام فی مصلاها و خلفها جفته تفوز دخانا فلما سمعت کلام النبی صلی الله علیه و سلم خرجت من المصلی فسلمت علیه و كانت اعز الناس علیه فرد علیها السلام و مسح یده علی رأسها و قال کیف أمسیت، عشینا غفر الله لک و قد فعل فأخذت الجفنة فوضعتها بین یدیه فلما نظر علی ذلك و شم ریحہ رمی فاطمة ببصره رمیا شحیحا فقالت ما اشح نظرك و أشده سبحان الله هل اذنت فیما بینی و بینک ما أستوجب به السخطة قال أذنب أعظم من ذنب أصبته الیوم الیس عهدی بک الیوم و انت تحلفین بالله مجتهدة ما طعمت طعاما یومین فنظرت ألی السماء فقالت الهی یعلم ما فی سمائه و یعلم ما فی أرضه أنى لم اقل الا حقا قال فانی لک هذا الذی لم أر مثله و لم أشم مثل رائحته و لم آکل أطیب منه فوضع النبی صلی الله علیه و سلم کفه المبارک بین کتفی علی ثم هزها و قال یا علی هذا ثواب الدینار و هذا جزاء الدینار هذا من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب ثم استعبر النبی صلی الله علیه و سلم باکیا و قال الحمد لله کما لم یخرجکما من الدنیا حتی یجریک فی المجری الذی أجرى فیہ زکریا و یجریک یا فاطمة فی المجری الذی أجرى فیہ مریم کما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال: یا مریم أنى لک هذا. [۲۶۴]. [صفحه ۲۷۴] «روزی هنگام صبح علی (علیه السلام) از شدت گرسنگی از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) سؤال کرد: فاطمه آیا غذا داری تا رفع گرسنگی نمایم، او پاسخ داد: نه قسم به خدایی که پدرم را به منصب نبوت گرامی داشت برای صبحانه چیزی نداریم، و خود من دو روز است چیزی نخوردم و آنچه بود به شما و دو فرزندم داده و خود از غذا استفاده نکرده‌ام، و اگر چیزی می‌بود به شما می‌دادم و شما را از خودم و دو فرزندم مقدم می‌داشتم. علی (علیه السلام) فرمود: ای فاطمه چرا مرا با خبر نکردی تا اینکه غذایی برای شما تهیه کنم؟ فاطمه (سلام الله علیها) عرض کرد: از خداوند حیا کردم که شما را وادار کنم به چیزی که توانایی تهیهی آن را نداشته باشید. بعد علی (علیه السلام) با اطمینان و حسن ظن به خدا از نزد فاطمه (سلام الله علیها) خارج شد و دیناری را قرض فرمود، دینار دست علی (علیه السلام) بود و خواست که چیزی برای اهل بیت بخرد که ناگاه به مقداد برخورد در روزی که گرمای شدید و سخت داشت، خورشید به شدت هر چه تمامتر می‌تابید و زمین داغ او را اذیت می‌کرد، وقتی که علی (علیه السلام) مقداد را دید وضع را غیر عادی یافت. پس علی (علیه السلام) سؤال فرمود: ای مقداد چه امری باعث شده و تو را عاجز ساخته که از منزل در این وقت بیرون آیی؟ مقداد عرض کرد: یا اباالحسن مرا رها کن و راه خود را پیش گیر و از من درباره‌ی وضعم چیزی سؤال نکن. علی (علیه السلام) فرمود: ای پسر برادرم برای تو

حلال و درست نیست حال و وضع خود را از من پنهان بکنی! مقدار عرض کرد: یا ابالحسن! حال که خواهش مرا نپذیرفتی می‌گویم، قسم به آن خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به نبوت گرامی داشت هیچ چیزی مرا از منزل بیرون نیاورد و عاجز نساخت مگر سختی زندگی، وقتی که خانه را ترک کردم همسر فرزندانم گرسنه بودند و وقتی صدای گریه‌ی اهل خانه‌ام را شنیدم تحمل بر زمین نشستن را نداشتم و در حالی که سرم را پایین انداخته بودم و غمگین بودم از منزل خارج شدم و این است حال و سرگذشت من. علی (علیه السلام) وقتی که حال مقدار را شنید دو چشم مبارکش پر از اشک شد و بر [صفحه ۲۷۵] محاسن شریفش جاری شد. پس فرمود: قسم می‌خورم به آن کس که تو قسم خوردی، از منزل بیرون نکرد مرا مگر همان چیزی که تو را از منزل بیرون آورد. و به تحقیق دیناری را قرض کردم، این است، بگیر و تو را بر خودم مقدم می‌دارم به تو می‌دهم. و دینار را به مقدار داد و برگشت. تا اینکه بر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل شد و نماز ظهر و عصر را خواندند و نماز مغرب را هم با پیامبر خواند و وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز مغرب را تمام فرمود، از کتاب علی (علیه السلام) گذشت در حالی که او در صف اول بود و با پای مبارکش به علی (علیه السلام) اشاره فرمود، علی برخاست دنبال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حرکت کرد تا اینکه به در مسجد رسیدند، پیامبر فرمود: یا ابالحسن آیا در منزل چیزی هست تا شام را با شما باشم. علی (علیه السلام) به جهت حیای از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جواب نداد و مقداری مکث کرد و متحیر ماند چه پاسخ دهد (زیرا خجالت می‌کشید ماجرای گرسنگی خود خانواده‌ی خود را به پیامبر عرضه بدارد) در حالی که رسول خدا همه‌ی جریان و حالتی را که علی (علیه السلام) به خاطر آن از منزل خارج شده بود، توسط وحی می‌دانست. وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با سکوت وی مواجه شد فرمود: علی چرا چیزی نمی‌گویی؟ یا بگو در منزل چیزی ندارم تا برگردم و یا اینکه بگو بلی تا همراهت بیایم، علی به جهت احترام و تکریم عرض کرد: یا رسول خدا با من بیاید، گویا خدای سبحان و تعالی به پیامبر خود وحی فرمود که شام را نزد علی و فاطمه (سلام الله علیهما) باشد. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست علی (علیه السلام) را گرفت و با هم رفتند تا اینکه وارد خانه‌ی فاطمه (علیها السلام) شدند در حالی که (بی‌بی دو جهان) در مصلاهی خود مشغول راز و نیاز با معبود بود و پشت سر وی دیگی که از آن بخار برمی‌خاست بود و وقتی فاطمه صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنید از مصلاهی خود خارج شد و بر پیامبر سلام کرد؛ فاطمه عزیزترین مردم نزد پیامبر بود، پیامبر اسلام سلام فاطمه را جواب فرمود و دست مبارک را بر سر فاطمه (علیها السلام) کشید. و فرمود: چگونه شام کردی و روز را به شب رساندی؟ برای ما شام بیاور خدای ببخشد برای تو (و به تحقیق بخشیده رحمت کرده است) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دیگ را برداشت [صفحه ۲۷۶] جلوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذاشت. وقتی علی (علیه السلام) آن را نگاه کرد و بوی خوش آن را استشمام فرمود، نگاهی به فاطمه (سلام الله علیها) کرد، یک نگاه طولانی و سؤال‌انگیز، فاطمه عرض کرد: چه شده است این قدر نگاه طولانی و تند می‌کنی؟ منزّه است خدا آن چه که بین من و شما است، آیا گناهی مرتکب شدم تا موجب غضب بشوم (به اصطلاح امروز خدای ناکرده خطایی انجام دادم تا مستحق عقوبت باشم)؟ علی (علیه السلام) فرمود: چه گناهی بزرگتر از گناهی که امروز انجام دادی؟ آیا عهد و پیمان من و تو چه بود؟ در حالی که تو به ذات پروردگار قسم خوردی، با رنج و زحمت گفתי دو روز است که غذا نخورده‌ام. پس فاطمه (سلام الله علیها) نگاه به آسمان کرد و فرمود: خدای من آن چه که در آسمان اوست می‌داند و آن چه که در زمین اوست نیز می‌داند که من جز حرف حق چیزی نگفتم، بعد علی (علیه السلام) فرمود: این غذا که مثل آن را ندیدم و مثل بوی آن را هنوز استشمام نکردم و غذای طیب و با صفا تر از آن را نخوردم از کجاست؟ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کف دست مبارک خویش را بین دو کتف علی (علیه السلام) نهاد فشرد و فرمود: یا علی! این پاداش و ثواب دینار است، و این از نزد خداست. همانا خداوند به هر که بخواهد بدون سؤال و بدون حساب روزی می‌دهد. پس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که گریه می‌کرد و اشک‌های مبارکش جاری شده بود گفت: سپاس خدای را که شما را از این سرای فانی بدون مزد و پاداش نبرده قرار داد

مقام تو را ای علی در مکانی که زکریا را در آن مقام قرار داد. و قرار داد مقام تو را ای فاطمه (سلام الله علیها) در مقام و منزلتی که مریم مادر عیسی (علیه السلام) را در آن مقام قرار داده است و هر زمانی که زکریا بر مریم در محراب وارد می‌شد در نزد وی غذایی را آماده می‌دید و سؤال می‌کرد: یا مریم این غذا از کجا برای تو آمده است؟ مریم در جواب می‌گفت: «ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب.» [۲۶۵]. همین حدیث را گنجی شافعی در کفایة الطالب (ص ۳۶۷، باب ۹۵) آورده است بعد [صفحه ۲۷۷] شافعی می‌گوید: چرا فاطمه از بین دختران رسول خدا به این مقام رسید؟ و در جواب می‌گوید: ۱- مادر حسن و حسین است. ۲- ذریه رسول خدا از اوست. ۳- به او بشارت بهشت و سرور زنان عالم وعده داده شد. ۴- به وی کنیه «مادر پدر» لقب داده شد، یعنی مادر پیامبر، یعنی خلاصه‌ی دین پیامبر و نتیجه‌ی ۲۳ سال زحمت پیامبر، مراد از مادر پدر یعنی دین پیامبر. ۵- فاطمه بعد از پیامبر زنده بود و برای فوت پدر صبر کرد و اجرش زیاد است و این فضایل برای سایر دختران پیامبر نبود و فقط برای فاطمه‌ی زهرا بود و لذا این عظمت را در نزد خدا پیدا کرد. [۲۶۶]. از فضیلت‌های حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در نزد پروردگارش و نتایجی که از این حدیث مبارک به دست می‌آید بدین قرار است: ۱- نمونه‌ای از ایثار و فداکاری و گذشت را می‌آموزد بانویی که حاضر است خود گرسنه بماند و سختی را متحمل می‌شود ولی بر شوهر عزیزش و میوه‌های قلبش نمی‌پسند و خود غذا نمی‌خورد ولی به آنان غذا می‌خوراند. ۲- درس استقامت و پایداری در رابطه با حفظ کانون خانواده و تحمل مشکلات در فراز و نشیب‌ها مقاومت کردن. ۳- الگو و سرمشق بودن در حفظ حیثیت شوهر و همراه و همدرد بودن با وی در زندگی مشترک و گرم بودن کانون زیبای خانواده. ۴- درس عبرت و پند به خانواده‌هایی که تحمل مشکلات زندگی را ندارند و در اندک مشکل و کمبود بی‌نظمی و بی‌انظباتی در کانون خانه و منزل به وجود می‌آورند که آثار و تبعات سوء آن دامن گیر همه‌ی اعضای خانواده می‌شود. و چرا زهرا (سلام الله علیها) این گونه نباشد؟ زهرایی که سفارش‌های پیامبر [صفحه ۲۷۸] اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در گوش‌های مبارک او طنین‌انداز است: زهرا جان مبادا از علی (علیه السلام) چیزی بخواهی که توانایی و قدرت بر انجام آن را نداشته باشد. فاطمه‌ای که شعبه‌ای از پیامبر اسلام است، فاطمه‌ای که مادر پیامبر است، فاطمه‌ای که پاره‌ی تن پیامبر است، فاطمه‌ای که خلاصه‌ی دین و آیین پیامبر است، فاطمه‌ای که خانه او محل رفت و آمد ملائکه‌ی خداست، فاطمه‌ای که حدیث‌کننده‌ی دین پاک محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد. فاطمه‌ای که در دامن پاک و مطهر و در خانه محقر کوچک و نورانی خود امامان، این احیاکنندگان دین مقدس اسلام را پرورانده است، باید نمونه‌ی ایثار باشد، ای کاش زن‌های مسلمان، زندگانی پاره‌ی تن پیامبر را سرمشق امور زندگی مشترک خویش قرار بدهند. این بود نمونه‌هایی از روایات اهل سنت و جماعت در رابطه با مقام و منزلت بانوی دو جهان در نزد پروردگار. البته مقام بی‌بی دو جهان در نزد خداوند به این چند روایت خلاصه نمی‌شود. وی در نزد خداوند از مقام بس بالایی برخوردار می‌باشد همان‌گونه که علاوه بر روایات شیعه در روایات اهل سنت از قول نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرف پروردگار آمده است: اگر علی خلق نمی‌شد، همسر شایسته‌ای برای فاطمه در این دنیا نبود. تا آن جا که می‌فرماید که خداوند نور فاطمه را پیش از آن که زمین و آسمان را خلق کند آفریده است و اصلاً آفرینش و خلقت، حتی خلقت پیامبر و علی (علیهما السلام) به واسطه‌ی زهرا (سلام الله علیها) است. لو لا فاطمة لما خلقتکما. [صفحه ۲۸۱]

فاطمه زهرا (س) برترین بانوی دو جهان

بخاری در کتاب صحیح خود به نقل از عایشه می‌گوید: «روی بسنده عن عایشة ام المؤمنین قالت: انا کنا أزواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم عنده جمیعا لم تغادر منا واحدة فأقبلت فاطمة سلام الله علیها تمشی ما تخطی مشیتها من مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلما رأها رحب بها و قال: مرحبا با بنتی، ثم اجلسها عن یمینها او عن شماله ثم سارت فبکت بکاء شديدا، فلما رای حزنها سارها الثانية فاذا هی تضحک فقلت لها: أنا من بین نساء خصک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالسر من بیننا ثم انت تبکین، فلما قام

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سألتهما عما سارها قالت: ما كنت لافشى على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم سره، فلما توفى قلت لها: عزمت عليك لما أخبرتنى؟ قالت: اما الان فنعم، فاخبرتنى قالت: أما حين سارنى فى الامر الاول فانه أخبرنى ان جبريل كان يعارضه بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضنى به العام مرتين و لا أرى الاجل الا قد اقترب فاتقى الله و اصبرى فانى نعم السلف أنا لك قالت: فبكيت بكائى الذى رأيت، فلما رأى جزعى سارنى الثانية قال: يا فاطمة الا ترضين أن تكونى سيدة نساء المؤمنین او سيدة نساء هذه الامه؟ «ما زنهاى پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) همه نزد پیامبر بودیم و هیچ کدام از ما غایب [صفحه ۲۸۲] نبودند که ناگاه فاطمه (سلام الله علیها) وارد شد و در راه رفتن هیچ گونه فرقى با راه رفتن رسول (صلى الله عليه و آله و سلم) نداشت، پس وقتى که پیامبر فاطمه را دید آغوش باز کرد برای فاطمه (سلام الله علیها) و فرمود: آفرین به دخترم، سپس او را به طرف راست و یا چپ خود نشانده. و بعد با فاطمه حرفى را به گونه‌ی سرى و آهسته فرمود: و فاطمه گریه کرد گریه شدید و سختى، وقتى که پیامبر حزن و غم فاطمه را دید مرتبه دوم با وی حرفى را سرى و آهسته فرمود. پس در این هنگام فاطمه خندید. از بین زنان پیامبر من به فاطمه گفتم: رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) از بین ما زنها حرف سرى و خصوصى اش را به تو مى گوید و بعد تو گریه مى کنی؟ وقتى که رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) بلند شد و تشریف برد، از آن چه که پیامبر سرى و آهسته به فاطمه فرموده بود از وی سؤال کردم، در جواب فرمود: من هرگز فرمایش رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) را افشا و علنى نمى کنم. وقتى که رسول خدا رحلت فرمود به فاطمه (سلام الله علیها) گفتم: آن چه پیامبر سرى به تو فرمود به من بگو، فاطمه در جواب فرمود: حالا آن چه که پیامبر به من فرمود به تو مى گویم: هنگامى که اولین بار سخن سرى فرمود، به من خبر دادند که جبرئیل در هر سالی یک مرتبه قرآن را بر من نازل مى کردند ولى در این سال دو مرتبه قرآن را به من آورد و این کار را نمى بینم مگر اینکه مرگ من نزدیک شده است، پس تو تقوا پرهیزگارى و صبر و بردبارى را پیشه کن و همانا بدان من برای تو نیکو سلفى هستم. فاطمه فرمود: وقتى که این را شنیدم گریه کردم که دیدى. پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) وقتى جزع و ناله‌ی مرا دید دوباره با من سرى صحبت کرد فرمود: یا فاطمه آیا راضى و خشنود نمى شوى که تو سیده‌ی زنهای مؤمنین و یا بی بی زنهای این امت باشی؟ وقتى این را شنیدم خندیدم. [۲۶۷]. و همین روایت را مسلم نیز در صحیح خود در کتاب فضائل الصحابه در باب [صفحه ۲۸۳] فضائل فاطمه (سلام الله علیها) به دو طریق آورده است، در طریق اول در آخر حدیث آورده است: «انك اول اهلى لحوقا بی» تو از اهل بیت من اول كسانی هستی که به من ملحق مى شوى» و در طریق دوم زیاده را نیاورده است. و نیز ابن ماجه در صحیح خود در باب ذکر بیماری رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) این حدیث را آورده است و در آخر (انك اول اهلى لحوقا بی) را هم ذکر کرده است. و ابوداود طیالسى در مسند خودش جلد شش در احادیث النساء این حدیث را روایت کرده و گفته است: سیده نساء العالمین او سیده نساء هذه الامه «بانوى زنان دو جهان و یا بانوى زنان این امت». و ابونعیم هم این حدیث را در کتاب حلیه الاولیاء (ج ۲، ص ۲۹) آورده و عبارت «سیده نساء العالمین او سیده نساء هذه الامه» را اضافه کرده است و بعد راه‌های متعددى برای این حدیث شریف ذکر کرده است. و طحاوى هم در کتاب مشکل الآثار (ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹) این حدیث را به دو طریق روایت کرده است و نسائی نیز در کتاب خصائص (ص ۳۴) این حدیث را روایت کرده و در آخر آورده است: «سیده نساء هذه الامه و سیده نساء العالمین» [۲۶۸]. ترمذى در صحیح خود در باب مناقب حسن و حسین (علیهما السلام) بسند از حذیفه مى گوید: «سألتنى امى متى عهدك؟- تغنى بالنبى صلى الله عليه و آله و سلم- فقلت: مالى به عهد منذ كذا و كذا فقالت منى فقلت لها: دعینى آتى النبى صلى الله عليه و آله و سلم فاصلى معه المغرب و اسئله أن يستغفر لى و لك، فأتیت النبى صلى الله عليه و آله و سلم فصلیت معه المغرب فصلی حتى صلى العشاء ثم انفتل فتبعته فسمع فقال: من هذا حذيفة؟ قلت نعم و قال: و ما حاجتك غفر الله لك و لامك؟ قال: هذا ملك لم ينزل الارض قط قبل هذه الليلة استأذن ربه ان يسلم على و يبشرنى بأن فاطمة سيدة نساء اهل الجنة و ان الحسن و [صفحه ۲۸۴] الحسين سیدا شباب اهل الجنة». [۲۶۹]. «مادرم از من سؤال کرد: چه شد عهد و جریان تو امروز (مقصودش از عهد این بود

که آیا به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برخوردی و از وی برای من التماس دعا کردی یا نه؟) در جواب مادرم گفتم که عهد و پیمانی نداشتم یعنی خدمت مبارکش نرسیدم، پس گفت: برای من چه؟ یعنی از پیامبر نخواستی برای من دعا بکنند؟ به او گفتم: رها کن مرا با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز مغرب را می‌خوانم و از حضرت خواهش می‌کنم که برای من و تو از خداوند تبارک و تعالی طلب بخشش بکند. پس خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم و با حضرت نماز مغرب را خواندم و حضرت نماز را ادامه داد تا اینکه نماز عشا را هم خواند، بعد تعقیب (یا نافله) می‌خواند و من متابعت می‌کردم و صدای مرا شنید، و فرمود: کیستی؟ حذیفه هستی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: حاجت و نیازت چیست؟ خداوند تو و مادرت را بخشیده است و فرمود: همانا این فرشته است، پیش از این شب هرگز بر زمین نازل نشده است و امشب از مقام پروردگارش اذن خواسته که بر من سلام بکند و بشارت دهد مرا به اینکه فاطمه سیده پیشوای زن‌های اهل بهشت و حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت می‌باشند. و این حدیث را حاکم در صحیحین (ج ۳، ص ۱۵۱) به دو طریق خلاصه روایت کرده است و در هر دو طریق به ذکر فاطمه (سلام الله علیها) اقتصار کرده است و در طریق دوم گفته است: اسناد این حدیث صحیح است. و نیز این حدیث را احمد بن حنبل در مسند (جلد پنجم، ص ۳۹۱) و ابونعیم در حلیه الاولیاء (ج ۳، ص ۱۹۰) و ابن اثیر در اسد الغابه (ج ۵، ص ۵۷۴) از متقی هندی در کنز العمال (ج ۶، ص ۲۱۷) و ابن عساکر در تاریخ خود از حذیفه و ابن جریر و رویانی همه در کتب حدیث و تاریخ خود آوردند. [صفحه ۲۸۵] حاکم در مستدرک الصحیحین به سند از عایشه می‌گوید: «ان النبی صلی الله علیه و آله قال و هو فی مرضه الذی توفی فیہ: یا فاطمة الا ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین و سیده نساء هذه الامه و سیده نساء المؤمنین؟ [۲۷۰].» به درستی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (در حالی که بیمار بود و از آن بیماری رحلت نمود) فرمود: یا فاطمه آیا راضی و خشنود نمی‌شوی به اینکه تو بانوی زن‌های دو جهان و بی بی زن‌های این امت و پیشوای زن‌های مومنین بوده باشی» و بعد حاکم می‌گوید که اسناد این حدیث صحیح است. ابی نعیم می‌گوید: «روی بسنده عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الا تنطلق بنا نعود فاطمة فانها تشتکی؟ قلت بلی، قال: فانطلقا حتی اذا انتهینا الی بابها فسلم و استأذن فقال: ادخل أنا و من معی؟ قالت نعم و من معک یا ابتاه، فوالله ما علی الا عباءة فقال لها: اصنعی بها کذا و اصنعی بها کذا فعلمها کیف تستتر، فقالت والله ما علی رأسی من خمار، قال: فأخذ ملاءة کانت علیه فقال: اختمری بها، ثم اذنت لهما فدخلا فقال: کیف تجدینک یا بنیه؟ قالت: انی لوجعة و انه لیزیدنی انه مالی طعام آکله، قال: یا بنیه أما ترضین انک سیده نساء العالمین؟ قالت یا ابت فاین مریم ابنة عمران؟ قال: تلک سیده نساء عالمها و انت سیده عالمک اما والله زوجتک سیدا فی الدنیا و الاخرة». [۲۷۱]. «از عمران بن حصین نقل شده است: همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: با ما نمی‌آیی تا از فاطمه که مریض است عیادت بکنیم؟ عمران می‌گوید: عرض کردم: بلی یا رسول الله، فرمود: پس با ما بیا. با پیامبر رفتم تا اینکه به درب خانه‌ی فاطمه رسیدیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام فرمود و اجازه‌ی داخل شدن خواست، و پیامبر فرمود: من کسی که با من هست داخل شوم؟ او عرض کرد: ای پدر بلی کسانی که با شما هستند [صفحه ۲۸۶] با هم داخل شوید، قسم به خدا چیزی ندارم مگر یک عبای کوچک، پس پیامبر فرمود: خودت را با آن بپوشان، پیامبر فاطمه را تعلیم کرد که چگونه خود را بپوشاند و فاطمه عرض کرد: قسم به خدا بر سر من مقنعه نیست، پیامبر فرمود: ملافه و یا عبایی که همراه است بگیر و آن را مقنعه کن و بعد فاطمه اجازه داد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عمران داخل شدند، فرمود: حالت چگونه است دخترم؟ فاطمه عرض کرد: همانا من بیمار هستم و این بیماری را گرسنگی که می‌کشم زیاد می‌کند و غذایی برای من نیست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا راضی و خشنود نمی‌شوی از اینکه تو پیشوا مقتدای زن‌های دو جهانی باشی؟ فاطمه عرض کرد: ای پدر پس مریم دختر عمران چگونه است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او پیشوای زن‌های زمان خود است و تو بی بی و پیشوای زن‌های عالم خود هستی، قسم به خدا همسر تو آقاست هم در دنیا و هم در آخرت». اینکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت زهرا فرمود تو پیشوا و سیده زن‌های عالم خود هستی آیا

غیر از این است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم النبیین است و پیامبر همه‌ی امت‌ها است و دین او دین جهانی است و دنیا و آخرت به طفیل وجود او خلقت شد پس پیامبر به دختر گرامی‌اش می‌گوید که سیده زنان عالم خودت هستی، یعنی امت‌ها و همه‌ی عالم منظور است. طحاوی هم این حدیث را در مشکل الآثار، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۰، آورده است به اضافه‌ی این مطلب: (و لا یبغضه الا منافق) «ناراحت و اذیت نمی‌کند او (علی) را مگر منافق». نیز محب‌الدین طبری که یکی از محدثین بزرگ و قدیمی اهل سنت است این حدیث را در کتاب ذخایر العقبی ص ۴۳ ذکر کرده است. ابی‌نعیم از جابرین سمره روایت کرده و می‌گوید: «قال: جاء نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم فجلس فقال: ان فاطمة وجعه فقال: القوم عدناها، فقام فمشی حتی انتهی الی الباب و الباب علیها مصفق قال: فنادی شدی علیک ثیابک فان القوم جاؤوا یعودونک، فقالت: یا نبی الله ما علی الا عباءة قال، فاخذ [صفحه ۲۸۷] رداءه فرمی به ایها من رواء الباب فقال: شدی بهذا رأسک، فدخل و دخل القوم فقعد ساعة فخرجوا فقال القوم: تالله بنت نبینا صلی الله علیه و آله و سلم علی هذا الحال، قال: فالتفت فقال: اما انها سیده النساء یوم القیامة». [۲۷۲]. «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تشریف آورد و نشست و سپس فرمود: همانا فاطمه مریض است، مردم که خدمت پیامبر بودند عرض کردند: به عیادت فاطمه (سلام الله علیها) برویم بعد بلند شدند، به راه افتادند تا اینکه به درب منزل فاطمه (سلام الله علیها) رسیدند، درب خانه بسته بود، پیامبر فرمود: دخترم خود را بپوشان مردم به عیادت تو آمدند. فاطمه عرض کرد: ای پیامبر خدا چیزی جز عبایی کوچک ندارم، جابر گفت: پس پیامبر ردای خود را گرفت از پشت دیوار به طرف فاطمه انداخت و فرمود: با این سر خود را ببند و بعد پیامبر داخل شد و مردم هم داخل شدند و ساعتی نشستند و بعد خارج شدند. مردم گفتند: قسم به خدا دختر پیامبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) بر این حال است، جابر گفت: پیامبر از این سخن آنان التفات پیدا کرد و فرمود: آیا نمی‌دانید او پیشوای زن‌های روز قیامت می‌باشد. متقی هندی به نقل از عایشه می‌گوید: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم- فی مرضه الذی قبض فیه- قال یا فاطمة بابتی أحنی علی فأحنن علیه فناجاها ساعد ثم انکشف عنه تبکی و عایشة حاضرة، ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد ذلك ساعه احنی علی فأحنن علیه فناجاها ساعة ثم انکشف عنه تضحک فقالت عایشة: یا بنت رسول الله اخبرینی بماذا ناجاک ابوک؟ قالت: اوشکت رأیته ناجانی علی حال سر. ثم ظننت انی اخبر بسره و هو حی، فشق ذلك علی عایشة ان یکون سر دونها فلما قبضه الله الیه قالت عایشة لفاطمة سلام الله علیها: الا- تخبرینی ذلك الخبر؟ قالت: اما الآن فنعم، ناجانی فی المرة الاولی فاخبرنی ان جبرئیل کان یعارضه القرآن فی کل عام مرة و انه [صفحه ۲۸۸] عارضه القرن العام مرتین و انه اخبره انه لم یکن نبی بعد نبی الا عاش نصف عمر الذی کان قبله و انه اخبرنی ان عیسی عاش عشرين و مائة سنة و لا أرانی الا ذاهب علی رأس الستین فأبکانی ذلك، و قال: یا نبیة انه لیس من نساء المؤمنین اعظم رزیه منک فلا- تکونی ادنی من امری صبرا، ثم ناجانی فی المرة الاخری فأخبرنی انی اول اهله لحوقا به، و قال انک سیده نساء اهل الجنة». [۲۷۳]. «همانا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیماری که سبب رحلت حضرت شد خطاب به فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: دخترم گریه و زاری کن بر من (یعنی مرا نوازش کن همان طور که مادر فرزند مریضش را نوازش می‌کند) فاطمه بر بیماری پیامبر گریه و زاری نمود و او را نوازش کرد، و بعد پیامبر اسلام ساعتی با فاطمه آهسته صحبت کرد در حالی که سر فاطمه به آغوش پیامبر بود، بعد فاطمه سرش را از آغوش پیامبر در حالی که گریه می‌کرد بیرون آورد، عایشه حاضر بود و نظاره می‌کرد، بعد از ساعتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز به فاطمه فرمود: گریه و زاری و نوازش و شفقت کن برای من، باز هم فاطمه (سلام الله علیها) گریه و زاری و اظهار شفقت کرد و بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ساعتی با فاطمه در گوشی و سری صحبت فرمود و فاطمه وقتی عقب می‌آمد خندان بود. عایشه می‌گوید: من گفتم ای دختر رسول آن چه را که پدر تو آهسته و سری به تو گفتم مرا خبر بده؟ فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: ای وای دیدی که پیامبر با من بطور سری پنهانی فرمود و تو گمان کردی که من اسرار پیامبر را در حالی که زنده است به تو می‌گویم. آن حرف بر عایشه گران تمام شد، برای اینکه پیامبر حرف سری و پنهانی خود را به فاطمه گفته و به وی نفرموده، وقتی که پیامبر (صلی الله علیه

و آله و سلم) رحلت فرمود عایشه [صفحه ۲۸۹] خطاب به فاطمه (سلام الله علیها) عرض کرد: آیا آن خبری را که پیامبر سری و پنهانی فرمود به من نمی گویی؟ فاطمه فرمود: الآن بلی می گویم، فرمود: در مرحله اول پیامبر فرمود: جبرئیل در هر سال یک مرتبه قرآن را بر من نازل می کرد و اما در این سال دو مرتبه آن را بر من نازل کرد و به من خبر داد: هیچ پیامبری بعد از پیامبر قبلی نبوده مگر اینکه به اندازه‌ی نصف عمر پیامبر قبلی در این دنیا زندگی کرده است. و به من خبر داده است که عیسی پیغمبر صد و بیست سال عمر کرد. و من از شصت سال گذشتم و از دنیا می روم. این مسئله مرا به گریه آورد، و بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دخترم از بین زنهای مؤمنین نیست کسی که مصیبت و گرفتاری هایش بزرگتر از مصیبت تو باشد، پس از بین خانواده و نزدیکانم تو به من نزدیکتری و صبر و بردباری و تحمل را پیشه کن. بعد فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: در مرحله دوم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با من سری پنهانی صحبت فرمود به من خبر داد من اول کسی از اهل پیامبر هستم که به وی ملحق می شوم و فرمود: همانا تو سیده و پیشوای زنان اهل بهشت هستی». گویا بانوی دو عالم با بیان این جمله دوم خواسته است به عایشه بگوید وقتی که این حرف را شنیدم خوشحال شدم و خندیدم. حاکم به سند خود به نقل از عایشه خطاب به فاطمه دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: «الا ابشرک انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: سیدات نساء اهل الجنة اربع مریم بنت عمران، و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه بنت خویلد و آسیه» [۲۷۴]. «آیا بشارت ندهم تو را به چیزی؟ (گویا بانوی دو عالم فرموده باشد بگویند) شنیدم [صفحه ۲۹۰] از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: بهترین و والاترین زنان اهل بهشت چهار تا هستند. مریم دختر عمران و فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خدیجه دختر خویلد و آسیه همسر خداپرست فرعون». متقی هندی می گوید: «عن علی علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بفاطمه سلام الله علیها: الا ترضین ان تكونی سیده اهل الجنة و ابینک سیدا شباب اهل الجنة؟» [۲۷۵]. «پیامبر اسلام خطاب به فاطمه: آیا راضی و خشنود نمی شوی من تو را به عقد اول کسی که اسلام آورد و داناترین افراد از نظر علم و دانش در آوردم، پس فاطمه جان بدان تو بهترین زنهای امت من خواهی بود، همان طور که مریم بهترین زنان قوم خود بود؟ آیا راضی نمی شوی که خداوند به اهل زمین اطلاع داده است که از بین آنان دو مرد را پسندیده است: یکی از آن دو را پدر تو و دیگری را شوهر تو قرار داده است؟ محب الدین طبری می گوید: «و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: اربع نسوة سیدات سادات [صفحه ۲۹۱] عالمهن، مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و افضلهن عالما فاطمه سلام الله علیها». [۲۷۶]. «از ابن عباس نقل شده و او از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که حضرت فرمودند: چهار زن بهترین زنان و بهترین زمان خودشان هستند، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و از حیث علم و دانش فاطمه (سلام الله علیها) فاضل ترین آنان می باشد». و سیوطی در تفسیر درالمنثور در ذیل آیه شریفه: «و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین» «وقتی که ملائکه خطاب به مریم گفتند: ای مریم همانا خداوند تو را پسندید و پاکیزه گردانید و بر تمام زنهای دو جهان ارجحیت داد». همین حدیث را آورده است و بعد گفته است: ابن عساکر از طریق مقاتل و او از ضحاک و او از ابن عباس و او از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حدیث را نقل کرده است. حاکم با سند از ابن عباس روایت کرده است: «خط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اربعة خطوط، ثم قال: اندرون ما هذا؟ قالوا: الله و رسوله اعلم، قال: ان افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم. [۲۷۷]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چهار تا خط کشید و بعد فرمود: آیا می دانید این چیست؟ عرض کردند: خدا و رسول او داناترند، فرمود: همانا برترین زنهای اهل بهشت خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم هستند. و بعد حاکم می گوید: این حدیث صحیح الاسناد است. و باز همین حاکم در جای [صفحه ۲۹۲] دیگر این حدیث را به طریق دیگری (صحیحه

عن ابن عباس) آورده است. و احمد ابن حنبل هم در مسند خود جلد یک، صفحات ۲۹۳ و ۳۱۶ و ۳۲۲ به راه‌های گوناگون از ابن عباس روایت کرده است و صاحب استیعاب در جلد دوم صفحه ۷۲۰ به دو طریق روایت کرده است. و سیوطی هم در درالمنثور پیرامون آیه‌ی شریفه‌ی «و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون» «خداوند برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورد» این حدیث را بیان کرده است. [۲۷۸]. و ابن اثیر در اسد الغابة جلد پنجم، صفحه ۴۳۷ و محب‌الدین طبری در ذخایر العقبی صفحه ۴۲ و ابن حجر در اصابه جلد ۸، صفحه ۱۵۸ این حدیث را ذکر کرده‌اند باز هم ابن حجر در صفحه ۸ اصابه حدیثی را از عایشه نقل می‌کند: «ما رأیت قط احدا افضل من فاطمة سلام الله علیها غیر آبیها» [۲۷۹] «هیچ کسی را به جز پدر فاطمه برتر و با فضیلت‌تر از فاطمه ندیدم.» و باز روایت مستدرک را طحاوی در کتاب مشکل الآثار، جلد یک، صفحه پنجاه عسقلانی در فتح الباری، جلد هفت، صفحه ۲۵۸ و هیشمی در مجمع خود، جلد ۹، صفحه ۲۲۳ بیان کردند؛ و ابن عبدالبر بدو طریق از ابوهریره نقل کرده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: خیر نساء العالمین اربع، مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.» [۲۸۰]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بهترین زنان در جهان چهار زن هستند، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)» [صفحه ۲۹۳] و هیشمی در مجمع الزوائد، جلد ۹، صفحه ۲۲۳ و ثعلبی در قصص الانبیاء، صفحه ۵۱۱، این حدیث را بیان کردند. متقی هندی در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر کرده است: «خیر رجالکم علی و خیر شبابکم الحسن و الحسین و خیر نساءکم فاطمة» [۲۸۱]. «بهترین مردان شما علی (علیه السلام) و بهترین جوانان شما حسن و حسین (علیهما السلام) بهترین زنان شما فاطمه (علیها السلام) می‌باشند.» مناوی در متن کتاب فیض القدر می‌گوید: «خدیجه خیر نساء عالمها و مریم خیر نساء عالمها، و فاطمة خیر نساء عالمها.» [۲۸۲]. «پیامبر اسلام فرمود: خدیجه بهترین زنان عالم خود و مریم بهترین زنان عالم خود و فاطمه (سلام الله علیها) بهترین زنان زمان و عالم خود می‌باشند.» ابن جریر طبری از ثابت البنانی و او از انس بن مالک روایت می‌کند: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: خیر نساء العالمین اربع، مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم امرأة فرعون، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.» [۲۸۳]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بهترین زنان عالم چهار تا هستند مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر خداپرست فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).» ترمذی در صحیح خود در باب فضائل خدیجه از انس روایت می‌کند: «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه امرأة فرعون.» [۲۸۴]. «پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این افتخار تو را کفایت می‌کند که در ردیف بهترین زنان دو عالم مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آسیه همسر فرعون باشی.» حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۳، صفحه ۱۵۷، به دو طریق این حدیث را روایت کرده و در طریق دوم گفته است: این صحیح است به شرط ذکر شیخین (پیدا است که شیخین مسلم و بخاری هستند) و احمد بن حنبل در مسند خود جلد سوم، ص ۱۳۵ و ابونعیم در حلیه، جلد دوم، ص ۳۴۴ و طحاوی در مشکل الآثار، جلد یک، ص ۵۰، این حدیث را بیان کرده‌اند. و فخر رازی در تفسیر کبیرش، جلد ۸، صفحه ۴۶، چاپ ایران (المسألة الخامسة) در ذیل قول خداوند در سوره‌ی آل عمران «و اذ قالت الملائكة یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین» و جلال‌الدین سیوطی هم در تفسیر درالمنثور در ذیل این آیه‌ی شریفه حدیث مذکور را بیان کرده‌اند و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، جلد ۷، ص ۱۸۴ و جلد ۹، ص ۴۰۴ به دو طریق حدیث را بیان کرده و در هر دو گفته است: «خیر نساء العالمین اربع الخ.» ابن جریر طبری با سندی از قتاده روایت کرده است: «قال ذکر لنا ان نبی الله کان یقول: حسبک بمریم بنت عمران، و امرأة فرعون، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من نساء العالمین.» [۲۸۵]. [صفحه ۲۹۵] «قتاده گفته است پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ما

می‌فرمود: مکفی است تو را به مریم دختر عمران و همسر فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از بهترین زنان دو جهان باشد». باز ابن جریر طبری با سندی از ابوموسی اشعری می‌گوید: «قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا مریم، و آسیه امرأة فرعون، و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم» [۲۸۶]. «ابوموسی اشعری گفته است: پیامبر اسلام فرمود: از مردان افراد زیادی به حد کمال و رشد رسیده‌اند. ولی از زنها به حد کمال نرسیده‌اند مگر مریم و آسیه همسر فرعون خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم). و زمخشری در تفسیر کشف در تفسیر قول خداوند تبارک و تعالی «و مریم ابنة عمران التي احصنت فرجها» [۲۸۷]: «و یاد آر مریم دختر عمران را که رحمش را پاکیزه داشتیم الخ...» این حدیث را بیان نموده است. و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری که شرح صحیح بخاری می‌باشد در جلد ۷، ص ۲۵۸ و ثعلبی در تفسیر خود حدیث مذکور را بیان کرده‌اند. و سیوطی در تفسیر درالمنثور در ضمن تفسیر قول خداوند تبارک و تعالی «و اذ قالت الملائكة یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین» [۲۸۸] (بیاد آورید هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم! خدا تو را برگزیده، و پاک ساخته، و بر تمام زنان برتری داده است) این حدیث را از ابن مردویه و از انس آورده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله اصطفی علی نساء العالمین اربعة آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران، و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد صلی الله [صفحه ۲۹۶] علیه و آله و سلم». [۲۸۹]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا خداوند از زنان عالم چهار زن را برگزیده است، آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم). جواب یک شبهه: اگر گفته شود، در لسان قرآن و بعضی روایات آمده است که مریم بهترین زنان عالم است چنانچه آیه مذکور می‌گوید «و اصطفاک علی نساء العالمین.» «تو را بر تمام زنان جهان برتری داده است» آیا این با آن چه که درباره بانوی اسلام فاطمه (سلام الله علیها) رسیده است، منافات ندارد؟ جواب این است که جمله‌ی اول آیه‌ی مذکور اشاره‌ی به صفات عالی انسانی مریم می‌کند و به عنوان انسان برگزیده از او نام می‌برد، و اما جمله دوم که «اصطفاک» تکرار شده، اشاره به برتری او بر همه‌ی زنان زمان خود می‌کند و این گواه بر این است که مریم بزرگترین شخصیت زن در جهان خود بوده است و این با آن چه درباره‌ی بهترین بانوی جهان اسلام فاطمه (سلام الله علیها) رسیده است منافات ندارد. چرا که روایات متعددی را فریقین از پیامبر اسلام نقل کرده‌اند: «اما مریم کانت سيدة نساء زمانها اما فاطمة فهی سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخیرین [۲۹۰]» «اما مریم بانوی زمان خود بود اما فاطمه بانوی همه‌ی بانوان جهان از اولین و آخرین است.» و کلمه‌ی «العالمین» با این حرف منافات ندارد زیرا کلمه‌ی عالمین در بعضی جاهای قرآن کریم به مردم یک عصر اطلاق می‌شود چنانچه در سوره بقره آیه ۴۷ خداوند می‌فرماید «انی فضلتکم علی العالمین» همانا من شما را بر جهانیان برتری دادم، که [صفحه ۲۹۷] منظور برتری مؤمنان بنی‌اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است. و نیز در عرف عبارات معمولی و محاورات مردم واژه‌ی عالمین بر مردم همان زمان استعمال می‌شود. اکثر این روایاتی که بیان شد از زبان گهربار نبی اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته شده است و نام فاطمه در اکثر آن روایات در آخر ذکر شده است، می‌شود گفت این خود دلیل صریح است بر اینکه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) حتی از مریم و آسیه و خدیجه طبق روایات اهل سنت هم برتر است (اما روایات شیعه در این باره بسیار زیاد است همه صراحت دارد که بی‌بی دو عالم از سه بانوی برگزیده‌ی در لسان قرآن برتر است). [۲۹۱]. ابراهیم جوینی خراسانی با دوازده سند از حذیفه بن یمان نقل می‌کند: «رأیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا علیه ثياب بیاض قال: و هل رأیته؟ قلت: نعم قال ذلک ملک من الملائكة لم یهبط الی الارض، استأذن ربه عز و جل فی زیارتی فأذن له فبشرنی أن الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و امهما سيدة نساء اهل الجنة». [۲۹۲]. «مردی را که لباس سفید بر تن داشت با رسول خدا دیدم، حضرت فرمود: آیا تو او را دیدی؟ عرض کردم: بلی یا رسول الله، فرمود: آن ملکی از ملائکه بود که هرگز بر زمین هبوط نکرده بود از مقام پروردگار برای زیارت من طلب اذن کرد، خداوند به او اذن داد و پس

بشارت داد مرا بر اینکه همانا حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت و مادرشان پیشوای زنان اهل بهشت می‌باشد. اگر چه این روایت که سند آن از حدیثه است با روایتی که ترمذی بیان کرده شبیه است، اما چون از جهت عبارت و محتوی مقداری فرق می‌کرد لذا این روایت ذکر شد. [صفحه ۲۹۸] حاکم همین روایت را به دو سند نقل کرده و صحیح هم دانسته است؛ در سند اول در باب مناقب فاطمه (سلام الله علیها) به نقل از مستدرک می‌گوید: «حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، حدثنا الحسن بن علي بن عفان العامري، حدثنا اسحاق ابن منصور السلولي، حدثنا اسرائيل، عن ميسرة بن حبيب عن المنهال بن عمرو: عن زر بن حبیش عن حدیفة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «نزل ملك من السماء فاستأذن الله ان يسلم على لم ينزل قبلها- فبشرني ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة». [۲۹۳]. «با هفت سند از حدیثه نقل می‌کند: «پیامبر اسلام فرمود: ملکی از آسمان نازل شد و از پیشگاه خداوند اجازه خواست که بر من سلام بکند (قبلا هرگز نازل نشده بود) بعد از نازل شدن بشارت داد مرا به اینکه فاطمه پیشوای زنان اهل بهشت می‌باشد.» و در سند دوم می‌گوید: «أخبرنا علي بن عبد الرحمن بن عيسى حدثنا الحسين بن الحكم الحبري، حدثنا الحسن بن الحسين العربي، حدثنا ابو مري الانصاري، عن المنهال بن عمرو، عن زر بن حبیش عن حدیفة: عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم». حاکم بعد از ذکر سندهای طریق دوم عین همان روایت را بیان کرده است. جوینی خراسانی از خوارزمی و خوارزمی هم با هفت سند از ابن عباس و ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که حضرت به عبدالرحمان بن عوف فضائل علی (علیه السلام) را بیان فرمود و در آخر حدیث آمده است: «و لو كان الحلم رجلا لكان عليا، و لو كان العقل رجلا لكان الحسن، و لو كان السخاء رجلا لكان الحسين و لو كان الحسن شخصا لكان فاطمة بل هي اعظم ان فاطمة ابنتي خير [صفحه ۲۹۹] اهل الارض عنصرا و شرفا و كرما. [۲۹۴]. «پیامبر فرمود: اگر حلم و بردباری به صورت مردی می‌بود هر آینه آن علی (علیه السلام) بود و اگر عقل و خرد به صورت مردی می‌بود هر آینه آن حسن می‌بود، و اگر سخاوت و بخشش به صورت مردی می‌بود هر آینه آن حسین می‌بود و اگر جمال و زیبایی به صورت شخصی می‌بود هر آینه آن فاطمه بود بلکه فاطمه بالاتر از جمال و زیبایی است، همانا دخترم فاطمه بهترین اهل زمین از جهت عنصر و هیئت، شرف و نسب، کرامت و بزرگواری است.» باز هم ابراهیم جوینی با ده سند از سعید بن جبیر، و او از ابن عباس نقل می‌کند: روزی رسول خدا نشسته بود، حسن و حسین و فاطمه و علی (علیهم السلام) را در اطراف خود جمع کرد، وقتی که پیامبر هر کدام آنان را می‌دید گریه می‌فرمود و به نزد خود طلب می‌کرد، اصحاب عرض کردند: یا رسول خدا شما ندیدی یکی از آنان را مگر اینکه گریه کردی، برای چه گریه فرمودی؟ بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جواب آنان راجع به حالات زندگی و فضائل آن بزرگواران فرمایشات و بیاناتی فرمود که جهت اختصار و اصل هدف فقط حالات زندگی و فضائل حضرت فاطمه (سلام الله علیها) ذکر می‌شود. حضرت فرمود: «و اما ابنتی فاطمة فانها سيدة نساء العالمين من الاولين و الاخرين و هي بضعة مني و هي نور عيني و هي ثمرة فؤادي و هي روحی التي بين جنبي و هي الحوراء الانسية متى قامت في محرابها بين يدي ربها جل جلاله زهر نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض و يقول الله عز و جل لملائكته يا ملائكتي انظروا الى امي فاطمة سيدة امائي قائمة بين يدي ترعد فرائضها من خيفتي و قد اقبلت بقلبها على عبادتي. اشهدكم اني قد امنت شيعتها من النار. و اني لما رأيتها ذكرت ما يصنع (بها) بعدى كآني بها و قد دخل الذل بيتها و انتهكت حرمتها و غصب حقها و منعت ارثها و كسر جنبها و [صفحه ۳۰۰] أسقطت جنينها و هي تنادي يا محمداه فلا تجاب و تستغيث فلا تغاث، فلا تزال بعدى محزونة مكروبة باكية فتذكر انقطاع الوحي من بيتها مره و تتذكر فراقی اخرای و تستوحش اذا جنها الليل لفقد صوتی التي كانت تستمع اليه اذا تهجدت بالقرآن، ثم ترى نفسها ذليلة بعد ان كان في ايام ابیها عزيزة و عند ذلك يؤنسها الله تعالى فيناديها بما نادى به مريم ابنة عمران. فيقول: يا فاطمة ان الله اصطفاك و طهرک و اصطفاك على نساء العالمين، يا فاطمة اقتني لربك و اسجدي و ارکعي مع الراكعين، ثم يتدىء بها الوجع فتمرض فيبعث الله عز و جل اليها مريم ابنة عمران تمرضها و تؤنسها في علتها فتقول عند ذلك يا رب اني قد سئمت الحياة تبرمت باهل الدنيا فالحقني بابي يلحقها الله عز و جل بي فتكون اول من يلحقني من اهل بيتي،

فتقدم علی محزونۀ مکروبۀ مغمومۀ مغصوبۀ مقتولۀ، يقول رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عند ذلك: اللهم العن من ظلمها و عاقب من غضبها و ذلل من اذلها و خلد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکة عند ذلك آمین». [۲۹۵].

«پیامبر اسلام فرمود: اما دخترم فاطمه، همانا او پیشوای زنان جهان از اولین آخرین است، او پاره‌ی تن من است، او نور دو چشم من او میوه‌ی قلب من است، و او روحی است در بین دو پهلوی من، و او فرشته‌ای است به صورت انسان، هر زمانی که در پیشگاه خداوند جل و علا در محراب عبادت خود می‌ایستد نور او ملائکه‌ی آسمان را روشنایی می‌دهد چنانکه نور ستارگان به اهل زمین و روشنایی می‌دهند. و خداوند بلند مرتبه خطاب به ملائکه می‌فرماید: ای ملائکه‌ی من به کنیز من فاطمه پیشوای کنیزانم نگاه کنید که در مقابل من ایستاده است و فریاض و نمازش را از جهت ترس من انجام می‌دهد و با قلب و ضمیری پاک به عبادت رو آورده است. گواه می‌گیرم [صفحه ۳۰۱] شما را بر اینکه من پیروان و شیعیان او را از آتش جهنم ایمن ساختم و نجات دادم. و پیامبر فرمود: همانا وقتی او را دیدم به یاد آوردم آن چه را که بعد از من برای وی پیش می‌آید و گویا من آن را می‌بینم و در آن حالت هستم. آدم‌های پست و خبیث به خانه‌ی او داخل می‌شوند و حرمت و احترام او را هتک می‌کنند و حق او را غضب می‌کنند، و او را از ارث پدری منع می‌کنند و پهلوی او را می‌شکنند، و فرزند و جنین او را ساقط می‌کنند، در حالی که او فریاد می‌کند یا محمداه کسی جواب او را نمی‌دهد و استغاثه و فریاد می‌کند کسی به فریادش نمی‌رسد، پس فاطمه بعد از من همیشه غمگین و ناراحت و گریان است، یک دفعه قطع شدن وحی را از خانه‌ی خود یادآور می‌شود و دفعه‌ی دیگر فراق و جدایی مرا به یاد می‌آورد، زمانی که شب او را فرا گیرد و صدای قرآن خواندنم را دیگر نمی‌شنود، وحشت می‌کند. پس از آن که در روزگار پدرش عزیز و محترم بود خود را ذلیل و خوار می‌بیند، در آن وقت است که خداوند با وی مأنوس و مونس او می‌شود، خداوند با او صحبت می‌کند همان گونه که با مریم دختر عمران صحبت کرده است خداوند خطاب به فاطمه! می‌فرماید: ای فاطمه همانا خداوند تو را برگزید و پاک و پاکیزه ساخت و تو را بر همه‌ی زنان جهان برتری داد، ای فاطمه اطاعت پروردگارت را بکن و برای من سجده کن برای من با را کعین رکوع بکن، سپس بیمار می‌شود، خداوند عزیز و جلیل مریم دختر عمران را به نزد او می‌فرستد تا از او پرستاری کند و در بیماریش مونس او باشد. در آن وقت فاطمه می‌گوید: پروردگارا از زندگی دنیا خسته و سیر شدم و از اهل دنیا دل تنگ و ملول و آزرده شدم، پس مرا به پدرم ملحق فرما، خداوند او را به من ملحق می‌فرماید، فاطمه اولین کس از اهل بیت من است که به من ملحق می‌شود و از دنیا می‌رود و بر من وارد می‌شود در حالی که اندوهگین و افسرده و اندوهناک و غمناک مورد ستم و آزار قرار گرفته و کشته شده است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن وقت فرمود: بار الها کسانی که به فاطمه ظلم کردند بر آنان لعنت فرست و کسانی که به فاطمه ستم کردند مؤاخذه و عذاب کن و کسانی که فاطمه را خوار کردند آنها را خوار و ذلیل کن و کسانی که در به پهلوی او زدند تا فرزندش را سقط نمود در آتش جهنم [صفحه ۳۰۲] مخلد گردان، در آن وقت ملائکه آمین می‌گفتند.» در این روایت عجیب، پیامبر رحمت فضیلت‌های زیر را برای بانوی نمونه اسلام بیان فرموده است: ۱- فاطمه (سلام الله علیها) بهترین زنان جهان از اولین و آخرین است. ۲- فاطمه (سلام الله علیها) فرشته‌ای است به صورت انسان. ۳- فاطمه (سلام الله علیها) وقتی در پیشگاه خداوند می‌ایستد نور وی ملائکه‌ی آسمان‌ها را روشن می‌کند. ۴- خداوند خطاب به ملائکه می‌فرماید فاطمه (سلام الله علیها) بهترین کنیزان من است قلب او پر از عبادت من می‌باشد. ۵- خداوند با فاطمه (سلام الله علیها) حرف می‌زند همان طور که با مریم صحبت و تکلم کرده است. ۶- از همه بالاتر خداوند مریم عمرانی را می‌فرستد که از او پرستاری کند و مونس تنهایی وی باشد و همان صفات برجسته‌ای را که در سوره‌ی آل عمران (آیه ۴۲) برای مریم بیان فرموده به فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) خطاب می‌فرماید. ۷- خداوند دعای فاطمه (سلام الله علیها) را به اجابت می‌رساند و او را که (تحمل فراق پدر را نداشت و تحمل بی عدالتی‌ها و به انحراف کشانیدن اسلام و نیز به هدر رفتن ۲۳ سال زحمات پیامبر را در راه انجام رسالت نداشت) به پدر گرامیش ملحق می‌فرماید. خدایا این حدیث و بیانات پیامبر را آنهایی که افتخار می‌کردند پیامبر از ماست دختران ما،

همسران پیامبر هستند. ندیدند و نشنیدند، برای ریاست و مقام حق گهر تابناک رسالت را غصب کردند و خانه‌ی او را آتش زدند و فرزندش را کشتند و مقام ولایت را هتک کردند، وقتی انسان بیانات پیامبر را ملاحظه می‌کند و حرکات و کارهای آنان را بررسی می‌نماید به این نتیجه می‌رسد که آنها اصلاً اسلام و رسالت را و ولایت را قبول نداشتند و همان کسانی بودند که جز ریاست و مقام و جمع کردن قناطر چیز دیگری نمی‌دانستند و به قول ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) دوست داشتن چیزی انسان را [صفحه ۳۰۳] کور و کر می‌کند. [۲۹۶]. آری آنها دوست‌داران مقام و قدرت بودند، خدا نکند که قدرت و مقام چشم بصیرت و بینایی انسان را کور بکند، آن وقت اهانت به دختر گرامی پیامبر می‌کند، بلکه بالاتر مقام پروردگار را هم انکار می‌کند و رسالت و معاد را منکر می‌شود. بدخشی با سندی از ابن عباس نقل کرده که ابن عباس گفته است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل نساء اهل الجنة خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم». [۲۹۷]. «رسول خدا فرمود: برترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند. جوینی خراسانی می‌گوید: وقتی که نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به معراج رفت آسمان‌ها را دید و در بهشت سیر کرد و بعد از آن که بر زمین هبوط و نزول فرمود مدت زمانی گذشت. «ثم ان فاطمة - علیها السلام - أتت النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فقالت: بانی انت و امی یا رسول الله ما الذی رأیت لی؟ فقال لی: یا فاطمة، انت خیر نساء البریة، و سیده نساء اهل الجنة - الحدیث». [۲۹۸]. «بعد فاطمه (سلام الله علیها) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا چه مقام و فضیلتی را برای من در معراج دیدی؟ پیامبر برای من (فاطمه) فرمود: ای فاطمه تو بهترین زنان هستی و سرور زنان اهل بهشتی». بحرانی از عایشه و غیر عایشه و آنها از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند: «انه قال «یا فاطمة ابشری فان الله اصطفاک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو [صفحه ۳۰۴] خیر دین» [۲۹۹]. «پیامبر خطاب به فاطمه فرمود: ای فاطمه بشارت می‌دهم همانا خداوند تو را بر تمام زنان جهانیان و زنان اسلام (که آن بهترین دین است) پسندیده و برگزیده است.» [صفحه ۳۰۷]

محبت و دوستی پیامبر به فاطمه

محبت و عشق، قوی‌ترین جاذبه در میان دو موجود است. در قانون معروف جاذبه که بر عالم ماده حکومت می‌کند، آمده است: «هر مقدار جرم اجسام زیادتر، و فاصله‌ی آنها کمتر باشد جاذبه‌ی آنها بیشتر است» این قانون در جهان معنی و معنویت و محبت‌های الهی هم حاکم می‌باشد، یعنی هر قدر شخصیت‌ها و الاتر و فاصله‌ها کمتر باشد این محبت و عشق قویتر می‌گردد. با این تفاوت که در جهان ماده گاهی اختلاف و تضاد علت جاذبه است، مانند دو الکتروسیته‌ی مثبت و منفی، ولی در جهان ارواح و معنویت هر قدر سنخیت و تشابه بیشتر باشد این جاذبه نیرومندتر و فعال‌تر است و تضاد در کار نیست، بلکه تضاد باعث دوری است. با توجه به این مقدمه کوتاه که از کتاب جاذبه و دافعه‌ی مرحوم شهید مطهری و کتاب زهرا (علیها السلام) برترین بانو از آیة الله مکارم شیرازی نقل به مضمون شده است، به سراغ احادیثی می‌رویم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا چه حد به دختر عزیزش فاطمه (سلام الله علیها) اظهار عشق و علاقه و محبت می‌کرد و او را دوست می‌داشت. بخاری در صحیح خود در کتاب بدء الخلق در باب مناقب قرابت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و منقبت فاطمه (سلام الله علیها) می‌گوید: [صفحه ۳۰۸] «روی بسنده عن المسور بن مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی». [۳۰۰]. «مسور بن مخرمه می‌گوید: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، پس کسی که او را ناراحت بکند و به غضب بیاورد، مرا ناراحت کرده و به غضب آورده است.» و مناوی نیز در کتاب فیض القدر این حدیث را بیان کرده و گفته است. سهیلی به این حدیث استدلال کرده است مبنی بر اینکه اگر کسی به فاطمه فحش بدهد و یا اهانت به وی بکند کافر است، برای اینکه سب و فحش دادن به فاطمه هم او را و هم پیامبر را ناراحت می‌کند و بعد می‌گوید: همانا فاطمه افضل و برتر از شیخین می‌باشد. اینکه

فاطمه (سلام الله علیها) برتر از شیخین می باشد جای شک و تردید نیست و اما اینکه سهیلی گفته است که فاطمه (سلام الله علیها) برتر از شیخین است شاید منظور وی این است که اگر کسی به شیخین فحش بدهد و یا اینکه احترام شان نکند کافر نمی شود، ولی اگر به زهرا (سلام الله علیها) فحش بدهد کافر می شود. و نسائی در خصائص خود (ص ۳۵) همین روایت بخاری را ذکر کرده است. باز هم بخاری حدیثی را از مسور بن مخرمه و او از پیامبر اسلام روایت می کند: «انه قال- ای النبی صلی الله علیه و آله و سلم- فانما هی فاطمة بضعة منی یرینی ما اربها و یؤذینی ما آذاها». [۳۰۱]. «پیامبر اسلام فرمود: همانا فاطمه پاره‌ای از وجود و هستی من است هر کس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است و هر کسی او را آزار دهد مرا آزرده است.» و این حدیث را ابوداود هم در صحیح خود در جلد ۱۲، در باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء بیان کرده است. [صفحه ۳۰۹] مسلم در صحیح خود در باب فضائل فاطمه (سلام الله علیها) با سندی از مسور بن مخرمه روایت کرده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها». [۳۰۲]. «مسور بن مخرمه گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا فاطمه پاره‌ای از وجود من است، آزار می دهد مرا آن چه فاطمه را آزارد.» و فخر رازی در تفسیر کبیر خود در تفسیر آیه مودة در سوره شوری (چنانکه بحث آن گذشت) می گوید: «یؤذینی ما یؤذیها [۳۰۳] اذیت می کند مرا آن چه که فاطمه را اذیت می کند.» و باز فخر رازی در سوره‌ی معارج در تفسیر آیه «و فصلیته التی تویه [۳۰۴] گفته است: «فاطمه بضعة منی» [۳۰۵] «فاطمه پاره‌ای از وجود و هستی من است» باز هم مسلم در باب فضائل فاطمه (سلام الله علیها) به سند از مسور بن مخرمه روایت می کند: «حدثنا عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فیہ: فانما ابنتی- یعنی فاطمة علیها السلام- یرینی ما اربها و یؤذینی ما آذاها». [۳۰۶]. «مسور حدیثی را از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که پیامبر در آن حدیث فرمود: همانا دخترم- فاطمه (سلام الله علیها)- پاره‌ی تن من است، ناراحت می کند مرا آنچه که او را ناراحت کند و آزار می دهد مرا آن چه او را آزار دهد. و این حدیث را ترمذی در صحیح خود، ج ۲، ص ۳۱۹، در فضل برتری فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است. [صفحه ۳۱۰] باز هم ترمذی به سند از عبدالله ابن زبیر حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: «انما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها». [۳۰۷]. «فاطمه پاره‌ی تن و جان من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار می دهد و آنچه او را به زحمت افکند مرا به زحمت می افکند.» حاکم با سند از عبیدالله بن ابی رافع و از مسور می گوید: «انه بعث الیه حسن بن حسن علیه السلام یخطب ابنته فقال له: قل فلیقنی فی العتمة قال: فلقه، فحمد الله المسور و اثنی علیه ثم قال اما بعد ایم الله ما من نسب و لا سبب و لا صهر احب الی من نسبکم و سببکم و صهرکم و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «فاطمه بضعة منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها و ان الانساب یوم القیامة تنقطع غیر نسبی و صهری و عندک ابنتها و لو زوجتک لقبضها ذلک فانطلق عاذرا له». [۳۰۸]. «مسور می گوید: حسن بن حسن (علیه السلام) (یعنی حسن مثنی) کسی را به طرف مسور فرستاد تا اینکه دختر او را خواستگاری بکند، مسور به فرستاده‌ی وی گفت: به حسن بگو مرا در عتمه و اول شب ملاقات بکند، فرستاده پیام را به حسن بن حسن (علیه السلام) گفت و بعد حسن مسور را ملاقات کرد و مسور حمد و ثنای الله را بجا آورده پس گفت: به خدا قسم هیچ نسب و خویشاوندی دوست تر برای من بهتر نیست از نسب و خویشی با شما و لکن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «فاطمه پاره‌ی من است» [صفحه ۳۱۱] وجود و هستی من است ناراحت می کند مرا آن چه فاطمه را ناراحت کند و آن چه فاطمه را خوشحال بکند مرا خوشحال می کند و تمام نسبه‌ها در روز قیامت قطع می شوند و از بین می روند مگر نسب و خویشی من» بعد مسور به حسن بن حسن (علیه السلام) می گوید: دختر فاطمه در نزد توست. و اگر دخترم را بعقد تو در بیاورم این ازدواج فاطمه را ناراحت می کند، در حالی که مسور از حسن عذر می خواست رفت. و حاکم نیشابوری بعد از این حدیث می گوید: هذا حدیث صحیح الاسناد. ابونعیم با سندی از انس روایت می کند: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما خیر للنساء؟ فلم ندر ما نقول، فسار علی علیه السلام الی فاطمة سلام الله علیها فأخبرها بذلک فقالت: فهلا قلت له: خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یرونهن، فرجع فأخبره بذلک فقال من علمک هذا؟

قال فاطمة قال: انها بضعة مني» انس گفته است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال فرمود: «چه چیزی برای زنها بهتر است؟ انس می گوید ما نمی دانستیم چه جوابی خدمت پیامبر عرض بکنیم، بعد از این سؤال علی (علیه السلام) به نزد فاطمه (سلام الله علیها) رفت و سؤال پیامبر را به فاطمه گفت، فاطمه (سلام الله علیها) به علی (علیه السلام) گفت الآن خدمت پیامبر مشرف شوید به وی بگویید: بهترین چیز برای زنها این است که آنان مردها را نبینند و مردها هم آنان را نبینند، علی (علیه السلام) خدمت پیامبر برگشت و به آن سؤال جواب داد، پیامبر فرمود: چه کسی این جواب را به تو تعلیم کرد؟ علی عرض کرد: فاطمه، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا فاطمه پاره‌ای از وجود و هستی من است. [۳۰۹]. و بعد ابونعیم می گوید: سعید بن مسیب این حدیث را از علی (علیه السلام) روایت کرده است. [صفحه ۳۱۲] متقی هندی می گوید: «انما فاطمة شحنة منی بیسطنی ما بیسطها و یقبضنی ما یقبضها». [۳۱۰]. «پیامبر فرمودند: همانا فاطمه شعبه‌ای از من است، آن چه که فاطمه را خوشحال بکند مرا خوشحال کرده است و آن چه فاطمه را ناراحت بکند مرا ناراحت می کند.» در این حدیث پیامبر فرمود: فاطمه شحنة من است، شحنة در لغت یعنی شعبه و ابن اثیر در البدایة و النهایه می گوید: شحنة شعبه است و به معنی شاخه‌ی درخت هم آمده است. واقعا که فاطمه‌ی زهرا شعبه‌ی پیامبر است و علت اینکه پیامبر در حد بالایی دخترش را دوست دارد نه فقط به خاطر اینکه زهرا دختر پیامبر است بلکه پیامبر دختران دیگر هم داشت و آنها را هم دوست داشت، ولی اینکه این مقدار فاطمه (سلام الله علیها) را دوست دارد برای اینکه فاطمه دختر وحی است و فاطمه شعبه‌ی دین پیامبر است و فاطمه خلاصه و چکیده‌ای از دین و آیین مقدس پیامبر است و فاطمه (سلام الله علیها) عصاره‌ی ۲۳ سال زحمات طاقت فرسای پیامبر است. توسط فاطمه زهراست که سرنوشت اسلام رقم زده می شود و توسط زهراست که چهره‌ی منافقین و اسلام نماهای امروز و کفار مشرکین دیروز روشن می شود و توسط زهرا از انحراف اسلام و دین که توسط قلدران زر و زور به انحراف کشیده می شد جلوگیری می شود و در مسیر حقیقی واقعی و صاف و زلال خود رهبری می گردد، و به یک کلام، فاطمه زهراست که اولین مدافع حق و ولایت است و تا آخرین لحظه زندگی در سنگر دفاع از ولایت و امامت استقامت نمود و با یک دنیا نفرت و غضب از غاصبین ولایت و دوست داران قدرت و مقام از دنیا رفت. و لذا فاطمه شعبه‌ی دین پیامبر است؛ و مقصود از کلمه‌ی منی که در کلام گهربار پیامبر آمده همان دین و آیین و وحی الهی پیامبر است و لذاست که فرمود: فاطمه شحنة منی» متقی هندی از حسن بصری و او به نقل از علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گوید: [صفحه ۳۱۳] «قال لنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم: ای شیء خیر للمرأة فلم یکن عندنا لذلك جواب فلما رجعت الی فاطمة علیها السلام قلت: یا بنت محمد ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سألنا عن مسئله فلم ندر کیف نجیبه، فقالت و عن ای شیء سئلكم؟ فقلت: قال: ای شیء خیر للمرأة؟ قالت: فما تدرن ما الجواب؟ قلت لها: لا فقالت: لیس خیر للمرأة من ان لا تری رجلا و لا یریها فلما کان العشی جلسنا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت له: یا رسول الله انک سئلتنا عن مسئله فلم نجیک فیها لیس للمرأة شیء خیر من ان لا تری رجلا و لا یریها قال و من قال ذلك؟ قلت: فاطمة، قال: صدقت انها بضعة منی». [۳۱۱]. «روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ما فرمود: چه چیزی برای زن بهتر می باشد، و ما نتوانستیم جوابی برای آن سؤال پیدا بکنیم، وقتی به خانه برگشتم به فاطمه گفتم: ای دختر پیامبر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از ما مسئله ای را سؤال فرمود و ما ندانستیم که چگونه جواب پیامبر را بدهیم، فاطمه گفت: چه چیزی پیامبر از شما سؤال فرمود؟ به فاطمه گفتم: فرمود: چه چیزی برای زن بهتر است؟ فاطمه گفت شما ندانستید جواب چیست؟ به او گفتم: نه، فاطمه گفت: چیزی بهتر از این برای زن نیست که او مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند. پس وقتی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم، عرض کردم: ای رسول خدا شما از ما مسئله‌ای را سؤال فرمودید و ما جواب آن مسئله را نتوانستیم بدهیم، حالا جواب شما را می دهیم! هیچ چیزی برای زنها بهتر از این نیست که مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند، پیامبر فرمود: این جواب را چه کسی گفته است؟ گفتم: فاطمه، پیامبر فرمود: راست گفتم که او پاره‌ای از وجود و هستی من است.» ابن حجر می گوید: عبدالله بن حسن مثنی ابن حسین سبط بر عمر بن عبدالعزیز وارد

شد در حالی که نوجوانی بود، عمر از جایش بلند شد و به استقبال عبدالله رفت، [صفحه ۳۱۴] وقتی که عبدالله رفت اطرافیان عمر وی را ملامت و سرزنش کردند، عمر در جواب آنها گفت: همانا شخص مورد اعتمادی حدیث کرد مرا (گویا از کسانی که اطراف رسول خدا بودند شنیده است) که پیامبر فرمود: «انما فاطمة بضعة منی یسرنی ما یسرها» و أنا اعلم ان فاطمة علیها السلام لو كانت حیة لسرها ما فعلت باینها. [۳۱۲] «فاطمه پاره‌ی وجود من است، مسرور و خوشحال می‌کند مرا آن چه فاطمه را خوشحال بکند»، و عمر می‌گوید: من می‌دانم که همانا اگر فاطمه (علیها السلام) زنده بود از آن چه من با پسر او انجام دادم خوشحال می‌شد. نسائی با سند از مسور بن مخرمه روایت می‌کند که روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر منبر خود خطبه می‌خواند و من در آن روز محتلم (به سن بلوغ) بودم شنیدم که و فرمود: «ان فاطمة بضعة منی» [۳۱۳] «همانا فاطمه پاره‌ی وجود و هستی من است.» قندوزی می‌گوید: در مشکاة از عایشه نقل شده است: «قلت ما رأیت احدا کان اشبه سمناً و هدیا و دلاً (و فی روایة) حدیثاً و کلاماً برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من فاطمة و کان اذا دخلت علیه قام الیها فاخذ بیده فتقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت الیه فاخذت بیده فتقبلته و اجلسته فی مجلسها» [۳۱۴]. «عایشه گفته است: هیچ کسی را ندیدم از جهت راه و رسم زندگی (در روایتی دیگر آمده است از جهت حدیث و کلام) شباهت وی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از فاطمه بیشتر باشد، هر وقت فاطمه بر پیامبر داخل می‌شد پیامبر به طرف فاطمه می‌رفت و جلوی او بلند می‌شد و دست او را می‌بوسید و در جای خود فاطمه را می‌نشانید و نیز [صفحه ۳۱۵] بارها پیامبر بر فاطمه وارد می‌شد فاطمه جلوی پای پیامبر بلند می‌شد و دست مبارک پیامبر را می‌بوسید و پدر بزرگوارش را در جای خود می‌نشانید. و این روایت را ابوداود هم در سنن خود آورده است. اکثر این احادیث که در دو فصل بیان شد (مقام فاطمه در نزد خدا و مقام فاطمه در نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)) در کتاب شریف ینابیع المودة، باب ۵۵، از صفحه‌ی ۱۶۹ الی ۱۷۸، چاپ مکتبه‌المحمدی، ۱۳۸۵ هجری قمری، آورده شده است، علاقه‌مندان می‌توانند مراجعه بکنند. در کتاب فرائد السمطین با هشت سند از ابن ابی نجیح و او از پدرش نقل کرده است: «انه سمع رجلاً من اهل الکوفة یقول: سمعت علیاً علی منبر الکوفة یقول: قلت: «یا رسول الله أنا أحب الیک ام هی؟- یعنی فاطمة- قال: هی احب الی منک و انت أعز الی منها». [۳۱۵]. «مردی از اهل کوفه شنیده و برایش نقل کرده است: از علی (علیه السلام) که بر منبر کوفه می‌فرمود: به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردم: من در نزد شما محبوبتر هستم یا وی (فاطمه)؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او نزد من محبوبتر است از تو و تو نیز نسبت به فاطمه در نزد من عزیزتر هستی». حاکم نیشابوری با سندی به نقل از عایشه می‌گوید: «ما رأیت احدا کان اشبه کلاماً و حدیثاً من فاطمة برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کانت اذا دخلت علیه رحب بها و قام الیها فاخذ بیده فتقبلها و اجلسها فی مجلسه». [۳۱۶]. «احدی را ندیدم که از جهت سخن گفتن شباهتش به رسول خدا از فاطمه بیشتر باشد و فاطمه هر زمانی که بر پیامبر داخل می‌شد، پیامبر آغوش مبارک برای فاطمه باز [صفحه ۳۱۶] می‌کرد و بلند می‌شد و دست وی را می‌گرفت و فاطمه را می‌بوسید و در جای خود می‌نشانید». و همین حدیث را حاکم در صفحه‌ی ۱۵۹ و بخاری در باب الأدب المفرد، صفحه ۱۴۱ و ابوعمر و در استیعاب، جلد دوم، صفحه‌ی ۷۴۱ و بیهقی در سنن خود، جلد ۷، صفحه ۱۰۱ آورده‌اند و بیهقی در آخر حدیث آورده است «و کان- یعنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم- اذا دخل علیها رحبت به و قامت فأخذت بیده فتقبلته». «و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر زمانی که بر فاطمه وارد می‌شد فاطمه بلند می‌شد آغوش مبارک خویش را برای پیامبر باز می‌کرد و دست مبارک پیامبر را می‌گرفت و می‌بوسید». احمد بن حنبل در مسند خود (ج ۳، ص ۱۶۴) از انس بن مالک می‌گوید: هیچ احدی شبیه‌تر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از حسن بن علی (علیه السلام) فاطمه (سلام الله علیها) نبود. متقی هندی در جلد ۷، کنز العمال، صفحه‌ی ۱۱۱ از عایشه می‌گوید: پیامبر فاطمه بسیار بسیار گیسوان فاطمه را می‌بوسید. و مناوی در فیض القدر، جلد ۵، صفحه ۱۷۶، می‌گوید: پیامبر اسلام بسیار بسیار دهان فاطمه را می‌بوسید. و از ابی داود نقل شده است که: پیامبر زبان فاطمه را می‌مکید. ابن اثیر در اسد الغابة (ج ۵، ص ۵۲۲) از ابن عباس می‌گوید: همانا پیامبر هر

زمانی که از سفر تشریف می‌آورد دخترش فاطمه (سلام الله علیها) را می‌بوسید، و همین حدیث را هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۸، ص ۴۲) و محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی (ص ۳۶) آورده‌اند. باز هم محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی از عایشه نقل می‌کند: «همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی زیر گلوی فاطمه (سلام الله علیها) را می‌بوسید، به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا شما کاری نسبت به فاطمه انجام می‌دهید که با دیگران انجام نمی‌دهید! پس پیامبر فرمود: ای عایشه! من هر وقت اشتیاق بهشت را پیدا بکنم زیر گلوی فاطمه را می‌بوسم». [صفحه ۳۱۷] سمهودی بعد از نقل حدیث (فاطمه پاره‌ی تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده و هر که به او بدگمان شود به من بدگمان شده است) می‌گوید: هر کسی یکی از فرزندان فاطمه را اذیت کند و یا نسبت به او غضب نماید خود را در معرض خطر عظیم قرار داده است و هر کسی آنان را احترام نموده و تعظیم نماید خویشان را در معرض رضایت او قرار داده است. [۳۱۷]. سهیلی گوید: این حدیث دال بر این است که هر که فاطمه (سلام الله علیها) را دشنام سب نماید کافر گردیده و هر که بر او درود فرستد همانا بر پیامبر درود فرستاده است و نیز چنین استنباط می‌نماید که اولاد فاطمه مانند خود فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) هستند زیرا که آنان پاره‌ی تن زهرا هستند و نیز مانند جدا کردن و قطع نمودن شاخه از ساقه و ریشه است و مانند آن است که شیء را از خود او جدا کرده و قطع نمایند و این کار غیر ممکن خواهد بود یعنی فرزندان فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) مانند شاخه‌های درختی هستند که به ساقه چسبیده‌اند و جدا کردن فرزندان از مادر محال است. و به قول مرحوم آیه الله سید کاظم قزوینی، مقصود سمهودی از خطر عظیم که به آن اشاره کرده است این آیه قرآن باشد: ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و فی الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا. [۳۱۸] «کسانی که خدا و پیامبر او را اذیت کنند در دنیا و آخرت مورد لعن خدا و رسول قرار گرفته و بر ایشان عذاب دردناکی مهیا کرده است». و نیز: «و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم». [۳۱۹] «کسانی که پیامبر را اذیت می‌نمایند عذاب دردناکی بر ایشان خواهد بود.» اکنون شما خواننده‌ی عزیز بعد از بیان این آیات و تدبر و تأمل و دقت بر آنان خود قضاوت کن نسبت به آنهایی که پاره‌ی تن و روح و هستی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را اذیت کردند. [صفحه ۳۱۸] خوب برگردیم به بیان احادیثی که بیانگر شدت علاقه پیامبر اسلام به فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) است، اگر چه این مسئله آن قدر مهم است که زبان و قلم از بیان آن عاجز است و نمی‌شود برای آن حد تعیین کرد. پیامبر با عظمت اسلام آن قدر به زهراش علاقه داشت و اظهار محبت می‌کرد که هر وقت حضرت به مسافرت تشریف می‌برد آخرین نفری را که ملاقات فرموده خداحافظی می‌کرد فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بود و نیز اولین کسی را که در مراجعت و برگشت دیدار می‌کرد باز هم فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بود. ابوداود با سندی از ثوبان (خدمتکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)) می‌گوید: «کان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هر زمانی که مسافرت می‌فرمود آخرین خداحافظی حضرت با افراد اهل خود، فاطمه (سلام الله علیها) بود و وقتی که از سفر مراجعت می‌کرد اولین کسی را که دیدار می‌فرمود و به خانه او داخل می‌شد فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بود. حاکم نیشابوری با سند از ابن عمر روایت کرده است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا خرج فی غزاة کان اول عهده بفاطمه علیها السلام. [۳۲۰]. «همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر زمانی که جهت جنگ و مبارزه از مدینه خارج می‌شد اول دیدارش با فاطمه (سلام الله علیها) بود.» و ذهبی در تلخیص خود که در پاورقی مستدرک چاپ شده است می‌گوید: «کان اذا خرج فی غزاة کان آخر عهده بفاطمه علیها السلام، و اذا رجع کان اول عهده [صفحه ۳۱۹] بها.» [۳۲۱]. «پیامبر زمانی که به جهت جنگی از مدینه خارج می‌شد آخرین دیدار وی با فاطمه (سلام الله علیها) بود و وقتی که از جنگ بر می‌گشت اولین دیدار را هم با فاطمه داشت.» باز هم حاکم نیشابوری با سند از ابن عمر روایت کرده است: «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا سافر کان آخر الناس عهدا به فاطمه علیها السلام و اذا قدم من سفر کان اول الناس عهدا به فاطمه علیها السلام.» [۳۲۲]. «همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر زمانی که مسافرت می‌فرمود آخرین کسی که با وی خداحافظی می‌کرد فاطمه (سلام الله علیها) بود و وقتی که از سفر تشریف می‌آورد اول کسی را که دیدار می‌فرمود باز هم فاطمه

(سلام الله علیها) بود. «باز حاکم نیشابوری این حدیث را به طریق دیگری روایت کرده و در آن زیاد کرده است: «فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: فداک اُبی و اُمی». «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد.» و نیز حاکم نیشابوری با سندی از ابی ثعلبه الخشینی روایت می‌کند و می‌گوید: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا رجع من غزاه او سفر اُتی المسجد فصلی فیه رکعتین ثم بفاطمة علیها السلام ثم یأتی أزواجه.» [۳۲۳]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر وقت که از غزوه و یا سفری برمی‌گشتند به مسجد می‌آمد و دو رکعت نماز می‌خواند پس به خانه‌ی فاطمه تشریف می‌آورد و بعد به منزل همسران خود سر می‌زد.» این حدیث را ابونعیم از ابی ثعلبه نقل کرده است با یک مقدار اضافی: «رسول [صفحه ۳۲۰] خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از سفر جنگی که برمی‌گشتند به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند، پس از مسجد خارج می‌شد و قبل از آن که به منزل همسران خویش سر بزند به منزل فاطمه سر می‌زد، فاطمه (سلام الله علیها) از پدر بزرگوارش استقبال می‌کرد و صورت پیامبر و چشم‌های مبارک وی را می‌بوسید و گریه می‌کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟ عرض کرد: می‌بینم رنگ مبارک شما تغییر کرده است، پیامبر به فاطمه می‌فرمود: ای فاطمه همانا خداوند عزیز و بزرگ پدر تو را برای کاری مهم مبعوث فرمود و بر این زمین خانه‌ی گلی و سخن منظومی باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند بواسطه‌ی آن بعثت، عزت و یا ذلت را داخل می‌کند و این مأموریت و بعثت و اسلام عزیز به آن حد برسد که شب فرا می‌رسد یعنی اسلام به همه جا و سرزمین‌ها می‌رسد همان طور که شب همه جا را می‌گیرد. [۳۲۴]. ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقة به نقل از احمد بن حنبل و دیگران می‌گوید: «انه صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا قدم من سفر اُتی فاطمة (علیها السلام) و أطال المکث عندها، ففی مره صنعت لها مسکین من ورق و قلادة و قرطین و ستر باب بیتها فقدم صلی الله علیه و آله و سلم و دخل علیها ثم خرج، و قد عرف الغضب فی وجهه حتی جلس علی المنبر فظنت أنه انما فعل ذلک لما رأی ما صنعته فارسلت به الیه لیجعله فی سبیل الله فقال: فعلت فدها ابوها- ثلاث مرات- لیست الدنيا من محمد و لا آل محمد و لو کانت الدنيا تعدل عند الله فی الخیر جناح بعوضه ما سقی منها کافرا شربه ماء ثم قام فدخل صلی الله علیه و آله و سلم علیها و انه صلی الله علیه و آله و سلم أمر ثوبان أن يدفع ذلک الی بعض أصحابه و بأن یشتري لها قلادة من عصب و سوارین من عاج و قال: ان هؤلاء [صفحه ۳۲۱] اهل بیتی و لا احب أن یأکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنيا.» [۳۲۵]. «همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر وقت از سفر می‌آمد به خانه‌ی فاطمه (سلام الله علیها) می‌آمد و مدت زیادی در نزد فاطمه می‌ماند، در یک مرتبه که رسول خدا از سفر برگشت و طبق معمول به منزل فاطمه رفت، در فاطمه یک گردن‌بند و دو دستبند برای خود و حسنین از نقره تهیه کرده بود و یک پرده هم به در آویخته بود، پیامبر اسلام در حال خارج شدن غضب و ناراحتی از چهره‌ی مبارکش نمایان بود تا اینکه بر منبر نشست. پس فاطمه یقین کرد که پیامبر ناراحت بیرون رفت به خاطر کاری که انجام داده است (یعنی تهیه‌ی دست‌بندها و گردن‌بند و پرده) بعد سرور زنان عالم دستبندها گردن‌بند و پرده را خدمت پیامبر فرستاد تا اینکه آنها را در راه خدا بدهد، وقتی پیامبر این حرکت زیبا و نجیب را از فاطمه دید سه بار فرمود: فدای او باد پدرش، دنیا از محمد و آل محمد نیست یعنی محمد و آل محمد (علیهم السلام) را به دنیا چه کار، اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه‌ی بال مگس خوب می‌بود هر آینه یک جرعه‌ی آب از دنیا را به کافر نمی‌نوشاند، بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلند شد و نزد فاطمه رفت و به ثوبان امر فرمود دستبندها و گردن‌بند و پرده را به بعضی اصحاب و فقرا بدهد و برای فاطمه گردن‌بند از دندان گوسفند و دو تا دستبند از عاج بخرد و فرمود: همانا اینان اهل بیت من و نزدیکان من هستند و دوست ندارم که از لذات دنیوی بهره مند شوند.» این حدیث را خیب عمری در کتاب مشکاة المصابیح و نویری در نهایة الادب قندوزی در ینابیع المودة و طبرانی در معجم الکبیر و زبیدی در اتحاف السادة بیان کرده‌اند و از بزرگان شیعه هم کلینی در کافی و طبرسی در مکارم الاخلاق با تفصیل و توضیح زیاد بااندکی اختلاف از زراره نقل کرده‌اند، علاقه‌مندان می‌توانند مراجعه کنند. و این حدیث مورد قبول فریقین است و از راه‌های گوناگون روایت شده [صفحه ۳۲۲] است مقصود از

پرده‌ای که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از آویختن آن ناراحت شد، پرده‌ای که معمولاً پشت در منزل نصب می‌کنند نیست، بلکه چنین پرده‌ای باعث می‌شود که داخل خانه کاملتر و بهتر پوشانده شود و محال است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آویختن چنین پرده‌ای ناراحت شده باشد، بلکه مراد آن است که سرور زنان دو عالم، در خانه‌ی خویش پرده را به عنوان زینت و رسم تزئین آویخته بود و طبیعی است زندگی زاهدانه و فقیرانه‌ی پیامبر اکرم اسلام با چنین زینت و زیورهای سازگار نبوده است و نبی اکرم از این معنی ناراحت شده و همین مطلب هم درباره‌ی گردنبند و دستبند صدق می‌کند و اگر ما صحت این حدیث ابن حجر در صواعق را قبول بکنیم پس مقصود همان است که عرض شد و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) هم که دست پرورده‌ی پیامبر رحمت است بهتر دید که آنها را برای فقرا و بیچارگان اهدا بفرماید. و ابن شاهین هم در کتاب مناقب فاطمه از ابوهریره و ثوبان این حدیث را نقل کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سه بار فرمود: پدرش فدایش باد که این کار را انجام داد، آل محمد را با دنیا چه کار، زیرا آنها برای آخرت آفریده شده‌اند و به خاطر وجود آنان دنیا خلق گردیده است. و احمد بن حنبل هم در مسند خود، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۷۵، چاپ بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، این حدیث را نقل می‌کند باندک اختلاف و در آخر می‌گوید: پس اینان اهل بیت منند و دوست ندارم که در حیات دنیوی‌شان از حطام دنیوی بهره‌برداری کنند. و از حدیث ابن شاهین و حدیث احمد بن حنبل به دست می‌آید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌خواست است اجر و مزد اخروی دختر عزیزش از نعم آخرت کم شود، چون گرفتاری‌ها و سختی‌ها و رنج‌های آنها در دنیا برای آنان در آخرت اجر و پاداش خواهد داشت و پاداش را در جایی دیگر خواهند گرفت. محب الدین طبری از اسماء بنت عمیس نقل می‌کند: «انها كانت عند فاطمة اذ دخل عليها النبي صلى الله عليه و سلم و في عنقها قلادة من [صفحه ۳۲۳] ذهب أتى بها علي بن أبي طالب عليه السلام من سهم صار اليه فقال لها يا بنية لا تفتري بقول الناس فاطمة بنت محمد و عليك لباس الجبارة فقطعتها لساعتها و باعتها ليومها و اشترت بالثمن رقبة مؤمنة فأعتقتها فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه و سلم فسر بعثتها و بارك علي فعلها.» [۳۲۶]. «من در نزد فاطمه بودم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد در حالی که بر گردن فاطمه گردنبندی از طلا بود که به علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از سهم غنیمت جنگ رسیده بود و برای فاطمه (سلام الله علیها) آورده بود. پیامبر به فاطمه فرمود: دخترم به سخنان مردم که می‌گویند فاطمه دختر محمد است فریب نخوری در حالی که لباس اهل ستم و ظلم (العیاذ بالله) و بغی بر تو باشد. پس فاطمه در همان حال گردنبند را تکه تکه فرمود و همان روز فروخت و با پول آن غلام مؤمن خرید و او را در راه خدا آزاد فرمود، این حرکت و عمل فاطمه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنید و به آزاد کردن بنده خوشحال شد و آفرین گفت. بعد محب الدین طبری می‌گوید: این حدیث را امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بیان فرموده است. باز هم محب الدین طبری از ثوبان می‌گوید: «قدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من غذا له فأتی فاطمة فاذا هو يمسح علي بابها و رأى علي الحسن و الحسين قلبين من فضة فرجع رسول الله صلى الله عليه و سلم فلما رأته فاطمة ذلك ظنت انه لم يدخل عليها من أجل ما رأى فهتكت السر و نزع القلبين من الصيين فقطعهما فبكي الصبيان فقسمته بينهما فنطلقا الي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هما بيكيات فآخذة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم منهما فقال يا ثوبان اذهب بهذا الي فلان - أهل بيت المدينة فاشتر لفاطمة قلادة من عصب و سوارين من [صفحه ۳۲۴] عاج فان هؤلاء اهل بيتي و لا احب ان يذهبوا طياتهم في حياتهم الدنيا.» [۳۲۷]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از یکی از غزوه‌ها بر می‌گشت، طبق برنامه‌ی همیشگی به خانه‌ی فاطمه آمد، ناگهان بر در منزل فاطمه ایستاد و بر دستان حسن و حسین دو دستبند از نقره دید، رسول خدا که این کار را دید بر گشت، وقتی که فاطمه دید پیامبر بر گشت دانست که به جهت پرده و دستبندها پیامبر وارد نشده است. پس فاطمه (سلام الله علیها) پرده را برداشت و دستبندها را از بچه‌ها گرفت و آنها را قطعه قطعه کرد، بچه‌ها گریه کردند، پرده و دستبندها را بین حسن و حسین تقسیم کرد و هر دو را خدمت پیامبر فرستاد در حالی که هر دو گریه می‌کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را از حسن و حسین (علیهما السلام) گرفت

و فرمود: ای ثویان این دستبندها و پرده را برای فلان خانواده از اهل مدینه ببر و برای فاطمه گردنبنندی از دندان گوسفند و نیز دو دستبند از عاج بخور، همانا اینان اهل بیت من هستند، دوست ندارم در حیات دنیوی شان از حطام دنیوی بهره‌برداری کنند.» البته خوانند عزیز توجه دارد که این حدیث با حدیث که ابن حجر در صواعق بیان کرده است فرق می‌کند و این حدیث نزدیک است به حدیثی که بزرگان ما در کافی مکارم الاخلاق و بحار الانوار فرموده‌اند. حاکم نیشابوری با هفت سند از عمر نقل کرده است: «انه دخل علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا فاطمة والله ما رأیت احدا احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منك والله ما کان احد من الناس بعد ابيک صلی الله علیه و آله و سلم احب الی منك» [۳۲۸] هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین. «عمر بر فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شده و گفته است: ای [صفحه ۳۲۵] فاطمه، قسم به خدا هیچ احدی را ندیدم که در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از تو محبوبتر باشد و قسم به خدا هیچ فردی بعد از پدرت در نزد من محبوبتر از تو نیست!!» و بعد حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است بنا بر شرط دو شیخ. بلی عمر این حرف را گفته است، ولی در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد که به درب خانه‌ی فاطمه (سلام الله علیها) رفتم و به علی (علیه السلام) گفتم بیاید با ابابکر بیعت بکند، فاطمه (سلام الله علیها) پشت در آمد، در را فشار دادم و در نیمه باز شد، دیدم فاطمه (سلام الله علیها) دستش را جلو آورد و گفت: عمر صبر کن تا چادر را بسر بگذارم، عمر می‌گوید با تازیانه به دست‌های زهرا (سلام الله علیها) زد و فاطمه از شدت درد ناله‌اش بلند شد، بگذریم. آیا این حرف، که تو از همه در نزد من محبوبتر هستی با آن عمل چگونه با هم جمع می‌شود؟ ای کاش به همان حدیث که فاطمه (سلام الله علیها) محبوبترین فرد در نزد رسول خدا بود عمل می‌کرد، به سخن خداوند گوش نداد تا چه رسد به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). و همین حدیث را ذهبی در التلخیص خود ذکر کرده و در آخر گفته است: غریب عجیب و آن چه از این سخن ذهبی در تلخیص استنباط می‌شود این اظهار محبت در حرف و آن آتش زدن در زدن آن به پهلوی فاطمه و زدن سیلی به صورت بی‌بی ریسمان به گردن علی انداختن و دست علی را بستن و فاطمه را نزد همسر و بچه‌ها زدن موجب تعجب ذهبی شده است. [۳۲۹]. هیشمی در مجمع الزوائد به نقل از ابن عباس گفته است: «دخل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمة، و هما یضحکان، [صفحه ۳۲۶] فلما رأی النبی، - صلی الله علیه و آله و سلم - سکتا فقال لهما النبی - (صلی الله علیه و آله و سلم): مالکما کنتما تضحکان، فلما رأیتمانی سکتما؟ فبادرت فاطمة، فقالت: بأبی أنت یا رسول الله، قال هذا: أنا أحب الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - منك فقلت: بل أنا أحب الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - منك فتبسم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و قال: «یا بنیة لک رقة الولد و علی أعز علی منك» [۳۳۰]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فاطمه و علی (علیهما السلام) وارد شد در حالی که آن دو بزرگوار می‌خندیدند و وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدند ساکت شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه شده که شما خنده می‌کردید، ولی وقتی که مرا دیدید ساکت شدید؟ فاطمه عرض کرد: جانم فدایت ای رسول خدا علی (علیه السلام) گفت: من در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از تو محبوبتر هستم. و من گفتم بلکه من در نزد رسول خدا نسبت به تو محبوبتر هستم؛ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تبسم نمود فرمود: ای دختر دوستی تو از جهت مهربانی و عطف فرزند است و علی برای من از تو عزیزتر است.» ابوالسعادات در فضائل العشرة و ابن المؤذن در الاربعین از عکرمه و از ابن عباس و از ابی ثعلبه‌ی الخشینی و از نافع و از ابن عمر نقل کرده است: «کان النبی اذا اراد سفرا کان آخر الناس عهدا بفاطمة، و اذا قدم کان اول الناس عهدا بفاطمة، و لم یکن لها عند الله تعالی فضل عظیم لم یکن رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یفعل معها ذلک اذا کانت ولده، و قد امر الله بتعظیم الولد للوالد و لا یجوز أن یفعل معها ذلک و هو بضد ما أمر به أمته عن الله تعالی.» [۳۳۱]. [صفحه ۳۲۷] «پیامبر هر زمانی که اراده‌ی سفر می‌فرمود آخرین فردی که با او دیدار و خداحافظی می‌کرد فاطمه بود و وقتی از سفر می‌آمد اولین کسی که دیدار می‌فرمود فاطمه بود. و اگر نبود که فاطمه در نزد خدا مقام عظیم دارد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن

همه احترام به فاطمه نمی‌کرد. پس چرا پیامبر این همه احترام می‌کرد، با اینکه فاطمه فرزند پیامبر هست و به تحقیق خداوند امر فرموده است به تعظیم فرزند برای پدر، و این هم صحیح و درست نبود که پیامبر آن همه فاطمه را تعظیم بکند در حالی که بر ضد آن از جانب خداوند تبارک و تعالی امت و پیروانش را امر کرده است». شنقیطی گفته است: «ان فضل فاطمة الزهراء امر معلوم من الدین بالضرورة لانها بضعة من النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یؤذیه ما آذاها و یربیه ما رابها. کما فی حدیث الصحیحین عنه - صلی الله علیه و آله و سلم - ففیهما عن المسور بن مخرمة: سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی المنبر یقول: «فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و یربینی ما رابها». [۳۳۲]. «همانا فضل و سروری فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از جانب دین اسلام یک امر واضح روشن است و بر کسی پوشیده نیست، برای اینکه وی پاره‌ی تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد و آن چیزی که زهرا (سلام الله علیها) را آزار دهد پیامبر را می‌آزارد و آن چه که زهرا (سلام الله علیها) را ناراحت کند پیامبر را ناراحت می‌کند همان طور که در دو حدیث صحیح از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده و هر دو حدیث از مسور بن مخرمه آمده و گفته است: شنیدم از رسول خدا که بالای منبر بود و می‌فرمود: «فاطمه پاره‌ی وجود من است آن چه که فاطمه را آزار دهد مرا آزار می‌دهد و آن چه که وی را ناراحت کند مرا نیز ناراحت می‌کند.» [صفحه ۳۲۸] ابن حجر با سندی از ابی هریره نقل می‌کند که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اتانی جبرائیل فقال: یا محمد، ان ربک یحب فاطمة فاسجد، فسجدت، ثم قال ان الله یحب الحسن و الحسین فسجدت، ثم قال: ان الله یحب من یحبهما» [۳۳۳]. «جبرائیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد! همانا پروردگارت فاطمه را دوست می‌دارد، پس خدا را سجده و ستایش کن. سجده کردم، پس گفت: همانا خداوند حسن و حسین را دوست می‌دارد و به پاس این عنایت و لطف پروردگار او را سجده کردم، بعد گفت: همانا خداوند کسانی که آن دو را دوست بدارند دوست می‌دارد.» حضرمی با سندی از اسامه بن زید نقل کرده است: عده‌ای عرض کردند: ای رسول خدا! «من احب الیک؟ قال فاطمة» [۳۳۴]. «چه کسی نزد شما از همه محبوبتر است؟ فرمود: فاطمه». هیشمی با سندی از عایشه نقل کرده است: قالت: «ما رأیت أفضل من فاطمة غیر أیها» الحدیث [۳۳۵]. «به جز پدر فاطمه برتر و بهتر از فاطمه کسی را ندیدم.» و شنقیطی با سندی از عایشه نقل کرده که او گفته است: «ما رأیت قط أحدا أفضل من فاطمة غیر أیها» [۳۳۶]. «به جز پدر فاطمه هرگز احدی را افضل و برتر از فاطمه (سلام الله علیها) ندیدم.» حضرمی با سندی از عایشه روایت کرده است که از عایشه سؤال شده است: «أی الناس احب الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قالت: فاطمة، و قیل: [صفحه ۳۲۹] من الرجال؟ قالت زوجها» [۳۳۷]. «کدامیک از مردم در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) محبوبتر بود؟ و عایشه در جواب گفت: فاطمه و گفته شده است: از مردان کدامیک محبوبتر بود. گفته است شوهر فاطمه.» شنقیطی در ادامه‌ی روایت قبلی می‌گوید: «در فضل و برتری فاطمه (سلام الله علیها) همین بس که شیخان در مقام و فضل فاطمه از عایشه نقل می‌کنند که گفته است فاطمه وارد شد، راه رفتن وی مثل راه رفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، پیامبر فرمود: مرحبا آفرین به دخترم، او را در طرف راست و یا چپ خود نشانند، الخ» و همان روایت که در «فضل فاطمه برترین بانو» گذشت، ذکر می‌کند. علامه شنقیطی در آخر سخنش اضافه می‌کند: «و قد وردت فی فضلها أحادیث كثيرة غیر هذا فمن جعله الله کفؤا لسیده نساء العالمین فهو بالضرورة سید العرب و سید آل البیت أجمعین، و قد ورد حدیث بکونه لسید العرب مروی عن الحسن بن علی - علیه السلام - لما رواه الفضالی و غیره، قال الحسن: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ادعوا لی سید العرب یعنی علیا قالت عایشه: ألسی سید العرب؟ قال أنا سید ولد آدم و علی سید العرب فلما جاء ارسل النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - الی الانصار فأتوه فقال لهم: یا معشر الانصار، ألا أدلکم علی ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی ابدأ؟ قالوا: بلی یا رسول الله، قال: هذا علی، فأحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرئیل (علیه السلام) أخبرنی بالذی قلت لکم عن الله عز و جل» [۳۳۸]. «در فضیلت و برتری فاطمه احادیث بسیاری غیر از این حدیث وارد شده است، پس کسی که خداوند او را همتا و همشأن برای سرور زنان جهانیان قرار داده است آن [صفحه ۳۳۰] کس ضروری است که سید و آقای عرب باشد. فضالی و غیر او روایت

کرده‌اند که - حسن بن علی (علیهما السلام) فرموده: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود برای من سید سرور عرب را دعوت کنید (یعنی علی را) عایشه می‌گوید: عرض کردم آیا شما سید و سرور عرب نیستید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من سید و سرور فرزندان آدم هستم ولی علی سید و سرور عرب می‌باشد، پس وقتی که علی آمد. پیامبر کسی را به طرف انصار فرستاد که جمع شوند، پس انصار هم خدمت پیامبر مشرف شدند، پیامبر به انصار فرمود: ای طایفه‌ی انصار! آیا شما را راهنمایی و هدایت بکنم. به چیزی که اگر به آن چنگ زدید هرگز بعد از من برای همیشه گمراه نمی‌شوید! همه عرض کردند: بلی ای رسول خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این علی است، او را به دوستی من دوست بدارید و به اکرام و احترام من او را اکرام و احترام بکنید، همانا جبرئیل (علیه السلام) آن چه را که من به شما گفتم از جانب خدای عزیز و جلیل به من خیر داده است» این سخن کفایة الطالب گرفته شده از آن حدیث شریف است که می‌گوید: اگر علی (علیه السلام) خلقت نمی‌شد، برای فاطمه در زیر این آسمان شوهر و همتایی پیدا نمی‌شد. محمد بن طلحة الشافعی با سندی از جمیع بن عمیر التیمی روایت کرده است. قال: «دخلت مع عمتی عایشة فقلت: ای الناس احب الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -؟ قالت: قلت: من الرجال؟ قالت بعلها». [۳۳۹]. «با عمه‌ی خود نزد عایشه وارد شدم و از عایشه سؤال کردم کدامیک از مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) محبوبتر بودند؟ عایشه گفت: فاطمه، و باز هم سؤال کردم از مردها کدامیک محبوبتر بودند؟ عایشه گفت: شوهر فاطمه». خواننده عزیز این حدیث در فصل‌های گذشته بیان شده است و اما چرا این حدیث و یا احادیث دیگری دوباره به مناسبتی آورده می‌شود برای این است که فضائل سرور [صفحه ۳۳۱] زنان جهانیان فاطمه (سلام الله علیها) از مدارک بیشتر اهل سنت و جماعت ذکر شود. باز جمیع تیمی گفته است: «دخلت مع عمتی علی عایشة فقالت لها عمتی: ما حملک علی الخروج علی علی؟ فقالت عائشة: دعینا فوالله ما کان احد من الرجال احب الی رسول الله من علی و لا من النساء احب من فاطمة». [۳۴۰]. «با عمه‌ام به نزد عایشه وارد شدم، عمه‌ام به عایشه گفت: چه چیز باعث شد که تو بر علی (علیه السلام) خروج کردی - و نصیحت‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را فراموش کردی؟ - عایشه در جواب گفت: رها کن مرا قسم به خدا احدی از مردها نبود که در نزد رسول خدا از علی (علیه السلام) محبوبتر باشد و از زنها کسی نبود که از فاطمه (سلام الله علیها) محبوبتر باشد. ابن الصباغ مالکی از مجاهد روایت کرده است: «خرج النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - و هو آخذ بید فاطمة فقال: من عرف هذه فقد عرفها، و من لم يعرفها فهی فاطمة بنت محمد بضعه منی و هی قلبی و روحی الی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله». [۳۴۱]. «مجاهد گفته است: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از منزل بیرون آمد در حالی که دست فاطمه را گرفته بود، فرمود: کسی که او (فاطمه) را می‌شناسد که شناخته است. کسی که نشناخته است پس بداند که وی فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پاره‌ی وجود و هستی من است و او قلب و روح در بین دو پهلوی من است، پس کسی که فاطمه را آزار دهد به تحقیق مرا آزار داده است و کسی که مرا آزار دهد پس به تحقیق خدا را آزار و اذیت کرده است.» [صفحه ۳۳۲] ای کاش کسانی که سالها این سخن را از پیامبر شنیدند و دیدند که پیامبر دست پاره‌ی تن خود را گرفته و این گونه معرفی فرمود به آن سخنان گوش می‌دادند، گوش ندادند که هیچ، به خانه عصمت و طهارت و بیت وحی را هتک حرمت کردند... ترمذی با سندی از زید بن ارقم روایت کرده است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لعلی و فاطمة و الحسن و الحسین: أنا حرب لمن حاربتم، و سلم لمن سالمتم». [۳۴۲]. «همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) فرمود: من در حال جنگم با کسانی که با شما بجنگند و در حال صلح هستم با کسانی که با شما در صلح و صفا باشند.» هیشمی با سندی از نعمان بن بشیر، روایت کرده است: «استأذن أبو بکر علی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فسمع صوت عایشة عالیا، و هی تقول: والله، لقد عرفت أن علیا و فاطمة احب الیک منی و من أبی مرتین أو ثلاثا، فاستأذن أبو بکر فأهوی الیهما، فقال: یا بنت فلانة لا أسمعک ترفعین صوتک علی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -». [۳۴۳]. «ابوبکر اجازه‌ی ورود به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را خواست و

وقتی که وارد [صفحه ۳۳۳] شد صدای عایشه را که خیلی بلند بود شنید که خطاب به پیامبر اسلام می گفت: قسمبه خدا به تحقیق می دانم که علی و فاطمه (علیهما السلام) را بیشتر از من و پدرم دوست می داری و این حرف را با صدای بلند دو یا سه مرتبه گفت و سپس ابابکر اجازه خواست و به عایشه گفته: ای دختر فلان، نشنوم که صدایت را بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بلند بکنی. خواننده گرامی این حدیث را که هیشمی یکی از بزرگان اهل سنت بیان کرده و حدیث قبل از این را که از سنن ترمذی و بیش از ۱۶ مأخذ معتبر آنها بیان شده است ملاحظه کن و بعد هم جریان تاریخ و برخوردهای نابخردانه‌ای را که با اهل بیت مخصوصا شجره طیبه‌ی آنان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شده است بررسی و تأمل نما، آن وقت خواهی گفت اگر کسی تا عالم قیامت برای مظلومیت پاره‌های تن پیامبر گریه کند و در دفاع از آنان هیچ گونه ملاحظه کاری را در نظر نگیرد، بجاست. حضرمی با سندی از علی بن علی الهلالی و او هم از پدرش روایت کرده است: «دخلت علی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فی الحالة التي قبض فیها فاذا فاطمة عند رأسه فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - طرفه الیها و قال: حبیبتی فاطمة. ما الذی یبکیک؟ قالت أخشی الضیعة من بعدک فقال: یا حبیبتی ان الله اطلع علی اهل الارض اطلاعه فاختر منهم اباک فبعته برسالته، ثم اطلع اطلاعه فاختر منها بعلک و اوحی الی ان انکحک ایه، یا فاطمة، نحن اهل بیت قد اعطانا الله سبع خصال لم تعط أحدا قبلنا و لا تعط أحدا بعدنا، أنا خاتم النبیین و اکرمهم علی الله عز و جل و احب المخلوقین الی الله عز و جل و انا أبوک و وصی خیر الاوصیاء و احبهم الی الله و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و احبهم الی الله عز و جل و هو حمزة بن عبدالمطلب عم ابیک و عم بعلک و منا من له جناحان اخضران یطیر فی الجنة حیث شاع مع الملائکة و هو جعفر بن عم ابیک و اخو بعلک، و منا سبطا هذه الامه، و هما ابناک الحسن و الحسین و هما سیدا شباب اهلا لجنه و ابو هما و الذی بعثنی بالحق خیر منهما یا فاطمة ان [صفحه ۳۳۴] منهما مهدی هذه الامه اذا صارت الدنيا هرجا و مرجا، و تظاهرت الفتن، و تقطعت السبل و غار بعضهم علی بعض و لا کبیر یرحم صغیرا و لا صغیر یوقر کبیرا، فبعث الله عز و جل عند ذلک منهما من یفتح حصون الضلالة و قلوبا غلغا یقوم بالدين فی آخر الزمان کما قمت به اوله و یملا الارض کما ملئت جورا». [۳۴۴]. «بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - در حال بیماری که در آن بیماری رحلت فرمود - وارد شدم، فاطمه بالای سر پیامبر گریه می کرد تا اینکه صدای گریه او بلند شد. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چشم مبارکش را به طرف فاطمه باز فرمود و گفت: عزیز من و میوه‌ی قلب من، فاطمه جان چه چیزی تو را به گریه آورده است؟ فاطمه در جواب گفت: از ناراحتی و خواری که بعد از شما برای اسلام و در مسیر رسالت و ولایت پیش می آید، می ترسم. بعد پیامبر فرمود: ای حبیبی من! همانا خداوند به تمام اهل زمین اطلاع داد و از بین آنان پدر تو را پسندید و او را به رسالت و پیامبری برانگیخت و دفعه‌ی بعد بر اهل زمین خبر داد و از آنان شوهر تو را پسندید و به من وحی و امر فرمود که تو را به عقد وی در بیاورم. ای فاطمه! بدان ما اهل بیتی هستیم که به تحقیق خداوند ما را هفت فضیلت عطا فرموده است که احدی را نه قبل از ما و نه بعد از ما عطا نفرموده. من خاتم پیامبران و گرامی ترین آنها در نزد خدای عزیز و جلیل و محبوبترین مخلوقات هستم و من پدر تو هستم و وصی و جانشین من بهترین جانشینان پیامبران و محبوبترین اوصیا در نزد خداوند است و او شوهر توست و شهید ما بهترین شهدا و گواهان و محبوبترین آنها در نزد خدای عزیز و جلیل می باشد و او حمزه پسر عبدالمطلب عمومی پدر و عمومی شوهر تو است. و از ما کسی است که دو بال سبز دارد و در بهشت با ملائکه همیشه در پرواز است و آن جعفر پسر عمومی پدر و برادر شوهر توست. و از ماست دو سبط این امت که آن دو فرزند تو حسن و حسین (علیهما السلام) و سرور [صفحه ۳۳۵] جوانان اهل بهشت هستند و قسم به آن کسی که مرا به حق مبعوث فرموده است پدر آن دو بهتر از آندو هست، ای فاطمه! همانا از آندو مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این امت است، زمانی که در دنیا بی نظمی و بی عدالتی حاکم گردید و فتنه‌ها و آشوب‌های و کشتارها بوجود آمد و راه‌های مواصلت و همبستگی قطع شد و بعضی از مردم دیگری را فریب داد و یا اموال او را به غارت برد و بزرگترها به کوچکترها رحم نکردند و کوچکترها بزرگان را احترام نکردند، پس خداوند آن وقت از آن دو -

حسن و حسین (علیهما السلام) - کسی را بر می‌انگیزد که قلعه‌های ضلالت و گمراهی و کاخ‌های ستم و ظلم و استبداد را بگشاید و فتح کند و قلب‌های گمراه شده را هدایت کند و در آخر الزمان دین را پا بر جا و استوار دارد همچنان که من در آغاز آن را پا بر جا و استوار و محکم کردم مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زمین خدا را پر از عدل و داد و احسان خواهد کرد همان طور که پر از ظلم و ستم و بی‌عدالتی شده است. چند نکته و مطلب از این حدیث به دست می‌آید، از جمله این که فاطمه (سلام الله علیها) که عالمه و اهل حدیث بوده است چرا بالای سر پیامبر گریه می‌کند؟ گریه‌های زهرا برای چه بوده است؟ آیا فقط برای این بوده که پدر را از دست می‌دهد؟ اگر برای از دست دادن پدر بوده است آیا فاطمه کاتب وحی نخوانده که خداوند فرموده است: «کل نفس ذائقة الموت» [۳۴۵] و یا «کل شیء هالک الا وجهه» [۳۴۶] و یا زهرا که خود مفسر قرآن دارای صحیفه‌ی عظیمی است و تمام آیات قرآن را تفسیر و تمام احکام خداوند را تجزیه تحلیل فرموده و به اعتراف پیامبر خود محدثه و حدیث کننده احکام خداست و بر او هم احکام خدا الهام می‌شده، این آیه مبارکه را ملاحظه فرموده است؟ «ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسول افان...» [۳۴۷]. همه‌ی اینها که گفته شد زهرای اطهر (سلام الله علیها) می‌دانسته، چرا که خود اهل [صفحه ۳۳۶] حدیث مبلغ احکام الهی و مفسر قرآن خدا و به قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زهرا یک شعبه از دین اسلام بوده است. بنابراین چرا بالای سر پدر گریه می‌کند؟ پس گریه‌های آن حضرت فقط برای اینکه وجود و جسم مبارک پدر را دیگر نمی‌بیند؛ نیست، بلکه گریه‌ها و اشکهای پاک بی‌بی برای سرنوشت اسلام و بیست و سه سال رنج و مشقت پیامبر است، گریه‌ها (چنانکه از جواب پیامبر هم به دست می‌آید) برای ضایع شدن مسیر ولایت و امامت است و بر خلاف نص صریح خداوند عمل کردن است، زهرا (سلام الله علیها) که عالم به اسرار الهی است گویا می‌بیند که بعد از پیامبر چه بر سر اسلام و ولایت و امامت می‌آورند، لذا اگر گفته شود گریه‌های زهرا برای این است که قبلاً پیامبر اسلام فرموده است: زهرا جان بعد از من مصیبت‌ها و رنج‌هایی برای تو به وجود می‌آورند، صبر کن. و یا اینکه گریه برای محسن شهید و زدن در به پهلوی مبارکش بوده است، این را هم منکر نمی‌شویم، ولی تمام گریه‌ها برای اینها نیست. بلکه برای این است که زهرا (سلام الله علیها) می‌بیند که هنوز روح مبارک پیامبر به ملکوت اعلی و بهشت پرواز نکرده و پیامبر زنده است و دستور می‌دهد که مرکب و شانه‌ی گوسفند برایم بیاورید تا اینکه چیزی برای شما بنویسم ولی آن یکی بر خلاف کلام خدا در قرآن «و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ينطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی». [۳۴۸] «قسم به ستاره‌ی ثریای نبوت چون فرود آید که صاحب شما محمد مصطفی هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او غیر وحی خدا نیست»، می‌گوید: «حسبنا کتاب الله و هذا الرجل...» کتاب خدا ما را کافی است و این مرد...» لذا زهرا (سلام الله علیها) می‌بیند که هنوز پیکر پاک پیامبر به خاک سپرده نشده مسیر رسالت و نبوت به انحراف کشانده می‌شود و حقوق مادی و معنوی ولایت و منصب الهی که خداوند توسط پیامبرش به علی (علیه السلام) اعطا فرموده ضایع و پایمال می‌شود؛ آری فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) علم الهی داشت و از اسرار غیبی مطلع بود و محل نزول ملائکه الله و مهبط وحی بود و لذا جریان‌هایی که بعد از [صفحه ۳۳۷] پیامبر به وجود آمد، گویا می‌دیدند. و نکته دیگر این حدیث این است که پیامبر با عظمت اسلام پاره‌ی تنش را دلداری می‌دهد و نوازش می‌کند و فضیلت‌های هفتگانه را بیان می‌فرماید: فاطمه جان ناراحت نباش، خداوند این افتخار را به ما اهل بیت (مخصوصاً) به تو داده است که دو فرزند تو سید و آقای جوانان اهل بهشت هستند و مهدی موعود از آنان به وجود خواهد آمد؛ مثل اینکه پیامبر به فاطمه‌اش می‌خواهد بگوید: فاطمه جان برای حوادث و جریان‌های بعد از من ناراحت نباش، منجی عالم بشریت از دامن پاک و مطهر تو خواهد آمد و حقوق به غارت رفته‌ی مسلمین و پابرهنگان و مستضعفین زمین را از گلوی کثیف ظالمان و ستم‌پیشگان بیرون خواهد آورد. فاطمه جان صبر کن و ناراحت نباش، می‌بینم که بعد از من حصون اسلام و تشیع دژ محکم قرآن و ولایت را هتک حرمت می‌کنند و منزل وحی و مهبط ملائکه الله را آتش می‌زنند و پهلوی صاحب اسرار الهی را مجروح می‌کنند و نسبت‌های ناروایی به مقام ولایت و امامت و عصاره‌ی آیه‌های تطهیر، مودت، هل اتی، قربی، مباحله و

کوثر الهی می دهند، ولی بدان دست انتقام الهی با ظهور قائم آل محمد مهدی موعود (علیه السلام) بیرون خواهد آمد و کسی که در را به پهلوی اسرار هستی و آفرینش و اسماء الله و کوثر این امت کوبید، مجازات خواهد کرد. فاطمه جان مهدی (علیه السلام) از دامن پاک و مقدس تو خواهد آمد و سرچشمه‌ی زلال رسالت و امامت و عصمت و طهارت را که به دست بدخواهان آلوده و به انحراف کشیده شده است به مسیر حقیقی و واقعی خودش هدایت می کند و به سر منزل مقصود می رساند. آری اینکه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بالای سر پدر گریه می کند فقط برای حقوق ضایع شده شخصی و فردی نیست، برای این است که بی بی دو جهان می بیند کسانی به عنوان صحابه و یاران پیامبر هستند که بارها پیامبر آنان را در میدان‌های رزم و عمل آزموده ثابت شده است که مرد میدان نیستند، بلکه دوست‌داران قدرت و مقام و زر و زور هستند و چه بسا که فقط منتظرند پیامبر رحمت از دنیا رحلت کند. [صفحه ۳۳۸] پیامبر در روزهای پایان عمر در شدت بیماری و تب دستور فرمود: همه به فرماندهی اسامه برای جنگ آماده شوند و فقط علی (علیه السلام) بماند و دیگران اگر از فرمان اسامه سرپیچی کنند لعنت خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آنها باد. ولی یک عده به بهانه‌ی این که اسامه جوان است و پیامبر یک فرد جوان را فرمانده ما قرار داده است از فرمان پیامبر سر باز می زنند و به مدینه بر می گردند؛ لذاست که بی بی اشک می ریزد و به فکر آینده‌ی اسلام و ولایت الهی علی (علیه السلام) است و پیامبر او را مژده‌ی مجازات منافقین به دست انتقام الهی، مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دهد. یعنی آن کسی که ایمن کننده و نجات دهنده‌ی صالحین و خوبان و بلند کننده‌ی ناتوان شده‌ها و خوار و ذلیل کننده‌ی گردن‌کشان و هلاک کننده‌ی شاهان و قلدران و جانشین کننده‌ی دیگران به جای آنها و در هم کوبنده‌ی ستم‌گران و جباران و نابود کننده‌ی ستم‌پیشگان دریابنده‌ی فراریان و مؤاخذه کننده‌ی ظالمین (مخصوصاً آنها که در به پهلوی مادرش زدند) و دادرس دادخواهان و برطرف کننده‌ی حاجت و نیاز نیازمندان و معتمد قلب شکسته‌ی مؤمنین و شیعیان، آن کسی که بر پا کننده‌ی دولت کریمه و محترمه عزت دهنده‌ی اسلام و مسلمین و خوار کننده‌ی نفاق و منافقین و پیروان‌شان و آن کسی که کرامت دهنده‌ی پیروان راستین می باشد، خواهد آمد. در حد توان مناسب دیده شد درباره علت گریه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و سرور زنان جهانیان یک مقدار بحث و بررسی شود، امید است از اصل موضوع دور نشده باشیم. اینک چند روایت مختصر و خلاصه از کتب اهل سنت در پایان این فصل ذکر می شود: قندوزی در ینابیع الموده از قول مسلم می گوید: «انما فاطمة بضعة منی يؤذینی ما آذیها، و یسرنی ما اسرها» [۳۴۹]. «فاطمه (سلام الله علیها) پاره‌ی وجود و هستی من است، آن چه او را آزار دهد مرا آزار می دهد و آن چه او را مسرور و شادمان کند مرا مسرور می کند.» [صفحه ۳۳۹] و ابن حجر و قندوزی و زرندی با سندی از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده‌اند: «أن الثقة، حدثنی کأنی سمعته من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و انه قال: «انما فاطمة بضعة منی یسرنی ما یسرها، و یبغضنی ما یبغضها».

[۳۵۰]. «شخصی مورد اطمینان برای من حدیث کرد و گویا آن شخص، آن حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده که فرموده است: «همانا فاطمه پاره‌ی وجود و هستی و روح من است، آن چه او را خوشحال کند مرا هم خوشحال می کند و آن چه او را ناراحت بکند مرا هم ناراحت می کند. و زبیدی در کلمه (سعف) گفته است: روی فی الحدیث: «فاطمه بضعة منی، یسعفنی ما یسعفها اینالنی ما ینالها و یلم بی ما یلم بها».

[۳۵۱]. «در حدیث روایت شده است: فاطمه تکه‌ای از وجود من است، هر چه او را برسد مرا هم می رسد و هر چه او را رنج بدهد مرا هم رنج می دهد.» این بود نمونه‌هایی از روایات اهل سنت و جماعت که درباره‌ی فضیلت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از زبان مبارک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مأخذ و کتب معتبر آنها آمده است. البته روایت‌ها و احادیثی که از لسان دربار فرزندان سرور زنان دو عالم، ائمه معصومین (علیهم السلام) آمده است و خیلی از آنان را بزرگان اهل سنت هم در مأخذهای خود ذکر کردند، بیش از حد و اندازه است ولی در این کتاب مشی بر این بوده، روایاتی که سند آنها به غیر از دوازده ائمه پاک (علیهم السلام) مورد قبول صد در صد اهل سنت است، بیان شود. [صفحه ۳۴۳]

سیده‌ی زنان عالم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از خانه‌ی خود به خانه شوهر رفت، این تغییر مکان و منزل از بیت نبوت و رسالت به منزل ولایت و امامت و خلافت و وصایت انجام شد؛ بانوی دو عالم بعد از آن که مدتی از عمر شریف و نجیب خود را در سایه‌ی نبوت پدر بزرگوارش گذراند، سپس قرین و همنشین امامت و امام شد. زندگی فاطمه (سلام الله علیها) در خانه‌ی شوهر غرق در نور و نورانیت و جمال و زیبایی معنوی بود، برای اینکه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در محیط و جوی زندگی می‌کرد که آنجا را قداست و پاکیزگی و طراوت و شادابی احاطه کرده بود. آن خانه‌ی ارزشمند را عظمت زهد در عین سادگی و بی‌پیرایگی در زندگی در بر گرفته بود؛ و از طرف دیگر برتر از تمام آن چه یاد شد، همسر مهربان و با وفایش علی (علیه السلام) که در امور دین و دنیا همراه و یاور وی بود و چه عظمت دارد زندگی زناشویی که در آن، اندیشه و تفکر و نحوه‌ی نگرش به اهداف زندگی هماهنگی کامل وجود داشته باشد و هماهنگی از دو طرف باشد، هم از طرف شوهر و هم از طرف زن. هماهنگی در زندگی علی و زهرا (علیهما السلام) نباید مورد تعجب واقع شود، چرا که طرفین قدر و منزلت و موقعیت یکدیگر را به خوبی می‌دانستند، یعنی از طرفی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) موقعیت و منزلت عالی همسر خویش را در نزد خدای تعالی [صفحه ۳۴۴] می‌دانست و همانند یک فرد مسلمان که به امام خویش احترام می‌کند از امام و مولای خود علی (علیه السلام) احترام می‌کرد. بلکه فراتر و فزونتر از آن، زیرا وی را صاحب ولایت مطلقه و عظمی و خلافت کبری و عزیزترین و محبوبترین انسانها در نزد رسول خدا، برادر و وارث و وصی آن بزرگوار و دارای مواهب درخشان و سابقه‌ی نیکو در اسلام می‌دانست. از طرف دیگر علی (علیه السلام) هم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را احترام زیادی می‌کرد، نه از آن جهت که همسر وی است، بلکه وی را محبوبترین انسانها در نزد رسول خدا سیده‌ی زنان عالم و نوری می‌دانست که جدا شده از نور پروردگار است و آن کسی که خداوند به خاطر وی کتاب وجود و هستی را باز فرموده است و در نهایت او را مجموعه‌ی فضیلت‌ها و عظمت‌ها می‌دانست. پس خانه‌ی ای که این دو زوج گرامی با آن عظمتی که هر کدام در نزد پروردگار دارند، معلوم است که آن خانه چه ارزش و فضیلت معنوی را دارا هست. خانه‌ی ای که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در آن سکونت داشت آن قدر دارای قداست و روحانیت و فضیلت‌های ربوبی بود که علامه مجلسی از انس بن مالک و بریره نقل می‌کند: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه‌ی را خواند: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له بالغدو و الاصال». [۳۵۲] مردی برخاست و سؤال کرد: یا رسول الله این خانه‌ها کدامند؟ فرمود: خانه‌های انبیا، سپس ابوبکر برخاست و پرسید، ای رسول الله آیا این خانه (اشاره به خانه علی و فاطمه نمود) نیز از همان خانه‌هاست؟ فرمود: آری و از برترین آنان است. و ابن عباس گوید: در مسجد پیامبر بودیم که قاری آیه‌ی «فی بیوت اذن الله...» را تلاوت کرد، پرسیدم: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این خانه‌ها کدام خانه‌ها هستند؟ فرمود: خانه‌های انبیا و سپس به دست خویش به خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) اشاره [صفحه ۳۴۵] فرمود. برای اینکه میزان و اندازه‌ی احترام و تعظیم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روشن و مشخص گردد به روایات زیادی که در فصل‌های گذشته و مخصوصاً در دو فصل (مقام زهرا در نزد خدا و زهرا برترین بانو) گذشت مراجعه شود که پیامبر وقتی وارد خانه‌ی فاطمه می‌شود اجازه می‌خواهد و بدون اجازه وارد نمی‌شود و این عظمت و ارزش خانه‌ی فاطمه و خود فاطمه را می‌رساند ای کاش دیگران هم این عظمت را یک در هزار درک می‌کردند. در بعضی روایات از مناقب ابن شهر آشوب نقل شده که علی (علیه السلام) فرمود: «والله فاطمه را غضبناک نکردم و وی را در هیچ امری دل چرکین ننمودم تا زمانی که خدای تعالی وی را از دنیا برد و او نیز نافرمانی مرا در هیچ کار ننمود و مرا خشمناک نکرد و هر لحظه که به وی می‌نگریستم حزن و اندوه از وجودم رخت بر می‌بست». این خانه و خانواده یکی از کامل‌ترین خانواده‌ها از جهت سعادت معنوی و ملجأ پناهگاه همه‌ی بی‌پناهان و مظلومان است و این بیت، بیت النور است و بیت الله است و بیت الانبیاء است و از همه‌ی خانه‌ها و بیوت فضیلت آن بالاتر است. برای نمونه دو روایت را

یاد آور می‌شویم. سیوطی در تفسیرش می‌گوید: «أخرج ابن مردويه عن انس بن مالك و بريده قال قرأ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هذه الآية «في بيوت اذن الله...» فقام اليه رجل فقال اي بيوت هذه يا رسول الله قال بيوت الانبياء فقام اليه ابوبكر فقال يا رسول الله هذا البيت منها (ليبت على و فاطمة) قال من افاضلها». [۳۵۳]. «ابن مردويه از انس بن مالك و بريده روایت کرده است که رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) این آیه «در خانه‌هایی مانند معابد و مساجد و منازل انبیا خداوند [صفحه ۳۴۶] رخصت داده است...» را قرائت فرمود، مردی بلند شد و عرض کرد ای رسول خدا این خانه‌ها کدام خانه‌ها هستند، پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران است، ابابکر بلند شده عرض کرد: ای رسول خدا آیا این خانه (اشاره به خانه علی و فاطمه) از آن خانه‌هاست؟ پیامبر فرمود: بلی از آنهاست و بلکه از بهترین آنهاست». در روایتی از ابی حمزه ثمالی آمده است: «قال أبو جعفر عليه السلام لقتادة: من انت؟ قال أنا قتادة ابن دعامة البصري فقال له ابو جعفر عليه السلام: انت فقيه اهل البصرة؟ قال: نعم فقال له ابو جعفر عليه السلام: ويحك يا قتادة ان الله خلق من خلقه فجعلهم حججا على خلقه فهم اوتاد في ارضه قوام بامرهم نجباء في علمه اصطفاهم قبل خلقه اظلاله عن يمين عرشه قال: فسكت قتادة طويلا ثم قال: اصلحك الله و الله لقد جلست بين يدي الفقهاء و قدامهم فما اضطرب قلبي قدام واحد منهم ما اضطرب قدامك، فقال له ابو جعفر عليه السلام: أتدري اين اين انت؟ بين [۳۵۴] يدي «بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح...» فانتهت ثم و نحن اولئك فقال له قتادة: صدقت و الله جعلني الله فداك و الله ما هي بيوت حجارة و لا طين و الحدیث». [۳۵۵]. «قتاده خدمت امام باقر (عليه السلام) بوده است. امام باقر (عليه السلام) به قتاده فرمود: شما کی هستی؟ قتاده در جواب عرض می‌کند: من قتاده فرزند دعامة بصری هستم. ابو جعفر (عليه السلام) به قتاده فرمود: تو فقیه اهل بصره هستی؟ عرض می‌کند: بلی من فقیه اهل آن محل هستم. بعد امام باقر (عليه السلام) فرمود: وای بر تو ای قتاده همانا خداوند از آفریده‌های خود خلقی را آفریده است و آنها را حجت و دلیل و راهنما برای مخلوقات خود قرار داده است پس آنان به منزله میخ‌ها در زمین خدا و برپا کننده‌ی امر خدا هستند آنان قبل از آفرینش در علم خداوند پسندیده و برگزیده شده‌اند. و آنان سایه‌های طرف راست عرش خدا هستند. [صفحه ۳۴۷] (ابی حمزه‌ی ثمالی گفته است) پس از فرمایشات امام باقر (عليه السلام) قتاده سکوت طولانی نمود و عرض کرد: خداوند کار تو را اصلاح بگرداند قسم به خدا هر آینه من با خیلی از فقها نشستم و با آنها بحث‌ها داشتم و این مقدار که قلب من جلوی شما مضطرب شده و شگفت زده شدم جلوی هیچ کدام آنها نشدم. پس امام باقر (عليه السلام) به قتاده فرمود: آیا می‌دانی کجا هستی؟ در برابر همانها هستی که خدا در باره‌ی آنها فرمود: خانه‌هایی که خداوند رخصت داده است در آنها نام خدا برده شود و تسبیح و تنزیه او بشود الخ پس تو آن هستی که گفتی (فقیه اهل بصره) و ما این هستیم که قرآن می‌گویید، بعد قتاده عرض کرد: قسم به خدا راست و حقیقت گفتی خداوند مرا فدای تو قرار بدهد، قسم به خدا این خانه‌ها، خانه‌های سنگی و گلی نیستند (بلکه خانه‌های وحی و ایمان و هدایت و سعادت است)». شما خواننده گرامی خود قضاوت کن آیا خانه امام باقر (عليه السلام) خانه‌ی کیست؟ آیا همان خانه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) نیست که پیامبر در جواب ابابکر فرمود که خانه‌ی فاطمه و علی بالاتر و بهتر از خانه‌ی انبیاست؟ ولی در اینجا مجال بحث بیشتر درباره‌ی اینکه به چه علت و دلیل خانه‌ی فاطمه بهتر از خانه انبیاست، نیست. علی و فاطمه (علیهما السلام) کارهای خانه را تقسیم نمودند، کارهای خانه (خمیر کردن، آب کشیدن، بچه‌داری و تمیز کردن) به عهده‌ی زهراست و هیزم آوردن و خرید خانه به عهده علی (عليه السلام) است. و فاطمه در خانه‌ی علی بچه‌داری می‌کند و آب می‌کشد و آسیاب می‌نماید و غذا درست می‌کند و زحمات زیادی را به تنهایی انجام می‌دهد، ولی عبادت و شب زنده‌داری و در محراب مخصوص خودش راز و نیاز و دعا برای مؤمنین و پیروزی اسلام و سرفرازی مسلمین را هم فراموش نمی‌کند، سرور زنان عالم با آنکه در منزل خسته و رنجور می‌شود ولی وقتی که علی (عليه السلام) به خانه می‌آید آن چنان چهره‌ی بشاش و شاداب دارد که وقتی چشم مبارکش به چهره‌ی زیبا و نورانی زهرا (سلام الله علیها) می‌افتد همه‌ی خستگی و ناملايمات و رنج‌های او برطرف می‌شود و مثل اینکه علی (عليه السلام) هیچ ناراحتی نداشته است. [صفحه ۳۴۸] بد نیست وظایفی را که فاطمه (سلام الله علیها) در خانه علی

(علیه السلام) انجام می داد از زبان خود مولی بشنویم: «در ذخائر العقبی محب الدین طبری از قول علی (علیه السلام) آمده است: عن علی علیه السلام قال كانت فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه و سلم اكرم اهله عليه و كانت زوجتی فجرت بالرحا حتی اُثرت بیدها و استقت بالقربة حتی اُثرت بنحرها و قمت البيت حتی اغبرت ثيابها و اوقدت تحت القدر حتی دنست ثيابها و اصابها من ذلك ضرر فسمعنا ان رقیقا أتى بهم الى النبی صلى الله عليه و آله) و سلم فقلت لو اتيت اباک فسئلته خادما یکفیک فاته فوجدت عنده حدائثا فاستحت فرجعت فغدا علینا و نحن فی لعافنا فجلس عند رأسها فادخلت رأسها فی اللفامتا حیاء من ایبها فقال ما کان حاجتک الی آل محمد فسکتت مرتین فقلت انا و الله احدثک یا رسول الله انه هذه جرت عندی بالرحا حتی اُثرت فی یدها و استقت بالقربة حتی اُثرت فی نحرها و قمت البيت حتی اغبرت ثيابها و اوقدت القدر حتی دكنت ثيابها. و بلغنا انه اتاک رقیق و خدم فقلت لها سلیه خادما. فقال الا ادلکما علی خیر مما سألتما. اذا أخذتما مضاجعکما تکبرا اربعا و ثلاثین، و تسبحا ثلاثا و ثلاثینی، و تحمدا ثلاثا و ثلاثین فهو خیر لکما من خادم یخدمکما». [۳۵۶]. «از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: می خواهم ماجرای از فاطمه برایت نقل کنم و آن اینکه فاطمه ی زهرا عزیزترین عزیزان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه من بود، این بانو آن قدر با آسیاب آرد کرد تا دستهایش پینه بست و آن قدر از چاه آب کشید که اثر آن بر سینه اش باقی مانده بود و به اندازه ای خانه را روید تا اینکه لباسهایش غبارآلود شد. و آن قدر زیر دیگ آتش بر افروخت تا لباسش کثیف و گردآلود گردید و به همین علت به سختی و زحمت افتاد، روزی شنیدیم غلام چندی خدمت [صفحه ۳۴۹] پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، به فاطمه گفتم: اگر وقتی خدمت پدر خود رفتی از وی خادمی را بخواه تا در کارها مددکار باشد و از این همه رنج و محنت آسوده شوی. پس فاطمه ی زهرا خدمت رسول خدا رفت، ملاحظه کرد که گروهی با ایشان مشغول بحث و گفتگو هستند، لذا بدون اینکه با پدر سخنی بگوید به خاطر شرم و حیا بازگشت. علی (علیه السلام) فرمود: چون رسول خدا می دانست که فاطمه ی زهرا برای حاجت نیازی مراجعه کرده است، لذا خود به منزل ما آمد، ما در بستر استراحت بودیم، وی بالای سر فاطمه ی زهرا نشست و فاطمه از جهت شرم و حیا سر خود را زیر لحاف کرد، حضرت فرمود: فاطمه جان برای چه منظوری به سوی من و آل محمد آمدی و دو مرتبه سؤال فرمود و فاطمه ساکت بود، علی (علیه السلام) می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا من علت را برای شما ذکر می نمایم. فاطمه آن قدر سنگ آسیاب را چرخانده که دستش پینه بسته و آن قدر آب کشیده که بر سینه اش اثر آن باقی مانده و آن قدر خانه را جاروب کرده که لباسش خاک آلود شده و آن قدر آتش در زیر دیگ افروخته که پیراهن او کثیف شده و بوی دود گرفته. شنیدیم که غلامان و خادمان چندی را خدمت شما آوردند، به وی گفتم: به سراغ پدر خود رفته از ایشان خدمت کاری بخواه تا ترا مساعدت نماید. رسول خدا فرمود: شما را از مطلبی آگاه کنم که بهتر است برای شما از خادمی که سؤال کردید، وقتی از خواب برخاستید (در بعضی روایات است وقتی به رختخواب رفتید) سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله بگویید آن بهتر است برای شما از خادم که خدمت شما را بکند.» و در بعضی روایات آمده است: بعد از سخنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه در این هنگام سر خود را از زیر لحاف بیرون آورده و فرمود: از خدا و رسول خدا راضی شدم و این جمله را سه بار تکرار فرمود. «بخاری در کتاب بدء الخلق در باب مناقب علی بن ابی طالب به نقل از او می گوید: «قال ان فاطمة سلام الله علیها شکت ما تلقی من اثر الریحی فاتی النبی صلی الله علیه و آله) و سلم أخبرته عایشة بمجیء فاطمة فجاء النبی صلی الله علیه و آله) و سلم الینا و [صفحه ۳۵۰] قد اخذنا مضاجعنا فذهبت لاقوم فقال: علی مکانکما فقعده بیننا حتی وجدت برد قدمه علی صدري و قال: ألا اعلمکما خیرا مما سألتمانی؟ اذا أخذتما مضاجعکما تکبرا اربعا و ثلاثین و تسبحا ثلاث و ثلاثین و تحمدا ثلاثا و ثلاثین فهو خیر لکما من خادم». [۳۵۷]. «علی (علیه السلام) فرمود: همانا فاطمه (سلام الله علیها) از اثر ناراحتی هایی که به جهت آسیا برایش به وجود آمده بود خسته بود و شکایت داشت، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و پیامبر را پیدا نکرد، عایشه را دید و به وی خبر داد که به چه منظوری آمده است. وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد عایشه گفت: فاطمه آمده بود و جریان را به پیامبر خبر

داد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به منزل ما آمدند در حالی که ما در بستر بودیم من خواستم بلند شوم پیامبر فرمود: بر جای خود باشید و بعد پیامبر بین ما نشست تا اینکه سردی پاهای پیامبر را بر سینه‌ی خود احساس کردم. فرمود: آیا راهنمایی کنم شما را به بهتر از آن چیزی که شما از من خواسته بودید؟ زمانی که به رختخوابتان رفتید سی و چهار بار تکبیر و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله بگوئید و آن برای شما بهتر از خادم است که خدمت شما را بکند». این حدیث و موضوع درخواست خادم را عمر رضا کحاله در کتاب اعلام النساء، جلد چهار، چاپ موسسه الرساله بیروت با مقداری بیشتر بیان کرده است. ابونعیم با سندی از زهری روایت کرده است: «قال لقد طحنت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی مجلت یدها و ربا و أثر قطب فی یدها». [۳۵۸]. [صفحه ۳۵۱] زهری گفته است: هر آینه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آسیاب کرد تا اینکه دستهایش باد کرد و اثر چوب آسیاب در دستهای وی پیدا بود». احمد بن حنبل با سندی از انس بن مالک نقل کرده است: «ان بلالا أبطأ عن صلاة الصبح فقال له النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ما حسبک؟ فقال مررت بفاطمة علیها السلام و هی تطحن و الصبی یبکی فقلت لها: ان شئت کفیتک ارحی و کفیتنی الصبی، و ان شئت کفیتک الصبی و کفیتنی ارحی، فقالت: انا ارفق بابنی منك فذاک حسبنی قال: فرحمتها رحمک الله». [۳۵۹]. «روزی بلال حبشی نماز صبح را مقداری دیر آمد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه سبب شد که برای نماز صبح دیر آمدی؟ بلال عرض کرد: از کنار خانه‌ی فاطمه گذشتم، وی آسیاب می‌کرد، و بچه ایشان گریه می‌کرد، به وی گفتم: اگر بخواهی شما آسیاب را انجام بدهید و من عهده‌دار بچه شوم و او را آرام می‌کنم. و یا شما خود بچه را عهده‌دار بشوید و من آسیاب را انجام می‌دهم، فاطمه فرمود: من به نگهداری فرزندم از تو واردترم و من این کار را انجام می‌دهم (و لذا یا رسول الله یک مقدار دیر آمدم) پیامبر فرمود: تو به فاطمه مهربانی و کمک کردی خداوند تو را رحمت کند رحمت خدا شامل حال توست». متقی هندی از جابر نقل کرده است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رای علی فاطمه سلام الله علیها کساء من اوبار الابل و هی تطحن، فبکی و قال: یا فاطمه اصبری علی مراره الدنیا لنعم الاخره غدا و نزلت «و لسوف یعطیک ربک فترضی». [۳۶۰]. «همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فاطمه (سلام الله علیها) جامه ای از پشم شتر را دید [صفحه ۳۵۲] در حالی که فاطمه به آسیا کردن مشغول بود، پیامبر گریه کرد و فرمود: ای فاطمه جان بر تلخی‌های دنیا برای نعمت‌های فردای آخرت صبر کن و سپس این آیه نازل شد: «پروردگار تو به زودی به تو چندان (مقام شفاعت) عطا کند که تو راضی شوی». باز هم متقی هندی می‌گوید: «اتقی الله یا فاطمة! و ادی فریضة ربک و اعملی عمل اهلک، و اذا اخذت مضجعک فسبحی ثلاثا و ثلاثین، و احمدی ثلاثا و ثلاثین، و کبرای اربعا و ثلاثین فتلک ماء، فهی خیر لک من خادم». [۳۶۱]. «ای فاطمه جان تقوای خدا را پیشه کن و فرایض پروردگارت را انجام بده و به عمل اهل خودت عمل کن و هر زمانی که در بستر خوابت رفتی سی و سه مرتبه سبحان الله سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر بگو که مجموع آن صد تا می‌شود و آن بهتر است برای تو از خادمی که خدمت تو را بکند». باز هم می‌گوید: «الا- ادلک علی ما هو خیر لک من خادم! تسبحین الله ثلاثین و تحمدین ثلاثین، و تکبرین اربعا و ثلاثین حین تأخذین مضجعک». [۳۶۲]. از ابی هریره نقل کرده است. «و تو را بر چیزی بهتر از خادم راهنمایی می‌کنم! هنگامی که در بستر خوابت بودی سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر بگو که بهتر [صفحه ۳۵۳] از خادم است.» و نیز از علی (علیه السلام) نقل کرده است: «ألا- ادلکم علی خیر مما سألتما! اذا أخذتما مضجعکما فکبر الله اربعا و ثلاثین، و احمده الله ثلاثین و سبحا ثلاثا و ثلاثین، فان ذلک خیر لکما من خادم». «آیا شما را بر بهتر از آن چیزی که خواستید راهنمایی بکنم؟ وقتی که به رختخواب رفتید سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار خدا را حمد و سی و سه بار خدا را تسبیح بگوئید همان برای شما بهتر از خادم است». در رابطه با آیه‌ی شریفه‌ی «و لسوف یعطیک ربک فترضی» [۳۶۳] سیوطی می‌گوید: «اخرج العسکری فی المواعظ و ابن مردویه و ابن لال و ابن النجار عن جابر بن عبدالله قال: «دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی فاطمة و هی تطحن بالرخی و علیها کساء من حملة الابل فلما نظر إليها قال یا فاطمة تعجلی فتجرعی مرارة

الدنيا لنعم الآخر: غذا فانزل الله و لسوف...» [۳۶۴]. «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد شد در حالی که او با دست خود آسیاب می کرد و لباسی از پشم شتر بر تن داشت، وقتی که پیامبر به فاطمه (سلام الله علیها) نگاه کرد فرمود: ای فاطمه تلخی و سختی دنیا را پیشاپیش برای شیرینی آخرت بچش و تحمل کن که خداوند نازل فرموده است: به زودی مقام شفاعت را به تو عطا خواهم کرد.» خواجه عبدالله انصاری در تفسیر کشف الاسرار از جعفر بن محمد می گوید: «دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی فاطمة علیها السلام و علیها كساء من ثلثه الابل و هی تطحن بیدها و ترضع ولدها فدمعت عینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما ابصرها، فقال: «یا بنیتاه تعجلی مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقد انزل الله علی [صفحه ۳۵۴] و لسوف يعطیک ربك فترضی» [۳۶۵]. «امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد شد در حالی که بر وی لباسی از (نخستین پشم و مو و کرک) شتر بود و آسیاب می کرد و فرزندش را هم شیر می داد، رسول خدا وقتی که فاطمه را به آن حالت دید اشکهایش جاری شد و فرمود: ای دخترم مرارت‌ها و تلخی‌های دنیا را برای شیرینی و نعمت‌های سرشار آخرت بچش و به تحقیق خداوند بر من نازل فرموده است. «به زودی پروردگارت مقام شفاعت را به تو عطا کند تا راضی و خشنود شوی». این حدیث را ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده است و علامه مجلسی در جلد دهم بحار الانوار بیان کرده و اصل این روایت با روایتی که متقی هندی در کنز العمال سیوطی در درالمنثور و خواجه در کشف الاسرار و برسوئی در روح البیان ذکر کرده‌اند از نظر محتوی اختلاف ندارند ولی از نظر کلمات و الفاظ اختلاف اندکی وجود دارد. خواننده‌ی گرامی از مجموع این احادیث، منقول از کتب اهل سنت، دانستی که سیده‌ی زنان عالم فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) نزدیکترین انسان به رسول گرامی اسلام بود و اتصال ارتباط این بزرگوار به پیامبر مکرم طبق قاعده‌ی منطقی ارتباط جزء به کل بود و یا اتصال جزئی از چیزی به جزء دیگر از همان چیز، لذا دوستی و علاقه‌ی این دو وجود شریف و پاک و این پدر و دختر نمونه، به حد اعلی و بالاترین درجه رسیده بود و به همین دلیل است که رسول خدا به دختر گرانقدرش بهترین و مقبولترین اعمال را می آموزد و به بهترین رویه‌ها راهنمایی می کند و کاملترین معارف را به وی یاد می دهد. محب‌الدین طبری از ابی‌هریره نقل کرده است: «قال جاءت فاطمة الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسأله خادما فقال لها [صفحه ۳۵۵] قولي اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع و رب العرش العظيم ربنا و رب کل شیء خالق الحب و النوی منزل التوراة و الانجیل و الفرقان اعوذ بک من کل شیء انت آخذ بناصيته انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین و اعننا من الفقر.» [۳۶۶]. «ابی‌هریره گفته است: فاطمه خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و از وی خادمی خواست، پیامبر به فاطمه فرمود: این دعا را بخوان: بار خدایا تو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار هفت طبقه زمین و پروردگار عرش بزرگ هستی، پروردگار ما و پروردگار همه‌ی اشیاء و شکافنده‌ی دانه از زمین و نازل کننده‌ی تورات و انجیل و فرقان هستی، پناه می برم به تو از هر چیزی، تو صاحب اختیار همه‌ی اشیاء هستی، تو اول هستی پیش از تو چیزی و شیئی نیست، آخر هستی و بعد از تو چیزی نیست، ظاهر و هویدا هستی، بالاتر از تو چیزی نیست و تو واقع هستی غیر از تو چیزی نیست. دین ما و گرفتاری‌های ما را برطرف فرما و ما را از فقر و آزمندی بی نیاز فرما». و این حدیث را مسلم و ترمذی در صحاح خود ذکر کرده‌اند. و نیز محب‌الدین طبری از ام سلمه نقل کرده است: «قالت جاءت فاطمة تشتکی أثر الخدمه و تسأله خادما قالت یا رسول الله لقد مجلت یدای من الرحا اطحن مره و اعجن مره فقال لها ان یرزقک الله شیا سیأتیک و سأدلك علی خیر من ذالک.» [۳۶۷]. «ام سلمه گفته است: فاطمه نزد پیامبر آمد و از زحمات خود در منزل (بچه [صفحه ۳۵۶] داری کارهای منزل و آسیاب و آب کشیدن) شکایت کرد و از پیامبر اسلام خادمی را خواست و گفت: ای رسول خدا دست‌هایم از آسیا باد کرده است، روزی یک مرتبه آسیاب و خمیر می کنم، پیامبر اسلام به وی فرمود: خدا چیزی را روزی و نصیب تو کند، تو را به چیزی که بهتر از خادم است راهنمایی می کنم» وقتی که حضرت آمد دعایی را که در روایت قبلی گذشت به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) آموخت. محب‌الدین طبری از اسماء

بنت عمیس و از فاطمه (سلام الله علیها) نقل کرده است: «ان رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلم اتاها یوما فقال این ابنائی (یعنی حسنا و حسینا) قالت قلت اصبحنا و لیس فی بیتنا شیء یدقه ذائق فقال علی اذهب بهما فانی اتخوف ان یتکلم علیک و لیس عندک شیء فذهب بهما الی فلان الیهودی فوجه الیه رسول الله - صلی الله علیه (و آله) و سلم فوجدهما یلعبان فی مشربۃ بین ایدیهمما فضل من تمر فقال یا علی الا تغلب ابنی قبل ان یشد الحر علیهما قال فقال علی اصبحنا و لیس فی بیتنا شیء فلو جلست یا رسول الله حتی اجمع لفاطمه ثمرات فجلس رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلم. و هو ینزع لیهود کل دلو بتمرۃ حتی اجتمع له شیء من تمر فجعله فی حجزته ثم اقبل فحمل رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلم احدهما و حمل علی الآخر علیهم السلام». [۳۶۸]. «فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به منزل ما آمد فرمود: کجاست فرزندان من (حسن و حسین)؟ فاطمه (سلام الله علیها) گفته است من گفتم: ما شب را صبح کردیم در حالی که در منزل چیزی برای خوردن نبود بعد علی (علیه السلام) گفت من این دو تا (حسن و حسین) را بیرون می برم می ترسم آنان گریه کنند چون نزد تو [صفحه ۳۵۷] (فاطمه) غذا نیست. علی با آن دو به باغ فلان یهودی رفتند!.. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به طرف آن محل رفت، در آن جا فرزندان عزیزش را دید در حالی که بازی می کردند و جلوی شان مقداری خرما بود و بعد پیامبر خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی آیا دو فرزند مرا پیش از آنکه آفتاب آنان را اذیت بکنند بر نمی گردانی؟ علی (علیه السلام) در جواب پیامبر عرض کرد: ما صبح کردیم در حالی که در خانه‌ی ما غذا نبود، پس شما اینجا بنشینید تا من مقداری خرما برای فاطمه (سلام الله علیها) تهیه بکنم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و علی برای یهودی آب می کشید و برای هر دلو آب یک خرما می گرفت تا اینکه مقداری خرما جمع کرد و در کیسه (یا جیب) خود گذاشت بعد به طرف پیامبر آمد، سپس یکی از آندو را (حسن و حسین) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر دوش مبارک حمل نمود و دیگری را علی (علیه السلام) حمل کرد و به منزل آمدند». خواننده‌ی گرامی اینها بود نمونه‌هایی از خانه‌داری و عبادت و راز و نیاز فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در خانه‌ی نور و نورانیت امامت و ولایت و خلافت بر حق علی بن ابی طالب (علیه السلام) که نمونه و کامل ترین و والاترین زندگی زناشویی را به جهانیان نشان داده است و تاریخ نه قبل و نه بعد از آن را ثبت نکرده است. فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) با آن همه زحمت و رنج در کارها و فعالیت‌های خانه، از عبادت و راز و نیاز با معبود و مولای خود غفلت نمی‌ورزد، از امام حسن مجتبی نقل شده است که مادرم شب‌ها در حال عبادت برای مؤمنین دعا می کرد و اسم آنها را می برد، گفتم: مادر برای خودتان دعا نکردید؟ فرمود: اول همسایه و بعد خویشان. از تمام احادیثی که در این فصل بیان شد به دست می آید که سیده‌ی زنان عالم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) با وجود جلال و منزلت و قدر و شرافت، برای انجام اعمال و امور منزل خود اقدام می‌فرمود و امور خانه را اداره می‌نمود و علی (علیه السلام) هم با ایشان در انجام امور همکاری و کمک می‌فرمود. در بعضی از روایات آمده است: «علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا به منزل ما وارد [صفحه ۳۵۸] شد، فاطمه‌ی زهرا در کنار دیگ نشسته بود و من عدس پاک می کردم، پیامبر فرمود: یا ابوالحسن، عرض کردم: بلی یا رسول الله، فرمود: گوش فراده آن چه را که می گویم از طرف پروردگار می گویم: مردی که به همسر خود در خانه کمک و مساعدت نماید به تعداد موهای بدنش برای وی عبادت یک سال را می نویسد آنهم به این صورت که روزها را روزه گرفته باشد و شبها را شب زنده‌داری کرده باشد». [۳۶۹]. پیامبر اسلام بهترین درس را به دخترش زهرا (سلام الله علیها) آموخت که عبارت از تسبیح باشد و از آن زمان الی زمان ما میلیون‌ها انسان در تعقیبات نماز خود آن تسبیح را می‌خوانند از پیشگاه خداوند به احترام تسبیح کوثر خدا عرض حاجت می‌کنند و رفع مشکلات در زندگی و موفقیت را خواهانند. در کتاب قرب الاسناد از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «ما به فرزندان و کودکان خود امر می‌کنیم تسبیحات فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را بخوانند همانگونه که آنان را امر به نماز می‌کنیم تو نیز (خطاب به اباهارون) خود را بر این امر وادار کن که هر بنده‌ی آن را نخواند به بدبختی می‌افتد». خواننده‌ی گرامی آن چه از اول این کتاب تا آخرین فصل آن ملاحظه فرمودید هدف این

بود که حضرت صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را از زبان محدثین و مورخین اهل سنت و جماعت معرفی بنماییم که خداوند عنایت فرمود که این کار انجام بشود و صاحب کوثر هم محبت فرمود تا اینکه آن چه در نظر بود (فاطمه قبل از ولادت تا رحلت پیامبر در نزد اهل سنت) تهیه بشود و باز هم این را عرض کنم یکی از چیزهایی که از دشوارترین مسائل می‌باشد این است که بخواهیم برای منزلت و قرب فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) نزد رسول خدا حدی تعیین بکنیم و مناسبتر این است که بگوییم قلم و زبان را قدرتی نیست که بتواند از عهده‌ی این کار برآید، زیرا که فاطمه‌ی زهرا در پهناورترین مکان قلب پدر خویش رسول خدا جا داشت و در کشور هستی و وجود پیامبر از بهترین موقعیت برخوردار بوده است. [صفحه ۳۵۹] پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، زهرا (سلام الله علیها) را بسیار دوست می‌داشت، ولی نه مانند محبت و دوستی پدر به دخترش، احترام نهادن رسول اکرم به دخت خویش علاوه بر محبت و عاطفه‌ی پدری همراه با تعظیم و تکریم بود که آن خود از بزرگی مقام معنوی فاطمه‌ی زهرا نشأت می‌گرفت و این احترام به حدی بود که در تاریخ چنین محبت و دوستی پدری را نسبت به دخترش سراغ نداریم. و این محبت‌ها و دوستی‌ها، جدا از عاطفه‌ی پدری به خاطر آن مواهب و مزایا و فضائل فراوان الهی بود که از زهرا (سلام الله علیها) مشاهده می‌نمود، بلکه می‌توان گفت که پیامبر مأمور بوده است که به فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) احترام بکند و از وی تجلیل بنماید، برای اینکه پیامبر هیچ فرصت و موقعیتی را برای بیان و ارائه این مأموریت از دست نمی‌داد: «زهرا پاره‌ی تن من است»، «زهرا یک شعبه از دین و هستی و وجود من است»، «زهرا مادر من است»، «هر که زهرا را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است و خشنودی او خشنودی من است»، «آزار نمودن وی آزار کردن من است»، «زهرا میوه‌ی بهشتی است و هر روت اشتیاق و شوق بهشت را پیدا بکنم زهرا را بو می‌کنم و می‌بوسم چرا که من از آن بوی بهشت را استشمام می‌کنم». و یا به قول عبدالله عمر: نبی مکرم سر فاطمه‌ی زهرا را می‌بوسید و می‌فرمود: پدرت فدای تو باد و وقتی که بر او وارد می‌شد تا فاطمه می‌خواست به احترام پدر از جای خود بلند شود، پیامبر می‌فرمود: تکان مخور و به همان حالتی که هستی باش. و یا به قول خوارزمی در مقتل الحسین: «رسول خدا نمی‌خواهید مگر آنکه صورت فاطمه را غرق بوسه می‌فرمود». و یا به قول دیگر: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها به دخترش فرمود: «فاطمه جانم، پدر و مادرم فدای تو باد». و به قول قندوزی از عایشه می‌گوید: «هر گاه پیامبر از مسافرت بازمی‌گشت زیرا گلوی فاطمه را می‌بوسید و می‌فرمود: از وی بوی بهشت را استشمام می‌کنم». و باز به قول عایشه: هر گاه فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بر پیامبر وارد می‌شد رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی خوش آمد گفته و دستش را می‌بوسید و او را در جای [صفحه ۳۶۰] خود می‌نشاند و هر وقت رسول خدا بر فاطمه وارد می‌شد، بانوی بزرگوار جلوی پای پدر برخاسته و خیر مقدم می‌گفت و دو دست رسول خدا را می‌بوسید. خواننده‌ی گرامی اگر چه این احادیث در اول کتاب تحت عنوان تعریف اجمالی از فاطمه‌ی زهرا گذشت ولی وقتی این احادیث و بیانات را انسان ملاحظه می‌کند می‌فهمد که این همه احترام و تکریم گذاشتن مأموریت الهی است. برای اینکه پیامبر اسلام به غیر از فاطمه فرزندان دیگری هم داشت ولی این تجلیل و احترام نسبت به سه دختر دیگر حضرت در تاریخ ثبت نشده و در روایتی هم نیامده است. پس این همه احترام و تکریم از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به آن جهت بوده که پیامبر خواسته است با مردم اتمام حجت بکند، فاطمه زهرا، مقام و منزلتش را به مردم بشناساند، برای اینکه پیامبر می‌دانست بعد از وی بر سر پاره‌ی تن او چه ظلم‌ها و رنج‌ها و هتک حرمت‌ها خواهد شد و لذا پیامبر برای اینکه هیچ گونه عذر و بهانه‌ای برای مردم باقی نماند، آن تجلیل و تکریم‌ها را به دختر عزیزش فرمود. به عنوان مثال وقتی که آیه‌ی مبارکه‌ی: «و لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا» [۳۷۰] «آن گونه که یکدیگر را صدا می‌زنید پیامبر را صدا نزنید» نازل شد، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می‌گوید: از آن پس از گفتن «یا ابا» خودداری کردم و ایشان را رسول الله خطاب می‌کردم، وقتی یکبار، دو بار و سه بار ایشان را رسول الله صدا کردم، از دادن جواب خودداری فرمود و به من فرمود: فاطمه جان این آیه درباره‌ی تو و خانواده تو و نسل تو نازل نشده، چرا که تو از من و من از تو هستم، این آیه درباره‌ی جفاکاران و اهل خشنونت

قریش یعنی انسانهای خودخواه و متکبر و مغرور نازل شده است، پس فاطمه جان به من خطاب کن پدرم و با این سخن تو، قلبم را احیاء کرده و خدا را راضی می گردانی.» [۳۷۱]. و این خود بالاترین دلیل و حجت است که فاطمه زهرا چه قدر در نزد رسول [صفحه ۳۶۱] خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بزرگی و مقام و منزلت دارد. پس خلاصه‌ی سخن اینکه: آن همه تجلیل و تکریم دو جنبه داشت، یکی اینکه پیامبر از طرف خدا مأمور بود که فاطمه را احترام و تکریم کند چون فاطمه یکی از نعمت‌های بهشت خداست. و دوم اینکه آن تکریم‌ها و تعظیم‌ها برای اتمام حجت بر مردم بوده تا هیچ گونه عذر و بهانه‌ای برای مردم باقی نماند، ای کاش آن همه سفارشات پیامبر را که در مواقع مختلف فرمود، گوش می کردند. [صفحه ۳۶۵]

فاطمه زهرا (س) در آخرین ساعات زندگی پیامبر

اشاره

خوانندگان گرامی علت اینکه ما در این کتاب از فدک سخن به میان نیاوردیم و نیز موضوعات دیگری در این رابطه مانند اینکه پیامبر در چه موقع فدک را به حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) داد و آیه‌ی «و آت ذالقربی حقه» [۳۷۲] کی نازل شد؟ و منظور از ذی‌القربی در لسان آیه چه کسانی هستند؟ و فدک چه سرزمینی بود؟ و چگونه به دست آمد؟ و امثال اینها را ذکر نکردیم به دو جهت است: اولاً: جریان فدک را از علما و محدثین اهل سنت، سیوطی در الدرالمنثور خود در ذیل بحث در تفسیر سوره‌ی اسراء با چهار سند از ابی سعید خدری نقل می کند: وقتی که آیه ذی‌القربی نازل شد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را خواست و فدک را به ایشان عطا کرد. و هیشمی هم در مجمع الزوائد خود (جلد ۷، صفحه‌ی ۴۹) و ذهبی در میزان الاعتدال (جلد ۲، صفحه‌ی ۲۲۸) و متقی هندی در کنز العمال (جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۸) و حاکم در تاریخ خود قول سیوطی را تأیید کرده‌اند. که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول آیه‌ی «قربی» فدک را به زهرا اطهر داد. ثانیاً: یکی از حساس‌ترین فراز زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد که حضرت فاطمه در مسیر تندباد و طوفان‌های [صفحه ۳۶۶] سهمگین و خطرناک واقع شد که یکی از آنها جریان فدک است، لذا اگر خداوند توفیق عنایت فرمود عنایات آن بانوی بزرگوار و فرزند عزیزش حجة بن الحسن (علیهما السلام) شامل حال بود در جلد دوم این کتاب، زندگانی سرور زنان دو عالم را بعد از رحلت پیامبر در درجه اول و ظلم‌هایی که بر وی شده و نیز سرنوشت فدک را در درجه دوم از نظر همین منابع و مدارک که در این جلد آمده است بررسی و تحقیق خواهیم کرد، ان شاء الله تعالی.

آخرین لحظه‌های زندگی پیامبر

در آخرین ساعات و لحظات زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسانی کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند و پیامبر در خانه‌ی چه شخصی بود؟ از عبدالله عباس نقل شده است: «وقتی که زمان رحلت رسول اکرم نزدیک شد، حضرت آن قدر گریه کرد تا محاسنش از شدت اشک تر گردید، به ایشان عرض شد: یا رسول الله برای چه گریه می کنی؟ فرمود: برای ذریه و فرزندان خویش گریه می کنم و برای آنچه بر سر آنان از بدکاران اتمم خواهد آمد، گویی دخترم فاطمه را می بینم که بعد از من به وی ظلم می شود و هر چه فریاد برمی آورد هیچ کس به فریاد او نمی رسد، این سخن را فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شنید و شروع به گریه کرد، رسول خدا فرمود: دخترم عزیزم گریه مکن. فاطمه (علیها السلام) جواب داد: من برای آنچه بر سرم خواهد آمد گریه نمی کنم بلکه از فراق شما گریه می کنم. پیامبر فرمود: بشارت باد تو را ای دختر زیرا که تو به سرعت به من می پیوندی و اولین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد.» [۳۷۳]. از این روایت به دست می آید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه

فاطمه بوده و کسانی که بالای سر مبارک آن بزرگوار بوده‌اند علی و فاطمه و دو ریحانه‌ی پیامبر حسن و حسین (علیهم‌السلام) بودند. و باز مانند روایتی که ابن عباس از پیامبر نقل کرد جوینی در فرائد السمطين (جلد [صفحه ۳۶۷] ۲، صفحه‌ی ۳۴) با نه سند از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل می‌کند: وقتی که رسول خدا نشسته بود امام حسن (علیه‌السلام) آمد و تا پیامبر وی را دید گریه کرد و فرمود: بیا نزد من و او آمد، پیامبر او را روی ران راست خود نشاند. و بعد از چند لحظه امام حسین (علیه‌السلام) آمد، وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را نیز دید گریه فرمود و او را خواست و روی ران چپ خود نشاند و سپس فاطمه (سلام الله علیها) آمد، باز هم گریه فرمود و ایشان را جلوی روی خود نشاند و بعد علی (علیه‌السلام) آمد، باز هم پیامبر گریه فرمود و علی را در طرف راست نشاند. بعضی از اصحاب که خدمت پیامبر بودند عرض کردند: یا رسول الله شما هر کدام از اینان را دیدید گریه کردید، چرا؟ فرمود: قسم به خدایی که مرا به پیامبری برگزید و مرا بر جمیع خلائق پسندید. من و آنها گرامی‌ترین خلائق نزد خداوند هستیم و هیچ چیزی در روی زمین گرامی‌تر از آنان در نزد من نیست و بعد پیامبر جریان و سرنوشت هر کدام از آن چهار تن مقدس را بعد از خود بیان فرمود که در فصل «فاطمه سرور زنان جهانیان» ذکر شد. از این حدیث جوینی و نیز حدیث دهم بحارالانوار مجلسی به دست می‌آید که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آخرین روزها و ساعات زندگی را در خانه فاطمه بوده است، و آن چهار تن پاک را جمع کرده است، پس معلوم می‌شود که در مسجد و یا خانه‌ی همسران خود نبوده، بلکه در خانه‌ی نورانی فاطمه بوده است. باز بخاری در کتاب بدء الخلق با سندی از انس می‌گوید: «وقتی که درد و تب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شدت گرفت، فاطمه (سلام الله علیها) از درد و رنج پدر بزرگوارش ناله کرد، پیامبر فرمود: دخترم برای پدرت بعد از این روز دیگر غم و رنجی نخواهد بود.» این حدیث نیز خود بالصراحه دلالت دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در وقت فوت در خانه‌ی فاطمه بوده است و باز هم نسائی در صحیح خود (جلد ۱، صفحه ۲۶۱) و حاکم در مستدرک (جلد ۳، صفحه ۵۹، چاپ دارالکتاب العربی) و احمد بن حنبل در مسند خود (جلد ۳، صفحه ۱۹۷، چاپ دارالاحیاء التراث العربی) و ابن سعد در طبقات خود (جلد ۲، صفحه ۸۳) به نقل از یکی از بزرگان) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد [صفحه ۳۶۸] (جلد ۶، صفحه ۲۶۲، چاپ دارالاحیاء بیروت) قول نسائی و بخاری را آورده‌اند و خطیب اضافه کرده است: وقتی که پیامبر را تب و درد فرا گرفت، فاطمه او را به آغوش گرفت و می‌گفت «وا کریمه» که پدرم رنج می‌برد و ناراحت است. و پیامبر فرمود: بعد از این روز دیگر برای پدرت غمی و رنجی نخواهد بود. باز ابن ماجه در سنن خود از انس و حاکم ایضا در مستدرک (جلد یک، صفحه ۳۸۱) و احمد بن حنبل (جلد ۳، صفحه‌ی ۳۰۴) همین مطلب را بیان کرده است و بیهقی در سنن خود (ج ۳، صفحه ۴۰۹) از انس روایت کرده است که پیامبر در آخرین ساعات زندگی وقتی که درد ایشان زیاد شد، فاطمه او را به سیه مبارک خود گرفته از درد پدر ناله می‌کرد: پیامبر فرمود: که بعد از این روز یعنی بعد از رحلت من دیگر کرب و رنجی برای من نیست. و عسقلانی هم در فتح الباری (ج ۹، صفحه‌ی ۲۰۱) از عایشه نقل می‌کند که می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه فرمود: جبرئیل خبر داد مرا هیچ زنی از زنهای مسلمین نیست که مصیبت و گرفتاری‌هایش بیشتر از تو باشد، پس دخترم صبر کن. همه این مدارک که جریان آخرین دقایق زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیان کرده‌اند، بالصراحه و بعضی تلویحی اشاره دارند که پیامبر اسلام در آخرین روزها و ساعات عمر خود در خانه‌ی فاطمه (سلام الله علیها) بوده است. و آخرین باری که رسول گرامی اهل بیت خود، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) را جمع نمود و از حوادث و سرنوشت آنان در آینده خبر داد، چند ساعت قبل از وفاتشان بود. طبق روایتی که در تفسیر فرات از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) فرمود (در همان بیماری که از دنیا رفت) پدر و مادرم فدای تو باد به سراغ شوهرت فرستاده و او را به اینجا بخوان، فاطمه‌ی زهرا به حسنین فرمود: بروید به پدرتان بگویید جدتان او را خواسته، آفازاده‌ها به سراغ علی (علیه‌السلام) رفته پیغام را رسانند، آنگاه علی (علیه‌السلام) آمده و بر رسول خدا وارد شد در حالی که فاطمه زهرا نزد پدر بود و فرمود: اندوهگینم از اندوه

تو ای پدر جان، رسول اکرم فرمود: فاطمه جانم از این روز به بعد دیگر برای من اندوهی نخواهد بود. [صفحه ۳۷۱]

آخرین وداع و خداحافظی

اشاره

رسول مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را نزد خود خواند و به تمام کسانی که در اتاق بودند فرمود: بیرون روید و به ام سلمه فرمود: جلوی در اتاق بایست و نگذار کسی داخل شود. سپس به علی فرمود: علی جان نزدیک بیا، علی نزدیک آمد، آنگاه دست فاطمه را گرفته و بر سینه‌ی خود نهاد و مدتی طولانی بر همان حال بود، بعد دست علی را به دست دیگر خود گرفته و خواست سخن بگوید که گریه به شدت بر وی هجوم آورد و مجال و مهلت سخن گفتن نداد، آنگاه فاطمه نیز به شدت گریه کرد و از گریه‌ی شدید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی و حسن و حسین (علیهم السلام) گریه می‌کردند، فاطمه (سلام الله علیها) عرض کرد: ای رسول خدا گریه‌ات قلبم را تکه تکه کرد و جگرم را سوزاند، ای آقا و سالار انبیا، ای امین خدا، ای فرستاده‌ی حق، ای دوست خدا و پیامبر او، بعد از تو بر فرزندان تو چه خواهد آمد و چه ذلتی بر من وارد خواهد شد و چه کسی برای علی برادر و ناصر دین تو خواهد بود و وحی خدا بعد از تو چه خواهد شد؟ فاطمه (سلام الله علیها) باز به شدت گریه کرد و خود را به روی پدر انداخته و شروع به بوسیدن وی کرد، به دنبال فاطمه‌ی زهرا، علی و حسن و حسین (علیهم السلام) نیز خود را به روی پیامبر انداختند، رسول خدا سر خود را بلند کرد و دست فاطمه را که در دست خویش گرفته بود به دست علی نهاد و فرمود: ای ابوالحسن این ودیعه‌ی خدا و رسول اوست در دست تو پس امانت پروردگار و پیامبر او را حفظ نما، ای علی این دختر والله سیده‌ی زنان بهشت است از گذشته تا حال و آینده، اگر او را شبیهی و مانندی باشد مریم کبری است، علی جان سوگند به خدا من به این مقام و مرتبت نرسیدم مگر آنچه برای [صفحه ۳۷۲] خود از خدا خواستم برای او نیز خواستم و خدا آنچه را خواستم به او عنایت فرمود، ای علی فاطمه هر چه به تو بگوید انجام بده زیرا هر چه او بگوید همان است که جبرئیل می‌گوید، ای علی بدان آن کس که فاطمه از وی راضی باشد من نیز از او راضی هستم و رضایت او رضای خدا و ملائکه او نیز هست، برادرم علی! وای بر کسی که دخترم فاطمه را مورد ستم و ظلم قرار دهد، وای بر آن کس که حق وی به ناحق از او بگیرد، وای بر آن کس که حرمت او را هتک نماید. آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را به خود چسباند و سر او را بوسید و فرمود: پدرت فدای تو باد فاطمه جان. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این ساعت آخر، سر خود را بر سینه‌ی علی نهاده بود ولی بدون فاطمه قلب وی آرام نمی‌یافت، لذا چند بار فاطمه را به روی سینه خود کشید و در این حالت اشکهای وی مانند باران جاری بود، به حدی که محاسن شریفش را کاملاً تر کرده بود، و پارچه‌ای که بر او کشیده بودند از شدت گریه خیس شده بود؛ در این حال حسن و حسین خود را روی پیامبر انداخته و پاهای وی را می‌بوسیدند و با صدای بلند گریه می‌کردند، علی (علیه السلام) سعی می‌کرد که آنان را از روی پیامبر بردارد، رسول خدا فرمود: آنان را رها کن و بگذار مرا ببینند و من آنان را ببویم و مرا ببینند و بهره گیرند و من آنان را ببینم و بهره گیرم، پس از من بر آنان رنج‌ها و مصیبت‌ها و دشواری‌ها فراوان خواهد رسید و جریانهای تکان دهنده آن دو را فرا خواهد گرفت، خدا آن کس را که بر آنان ستم نماید لعنت کند و از رحمت خود دور نماید، پروردگارا! من پس از خود آن دو را به تو و مؤمنان صالح می‌سپارم. فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) در آن ساعت به شدت گریه می‌کرد زیرا که پدر مهربان و دلسوز و فرستاده‌ی پروردگار را در آستانه‌ی مرگ می‌دید، وی پدر خویش را با اشکهای ریزان مخاطب قرار داد و با ناله گفت: جانم فدای تو پدرم! و زندگیم فدای تو باد پدرجان! آیا با من سخن نمی‌گویی؟ پدر جان لشکریان مرگ تو را به سختی در خود گرفته‌اند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دختر جان من از تو جدا می‌شوم سلامم بر

تو باد، [صفحه ۳۷۳] بعد از من مظلوم واقع خواهی شد و بر تو ستم خواهند نمود، پاره‌ی تنم هر که تو را بیازارد مرا آزرده و هر که به تو جفا کند بر من جفا کرده، هر که به تو پیوندد با من پیوند و وصلت نموده و هر که از تو ببرد و جدا شود از من جدا شده و بریده است، هر که با تو انصاف ورزد با من انصاف ورزیده، تو از منی و من از تو، تو پاره‌ی تن من و روح و روان من هستی. لحظاتی نگذشت که علی (علیه السلام) برخاست و خطاب به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمود: خدای متعال اجر و پاداش شما را در مصیبت و از دست دادن پدر و پیامبران زیاد گرداند، خداوند تبارک و تعالی او را به سوی خود برد. در این هنگام صدای ضجه و گریه و ناله‌ی همه بلند شد، آن روز بزرگترین روز تاریخ و بزرگترین مصیبت و غم و اندوه همه‌ی مسلمانان و مستضعفین بود. آن ساعت دردناک‌ترین و تلخ‌ترین زندگانی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بود. فاطمه‌ی زهرا در آن لحظه فرمود: پدر جان چه زود، نزدیک به پروردگار خود گردیدی، پدر جان جنت فردوس مأوای توست، پدر جان جبرئیل را برای مصیبت از دست دادن تو آگاه می‌کنم. علی (علیه السلام) به غسل و حنوط و کفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخت و آماده‌ی نماز خواندن بر پیکر پاک پیامبر شد، در مراسم نماز فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از جمله کسانی بود که بر پیکر پاک پدر نماز میت را خواند. سر انجام رسول خدا را به خاک سپردند ولی گریه‌ی فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) مستمر بود و ادامه داشت تا اینکه به خانه برگشت، در حالی که زنان جمع بودند فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» [۳۷۴] خبر آسمانها قطع، آن وقت در رثای پدر شعری چندی فرمود و به انس بن مالک فرمود: چگونه توانستید خاک‌ها را بر بدن پاک پیامبر خدا بریزید. از این تاریخ به بعد فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را کسی خندان و گشاده‌رو ندید و به همین حالت تا زمانی که در قید حیات بود از غم پدر گریان بود. [۳۷۵]. رحلت پیامبر آن قدر بر دختر گرامیش گران تمام شد که وقتی نگاه مبارکش بر [صفحه ۳۷۴] محراب و منبر و جای اذان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد بی‌هوش شد و به زمین افتاد، زنان به سرعت به سوی وی دویدند و آب به صورت مبارکش پاشیدند تا به هوش آمد، آنگاه برخاست و فرمود: پدر جان بعد از تو از دنیا نفرت دارم، تا زمانی که نفس دارم برای تو گریه خواهم نمود، پدر جان شوق من نسبت به تو پایانی ندارد و حزن و غم من بعد از تو به آخر نمی‌رسد.

زبان حال فاطمه

صبت علی مصائب و لو صبت علی الایام لصرن لیالیا» «آنقدر مصیبت‌ها و غم‌ها و رنج‌ها بر من وارد شد که اگر بر روزگار وارد می‌شد هر آینه شب تار می‌گردید». حالا خواننده‌ی عزیز توجه کن که فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) بر خلاف صریح آیه‌های مودت و ابلاغ و تطهیر و اکمال و سوره کوثر و برخلاف حدیث ثقلین و تمامی فرمایشات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی را می‌بیند که محراب و منبر پیامبر را اشغال کرده است بانوی دو عالم چه حالی دارد مخصوصا با آن هتک حرمت‌ها و مصیبت‌هایی که برای بهجه‌ی قلب رسول خدا وارد ساختند. ان شاء الله تمام ناله‌ها و ضجه‌های بی‌بی دو عالم را در رثای پیامبر و اشعاری را که انشاد فرمودند در جلد دوم این کتاب که حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین دوران زندگانی صدیقه طاهره می‌باشد خواهیم آورد. و شما خواننده‌ی عزیز این مجموعه‌ی نزدیک به ۴۱۵ روایت و حدیث را که درباره‌ی حالات و ابعاد سرتاسر زندگی نمونه و با برکت و با فضیلت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) ملاحظه فرمودید که از معتبرترین کتب اهل سنت جمع آوری شده است و در سال ۱۳۷۳ در یکی از بخش‌های محروم استان هرمزگان (بشاگرد انگهران) شروع شد و در شبهای ولادت با میمنت آن شفیع‌ی روز جزا در آخر جمادی الثانی ۱۴۱۶ هجری قمری در کنار حرم مطهر کریمه اهل بیت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) تمام شد. و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.

[۱] آنجا ولایت و حکمفرمایی خاص خداست که بحق فرمان دهد و بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم او عطا کند. «سوره‌ی کهف، آیه ۴۳». [۲] و هر کس به خدای خود مؤمن باشد و با اعمال صالح به نزد او وارد شود، اجر آنها هم عالیترین درجات بهشت است. «سوره طه، آیه ۷۵» [۳] تاریخ بغدادی، ج ۵، ص ۸۶. [۴] صواعق المحرقة، ص ۹۶ و اسعاف الراغبین، ص ۱۷۳. [۵] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۲ و مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۶۱. [۶] سیره الملامی موصلی و ذخایر العقبی. [۷] مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۶۱. [۸] ترمذی، صحیح و عقد الفرید، ج ۲، ص ۳، و ذخائر العقبی، ص ۴۰ و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۲. [۹] سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۱، و ذخائر العقبی، ص ۴۱، و الاصابه، ج ۸، ص ۱۵۹. [۱۰] الاصابه، ج ۸، ص ۱۸۰ و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۳ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۶ و ذخایر العقبی، ص ۳۹ و مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۵۴ و تذکره، ص ۱۷۵ و مقتل خوارزمی، ص ۵۲ و کفایة الطالب، ص ۲۱۹ و الفصول المهمه، ص ۱۵۰ و نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸ و نور الابصار، ص ۴۵ و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱ و صواعق، ص ۱۰۵. [۱۱] الاصابه، ج ۸، ص ۱۶۰ و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۳ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۶ و ذخایر العقبی، ص ۳۹ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴ و تذکره، ص ۱۷۵ و مقتل خوارزمی، ص ۵۲ و کفایة الطالب، ص ۲۱۹ و الفصول المهمه، ص ۱۵۰ و نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸ و نور الابصار، ص ۴۵ و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱ و صواعق، ص ۱۰۵. [۱۲] مسند، ج ۷، ص ۳۲۸ و خصائص نسایی، ص ۳۵ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۰ و ذخایر العقبی، ص ۳۸ ینابیع الموده، ص ۱۷۱، باب ۵۵. [۱۳] صحیح بخاری و خصائص نسایی، ص ۳۵ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ذخایر العقبی، ص ۳۷ و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۱ و نور الابصار، شبلنجی، ص ۵۲. [۱۴] مسند احمد، ج ۴، ص ۲۲۳ و صواعق، ص ۱۱۳ و ذخایر العقبی، ص ۳۸ و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۲ با اختلاف الفاظ. [۱۵] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۵۵ و خصائص نسایی، ص ۲۹ و ذخایر العقبی، ص ۳۵ و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۲ و نیز ریاض النضره و احمد حنبل و ترمذی و ابوالقاسم دمشقی در الاحادیث المتحیره فی فضائل العشرة روایت کردند. [۱۶] جامع ترمذی، ص ۲۲۷ و ذخایر العقبی، ص ۳۵ و نور الابصار، ص ۵۲ و الاصابه، ص ۵۸. [۱۷] فرائد السمطین جلد ۲ ص ۶۶ باب ۱۵ حدیث ۳۹۰. [۱۸] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، حدیث ۳۴۲۰۸ و نور الابصار، ص ۵۱ الی ۵۴. [۱۹] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ و ذخایر العقبی، ص ۳۶ و ینابیع الموده، باب ۵۵ ص ۱۷۲ با اندک اختلاف الفاظ. [۲۰] «لو لا ک لو لا ک لما خلقت الافلاک»: «اگر تو نبودی هر آینه این هستی را خلق نمی کردم». حدیث قدسی. [۲۱] «ما ارسلناک الا رحمة للعالمین»: «نفرستادیم تو را مگر اینکه رحمت برای جهانیان باشی». سوره‌ی انبیاء، آیه ۱۰۷. [۲۲] «پیش از آن که آدم از آب و گل آفریده شود من پیامبر بودم» [۲۳] «ما قام و لا استقام الدین الا بسیف علی و مال خدیجه». [۲۴] «عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صل الله علیه و آله و سلم اذا ذبح الشاة یقول ارسلوا الی احد اصدقاء خدیجه و انی رزقت حبها و قالت لا یکاد یرج من البیت حتی یحسن الثنا علیها فاخذتني الغیره فقلت هل کانت الا عجوزا قد ابدلک الله خیرا منها فغضب ثم قال والله ما ابدلنی الله خیرا منها آمنت بی اذ کفر الناس و صدقتنی اذ کذبنی الناس و واستنی اذ حرمنی الناس و رزقتنی الله منها الولد دون غیرها من النساء» ذخایر العقبی، باب ۵۵، ص ۱۷۱ و استیعاب، عبدالبر و الاصابه فی التمییز الصحابه، حرف الخاء. [۲۵] طبق نقل ابن قتیبه در کتاب المعارف، ص ۱۴۱ در سنه ۲۱۳ هـ - ۲۷۶ و ذخایر العقبی و تذکره الخواص الاصابه و نور الابصار... [۲۶] ذخائر العقبی، ص ۳۶ و ینابیع الموده، باب ۵۶، ص ۱۹۷ و الاصابه، ج ۸، حرف الف و کنز العمال، ج ۱۲، حدیث ۳۴۲۲۸ و نور الابصار، ص ۵۱ الی ۵۴ و سیره‌ی ملا موصلی. [۲۷] بحار الانوار، ج ۶. [۲۸] فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) از ولادت تا شهادت، سید کاظم قزوینی، ص ۵۳. [۲۹] سیوطی در «در المنثور» در تفسیر آیه سبحان الذی اسرى بعبده. چاپ مکتبه آیه... مرعشی، ج ۳. [۳۰] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۱، حدیث ۳۸۶ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶ مقتل الحسین خوارزمی، فصل ۵، ج ۱، ص ۶۴ و ابن مغازلی در حدیث ۴۰۶ و ۴۰۷ در مناقب خود از ابن عباس و سعد روایت کرده است و فیض القدیر، ج ۵، ص ۷ و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱ و مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۰۲ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۱۸، حدیث ۴۶۷۲. [۳۱] تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷ و مقتل

الحسین ۷ ص ۶۳ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸ و نظم در السمطین، ج ص و لسان المیزان، ج ۵ ص ۱۶۰ و ینایع الموده، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ذخائر العقبی، ص ۴۳ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ و نور الابصار، ص ۵۱ الی ۵۴. [۳۲] الروض الفائق، ص ۲۱۴ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۱ قریب به همین مضمون و ذخائر العقبی، ص ۳۶ و نور الابصار، ص ۵۳ و ینایع الموده، باب ۵۶، ص ۱۹۷ قریب به مضمون و اعلام النساء، ج ۴، كلما فاطم تذکره الخواص، ص ۲۷۵ به بعد. [۳۳] البته این موضوع نیاز به بررسی بیشتر دارد ولی آنچه مسلم و قطعی است و اکثر علمای اهل سنت ه گفته‌اند، ولادت بانوی نمونه‌ی اسلام بعد از معراج بوده است. [۳۴] زهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷. [۳۵] تجهیز الجیش به نقل از کتاب مدح خلفاء راشدین. [۳۶] روض الفائق صفحه‌ی، ص ۲۱۴. [۳۷] زهه المجالس و ذخائر العقبی، ص ۴۴ و ۴۵ و ینایع الموده، ص ۱۹۸ و ۱۹۹ و نور الابصار، ص ۵۴ الاصابه، ج ۸ و جامع، ترمذی، ج ۵ و سیره‌ی ملا موصلی، و اسعاف الراغین حاشیه‌ی نور الابصار. [۳۸] زهه المجالس و ذخائر العقبی، ص ۴۴ و ۴۵ و ینایع الموده، ص ۱۹۸ و ۱۹۹ و نور الابصار، ص ۵۴ الاصابه، ج ۸ و جامع، ترمذی، ج ۵ و سیره‌ی ملا موصلی و اسعاف الراغین در حاشیه‌ی نور الابصار. [۳۹] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱. [۴۰] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵ الی ۷. [۴۱] مقتل الحسین، ص ۶۵ و ترمذی، ج ۵ فضائل فاطمه و کنوز الحقایق و ینایع الموده، ص ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۳۷ و ۲۵۰ و فرائد السمطین، ج ۲ ص و ذخائر العقبی، ص و سنن ابن ماجه، و تاریخ دمشق، ترجمه علی بن ابی طالب. [۴۲] ینایع الموده، ص ۱۹۴ (بجای شیعتها، ذریتها آمده است) و ذخائر العقبی، ص ۲۶ (کلمه ذریتها آمده و در روایت دیگری از نسایی «و محیها» آورده است) و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۸، حدیث ۳۸۴ (این کتاب «و فطم من أحبها» آمده است) و کنز العمال، ج ۱۲، از ص ۱۰۵ الی ۱۱۲، حدیث ۳۴۲۲۷ (این کتاب هم «محیها» آورده است) و نور الابصار، ص ۵۱ الی ۵۴ و مناقب اهل البيت، ج ۱، ص ۲۰۸ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء و اعلام النساء، ج ۴، کلمه‌ی فطم. [۴۳] ینایع الموده، ص ۱۹۴ و ۳۰۰ و فرائد السمطین، ج ۲، حدیث ۳۷۹، ص ۴۸ قریب به مضمون و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹، ط ۱ و ج ۱۲ ط بیروت، ص ۱۰۷ و طبری، ذخائر العقبی به نقل از مسند امام رضا (علیه السلام) آورده است: «ان الله عز و جل فطم ابنتی فاطمه و ولدها و من أحبها من النار فلذلك سمیت فاطمه». و جامع ترمذی، ج ۵ و تذکره سبط ابن جوزی، ص ۲۸۰ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول. [۴۴] سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۵۶. [۴۵] ینایع الموده، باب ۵۶، ص ۱۹۴، قندوزی دو روایت دیگر یکی را از علی (علیه السلام) و دیگری از مسند امام رضا (علیه السلام) نقل می کند. [۴۶] این دو حدیث در کتاب کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲، حدیث‌های ۳۳۴۲۲۶ و ۳۴۲۲۷ آمده است و ینایع الموده در بیان موده‌ها پیرامون آیه الموده، ص ۲۵۹ الموده الحادی عشر فی فضائل فاطمه (علیها السلام) و روایتی تقریبا به این مضمون در کتاب وسیله المال، باب سوم، ص ۱۵۱، از آسما بنت عمیس در موقع وضع حمل امام حسن که اسما از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می کند: ای رسول خدا در فاطمه خون حیض و نفاس نمی بینم پیامبر فرمود دخترم فاطمه پاک و پاکیزه است و هیچ خونی را نه در حال وضع حمل و نه در حال طمث و حیض نمی بیند. [۴۷] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۴. [۴۸] زهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۳. [۴۹] لسان المیزان: ج ۳، ص ۳۴۵. [۵۰] سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۹. [۵۱] سوره‌ی نساء: آیه‌ی ۶۸. [۵۲] سوره‌ی مریم: آیه‌ی ۵۶. [۵۳] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۵. [۵۴] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۴۱. [۵۵] الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۲ و کتاب شرف النبی. [۵۶] المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۵۲. [۵۷] المصباح المنیر، جزء اول، ص ۴۴ [۵۸] لسان العرب، ابن منظور، ج ۲، حرف الباء. [۵۹] المعارف ابن قتیبه، ص ۱۸۵ و ۱۸۸، البته در روایات و تاریخ شیعه آمده است که حضرت ام کلثوم در کربلا بوده است ولی آن هم زیاد دقیق نیست به دو دلیل: اول اینکه در روایت آمده است که امام حسین (علیه السلام) حضرت کلثوم نماز میت خواند و دلیل دوم اینکه دانشمند محترم صادقی اردستانی در کتاب زینب قهرمان دختر علی (علیه السلام) می گوید: ام کلثومی که به کربلا آمد دختر حضرت زینب می باشد. [۶۰] «حره» جریان حمله‌ی زید ملعون بر مدینه در سال ۶۳ هجری است. [۶۱] سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸ و سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۲. [۶۲] سوره‌ی کوثر، آیه‌ی ۱. [۶۳] تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۴، عنوان «القول الثالث». [۶۴] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۱۶، و ینایع الموده، ص

۲۶۱ و ۲۶۶ و ۳۰۰ و ۳۰۹. [۶۵] مناقب، خوارزمی، ص ۲۲۹ و ذخائر العقبی، ص ۱۲۱ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۹، حدیث ۳۹۳ تاریخ بغداد، ج ۱۱، حدیث ۶۰۵۴، ص ۶۸۵ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۰ ط ۱ و مستدرک مناقب حسن و حسین (علیه السلام)، ج ۳، ص ۱۶۴ و تاریخ دمشق، ج ۳۴، ص ۱۳۱. [۶۶] مقصود شورای ۶ نفره‌ی عمر بوده است. [۶۷] ینابیع الموده، باب ۵۷، ص ۲۶۶ و باب ۷۹، ص ۲۹۹. [۶۸] ینابیع الموده، باب ۵۷، ص ۲۶۶ و ۲۶۷. [۶۹] ینابیع الموده باب ۵۷، ص ۲۶۶ و ۲۶۷. باب ۵۷، ص ۲۶۸. [۷۰] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۷۰، حدیث ۳۹۴ و سنن ترمذی، حدیث سوم مناقب رقم ۳۷۶۹، ج ۵، ص ۴۵۶ و معجم کبیر، ترجمه امام حسن (علیه السلام)، ج ۱ و خصائص، حدیث ۱۳۴، ص ۳۶ و تاریخ دمشق، ص ۹۴ و مناقب ابن مغزالی، حدیث ۴۲۱، ص ۳۷۴، ط ۱ و معجم صغیر، ج ۱، ص ۱۹۹ و تاریخ دمشق ابن عساکر، ترجمه‌ی امام حسن بن اسامه بن زید، ج ۱۱، ص ۸۵ و تهذیب، ج ۴ و ذخائر العقبی، ص ۱۲۱. [۷۱] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۷۷، حدیث ۳۹۷ و ۳۹۸ و مقتل خوارزمی، فصل ۶، ص ۸۹ و معجم الکبیر، حدیث ۱۰۴، ترجمه امام حسن (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۲۴ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۰ و ذخائر العقبی، ص ۱۲۱. [۷۲] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱. [۷۳] تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۶ المسأله الرابعه. [۷۴] سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۴-۸۵. [۷۵] تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۶ مسئله چهارم، باز هم فخر رازی در صفحه ۸۷ همان جلد ۸ (در جواب سؤال اینکه وقتی اولاد صغیر هستند نزول عذاب جایز نیست و در خبر هم آمده که پیامبر (صلوة الله علیه) حسن و حسین (علیهما السلام) را در مباحله آورده فایده آن چه بوده است؟) می‌گوید: روش پروردگار بر این جاریست: وقتی که عقوبت و عذاب ذلت و خواری بر قومی نازل می‌شود بچه‌ها و زن‌ها هم با آنها هلاک می‌شوند و استدلال می‌کند و در آخر می‌گوید: «فهو علیه السلام، اخضر صبیانه و نساء» (پیامبر علیه السلام فرزندان و زن‌های خود را با نفس خود در مباحله احضار فرمود) حالا نتیجه اینکه فخر رازی می‌گوید: «صبیانه» واضح است که از نظر وی حسن و حسین فرزندان پیامبر هستند. [۷۶] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۰. [۷۷] سوره‌ی احزاب، آیه ۳۳. [۷۸] ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۰۸ و صواعق المحرقة، فصل آیاتی که در فضائل اهل البیت وارد شده است، ص ۸۵ و ۲۹۴ و ذخائر العقبی، ص ۲۲ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول، ص ۱۵۷ الی ۱۶۰ فرائد السمطین، ج ۲ ص حدیث. [۷۹] در تفسیر کشف، ج ۱، ص ۱۹۳. [۸۰] ذخائر العقبی، ص ۲۲. [۸۱] ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۰۸ البته اهل پیامبر است اعتبارا نه حقیقتا. [۸۲] ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۰۸ البته اهل پیامبر است اعتبارا نه حقیقتا. [۸۳] ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۰۸ البته اهل پیامبر است اعتبارا نه حقیقتا و ذخائر العقبی، ص ۲۴ و ۲۵ و ینابیع الموده، ص ۱۷۴ می‌گوید: این روایت از ۳۰۰ صحابه روایت شده. [۸۴] تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۵ المسأله الثانیه، بعد می‌گوید. در این روایت اهل تفسیر و حدیث اتفاق دارند. [۸۵] اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۱۲ و ذخائر العقبی، باب آیه تطهیر، ص ۲۱ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول، ص ۱۵۷ و تذکره الخواص، ص ۲۸۰ و اعلام النساء، ج ۴ کلمه فطم. [۸۶] تذکره الائمه سبط ابن جوزی، حالات فاطمه زهرا و ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ذخائر العقبی، ص ۲۳ و سنن ترمذی، ج ۵، فضائل فاطمه الزهرا و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳، حدیث ۳۶۴. [۸۷] اسباب النزول و ینابیع الموده، باب ۳۳، تفسیر آیه تطهیر، ص ۱۰۸ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳، حدیث ۳۶۴ و اعلام النساء، ج ۴، کلمه‌ی فطم و صواعق المحرقة، فصل آیات الوارده فی فضائل الاهل البیت، آیه تطهیر، ص ۸۵ و ذخائر العقبی، ص ۲۲ و ۲۳. [۸۸] فتوحات مکیه، ج ۱، باب ۲۹. [۸۹] بحار الانوار، ج ۱۰ و فاطمه از ولادت تا شهادت، ص ۲۷۵. [۹۰] بحث درباره‌ی آیه مبارکه‌ی تطهیر قبل آیه مباحله آورده شده (در حالی که اول باید آیه مباحله بحث و بررسی می‌شد بعد آیه تطهیر) به این جهت بود که اول اسامی مبارک بی‌بی که گرفته شد از آیات قرآن است طبق روایات اهل سنت بحث و بررسی شد و بعد آیات دیگری که در شأن بی‌بی دو عالم نازل شده است. [۹۱] سوره‌ی نجم، آیه ۲. [۹۲] سوره‌ی بقره، آیه ۲۲۲. [۹۳] ینابیع الموده، ص ۲۶۰. [۹۴] ذخائر العقبی، ص ۲۶ و صواعق المحرقة و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول و اعلام النساء، کلمه‌ی فطم و جامع ترمذی، ج ۵. [۹۵] تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۱ به نقل از ابن عباس. [۹۶] تاریخ دمشق و کنز العمال، ج ۱۲، فضائل فاطمه. [۹۷] الاصابه، ج ۸، حرف

الفاء و جامع ترمذی، ج ۵، فضائل فاطمه و مسند احمد بن حنبل و تذکرة الخواص، حالات فاطمه. [۹۸] ذخائر العقبی، ص ۲۴ و نزهة المجالس، ص ۲۲۷ از اسماء بنت عمیس و کنز العمال، ج ۱۲ و الاصابة، ج ۸، حرف الفاء و نور الابصار، ص ۵۲ و تذکرة الخواص، حالات حضرت فاطمه. [۹۹] فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۹، حدیث ۳۶۸ و سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۵ از طریق دیگر روایت کرده است. [۱۰۰] کنز العمال، ج ۱۲، حدیث ۳۴۲۲۶، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲. [۱۰۱] بحار الانوار، ج ۱۰، و البته قریب به این مضمون در کتب اهل سنت هم هست. [۱۰۲] صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر و صحیح بخاری، کتاب بد الخلق، باب ما لقی النبی و اصحابه من المشرکین. [۱۰۳] ذخائر العقبی، ص ۴۷. [۱۰۴] ذخائر العقبی، ص ۴۷. [۱۰۵] ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۲ و ذخائر العقبی، ص ۴۱. [۱۰۶] سنن ابی داود و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۴ و مناقب احمد بن حنبل، کنز العمال، ج ۲، ص ۹۹. [۱۰۷] ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۴ و همین روایت را نسایی آورده و گفته سند روایت عبدالکریم مقبول است و بریده ثقة است و رویایی در مسند خود آورده و دولابی در کتاب الذریعة الطاهره آورده است و ذخائر العقبی، ص ۳۳ و نور الابصار، ص ۵۳ و الاصابة، ج ۸، حرف الفاء و اعلام النساء، کلمه‌ی فطم و تذکرة الخواص، ص ۲۷۹. [۱۰۸] ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۵ و ذخائر العقبی، ص ۳۱ و نظم درالسمطين و ابوالخیر قزوینی، آورده است و الاصابة، ج ۸، حرف الفاء و اسد الغابة و اعلام النساء، ج ۴، کلمه‌ی فطم و مسند احمد بن حنبل و جامع، ترمذی ج ۵، فضائل فاطمة الزهرا و الصواعق المحرقة، فضائل فاطمه الزهرا و البدایة و النهایة ابن کثیر و تاریخ دمشق ابن عساکر. [۱۰۹] ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۵ و ۱۷۶ و سنن ابی داود، فضائل فاطمه الزهرا و مناقب اهل البيت احمد بن حنبل و مسند احمد بن حنبل و نور الابصار، ص ۵۳ و الاصابة، ج ۸، الحرف الفاء و اعلام النساء ج ۴، کلمه‌ی فطم و جامع الترمذی، ج ۵ و کنز العمال، ج ۱۲، از ص ۵ الی آخر و تذکرة الخواص، حالات فاطمه الزهرا، ص ۲۷۵ و ذخائر العقبی، ص ۲۹ و فرائد السمطين، ج ۲ و صواعق المحرقة، ص ۸۰. [۱۱۰] ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۶ و ذخائر العقبی، ص ۳۱ و الاصابة، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول و الاعلام النساء، ج ۴، کلمه‌ی فطم. [۱۱۱] ذخائر العقبی، ص ۳۱ و ۳۲. [۱۱۲] ذخائر العقبی: ص ۳۱ و ۳۲. [۱۱۳] ذخائر العقبی، ص ۳۲. [۱۱۴] ذخائر العقبی، ص ۳۲. و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۱۵. [۱۱۵] ذخائر العقبی، ص ۳۲. [۱۱۶] ذخائر العقبی، ص ۳۲ و نور الابصار، ص ۵۳ و الاصابة، ج ۸، و اعلام النساء ج ۴ و البدایة النهایة و تذکرة الخواص. [۱۱۷] ذخائر العقبی، ص ۳۳. [۱۱۸] الاصابة فی تميز الصحابه، ج ۴، ص ۳۶۵. [۱۱۹] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۳ و ینابیع الموده، باب ۵۵ و ذخائر العقبی، ص ۳۲ و جامع الترمذی، ج ۵ و الاعلام النساء، ج ۴، کلمه فطم. [۱۲۰] حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۵۹. [۱۲۱] عین خطبه عقد را کتاب‌های ینابیع الموده، باب ۵۵، ص و ذخائر العقبی، ص ۳۰ و نزهة المجالس صفوری آورده‌اند. [۱۲۲] الصواعق المحرقة، فضائل علی و فاطمه (علیه السلام) و ینابیع الموده، ص ۱۹۴ و ۱۹۵. [۱۲۳] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲. [۱۲۴] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۶ و تذکرة الخواص، حالات فاطمه زهرا. [۱۲۵] حیس غذایی است که از خرما و پنیر و کشک ساخته می‌شود و گاهی عوض پنیر و کشک از آرد استفاده می‌کنند» هو الطعام المتخذ من التمر و الاقط و السمن و قد يجعل عوض الاقط الدقیق. [۱۲۶] ذخائر العقبی، ص ۳۳ و ۳۴ و ینابیع الموده، باب ۵۵ و الاصابة، ج ۸، حرف الفاء و الاعلام النساء، ج ۴ و تذکرة الخواص و مجمع الزوائد هیشمی. [۱۲۷] ذخائر العقبی، ص ۳۴ و ینابیع الموده، باب ۷۵ و الاصابة، ج ۸ و الاعلام النساء، ج ۴، کلمه‌ی فطم و مناقب احمد بن حنبل و کنز العمال، ج ۱۲. [۱۲۸] تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۷۶ و درر السمطين ص و میزان الاعتدال ص ج و لسان المیزان، ج و اخبار الدول ص، و ینابیع الموده، باب ۵۵. [۱۲۹] (ای رسول ما به امت) بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکی‌اش بیفزائیم که خدا بسیار آمرزنده‌ی (گناهان) و پذیرنده‌ی شکر بندگان است. سوره‌ی شورا، آیه‌ی ۲۳. [۱۳۰] فضائل الصحابه، ص ۲۱۸. [۱۳۱] صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۹. [۱۳۲] تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۴ و ۱۵. [۱۳۳] تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۴ و ۱۵. [۱۳۴] تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۴ و الصواعق المحرقة و ینابیع الموده ص. [۱۳۵] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲، و ذهبی هم در تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۲ در حاشیه‌ی مستدرک

آورده است. [۱۳۶] کشف زمخشری، ج ۳، ص ۴۰۲. [۱۳۷] مقتل الحسین، ص ۱. [۱۳۸] جامع الاصول، ج ۲، ص ۴۱۵. [۱۳۹] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۸. [۱۴۰] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۳. [۱۴۱] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱. [۱۴۲] تفسیر کبیر ج ۲۷، ص ۱۶۶، چاپ مصر و ج ۱۷، ص ۱۶۶ چاپ ایران و کتاب العمده، ص ۲۳. [۱۴۳] العمده، ص ۲۳. [۱۴۴] العمده، ص ۲۳. [۱۴۵] مطالب السؤل، ص ۸. [۱۴۶] کفایه الطالب، الباب الحادی عشر، ص ۳۱. [۱۴۷] تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۱۲۳. [۱۴۸] تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۳۲۱. [۱۴۹] کفایه الخصام، ص ۳۹۶. [۱۵۰] تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۱۱۲. [۱۵۱] تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۱۱۲. [۱۵۲] تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۱۱۲. [۱۵۳] تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۱۱۳. [۱۵۴] تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۱۱۳. [۱۵۵] تفسیر ابن کثیر دمشقی ج ۴ ص ۱۱۳. [۱۵۶] تفسیر ابن کثیر دمشقی ج ۴، ص ۱۱۴. [۱۵۷] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸. [۱۵۸] تفسیر الرحمن، ج ۲، ص ۲۴۷. [۱۵۹] تخریج احادیث الکشاف، ص ۱۴۵. [۱۶۰] الفصول المهمه، ص ۱۱. [۱۶۱] تفسیر الدر المنثور، ج ۶، ص ۷. [۱۶۲] کتاب الاکل، ص ۱۹۰. [۱۶۳] حبيب السیر، ص ۱۱. [۱۶۴] صواعق المحرقة ص ۱۰۱ ط مصر. [۱۶۵] کتاب الاتحاف، ص ۵. [۱۶۶] اسعاف الراغین، ص ۱۱۵ در حاشیه نور الابصار. [۱۶۷] تفسیر فتح القدير، ج ۴، ص ۲۲. [۱۶۸] تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، ص ۲۹. [۱۶۹] ینابیع الموده، ص ۱۰۶. [۱۷۰] فلك النجاء، ص ۳۷. [۱۷۱] احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۶. [۱۷۲] رشفه الصادی، ص ۲۱. [۱۷۳] رشفه الصادی، ص ۲۲. [۱۷۴] رشفه الصادی، ص ۲. [۱۷۵] رشفه الصادی. [۱۷۶] کفایه الطالب، ص ۳۱. [۱۷۷] تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶ و ۱۷. [۱۷۸] شواهد التنزیل حسکانی. [۱۷۹] تفسیر کشف، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و تفسیر فخر رازی ج ۲۷، ص ۱۶۵ و ۱۶۶ و تفسیر قرطبی، ج ۸. [۱۸۰] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱. [۱۸۱] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۵۹. [۱۸۲] تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۵. [۱۸۳] صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۰. [۱۸۴] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵. [۱۸۵] تفسیر طبری، ج ۳. [۱۸۶] مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۰ و تلخیص شمس‌الدین الذهبی. [۱۸۷] معرفه العلوم الحدیث. [۱۸۸] معرفه علوم الحدیث، ص ۵۰. [۱۸۹] دلائل النبوه ص ۲۹۷ ط حیدرآباد. [۱۹۰] اسباب النزول، ص ۷۴. [۱۹۱] اسباب النزول، ص ۱۷۴. [۱۹۲] العمده، ص ۹۶. [۱۹۳] معالم التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۲. [۱۹۴] مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۴. [۱۹۵] تفسیر کشف، ج ۱، ص ۱۹۳ و تذکره سبط ابن جوزی. [۱۹۶] مطالب السؤل، ص ۷. [۱۹۷] اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۵. [۱۹۸] تذکره الخواص، ص ۱۷ و یک روایت دیگر هم از جابر نقل شده است. [۱۹۹] جامع الاحکام القرآن قرطبی، ج ۳، ص ۱۰۴. [۲۰۰] تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۲۲. [۲۰۱] ذخائر العقبی، ص ۲۵ و همین روایت را مسلم و ترمذی در صحاح شان آورده‌اند. [۲۰۲] تفسیر نیشابوری، ج ۳، ص ۲۰۶ در حاشیه تفسیر طبری. [۲۰۳] البحر المحیط، ج ۲، ص ۴۷۹. [۲۰۴] تفسیر اسماعیل بن کثیر القرشی، ج ۱، ص ۳۷۰. [۲۰۵] الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۳. [۲۰۶] الدر المنثور، ج دوم، ص ۳۷ و ۳۰. [۲۰۷] خلاصه الصواعق، باب ۵۹ و ینابیع الموده، ص ۲۹۵ و ص ۲۹۹ و الصواعق، ص ۱۱۹. [۲۰۸] احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۹. [۲۰۹] فتح القدير، ج، ص ۳۱۶. [۲۱۰] تفسیر روح المعانی، ج ۳، ص ۱۶۷. [۲۱۱] الجواهر فی التفسیر القرآن الکریم، ج ۱، جزء دوم، ص ۱۲۶ و ۱۲۷. [۲۱۲] احقاق الحق، ج ۳، ص ۶۱. [۲۱۳] تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵، آیه ۶۰ از سوره‌ی آل عمران. [۲۱۴] تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۵۱. [۲۱۵] السیره النبویه در حاشیه السیره الحلبیه، ص ۴ و ۵. [۲۱۶] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۴ و ۲۳، حدیث ۳۶۵ و همین حدیث را طبرانی در معجم و ابونعیم در دلائل النبوه ص ۲۹۷ و بیضاوی در شواهد التنزیل جلد یک، صفحه ۱۲۶ آورده است. [۲۱۷] کشف، ج ۴، ص ۶۷۰ و معالم التنزیل المطبوع بهامش تفسیر الخازن، ج ۷، ص ۱۵۹ از مجاهد و عطاء از ابن عباس عین روایت زمخشری را آورده است. [۲۱۸] تذکره الخواص سبط ابن جوزی، ص ۲۸۱ الی ۲۸۳ و کفایه الطالب و وسیله المال. [۲۱۹] حدیث جابر جعفی به حدیث لیث ابی سلیم رجوع داده شده است. [۲۲۰] جامع الاحکام القرطبی جلد ۱۹ ص ۱۳۱ الی ۱۳۴ چاپ دار احیاء التراث العربی بیروت. [۲۲۱] تفسیر روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۷. [۲۲۲] تفسیر علامه نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۱۱۲. [۲۲۳] تفسیر الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۹. [۲۲۴] تفسیر فتح القدير، ج ۵، ص ۳۳۸. [۲۲۵] بحر

المحیط، ج ۸، ص ۳۹۵. [۲۲۶] تفسیر خازن، ج ۷، ص ۱۵۹. [۲۲۷] مناقب مرتضوی، ص ۶۴. [۲۲۸] تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۲، ص ۵۲۶. [۲۲۹] تفسیر کبیر فخر رازی جزء ۳۰، ج ۱۵، ص ۲۴۴. [۲۳۰] الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۳۲۴، جزء ۲۴. [۲۳۱] تفسیر کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری، ج ۱۰، ص ۳۱۹ الی ۳۲۱. [۲۳۲] تفسیر الجواهر فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱۸. [۲۳۳] الجامع الاحکام القرآن، ج ۱۹، ص ۱۱۸. [۲۳۴] الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷ الی ۱۱۱ و احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۵۷ الی ۱۷۱. [۲۳۵] تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۴۴. [۲۳۶] روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۹ گرفته شده از تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۶۴. [۲۳۷] سوره الرحمن، آیه ۱۹ الی ۲۱. [۲۳۸] تذکره سبط ابن جوزی، ص ۲۴۵. [۲۳۹] مقتل خوارزمی، ص ۱۱۲. [۲۴۰] الدر المنثور، ج ۶ مناقب مرتضوی، ص ۷۰. [۲۴۱] تفسیر روح المعانی، ج ۲۷، ص ۹۳. [۲۴۲] ینابیع الموده، ص ۱۱۸. [۲۴۳] الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹ و مستدرک کتاب معرفه الصحابه، مناقب فاطمه (سلام الله عليها) و التلخیص پاورقی مستدرک همان صفحه و ذخایر العقبی، ص ۴۸ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء القسم الاول، تذکره الخواص، حالات فاطمه و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۹ به بعد و کنز العمال، ج ۱۲، فضائل الزهرا و اعلموا انی فاطمه، عبدالحمید المهاجر، ج ۹، منزله الفاطمه فی المصادر و اعلام النساء، ج ۴، قسمت فاطمه بنت محمد و کتابهای میزان الاعتدال و لسان المیزان و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۲ و اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ و تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۱ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸ و مقتل خوارزمی، فضائل الفاطمه و ینابیع الموده، باب ۵۵. [۲۴۴] الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹ و مستدرک کتاب معرفه الصحابه، مناقب فاطمه و التلخیص پاورقی مستدرک همان صفحه و ذخایر العقبی، ص ۴۸ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول و تذکره الخواص، حالات فاطمه و فرائد السمطین، ج ۲، از ص ۹ به بعد و کنز العمال، ج ۱۲، فضائل الزهرا و اعلموا انی فاطمه، عبدالحمید المهاجر، ج ۹، منزله الفاطمه فی المصادر و اعلام النساء، ج ۴، قسمت فاطمه بنت محمد و کتابهای میزان الاعتدال و لسان المیزان و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۲ و اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ و تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۱ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸ و مقتل خوارزمی، فضائل الفاطمه و ینابیع الموده، باب ۵۵. [۲۴۵] الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹ و مستدرک کتاب معرفه الصحابه، مناقب فاطمه و التلخیص پاورقی مستدرک همان صفحه و ذخایر العقبی، ص ۴۸ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول و تذکره الخواص، حالات فاطمه و فرائد السمطین، ج ۲، از ص ۹ به بعد و کنز العمال، ج ۱۲، فضائل الزهرا و اعلموا انی فاطمه، عبدالحمید المهاجر، ج ۹، منزله الفاطمه فی المصادر و اعلام النساء، ج ۴، قسمت فاطمه بنت محمد و کتابهای میزان الاعتدال و لسان المیزان و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۲ و اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ و تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۱ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸ و مقتل خوارزمی، فضائل الفاطمه و ینابیع الموده، باب ۵۵. [۲۴۶] الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹ و مستدرک کتاب معرفه الصحابه، مناقب فاطمه و التلخیص پاورقی مستدرک همان صفحه و ذخایر العقبی، ص ۴۸ و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء، القسم الاول و تذکره الخواص، حالات فاطمه و فرائد السمطین، ج ۲، از ص ۹ به بعد و کنز العمال، ج ۱۲، فضائل الزهرا و اعلموا انی فاطمه، عبدالحمید المهاجر، ج ۹، منزله الفاطمه فی المصادر و اعلام النساء، ج ۴، قسمت فاطمه بنت محمد و کتابهای میزان الاعتدال و لسان المیزان و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۲ و اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ و تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۱ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸ و مقتل خوارزمی، فضائل الفاطمه و ینابیع الموده، باب ۵۵. [۲۴۷] کنز العمال، ج ۱۲، از ص ۱۰۵ الی ۱۱۲. [۲۴۸] ذخایر العقبی، ص ۴۸ و الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹، فصل احادیث الوارده فی الاهل و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ و اعلام النساء، ج ۴، فاطمه بنت محمد و تذکره الخواص، فضائل الزهرا و الاصابه، ج ۸، حرف الفاء و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۲، اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۴ و فرائد السمطین، ج ۲، از ص ۹ الی ۷۰ و مستدرک الحاکم، ج ۳، کتاب معرفه الصحابه، مناقب الفاطمه و نور الابصار، فضائل الزهرا، ص ۵۲ و دلائل النبوه و صواعق المحرقة، ص ۲۸۹ و مقتل الحسین و اخبار الدول و فصول المهمه و نزهه المجالس به نقل از ابویوب انصاری و ابن عمر و ابی سعید روایت کردند. [۲۴۹] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳ و نور الابصار، ص ۵۳. [۲۵۰] اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ و کفایه الطالب، ص ۲۱۲ و میزان الاعتدال، ج

۲، ص ۱۸ و کنز العمال، ج ۱۳، ص ۹۳ و مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۲ و فصول المهمة، ص ۱۲۷ و لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷ و خصائص، ج ۲، ص ۲۶۵ و جامع الصغیر و التعقیبات و نظم درر سمطین و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تنزیه شریعت و فتح الکبیر و جواهر البحار، مناقب و ینابیع الموده و اتحاف بحب الاشراف و نور الابصار از ابوهریره ذکر کردند. [۲۵۱] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۷، حدیث ۳۹۱ و اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ و کفایه الطالب، ص ۲۱۲ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸. [۲۵۲] نور الابصار، ص ۵۱ الی ۵۴. [۲۵۳] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ و الصواعق، ص ۲۸۹ و اعلام النساء، ج ۴، فاطمه بنت محمد و تذکره الخواص، فضائل الزهرا و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۴ و ینابیع الموده، باب ۱۵۵ و تاریخ بغداد، ج ۸، فضائل الزهرا. [۲۵۴] کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳. [۲۵۵] تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۸۶ و تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۳۶ و مناقب ابن مغزلی، حدیث ۴۰۶ و ۴۰۷، ص ۳۷۵ به سند از ابن عباس و سعد و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶ به سند از سعد و مقتل الحسین، ج ۱، ص ۶۴، فصل ۵ و ذخایر العقبی، ص ۴۸. [۲۵۶] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۲. [۲۵۷] کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹۳ و ذخایر العقبی و تاریخ دمشق این حدیث را بیان کرده‌اند. [۲۵۸] نور الابصار الشبلنجی، ص ۵۲. [۲۵۹] کنز العمال از ابوبکر فی الغلانیات از ابی هریره و فیض القدر، ج ۱، ص ۴۲۹ و ذخایر العقبی، ص ۴۸. [۲۶۰] نور الابصار الشبلنجی، ص ۵۲ و اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳ و کفایه الطالب، ص ۲۱۲ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸. [۲۶۱] نور الابصار، ص ۵۲ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۰، حدیث ۳۴۲۳۶. [۲۶۲] نور الابصار، ص ۵۲ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۰ حدیث ۳۴۲۳۴ فرقی که این روایت با روایت نور الابصار دارد اینکه متقی هندی فقط اسم حضرت فاطمه را آورده است و در آخر روایت است: «و مثلها فی هذه الامه مثل مریم فی بنی اسرائیل» و میزان الاعتدال، ص ۱۳۱. [۲۶۳] قصص الانبیاء ثعلبی، ص و فرائد السمطین جوینی، ج ۲، حدیث ۳۸۲، ص ۵۱ و ۵۲ و مقتل الحسین، حدیث ۲۲، از فصل ۵، ج ۱، ص ۵۸. [۲۶۴] ذخایر العقبی، ص ۴۵ و ۴۶ و الاربعین الطوال و حضرمی با سند از ابی سعید خدری در کتاب وسیله المال، الباب الثالث، ص ۱۷۰ و ابن شهر آشوب با سندی از ابی سعید خدری در کتاب مناقب، ج ۳، ص ۳۳۳ و ابن شاهین مروزی و شیرویه از خدری و ابی هریره ذکر کردند. و کفایه الطالب گنجی شافعی، ص ۳۶۷ و ۳۶۸. [۲۶۵] سوره آل عمران، آیه ۳۸. [۲۶۶] کفایه الطالب، ص ۳۶۹. [۲۶۷] صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب من ناجی بین یدی الناس، و نور الابصار شبلنجی، ص ۵۱ الی ۵۴ و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۶۸ الی ۱۷۸. [۲۶۸] فضائل الخمسه فیروزآبادی، ج ۳، ص ۱۷۰ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲. [۲۶۹] همین روایت را نسائی در خصائص از ابوهریره به طریق دیگر و نیز متقی هندی در کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ حدیث ۳۴۲۱۷ بیان کرده است. [۲۷۰] صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶ گرفته شده از فضائل الخمسه فیروزآبادی، ج ۳، ص ۱۷۱. [۲۷۱] حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۲، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲. [۲۷۲] حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۲. [۲۷۳] کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱ و ۱۰۵ الی ۱۱۲، حدیث ۳۴۲۱۲، صحیح بخاری، ج ۸، کتاب استئذان، ص ۷۹ و مسلم در مسند، کتاب فضائل، ج ۳، ص ۱۹۰۵ و مسند طرابلسی ج ۳، ص ۱۹۶ حدیث ۱۳۷۳ و خصائص نسائی، ص ۳۳ و سنن ترمذی، ج ۵، ابواب مناقب، حدیث ۳۹۸۵ و الصواعق المحرقة، ص ۲۹۰. [۲۷۴] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۵ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ و حدیث ۳۴۲۳۲ و عوالم العلوم، ج ۳، ص ۴۵ و ذخایر العقبی، ص ۳۱ و نور الابصار شبلنجی، ص ۵۱ الی ۵۵ و اعلام النساء، ج ۴، کلمه‌ی فاطمه بنت محمد. [۲۷۵] کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱ چاپ قدیم و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲، چاپ جدید و همین روایت را حاکم در مستدرک و طبرانی در ذخایر العقبی و خطیب در تاریخ بغداد ذکر کرده‌اند. [۲۷۶] ذخایر العقبی، چاپ قدیم، ص ۴۴. [۲۷۷] مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۴۹۷ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ و اصابه، ج ۸، کلمه‌ی فطم، قسم اول و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۶۹ الی ۱۷۸. [۲۷۸] درالمنثور، ج ۶، ص ۲۴۶ و عبارت «امرأه فرعون» را اضافه کرده است. [۲۷۹] الاصابه ابن حجر، ج ۸، کلمه فطم، القسم الاول و ینابیع الموده، باب ۵۵، ص ۱۶۹ الی ۱۷۸. [۲۸۰] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰ و ۷۵۰. [۲۸۱] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۱۷. [۲۸۲] فیض القدر، ج ۳، ص ۴۳۷. [۲۸۳] تفسیر ابن جریر، ج ۳، ص ۱۸۰. [۲۸۴] صحیح

ترمذی، ج ۱، ص ۳۱ و ابن اثیر در اسد الغابۀ، ج ۵، ص ۴۳۷ ضمن نقل حدیث مذکور عبارت «خیر نساء العالمین» الی آخر را آورده و ابن حجر در تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۱ از شعبی و از جابر مرفوعاً حدیث را ذکر کرده و ابن عبدالبر در استیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰ به دو طریق ذکر کرده و در یکی از آنها «خیر نساء العالمین» را آورده و متقی هندی در کنز العمال، ج ۶، چاپ قدیم، ص ۲۲۷ از ابن حبان و از انس حدیث مذکور را بیان کرده است. [۲۸۵] تفسیر ابن جریر طبری، ج ۳، ص ۱۸۰ نور الابصار شبلنجی، ص ۵۱ الی ۵۴. [۲۸۶] تفسیر ابن جریر طبری، ج ۳، ص ۱۸۰ نور الابصار شبلنجی، ص ۵۱ الی ۵۴. [۲۸۷] سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۱۲ [۲۸۸] سوره‌ی آل عمران، آیه ۴۲. [۲۸۹] تفسیر الدر المنثور. [۲۹۰] بحار الانوار، ج ۱۰ و فرائد السمطین جوینی، ج ۲، ص ۳۴، حدیث ۳۱۷ که قسمت آخر این حدیث را بیان کرده است. [۲۹۱] برای توضیح بیشتر به کتاب «فاطمه من المهد الی اللحد» السید کاظم القزوینی مراجعه شود. [۲۹۲] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۰، حدیث ۳۶۳ و خصائص نسائی، ص ۳۴ و خوارزمی هم این روایت را در مناقب ذکر کرده است منتهی در آن «أن الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة» نیست و مستدرک و التلخیص، ج ۳، ص ۱۵۱. [۲۹۳] فرائد السمطین جوینی، ج ۲، ص ۲۱ پاورقی و همین روایت را ابن عساکر دمشقی در تاریخ دمشق، ترجمۀ الامام حسن، حدیث ۱۲۹ و متقی هندی در کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ حدیث ۳۴۲۳۱ و هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱ و الصواعق المحرقة، ص ۲۹۰ ذکر کرده‌اند. [۲۹۴] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸، حدیث ۳۹۲ و در مقتل خوارزمی به همین عبارت آمده است. [۲۹۵] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵، حدیث ۳۷۱ و این حدیث را خوارزمی در مقتل الحسین و ابن بابویه در امالی، ص ۱۱۲ بیان کرده‌اند. [۲۹۶] حب الشیء یمعی و یصم. [۲۹۷] نزل الابرار بدخشی، ص ۴۵. [۲۹۸] فرائد السمطین، ج ۱، ص ۴۷ حدیث ۱۳. [۲۹۹] عوالم العلوم البحرانی، ج ۳، ص ۴۶. [۳۰۰] صحیح بخاری، کتاب بدأ الخلق ص ۲ و فیض القدیر، ج ۴، ص ۴۲۱. [۳۰۱] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲، ۳۴۲۴۳ و صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته و احمد حنبل هم در مسند خود، ج ۴، ص ۳۲۸ و ابونعیم در حلیۀ الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰، روایت کرده‌اند. [۳۰۲] صحیح بخاری جلد... کتاب بدأ الخلق ص ۲ و منادی در فیض القدیر جلد ۴، ص ۴۲۱. [۳۰۳] تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵ الی ۱۶۶. [۳۰۴] ترجمه: و هم خویشاوندان قبیله‌اش که همیشه حمایتش کردند. [۳۰۵] تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۱۲۶. [۳۰۶] صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه. [۳۰۷] صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹ مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۹ و حاکم گفته این حدیث صحیح است و احمد بن حنبل در مسند خود، ج ۴، ص ۵ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۵ الی ۱۱۲ و الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹. [۳۰۸] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۸ و احمد بن حنبل در مسند خود، ج ۴، ص ۳۲۳ و ۳۳۲ به دو طریق مختلف روایت کرده است و بیهقی در سنن خود، ج ۷، ص ۶۴ و ابونعیم هم این حدیث را در حلیۀ الاولیاء روایت کرده است و گفته این حدیث متفق علیه است و متقی هندی هم این حدیث را در کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲، حدیث ۳۴۲۲۲ روایت کرده است. [۳۰۹] حلیۀ الاولیاء ابونعیم، ج دوم، ص ۴۰ و باز ابونعیم همین حدیث را در ج ۲، ص ۱۷۴ از سعید بن مسیب از علی (علیه السلام) روایت کرده است. [۳۱۰] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲، حدیث ۳۴۲۴۰ و ۷ حاکم هم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۴ از مسور و از رسول خدا روایت کرده و گفته است این حدیث صحیح الاسناد است. [۳۱۱] کنز العمال، ج ۸ چاپ قدیم و دارقطنی در افراد خود روایت کرده است. [۳۱۲] الصواعق المحرقة، ص ۱۰۷ و باز ابن حجر در ص ۱۳۸ بانندک اختلاف ذکر کرده است و ابوالفرج الاصفهانی هم روایت کرده است. [۳۱۳] خصائص نسائی، ص ۳۶ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ چاپ جدید احادیث ۳۴۲۳ و ۳۴۲۴۳. [۳۱۴] ینابیع الموده باب ۵۵ ص ۱۷۲ و صحیح ترمذی جلد ۲ ص ۳۱۹. [۳۱۵] فرائد السمطین، ج ۲، حدیث ۳۸۷، ص ۶۲. [۳۱۶] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴ کتاب معرفۀ الصحابه و همین حدیث را ذهبی در تلخیص همان صفحه بیان کرده است. [۳۱۷] فاطمه از ولادت تا شهادت، ص ۲۳۴. [۳۱۸] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷. [۳۱۹] سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۱. [۳۲۰] مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۴۹۸. [۳۲۱] مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۴۸۹. [۳۲۲] مستدرک جلد ۳ ص ۱۵۶

چاپ دارالکتاب العربی بیروت و ذخایر العقبی ص ۳۷ و اعلام النساء جلد ۴ کلمه فطم و الاصابة جلد ۸ حرف الف القسم الاول. [۳۲۳] مستدرک الصحیحین جلد ۳ ص ۱۵۵ چاپ دارالکتاب العربی بیروت. [۳۲۴] حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۲، ص ۳۰۰ و این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۵ و ذهبی هم در پاورقی مستدرک در همان صفحه ذکر کرده است. [۳۲۵] الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۰۹ و مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۷۵. [۳۲۶] ذخایر العقبی، ص ۵۱ و مستدرک نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۳ و ذهبی در التلخیص در پاورقی مستدرک، ص ۱۵۲ نقل کرده است. [۳۲۷] ذخایر العقبی، ص ۵۱ و ۵۲ و مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۷۵. [۳۲۸] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۵ و التلخیص ذهبی، پاورقی همان صفحه مستدرک. [۳۲۹] ممکن است کسی بگوید که شاید مقصود ذهبی از کلمه‌ی غریب این باشد، این حدیثی که حاکم نیشابوری از عمر نقل کرده قابل قبول نیست و غرابت دارد و حقیقت ندارد، جواب این است که کلمه‌ی عجیب را دنبال آن ذکر کرده است، اگر کلمه‌ی عجیب نمی‌بود شاید مقصود از غریب معنای مذکور باشد، ولی کلمه‌ی عجیب آن معنی را باطل می‌کند. [۳۳۰] مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۰۲ خواننده عزیز توجه دارد که پیامبر اسلام که این همه گوهر تابناکش را دوست دارد و اظهار محبت می‌کند فقط به جهت عطوفت فرزندی نیست بلکه آن جای خودش ولی همه محبت‌ها و عطوفت‌ها به جهت این است که فاطمه روح و جان و هستی و خلاصه‌ی دین پیامبر اسلام است. [۳۳۱] مناقب، ج ۳، ص ۳۳۳. [۳۳۲] کفایة الطالب، ص ۸۲ و صحیح بخاری، ج ۵، باب مناقب قرابة رسول الله، ص ۲۶ و ۳۶ و المصدر، ج ۷، ص ۴۷ و مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۶. [۳۳۳] لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۷۵. [۳۳۴] وسیلة المآل، الباب الثالث، ص ۱۵۱. [۳۳۵] مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۲۰۱. [۳۳۶] کفایة الطالب، ص ۸۳. [۳۳۷] وسیلة المآل حضر می، ص ۱۵۱ و ترمذی هم این حدیث را آورده است و مستدرک، ج ۳ و معرفة الصحابة و نور الابصار شبلنجی، ص ۵۱ الی ۵۴. [۳۳۸] کفایة الطالب، ص ۸۳. [۳۳۹] مطالب السؤال، ص ۱۵. [۳۴۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۱ و این حدیث در جامع الاصول و کتاب اخبار فاطمه از ابی علی الصولی آمده است. [۳۴۱] الفصول المهمة، ص ۱۴۶ و نور الابصار الشبلنجی، ص ۵۳. [۳۴۲] سنن ترمذی، ج ۱۵، ابواب المناقب، فی فضل فاطمه ص ۳۶۰ و فرائد السمطین، حدیث ۳۷۲، ص ۳۷، ج ۲ و ریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۸۹ و ذخایر العقبی، ص ۲۵ و مقتل امام حسین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۶۱ و اسد الغابة، ج ۷، ص ۲۲۵ و مستدرک حاکم، در مناقب اهل البیت، ج ۳، ص ۱۴۹ و التلخیص ذهبی پاورقی مستدرک در صفحه‌ی مذکور و مناقب خوارزمی، فصل ۱۴، ص ۹۱ و تاریخ دمشق، حدیث ۱۶۱ در حالات امام حسن (علیه السلام) و نیز حدیث ۱۳۴ در حالات امام حسین (علیه السلام)، ص ۱۰۰، فضائل، باب فضائل حسن و حسین (علیهما السلام)، حدیث ۳ و مسند، ج ۲، ص ۴۴۲، حدیث ۱۰۰۰ و البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۵ و تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۶ و حدیث ۳۵۸۲ و مناقب امیرالمؤمنین، ص ۶۳، حدیث ۹۰ و الاصابة، ج ۸، ص ۱۵۹، حرف الفاء، القسم الاول. [۳۴۳] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱. [۳۴۴] وسیلة المآل، الباب الثالث، ص ۱۵۳ و ینابیع المودة، ص ۴۳۶ و ذخایر العقبی، ص ۴۴، باب اثبات فضلها باینها و اقاربها اصلا و فرعا. [۳۴۵] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۵ و سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۳۵ و سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۷. [۳۴۶] سوره‌ی قصص، آیه ۸۸. [۳۴۷] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۴. [۳۴۸] سوره‌ی نجم، آیات ۱ الی ۴. [۳۴۹] ینابیع المودة، ص ۱۷۱، باب ۵۵. [۳۵۰] الصواعق المحرقة، ص ۱۳۸ و ینابیع المودة، ص ۱۷۳ و نظم درر السمطین زرندی، ص ۱۷۶. [۳۵۱] تاج العروس، ج ۶، ص ۱۳۹ و النهایة، ج ۲، ص ۳۶۸ و مجمع البحرین و لسان العرب، ج ۹، ص ۱۵۹. [۳۵۲] در خانه‌هایی (مانند معابد و مساجد و منازل انبیاء و اولیاء) خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر خدا شود و صبح و شام تسیح و تنزیه ذات پاک او کنند. (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵). [۳۵۳] تفسیر الدرالمنثور سیوطی، ج ۵، ص ۵۰. [۳۵۴] ظاهرا دو تا «بین» است. [۳۵۵] تفسیر نور الیقین، ج ۳، ص ۶۰۹ و ۶۱۰. [۳۵۶] ذخایر العقبی، ص ۵۰ و ۵۱ و حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۱ و بخاری، باب خمس، فصل ان الخمس النوائب رسول الله. [۳۵۷] صحیح البخاری، بات بدء الخلق، مناقب علی (علیه السلام) و مسلم در صحیح خود در کتاب ذکر و دعا در باب تسیح اول نهار و وقت خواب و ابوداود در صحیح خود در جلد ۳۳ باب تسیح

عند النوم آورده‌اند. و این حدیث را بزرگان ما مثل صدوق در علل الشرایع و علامه در بحار الانوار نقل فرموده‌اند و ذخایر العقبی، ص ۴۹ و تذکره الخواص، ص ۲۸۰ و قریب این حدیث را عسقلانی شافعی در الاصابه، ج ۸، ص ۱۵۹ حرف الفاء ذکر کرده است. [۳۵۸] حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۱ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۲ و التلخیص الذهبی در پاورقی مستدرک همان صفحه. [۳۵۹] مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۵۰ ذخایر العقبی، ص ۵۱ و وسیله المآل، ص ۱۷۵. [۳۶۰] کنز العمال، ج ۶، ص ۲۹۵ و این حدیث را ابن دلال و مردویه و ابن نجار و دیلمی هم ذکر کرده‌اند. [۳۶۱] در کنز العمال، ج ۱۵، باب چهارم معایش متفرقه، الفصل الاول فی النوم، ص ۳۳۲ به ترتیب حدیث‌های شماره ۴۱۲۶۸ و ۴۱۲۷۱ و ۴۱۲۷۲ آمده است و حدیث اول را ابوداود در کتاب خراج در باب مواضع الخمیس حدیث ۲۹۸۸. و حدیث دوم را مسلم در کتاب الذکر باب التسیح اول النهار حدیث ۲۰۲۸ و حدیث سوم را مسلم در کتاب الذکر حدیث ۲۰۲۷ ذکر کرده‌اند و باز هم متقی هندی در صفحه‌های ۳۴۳ و ۳۴۴ به شماره‌های ۴۱۳۰۹ و ۴۱۴۱۰ و ۴۱۳۱۲ از علی (علیه السلام) و به شماره‌های ۴۱۱۳۱۱ و ۴۱۳۱۳ از انس و ابی هریره نقل کرده است. [۳۶۲] در کنز العمال، ج ۱۵، باب چهارم معایش متفرقه، الفصل الاول فی النوم، ص ۳۳۲ به ترتیب حدیث‌های شماره ۴۱۲۶۸ و ۴۱۲۷۱ و ۴۱۲۷۲ آمده است و حدیث اول را ابوداود در کتاب خراج در باب مواضع الخمیس حدیث ۲۹۸۸. و حدیث دوم را مسلم در کتاب الذکر باب التسیح اول النهار حدیث ۲۰۲۸ و حدیث سوم را مسلم در کتاب الذکر حدیث ۲۰۲۷ ذکر کرده‌اند و باز هم متقی هندی در صفحه‌های ۳۴۳ و ۳۴۴ به شماره‌های ۴۱۳۰۹ و ۴۱۴۱۰ و ۴۱۳۱۲ از علی (علیه السلام) و به شماره‌های ۴۱۱۳۱۱ و ۴۱۳۱۳ از انس و ابی هریره نقل کرده است. [۳۶۳] سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۵. [۳۶۴] الدر المنثور السیوطی، ج ۶، ص ۳۶۱. [۳۶۵] کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۵۲۴ و عین همین روایت کشف الاسرار را الشیخ اسماعیل الحقی برسوی در تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۵ آورده ولی سندی روایت را ذکر نکرده و فقط گفته است: روی ان رسول الله... الخ. [۳۶۶] ذخایر العقبی، ص ۴۹ و ۵۰ و مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۷ و المعرفة الصحابه، مناقب فاطمه و التلخیص الذهبی پاورقی مستدرک همن صفحه و کنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۴۵ حدیث ۴۱۳۱ و تذکره الخواص، ص ۲۸۰ و بخاری هم در صفحه‌ی خود بیان کرده است. [۳۶۷] ذخایر العقبی، ص ۵۰ و تذکره الخواص سبط ابن جوزی، ص ۲۸۰ و مسند احمد بن حنبل و أسنی المطالب، الباب الخامس، ص ۹۲ حدیث ۱۹. [۳۶۸] ذخایر العقبی، ص ۴۹، باب ما كانت فيه من ضیق العیش و خدمه نفسها مع الصبر الجمیل و مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۵ معرفة الصحابه، مناقب الحسن و الحسين (علیهما السلام) و التلخیص پاورقی مستدرک در همان صفحه و الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۳۲، باب عیش علی (علیه السلام) باز هم الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۳۲ و دولابی در کتاب الذریه الطاهره ذکر کرده‌اند. [۳۶۹] این حدیث را مجمع الاخبار آورده است. [۳۷۰] سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۳. [۳۷۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲، حدیث ۳۹. [۳۷۲] سوره‌ی اسراء، (بنی اسرائیل)، آیه‌ی ۲۶. [۳۷۳] بحار الانوار مجلسی جلد ۱۰. [۳۷۴] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶. [۳۷۵] این چند صفحه‌ی اخیر نقل به مضمون روایاتی است که در فصلهای گذشته از کتب اهل سنت بیان شد و یا روایاتی که کتب شیعه از آنان نقل کردند، مثل بحار و مناقب شهر آشوب و کشف الغمه اربلی و امثال آن و نیز چند سطر از کتاب فاطمه من المهد الی اللحد ترجمه شده است.

جلد ۲

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا بضعه رسول الله يا بنت محمد- صلى الله عليه وآله وسلم - يا فاطمه الزهرا- سلام الله عليها-. بعد از حمد و ثنای خداوند و درود بر انبیای عظام به ویژه محمد مصطفی و ائمه‌ی معصومین- علیهم السلام -. منت و سپاس ذات یگانه را که توفیقات و الطاف و برکاتش را بر این بنده‌ی عاصی مرحمت فرمود تا جلد اول. کتاب «فاطمه زهرا- سلام الله عليها- در

کلام اهل سنت از ولادت تا رحلت پیامبر» بعد از سه سال تلاش و تحقیق و همکاری دوستان و عزیزان به زیور طبع آراسته گردید، و در ایام خجسته‌ی عید سعید قربان و غدیر خم، بسال ۱۳۷۶ با زحمت و جدیت مسئول محترم انتشارات حر و ویراستاری دانشور گرامی، آقای محمد بدیعی در بهترین ایام و لحظات به دست و دوستان کوثر الهی پیامبر رحمت- صلی الله علیه و آله و سلم- رسید. و از پیشگاه خداوند متعال سپاسگزارم که برکاتش را شامل حال نمود، تا این که جلد دوم «فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- در کلام اهل سنت» را که کارهای اولیه و جمع‌آوری روایات و احادیث آن قبلا انجام شده بود، جمع بندی مطالب و تحقیق و بررسی نهایی آن به حمدالله به اتمام رسید. باشد که کوثر و مائده آسمانی پیامبر فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- گوشه چشمی نماید و تا با شفاعت او خداوند پرونده‌ی این بنده‌ی گناهکار را به امضای ساقی کوثر رسانده و به دست راستم دهد. اللهم آمین و له الحمد و له الشکر [صفحه ۱۱]

غمی جانکاه

در صفحات پایانی جلد اول این کتاب «فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- در کتاب اهل سنت» گفته شد که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در آخرین ساعات و لحظات حیات خود در خانه‌ی دختر گرامی اش فاطمه- سلام الله علیها- بود و در لحظه‌ای که روح وی به ملکوت اعلی پرواز کرد، سر مبارکش در آغوش علی- علیه السلام- قرار داشت. و در این حال فاطمه- سلام الله علیها- در کنار بستر حضرتش بود. و بدین گونه پیامبر دنیا را وداع فرمود و غمی جانکاه بر غمهای دختر عزیزش افزوده شد. قطعاً سخت‌ترین و سرنوشت سازترین دوران زندگی وی با رحلت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شروع شد. علی- علیه السلام- همسر گرامی اش را تسلی و دلداری می‌داد و خطاب به فاطمه- سلام الله علیها- می‌فرمود: خداوند صبر و پاداش شما را در غم رحلت پدرتان زیاد فرماید. از ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری (رحلت پیامبر اکرم) تا ۱۳ جمادی الاولی و یا ۳ جمادی الاخری [۱] همان سال که رحلت آن بانوی بزرگ اسلام اتفاق افتاد، حساسترین و ناگوارترین برهه‌ی زندگی فاطمه- سلام الله علیها- بوده است. سرانجام پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا رفت و علی- علیه السلام- و فاطمه- سلام الله علیها- و عباس و دیگران، مشغول غسل و کفن و دفن جنازه‌ی مطهر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- [صفحه ۱۲] شدند. اما عده‌ای که خود را به صحابه و یار وی می‌دانستند، آن حضرت را رها کرده، برای تعیین خلیفه کردند. و برخلاف صریح قرآن و فرمایشات پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- زیر سقفی به نام «سقیفه» در حالی که تعدادشان از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد جمع شدند، و به قول معروف انقلاب سفید و بدون خون ریزی را با انکار آیه‌های ابلاغ، مودت، تطهیر و مباحله و نیز سوره‌های کوثر و هل اتی انجام دادند. واقعا هر انسانی که از اندک وجدانی برخوردار باشد و به وجدانش مراجعه کند و این قضیه‌ی «سقیفه» را بررسی و تأمل بنماید، و آن همه سفارشات پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- درباره‌ی دخترش و ولایت و جانشین علی- علیه السلام- و پیروی از قرآن و عترت را مد نظر قرار دهد، درباره‌ی این که آقایان پیکر پاک و مطهر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را بدون غسل، کفن و دفن روی زمین گذاشته و دست به غضب خلافت زدند، چه قضاوت خواهد کرد؟ آیا غیر از این قضاوت خواهد کرد که این آتش‌های زیر خاکستر، فقط منتظر بودند که پیامبر- صلی الله علیه و آله- چشم از این جهان فرو بندد. سرانجا آمدند و آن اجتماع را تشکیل دادند و چشمه‌ی زلال رسالت و امامت را کدر و آلوده به هواهای نفسانی و شیطانی نمودند. اکنون حوادث و جریان غضب خلافت و ولایت و نیز ناراحتی و رنج بانوی دو عالم را از زبان محدثین و مورخین اهل سنت نقل و بررسی می‌نمائیم: عمر رضا کحاله در کتاب «اعلام النساء» می‌گوید: «ولملا ثقل- صلی الله علیه و آله) و سلم- و جعل الموت یتغشاها فاطمه- سلام الله علیها- و اکرب اباه فقالها النبی- صلی الله علیه و آله) و سلم- لیس علی ایبک کرب بعد الیوم، فلما توفی قالت: یا ابتاه اجاب ربا دعاه، یا ابتاه من جنه الفردوس ماواه یا ابتاه الی جبرئیل نعناه [۲]. و لما دفن رسول الله- صلی الله علیه و آله) و سلم- اقبلت فاطمه علی انس بن مالک

فقال يا انس كيف طابت انفسكم تحثوا على رسول الله - صلى الله عليه (و آله) و سلم - التراب ثم [صفحه ۱۳] بكت، قالت في رثاه: اغبر افاق السماء و كورت شمس النهار و اظلم العصران فالارض من بعد النبي كئيبه اسفاء عليه كثيره الرجفان فليكه شرق البلاد و غربها و لتبكه مضر و كل يمان و ليكه الطود العظيم جوده و البيت ذوالاستلار و الاركان يا خاتم الرسل المبارك ضوه صلى عليك منزل القرآن و وقفت فاطمه - سلام الله عليها - على قبر النبي - صلى الله عليه (و آله) و سلم - و اخذت قبضه من تراب القبر فوضعتها على عينها و بكت و انشأت تقول: ماذا على من ثم تربه احمد ان لا يشم مدى الزمان غواليا صبت على مصائب لو انها صبت على الايام صرن لياليا و قلالت على قبره - صلى الله عليه (و آله) و سلم - : انا فقدناك فقد الارض و ابلها و غاب مدغبت عنا الوحي و الكتب فليت قبلك كان الموت صادفنا لما نعت و هالت دونك الكتب [۳]. و قتي كه بيمارى پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله و سلم - سنگین و شدید شد و مرگ او را فرا گرفت، فاطمه - سلام الله عليها - می گفت: و امصیبتا پدرم در رنج و زحمت بيمارى است. پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - خطاب به او فرمود: بعد از این روز، دیگر بر پدرت هیچ گونه سختی و ناراحتی نیست. و قتی كه پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - رحلت فرمود، فاطمه - سلام الله عليها - در مرگ پدر ناله و ضجه می کرد، و می گفت: وای پدرم، پدرم دعوت پروردگارش را اجابت کرد. ای پدر! بهشت فردوس منزلگاه و ماوای توست، ای پدر! جبرئیل امین خبر مرگ تو را آورد. هنگامی كه پیکر پاک پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - را دفن کردند، فاطمه - سلام الله عليها - رو به طرف انس بن مالک کرده فرمود: ای انس! چگونه طاقت آوردید و تحمل [صفحه ۱۴] کردید و بر خودتان قبولانید كه خاکها را بر پیکر پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - ریختید و بدن مطهرش را در دل خاک قرار دادید. و بعد فاطمه - سلام الله عليها - گریه کرد و در رثای پدر گرامیش فرمود: اطراف آسمانها تاریک و غبار آلود شد و نور خورشید گرفته شد. زمین و زمان از رحلت پیامبر رحمت تاریک و سیاه و ظلمانی گردید. زمین بعد از پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - گرفته، ناراحت و بسیار لرزان و در اضطراب است، پس هر آینه شرق و غرب عالم و شهرها و بلاد و ملتها باید بگریند، ای پدر! طایفه‌ها و همه‌ی سرزمینها برای تو می‌گریند، هر آینه کوههای بزرگ و قله‌های مرتفع و خانه‌ها و اهل آن باید برای رحلت پیامبر رحمت - صلى الله عليه و آله و سلم - گریه‌ی سختی کنند، ای خاتم پیامبران! كه دارای نور مبارک و خجسته‌ی هستی، درود خدا بر تو، درود و تحیت می‌فرستیم بر تو كه این درود و تحیت نازل شده در قرآن است. بعد عمر رضا كحاله می‌گوید: فاطمه - سلام الله عليها - در کنار قبر پیامبر - صلى الله عليه (و آله) و سلم - ایستاد و يك مشت از خاک قبر را برداشت، بر چشم خود گذاشت و استشمام نموده و گریه کرد و این اشعار را انشاد فرمود: چه خوب است کسی كه تربت پاک احمد را استشمام کرده است، در طول زمان سختیها و مشقتها را استشمام نکند. (یعنی اگر کسی تربت پاک پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - را داشته باشد و به آنچه كه وی فرموده عمل کند، در طول زمان دچار مشکلات و ناملايمات نمی‌شود) مصیبتها و گرفتاریهایی بر من وارد و نازل شد كه اگر به روزگار وارد می‌شد، هر آینه شبی تار و تاریک می‌گردید. فاطمه - سلام الله عليها - خطاب به قبر پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - فرمود: ای رسول خدا! همانا ما تو را از دست دادیم، مثل این كه زمین باران رحمتش را از دست بدهد. وحی و نزول جبرئیل و کتب آسمانی و رفت و آمد ملائکه و فرشتگان از ما قطع شد، ای کاش پیش از تو مرگ مرا با خود می‌برد، تا خبر مرگ تو را نمی‌شنیدم، و به غم از دست دادن تو مبتلا نمی‌شدم و این قدر گریه و زاری نمی‌کردم، نزدیک است كه من به تو [صفحه ۱۵] ملحق شوم، زندگی بدون تو برایم مشکل است. ناله‌ها و ضجه‌های پاره‌ی تن پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - در رثای پدر گرامیش بسیار زیاد بود چنان كه در جلد اول این كتاب «فاطمه در کلام اهل سنت» فصل هفدهم عرض شد: استغاثه و ناله‌های بانوی دو جهان باقبر مطهر پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) فقط برای مرگ و رحلت وی نبود، همان طوری كه گفته شد، فاطمه - سلام الله عليها - كاتب وحی خدا و مفسر قرآن بود، می‌دانست كه پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - از دنیا می‌رود زیرا قرآن می‌فرماید: «كل نفس ذائقة الموت» [۴] و یا: «كل شىء هالك الا وجهه» [۵] و نیز می‌دانست كه در قرآن آمده است: «ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افائن...» [۶]. پس گریه‌های بانوی دو سرا برای چه

بوده است؟ آیا بغیر از این بوده که گوهر رسالت می‌بیند که چشمه‌ی زلال و صاف نبوت و ولایت را گل آلود کرده‌اند و به انحراف می‌کشاند؟ نمونه‌ی بارز آن این که هنوز روح مطهر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به ملکوت اعلیٰ نپیوسته بود که آن یکی گفت: «حسبنا کتاب الله و هذا الرجل یهجر»: قرآن خدا ما را بس است و این مرد هذیان می‌گوید. و لذا فاطمه - سلام الله علیها - حق دارد بگوید که: «فلیت قبلک کان الموت صادفنا»: ای لاش پیش از تو مرگ جان مرا می‌گرفت، تا اینکه شاهد و ناظر این همه خیانت به اسلام و مسلمین نبودم. بلی خواننده‌ی گرامی! شما هم حق را به این نگارنده می‌دهید که گریه‌های فاطمه - سلام الله علیها - فقط برای مرگ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبوده، درست است که انسان وقتی پدر عزیزش را از دست می‌دهد گریه می‌کند و ناراحت می‌شود و برایش اشک می‌ریزد و چه بسا گریه برای والدین (تا آنجا که از حد اعتدال خارج [صفحه ۱۶] نشود) اجر و ثوابی هم دارد، آن هم پدری که مانند پیامبر رحمت - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد، ولی گریه‌ها و اشکهای فاطمه - سلام الله علیها - با گریه‌های کسی که پدر را از دست داده است فرق می‌کند. و می‌شود گفت که فاطمه - سلام الله علیها - برای از دست دادن دو پدر گریه و ناله می‌کرده است، یکی پدر نسبی و صلبی که حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و دیگری پدر رسالتی و نبوی و ولایی و پامال شدن ۲۳ سال زحمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: «ما اذی نبی مثلی»: هیچ پیامبری در راه انجام رسالت مثل من اذیت نشده است. [صفحه ۱۷]

اهانت به پیامبر در آخرین ساعات زندگی

اکنون به چند مورد از علل گریه‌های فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - اشاره می‌کنیم: ابن ابی الحدید به نقل از صحیحین (که ظاهراً صحیح بخاری و صحیح مسلم است) می‌گوید: «و فی الصحیحین ایضاً، خرجه معا عن ابن عباس، انه کان یقول: یوم الخمیس، و ما یوم الخمیس! ثم بکی حتی بل دمعه الحصاص، فقلنا: یابن عباس، و ما یوم الخمیس قال: اشتد برسول الله - صلی الله علیه و آله - و جمعه، فقال: ائتونی بکتاب اکتبه لکم [۴۳] لا - تضلوا بعدی ابدًا. فتنازعوا فقال: انه لاینبغی عندی تنازع فقال قائل: ما شانه اهجر؟... فقال: اخرجوا المشرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفد بنحو ما کنت احیزهم. و سئل ابن عباس عن الثالثه، فقال: اما الای یكون تکلم بها و اما ان یكون تکلم بها و اما ان یكون قالها فنسیت». [۴۴]. در صحیحین نیز به نقل از ابن عباس آمده است که او برای همیشه از روز پنجشنبه یاد می‌کرد: و می‌گفت چه روزی است روز پنجشنبه؟! و بعد گریه می‌کرد و آن قدر اشک می‌ریخت تا این که از اشک چشم وی سنگها و ریگها خیس می‌شد. به او [صفحه ۱۸] گفتند: ای ابن عباس! چه روزی است روز پنجشنبه که شما را این قدر محزون کرده است، وی در جواب گفت: روز پنجشنبه روزی بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درد و بیماریش شدت پیدا کرد و ناراحتی وی زیاد شد و فرمود: برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید، آنها که در اطراف رسول خدا بودند از آوردن قلم و کاغذ اختلاف کردند، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: در نزد من نزاع و دعوا سزاوار نیست و دعوا نکنید، یک گوینده گفت: حال او چگونه است؟ آیا هذیان می‌گوید!... تا این که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: مرا رها کنید و بروید، در این حالی که من هستم بهتر از آن حال و اوضاعی است که شما در آن هستید، بعد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سه چیز را دستور داد و فرمود: مشرکین را از جزیره العرب و حجاز بیرون کنید، سپاه را همان طوری که من تجهیز کردم شما هم تجهیز کنید. از ابن عباس از دستور سوم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سوال شد، ابن عباس یا این که دستور سوم را (از جهت ترس از حکومت) نگفته است و یا این که گفته فراموش کردم و به این علت بود که ابن عباس (از این که پیامبر خدا می‌خواست آخرین دستورات پروردگارش را بنویسد و نگذاشتند) ناراحت بود و اشک می‌ریخت. و علت این که ابن عباس دستور سوم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نگفته است، آن وصایت علی - علیه السلام - بوده است، یعنی این که از علی - علیه السلام - پیروی کنید تا گمراه نشوید. و اگر می‌گذاشتند تا پیامبر - صلی الله علیه

و آله و سلم - آخرین سفارشات خود را بنویسد، آن جز پیروی از علی و عترت - علیهم السلام - چیز دیگری نبوده است. چنان چه این مطلب در روایات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام - و کتب مشایخ شیعه رضوان الله تعالی علیهم به کرات آمده است و از صدر همین روایت ابن ابی‌الحدید و سواتی که از هزیل شرحبیل و از عبدالله بن ابی‌وفی و از عایشه در رابطه‌ی با وصیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به علی - علیه السلام - می‌شود و هر کدام یک جوری جواب دادند، دست می‌آید که دستور سوم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پیروی از علی - علیه السلام - بوده است و قرینه‌ی مقالیه و مقامیه هم به همین مطلب دلالت می‌کند و این که ابن عباس آن را نگفته چه [صفحه ۱۹] مصلحت بوده است، معلوم نیست. باز هم ابن ابی‌الحدید به نقل از صحیحین از قول ابن عباس می‌گوید: «قال: لما احتضر رسول الله - صلی الله علیه و آله - و فی البیت رجال منهم عمر بن الخطاب، قال النبی هلم - صلی الله علیه و آله - و سلم - اکتب لکم کتابا لا تضلون بعده، فقال عمر: ان رسول الله قد - صلی الله علیه و آله - و سلم - قد غلب علیه الوجد، و عندکم القرآن، حسبنا کتاب الله. فاختلف القوم و اختلفوا، فمنهم من یقول: قربوا الیه یکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول: القول ما قاله عمر: لما اکتروا اللغو و الاختلاف عنده - علیه السلام - قال لهم: قوموا، فقاموا، فکان ابن عباس یقول: ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله - صلی الله علیه و آله - و سلم - و بین ان یکتب لکم ذلك الكتاب» [۴۵] ابن عباس گفته است: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در حال احتضار بود و در خانه‌ی حضرت، مردان زیادی از جمله عمر بن خطاب بودند. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: برای من کاغذ و دوات بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید، عمر گفت: بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درد و بیماری فشار آورده و هذیان می‌گوید!! و قرآن در نزد شماست و کتاب خدا ما را کفایت می‌کند!! بعد منازعه‌ی لفظی و بگو و مگو بین حاضرین شروع شد، یک گروه می‌گفتند: کاغذ و دوات به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دهید تا چیزی بنویسد که بعد از او هرگز گمراه نشوید، و یک گروه دیگر می‌گفتند: سخن همان است که عمر گفت، وقتی اختلاف و سخن‌های بیهوده را در نزد حضرت زیاد کردن، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بلند شوید بروید، همه رفتند. این است که ابن عباس همیشه می‌گریست و اشک می‌ریخت و می‌گفت: همانا مصیبت و سوگ بزرگ و همه‌ی مصیبت‌ها و غمها (در جهان اسلام) آن موقعی تحقق پیدا کرد که کسی حائل و مانع شد بین رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و بین این که وی آخرین دستور خدا را برای شما بنویسد. ابن عباس می‌خواهد بگوید: همه‌ی مصیبت‌هایی که در جهان اسلام و مسلمین واقع می‌شود، سر منشا آن به دست آن [صفحه ۲۰] گروه مخالف واقع شد و صورت گرفت که نگذاشتند رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آخرین دستورات وحی را بنویسد، او می‌خواهد بگوید که تمام جهان اسلام از این مصیبت عظمی باید گریه کنند و اشک بریزند. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸) در مقدمه‌ی چهارم کتاب «ملل و نحل» در رابطه با موضوع اولین شبه‌ای که در جهان اسلام واقع شد می‌گوید: «فاول تنازع وقع فی مرضه - صلی الله علیه و آله - و سلم - فیما رواه الامام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری باسناده عن عبدالله عباس رضی الله عنه قال: «لما اشدت بالنبی - صلی الله علیه و آله - و سلم - مرضه الذی مات فیه، قال: «اتتونی بدواه و قرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی» فقال عمر رضی الله عنه: «ان رسول الله - صلی الله علیه و آله - و سلم - قد غلبه الوجد، حسبنا کتاب الله» و کثر اللغو، فقال النبی - صلی الله علیه و آله - و سلم -: «قوموا عنی، لا ینبغی عندی التنازع». قال ابن عباس: «الرزیه کل الرزیه ما حال بینا و بین کتاب رسل الله - صلی الله علیه و آله - و سلم -»!! [۴۶] اولین اختلافی که در جهان اسلام واقع شد در بیماری پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر اساس آنچه که محمد بخاری با اسناد خود از عبدالله عباس نقل کرده این بود که عبدالله عباس گفت: وقتی بیماری پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - من گمراه نشوید. عمر که در جمع حاضر بود گفت: بیماری بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - غالب شده و هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است و نیازی به نوشته‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست!! حرف‌ها و بگو مگو و اختلاف زیاد شد.

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بلند شوید از نزد من بروید، سزاوار نیست که پهلوی من نزاع و دعوا کنید و ابن عباس گفت: مصیبت و سوگن عظمی زمانی واقع شد که عمر بین ما و نوشته‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حائل و مانع شد و نگذاشت که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آخرین وحی خدا و وصیتها و سفارشات خود را بنویسد!! اکنون با توجه به این مطالب که گفته شد، ملاحظه خواهید فرمود که گریه [صفحه ۲۱] و ناله‌های بانوی دو عالم فاطمه - سلام الله علیها - فقط به خاطر رحلت و فوت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبوده است. همان طوری که گفته شد: فاطمه - سلام الله علیها - محدثه بوده است و کاتب وحی و مفسر قرآن بوده و به دستور و نص صریح قرآن می‌داند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا می‌رود و دستور قرآن است: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه...».

[۴۷]: محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست مگر پیامبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، آیا اگر او نیز به مرگ، یا شهادت درگذشت، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ و نیز نص قرآن است: «انک میت و انهم میتون» [۴۲]: (ای رسول خدا) شخص تو و همه‌ی خلق البته به مرگ، از دار دنیا خواهید رفت. فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - خود مفسر این آیات قرآن است و آیا با توجه به این آیات باز هم فقط برای رحلت پدرش اشک می‌ریزد؟ پس او برای چه گریه می‌کرد؟ برای این که فاطمه - سلام الله علیها - می‌بیند هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - زنده است و از دنیا نرفته، بر خلاف دستورات خدا و پیامبرش عمل می‌کنند و نسبتهای ناروا به پیامبر رحمت می‌دهند و نمی‌گذارند آخرین وحی خدا را برای امت بنویسد. لذا با عنایت به مطالب گذشته‌ی هر کس گریه‌های کوثر الهی را حمل بر این کند که وی فقط برای رحلت پدرش گریه می‌کرده، می‌شود گفت که کم توجهی و یا بی‌انصافی کرده است. و این که عمر از آوردن کاغذ و دوات مانع شد و گفت: کتاب خدا ما را بس است، از چند جهت قابل تامل و بررسی و دقت می‌باشد. ۱- یک جهت این که نسبت هذیان به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - داد که این نسبت ناروا و بی‌حرمتی وی در نزد اکثر علمای اهل سنت ثابت و قطعی است. شیخ دهلوی در موقع نقل مکتوبات شیخ احمد فاروقی می‌گوید: مردی از شیخ سوال کرد: نظر عمر از نسبت دادن هذیان به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه بود؟ که گفت: «هذا الرجل [صفحه ۲۲] و یا الرجل یهجر»: این مرد دارد هذیان می‌گوید. شیخ احمد فاروق گفته است: فاروق (عمر) اعتقاد داشت که کلام پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به جهت درد شدید، بدون اختیار و بدون قصد صادر می‌شود و لذا گفت: «الرجل یهجر». خواننده‌ی عزیز توجه دارد که این سخن و اهانت عمر را کلام خود وی تایید می‌کند که گفت: «قد غلبه الوجع»: به تحقیق درد و ناراحتی بر او غلبه کرده است. و باز هم اهانت او را حرف دیگرش که گفت: «حسبنا کتاب الله»: (قرآن خدا ما را بس است و نیاز به نوشته‌ی او نیست)، تایید می‌کند. در هر صورت چه کلام عمر را توجیه کنیم و یا این که توجیه نکنیم (کما اینکه ابن حجر عسقلانی در فتح الباری جلد ۸، صفحه‌ی ۱۳۲ و کتاب المغازی، حدیث ۴۴۳۲، تلاش کرده‌اند که توجیه کنند) ولی اهانت، اهانت است و پیامبران و مخصوصا پیامبر اسلام معصوم است و هیچ گونه حرف و کلام بیهوده نمی‌گوید. و خداوند درباره‌ی پیامبرش فرموده است: «والنجم اذا هوی و ماضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی».

[۴۳]. ۲- جهت دیگر این که سخن عمر که گفت: «حسبنا کتاب الله»، حرف نامربوط و بی‌محل و بی‌توجهی است. برای این که خداوند درباره‌ی پیامبرش فرموده است: «واطعوا الرسول» [۴۴] و اطاعت رسول را مطلق آورده است و مقید به حالت صحت و سلامتی رسولش نکرده، بلکه فرموده: در هر حال باید رسول او را اطاعت کرد. و باز هم فرموده است: «من یطع الرسول فقد اطاع الله» [۴۵] که اطاعت رسول همان اطاعت خدا است. در موضوع اطاعت رسول، محمد بن جریر طبری می‌گوید: «حدثنی یونس قال: اخبرنا ابن وهب قال: قال ابن زید فی قوله «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» ان کان حیا والصواب من القول فی ذلک ان یقال هو امر من الله بطاعه رسوله فی حیاته فیما امر [صفحه ۲۳] و نهی و بعد وفاته فی اتباع سنته و ذلک ان الله عم بالامر بطاعته و لم یخصص ذلک فی حال دون علی العموم». [۴۶]. ابن زید گفت: اطاعت رسول واجب است در زمان حیات، ولی حق سخن در اطاعت رسول خدا

این است که آن دستوری است از جانب پروردگار به اطاعت رسولش در زمان حیات و زندگی اش، چه دستور فرماید و یا این که نهی و منع کند، و بعد از وفات آن متابعت و پیروی از سنت و روش رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - می باشد و چنین است، برای این که خدا امر به اطاعت رسول را به طور عموم فرموده و اختصاص به حال و زمان خاصی ندارد، بنابراین وقتی که اختصاص به زمان و مکان و شرایطی خاص نداشت، اطاعت رسول عام است و عمومیت دارد. و باز طبری در حدیثی دیگر از قول ابی هریره می گوید: «قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -: من اطاعنی فقد اطاع الله و من اطاع امری فقد عصی الله، و من عصی امری فقد عصانی.» [۴۷] رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: کسی که مرا اطاعت کند، پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده است، و کسی که امیر مرا اطاعت کند، گویا مرا اطاعت نموده است، و کسی که نافرمانی مرا نماید مثل این است که نافرمانی خدا را کرده است و کسی که سرپیچی و نافرمانی امیر مرا کند در حقیقت از من سرپیچی کرده است. با توجه به این حدیث شریف، چه در زمان رسول خدا و چه بعد از رحلت آن حضرت، از وی اطاعت نکردند و از دستورات امیر و جانشین او نیز، هم در زمان حیات و هم در زمان ممات آن حضرت سرپیچی کردند. باز هم طبری در حدیث دیگر از یعلی بن عبید و از عبدالملک و از عطاء درباره‌ی [صفحه ۲۴] «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» می گوید: «قال: طاعه الرسول اتباع الكتاب والسنة» [۴۲] عطا گفت: اطاعت رسول، همان پیروی از کتاب و سنت می باشد. اما اهل سقیفه نه از کتاب خدا پیروی کردند و نه از سنت، چرا؟ برای این که کتاب خدا درباره‌ی پیامبرش می گوید: «و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» [۴۳] و سنت می گوید: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی... ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی ابدًا»: [۴۴] همانا من در بین شما دو چیز بسیار گرانبها و سنگین را به امانت می گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت و نزدیکان خاص من می باشند، تا زمانی که به آن دو متمسک شوید و چنگ زنید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. گروه سقیفه هر دو (قرآن و سنت) را رها کردند و در نتیجه اطاعت خداوند را نکردند، کسی که اطاعت و فرمانبرداری خدا را نکند معلوم است که... است. در هر حال با توجه به این بیانات، اگر رسول و پیروی آن محل گمان هذیانات در بعضی از اوقات باشد، در این صورت، اطاعت او اطاعت خدا و وحی و اسوه‌ی نیکو نخواهد بود. و اگر بگوییم که العیاذ بالله پیامبر هم هذیان می گوید، آن وقت این اشکال وارد می شود که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عالم به کتاب آسمانی خداوند نبوده است و این همان چیزی است که گویندگان «حسبنا کتاب الله» می گفتند. با این که قرآن بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل شده است. و آن کسی که «حسبنا کتاب الله» را گفت، چند سال بعد از بعثت (گویا سال ششم بعثت) ایمان آورد و عالم به قرآن و معانی آن شد و او کسی بود که در کتب تاریخ و سیر ثابت شده است در زمان خلافت خود بارها گفت: «لولا علی لهلک عمر»: اگر علی نبود عمر هلاک می شد، و او و رباء، تیمم، میراث الجده و بعضی آیات، مثل «انک میت» حتی آن زمان که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم از دنیا رفته بود، آیه‌ی «وما محمد الا رسول...» را نمی دانست و جای تعجب و سوال است اقرار [صفحه ۲۵] و اعتراف به عدم علم آنها کرد، ولی در موقع رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت «حسبنا کتاب الله». ۳- نتیجه دیگر حدیث منع کاغذ این است که عمر گفت: کتاب خدا ما را بس است و در حضور پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به آن چیزی که حضرتش وصیت کرده و به امانت گذاشته بود پشت کرد و دهها بار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی»: [۴۵] همانا من دو چیز بسیار گرانبها را در بین شما به امانت می گذارم: یکی کتاب خدا، و دیگری اهل بیت من است. از این برخوردار عمر دانسته می شود که وی اول عترت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را رها و ترک نموده است. اگر گفته شود آنها بی که از آوردن قلم و دوات مخالفت کردند، منظورشان این بوده است که پیامبر اسلام مریض بود و حالت ضعف داشت و لذا از باب ترحم به وی نگذاشتند که قلم و کاغذ بیاورند و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - توانایی نوشتن نداشت. در جواب گفته می شود که این حرف قابل قبول نیست. برای این که آنها در موارد زیادی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را رها و ترک نموده و از میدان و صحنه فرار کردند و فقط

خود را نجات دادند، نمونه‌ی بارز آن در جنگ احد و جنگ خیبر بود، در حالی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دوست و رفیق آنان در هر زمان و شرایط بوده است. کما این که خداوند سبحان فرموده است. «عزیز علیه ما عنتم»: از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل شما بر او سخت می‌آید... [۴۶] و خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «شبیته‌ی هود و اذا الشمس کورت» [۴۷] در حالی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روف [صفحه ۲۶] و مهربان و دوست‌دار امت بود. ولی این امت مخصوصا آنهایی که سالها سخنان وی را مستقیما و بدون واسطه شنیدند و بالاخص کسانی که در روز آخر کنار بستر او بودند، بر عترت وی رحم و احترام نکردند، در صورتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عین ترحم بود و آنها رفتارهای ناشایستی کردند و در کنار او به اهل بیت و نزدیکان خاص او اذیت و اهانت کردند. در حالی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - داناتر از دیگران به حال خود از حیث صحت و سلامتی و بیماری می‌باشد، و نیز او داناتر به حال امت و علاقه‌مندتر از خود آنها بر آنهاست که فرمود: «اكتب لکم کتابا لاتضلوا» او «لن تضلوا» قلم و دوات بیاورید تا برای شما بنویسم که گمراه و یا هرگز گمراه نشوید. ۴- جهت دیگر منع قلم و کاغذ این است که کتابت و نوشته‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -، یک امر واجب بوده، برای این که فرمود: «لن تضلوا»: هرگز گمراه نشوید، نه یک امر مستحب، کما این که بعضی از اهل سنت این گمان و توجیه را کرده‌اند، در حالی که این تعبیر و توجیه درست نیست. زیرا اگر نوشتن امر مستحب بود در صورت مخالفت آن گروه، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - غضبناک و خشمگین نمی‌شد و امر نمی‌فرمود: «قوموا عنی» بلند شوید از کنار من بروید. ۵- باز مسئله دیگر این که: عده‌ای از اهل سنت تلاش کردند که بگویند: سکوت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بعد از نزاع و دعوای حاضرین از طرف خود آن حضرت بوده است، نه این که دستور پروردگار بوده. در جواب این توجیه باید گفت که سکوت از جانب خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبوده، بلکه از طریق وحی بوده است و بواسطه‌ی وحی امر کتابت منسوخ شده است، چرا؟ برای این که فسادی که منجر به جنگ و خونریزی و یا ارتداد می‌شد برطرف شود و از بین برود، چون مردم آن زمان اکثرا تازه مسلمان بوده و بطور کامل به حقایق و واقعیات اسلام آشنایی نداشتند و لذا بسته شدن راه فساد و فتنه بهتر و نافع‌تر بوده است. و قاعده‌ی اصولی همین را می‌گوید: «دفع المسفده اولی من جلب المنفعه»: برطرف کردن فساد بهتر می‌باشد از بدست آوردن منفعت. بنابراین آخرین [صفحه ۲۷] وصیتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است این بوده: «اخلفونی فی اهل بیتی و انی مخلف فیکم کتاب ربی و عترتی اهل بیتی» [۴۲] از من پیروی کنید درباره‌ی اهل بیت من و جانشین قرار دهید از اهل بیتم، همانا در بین شما دو چیز را امانت گذاشتم، کتاب پروردگارم، و عترتم که همان اهل بیت من می‌باشند. «عن سلمان انه قال: قلت یا رسول الله ان الله لم یبعث نبیا الا بین له من یری بعده فهل بین لک؟ قال: نعم علی بن ابی طالب»: عقیلی با چهار سند از سلمان فارسی نقل کرده است: عرض کردم یا رسول الله همانا خدا هیچ پیامبر یا نفرستاده مگر این کسی را بعد از او جانشین معین نموده است، آیا خداوند جانشین و خلیفه‌ی تو را هم معین فرموده است؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بلی جانشین مرا علی بن ابی طالب قرار داده است. «من طریق جریر بن عبدالحمید عن اشیخ من قومه عن سلمان: «قلت یا رسول الله من وصیک؟ قال وصیی و موضع سری و خلیفتی علی اهل و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب» و باز از طریق جریر بن عبدالحمید و اشیخ از اقوام او، از سلمان روایت کرده است: غرض کردم یا رسول الله وصی و جانشین شما کیست؟ فرمود: وصی و صاحب اسرار من و خلیفه‌ی من بر اهل من و بهترین کسی را که بعد از خودم جانشین و خلیفه قرار دادم، علی بن ابی طالب - علیه السلام - می‌باشد. «و من طرق ابی ربیعہ الایادی، عن ابن بریده، عن ابیه رفعه: لکل نبی وصیی و ان علیا وصیی و ولدی»: باز هم عقیلی از طریق دیگر نقل کرده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: برای هر پیامبری وصی و جانشین است و همانا علی وصی و جانشین من می‌باشد. «و من طریق عبدالله بن السائب عن ابی ذر رفعه «انا خاتم النبیین و علی خاتم الاوصیاء» [۴۳]: و نیز از طریق عبدالله بن سائب از اباذر نقل کرده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - [صفحه ۲۸] فرمود: من خاتم پیامبران هستم و علی خاتم اوصیا می‌باشد. ۶- یکی دیگر از نتایج منع

کاغذ و دوات این است که عمر روز پنجشنبه در بیماری پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت هذیان به او داد، و در روز دوشنبه (روز وفات) رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را انکار کرد و گفت: هر کسی بگوید پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فوت کرده او را می‌کشم. گویا که سخن خدای سبحان را فراموش کرده: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل...» [۴۴]: نیست محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - مگر فرستاده‌ی خدا و رسولانی قبل او هم بودند یا مردند... و «کل شیء هالک الا وجهه» [۴۵]: همه‌ی موجودات هلاک می‌شوند مگر ذات یگانه، و «کل من علیها فان»: [۴۶]: همه فانی و هلاک می‌شوند و «انک میت» [۴۷] همانا تو هم از دنیا خواهی رفت و فرمایش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نیز فراموش کرده که روز غدیر خم فرمود: «انی ادعی فاجیب»: همانا من دعوت شوم و اجابت می‌کنم و «انی تارک فیکم...»: همانا من شما را ترک می‌کنم، و «انی رجل سیو شک ان ادعی فاجیب»: همانا من مردی هستم زود است که دعوت شوم و اجابت می‌کنم، و «ایها الناس یوشک ان اقبض سریعًا»: ای مردم نزدیک است که من سریع دعوت پروردگرم را لیبک بگویم. با توجه به این آیات و فرمایشات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باز هم رحلت وی را انکار کردند. کسی اشکال نکند که اگر دستور کتابت یک امر واجب بوده، پس بر علی - علیه السلام - و عباس نیز واجب بود که قلم و دوات را فردای آن روز یا روز بعد برای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تهیه کنند، تا این که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آخرین دستورات را بنویسد. پس همان اشکال و اعتراض که بر عمر و اتباع آن وارد است، بر علی - علیه السلام - و عباس هم وارد می‌شود، منتهی عمر مانع از آوردن قلم و کاغذ شد و علی - علیه السلام - و عباس عمل او را با اقدام نکردن در تهیه‌ی آنها امضا کردند. در جواب این اشکال گفته می‌شود: اولاً، آنچه که از تاریخ و اقوال سیره نویسان [صفحه ۲۹] رسیده و ثابت و قطعی شده است، اینست که عمر و پیروان او از آوردن قلم و کاغذ منع نمودند و بگو مگو و نزاع کردند و این یک مسئله‌ی قطعی است که شک و تردیدی در آن نیست. ولی بودن علی - علیه السلام - و عباس در آن جلسه و اجتماع ثابت نشده است و حتی یک نفر از اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم هنگامی که وی کاغذ و دوات خواست نبوده است. ثانیاً، اگر بر فرض که علی - علیه السلام - و عباس بودند و فردای آن روز کاغذ و دوات هم تهیه می‌کردند، فایده نداشت. زیرا آن کسی که گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هذیان می‌گوید، و حتی نسبت به درخواست پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اعتراض کرد، امکان نداشت اقدام علی - علیه السلام - و عباس را هم قبول کند، و لذا فایده نداشت. ثالثاً، چنانچه عسقلانی در فتح الباری، [۴۲] و متقی هندی در کنز العمال، [۴۳] و ابن حجر در صواعق المحرقة [۴۴] نوشتند: کتابت در حق علی - علیه السلام - و تعیین خلافت وی بوده است و اگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - موفق به کتابت می‌شد، این خود یک حجت علیه عمر و اتباع او بود و لذا نگذاشتند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چیزی بنویسد. باز هم اگر کسی اشکال کند که منظور از کتابت، خلافت علی نبوده است، بلکه روایتی بوده که مسلم از عایشه نقل کرده است، که: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در بیماری خود به من فرمود: پدرت ابوبکر و برادرت را بگو پهلوی من بیایند تا چیزی برای آنها بنویسم، و می‌ترسم که بعد از من کسی دیگر آرزوی خلافت جانشینی مرا کند... [۴۵] و این حدیث بر خلاف نظر شیعه است که می‌گوید قرار بود در نامه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خلافت علی - علیه السلام - تصریح شود و پیامبر می‌خواست درباره‌ی خلافت وی چیزی بنویسد. این استدلال و اشکال را نیز به چند دلیل می‌شود رد کرد و قابل قبول نیست. [صفحه ۳۰] یک دلیل این است که آنچه را که عایشه خانم روایت کرده قابل قبول نمی‌باشد. برای این که او دختر ابوبکر است و در نزد خود آنها ثابت شده بود که شهادت و گواهی پسر و دختر برای پدر و مادر قابل پذیرش نیست. کما اینکه خود ابوبکر شهادت و گواهی امام حسن و امام حسین - علیه السلام - را در موقعی که فاطمه - سلام الله علیها - ادعای بخششی بودن فدک را نموده بود، رد کرد و شهادت آن دو مورد قبول واقع نشد، علاوه بر این مطلب آنچه که عایشه گفته است با احادیث متواتره، و مشهوره از جمله حدیث ثقلین و حدیث منزلت و احادیث دیگر به همین معنی، تعارض دارد. اگر این حدیث را کنار آن احادیثی که لاتعد و لاتحصی می‌باشد، بگذاریم معلوم و واضح است که حدیث

عایشه مردود است و قابل قبول نمی‌باشد. دلیل دیگر این که: اگر حدیث عایشه درست و قابل پذیرش می‌بود و اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نامه‌ای برای ابوبکر نوشته است، پس باید خلافت و بیعت او را هیچ کدام از مؤمنین و کسانی که بودند، انکار نمی‌کردند و از جمله فاطمه - سلام الله علیها - و سعد بن عباده تا زمانی که زنده بودند بیعت و خلافت ابوبکر را انکار کردند، در حالی که فاطمه - سلام الله علیها - از مؤمنین و بندگان شایسته‌ی خداوند بود. و باز دلیل و جهت دیگر رد حدیث عایشه انکار انصار مدینه و بنی‌هاشم و از آن جمله علی - علیه السلام - از بیعت و خلافت ابوبکر بود که خلافت او را قبول نداشتند. و دلیل و جهت دیگر رد حدیث عایشه این است که اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که منصب خلافت و امارت اجماعی است نه تصریحی و نصی، [۴۶] بلکه اگر عده‌ای جمع شدند و کسی را به خلافت پذیرفتند، همان اجماع و جمع مورد قبول است. حالا سوال این است: بر فرض که این حدیث عایشه خانم در نزد اهل سنت و جماعت صحیح است و به آن استدلال می‌کنند، پس برای چه سراغ اجماع می‌روند و این همه از اجماع امت سخن می‌گویند، اگر به آن حدیث استدلال کنند بهتر است، زیرا آن نص و دستور است. و این که آنها فقط اجماع و (لاتجتمع امتی علی الخطاء) را [صفحه ۳۱] مطرح کرده‌اند، معلوم است که آن حدیث که راوی آن عایشه است مورد قبول نیست و مردود می‌باشد. دلیل دیگر رد حدیث مزبور این است که اگر آن حدیث حقیقت می‌داشت، باید ابوبکر در روز سقیفه به آن استدلال و احتجاج می‌کرد و مخالفین خود را با بیان آن قانع می‌کرد تا آن همه حوادث ناگوار و نامیوم به وجود نمی‌آمد. بنابراین اینکه ابوبکر به آن استدلال نکرده، معلوم است که حدیث مذکور صحت و واقعیت ندارد. با توجه به این چند دلیل که در جواب حدیث عایشه گفته شد، جای تعجب است از کسانی که در مسئله‌ی بیماری پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در وحی خداوند به وی شک کردند و گفتند که پیامبر در حال اغما است!! و هذیان (العیاذ بالله) می‌گوید!! و مانع نوشتن دستورات وی شدند، ولی وقتی که نوبت به ابوبکر رسید و در حال بیماری و مرگ عمر را خلیفه‌ی خود قرار داد و او در حال اغما و بیهوش بود، آن چه را که او اراده کرد نوشتند و اطاعت کردند و در آن جا عمر «حسبنا کتاب الله» نگفت و نگفت «هذا الرجل یهجر او یهدو»: این مرد هذیان و حرفهای بی‌اختیار و بدون اراده می‌گوید. و یا نگفت که «غلبه الوجع»: درد و ناراحتی بر ابوبکر غلبه و شدت پیدا کرده است، و در آن منازعه و دعوا نکردند. کما اینکه متقی هندی در کتاب «کنز العمال» می‌گوید: «عن عثمان بن عبیدالله بن عمر بن الخطاب قال: لما حضرت ابوبکر الصدیق الوفاة دعا عثمان بن عفان فاملی علیه عهده ثم اغمی علی ابوبکر قبل ان یملی احدا فکتب عثمان عمر بن الخطاب فافاق ابوبکر فقال لعثمان: کتبت احدا فقال: ظننتک لما بک، و خشیت الفرقه فکتبت عمر بن الخطاب فقال: یرحمک الله اما لو کتبت نفسک لکنت لها اهلا» [۴۷]: وقتی که ابوبکر در حال احتضار بود، عثمان بن عفان را خواست تا اینکه ولی عهد و جانشین بعد از خود را تعیین کند. پیش از آنکه عثمان اسم کسی را بنویسد، ابوبکر بیهوش شد و از حال رفت، و عثمان نام عمر بن خطاب را نوشت و بعد ابوبکر به هوش آمد، به عثمان گفت: اسم کسی را نوشته‌ای؟ عثمان در جواب گفت: آن حالت که به تو دیدم [صفحه ۳۲] گفتم شاید دیگر به هوش نیایی، و احساس ترس کردم از اینکه اختلاف بین مردم واقع شود و لذا اسم عمر بن خطاب را به عنوان جانشین تو نوشتم، بعد ابوبکر گفت: خدا تو را ببخشد، اگر اسم خودت را هم می‌نوشتی هر آینه تو اهل آن بودی و لیاقت داشتی. ۷- یکی دیگر از نتایج منع کاغذ این است که عمر ندای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را اجابت نکرد، در حالی که دستور این است که رسول خدا را در هر حالی ولو در حین نماز باید اجابت کرد و به ندای او لبیک گفت، و اگر به ندای او جواب داده نشود، این خود اذیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد، و اذیت وی حرمت ابدی دارد، کما اینکه نووی در شرح مسلم گفته است: «قال العلماء فی هذا الحدیث (ای حدیث یرینی ما یریبها و یوذینی ما آذاها) تحریم ایذاء النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - بکل حال، و علی کل وجه، و ان تولد ذلک الایذاء مما کان اصله مباحا [۴۲]»: علما درباره‌ی این حدیث که پیامبر فرمود: «ناراحت می‌کند مرا آن چه که فاطمه - سلام الله علیها - را ناراحت کند و اذیت می‌کند مرا کسی که فاطمه را اذیت کند» می‌گویند که اذیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در هر حال، و در هر شرایطی حرام است و

استثنا بردار نیست و اگر چه این اذیت از راه چیزی که در اصل مباح باشد به وجود بیاید، باز هم حرام است. و بخاری نیز در صحیح خود می‌گوید: «عن ابی سعید بن المعلی قال: كنت اصلی فی المسجد فدعانی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فلم اجبه، فقلت: یا رسول الله انی كنت اصلی، فقال: الم یقل الله «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم» [۴۳]» [۴۴] ابی سعید معلی می‌گوید: در مسجد نماز می‌خواندم، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مرا صدا فرمود: من جواب ندادم. بعد از نماز عرض کردم: ای رسول خدا من نماز می‌خواندم و از اینکه جواب شما را ندادم عفو فرمایید. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آیا خداوند نفرموده است: خدا و رسول را هنگامی که شما را می‌خوانند و دعوت می‌کنند اجابت کنید؟ سیوطی هم در کتاب خصایص از قول بخاری و او هم از ابی سعید می‌گوید: [صفحه ۳۳] «ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - دعاه و هو یصلی ثم اتاه فقال: ما منعک ان تجیبنی اذ دعوتک؟ قال انی كنت اصلی. الم یقل الله «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا و للرسول اذا دعاکم...» [۴۵] [۴۶]. همانا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مرا صدا کرد در حالی که من نماز می‌خواندم، بعد از نماز خدمت وی آمدم، فرمود: چه چیزی مانع شد از اینکه جواب مرا بدهی هنگامی که تو را صدا کردم؟ عرض کردم: یا رسول الله من نماز می‌خواندم. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آیا خداوند نفرموده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که خدا و رسول شما را دعوت می‌کنند اجابت کنید؟ و باز هم سیوطی گفته است: «انه یجب علیه اجابته اذا دعاه، و لا تبطل صلاته» (و هکذا قال الشیخ الدهلوی فی مدارج النبوه) [۴۷]: همانا بر مصلی واجب است اجابت پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - زمانی که او را می‌خواند و نمازش هم باطل نمی‌شود، و همین حرف را هم شیخ دهلوی در مدارج النبوه خود گفته است. و فی فتح البیان: قوله سبحانه «اذا دعاکم» الی ما فیہ حیاتکم من علوم الشریعه لاین العلم حیاه کما ان الجهل موت، ثم قال وقد ثبت فی البخاری...» [۴۲] در فتح البیان آمده است: در ضمن قول خداوند «زمانی که پیامبر اکرم شما را خواند» به چیزی که زندگی شما در آن است که عبارت از علوم و مسائل شریعت باشد، حتما دعوت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را اجابت کنید. برای اینکه در علم زندگی است و در جهل و نادانی مرگ است، و بعد فتح البیان گفته که این حرف را بخاری هم بیان کرده است. ابی هریره می‌گوید: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بر ابی بن کعب وارد شد، و مثل حدیث ابی سعید را روایت کرده، و همین روایت را ترمذی آورده و آن را نیکو و صحیح دانسته است و بعد گفت: ابی سعید گفته است: بر هر مسلمان واجب است وقتی که سخن خدا و رسول او را در حکمی از احکام می‌شنود که مبادرت [صفحه ۳۴] به عمل کند باید اختلاف نظر و اقوال را کنار بگذارند و به فرموده‌ی خدا و رسول او گوش فرا نموده و عمل کنند. جای شک و تردید نیست که اجابت رسول خدا، همان اجابت خداست، برای اینکه خدا اجابت نمی‌شود مگر به واسطه رسول او. پس دعوت رسول، دعوت خداست، کما اینکه اطاعت رسول، اطاعت خداست و بیعت رسول، بیعت خداست. نیز بنابراین انکار رسول، انکار خداست، و اذیت رسول، اذیت خداست. و در کتب تاریخ و سیر، از جمله صحیح مسلم آمده است: روزی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - معاویه را صدا کرد. جواب نداد و دفعه دوم صدا فرمود، در حالی که معاویه مشغول غذا خوردن بود جواب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نداد، بعد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در حق او دعا کرد و فرمود: خدا شکم او را پر نکند. ۸- یکی دیگر از نتایج منع دوات و کاغذ، بلند کردن صدا بود، در حالی که آن عمل در محضر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - منع شده است. کما اینکه در لباب النقول سیوطی آمده است: «اخرج البخاری و غیره من طریق ابن جریج عن ابن ابی ملکیه فتماریا (ابوبکر و عمر) حتی ارتفعا اصواتهما فنزل فی ذلک قوله تعالی «یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا - تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون» [۴۳] [۴۴] بخاری و دیگران از طریق ابن جریج از ابن ابی ملکیه می‌گوید که عمر و ابوبکر نزد پیامبر بگو مگو کردند، تا اینکه صدای خودشان را از صدای مبارک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بلندتر کردند. درین باره کلام خداوند نازل شد: «ای اهل ایمان صدای خودتان را از صدای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بلند نکنید و او را مثل اینکه هم‌دیگر را صدا می‌کنید صدا نکنید تا اینکه اعمال نیکتان (در اثر بی‌ادبی)

محو و باطل شود و شما فهم و درک نکنید.» عن ابن ابی ملیکه قال: کاد الخیران یهلکان، ابوبکر و عمر رفعوا اصواتهما عند النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فانزل الله تعالی «یا ایها الذین آمنوا» و رواه ابن المنذر [صفحه ۳۵] و ابن مردویه عن عبدالله بن الزبیر [۴۵] وقد ثبت ان ثابت بن قیس خاف و حزن من رفع صوته فقال له رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - انت من اهل الجنة سیوطی و ازاله الخفا از ابی ملیکه نقل کرده‌اند که وی گفته است: نزدیک بود دو فرد خیر ابوبکر و عمر که صدای خودشان را نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بلند کرده بودند هلاک شوند. سپس خداوند تبارک و تعالی آیه «یا ایها الذین آمنوا...» را نازل فرمود و ابن منذر و ابن مردویه از عبدالله زبیر این حدیث را روایت کرده‌اند، و باز هم آمده است که ثابت بن قیس از اینکه صدایش را نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بلند کرده بود ترسید و محزون شد، و رسول خدا از جریان باخبر شد و فرمود: تو از اهل بهشت هستی، ناراحت نباش. و فی اعلام الموقعین لابن قیم الحنبلی قوله تعالی «لا ترفعوا اصواتکم» فاذا كان رفع اصواتهم فوق صوته - صلی الله علیه و آله و سلم - سببا لحبط اعمالهم فکیف بتقدیم آرائهم و عقولهم و اذواقهم و سیاساتهم و معارفهم علی ما جاء به، و رفعها علیه الیس هذا اولی ان یکون محبطا لاعمالهم [۴۶]؟! ابن قیم حنبلی در رابطه با سخن خداوند «لا- ترفعوا...» می‌گوید: زمانی که بلند کردن صدای آنها بالا-تر از صدای پیامبر (صلی الله علیه) علت حبط و نابودی اعمال آنها می‌شود، پس چگونه است که گفته شود آراء و نظرات و اندیشه‌ها و سیاستها و معارف و شناخت آنها بر آنچه که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است تقدم دارد؟ و مقام آنها بر آنچه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آورده بلندتر می‌باشد، آیا این سخن و نظر اولی و سزاوارتر از اینکه اعمال و عبادات آنها را حبط و نابود کند نیست؟! ۹- دیگر از نتایج منع قرطاس این است که عمر حلال خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را حرام کرد، از جمله آنها اینکه نماز تراویح را به جماعت خواند، و متعه النکاح و متعه الحج را تحریم کرد، مردم را جمع کرد و نماز جنازه را به چهار تکبیر خواند و موارد دیگر که همه اینها را جلال الدین سیوطی در تاریخ خلفای خود بیان کرده است. او می‌گوید: «و اول من سن قیام شهر رمضان... و اول من حرم المتعه...» [صفحه ۳۶] و اول من جمع الناس فی صلاه الجنائز علی اربع تکبیرات» [۴۷] او اولین کسی بود که نوافل ماه رمضان را سنت قرار داد و به جماعت خواند و اولین کسی بود که حج تمتع متعهی زنها را حرام نمود و اول کسی بود که مردم را جمع کرد و نماز میت را با چهار تکبیر خواند! از عجایب و غرایب روزگار است که سیوطی محدثات ابوبکر و عمر را ذکر کرده، ولی متاسفانه برای علی بن ابی طالب که قرآن ناطق بود چیزی ذکر نکرده است!! شما خواننده گرامی نتایج سویی که منع کاغذ و دوات داشت ملاحظه فرمودید و لذا باید گفت که بانوی دو عالم حق داشت تا مدت کمی که بعد از پدر بزرگوارش زنده بود گریه کند، زیرا وی به عینه می‌دید که زحمات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از بین می‌برند و اسلام را از محتوی خالی می‌کنند و سرچشمه‌ی زلال دین مقدس اسلام و قرآن را گل آلود و کدر می‌کنند و قرآن ناطق و مفسر واقعی و حقیقی و مظهر تجلیات الهی را خانه‌نشین کرده و او را در محاصره قرار دادند. بنابراین گریه‌های فاطمه - سلام الله علیها - فقط برای فوت پدر نبوده، بلکه سهم گریه‌های او برای مسائل ناگوار و بدعتها و انحرافات و تحریفها و نسبتهای ناروایی بود که نسبت به اسلام و قرآن و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - انجام دادند. [صفحه ۳۷]

فاطمه و بی‌وفایی انصار

عمر رضا کحاله در کتاب «اعلام النساء» می‌گوید: «ولما بویع ابوبکر الصدیق الصدیق بالخلافه خرج علی بن ابی طالب یحمل فاطمه - سلام الله علیها - بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی دابه لیلا - فی مجالس الانصار تسالهم النصره، فکانوا یقولون یا بنت رسول الله قد مضت بیعتنا لهذا الرجل و لو ان زوجک و ابن عمک سبق الینا قبل ابوبکر ما عدلنا به. فیقول علی - علیه السلام - افکنت ادع رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فی بینه و لم ادفنه و اخرج انازع الناس سلطانه فقالت فاطمه - سلام الله علیها - ما صنع

ابوالحسن الا ما کان ینبغی له و لقد صنعوا ما الله حسیبهم و طالبهم». [۴۸] وقتی که جمعی در سقیفه با ابوبکر بیعت نمودند و او را به خلافت نصب کردند، علی بن ابی طالب - علیه السلام - فاطمه - سلام الله علیها - را سوار بر مرکب نموده شبانه به در خانه‌ی انصار مدینه می‌رفتند، فاطمه - سلام الله علیها - از آنها طلب یاری کرده و اتمام حجت می‌نمود، ولی متأسفانه انصار در جواب فاطمه - سلام الله علیها - می‌گفتند: ای دختر رسول خدا بیعت ما با این مردم (ابوبکر) تمام شده، اگر همسر و پسر عم شما پیش از ابوبکر مسئله‌ی بیعت را مطرح می‌کرد، ما با علی - علیه السلام - بیعت می‌کردیم، علی - علیه السلام - در جواب بهانه‌جویی انصار می‌فرمود: آیا سزاوار بود که من پیکر پاک رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را در منزل بگذارم و او را دفن نکنم، از منزل [صفحه ۳۸] خارج شده دربارهی جانشین وی با مردم مجادله و بحث کنم. فاطمه - سلام الله علیها - نیز در جواب حرفهای بی‌منطق انصار می‌فرمود: ابوالحسن، علی - علیه السلام - کاری انجام نداده مگر اینکه سزاوار و شایسته بود و باید انجام می‌داد. ولی آنها (اعضای سقیفه) کار خلافی را مرتکب شدند که خداوند خود از آنها باز خواست و سوال خواهد کرد و مورد مواخذه‌ی خداوند واقع خواهند شد. اکنون شما خوانندگان عزیز! اگر سخنان عمر رضا کحاله را در کتاب «اعلام النساء» به دقت بررسی و تحقیق کنید، ملاحظه خواهید فرمود آنهایی که سالها در خدمت پیامبر بودند و افتخار پدر همسر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را داشتند، نه یک دفعه بلکه بارها از او شنیدند که فاطمه - سلام الله علیها - پاره تن من است، هر که او را اذیت بکند مرا اذیت کرده است، هر که مرا اذیت بکند خدا را اذیت کرده است. آنان چه کردند، جنازه‌ی مبارک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را گذاشتند، هنوز پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دفن نشده، بر خلاف فرموده قرآن و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سقیفه‌ی بنی ساعده را به وجود آوردند البته از آنها عجیب نیست. اما تعجب از گروه انصار است که به واسطه پیامبر رحمت، هدایت و ارشاد شدند، از ضلالت و گمراهی نجات یافتند و در حالی که قبل از ظهور اسلام و بعثت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به خون همدیگر تشنه بودند و هر چه سعادت و سرفرازی داشتند، به وجود نازنین پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده است و دعوت او را با جان و دل قبول کردند، و مدت ده سال و اندی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مدینه بود، همین گروه انصار بارها شنیدند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: اگر بخواهید بعد از من گمراه نشوید و سعادت دنیا و آخرت را داشته باشید، از قرآن و اهل بیت جدا نشوید و به قرآن و اهل بیت من متمسک شوید، و از علی - علیه السلام - و عترت من دست بردارید، که چنین نکردند، بلکه پیکر پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را روی زمین گذاشتند و خلافت و جانشینی را به فرد دیگر سپردند، در حالی که ولایت و جانشینی برای علی - علیه السلام - انتصابی بود و انتصاب پیامبر هم نبود، بلکه انتصاب و انتخاب [صفحه ۳۹] پروردگار بود که علی - علیه السلام - را ابراهیم وار امتحانات گوناگون فرمود، علی - علیه السلام - همانند ابراهیم امتحانات را به نحو بسیار عالی انجام داد و از آزمون سر بلند برآمد و خداوند هم به فرموده خود «فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما» [۴۹] او را به امامت و ولایت عامه‌ی مسلمین منصوب فرمود. اما متأسفانه این انتصاب مورد پذیرش واقع نشد و با جعل حدیث، خلافت را از بیت وحی ربوندند، مگر انصار نه یک دفعه و دو دفعه، بلکه بارها حدیث شریف منزلت «یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی» [۵۰]: (یا علی تو برای من مثل هارون برای موسی - علیه السلام - هستی) را از زبان مبارک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشنیدند. مگر همین انصار بارها در خطابه‌های پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حدیث مبارک «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و اهل بیتی» [۵۱]: (همانا من دو چیز گرانبها در بین شما به امانت می‌گذارم. کتاب خدا و عترت و اهل بیتم) را نشنیدند. مگر همین انصار بارها از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در رابطه‌ی «قربی» سوال نکردند که یا رسول الله قربی و نزدیکان شما که احترام و پیروی آنها بر ما واجب شده است کیانند؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در جواب آنها می‌فرمود: علی و فاطمه، حسن و حسین - علیهم السلام - هستند. مگر انصار در غدیر خم نبودند؟ و مگر آنها آیه‌های اکمال و ابلاغ و قربی و تطهیر را نخواندند و نشنیدند؟ پس چطور شد که انصار جنازه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را روی زمین گذاشتند، و میدان را برای یک عده‌ی

قلیلی آزاد گذاشتند و آنان خلافت را به آسانی از خاندان وحی گرفتند، و انصار غیر مسئولانه از کنار قضیه گذشتند، چنان چه از کلام این نویسنده محترم (عمر رضا کحاله) به روشنی پیداست که هنوز جنازه‌ی پاک [صفحه ۴۰] پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دفن نشده بود که حق علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - را غصب کردند. ابن عبدالربه در «العقد الفرید» به نقل از احمد بن حارث، از ابی الحسن، از ابی معشر، از المقبری می گوید: «ان المهاجرین بینما هم فی حجره رسول الله - صلی الله علیه و آله (و سلم) - وقد قبضه الله الیه، اذ جاء معن بن عدی و عویم بن ساعده، فقالا - لابوبکر: باب فتنه ان یغلقة الله بک، هذا سعد بن عبادہ والانصار یریدون ان یربعوا: فمضی ابوبکر و عمر و ابو عبیدہ، حتی جاءوا سقیفه بنی ساعده و سعد علی!...» [۵۲]: وقتی که خداوند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را به طرف خود برد و روح مبارک او را قبض فرمود، مهاجرین در حجره‌ی پیامبر بودند، که ناگهان معن بن عدی و عویم بن ساعده آمدند، و به ابوبکر گفتند: فتنه شروع شده است، اگر خدا بخواهد توسط تو باب فتنه را ببندد، گفتند که سعد بن عبادہ در سقیفه آمده و انصار اطراف او جمع شده‌اند و می‌خواهند که با او بیعت کنند، بعد ابوبکر و عمر و ابو عبیدہ از کنار جنازه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رفتند تا اینکه به سقیفه‌ی بنی ساعده آمدند، دیدند که انصار در اطراف سعد بن عبادہ جمع هستند... و از حدیث العقد الفرید هم به دست می‌آید که آنهایی که خود را صحابه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌دانستند و هر چه سعادت داشتند از او داشتند، جنازه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را رها کردند و به طرف کرسی ریاست دویدند و اهل بیت او را تنها گذاشتند. استاد عبدالفتاح عبدالقاصد مصری می گوید: «لو انصف الناس حل الانصاف لا رجواو البیعه حتی یتم لهم مواراه جثمان الرسول - صلی الله علیه و آله (و سلم) - کان هذا ادنی الی الصواب ان لم یکن هو الصواب ان یتریث القوم من المهاجرین والانصار لا یتنازعون سلطان محمد بینهم و محمد مازال مسجی علی فراشه لم یصیبه عن عیونهم مثواه» [۵۳]: اگر مردم انصاف می‌کردند و حق انصاف را رعایت می‌نمودند، هر آینه باید مسئله‌ی بیعت را کنار می‌گذاشتند تا کار تجهیز پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و غسل و کفن و دفن وی را [صفحه ۴۱] تمام می‌کردند، این به صواب نزدیک‌تر بود. و اگر آن به مصلحت و صواب نبوده و مسئله‌ی جانشینی برای آنها مهم بوده، پس باید مانع می‌شدند تا گروهی از مهاجرین و انصار بر حکومت و جانشینی محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - نزاع و دعوا نکنند. در حالی که جنازه‌ی پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر زمین جلوی چشم آنها باقی مانده و لی خودشان برای به دست آوردن مقام به جان هم افتادند!! و باید مجادله و نزاع را کنار می‌گذاشتند. و بعد استاد عبدالقاصد می گوید: «واتم علی - علیه السلام - جهاز الرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بعد ان اتم غسله و وضع الجثمان الطاهر علی فراشه، و علی شفه القبر فی الحجره النبویه، ثم بدا هو بالصلوه و خلفه الرجال من آله حتی اذا فرغوا ادخل النساء» [۵۴]: علی - علیه السلام -، بعد از آن که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را غسل داد و تجهیز وی را تمام کرد، جسم پاک وی را بر فراش گذاشت، و بعد بدن مطهر او را در قبری که در اطاق نبوی آماده شده بود گذاشت، شروع کرد به نماز خواندن بر پیکر پیامبر و پشت سر او مردان از خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ایستادند، وقتی که از نماز فارغ شدند، بعد زنها داخل شدند و برای نماز آمدند. شما خواننده‌ی گرامی ملاحظه می‌کنید که صحابی قدیمی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم در حیات رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به اسامه فرماندهی لشکر اطاعت وی را نکرد و هم در رابطه با قلم و دوات که رسول خواست مانع شد و اطاعت او را نکرد و گفت کتاب خدا ما را بس است. و به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم در زمان حیات او و هم در زمان فوت اهانت نمود و اطاعت وی را نکرد و جنازه‌ی مطهر و پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را بدون احترام گذاشت. آیا اجتماع انصار برای انتخاب خلیفه این قدر اهمیت داشت که انصار را منع کنند و با زور اسلحه از دفن رسول خدا جلوگیری کنند تا به ریاست و مقام برسند، و از طرف دیگر آیا ابوبکر برای سقیفه خود وقت دیگری قائل نبود که حتما باید همین روز رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد؟ آیا یار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سوالی برایش پیش نیامد که الان موقع انتخاب خلیفه [صفحه ۴۲] نیست و همه باید در تغسیل و تکفین پیامبر - صلی الله علیه و آله

و سلم - شرکت کنیم و جنازه او را بر زمین نگذاریم؟! در همین زمان ما اگر کسی پدرش از دنیا برود و جنازه‌ی او را بر زمین بگذارد و مشغول کارهای شخصی خود بشود، مردم درباره‌ی او چه قضاوت خواهند کرد؟ و این کار و حرکت او را حمل بر چه می‌کنند؟ آیا غیر از این خواهند گفت که این آقا حق‌پداری و حقوق انسانی و شرافت انسانیت را زیر پا گذاشته است؟! مخصوصاً با توجه به این که حق رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بالاتر از حق پدر و مادر است، برای اینکه رسول خدا بر جان و مال و همه‌ی هستی انسانها حکومت دارد و از همه اولی‌تر است. و لذاست که عبدالمقصود می‌گوید: انصاف این بود که مردم مسئله‌ی بیعت را کنار می‌گذاشتند و جنازه‌ی پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را دفن می‌کردند و این کار به صواب و حقیقت نزدیکتر بود. فاطمه زهرا - سلام الله علیها - این بی‌حرمتی را می‌بیند که گروهی خاص جنازه‌ی پیامبر رحمت را بر زمین گذاشتند و با هر وسیله که شده می‌خواهند خلافت را از خاندان وحی بربایند. شاید این حرکت آنها جای تعجب و تاسف نداشته باشد، زیرا این گروه از قبل پیمان بسته بودند که این کار را نکنند. ولی تعجب از انصار است که چه شد گوهر تابناک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و وصی برحق او را تنها گذاشتند و برای تجهیز پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شرکت نکردند و به طرف سقیفه رفتند؟! بهتر است جواب این سوال را از اوضاع و شرایطی که در آن زمان حاکم بود، به دست آورد. اما اینکه چرا انصار در سقیفه گرد آمدند و دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را تنها گذاشتند، با اینکه آنها یاران فداکاری برای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند، و چرا با این عجله و شتاب و دور از چشم مهاجرین و قریش برای تعیین خلیفه و جانشین پیامبر جمع شدند؟ اکنون این سوال را باید از جهت مختلف تحلیل و بررسی کرد و به عوامل چند می‌توان اشاره کرد: عامل اول: ترس و خوف از قریش بود، برای اینکه انصار کسانی بودند که [صفحه ۴۳] رسالت و نبوت را با جان و دل قبول کردند و برای حفظ آن از جان و مال و هستی‌شان مایه گذاشته بودند و در خیلی از جنگهای بزرگ مثل بدر و احد و خیبر، پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - را علی دشمن و کفار قریش تا پای جان یاری کردند، و طبیعی است قریش که همه از مولفه القلوب بودند و انصار را قاتلین خودشان می‌دانستند و به زعم آنها اگر انصار نبودند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نمی‌توانست بتکده‌ها و عشرت گاههای آنها را از بین ببرد و مکه را از لوٹ آنها پاک کند، حالا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا رفته است و انصار از حاکمیت قریش ترس و وحشت داشتند. چنان که ابن قتیبه در این باره نوشته است: حباب بن منذر که از بزرگان انصار بود در سقیفه گفت: ما ترس از آن داریم، کسانی از شما بر سر کار آیند که ما پدران و برادران آنها را در جنگ کشته‌ایم، ترس از اینکه این افراد از ما انتقام بگیرند. همو باز در جواب عمر به انصار گفت: اگر با این افراد بیعت کنید پس از چندی نمی‌گذرد خواهید دید که فرزندان شما در جلو خانه‌های آنها به گدایی مشغولند و به آنها از دادن آب هم مضایقه می‌کنند. [۵۵]. در همین رابطه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «و اقبل حسان بن ثابت مغضا من کلام الولید بن عقبه و شعره، فدخل المسجد و فیه قوم من قریش، فقال: یا معشر قریش، ان اعظم ذنبنا الیکم قتلنا کفارکم: و حمایتنا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و ان کتتم تقمون منا منه کانت بالامس...» [۵۶]: حسان بن ثابت در حالی که از سخنان ولید بن عقبه و شعرش و ناراحت و غضبناک بود، در مورد آزار و فشار قریش گفت: همانا بزرگترین گناه ما این است که ما پدران و مادران کافر شما را کشتیم و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حمایت کردیم، و اگر شما امروز از ما انتقام می‌گیرید، به خاطر حمایتهای دیروز ما از فرستاده خداست... عامل دوم: آگاه بودند از قدرت و نفوذ باند نفاق و تحریکات آنان در اواخر عمر با [صفحه ۴۴] برکت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، تا آنجا که انصار خود شاهد بودند که چگونه با دستورهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای پیوستن به سپاه اسامه و یا از آوردن قلم و کاغذ (چنانچه بحث آن در فصل اهانت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گذشت) مخالفت کردند. عامل سوم: آنان از رسول خدا شنیده بودند که بعد از او به آنها صدماتی می‌رسد، و باید صبور و بردبار و شیکبا باشند، این هشدار رسول - صلی الله علیه و آله - به جای اینکه سبب هشیاری آنان شود و موجب موضع‌گیری و حمایت واقعی آنها از علی - علیه‌السلام - گردد، باعث استفاده ناجوان مردانه‌ی آنها شد

[۵۷] و عوض اینکه با فرمایش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اجتماعشان را محکمتر و منسجم‌تر کنند، از هم پاشیدند. عامل چهارم: افراد بزرگوار و مخلص و مومن و فداکار مانند سعد بن معاذ در بین آنها نبود و اگر مانند او می‌بود قطعاً نمی‌گذاشت سقیفه تحقق پیدا کند و تشکیل شود. و لذا نبود چنین افراد سبب شد که عده‌ای هم که واقعا پیرو پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی - علیه السلام - بودند و می‌خواستند که وصایا و سفارشات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دقیقاً اجرا شود، ولی از ترس و خوف قریش و مخصوصاً افراد خشن نمی‌توانستند اظهار نظر و رای کنند و آزادانه امام و رهبرشان را انتخاب کنند تا خلافت و امامت در مسیری که خدا فرموده بود محقق بشود. عامل پنجم: اگر جریان و اوضاع آن زمان را دقیق بررسی کنیم، می‌یابیم که مسئله نفاق و دو چهره عمل کردن، مخصوص قرش نبود، بلکه در خود انصار هم افراد منافق و دو چهره زیاد بودند، و خیلی از سران انصار که با علی - علیه السلام - دشمن بودند، وقتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - همه‌ی آنها را در لشکر اسامه ابن زید قرار داد و گفت علی بماند، آنها سرپیچی کردند، بخاطر اینکه با علی - علیه السلام - دشمنی داشتند. و همین‌ها بودند که در تقسیم غنائم به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اعتراض کردند، در صورتی که اگر آنها واقعا ایمان داشتند و ایمان‌شان کامل بود، دیگر اعتراض به فرستاده‌ی خدا نمی‌کردند، برای اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هر کاری که انجام دهد دستور خداست. [صفحه ۴۵] از جمله کسانی که به راه و روش نفاق عمل کرد، سعد بن عباده بود، و گرنه همین سعد می‌توانست با کمک فامیل و اقوام خود، علی - علیه السلام - را به حق خدایی‌اش (ولایت) برساند، ولی همین سعد بن عباده در عین حال که با قریش بد بود با علی - علیه السلام - هم دشمن بود و نمی‌خواست که او به خلافت برسد. زیرا می‌دانست اگر علی - علیه السلام - به خلافت رسد دیگر جایی برای او باقی نمی‌ماند، چنانچه مولی علی - علیه السلام - فرموده است: اگر چهل نفر یاور می‌داشتم در خانه نمی‌نشستم، ولی جز اهل بیت برای من یآوری نبود و من نخواستم که آنها را به کشتن دهم. از این فرمایش علی - علیه السلام - معلوم می‌شود که مهاجر و انصار همگی با وی دشمن بودند و اگر جنگی هم می‌شد اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی - علیه السلام - کشته می‌شدند. در همین راستا ابن ابی‌الحدید از قول ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه می‌گوید: «و حدثنی ابوالحسن علی بن سلیمان النوفلی، قال سمعت ایبا یقول: ذکر سعد بن عباده یوما علیا بعد یوم السقیفه فذکر امرنا من امره نسیه ابوالحسن، یوجب ولایت، فقال له ابنه قیس بن سعد: انت سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یقول هذا الکلام فی علی بن ابی‌طالب، ثم تطلب الخلفه، و یقول اصحابک منا امیر و منکم امیر الا کلمتک والله من راسی بعد هذا کلمه ابدأ» [۵۸]: علی بن سلیمان نوفلی گفته است: بعد از قضیه‌ی سقیفه «سعد بن عباده» حکایتی را نقل نمود که موجب خلافت و ولایت علی - علیه السلام - بود، پسر او «قیس» گفت: تو از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این سخن را درباره‌ی علی شنیدی و با این حال در صدد گرفتن خلافت برآمدی و اصحاب و یاران تو می‌گفتند: از ما یک امیر و از قریش هم امیری باشد، به خدا سوگند پس از این تا زنده هستیم با تو سخن نخواهم گفت. این عوامل باعث شد که انصار از قریش جلو بیفتند و برای تعیین خلیفه در سقیفه جمع شوند و اگر آنها به جای این کار همراه سپاه اسامه می‌رفتند و یا اینکه مشغول تجهیز و دفن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌شدند، افراد دو چهره به این زودیه‌ها [صفحه ۴۶] موفق به غصب ولایت و جانشینی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نمی‌شدند. اگر آنها بعد از ماجرای سقیفه باز هم علی - علیه السلام - را تنها نمی‌گذاشتند و به ناله‌ها و استغاثه‌های زهرا - سلام الله علیها - گوش می‌دادند و به حمایت علی و زهرا - علیه السلام - برمی‌خواستند، نه خود آنها به واسطه‌ی ظلم قریش و سردمداران آنها از بین می‌رفتند و نه اهل بیت و خاندان وحی از خلافت کنار گذاشته می‌شدند. آنها عوض اینکه از اشتباه خودشان برگردند، به توجیحات ناجوان مردانه و غیرمسئولانه رو آوردند و در جواب زهرا - سلام الله علیها - می‌گفتند: اگر علی - علیه السلام - زودتر از این مرد می‌آمد ما با او بیعت می‌کردیم. [۵۹] و در همین رابطه ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه آورده است: «و تسالهم فاطمه الانتصار له فکانوا یقولون: یا بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -، قد مضت بیعتنا لهذا الرجل، لو کان ابن عمک سبق الینا ابوبکر ما عدلنا به، فقال علی! اکت اترک رسول الله - صلی الله

علیه و آله و سلم - میتا فی بینه لا اجهزه، و اخرج الی الناس انازعهم فی سلطانه» [۶۰]: فاطمه - سلام الله علیها - از انصار برای علی - علیه السلام - طلب یاری و پشتیبانی می کرد، ولی آنها در جواب می گفتند که ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بیعت ما با این مرد گذشته است و اگر پسر عموی شما زودتر از ابوبکر می آمد ما با او (علی - علیه السلام -) بیعت می کردیم و حالا دیگر بیعت مان را نمی شکنیم، علی - علیه السلام - فرمود: آیا سزاوار بود که جنازه‌ی مطهر رسول خدا را در خانه‌اش می گذاشتم و از خانه خارج شده با مردم درباره‌ی جانیشینی او منازعه و دعوا می کردم؟ انصار این توجیهاات و بهانه تراشیها را کردند، در حالی که غافل بودند که قبل از دو ماه و ده روز، در غدیر خم با علی - علیه السلام - بیعت کرده بودند و قبل از آن هم در عقبه با علی - علیه السلام - دست بیعت داده بودند!!! [صفحه ۴۷]

بی‌وفایی انصار و اقدامات اعضای سقیفه

تا اینجا عواملی که در بی‌وفایی انصار و تنها گذاشتن علی و زهرا - علیهما السلام - موثر بود، بررسی شد. مسئله دیگر این است که چرا و چگونه انصار را از صحنه‌ی انتخاب جانشین پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عقب زدند؟ دستگاه حکومت خیلی زیرکانه‌ی نقشه‌ی خودشان را پیاده کردند، اول فوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را انکار کردند (چنانچه گذشت) عمر شمشیر از غلاف کشیده و مدام فریاد می زد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نمرده و هر کس بگوید که وی مرده است او را با شمشیر خواهم کشت، او زنده است و برمی گردد. در همین رابطه طبری در تاریخش آورده است: «حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمه عن ابن اسحاق عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريره قال لما توفي رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قام عمر بن الخطاب فقال: ان رجلا من المنافقين يزعمون: ان رسول الله توفي و ان رسول الله و الله ما مات ولكن ذهب الی ربه كما ذهب موسى بن عمران فغاب عن قومه اربعين ليله ثم رجع بعد ان قيل قدمات والله ليرجعن رسول الله فليقطعن ایدی رجال و ارجلهم يزعمون ان رسول الله مات...» [۶۱]: با چهار سند از ابی هریره نقل [صفحه ۴۸] کرده است: وقتی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رحلت فرمود، عمر شمشیر به دست گرفته و می گفت: منافقین گمان می کنند که رسول خدا مرده است!! رسول خدا نمرده، بلکه به طرف پروردگارش رفته است، همان طور که موسی به طرف پروردگار رفت و چهل شبانه روز از قومش غایب شد و بعد برگشت، در حالی که مردم می گفتند که موسی مرده است، قسم به خدا رسول خدا برمی گردد و هر کس که بگوید رسول خدا مرده است، باید حتما دست و پای او قطع شود... آنها فوت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را انکار کردند تا این که نگذارند علی - علیه السلام - به خلافت برسد، زیرا وقتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - زنده است دیگر جانشینی معنی ندارد، آنها می خواستند با انکار او خلافت را از علی - علیه السلام - بگیرند، و بگویند تا زمانی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیامده است کارها را ابوبکر در دست گیرد تا اینکه خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برگردد و آنگاه یک مقدار که مسئله جا افتاد، بگویند: «انا لله و انا الیه راجعون» [۶۲] که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا رفته است. حالا چرا این نقشه را کشیدند؟ آنها به محض رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نمی توانستند ابوبکر را به خلافت برسانند، چون با آن همه سفارشات و تاکیدات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گمان نمی کردند که به این آسانی حق ولایت را از علی - علیه السلام - و اهل بیت برابیند. لذا اول تصمیم گرفتند که منکر فوت شوند و بعد احادیثی را از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جعل کنند و اذهان و فکرها را منحرف سازند و سپس حرف آخر را بزنند. و به قول عمر که به عبدالله عباس گفته است: قوم شما نخواستند رسالت و خلافت در شما جمع شود (این سخن در فصل یورش به خانه وحی خواهد آمد). با این برنامه آنها خوب داشتند جلو می رفتند که ناگهان نقشه را تغییر دادند، به این جهت که دو نفر از انصار از سقیفه آمدند و ابوبکر بعد از دیدن جنازه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از خانه خارج شد و دید که عمر با شمشیر برهنه‌ی فریاد می زند: [صفحه ۴۹] «به خداوند سوگند

پیامبر نمرده، او زنده است و برمی‌گردد... آمد او را دعوت به آرامش کرد، آن وقت با صدای بلند گفت: ای کسی که سوگند یاد می‌کنی که پیامبر نمرده، هر کس محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را می‌پرستد بداند که او مرده است و هر کس خدای محمد را می‌پرستد پس او نمی‌میرد و بعد آیات سوره‌های زمر، آیه ۳۰ و سوره آل عمران، آیه ۱۴۴ را خواند. عمر سخت سرگرم اجرای طرح بود، ابوبکر با خواندن آیات به او فهماند که باید از راه دیگر وارد شویم، و جالب اینجاست که قبل از ابوبکر شخص دیگری به نام عمرو بن زائده، همین آیات دو سوره‌ی زمر و آل عمران را برای عمر خوانده بود، او قانع نشد، ولی وقتی که ابوبکر آن آیات را خواند، عمر غش کرد و مردم مشغول عزاداری شدن و علی - علیه السلام - هم با اهل بیت مشغول دفن و تجهیز پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند. ابوبکر و عمر و ابوعبیده، جنازه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را رها کرده و به طرف سقیفه رفتند. اکنون جای این سوال است: چطور شد که عمر در این جا (سال یازده هجری) رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را انکار کرد، ولی در جنگ احد در حالی که از صحنه رزم فرار می‌کرد، فریاد می‌زد: «ما اری رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - الا قد قتل»: رسول خدا را ندیدم مگر اینکه کشته شده بود! آنجا فریاد می‌زد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کشته شده است، ولی این جا فریاد می‌زند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نمرده است و هر کس بگوید که او مرده است او را می‌کشم. حالا این سه نفر به طرف سقیفه می‌آمدند و طبیعی است که با هم قرار و مدار گذاشتند. وقتی که به سقیفه رسیدند، بعد از بگو مگوهای زیاد قرار شد ابوبکر سخترانی کند. قابل توجه است که دو طایفه‌ی بزرگ انصار (اوس و خزرج) از زمانی که به اسلام گرویدند، مدت زیادی نمی‌گذشت و شناخت عمیقی به اسلام پیدا نکرده بودند و بلکه تا آن زمان همان خلق و خوی جنگ افروزی در عمق جان آنها موجود بوده است. ابوبکر هم درست انگشت روی آن گذاشت و با سخنان خود همان روحیه‌ی [صفحه ۵۰] جنگ ستیزی را در آن دو طائفه بزرگ (اوس و خزرج) بیان کرد. حالا بد نیست عین سخنان او را بشنویم: «ان هذا الامر ان تطاولت الیه الخزرج لم تقصر عنه الاوس و ان تطاولت الیه الاوس لم تقصر عنه الخزرج وقد کانت بین الحیین قتلی لاتنسی و جراح لا تداوی، فان تعق منکم ناعق فقد جلس بین لحي اسد یضغمه المهاجر و یجرحه الانصاری» [۶۳]: اگر خزرج داوطلب این مقام بشود، مسلم است که اوس تن نخواهد داد و همچنین اگر اوس داوطلب شود، بدیهی است که خزرج تن نخواهد داد، در نتیجه زد و خورد و کشتاری در میان دو طایفه روی خواهد داد که هیچ گاه فراموش نشود جراحتهای علاج ناپذیری وارد خواهد آمد، و اگر کسی از میان شما برخیزد و صدایی بلند کند، مثل این است که در میان چنگال شیری گرفتار شده باشد که مهاجر او را بجود و انصار او را مجروح کند!! شما خواننده عزیز ملاحظه می‌فرمایید که این سخنان به خوبی نشان می‌دهد که چگونه بین دو طائفه اوس و خزرج اختلاف ایجاد شد و دو رقیب قدیمی را به جان یکدیگر انداخت و رگه‌ی تعصبات جاهلی را در آنها زنده نمود، و آنچه را که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سالها برای آن خون جگر خورده بود تا از بین آن دو طایفه برداشت، این سخنان گذشته‌ها و تعصبات جاهلیت قبل از اسلام را زنده کرد. ابوبکر بعد از سخترانی خطاب به انصار گفت: «هذا عمر و ابوعبیده، بايعوا ايهما شتتم، فقالا: والله لا نتولى هذا الامر عليك، و انت افضل المهاجرين و ثاني اثنين، و خليفه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - على الصلوه... و ابسط يدك نبايعك. الی ان قال ابن ابی الحدید و لما رات الاوس ان رئیساً من رساء الخزرج قد بايع، قام اسيد بن حضير - و هو رئیس الاوس - فبايع حسدا لسعد ايضاً، و منافسه له ان يلي الامر فبايعت الاوس لما بايع اسيد...» [۶۴]: ای جماعت! من انتخاب یکی از دو نفر - عمر و ابوعبیده - را به مصلحت شما می‌دانم، با هر یک از این دو که می‌خواهید بیعت کنید، آن دو نفر هم (آنچه [صفحه ۵۱] ابوبکر به آنها محول کرده بود به خود او ارجاع دادند و) گفتند: نه! به خدا قسم ما با بودن تو عهده‌دار این امر نمی‌شویم، تو یار غار پیامبری و تو به جای او نماز خواندی، دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم و آنگاه به طرف ابوبکر حرکت کردند. تا اینکه ابن ابی الحدید می‌گوید: اوسیها که می‌دیدند نزدیک است سعد بن عباد، رئیس خزرج، خلیفه شود از این امر ناراحت و نگران بودند، و می‌دیدند حالا که خلافت از دست آنها رفته، لا اقل جزء اولین کسانی باشند که با ابوبکر بیعت می‌کنند، و لذا تلاش کردند که زودتر از عمر

و ابو عبیده خود را به ابوبکر برسانند و با او بیعت کنند. از طرف دیگر خزرجیها برای اینکه عقب نمانند تلاش کردند. و البته حسادت «بشیر بن سعد» خزرجی به پسر عموی خود «سعد» و رقابت آن دو نفر بر این شتاب و تلاش بی تاثیر نبود، چنان که حباب منذر در سقیفه به «بشیر» گفت: تو روی حسادتی که با «سعد» داشتی با ابوبکر بیعت کردی. چون خود بشیر هم ادعای ریاست داشت، و تنها در این میان سعد بن عباد، رئیس خزرجیها بود که میان جمعیت زیر دست و پا له شد [۶۵] و هر چه فریاد می زد کسی به دادش نمی رسید، و اولین کسی که از قبیله اوس با ابوبکر بیعت کرد «اسید بن حضیر» بود و برای همین بود که بعد از مرگش، عمر تمامی دیون و بدهکاریهای او را پرداخت کرد. [۶۶]. بنابراین برنامه سقیفه به سرعت تمام شکل گرفت. جالب اینکه ابوبکر یک اسمی برای بیعت و خلافتش انتخاب کرده و آن «فله» است و اول کسی که این اسم را گذاشت خود او بود. در همین راستا ابن ابی الحدید می گوید: «قام ابوبکر فخطب الناس... ان بیعتی کانت فله و قی الله شرها و خشیت الفتنه، و ایم الله ما حرصت علیها یوما قط ولقد قلدت امرا عظیما مالی به طاقه... و لو ددت ان اقوی الناس علیه مکانی...» [۶۷] بعد از آن که عمر به خانه فاطمه - سلام الله علیها - داخل شد و علی - علیه السلام - و زبیر [صفحه ۵۲] را بیرون آورد تا با ابوبکر بیعت کنند، [۶۸] ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و گفت: همانا بیعت من یک بیعت فله و ناگهانی بود و خداوند ما را از شر آن نگهدارد، می ترسم که فتنه ای ایجاد شود و قسم به خدا هرگز به این خلافت حریص نبودم، امر بزرگی را به عهده گرفتم که طاقت آن را ندارم و هر آینه دوست داشتم که قویترین مردم خلافت را عهده دار می شد. و اینکه ابوبکر گفته است من طاقت خلافت را ندارم، اگر او واقعا راست می گفت، مشکلی نبود، کنار می رفت تا خلافت به صاحب اصلیش اهل بیت - علیه السلام - می رسید. عمر بن خطاب هم در این باره گفته است: «کانت بیعه ابوبکر فله و قی الله المسلمین شرها و من اتی (او دعاکم الی) مثلها فاقتلوه...» [۶۹]: بیعت ابوبکر ناگهانی و بدون مشورت بود، خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد و هر کس به این شکل در انتخاب خلیفه عمل کند او را بکشید. متقی هندی در این باره نوشته است: «ان ابوبکر و عمر لم یشهدا دفن النبی»: [۷۰] این خلافت تا آن جا با شتاب و عجله بود که هیچ کدام از ابوبکر و عمر در دفن رسول خدا شرکت نداشتند. ابن هشام که یکی از متعصبین اهل سنت می باشد درباره ی فله و ناگهانی بودن خلافت ابوبکر از قول عایشه می گوید: «قالت ما علمنا بدفن رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حتی سمعنا صوت المساحی من جوف اللیل من لیله الاربعاء...» [۷۱] عایشه گفته است: ما از دفن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مطلع نشدیم مگر آن که صدای بیلها را شنیدیم. و در همین رابطه ابن قتیبه از قول حضرت زهرا - سلام الله علیها - می نویسد: «لا عهد لی بقوم اسوا محضرا منکم، ترکتم رسول الله جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم [صفحه ۵۳] تستامرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تردوا حقنا». [۷۲] من هیچ اجتماعی را بدتر از این اجتماع به یاد ندارم، جنازه رسول خدا را نزد ما رها کردید و به جانب سقیفه شتافتید و بی مشورت ما، بین خود هر چه خواستید کردید و حق مسلم ما را به ما باز نگردانید. می دانیم که هر گروهی در مقابله با مخالف خود نیاز شدید به حامی و افراد مسلح و پشتوانه ی نظامی دارد و در جریان برنامه ی سقیفه هم پشتوانه نظامی آن قبیله بدوی و دور از فرهنگ، شعور و درک «بنی اسلم» بود و این قبیله در پیروزی قدرت طلبان نقش به سزایی داشتند. در همین باره طبری آورده است: «قال هاشم قال: ابو مخنف فخذثنی ابوبکر بن محمد الخزاعی ان اسلم اقبلت بجماعتها حتی تضایق بهم السکک، فبايعوا ابوبکر فکان عمر یقول ما هو الا ان رایت اسلم فایقنت بالنصر...» [۷۳] وقتی که قبیله بنی اسلم به مدینه وارد شدند، چنان کوچه های مملو از جمعیت بود که گنجایش آنها را نداشت. با ابوبکر بیعت کردند و عمر می گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم. شما خواننده ی عزیز ملاحظه می فرمایید که برنامه چه اندازه وسیع و گسترده و مسلم بوده است که عمر آن قبیله ی بدوی را که می بیند یقین به پیروزی می کند. در همین رابطه ابن اثیر هم گفته است: «و جائت اسلم فبايعت، فقوی ابوبکر بهم، و بايع الناس بعد...» [۷۴]: قبیله بنی اسلم آمدند و بیعت کردند و ابوبکر قوی شد، و آنگاه مردم بیعت کردند. ابن ابی الحدید درباره ی پشتوانه و حامیان ابوبکر نوشته است: «و جماعه من اصحاب السقیفه، و هم محتجزون بالازر الصنعانیه لایمرون باحد الا خبطوه، و قدموه فمد و

ایده فمسحوها علی ید ابوبکر بیایعه شاء ذلک او ابی». گروهی از طرفداران سقیفه بودند در حالی که کمربندها را محکم کرده بودند، و از کنار هیچ کسی رد نمی‌شدند مگر اینکه او را می‌گرفتند و جلو می‌انداختند و دست او را بر دست ابوبکر می‌گذاشتند. [صفحه ۵۴] و قریب به همین بیان ابن ابی‌الحدید و بلکه بهتر و روشن‌تر از وی اصل جریان را مرحوم شیخ مفید گفته است: «کان جماعه من الاعراب قد دخلوا المدینه لیمتاد و منها، فشغل الناس عنهم بموت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فشهدوا البیعه و حضروا الامر، فانفذ الیهم عمر و استدعاهم و قال لهم: خذوا بالحظ والمعونه علی بیعه خلیفه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و اخرجوا الی الناس و احشروهم لیبايعوا، فمن امتنع فاضربوا راسه و جنبیه! قال: فوالله لقد رایت الاعراب قد تحزموا و التشحووا بالازر الصناعیه و اخذ و بایدهم الخشب و خرجوا حتی خبطوا الناس خبطوا، و جاوا بهم مکرهین الی البیعه...» [۷۵]: گروهی از اعراب بادیه‌نشین بودند که برای تهیه آذوقه و خواربار به مدینه آمدند. اما مردم مدینه به علت فوت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به آنها اعتنایی نکردند، آنها هم با خلیفه جدید (ابوبکر) بیعت کردند و امر او را گردن نهادند، آنگاه عمر آنها را طلبید و به آنها گفت: در ازای بیعت با خلیفه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آنچه نیاز دارید از خواربار و آذوقه، بی هیچ عوضی بردارید و برگردید و به سوی مردم درآیید و آنها را جمع کرده، وادار به بیعت کنید و هر که امتناع کرد، سرش را از بدن قطع کنید. بعد راوی می‌گوید: به خدا قسم دیدم که آن قبیله‌ی بدوی در حالی که کمربندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمائل نمودند و با چوب به سوی مردم حمله کردند و محکم به مردم می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌کردند، در حالی که اگر اه داشتند و راضی نبودند. اثبات الوصیه در رابطه با پشتوانه‌ی برنامه سقیفه می‌گوید: «و بايع عمر بن الخطاب ابوبکر و صفق علی یدیه ثم بايعه قوم ممن قدم المدینه ذلک الوقت من الاعراب و المولفه قلوبهم و تابعهم علی ذلک غیرهم...» [۷۶]: در روز سقیفه وقتی که عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت کرد و دستهای او را فشار داد، بعد قومی که به مدینه آمده بودند در آن وقت (رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) که از اعراب و مولفه قلوب بودند با [صفحه ۵۵] ابوبکر بیعت کردند و به متابعت آنها دیگران هم بیعت کردند. با توجه به اقوالی که از طبری و ابن اثیر و ابن ابی‌الحدید و شیخ مفید و مسعودی در رابطه با بنی‌اسلم و پشتوانه‌ای که آنها (با ایجاد رعب و ترس و کتک)، از سقیفه‌ی بنی‌ساعده نمودند نقل شد، معلوم گردید که آنها طایفه‌ای بدوی بودند. و به پاس این خدمات عایشه خانم یک روایتی جعل نمود، تا آنها را از بدویت بیرون بیاورد و دیگر ننگ اعرابی بودن بر آنها صدق نکند. ابن سعد در طبقات می‌گوید: «اخبرنا محمد بن عمر، حدثني عبدالله بن جعفر عن عبدالرحمان بن حرملة عن عبدالله بن دینار عن عروه بن الزبير عن عایشه زوج النبی، - صلی الله علیه و آله و سلم -، قالت: لما قدمنا المدینه نهانا رسول الله ان نقیل هدیه من اعرابی فجاءت ام سنبله الاسلامیه بلبن فدخلت به علينا فابینا ان نقبله، فنحن علی ذلک الی ان جاء رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - معه ابوبکر فقال: ما هذا؟ فقلت یا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - هذه ام سنبله اهدت لنا لبنا و كنت نهیتنا ان نقبل من احد من الاعراب شیئا، فقال: خذها من ام سنبله و لیست اسلم باعرابی هم اهل بادیتنا و نحن اهل قاریتهم اذا دعونا هم اجابوا و ان استنصرنا هم نصرونا، صبی یا ام سنبله، فصبت فقال: نا ولی ابوبکر فشرب ثم قال: صبی فشرب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ثم قال: صبی. فصبت فناوله عایشه فشربت، فقالت عایشه: و ابردها علی الکبد! كنت نهیتنا ان ناخذ من اعرابی هدیه» [۷۷]: با پنج سند از عایشه همسر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرده است: وقتی که ما به مدینه آمدیم پیامبر اسلام ما را از قبول کردن هدیه از اعراب بادیه‌نهی فرموده بود. مدتی گذشت نگاه ام سنبله اسلامیه با مقداری شیر آمد مدینه و آن شیر را به ما داد، ما از قبول کردن امتناع کردیم، تا اینکه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که ابوبکر با او بود وارد شد و فرمود: این چیست؟ در جواب عرض کردم: ای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - این ام سنبله می‌باشد و برای ما مقداری شیر هدیه آورده است، چون شما ما را [صفحه ۵۶] از قبول هدیه از اعراب نهی فرموده بودید، لذا ما هم قبول نکردیم. بعد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آن شیر را از ام سنبله اسلامیه بگیرید! زیرا اسلم دیگر اعرابی و بدوی نیست، آنها اهل محل ما و ما هم

اهل قریه آنها هستیم، برای اینکه هر زمانی ما آنها را دعوت کنیم اجابت می‌کنند، و اگر از آنها طلب یاری کنیم، ما را یاری می‌کنند. سپس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بریز یا ام سنبله، بعد ام سنبله ظرفی را پر از شیر کرد، پیامبر فرمود: بده به ابوبکر، ابوبکر شیر را خورد. دفعه دوم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بریز ام سنبله ظرف دوم را ریخت به عایشه داد. و عایشه می‌گوید: شیر را نوشیدم جگرم را خنک کرد، و خطاب به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گفتم: شما ما را از قبول هدیه از اعرابی نهی فرموده بودید! پس چگونه هدیه‌ی ام سنبله را قبول کردید؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: اسلم و طایفه‌ی او اعرابی نیستند. اگر برای تحقیق در حالات و روایات و اوضاع طایفه‌هایی که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند به تاریخ و سیر مراجعه شود، آن وقت به این نتیجه خواهیم رسید که چه طایفه‌هایی در زمان حیات رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به مدینه آمدند و چه طایفه‌هایی بعد از رحلت آن حضرت وارد مدینه شدند. و اگر به سخنان مورخین و محدثین که از آنها نقل قول شد دقت شود، این نتیجه‌ی قطعی به دست می‌آید که بنی اسلم در حین رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد مدینه شدند. و هیچ بعید نیست که آنها با یکدیگر قرار و مدار داشتند که در همان بجه‌ی بیماری پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به مدینه بیایند بخصوص اینکه اکثر اهل سنت نوشته‌اند که در وقت رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بعضی در مدینه نبوده و مشغول جمع کردن نیرو و یا به اصطلاح امروز مشغول تبلیغات کاندیداتوری خود بوده‌اند (البته به صورت پنهان) [۷۸] و نه به صورت آشکار. [صفحه ۵۷]

اقداماتی که با مردم انجام شد

۱- ایجاد رعب و ترس در میان مردم با آمدن قبیله‌ی مسلح و بدوی بنی اسلم در مدینه و ترور سرشناسان مخالفی، و یا ضرب و شتم آنها، و بر همین اساس بود که خانه‌ی زهرا - سلام الله علیها - به آتش کشیده شد، سر «مالک بن نوریره» را از تن جدا کردند و فجائه را در مصلاهی مدینه زنده در آتش سوزاندند. ۲- جعل احادیث و ایجاد تزلزل و بی‌ثباتی و پخش شایعات و اکاذیب که مردم را منحرف و سر درگم کرد. مردمی که زمانی بسیار از گرویدنشان به اسلام نمی‌گذشت. و از طرف دیگر حضرات هم همیشه پهلوی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند، از جمله جعل حدیث: «ما از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدیم که فرمود: خلافت و نبوت برای ما اهل بیت جمع نمی‌شود» و وقتی که ابوبکر این حرف را گفت: علی - علیه السلام - فرمود: «آیا کسی از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در آنجا با تو بود که شهادت دهد» عمر برخاست و با اشاره به ابوبکر گفت: «خلیفه‌ی رسول خدا راست می‌گوید من این کلام را همان طور که ابوبکر گفت از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم». بعد از عمر «ابوعبیده» و «سالم» - غلام ابی حدیفه - و معاذ بن جبل گفتند: ما هم این کلام را از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدیم. اگر به این حدیث دقت کنیم می‌بینیم که اولاً در این حدیث تهمت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - زده شده است که العیاذ بالله او بر خلاف امر و وحی خدا عمل کرده است، برای اینکه ولایت علی - علیه السلام - را خداوند تعیین فرموده است که حتی خود همین آقایان در آن روز اقرار و اعتراف به ولایت وی کردند و دست بیعت به علی - علیه السلام - دادند. ثانیاً این حدیث را روایانش با قرار و مداری که قبل از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - داشتند جعل کردند. آیا این حدیث را پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فقط به ابوبکر و عمر و ابوعبیده و معاذ بن جبل گفته است و در آن جلسه سلمان فارسی و اباذر غفاری و مقداد و عباس عموی گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حاضر نبودند؟ آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که علی - علیه السلام - را نفس خود می‌دانست و فرمود: یا علی تو را جز من کسی دیگر نشناخت، از وی پنهان داشته است؟ و یا زهرا - سلام الله علیها - که خلاصه‌ی دین و آیین پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده است، می‌شود باور کرد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آن حدیث را به دخترش نگفته باشد؟ و لذا هر انسانی که از اندک عقل و فکر سلیم برخوردار باشد با آن همه

سفارشات و تاکیدات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره‌ی علی - علیه السلام - و زهرا - سلام الله علیها - باورش نمی‌شود که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کلامی و دستوری را از آنها پنهان کرده باشد. پس واضح و معلوم است که حدیث مزبور ساختگی و جعلی بوده است و برای انحراف اذهان توده‌ی مردم جعل شده است. ۳- قرار دادن مردم در مقابل اهل بیت - علیه السلام - و آن هم با جعل حدیث «انا معاشر الانبیاء لا- نورث درهما و لا- دینار» (ما جمع پیامبران درهم و دیناری را از خود به ارث نمی‌گذاریم!!) در اینجا فقط عمر و عایشه شهادت دادند و گفتند: ما از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدیم که این گونه فرمود. و در رابطه‌ی همین شهادت دروغ بود که زهرا - سلام الله علیها فرمود: «هذا اول شهاده زور شهدا بها فی الاسلام» [۷۹]: این نخستین شهادت باطل در اسلام بود که آن دو نفر گفتند. [صفحه ۵۹] با جعل همین حدیث بود که ابوبکر فدک را از دست فاطمه - سلام الله علیها - گرفت و به مردم گفت: «فدک از اموال عمومی است، چرا باید در دست فاطمه - سلام الله علیها - باشد» و برای تحریکات و احساسات بیشتر مردم در جواب فاطمه - سلام الله علیها - گفت: ما درآمد فدک را برای سپاه اسلام و در جهاد با دشمنان صرف می‌نمایم. اگر این دو حدیث را کنار هم بگذاریم، آن وقت به سیاست اعضای سقیفه پی خواهیم برد که با جعل حدیث اول، اعتقاد مردم را خراب کردند، مردمی که ولایت و امامت اهل بیت - علیه السلام - را یک اصل اعتقادی خود می‌دانستند، آن را از مردم گرفتند و اعتقادشان را منحرف کردند، و بعد با جعل حدیث دوم اموال و املاک بخششی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به اهل بیت - علیه السلام - و مخصوصا زهرا - سلام الله علیها - را از آنها گرفتند. و سپس عقیده و ایمان راسخ مردم به اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را فاسد کردند و مردم را در مقابل آنها قرار دادند. با این نقشه هم مردم ساده و آنهايي که شناخت درست از اهل بیت نداشتند و هم آنان را که مغرض بودند استحمار کردند. انسان وقتی نقشه‌ی حزب سقیفه را با وجودی که ارتباط به جای دیگری نداشته‌اند با سیاستهای استعماری و استکباری امروز مقایسه می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که آنها چقدر نقشه و برنامه را دقیق اجرا کردند. اول خواستند اعتقادات مردم را خراب و منحرف کنند و اهل بیت را در نزد مردم کم ارزش کنند، و بعد بگویند ای مردم این اموال که به دست اهل بیت هست مال شماست. چرا از آنها باز پس نمی‌گیرید و خلیفه به خاطر شما و برای دلسوزی شما می‌خواهد اموال و املاک را از آنها پس بگیرد، و شما اگر همکاری نمی‌کنید لاقلاً مهر سکوت بر لب بزنید و چیزی نگویید، تا دستگاه حکومت نسبت به اهل بیت و خاندان وحی هر اقدامی کرد آزاد باشد و شما هم اعتراض نکنید. با همین تبلیغات گمراه کننده بود که فدک را از فاطمه - سلام الله علیها - گرفتند (بحث آن در بخش فدک و فاطمه - سلام الله علیها - خواهد آمد). [صفحه ۶۰] ۴- خرید مردم به وسیله پول، تا آنجا که حتی بین مردم پول تقسیم می‌کردند. در همین رابطه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «فلما اجتمع الناس علی ابوبکر، قسم قسما بین نساء المهاجرین والانصار فبعث الی امراه من بنی عدی ابن النجار قسمها مع زید بن ثابت، فقالت: ما هذا؟ قال: قسم قسمة ابوبکر للنساء. قالت: اترا شوننی عن دینی! والله الا قبل منه شیئا فردته علیه...» [۸۰]: وقتی که ابوبکر بر سر کار آمد پولی را در میان مهاجر و انصار تقسیم کرد، در این بین قدری پول را برای زنی از انصار بردند. زن پرسید: این پول برای چیست؟ گفتند: پولی است که ابوبکر به همه داده و سهمی هم به تو رسیده است. زن گفت: آیا می‌خواهید در امر دین به من رشوه دهید؟! به خدا سوگند هرگز چیزی از آن را نخواهم پذیرفت و همه‌ی آن را به ابوبکر رد کرد. جالب این است که متقی هندی در کنز العمال که این حدیث را نقل کرده، در پاورقی آن، حدیث «لعن الله الراشی والمرتشی و الرائشی»: [۸۱] را ذکر کرده است و بعد می‌گوید: راشی یعنی کسی که چیزی را می‌بخشد تا او را بر باطل کمک کند، و مرتشی همان گیرنده‌ی رشوه است، و رایش یعنی آن کسی که تلاش می‌کند تا از مال راشی کم کند و به مال مرتشی بیفزاید. و بعد متقی هندی تلاش کرده است تا با ذکر مثال آبروی ابوبکر را حفظ کند. ۵- دلسوزی برای مردم و اینکه هدف ما مردم است و دایه‌های مهربان‌تر از مادر شدن. وقتی که به ابوبکر اعتراض می‌شد که چرا با وجود علی - علیه السلام - خلافت را تصاحب کردی، در حالی که او سزاوارتر بر این منصب بود؟ در جواب می‌گفت: «از فتنه ترسیدم». در همین راستا ابن ابی‌الحدید گفته است: «و خشیت الفتنه، و ایم الله ما

حرصت علیها یوما قط، و لا سئلتها الله فی سر و لا علانیه قط، و لقد قلدت امرا عظیما [صفحه ۶۱] مالی به طاقه و لا یدان، و لقد وددت ان اقوی الناس علیه مکانی» [۸۲]: از فتنه ترسیدم، و قسم به خدا هرگز روزی آرزوی خلافت را نداشتم و هرگز نه در پنهان و نه علنی از خدا خلافت را نخواستم، و هر آینه امر بزرگی را عهده‌دار شدم و طاقت پیش بردن آن را ندارم و دوست داشتم که قوی‌ترین انسانها بجای من عهده‌دار مسئله خلافت و امارت می‌شد!! کسی جرات نکرد بگوید که اگر واقعا راست می‌گویی و توانایی نداری حل این مشکل آسان است؟ مسئله‌ی ولایت و امارت را به صاحب اصلی آن که از طرف خدا معین شده است (علی - علیه السلام) واگذار کن، اگر واقعا می‌خواهی که فتنه در جامعه اسلامی ایجاد نگردد و فساد و تباهی دامن گیر مردم نشود، استعفا کن تا آن کسی که لیاقت خلافت دارد، فتنه‌ها را خاموش کند و به جای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جلوس کند و او عهده‌دار ولایت و زمامداری شود. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: «و خرج علی فقال: افسدت علینا امورنا، و لم تستشیر، و لم ترع لنا حقا، فقال ابوبکر: بلی، ولکنی خشیت الفتنه» [۸۳]: در روز سقیفه علی - علیه السلام - از خانه بیرون شد و به او فرمود: در امر خلافت بر ما ظلم کردی، و مشورت نکردی و حق ما را در نظر نگرفتی! ابوبکر در جواب گفت: بلی از فتنه ترسیدم و این کار را کردم. همان طوری که عرض شد اگر واقعا ابوبکر راست می‌گفت و از فتنه می‌ترسید و اگر در «اقیلونی» گفتن‌هایش صداقت داشت، خوب بود کنار می‌رفت. و جالب اینجاست که در این حدیث جعلی «نحن معاشر الانبیاء...» شهادت عمر و عایشه قبول شد، ولی در ادعاهای فاطمه - سلام الله علیها - مبنی بر اینکه فدک بخشش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به وی بوده است، شهادت علی و حسن و حسین - علیهم السلام - [صفحه ۶۲] بر اینکه فدک را پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به زهرا - سلام الله علیها - بخشیده است قبول نشد. عجب است از این انصار بی‌وفا کسی نبود سوال کند: چطور است که شهادت دختر تو قبول می‌شود، ولی شهادت دختر طاهره و مطهره و محدثه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و آن کسی که سوره‌های کوثر و هل اتی و آیه‌های مودت و قربی و تطهیر و مباحله در شان او نازل شده، بلکه تمام خلقت بواسطه وجود اوست، قبول نشود؟! [صفحه ۶۳]

مخالفین حکومت سقیفه

در فصل پنجم گوشه‌هایی از رفتار حزب سقیفه با عموم مردم را ملاحظه فرمودید. هم اینک موضوع مخالفین و کسانی که مخالف سقیفه بودند را بررسی می‌کنیم. این مخالفتها دو نوع بوده: بعضی گروهی و طایفه‌ای و بعضی هم به صورت فردی و شخصی بوده است. شیوه‌های برخورد سران سقیفه با مخالفان به گونه‌های مختلف بود. اکنون به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. ۱- تطمیع: یکی از روشهای برخورد حزب سقیفه، تطمیع مخالفها بود، عده‌ای را با پول و درهم و دینار، عده‌ای را هم با وعده‌ی مقام و ریاست، تا آنها دست از مخالفت بردارند و مهر سکوت بر دهان بزنند، مثل عثمان و طلحه و ابوسفیان و امثال آنها. ابن ابی‌الحدید قول براء بن عازب را در همین رابطه نقل کرده است و می‌گوید: «و رایت فی اللیل المقداد و سلمان و اباذر و عباده بن الصامت و ابا الهیثم بن التهیان و حدیقه و عمارا، هم یریدون ان یعیدوا الامر شوری بین المهاجرین. و بلغ ذلک ابوبکر و عمر فارسلا الی ابی‌عبیده و الی المغیره بن شعبه، فسا لا هما عن الرای، فقال المغیره: الرای ان تلقوا العباس فتجعلوا له و لولده فی هذه الامر نصیبا، ليقطعوا بذلک ناحیه علی بن ابی [صفحه ۶۴] طالب...» [۸۴] براء بن عازب می‌گوید: من همیشه دوست بنی‌هاشم بودم، وقتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا رفت مردد و حیران بودم که چه کنم و کجا بروم، به محله‌ی بنی‌هاشم رفتم، دیدم که آنها در کنار جنازه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند و سران قریش از جمله ابوبکر و عمر نبودند، از علت نبودن آنها سوال کردم، کسی در جوابم گفت: مردم در سقیفه بنی‌ساعده هستند، و کسی دیگر گفت که مردم با ابوبکر بیعت کردند و در این هنگام ابوبکر را دیدم که با عمر و ابو عبیده و جماعتی از بنی‌اسلم می‌آید، باز هم به طرف بنی‌هاشم آمدم که در خانه بسته بود، در را محکم زدم، و صدا کردم که مردم با ابوبکر بیعت کردند! عباس در جوابم گفت: تا پایان روزگار خاک نثاران باد، همانا من به شما فرمان دادم

که چه کار کنید و شما از دستور من سرپیچی کردید. من به فکر چاره افتادم و اندوه درون را فرو خوردم، لحظه‌ای مکث کردم و قلبم تند می‌زد، شب بود، دیدم که مقداد و سلمان و اباذر و عباد بن صامت و ابوالهیثم و حذیفه و عمار قصد دارند که مسئله‌ی امارت و جانشینی را در بین مهاجرین به شور و مشورت بگذارند. این خبر به ابوبکر و عمر رسید، آن دو کسی را فرستادند سراغ مغیره و ابو عبیده، وقتی آنها آمدند ابوبکر و عمر از آن دو سوال کردند که عده‌ای از مردم در اطراف علی - علیه السلام - جمع شده‌اند نظر و رای شما نسبت به آنها چیست؟! مغیره در جواب گفت: مصلحت این است که شما بروید با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و در دستگاه حکومت برای او و فرزندش سهمی قائل شوید، بواسطه این کار آنها اطراف علی - علیه السلام - را ترک می‌کنند و علی - علیه السلام - تنها می‌ماند. بعد ابن ابی‌الحدید می‌گوید: ابوبکر و عمر و مغیره و ابو عبیده به خانه‌ی عباس آمدند و ابوبکر خطبه خواند (چون سخنان ابوبکر طولانی بود در اینجا از ذکر تمام آن خودداری شد). جمله‌هایی از سخنان ابوبکر این است: «و نحن نريد ان نجعل لك في هذا الامر نصيبا و لمن بعدك من عقبك اذ كنت عم رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و ان كان المسلمون قدرا اوا مكانك من رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و مكان اهلك، ثم [صفحه ۶۵] عدلوا بهذا الامر عنكم و علی رسلکم بنی‌هاشم، فان رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - منا و منکم...»: ما خواستیم که در امر خلافت برای تو و فرزندان تو سهمی در نظر بگیریم، زیرا که تو عموی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هستی و مردم قدر و منزلت تو و خاندانت را می‌شناسند و با وجود این در مورد خلافت از شما و تمام افراد بنی‌هاشم عدول کرده‌اند. پس بدانید که این موضوع مسلم است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از ما و شماست. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: عمر با روش و رفتار خشونت‌آمیز و با تهدید و وعده و وعید، سخنان ابوبکر را قطع کرد و گفت: «و اخرای انا لم ناتکم حاجه الیکم و لکن کرهنا ان یکون الطعن فیما اجتمع علیه المسلمون منکم فیتفقم الخطب بکم و بهم فانظروا لانفسکم و لعامتهم ثم سکت.» [۸۵]: مسئله‌ی دیگر اینکه ما که سراغ شما آمده‌ایم نه به خاطر حاجت و نیاز باشد، بلکه آمدن ما به این جهت است که خوش نداشتیم در خلافت که مسلمانان اجتماع کردند و با ابوبکر بیعت کردند از طرف شما ایراد و اشکالی باشد تا گرفتاری آن به شما و ایشان برگردد، و لذا از شما دعوت می‌کنیم بیایید با دستگاه حکومت همکاری کنید و به مصلحت خودتان و مردم بیندیشید. بعد ساکت شد و دیگر چیزی نگفت. اگر سخنان فوق را دقیق بررسی کنیم می‌بینیم که از راه تطمیع و قریب و با وعده‌ی ریاست و پست و مقام برای عباس عموی حضرت علی - علیه السلام - خواسته‌اند که او را از کنار علی - علیه السلام - بروبایند و هم با تهدید و ارعاب و این که مردم از شما برمی‌گردند و نیاز به شما نداریم بلکه خواستیم که در امر خلافت حرف و اعتراضی نداشته باشید. و کاملا مشهود است که می‌خواستند با بردن عباس دیگران را هم به طرف خودشان بکشانند. بنابراین حزب سقیفه مخالفین خود را اول تطمیع و باز خرید و بعد هم ترور می‌کردند، و آن هم یا حیثیتی و یا جانی که برخورد با عباس عموی گرامی پیامبر - صلی الله [صفحه ۶۶] علیه و آله و سلم - هم یکی از این مقوله‌هاست. ولی چیزی که جای تاسف است اینکه امت بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - یا از جهت ترس و یا تطمیع و مال دنیا به دست خودشان اسلام عزیز را از سرچشمه‌ی صاف و زلالش گل آلود کردند و ولی برحق خدا و وصی پیامبر را تنها گذاشتند تا ناخلفها بیایند مقدرات حکومت اسلامی و مردم را به دست بگیرند و بکنند آنچه را که کردند. اما جواب دندان شکن عباس به رئیس سقیفه این بود: «واما ما بذلت لنا، فان یکن حقک اعطیناه فامسکه علیک، و ان یکن حق المومنین فلس لک ان تحکم فیه... و اما قولک! ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - منا و منکم، فان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - من شجره نحن اغصانها، وانتم جیرانها، و اما قولک: یا عمر، انک تخاف الناس علینا، فهذا الذی قدمتموه اول ذلک و بالله المستعان» [۸۶]: عباس عموی گرامی حضرت علی - علیه السلام - پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت: همان گونه که تو گفتی، خداوند متعال محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را به پیامبری برانگیخت و او را هادی و رهبر مومنان قرار داد و خداوند با وجود او بر امتش منت گذارد و سرانجام برای او آنچه را در پیشگاه اوست برگزید و مردم را آزاد گذاشت تا برای خود کسی را

برگزینند، به شرط آنکه به حق انتخاب کنند و گرفتار هوی و هوس نشوند. اکنون تو اگر به مکانت خویش از رسول خدا طالب خلافتی، حق ما را گرفته‌ای و اگر به رای مومنان متکی هستی ما هم از ایشان هستیم (و در مورد خلافت شما هیچ کاری انجام نداده‌ایم، نه برای آن آبی آورده‌ایم و نه بساطی گسترده‌ایم) و اگر تصور می‌کنی خلافت برای تو به خواسته‌ی گروهی از مومنین واجب شده است، در صورتی که ما آن را خوش نداشته باشیم دیگر برای تو وجوبی نخواهد بود، و از سوی دیگر این دو گفتار تو چه اندازه با یکدیگر فاصله دارد که از یک سو می‌گویی آنان به تو اظهار کرده‌اند و از یک سو [صفحه ۶۷] می‌گویی آنان در این باره طعن می‌زنند. و آنچه را که به ما می‌بخشی اگر حق خودت است، پس آن را پهلوی خودت نگهدار و اگر حق مومنین است، پس مناسب نیست که تو در حق مردم و مومنین حکم کنی و حق آنها را غضب کنی، و آنچه را که به ما می‌دهی، اگر حق خود ماست ما راضی نمی‌شویم که بعضی از آن را برگردانی و بعضی دیگر را برنگردانی و این سخن را به این جهت نمی‌گوییم که بخواهم تو را از کاری که در آن درآمده‌ای برکنار سازم، ولی دلیل و حجت را باید گفت و اما اینکه گفتی رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- از ما و شماست، بدان که رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- مثل درختی می‌ماند که ما شاخ و برگ آن هستیم و شما همسایه آن، بعد عباس خطاب به عمر گفت: اما سخن تو: تو از شورش مردم ما را می‌ترسانی و بدان این کاری که شما کردید، این اول آن (یعنی شوراندن مردم) می‌باشد و ما به خدا پناه می‌بریم و از او کمک می‌خواهیم. ابن ابی‌الحدید در جلد دوم شرح نهج‌البلاغه صفحه‌ی ۵۲ سخنان براء بن عازب و شور و مشورت‌های یاران علی -علیه‌السلام- را نقل می‌کند و اینکه یاران و نزدیکان حضرت علی -علیه‌السلام- تلاش می‌کردند که مسئله‌ی خلافت را در بین مهاجرین به شورا گذارند، و بعد هم مسئله‌ی با خبر شدن ابوبکر و عمر و پیشنهاد مغیره به ابوبکر و عمر را مبنی بر اینکه با عباس ملاقات کنید و در حکومت او را هم شریک نمایند تا بواسطه این کار از طرف علی -علیه‌السلام- و یارانش خاطر جمع شوید و وقتی که عباس به طرف شما آمد و در حکومت دخالت کرد، حجت و دلیل برای شما در نزد مردم بر ضد علی -علیه‌السلام- می‌باشد و مردم دیگر علی -علیه‌السلام- را رها می‌کنند. اینجا ابن ابی‌الحدید می‌گوید: در شب دوم وفات پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- آنها برای تطمیع عباس به خانه وی آمدند و با جواب دندان شکن عباس برگشتند. با توجه به این سخنان هم معلوم می‌شود که حکومت چه مقدار تلاش می‌کرده تا مردم و افراد سرشناس را از اطراف علی -علیه‌السلام- و اهل بیت -علیه‌السلام- دور کند و حالا این کار را با هر اقدام صورت بگیرد. [صفحه ۶۸] بلی حزب سقیفه موفق شده عده‌ای را با درهم و دینار و بخشش مال و اموال، مثل «اباسفیان» و «طلحه» و «اسید بن حضیر» باز خرید و تطمیع کنند. باز هم ابن ابی‌الحدید و ابن عبد‌الربه می‌گویند: «قال ابوبکر احمد بن عبد‌العزیز... ان اباسفیان قال شیئا آخر لم تحفظه الرواه، فلما قدم المدینه قال: انی لاری عجاجه لا یطفئها الا الدم! قال: فکلم عمر ابوبکر، فقال: ان اباسفیان قد قدم، و انا لانا من شره، فدفع له ما فی یده فترکه فرضی» [۸۷] ابن ابی‌الحدید قبل از این حدیث، حدیث دیگری را از ابوبکر جوهری نقل کرده است که پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- ابوسفیان را به سرزمین طایف برای جمع‌آوری زکات فرستاده بود و وقتی ابوسفیان از آن جا برگشت، پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا رفته بود، از عده‌ای سوال کرد: چه اتفاقی افتاده است؟ گفتند: رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا رفته است، سوال کرد که جانشین او چه کسی شده است؟ گفتند: ابوبکر، ابوسفیان گفت: بچه شتر خلیفه شده است؟ در جواب گفتند: بلی و آن وقت سوال کرد: پس مستضعفان علی -علیه‌السلام- و عباس چه کردند... بعد ابن ابی‌الحدید این روایت را ذکر کرده است: ابوبکر جوهری گفته است: همانا ابوسفیان چیزی دیگر هم گفت که آن را روایت نیاورده‌اند یا ضبط و ثبت ننموده‌اند، وقتی که ابوسفیان به مدینه آمد و گفت: همانا من آتش و فتنه‌ای را می‌بینم که خاموش نمی‌کند، آن را مگر خون. و این حرف او را عمر شنید و با ابوبکر صحبت کرد و گفت: اباسفیان به مدینه برگشته است، و ما از شر او درامان نیستیم، پس باید او را تطمیع و باز خرید کنیم، بعد تصمیم گرفتند که هر چه از مال زکات که از سرزمین طایف آورده بودند به او پس دهند و این کار را کردند و او را رها نمودند و از او بیعت نخواستند و او هم راضی شد. بعد هم -پس از فتح

سرزمین شام - حکومت آنجا را به فرزندان او (ابوسفیان) واگذار کردند!! و مخصوصا معاویه که در مدت بیست سال جز دشمنی با اهل بیت و آل علی - علیه السلام - کاری نکرد و دست پلیدش را به خون فرزندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و ستارگان آسمان امامت و ولایت آلوده کرد و عمال [صفحه ۶۹] جیره خواری را روی کار آمد که تا توانسته‌اند حدیث جعل نمودند و احادیثی که از زبان مبارک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در فضائل علی و زهرا - سلام الله علیهما - بود آنها را برای ابوبکر و عمر دیگران جعل کردند. و آن قدر حدیث جعل کردند که آخر معاویه گفت: دیگر بس است و از حالا حدیث به نفع معاویه جعل کنید و آن عمال جیره خوار نیز این کار را کردند. برای اطلاع بیشتر به کتاب «سقیفه انقلاب ایض» مراجعه شود. ۲- تهدید: یکی دیگر از طرحها و برنامه‌هایی که حزب سقیفه با مخالفین انجام داد، تهدید و از صحنه خارج کردن افراد بود و در مورد تعدادی از آنها پا را از تهدید فراتر گذاشته و به ضرب و قتل آنها پرداختند. برای نمونه شمشیر «زبیر» را شکسته و بر سینه‌اش نشستند، «ابوذر» و «سلمان» و «مقداد» را آن قدر زدند که سلمان می‌گوید: گردنم چون غده‌ای ورم کرده و بالا آمده، و اگر علی - علیه السلام - به فریادش نرسیده بود او را کشته بودند. ابن ابی‌الحدید در رابطه با تهدید و ضرب و شتم می‌گوید: «فخرج الزبیر مصلتا بالسيف فاعتقه زیاد بن لیید الانصاری و رجل آخر فندر السيف من يده» [۸۸]: زبیر در خانه‌ی علی بود و از خانه بیرون آمد و شمشیر به دست داشت، زیاد بن لیید انصاری با مرد دیگری او را کتک زدند و شمشیرش را گرفتند. در آخر ابن ابی‌الحدید می‌گوید: او را به ضرب و زور و کتک به طرف ابوبکر بردند. «بریده اسلمی» را به دستور عمر زدند و از مسجد بیرون کردند، آنهم به سبب اینکه در مسجد به ابوبکر می‌گفت: این حدیثی که تو از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل می‌کنی که نبوت و خلافت در یک نسل جمع نشود، دروغ است. و شما همان دو نفری هستید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به شما فرمود: خدمت علی بروید و به ولایت او بر مومنین تسلیم شوید و شما هم گفتید که آیا دستور خدا و رسول اوست؟ آن حضرت هم فرمود: آری. و بریده اسلمی می‌گفت: شما دروغ می‌گویید [صفحه ۷۰] و به خدا قسم در شهری که تو امیر آن باشی سکونت نمی‌کنم، پس آن گاه او را زدند و به بیرون انداختند. و حباب بن منذر آن بزرگ صحابی و مجاهد جنگ بدر را با آن همه سابقه‌ی درخشان به جرم اینکه در سقیفه در برابر ابوبکر شمشیر کشیده بود و خلافت او را قبول نکرده بود در همان سقیفه او را گرفته و دهانش را پر از خاک کردند. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «فوثب رجل من الانصار، فقال: انا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب، فاخذ و وطئ فی بطنه و دسوا فی فيه التراب» [۸۹]: به مردی از انصار برخوردند (حباب منذر) که می‌گفت: من مرد کار آزموده و سرد و گرم چشیده و طوفان دیده‌ام، او را گرفته، لگد کوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند!! و ام‌ایمن را که پرستار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و به آنها اعتراض می‌کرد، به دستور عمر از مسجد بیرون انداختند. ام‌ایمن می‌گفت: ای ابوبکر چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر کردی. ۳- سلب آزادی: باز هم یکی از طرحهای حزب سقیفه در برخورد با مخالفین خود، در محاصره و تنگنا و ممنوع الخروج قرار دادن صحابه و افراد سرشناس بود و عمر پس از برنامه سقیفه خروج صحابه از مدینه را ممنوع کرد، به بهانه‌ی این که می‌ترسم اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در میان مردم پراکنده شوند و باعث گمراهی مردم گردند!! ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «ها انی ممسك بباب هذا الشعب ان يتفرق اصحاب محمد فی الناس فيضلوهم...» الی «و لا انكروا ایضا علی محمد قوله فی اصحاب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - انهم يريدون اضلال الناس و يهمون به...» [۹۰]: عمر گفت: بدانید همانا من در این شهر را می‌بندم تا اصحاب رسول خدا (محمد) در بین مردم پراکنده نشوند و مردم را گمراه نکنند... تا اینکه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: شیعه انکار نمی‌کنند سخن عمر [صفحه ۷۱] را درباره‌ی اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - همانا آنان (اصحاب) می‌خواهند مردم را گمراه کنند و به این کار تلاش می‌کنند. خطیب بغدادی می‌گوید: «جاء الزبیر الی عمر: ائذن لی ان اخرج فاقاتل فی سبیل الله، قال حسبك قد قاتلت مع رسول الله - صلی الله علیه و آله - و سلم فانطلق الزبیر و هو يتذمر، فقال عمر: من يعذرنی من اصحاب محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -؟ لولا انی امسك بقم هذا الشعب لاهلك امه محمد - صلی

الله علیه و آله و سلم-» [۹۱]: زبیر آمد پهلوی عمر و از او اجازه خواست تا برای جنگ در راه خدا از مدینه خارج شود، عمر در جواب گفت: همان مقدار جنگهایی که در راه خدا در کنار رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- انجام داده‌ای بس است (یعنی اینکه اجازه نمی‌دهم) زبیر در حالی که ناراحت بود از پهلوی عمر رفت و فاصله گرفت، بعد عمر گفت: کیست که مرا از خروج اصحاب رسول خدا معذور دارد؟ و اگر من درهای این شعب (مدینه) را نبندم و مراقبت نکنم هر آینه امت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- هلاک می‌شود. با توجه به این سخنان پیداست که حکومت سقیفه راه و روش اختناق و سلب آزادی را در پیش گرفته بوده است که حتی اصحاب و یاران پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- در خانه‌هاشان بازداشت بودند و از تماس گرفتن با مردم ممنوع بوده و اینکه حقایق را به مردم بگویند، تحت نظر داشته‌اند. و اگر از آنها سلب آزادی نمی‌کردند، بالاخره حقایق را به مردم می‌گفتند و مردم را با (بیان اینکه حکومت روی معیارهایی که خداوند برای جانشین پیامبرش معین کرده نمی‌باشد) روشن می‌کردند، معلوم بود که مردم عکس‌العمل نشان می‌دادند، اگر چه آنان در مرحل اول سکوت کردند. و پیداست که سران حکومت با این برنامه‌ریزی دقیق که داشته‌اند مخالفین خود را تطمیع و باز خرید و اعطای حق سکوت و بعد هم تهدید نموده، ضرب و شتم، محاصره، بازداشت، زندانی، ممنوع الخروج و یا ممنوع المنبر می‌کردند و اینکه حق هیچ‌گونه تماسی با مردم را نداشته باشند. [صفحه ۷۲]-۴- جعل حدیث: یکی دیگر از برنامه‌های حکومت سقیفه که به محض روی کار آمدن آن را اجرا کردند و خیلی از افراد با تقوا را هم در شک و شبهه انداختند، برنامه‌ی جعل احادیث و آن هم از زبان مبارک پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود که سبب گمراهی افراد زیادی شد، گرچه مردم زود متوجه مسئله شدند ولی چه فایده. اولین کسی که حدیث جعل کرد خود ابوبکر بود، همان طور که گفته شد وقتی او سر کار آمد اولین اتهام را به ساحت اقدس پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نسبت داد که از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیدم فرمود: «خلافت با نبوت برای ما اهل بیت جمع نمی‌شود» و یا اینکه ما از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیدیم که فرموده: «ما طایفه‌ی انبیا درهم و دینار را به ارث نمی‌گذاریم» و یا اینکه عایشه خانم گفت که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «ابوبکر به جای او با مردم نماز بخواند». با این نسبت‌های دروغ و اتهامات، عده‌ای از مردم را در حال شک و شبهه و سر درگمی بردند و با این شایعات انقلاب سفید! را با تهدید و ارعاب بر ضد اهل بیت- علیه‌السلام- انجام دادند. عایشه خانم احادیثی را جعل کرد و افتراات زیادی را به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نسبت داد و از جمله گفت: «ما ترک رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- دینارا و لا درهما و لا شاه و لا بعیرا و لا اوصی بشیء» [۹۲]: رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بعد از خود نه دنیا و نه درهم و نه گوسنجد و نه شتر و هیچ چیزی را به عنوان ارث باقی نگذاشت و به چیزی و کسی هم وصیت نکرد!! باز هم ابن سعد به نقل از عایشه خانم می‌گوید: «قیل لعایشه اوصی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و آله و سلم-؟ قالت: کیف اوصی و لقد دعا بالطست لیبول فیها فانخث فی حجری و ما شعرت انه مات، و مامات الایین سحری و نحری» [۹۳]: به عایشه گفته شد آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم- وصیتی فرمود؟ و کسی را به عنوان وصی خود معرفی فرمود؟ عایشه در جواب گفت: چگونه وصیت کرد در حالی که در خانه‌ی من بود و از من طشت خواست تا اینکه... کند و من نفهمیدم که او کی از دنیا رفته است و از دنیا نرفت مگر [صفحه ۷۳] اینکه سر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بین سینه و آغوش من بود. باز هم ابن سعد می‌گوید: «قیل لام المومنین عایشه اکان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- اوصی الی علی؟ قالت: لقد کان راسه فی حجری فدعا بالطست فبال فیها فلقد انخث فی حجری و ما شعرت فی فمتی اوصی الی علی؟» [۹۴]: به عایشه گفته شد آیا رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به علی- علیه‌السلام- وصیت و سفارشی فرمود؟ در جواب گفت: به تحقیق سر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در آغوش من بود و طشت خواست تا در آن... کند و در آغوش من بود و نفهمیدم کی از دنیا رفته، پس چگونه و چه زمانی به علی- علیه‌السلام- وصیت کرده است؟! این گونه افتراات نسبت به ساحت مقدس پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- زیاد است و شاید بیش از هزاران باشد و هر انسانی اگر با تتبع و دقت این روایات و اکاذیب را

بررسی کند، متوجه خواهد شد که اینها جز اتهامات چیزی دیگری نخواهد بود. هر عقل سالمی درک می‌کند که اینها حقیقت ندارند، برای اینکه یک انسان عادی اگر از دنیا برود و یا مسافرت کند یک سری وصیتها و سفارشات می‌کند، آن وقت چطور می‌شود که آخرین پیامبر خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بعد از بیست و سه سال زحمت و رنج در راه تبلیغ بهترین دین آسمانی از دنیا برود، اما بدون وصیت و وصی باشد؟ بر فرض اینکه آنها جریان غدیر و آیاتی که در این باره نازل شد نشنیده‌اند، آیا باز هم می‌شود تصور کرد که پیامبر بدون وصیت از دنیا رفته باشد؟ بلکه می‌شود گفت: این اکاذیب از برنامه‌های سقیفه بوده است که مردم را سر درگم کنند تا به اهداف خودشان برسند!! در حقیقت با این جعلیات انکار خلافت علی- علیه السلام- که مساوی با انکار نبوت و رسالت پیامبران و مخصوصا انکار رسالت پیامبر اسلام بوده است نمودند. چنانچه حسکانی در «شواهد التنزیل» به سند خود از عبدالله بن عباس در تفسیر آیه‌ی شریفه: «واتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصه و اعلموا ان الله شیدد العقاب». [۹۵]. [صفحه ۷۴] (و بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد (بلکه ظالمان و مظلومان همه را فرا گیرد) بدانید که عقاب خدا بسیار سخت است) گفت: چون آیه نازل شد پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی فکمانما جحد نبوتی و نبوه الانبیاء قبلی». [۹۶]: هر کس به علی- علیه السلام- ظلم کند در جانشینی من پس از وفاتم، گویا نبوت مرا و پیامبران گذشته را انکار کرده است. در کتاب ابو عبدالله محمد بن علی سراج آمده است که او در تاویل آیه به سند خود به نقل از عبدالله بن مسعود گفت: پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به من فرمود: ای ابن مسعود بر من آیه: «واتقوا فتنه...» نازل شد و من آن را نزد تو به امانت می‌گذارم، آن چه من می‌گویم آن را حفظ کن و از من به دیگران نقل نما که: «من ظلم علیا مجلسی هذا کمن جحد نبوتی و نبوه من کان قبلی». هر کس به علی- علیه السلام- در جانشینی من، ظلم کند، مثل کسی است که نبوت مرا و تمام پیامبران را انکار کرده است. راوی به او گفت: آیا واقعا این جمله را از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیدی؟! گفت: آری، گفتم: پس چگونه از طرف ظالمان قبول پست و مقام کردی؟! جواب داد: به همام جهت عقوبت عمل خود را به خود وارد آوردم و این به جهت آن بود که من از امام خود اذن نگرفتم، چنانچه جندب و عمار و سلمان، اذن گرفتند و من از خداوند طلب آمرزش می‌کنم. حالا- با توجه به آیه‌ی شریفه و حدیث نورانی، آنهایی که با جعل احادیث مسئله‌ی خلافت علی- علیه السلام- را انکار کردند، آیا متوجه نبودند که با انکار ولایت و امامت ولی خدا، رسالت و نبوت صد و بیست و چهار هزار پیامبر- علیه السلام- و مخصوصا رسالت سید الانبیا محمد مصطفی- صلی الله علیه و آله و سلم- را انکار نمودند؟! پس چگونه سران سقیفه و عایشه خانم به خودشان اجازه دادند با جعل احادیث، مسئله‌ی خلافت و جانشینی رسالت را که تنصیص و تصریح شده از جانب پروردگار بود انکار کردند [صفحه ۷۵] و اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به چیزی و یا کسی وصیت نکرد و العیاذ بالله بدون وصیت از دنیا رفته است!!! ۵- ترور و قتل عام: یکی دیگر از برنامه‌های از قبل تعیین شده‌ی حزب سقیفه، ترور و کشتار دسته جمعی بود، که از خطرناکترین اقدامات آنان بود. و به عنوان آخرین حربه برای کسانی که قابل تطمیع و خریداری نبودند و یا اینکه تهدیدها بر آنها اثر نمی‌کرد، آنها را ناجوان مردانه ترور می‌کردند و یا به جرم ارتداد آنها را چه فردی و چه دسته جمعی می‌کشند. با این اقدامات، نه تنها مخالفین را از سر راه برمی‌داشتند، بلکه در دل عموم مردم هم ایجاب رعب، ترس، و وحشت می‌کردند. سعد بن عباد بزرگ قبیله خزرج که با ابوبکر بیعت نکرد و عمر را هم تهدید کرد، از این مقوله می‌باشد. در همین رابطه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «انه کتب الی خالد بن الولید و هو علی الشام یامرہ ان یقتل سعد بن عبادہ، فکمن له هو و آخر معه لیلا، فلما مر بهما ریماه فقتلاه، و هتف صاحب خالد فی ظلام اللیل بعد ان القیا سعدا فی بئر هنا فیها ماء بییتی: «نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادہ» (و رمیناه بسهمین فلم تخط فواده) یوهم ان ذلک شعر الجن و ان الجن قتلت سعدا، فلما اصبح الناس فقدوا سعدا، وقد سمع قوم منهم ذلک الهاتف فطلبوه، فوجدوه بعد ثلاثه ایام فی تلک البئر، وقد اخضر، فقالوا: هذا مسس الجن، و قال شیطان الطاق لسانل ساله: ما منع علیا ان یخاصم ابوبکر فی الخلافه؟ فقال: یابن اخی، خاف ان تقتله الجن» [۹۷]: ابن ابی‌الحدید در

بحث مطاعن در «الطعن الثالث عشر» گفته است: همانا او (ابوبکر) به خالد بن ولید که در شام بود نامه نوشت و او را مامور کرد که سعد بن عباد را بکشد، بعد از رسیدن نامه‌ی خالد هم با یک نفر دیگر در کمین سعد بودند، تا اینکه در شب وقتی که سعد بن عباد از کنار آنها عبور می‌کرد او را با تیر زدند و کشتند و در چاه آب انداختند و فردی که همراه خالد [صفحه ۷۶] بود در تاریکی شب بعد از آن که سعد را در چاه آب انداخت دو بیت شعر را به صدای جن انشاء کرد: ما سید و بزرگ قبیله خزرج را کشتیم و دو تیر درست به قلب او زدیم، همه گمان کردند که آن دو سطر شعر شعر جن می‌باشد و همانا جن او را کشته است، وقتی که صبح شد مردم سعد را پیدا نکردند و این هاتف و صدا را شنیدند و به سراغ سعد برآمدند و بعد از سه روز او را در چاه آب پیدا کردند، در حالی که نابود شده بود و گفتند که این کار جن است». بعد ابن ابی‌الحدید می‌گوید: ابو حنیفه از مومن طاق پرسید: اگر خلافت حق علی - علیه‌السلام - بود، چرا با ابوبکر مخاصمه و مطالبه خلافت نکرد در حالی که علی - علیه‌السلام - قوی و شجاع بود؟ در جواب گفت: می‌ترسید که جن او را بکشد!! باز هم ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «و عمر هو الذی شید بیعه ابوبکر، و رقم المخالفین فیها فکسر سیف الزبیر لما جرده، و دفع فی صدر المقداد، و وطىء فی السقیفه سعد بن عباد، و قال: اقتلوا سعدا، قتل الله سعدا، و حطم انف الحباب بن المنذر الذی قام یوم السقیفه: انا جزیلها المحکک و عذیقها المرجب، و توعده من لجا الی دار فاطمه - علیه‌السلام - من الهاشمین، و اخرجهم منها، و لولاه لم یثب لابوبکر امر، و لا قامت له قائمه.» [۹۸]: عمر کسی بود که بیعت ابوبکر را محکوم کرد و مخالفین ابوبکر را هم به بیعت کشاند و شمشیر زبیر را در وقتی که آن را از غلاف بیرون آورده بود شکست و مقداد را در سقیفه به شکمش زد و گفت: سعد را بکشید، خدا او را بکشد، و نیز دماغ حباب بن منذر را به خاک مالید و دهانش را پر از خاک نمود، حباب کسی بود که در سقیفه گفته بود من مرد با تجربه هستم و سرد و گرم‌ها را دیده‌ام، و در مقابل طوفان‌ها مثل درخت خرما محکم هستم، و از بنی‌هاشم کسانی که به خانه فاطمه - سلام الله علیها - پناه برده بودند به آنها وعده و وعید داد و آنها را از خانه بیرون آورد، و اگر عمر نبود خلافت به ابوبکر نمی‌رسید و استوانه‌های حکومتش محکم نمی‌شد. این سعد اگر چه از [صفحه ۷۷] علی - علیه‌السلام - طرفداری نکرد، اما با ابوبکر هم بیعت نکرد، و همین باعث شد که او را تبعید کرده، در آخر ترورش نمودند.» [۹۹]. و ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «فخر رازی در کتاب نهاییه العقول می‌نویسد: سعد به خاطر ترس از عمر از مدینه مهاجرت کرد. با این حال او را کشتند» [۱۰۰] ولی فرزندش «قیس» از طرفداران علی - علیه‌السلام - و تربیت شده وی بود، مثل محمد بن ابوبکر که تربیت شده علی - علیه‌السلام - بود. دستگاه حکومت، علی - علیه‌السلام - را هم دوبار تصمیم گرفت که ترور کند، یک بار هنگام بیعت با ابوبکر که علی - علیه‌السلام - چند بار فرمود اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟ و هر دفعه آنها با قاطعیت گفتند: ترا می‌کشیم. این در موقعی بود که عمر و خالد و قنفذ، شمشیرها را برهنه کرده و منتظر اشاره‌ای بودند.» [۱۰۱]. و مرتبه‌ی دیگر وقتی بود که به این نتیجه رسیدند که علی - علیه‌السلام - مانع اعمال آنهاست و لذا ماموریت ترور و کشتن علی - علیه‌السلام - را به خالد واگذار کردند و قرار گذاشتند که حضرت را در موقع نماز بکشند، تا این که در نماز ابوبکر دچار تردید شد که شاید خالد ماموریتش را درست نتواند انجام دهد، ضمن اینکه مردم هم بر علیه آنها شورش می‌کنند و یا اینکه تحریک می‌شوند و لذا در حال نماز و قبل از سلام گفت: «ای خالد آن چه را که به تو دستور دادم انجام نده و اجرا نکن» و ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «قولهم: انه تکلم فی الصلاه قبل التسليم، فقال: لا یفعلن خالد ما امرته» [۱۰۲]: سخن شیعه درباره‌ی ابوبکر این است که او در نماز قبل از سلام صحبت کرد و گفت: خالد آن چه را که تو فرمان دادم اجرا نکن. مسعودی در این باره گفته است: «و هموا بقتل امیر المؤمنین - علیه‌السلام - و تواصوا و تواعدوا بذلک و ان یتولی قتله خالد بن الولید فبعثت (اسما بنت عمیس) الی [صفحه ۷۸] امیر المؤمنین - علیه‌السلام - بجاریه لها فاخذت بعضادتی الباب و نادت «ان الملا- یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین» [۱۰۳] فخرج مشتملا سیفه و کان الوعد فی قتله ینتهی امامهم من صلوته بالتسليم فیقوم خالد الیه فاحسوا باسه فقال الامام قبل ان یسلم (لا یفعلن خالد ما امرته به» [۱۰۴]: گروه سقیفه در تلاش بودند که امیر المؤمنین - علیه‌السلام - را بکشند و از سر راه

بردارند و لذا سفارشها کردند و وعده‌ها و قولهایی به افراد دادند که این ماموریت را انجام دهند و در آخر، مشورتها به این منتهی شد که خالد بن ولید این ماموریت را انجام دهد، او اسماء بنت عمیس کنیز خود را فرستاد به خانه علی - علیه السلام - وقتی که کنیز به جلو خانه آمد دو طرف در را گرفت و این آیه‌ی قرآن را که درباره‌ی حضرت موسی - علیه السلام - نازل شده است قرائت کرد «همانا قوم تصمیم گرفتند که تو را بکشند، پس از منزل خارج شو و من برای تو بسیار مشفق و مهربانم» بعد علی - علیه السلام - شمشیرش را کشید از منزل خارج شد، و خالد بن ولید هم که شمشیرش را گرفته بود و در موقع نماز قصد کشتن علی - علیه السلام - را داشت، ناگاه ابوبکر که نماز جماعت می‌خواند متوجه شد که شاید خالد نتواند وظیفه‌اش را درست انجام دهد و این مسئله انعکاس بدی داشته باشد و لذا در نماز قبل از سلام گفت: ای خالد آنچه را که به تو دستور دادم اجرا نکن. علی - علیه السلام - بعد از نماز، خالد را در دستان و بازوهای الهی خود آنچنان فشار داد که از درد فریاد می‌کشید و با خواهش و وساطت مردم و عموی بزرگوارش عباس او را رها کرد. به هر حال باید علی - علیه السلام - را از سر راه برداشت و او را کشت. و در آن موقعیت حساس و بسیار مهم فقط زهرا - سلام الله علیها - بود که می‌توانست او را حفظ کند و همین کار را هم کرد و سرانجام خود را فدای راه مولا و امام زمانش کرد و لذا زهرا - سلام الله علیها - فدیة علی - علیه السلام - است و رفت تا علی - علیه السلام - بماند. چنانچه گذشت دستگاه حکومت عزم را جزم کرده بود که او را از کنار علی - علیه السلام - [صفحه ۷۹] بردارد، برای اینکه تا زهرا - سلام الله علیها - هست، علی - علیه السلام - پشتوانه‌ی محکمی دارد و مردم هم او را به خاطر اینکه دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است احترام می‌گذارند و لذا اعضای سقیفه تصمیم آخر را گرفتند که فشارهای روحی و جسمی را بر زهرا - سلام الله علیها - وارد کنند تا علی - علیه السلام - پشتوانه قوی نداشته باشد و زهرا - سلام الله علیها - هم از این جهت کم نگذاشت و تا پای جان از علی - علیه السلام - و ولایت و امامت بر حق او دفاع کرد. بعد از شهادت زهرا - سلام الله علیها - علی - علیه السلام - از ترور و کشته شدن جان سالم بدر برد و به دست جن‌ها! کشته نشد و به خاطر روشی که بر اساس وصیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در مقابل خلفا پیش گرفته بود، گوشه‌گیری و اعراض از خلافت را اختیار کرد و به عبادت و خواندن قرآن و آباد کردن زمین و کاشتن نخل روی آورد، و تا آن جا سیاست تقیه و گوشه‌ی عزلت را ادامه داد که اسم فرزندان را به نام خلفا نام نهاد و به اجبار دخترش را به عقد آنها درآورد و در مشکلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنها را یاری و راهنمایی می‌فرمود که نمونه‌های آن در کتب معتبر اهل سنت و شیعه موجود می‌باشد. در همین رابطه ابن ابی‌الحدید از زنده ماندن علی - علیه السلام - و ترور نشدن او اظهار تعجب و شگفتی نموده و از استادش (ابو جعفر نقیب) می‌پرسید: «سالت النقیب ابا جعفر یحیی بن ابی زید رحمه الله، فقلت له: انی لاعجب من علی - علیه السلام - کیف بقی تلک المدة الطویلہ بعد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و کیف ما اغتیل و فتک به جوف منزله، مع تلظی الاکباد علیه! فقال: لولا - انه ارغم انفه بالتراب و وضع خذه فی حضيض الارض لقتل، ولكنه اخمل نفسه، واشتغل بالعبادة والصلوة والنصر فی القرآن و خرج عن ذلك الذی الاول، و ذلك الشعار و نسی السیف و صار کالقاتک یتوب و یصیر سائحا فی الارض او راهبا فی الجبال، و لما اطاع القوم الذین و لو الامر و صار اذل لهم من الحذاء ترکوه و سکتوا عنه، و لم تکن العرب لتقدم علیه الا بموطئه من متولی الامر و فی السر منه فلما لم یکن لولا الامر باعث وداع الی قتله وقع الانساک عنه، و لولا ذیل [صفحه ۸۰] لقتیل» [۱۰۵]: چگونه علی - علیه السلام - در مدت ۲۵ سال که خانه‌نشین شد، توانست از کشته شدن و ترور جان سالم بدر برد؟! او کشته نشد و در منزل باقی ماند، با اینکه قلبها متوجه او بود. استادش می‌گوید: اگر او کوتاه نمی‌آمد و کناره‌گیری نمی‌کرد، کشته می‌گردید. او از حضور در محافل سیاسی و رقم زدن مقدرات کشور و دولت، خودداری کرد و به نماز و قرآن روی آورد و به آباد کردن نخلستانها پرداخت و از روش گذشته خود در زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دست برداشت و اسلحه و شمشیرش را به کنار گذاشت و خود را سیاح زمین و عبادتگر در کوهها نشان داد و حتی از خلفا اطاعت می‌کرد، لذا آنها از او دست برداشتند و در مورد او سکوت کردند و دیگر دلیل و علتی برای کشتن او نداشتند و اگر رفتار او غیر از

اینها بود کشته می شد. و خود مولی علی - علیه السلام - فرموده است: «والله لقد بايع الناس ابوبكر، وانا اولی الناس بهم منی بقمیصی هذا، فكظمت غیظی، وانتظرت امر ربی، الصقت كلکلی بالارض» [۱۰۶]: به خدا سوگند مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که شایستگی من نسبت به آنان برای لباس خلافت بیشتر بود، با این حال خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگار ماندم و سینه‌ام را به زمین نهادم (و اقدامی نکردم و آرام گرفتم). مالک بن نویره که از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و از طرف آن حضرت مأمور جمع آوری زکات بود، از آنجا که سران سقیفه را حق نمی دانست و زکات را به آنها نداد، او را زدند و کشتند. ابن ابی الحدید در این رابطه گفته است: «لما قتل خالد مالک بن نویره و نکح امراته، کان فی اعسکره ابوقتاده الانصاری، فرکب فرسه، والتحق بابوبکر، و حلف الايسير فی جيش تحت لواء خالد ابداء فقص علی ابوبکر القصة، فقال ابوبکر، لقد فتنت الغنائم العرب، و ترک خالد ما امرته، فقال عمر: ان عليك ان تقیده بمالک، فسکت ابوبکر، و قدم خالد فدخل المسجد و علیه ثياب قد صدئت من الحدی و فی عمامته ثلاثه اسهم فلما راه عمر قال: اریاء یا عدو الله! عدوت علی رجل من المسلمین فقتلته و نکحت امراته، اما والله ان امکننی الله منك لا رجمنک»، [صفحه ۸۱] ثم تناول الاسهم من عمامته، فسکرها، و خالد ساکت لا یرد علیه، ظنا ان ذلك عن امر ابوبکر و رائه فلما دخل الی ابوبکر و حدثه، صدقه فیما حکاه و قبل عذره. فكان عمر - یحرض ابوبکر علی خالد و یشیر علی ان یقتص منه بدم مالک، فقال ابوبکر: ایها عمر! ما هو باول من اخطا، فارفع لسانک عنه، ثم ودی مالک من بیت المال المسلمین» [۱۰۷]: ابوبکر خالد را به طرف قبیله‌ی مالک بن نویره فرستاد، چون قبیله‌ی مالک و خود او از دادن زکات به ابوبکر امتناع داشتند و او را شایسته ولایت نمی دانستند، وقتی که خالد به قبیله مالک رسید، سر مالک را شبانه از بدن جدا کرد و با خانم او که زن زیبایی بود در کنار جسد مالک به زور زنا کرد. ابوقتاده‌ی انصاری که در لشکر خالد بود، از این جریان ناراحت شد، اسبش را سوار شده خود را به ابوبکر رسانید، و قسم خورد که در لشکری که خالد فرمانده آن باشد دیگر خدمت نکند، ابوبکر سوال کرد چه شده است؟ ابوقتاده جریان را گفت، بعد ابوبکر گفت: هر آینه فتنه‌ای نسبت به غنایم عرب واقع شده و ابوقتاده را تهدید کرد که به طرف خالد برود و به حاضران گفت: خالد آنچه را که من فرمان داده بودم ترک کرده است، عمر که در صحنه حاضر بود خطاب به ابوبکر گفت: بر توست که خالد را بازداشت کرده و تحت فشار قرار دهی، ابوبکر ساکت شد، خالد بازگشت و داخل مسجد شد در حالی که جامه‌ای پوشیده بود که بر آن زنگ آهن بود، و در عمامه‌اش سه تا تیر قرار داده بود، وقتی که عمر خالد را دید گفت: ای ریاکار و ای دشمن خدا! با مردی از مسلمانها دشمنی کردی و بعد او را کشتی، و با زنش زنا کردی، قسم به خدا اگر خدا دست مرا به تو برساند هر آینه تو را سنگسار می کنم، بعد تیرها را از عمامه‌ی او گرفت و آنها را شکست. خالد ساکت بود، و جواب نمی داد، و گمان می کرد آنچه که عمر می گوید، از دستورات ابوبکر و نظرات اوست، وقتی که خالد بر ابوبکر وارد شد، جریان را گفت و ابوبکر سخنان او را تصدیق کرد و عذرش را پذیرفت، در حالی که عمر هم بود و ابوبکر را بر ضد خالد تحریک می کرد و به ابوبکر می گفت که خالد را به خاطر مالک بن نویره باید قصاص [صفحه ۸۲] کند، ابوبکر در جواب عمر گفت: ساکت باش! او اول کسی که خطا کرده نیست (یعنی تو و من و همه‌ی ما خطاکاریم) زبانت را از طعن او بردار، بعد ابوبکر دیه مالک را از بیت‌المال داد!! [۱۰۸]. شهاب الدین احمد نویری می گوید: عمر به ابوبکر گفت: شمشیر خالد آمیخته با ظلم و ستم است و این کار (کشتن مالک و تجاوز به همسر وی) را به ناحق کرده است، باید از او قصاص بگیری. ابوبکر فرماندهان و کارگزاران خود را قصاص نمی کرد، ولی در جواب عمر گفت: شمشیری را که خدا بر کافران کشیده است در نیام نمی کنم. [۱۰۹]

عماد الدین اسماعیل ابی‌الفداء در این رابطه می گوید: «و فی ایام ابوبکر منعت بنو یربوع الزکاه و کان کبیرهم مالک بن نویره و کان ملکا فارسا مطاعا شاعرا قدم علی النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - و اسلم، فولاه صدقه قومه، فلما منع الزکاه ارسل ابوبکر الی مالک المذکور خالد ابن الولید فی مانعی الزکاه فقال مالک انا آتی بالصلوه دون الزکاه فقال خالد اما علمت ان الصلوه والزکاه معا لاتقبل واحده دون الاخری فقال مالک قد کان صاحبکم یقول ذلك قال خالد او ما تراه لک صاحبا والله لقد هممت ان اضرب

عنقک ثم تجولا فی الکلام فقال له خالد انی قاتلک فقال: له او بذلک امرک صاحبک قال: و هذه بعد تلک و کان عبدالله عین عمر و ابوقتاده الانصاری حاضرین فکلما خالدا فی امره فکره کلامهما فقال: مالک یا خالد ابعتنا الی ابوبکر فیکون هو الذی یحکم فینا فقال خالد لا اقلنی الله ان اقلک و تقدم الی ضرار بن الازور بضرب عنقه فالتفت مالک الی زوجته و قال: لخالد هذه التي قتلتنی و كانت فی غایه الجمال فقال خالد: بل الله قتلک بر جوعک عن الاسلام فقال مالک انا علی الاسلام فقال خالد: یا ضرار اضرب عنقه فضرب عنقه و جعل راسه (اثقیه) لقد و کان من اکثر الناس شعرا. و قبض خالد [صفحه ۸۳] امراته و قیل انه اشتراها من الفیء و تزوج بها و قیل انها اعتدت بثلاث حیض و تزوج بها و قال لابن عمر و لابی قتاده احضرا النکاح فایا و قال له ابن عمر: نکتب الی ابوبکر و نعلمه بامرها و تتزوج بها فایب و تزوجها و لما بلغ ذلک ابوبکر و عمر قال عمر: لابوبکر ان خالدا قد زنی فارجمه قال: ما کنت ارجمه فانه تاول فاخطا قال: فانه قد قتل مسلما فاقتله قال: ما کنت اقله فانه تاول فاخطا، قال: فاعزله، قال ما کنت اغمد سیفا سله الله علیهم» [۱۱۰]: در زمان خلافت ابوبکر قبیله بنی یربوع از دادن زکات به خلیفه امتناع کردند و رئیس آنها مالک بن نویره که آدم بافر است و شاعر بود، در زمان رسول خدا اسلام اختیار کرد و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم او را متولی جمع آوری زکات قبیله اش فرمود: تا اینکه بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دادن زکات به خلیفه امتناع کردند. ابوبکر خالد ابن ولید را به طرف آنها و کسانی که زکات نمی دادند فرستاد، خالد اول به طرف سرزمین بزراخه رفت و زکات آنجا را جمع کرد و بعد بدون اجازه‌ی خلیفه به طرف بطاح رفت، اطرافیان خالد به او گفتند که ما دستور نداریم به آنجا برویم، ولی خالد گوش نداد و به قبیله‌ی مالک رفت، وقتی با مالک بن نویره برخورد کرد، گفت: زکات بده! مالک گفت: من مسلمان هستم نماز می خوانم ولی زکات را به شما و رئیس حکومت شما نمی دهم، خالد گفت: نماز و زکات با هم است و یکی بدون دیگری قبول نیست، مالک گفت: آیا صاحب و رئیس شما این حرف را می گوید؟ خالد در جواب گفت: آیا تو او را برای خود صاحب و رئیس نمی دانی؟ قسم به خدا هر آینه می خواهم گردنت را بزخم، بعد هر دو مجادله کردند. خالد گفت: با تو می جنگم، مالک گفت: آیا او دستور داده است که مرا بکشی، خالد گفت: این حرف بدتر از آن حرف اولی است (که آیا رئیس تو گفته نماز و زکات با هم است). عبدالله عمر و ابوقتاده انصاری [۱۱۱] حاضر بودند و با خالد صحبت کردند که مالک را [صفحه ۸۴] نکشد، ولی خالد از حرف آنها خوشش نیامد، مالک گفت: حالا که مرا می خواهی بکشی کسی بفرست به مدینه پهلوی ابوبکر و او هر حکمی کند، حکم همان است. خالد گفت: خدا مرا نیامرزد اگر تو را نکشم (و یا اینکه رها کنم) و بعد ضرار بن ازور را برای زدن گردن مالک خواست، در این هنگام مالک به خانمش که (زن بسیار زیبا بود) متوجه شده و گفت: من به خاطر این کشته می شوم، خالد گفت: اینکه از اسلام رو گرداندی خدا تو را کشته است! مالک گفت: من مسلمان هستم و اسلام را قبول دارم، خالد به ضرار گفت: گردن او را بزنی و ضرار هم مالک (مسلمان و دوستدار علی - علیه السلام) را کشت و سرش را که موی زیادی داشت در ظرفی گذاشت. خالد خانم مالک را که در عادت ماهانه هم بود گرفت، با او زنا کرد و ابن عمر و ابوقتاده از این کار او ناراحت بودند و خالد از آنها خواست در مجلس نکاح وی حاضر شوند (البته نکاحی در کار نبوده است) ولی آن دو نفر امتناع کردند! و عبدالله عمر گفت: صبر کن به ابوبکر بنویسم و او را از جریان زن مالک آگاه کنم و بعد تو با او ازدواج کن، ولی خالد حرف ابن عمر را قبول نکرد و با زن مالک ازدواج کرد و همبستر شد، این خبر که به ابوبکر رسید، عمر به ابوبکر گفت که خالد زنا کرده، او را سنگسار کن، ابوبکر گفت: او را سنگسار نمی کنم، او اجتهاد نموده و در اجتهاد خود خطا کرده است!! عمر گفت، او مسلمانی را کشته است او را قصاص کن و بکش! باز هم ابوبکر گفت: او را نمی کشم، او اجتهاد کرده و خطا نموده است! عمر گفت: پس لااقل او را از کار برکنار کن! ابوبکر گفت: شمشیری را که خدا برافراشته است در نیام نمی کنم. اگر این جریان و ظلم فاحش دستگاه حکومت با دقت بررسی شود، مطالب و نکات زیادی دارد که مجال بررسی آنها نیست، ولی در اینجا می پردازیم به اینکه ابوبکر گفت: خالد اجتهاد کرده و خطا نموده است. البته باید او از خالد و از اجتهاد او (بر فرض که اجتهاد کرده باشد) دفاع کند، اگر این کار را

نمی‌کرد خو او زیر سوال می‌رفت، چرا که خود نیز در مقابل نص صریح قرآن اجتهاد کرد و همین اجتهاد بود که مصیبت‌هایی برای جهان اسلام به بار آورد، در حالی که خود سران سقیفه اعتراف [صفحه ۸۵] داشتند که مالک بن نویره مسلمان است و گناه او این بود که خلیفه را بر حق نمی‌دانست، و لذا از دادن زکات به حکومت خودداری کرد و او را در منزلش در کنار زن و بچه‌اش مظلومانه کشتند. و اینجاست که علی - علیه السلام - باید ناله کند و سر در چاه نماید و فریاد بزند و درد دلش را به نخلستان‌ها بگوید. مگر گناه مالک بن نویره چه بود؟ مگر غیر از این می‌گفت که من تو را شایسته‌ی ولایت و خلافت نمی‌دانم؟ همین بود نه چیزی دیگر، در کجای دنیا دیده شده است که ناراضی حکومت و کسی که رئیس دولت را قبول ندارد، به خانه او یورش برند و او را بکشند و به خانواده‌اش تجاوز کنند؟! خالد بن ولید یک زمان فرمانده مشرکین بود و حالا خلیفه مسلمین او را برای قتل افرادی که اذان می‌گفتند و نماز می‌خواندند و شهادت هم می‌دادند می‌فرستد و آن گونه تفل می‌کند و تعجب اینکه او را شمشیر اسلام هم نام بگذارند، باز هم تعجب اینکه اهل سنت او را جزو عشره‌ی مبشره می‌دانند. همین فرد فاسد تا پایان خلافت ابوبکر به سمت فرمانده سپاه اسلام باقی ماند!! و در خلافت عمر نیز به عنوان معاون ابوعبیده در شام فعالیت، می‌کرد و وقتی که خالد مرد، عمر زنان قبیله‌اش (بنی مخزوم) را آورد تا برای خالد گریه کنند و یکبار هم عمر گفته بود که اگر خالد زنده می‌ماند او را بر جا و منصب خود می‌نهادم. [۱۱۲]. یکی دیگر از ترورهایی که اعضای سقیفه انجام داد کشتن ایاس بن عبدالله فجائه بود، در حالی که او صحابی پیامبر بود، به او برچسب ارتداد زدند و او را در مصلاهی مدینه کشانده و در حالی که دست و پایش را بسته بودند در آتش انداخته و زنده سوزاندند و هر چه فریاد می‌زد «من مسلمانم» کسی نبود که به فریاد او برسد. در همین رابطه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «و انه حرق الفجاء السلمی بالنار، وقد [صفحه ۸۶] نهی النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - ان يحرق احد بالنار» [۱۱۳] همانا یکی از کارهای ابوبکر این است که فجائه السلمی را در آتش سوزاند، در حالی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نهی فرموده بود که کسی را در آتش بسوزانند. ابوبکر در لحظه‌های آخر عمرش از چندین عمل خود بیشتر از بقیه اظهار ندامت می‌کرد که یکی از آنها همین کشتن فجائه بود و می‌گفت: «و ددت انی لم احرق الفجائه» [۱۱۴] «ای کاش فجائه را در آتش نمی‌سوزاندم». و نیز ترور و کشتار دسته جمعی بسیاری از قبائل به بهانه نپرداختن زکات انجام شد که با برچسب ارتداد آنها را در ردیف سیل‌ها و طلیحه‌ها قرار دادند و دسته جمعی آنها را کشتند. اگر چه اهل سنت در کتابهای تاریخ و سیرشان سعی کردند آنچه را که نشانه عدم ارتداد آنها باشد، به میان آورده نشود، ولی با همه‌ی این تلاش‌ها باز هم شواهد و دلایلی در دست است که ثابت می‌کند آنها مرتد نبودند و منکر اصل زکات هم نبودند، بلکه گناه آنها این بوده است که می‌گفتند: ما تو را به عنوان خلیفه رسول الله قبول نداریم، وقتی قبول نداریم دیگر زکات را هم به تو نمی‌دهیم و از ما انتظار دادن زکات را نداشته باش. در این راستا ابن کثیر می‌گوید: قبائل مختلف عرب گروه گروه وارد مدینه می‌شدند و به نماز اقرا می‌کردند، ولی از پرداختن زکات امتناع می‌ورزیدند و عده‌ای از آنها از پرداختن زکات به شخص ابوبکر امتناع داشتند. [۱۱۵] و یعقوبی می‌گوید: گروهی [صفحه ۸۷] از عرب مدعی پیامبری شدند و گروهی مرتد شدند و تا چهاربر سر نهادند و مردمی هم از دادن زکات به ابوبکر امتناع ورزیدند. [۱۱۶]. ابن حزم در مساله احکام مرتدین می‌گوید: اینها مسلمان بودند و هرگز از اسلام خارج نشدند و تنها از پرداخت زکات به ابوبکر امتناع داشتند، و به همین گناه و دلیل کشته شدند، و بعد می‌گوید: حنفی و شافعی و همه معتقد و متفقند که اینها حکم مرتد را ندارند و نباید آنها را مرتد نامید. (مذاهب اهل سنت) همه مخالف این عمل ابوبکر هستند. [۱۱۷]. نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری می‌گویند: «وقد كانت فرقه اعزلت عن ابوبکر فقالت لا تودی الزکاه الیه حتی یصح عندنا لمن الامر و من استخلفه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بعد و تقسیم الزکاه بین فقرائنا و اهل الحاجه منا» [۱۱۸] عده‌ای از ابوبکر دوری کردند و گفتند ما زکات او را به او نمی‌دهیم تا اینکه مساله‌ی ولایت و امارت برای ما روشن شود و بدانیم چه کسی را رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خلیفه معین کرده و اگر نه زکات را بین فقرا و نیازمندان خودمان تقسیم می‌کنیم و به ابوبکر نمی‌دهیم. طبری می‌گوید: «لا والله لا

نبايع ابا الفصیل ابداء» [۱۱۹] او از ابومخنف نقل می‌کند که دو قبیله اسد و خزازه می‌گفتند: به خدا قسم هرگز با ابوفصیل بیعت نخواهیم کرد. و از روی تحقیر به ابوبکر این حرف را گفتند. عباس محمود عقاد می‌گوید: نزدیکترین قبایل به مدینه و گهواره اسلام نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اظهار ارادت و اخلاص می‌نمودند، ولی در برابر کسی که پس [صفحه ۸۸] از وی روی کار آمد و حکومت را عهده‌دار شد نافرمانی می‌کردند و می‌گفتند: از رسول خدا پیروی می‌کنیم ولی ما را با ابوبکر چه کار؟ و بعد می‌گوید: عده‌ی دیگری از آن مردم به اصل زکات مومن و معتقد بودند، ولی به کسانی که زکات می‌گرفتند ایمان و اعتقاد نداشتند. [۱۲۰]. محمد حسین هیکل استاد و نویسنده مصری می‌گوید: عده‌ای از صحابه و از جمله عمر با این اقدام ابوبکر مخالف بودند، و می‌گفتند: نباید با مردمی که به خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ایمان دارند جنگ نمود. [۱۲۱] این گفتار بیانگر این مطلب است که این افراد و قبایل در نظر او مرتد نبودند. بلکه مسلمان و پیرو دستورات اسلام و مقررات آن بوده‌اند. دکتر حسن ابراهیم حسن و سهیل زکار می‌گویند: این قبایل مردی که به معنای بازگشت از دین باشد نبودند بلکه مسلمان بودند ولی آنها بر این و عقیده بودند که پرداخت زکات تنها به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - واجب بوده است و باید به او پرداخت شود. [۱۲۲] و ابن اعثم و واقدی وقتی که ارتداد اهالی «حضر موت» و قبایل «کنده» را ذکر می‌کنند، در چند جای کتاب‌شان بیان و تصریح می‌کنند که برخی از همین قبایل خلافت را حق اهل بیت می‌دانستند، و بعد می‌گوید: «قال حارثه بن سراقه: نحن انما اطعنا رسول الله اذا كان حيا و لو قام رجل من اهل بيته لاطعناه و اما ابن ابي قحافه فلا والله ما له في رقابنا طاعه و لا بيبعه ثم انشاء حارثه بن سراقه يقول ابياتا و من جملتها: «اطعنا رسول الله اذا كان بيننا فيا عجا ممن يطبع ابوبكرا» [۱۲۳]. حارثه که یکی از بزرگان کنده بود به زیاد بن لبید گفت: همانا ما هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در قید حیات بود او را اطاعت می‌کردیم و حال هم اگر کسی از [صفحه ۸۹] اهل بیت او خلافت را عهده‌دار شود باز هم او را متابعت و پیروی می‌کنیم و اما پسر ابي قحافه قسم به خدا نه برگردن ما حقی دارد و نه اطاعت او بر ما واجب است و بعد از این سخن انشاد شعر کرده و گفت: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را که در میان ما بود اطاعت و پیروی کردیم. پس شگفتا و عجا از کسی که ابوبکر را اطاعت کند!! اشعث بن قیس، خطاب به اهل کنده گفت: «فانی اعلم ان العرب لا تقرب بطاعه بنی تیمم بن مره و تدع سادات البطحاء من بنی هاشم آل غیره» [۱۲۴]: من یقین و اطمینان دارم که عرب با بودن بنی هاشم، هرگز راضی به اطاعت از بنی تیمم بن مره نمی‌شود. [۱۲۵]. واقدی در رابطه با کشتار جمعی مخالفین به بهانه ندادن زکات می‌گوید: «فاقبل اليه (زیاد بن لبید) رجل من سادات بنی تیمم يقال له الحارث بن معاويه فقال: لزيد انك لتدعوا الى طاعه رجل لهم يعهد الينا و لا اليكم فيه عهد فقال له الحارث لا والله ما ازلتموها عن اهلها الا حسدا منكم لهم و ما يستقر في قلبي ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - خرج من الدنيا و لم ينصب للناس علما يتبعونه فارحل عنا ايها الرجل فانك تدعوا الى غير رضا... فوثب عرفجه بن عبدالله الذهلي فقال: صدق والله الحارث بن معاويه اخر جواهد الرجل عنكم فما صاحبه باهل الخلافه و لا يستحقها بوجه من الوجوه، و ما المهاجرين و الانصار بانظر لهذا الامه منيها محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -... ثم و ثبوا الى زياد بن لبید فاخرجوه من ديارهم و هموا بقتله. قال: فجعل زياد لا ياتي قبيله من قبائل كنده فيدعوهم الى الطاعه الا ردوا عليه ما يكره فلما رأى ذلك سار الى المدينة الى ابوبكر فخبره بما كان من القوم و اعلمه ان قبائل كنده قد ازمنت على الارتداد والعصيان!! فاغتم ابوبكر غما شديدا»: [۱۲۶]. حارث بن معاويه، یکی از بزرگان بنی تیمم بود و به زیاد بن لبید که برای جمع [صفحه ۹۰] آوری زکات آمده بود و با مردم صحبت می‌کرد گفت: تو ما را به اطاعت کسی می‌خوانی که از ما و شما نسبت به او هیچ تعهد و پیمانی گرفته نشده است. زیاد گفت: راست می‌گویی، اما ما او را برای خود انتخاب کرده‌ایم، حارث گفت: به من بگو چرا خلافت را از اهل بیت پیامبر دور کرده‌اید؟ در حالی که به گفته قرآن آنها به این امر از دیگران سزاوارتر بودند. زیاد گفت: مهاجر و انصار نسبت به امور خود از تو آگاه‌ترند، حارث گفت: نه به خدا قسم این گونه نیست، بلکه شما از روی حسادت نسبت به اهل بیت از آنها عدول کردید. و من هرگز نمی‌پذیرم که رسول خدا - صلی الله علیه

و آله و سلم- از دار دنیا برود و کسی را به عنوان جانشین خود منصوب نکند. ای زیاد برخیز و از اینجا دور شو که تو ما را به غیر رضای حق می‌خوانی، در این هنگام «عرفجه بن عبدالله الذهلی» گفت: به خدا قسم که حارث راست می‌گوید، این مرد (زیاد) را از میان خود برانید که رفیق او ابوبکر به هیچ وجه اهلیت برای خلافت را ندارد و مهاجر و انصار نیز بینا تر از خود پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بر امت خود نیستند (یعنی چطور می‌شود که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شخصی را برای جانشین خود تعیین نکند؟) آنگاه زیاد را که تصمیم به قتل او داشتند از آنجا بیرون راندند. و زیاد بر هیچ قبیله‌ای از قبایل کنده نگذشت مگر آنکه آنها را به اطاعت از ابوبکر می‌خواند ولی آنها او را با جوابهایی که خوش نداشت از خود می‌راندند، تا بالاخره به مدینه رسید و ابوبکر را در جریان آنچه که پیش آمده بود گذاشت. ابوبکر به شدت ناراحت شد و زیاد را با سپاه چهار هزار نفری به طرف آنها فرستاد. واقدی می‌گوید: زیاد با سپاه خود قبایل بنی‌هند، بنی‌عافل، بنی‌حجر، بنی‌حمیر را قتل عام کرد و سپس به دیگر قبایل کنده رو آورد و پس از درگیریهای زیاد و ریختن خونهای فراوان و آمدن «عکرمه بن ابی‌جهل» با سپاهش به کمک او، بالاخره ابوبکر توانست قبایل کنده را در سرزمین حصرموت سرکوب کند. [۱۲۷]. [صفحه ۹۱] طبری می‌گوید: یکی از قبایل دیگر که (به قول ایشان) مرتد شدند و مردانشان قتل عام شدند و اموال آنها به غارت رفت و کودکان و نوامیس‌شان به اسارت در آمد، اهل یمامه بودند، وقتی که آنها خبر خلافت ابوبکر را شنیدند آن را قبول نکرده و از دادن زکات به حکومت جدید امتناع ورزیدند، ابوبکر هم سپاهی را به طرف آنها فرستاد و به بهانه‌ی ارتداد همه را از دم شمشیر گذراند. [۱۲۸] و شاعر هم جریان مخالفت اهل یمامه با ابوبکر و این حقیقت انکار نشدنی را که آنها تنها شخص ابوبکر را به رسمیت نمی‌شناخته و انکار می‌کردند، تصریح نموده است: «اطعنا رسول الله ما کان بیننا فیا عجا ما کان ملک ابوبکر» «انوتی ابوبکر اذا قام بعده فتلك لعمر الله قاصمه الظهر» [۱۲۹]. «ما رسول خدا را تا زمانی که در قید حیات بود متابعت و پیروی کردیم، پس شگفتا که ابوبکر زمام حکومت را در دست گیرد، آیا ما ابوبکر را که بعد از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به خلافت رسیده متابعت کنیم؟ پس به ذات خدا قسم این ماجرا کمر شکن است». یکی دیگر از کشتارهای دسته جمعی حزب سقیفه، قبیله بنی‌سلیم بود که ابن اثیر می‌گوید: «فمثل بهم و حرقهم و رضخهم بالحجاره و رمی بهم من الجبال و نکسهم فی الابرار و ارسل الی ابوبکر یعلمه ما فعل و ارسل الیه قره ابن هبیره و نفرأ معه موثقین» [۱۳۰]: آنها را بعد از آن که مثله کرد زنده زنده در آتش سوزاند و خانه‌ها را بر سرشان خراب کرد و سنگسارشان نمود و کوهها را بر سرشان انداخت، جریان را به ابوبکر اعلام کرد و ابوبکر قره بن هبیره را با عده‌ای به طرف او فرستاد. یکی دیگر از قبیله‌هایی که به اتهام ارتداد، توسط عکرمه بن ابی‌جهل به فرمان [صفحه ۹۲] رئیس حکومت قتل عام شدند و زندگی‌شان به غارت رفت و زن‌ها و بچه‌هاشان به اسیری برده شد و تا زمان خلافت عمر در زندان و بازداشتگاه ماندند، اهالی دباء منطقه‌ای بین عمان و بحرین بود. [۱۳۱] طبری در تاریخ خود می‌نویسد: قبایلی که به اتهام ارتداد قتل عام کردند و یا سران آنها را از بین بردند، طی، غطفان، بنی‌سلیم، بنی‌عامر، اسد، اهالی یمامه، تهامه، یمن، بحرین، نجد، حضرت موت، و بنی‌تمیم، بودند. [۱۳۲]. با توجه به مطالبی که از کتب معتبر اهل سنت در فصل (انصار و اقدامات اعضای سقیفه) ذکر شد، آنچه که قابل توجه است، این است که اکثر محدثین و مورخین اهل سنت در رابطه با ارتداد قبایلی که بیان شد از طبری نقل قول کردند و طبری هم اکثر اخبار را از شخصی به نام «سیف بن عمر» که بقول علامه عسکری دروغ پرداز درجه یک می‌باشد نقل کرده است [۱۳۳] و نیز شیخ محمد آل‌یاسین گفته است: آنچه که طبری از ابو مخنف، هشام کلبی، ابن اسحاق و مدائنی، نقل کرده خیلی اندک است و باز هم آنچه که نقل کرده سندا مخدوش است و در آنها هیچ ذکری از خروج از اسلام و ارتداد نشده است. [۱۳۴] و ایشان فرموده است: معنا و حدود ارتداد در کتب تاریخی اهل سنت بیان نشده و نیز علت ارتداد قبایل مزبور، در بیشتر این ارتدادها جای شک و تردید، بلکه جای انکار است. [۱۳۵]. انکار و منع زکات از نظر فقه و فقهای اهل سنت ابن قدامی در کتاب مغنی و شرح الکبیر در رابطه با وجوب و انکار زکات می‌گوید: «فمن انکر وجوبها جهلا به و کان ممن یجهل ذلک اما لحدائنه عهده بالاسلام اولانه [صفحه ۹۳] بیادیه نائیه عن الامصار عرف و جوبها و

لایحکم بکفره لانه معذور، و ان کان مسلمان ناشئا ببلاد الاسلام بین اهل العلم فهو مرتد تجری علیه احکام المرتدین... فان تاب والا قتل لان ادله وجوب الزکاه ظاهره فی الكتاب والسنة... فاذا جحدھا فلا یكون الا لتکذیبه الكتاب والسنة و کفره بهما: اگر کسی از روی جهل و ندانستن حکم زکات و وجوب آن را انکار کند و ندانستن وجوب زکات هم به این علت بوده که او تازه به اسلام گرویده است و یا اینکه اهل بادیه و قرا بوده و از شهر و مدینت دور بوده و وجوب زکات را می دانسته است و لذا حکم به کفر او نمی شود، برای اینکه او معذور است و عذرش هم یا به جهت تازه مسلمان بودن اوست و یا اینکه از مرکز اسلام دور بوده، و اما اگر در بلاد اسلام باشد و در بین اهل علم و فرهنگ بزرگ شده و احکام اسلام هم به او رسیده است، باز هم زکات را انکار کرد، در این صورت مرتد شده و احکام ارتداد بر او جاری می شود، و اگر توبه کرد فهوالمراد و اگر نه کشته می شود، چرا؟ برای اینکه ادله‌ی وجوب زکات در کتاب و سنت آمده است و انکار زکات همان انکار و تکذیب کتاب و سنت و کفر به کتاب و سنت می باشد. با توجه به سخنان فقهی ابن قدامه این جا سوالاتی مطرح می شود: آیا قبایلی که حکومت سقیفه به بهانه ارتداد همه را از دم تیغ گذرانند، حکم وجوب زکات و حدود آن به همه قبایل رسیده بوده است؟ آیا آنها احکام را مثل مردم مدینه مستقیما از پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیده بودند؟ آیا قبایلی که دور از مرکز بودند و اسلام را بطور کلی قبول کرده بودند و به جزئیات احکام آن آشنایی نداشتند، می شود حکم به ارتداد و کفر آنها کرد؟ که ابن قدامه هم خود فتوی داده است «لا یحکم بکفره». او در فصل بعد می گوید: «و ان منعها معتقدا وجوبها و قدر الامام علی اخذها منه اخذها و لم یأخذ زیاده علیها فی قول اکثر اهل العلم منهم ابوحنیفه و مالک و الشافعی و اصحابهم»: [۱۳۶] اگر کسی اعتقاد به وجوب زکات دارد ولی آن را نمی دهد، [صفحه ۹۴] بر رییس حکومت است که زکات را از او بگیرد و زیادتر از مقدار زکات را نباید بگیرد و فتوای اکثر علمای اهل سنت از جمله ابی حنیفه و مالک و شافعی و پیروان آنها هم همین است. با توجه به این سخن ابن قدامه اگر بر فرض اینکه قبایلی که به دستور ابوبکر و توسط سردمداران وی مثل خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل قتل عام شده‌اند، زکات نمی دادند، رئیس حکومت باید فقط زکات را از آنها می گرفت نه اینکه به بهانه‌ی منع زکات جان و مال و هستی آنها را با خاک یکسان کنند، چنانچه همه مذاهب اهل سنت به این مسئله که فقط زکات را باید گرفت و نه زیادتر از آن را فتوا داده‌اند. پس پیداست که بهانه فقط ارتداد نبوده و چه بسا قبایلی که از آنها نام برده شد، زکات را قبول داشتند. بلکه هدف حکومت چیز دیگری بوده است و آن اینکه قبایل مزبور حکومت از این مسئله خوشش نمی آمد و لذا ندادن زکات بهانه‌ای بیش نبوده است! باز هم ابن قدامه در رابطه با ارتداد مانع زکات و اینکه جنگیدن با مانع الزکات علت کفر او می شود یا خیر؟ می گوید: «فاما ان کان مانع الزکاه خارجا عن قبضه الامام قتله لان الصحابه رضی الله عنهم قاتلوا مانعها... فان ظفر به و بماله اخذها من غیر زیاده ایضا و لم تسب ذریته لان الجنایه من غیرهم و لان المانع لا- یسب ذریته اولی، و ان ظفر به دون ماله الی ادائها و استتابه ثلاثا، فان تاب و ادی و الا قتل و لم یحکم بکفره.. و وجه الاول ان عمر و غیره من الصحابه امتنعوا من القتال فی بدء الامر، و لو اعتقدوا کفرهم لما توقفوا عنه، ثم اتفقوا علی القتال و بقی الکفر علی اصل النفی، لان الزکاه فرع من فروع فلم یکفر تارکه بمجرد ترکه کالحج، و اذا لم یکفر بتکره لم یکفر بالقتال علیه کاهل البغی». [۱۳۷] اگر مانع زکات خارج از حیطه حکومت باشد، با او می جنگد، چرا که صحابه با مانعین زکات جنگیدند. اگر رییس حکومت به مانع زکات [صفحه ۹۵] و مالش تسلط پیدا کرد او فقط همان زکات را بدون زیاده از آن می گیرد و فرزندان و زن و بچه‌ی او اسیر و در اذیت نیستند، برای اینکه اگر نافرمانی بوده از ناحیه غیر آنها بوده است و خود مانع زکات اسیر و اذیت نمی شود، پس فرزندان و ذریه او به طریق اولی اسیر نیستند و اذیت نمی شوند، و اگر حاکم به مانع زکات تسلط پیدا کرد ولی به مالش دست پیدا نکرد، او را باید به ادای زکات دعوت کند و نیز باید از او تا سه مرتبه طلب بازگشت و توبه کند، اگر توبه کرد و زکات را ادا نمود فهو المطلوب و اگر نه کشته می شود، ولی حکم به کفرش نشده است. ابن قدامه بعد از بیان این سخن نظر احمد و بعضی از کسانی دیگر را حکم به کفر مانع زکات کرده‌اند ذکر می کند و می گوید: عمر و دیگران در ابتدای امر از کشتن مانع زکات امتناع

و خودداری می کردند و اگر آنان اعتقاد به کفر مانع زکات می داشتند هر آینه از کشتن آنها دست برنمی داشتند و با او می جنگیدند و بر کشتن او اتفاق می کردند. مطلب دیگر اینکه بقای کفر هم بر اصل نفی می باشد و مانع زکات اصل و وجوب زکات را نفی نمی کند، برای اینکه زکات یکی از فروع دین است، پس تارک آن به محض ترک زکات کافر نمی شود، مثل حج (کسی اگر مستطیع باشد ولی حج انجام نمی دهد حکم به کفر او نمی شود). بنابراین وقتی که مانع زکات به واسطه‌ی ترک آن حکم به کفرش نشد، آن وقت به واسطه قتال و جنگیدن هم حکم به کفر او نمی شود، مثل اهل بغی که به واسطه‌ی قتال حکم به کفر آنها نمی شود. از این بیان فقهی ابن قدامه مطالب چندی را می شود به دست آورد: اول اینکه اگر رییس حکومت به مانع زکات و مالش دسترسی پیدا کرد باید به همان اندازه‌ی زکات را بگیرد، دوم اینکه فرزندان و اهل خانه‌ی مانع زکات را نباید اسیر و اذیت کنند، سوم اینکه اگر حکومت به خود او دست پیدا کرد و به مالش دست پیدا نکرد، اول او را دعوت به ادای زکات کند و بعد بازگشت و توبه را سه مرتبه از او بخواهد و اگر توبه کرد چه بهتر و بعد (البته به نظر ابن قدامه و اهل سنت) اگر توبه نکرد [صفحه ۹۶] کشته می شود ولی حکم به کفر او نمی شود، چهارم اینکه پیداست سردمداران حکومت سقیفه همه بر کشتن مانع زکات متفق نبودند و راضی به جنگیدن هم نبودند و از جمله عمر راضی به جنگیدن با قبایلی که زکات را نمی دادند نبوده است، پنجم اینکه ارتداد و کفر بر نفی اصل زکات می باشد نه اینکه مانع زکات هم کافر باشد، مطلب آخر اینکه زکات از فروع دین است و اگر کسی انجام نداد حکم به کفر او نمی شود، مثل کسی که استطاعت مالی و بدنی دارد ولی حج انجام نمی دهد و یا کسی که مزاحم افراد و یاغی و ظالم است، وقتی که دستور جنگ با او داده شد ولی این جنگ و قتال علت کفر او نمی شود. اکنون با توجه به سخنان فقهی ابن قدامه و این مطالب که ذکر شد باید گفت: برخورد گروه سقیفه با قبایلی (که طبری در تاریخ خود ذکر کرده) هیچ کدام از آن شرایط و حدود که در فقه اهل سنت آمده رعایت نشده و مسئله ارتداد بهانه‌ای بیش نبوده است. و اصلاً بعضی از آن قبائل منکر زکات نبودند بلکه خود آن تشکیلات و سقیفه بنی ساعده را قبول نداشتند، چنانچه از سخن ابن قدامه در «المغنی» پیداست: «فانه نقل عنهم انهم قالوا انما كنا نودی الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - لان صلاته سکن لنا و لیس صلاه ابوبکر سکننا لنا فلا نودی الیه» [۱۳۸]: کسانی که زکات را به ابوبکر نمی دادند از آنها نقل شده است که: ما زکات را به سول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می دادیم، چرا؟ برای اینکه دعای پیامبر برای ما آرامش بخش و هدایت گر بود، و اما دعای ابوبکر برای ما آرامش بخش نیست و لذا ما زکات را به او نمی دهیم. این سخن خود گواه است که قبایل ذکر شده اصل زکات را قبول داشتند ولی راضی نبودند که به دستگاه حکومت سقیفه زکات دهند و اصل تشکیلات آن را هم قبول نداشتند، چنانچه از سخن حارثه بن معاویه به زیاد بن لبید پیداست که گفت: چرا خلافت را از اهل بیت و بنی هاشم گرفتید، در حالی که خلافت برای آنها یک [صفحه ۹۷] امر الهی و دستور خداست و تو (زیاد) ما را به اطاعت از کسی می خوانی که از ما و شما نسبت و با او هیچ پیمانی نداریم. و آن شاعر دیگر از قبیله یمامه گفت: به ذات خدا قسم که این خلافت ابوبکر «قاصمه الظهر» کمرشکن است. از این بیانات به خوبی پیداست که بحث در موضوع ارتداد و ندادن زکات نبوده است، بلکه سران قبایل اصل حکومت را قبول نداشتند. حالا بر فرض اینکه قبایل مذکور وجوب زکات را انکار کردند و مرتد شدند، آیا لازم بود که دستگاه حکومت آن گونه با آنها برخورد کنند، مردم را قتل عام کنند و زنها و بچه‌ها را اسیر نمایند؟ آیا در زمان رسول الله این گونه برخورد می شد؟ هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - افرادی را برای جمع آوری زکات می فرستاد و بعضی زکات نمی دادند، آیا پیامبر حکم به ارتداد آنها فرموده و در نتیجه با آنها می جنگید؟ مصداق بارز آن، جریان ثعلبه است که زکات نداد، آیا پیامبر چه عکس‌العملی انجام داد؟ بجز اینکه فرمود: ثعلبه هلاک شد، اقدامی دیگر کرد؟ اکنون با توجه به این بیان بر فرض اینکه قبایلی که زکات ندادند مرتد شدند، باید ملاحظه کنیم که از نظر فقه اهل سنت آیا بر مرتد زکات واجب است یا خیر؟ عبد الرحمن الجزیری در کتاب «الفقه علی مذاهب الاربعه» می گوید: «من شروطها الاسلام، فلا تجب علی کافر، سوا کان اصلیا او مرتدا، و اذا اسلم المرتد فلا تجب علیه اخراجها زمن رده، عند الحنفیه، والحنابله» [۱۳۹]:

یکی از شروط زکات اسلام است، بنابراین زکات بر کافر واجب نیست، چه کافر اصلی یا مرتد باشد و هر وقتی که مرتد مسلمان شد ادای زکاتهای زمان از نظر ابی حنیفه و حنابله برایش واجب نیست. جزیری در پاورقی کتابش نظر مذهب مالکیه را این گونه می گوید: آنها (مالکیه) گفته‌اند: اسلام شرط صحت زکات است نه شرط وجوب، پس بر کافر زکات واجب است و اگر چه آن زکات بدون اسلام صحیح نمی‌باشد و زمانی که کافر [صفحه ۹۸] (اصلی و مرتد) مسلمان شد، زکاتهای زمان ارتداد ساقط می‌شود... و فرقی بین کافر اصلی و مرتد نیست. بعد جزیری می گوید: «و کما ان الاسلام شرط بوجوب الزکاه فهو شرط لصحتها ایضا لان الزکاه لا تصح الا بالنیه، والنیه لا تصح من الکافره، باتفاق ثلاثه، والشافعیه قالوا: تجب الزکاه علی المرتد وجوبا موقوفا علی عوده الی الاسلام»: همان طوری که اسلام شرط وجوب زکات است، شرط صحت زکات نیز هست، برای اینکه ادای زکات صحیح نیست مگر به نیت و از کافر هم نیت به اتفاق حنیفه و مالکیه و حنابله درست نیست، و شافعیه گفته‌اند: زکات بر مرتد واجب است ولی وجوب آن موقوف بر بازگشت به اسلام می‌باشد و اگر بازنگشت، زکات هم بر او واجب نیست. با توجه به نظرات فقهی مذاهب اربعه که همه متفق القول گفتند: بر کافر (چه اصلی و چه مرتد) زکات واجب نیست، حال اگر بنا به عقیده دستگاه خلافت قبایلی که منکر زکات شدند و انکار زکات سبب ارتدادشان شده است، آیا اسلام اجازه داده است با مرتدی که در سرزمین اسلام زندگی می‌کند و مقررات اسلام را هم قبول دارد و منتهی زکات که بر او واجب نیست نمی‌دهد، او را بکشند و اهل و عیاش را به عنوان اسیر بگیرند؟ در حالی که اسلام فقط حرب و قتال را با همه زشتی که دارد با محارب و آنهایی که در جامعه فساد ایجاد می‌کنند اجازه داده و فرموده است: «انما جزاوا الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف...» [۱۴۰]: همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین به فساد کوشند، جز این نباشد که آنها را کشته، یا به دار مجازات کشند و یا دست و پایشان را به خلاف قطع کنند (دست راست و پای چپ و یا برعکس). آیا افراد و شخصیتها و قبایلی که دستگاه حکومت با آنها برخورد ظالمانه [صفحه ۹۹] نمود، از مصادیق این آیه بوده، یعنی محارب با خدا و رسول بودند؟ و در جامعه فساد ایجاد می‌کردند؟ حال بد نیست به عنوان حسن ختام سخن سه تن از دانشمندان معظم را (در رابطه‌ی با کشتار افراد و قبایل به عنوان ارتداد و منع زکات) بیاوریم، شیخ محمد حسن آل یاسین در یک بررسی محققانه، روایتهایی را که طبری در مورد ارتداد در دوران ابوبکر آورده است، همه را به نقد می‌کشد، و آنها را هم از جهت سند و هم از جهت دلالت مردود و قابل قبول نمی‌داند و می گوید: «هیچ دلیل و مدرک و نص صریحی که دلالت بر انکار زکات از طرف افراد و قبایل ذکر شده باشد موجود نیست کما اینکه هیچ مدرک شرعی هم وجود ندارد که دلالت بر ارتداد مانع زکات نماید. [۱۴۱] و در آخر به عنوان نتیجه گیری می گوید: «در پس این کشتارها یک حقیقت و واقعیت خوابیده است و آن اینکه ارتداد تنها وسیله‌ای بود که حکومت با توسل به آن می‌توانست هم مخالفین را سرکوب و توجیه شرعی کند و هم خود را حق جلوه دهد که حق به جانب اوست و او زمامدار است». [۱۴۲]. علامه عسکری هم در معنای ارتداد و حکم و تفاوت معنای آن از دیدگاه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و ابوبکر در یک نتیجه گیری می گوید: «از آنچه که گفتیم معلوم می‌شود که آن کسانی که تحت عنوان مرتدین در زمان ابوبکر بودند و مرتد خوانده می‌شدند، مرتد از اسلام نبودند، بلکه مخالف بیعت بودند و لذا از پرداخت زکات امتناع داشتند» [۱۴۳]. شیخ عبدالرزاق نیز با صراحت می گوید: «هیچ تردید و شبهه‌ای نیست در اینکه بیشتر آنچه که در دوره‌ی ابوبکر به نام جنگ با مرتدین نامیده شد، تنها جنبه‌ی سیاسی داشته و هیچ ربطی به دین ندارد. آنها فقط به شخص ابوبکر معترض بودند و مثل برخی دیگر مسلمانان زیر بار حکومت او نمی‌رفتند... لقب ارتداد به آنها از نقاط سیاه [صفحه ۱۰۰] تاریخ دستگاه حکومت سقیفه بنی ساعده است». [۱۴۴]. با توجه به سخنان این بزرگواران نکته‌ای که به نظر می‌رسد اینکه در پشت این کشتارها و ترورها یک چیز دیگر هم نهفته بود و شاید اگر آن نبود، دستگاه خلافت دستشان را به خون بیگناهان آلوده نمی‌کردند. و آن اینکه: اگر تاکیدات و سفارشات پیامبر در باره‌ی علی و زهرا - علیهم السلام - نبود و اگر ایثارها و فداکاریهای

علی - علیه السلام - در راه اسلام نبود و اگر غدیر خم و ابلاغ ولایت در محضر ۱۲۰ هزار زوار خانه خدا نبود و اگر انزال آیه‌های اکمال و ابلاغ و موده و قربی و مباحله و تطهیر و سوره‌های هل اتی و کوثر نبود، شاید این قدر بیگناهان را نمی‌کشتند. همه اینها برای پیشبرد این هدف بوده است که مردم را از مرکز وحی و اهل بیت - علیهم السلام - دور کنند و هیچ کس حتی در ذهنش خطور نکند که خلافت و ولایت از آن علی و اهل بیت - علیهم السلام - می‌باشد. [صفحه ۱۰۱]

احتراق باب وحی در نزد اهل سنت

علمای اهل سنت در قضیه احتراق خانه‌ی حضرت زهرا که بیت وحی بود، سه گروه می‌باشند: یک گروه منکر قضیه هستند و می‌گویند: چنین چیزی واقع نشده است. گروه دیگر می‌گویند: عمر اراده‌ی احتراق باب را کرد و فاطمه - سلام الله علیها - را به غضب آورد، ولی این گونه کارها از گناهان صغیره است و ضرر و خسران به مقام خلافت ابوبکر نمی‌رساند و از نظر آنها مثل اینکه با یک زن عادی برخورد کرده‌اند. گروه سوم می‌گویند: بر فرض که در خانه را هم بسوزانند، چون مسئله‌ی امامت و نصب خلیفه مطرح بوده که از اهم امور است و مخالفین و معترضین هم در خانه فاطمه - سلام الله علیها - جمع بودند و اگر در این حادثه هم زنی خشمگین شود، ضرر ندارد، لذا باید مخالفین را هر کس که باشد سرکوب نمود؟! در جواب گروه اول که اصلاً منکر قضیه احتراق هستند، باید گفت که چندین دلیل و مدرک در کتب حدیث و تاریخ اهل سنت موجود است که حادثه‌ی آتش زدن باب وحی را اثبات می‌کند، که در فصل «یورش به خانه‌ی وحی» خواهیم آورد. و اکثر آنها با صراحت می‌گویند که در خانه‌ی وحی را آتش زدند. اما در جواب گروه دوم که می‌گویند: این گونه کارها از گناهان صغیره است و ضربه‌ای به مقام خلافت نمی‌رساند، باید گفت: به نص صریح خود اهل سنت [صفحه ۱۰۲] (محدثین و مورخین) پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: فاطمه - سلام الله علیها - پاره تن من است، کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده است، و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و کسی که خدا را اذیت کند کافر است. سوال: آیا اذیت فاطمه - سلام الله علیها - که علت و موجب اذیت خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌شود از گناهان صغیره است؟ و یا از اکبر کبایر و از گناهان نابخشودنی است. حتی خود ابوبکر و عمر در موقع مرگ بارها اظهار پشیمانی می‌کردند که ای کاش کشف خانه فاطمه - سلام الله علیها - نمی‌کردیم و دختر پیامبر را اذیت نمی‌کردیم و در هنگام مرگ و احتضار فهمیدند که چه گناه بس بزرگ و نابخشودنی را مرتکب شده‌اند، عین کلمات و سخنان آنها حین مرگ در فصل «خشم ابدی» خواهد آمد. اما در جواب گروه سوم که می‌گویند: برای نصب خلیفه و تعیین جانشینی اگر درب خانه‌ی دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم سوزانده شود، و زنی ناراحت شود اشکال ندارد، باید گفت: آیا محدثین اهل سنت در کتب روایی خود از قول پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - نگفته‌اند که خانه فاطمه - سلام الله علیها - و علی - علیه السلام - از خانه انبیا است و بلکه بالاتر از خانه‌ی انبیا است. سیوطی در تفسیرش می‌گوید: «اخرج ابن مردویه عن انس بن مالک و بریده قال «قرا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - هذه الایه «فی بیوت اذن الله...» فقام الیه رجل فقال ای بیوت هذه یا رسول الله قال بیوت الانبیاء فقام الیه ابوبکر فقال یا رسول الله هذا لیت منها (لیت علی و فاطمه) قال من افاضلها»: [۱۴۵] ابن مردویه به نقل از انس بن مالک و بریده روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه «در خانه‌هایی مانند معابد و مساجد و منازل انبیا، خداوند رخصت داده است که آنجا رفعت باید و در آن نام خدا یاد شود» را قرائت فرمود، مردی بلند شد، عرض کرد: ای رسول خدا این خانه‌ها کدامند؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خانه‌های [صفحه ۱۰۳] پیامبران است، ابوبکر بلند شد و عرض کرد: ای رسول خدا آیا این خانه «اشاره به خانه علی و فاطمه - سلام الله علیها -» از آن خانه‌هاست؟ پیامبر فرمود: بلی از آنهاست و از بهترین آنها است. از این علمای اهل سنت باید سوال کرد: آیا خلافت و امامتی که به دستور خداوند در روز غدیر خم تعیین شد مهم بود؟ و یا خلافتی که دو روز بعد از فوت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در ۲۸ صفر که بر خلاف

دستور قرآن و فرمایشات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - انجام شد؟ فخر رازی در ذیل آیه‌ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، فان لم تفعل فما بلغت رسالتہ» [۱۴۶] می‌گوید: آیه در فضیلت علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - نازل شد و همین که این آیه نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دست علی - علیه‌السلام - را گرفت و فرمود: هر که من مولای او بودم و هستم، علی مولای اوست، بارالها دوستی کن با کسی که با او دوستی کند، و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند، بعد از آن عمر علی - علیه‌السلام - را دید گفت: «هینا لک یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه» [۱۴۷] گوارا باد برایت ای پسر ابوطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مومن شدی. محب‌الدین طبری در کتاب «ریاض النضره» در ذیل آیه شریفه «وقفوهم انهم مسؤولون» [۱۴۸] از قول علی - علیه‌السلام - روایت کرده که رسول خدا فرمود: وقتی در روز قیامت خلائق اولین و آخرین جمع می‌شوند و صراط روی جهنم نصب می‌شود، احدی نمی‌تواند از آن عبور کند مگر آن که برائتی از تو داشته باشد، یعنی در دنیا [صفحه ۱۰۴] دارای ولایت تو باشد. [۱۴۹]. بغدادی از انس بن مالک روایت کرده که چون ابوبکر به حالت مرگ افتاد گفت: من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که می‌فرمود: «ان علی الصراط لعقبه لا یجوزها احد لا بجواز من علی بن ابیطالب»: بر صراط بهشت عقبه‌ای - بس خطرناک - است که احدی از آن نمی‌گذرد مگر با داشتن جوازی از علی بن ابی‌طالب و باز هم او گفت: شنیدم از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که به علی - علیه‌السلام - می‌فرمود: «انا خاتم الانبیاء وانت یا علی خاتم الاولیا»: من خاتم انبیایم و تو یا علی خاتم اولیایی. [۱۵۰]. با این اعتراف چگونه ابوبکر و عمر به خود حق دادند که خلافت را از صاحب اصلی آن غصب کنند، و باز هم با چه توجیهی علمای اهل سنت می‌گویند که برای نصب خلیفه اگر خانه‌ای سوزانده گردد و زنی هم ناراحت شود اشکال ندارد، مگر خانه زهرا - سلام الله علیها - از خانه‌های عادی بود و خود زهرا - سلام الله علیها - مثل زنهای دیگر است که اشکالی نداشته باشد؟! [صفحه ۱۰۵]

یورش به خانه وحی

عمر رضا کحاله می‌گوید: «و تفقد ابوبکر قوما تخلفوا عن بیعتہ، عند علی بن ابی‌طالب - علیهم‌السلام - کالعباس والزیبر و سعد بن عبادہ ففعدوا فی بیت فاطمہ - سلام الله علیها - فبعث ابوبکر الیهم عمر بن الخطاب فجاءهم عمر فناداهم و هم فی دار فاطمہ فابوا ان یخرجوا فدعا بالحطب و قال والذی نفس عمر بیده لتخرجن، اولاً - حرقنها علی من فیها فقیل له: یا ابا حفص ان فیها فاطمہ - سلام الله علیها - فقال: و ان فخرجوا فبايعوا الا - علیا فقد اعتذر فقال انه قد حلف ان لا یخرج و لا یضع ثوبه علی عاتقه حتی یجمع القرآن، ثم وقفت فاطمہ - سلام الله علیها - علی بابها فقالت لا عهد لی بقوم حضروا اسوا محضر منکم ترکتم رسل الله - صلی الله علیه و آله و سلم - جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم، لم تستامرونا و لم تردوا لنا حقاً»: [۱۵۱]. وقتی که ابوبکر به خلافت رسید، گروهی از بیعت با او مخالفت کردند، و از جمله کسانی که از بیعت امتناع ورزیدند، عباس و زبیر و سعد بن عباده بودند، که در نزد علی - علیه‌السلام - و در خانه فاطمه - سلام الله علیها - به عنوان معترض نشسته بودند، ابوبکر عمر را به نزد آنها فرستاد، عمر به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - آمد، عباس و زبیر، [صفحه ۱۰۶] و سعد را صدا کرد که بیرون بیایند، آنها در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - متحصن بودند و از بیعت و خارج شدن از خانه امتناع می‌کردند، بعد عمر عمیزم خواست تا درب خانه‌ی (وحی) را آتش بزنند و گفت: قسم به آن کسی که جان عمر به دست اوست، یا از منزل خارج شده با ابوبکر بیعت کنید، و یا اینکه خانه را با هر که در آن است آتش خواهیم زد! به عمر گفته شد: ای اباحفص آیا می‌دانی که در این خانه فاطمه - سلام الله علیها - است، عمر گفت: باشد. طبق گفته‌ی عمر رضا کحاله، آنهايي که در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - به عنوان اعتراض بر خلیفه متحصن شده بودند همه خارج شدند و با ابوبکر بیعت کردند، مگر علی - علیه‌السلام - که بیرون نیامد و عذر آورد، [۱۵۲] گویا مولا فرموده است: قسم خورده‌ام از خانه خارج نشوم و جامه بر شانه نگذارم تا اینکه قرآن را جمع‌آوری کنم. [۱۵۳]. فاطمه - سلام الله علیها - که بر درب خانه ایستاده

بود، فرمود: جمعیتی را سراغ ندارم که در موقعیت بدی مانند موقعیت شما قرار گرفته باشند، جنازه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را در میان ما گذاشتید و از پیش خود درباره‌ی خلافت تصمیم گرفتید. چرا حکومت خود را بر ما تحمیل می‌کنید، خلافتی که حق ماست چرا به خود ما بر نمی‌گردانید؟ چه زود زحمتهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را فراموش کردید، و چه زود کلام نورانی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - «کتاب الله و عترتی» را از یاد بردید. از این کلام عمر رضا کحاله در «اعلام النساء» چند نکته به دست می‌آید: نکته‌ی اول اینکه، آنهایی که در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - متحصن شدند، اگر از آنها سوال می‌شد که علت تحصنشان چه بوده است؟ جوابشان معلوم و روشن بود که [صفحه ۱۰۷] خلیفه را بر حق نمی‌دانستند و لذا تحصن کردند در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - که مهبط ملائکه الله بوده است، یعنی اینکه این خانواده (خانواده وحی) سزوار خلافت و امامت هستند و خلافت از آن اینهاست. چون این منصب و ولایت از جانب خود آنها هم نبوده، بلکه از جانب پروردگار بوده است. نکته‌ی دوم اینکه، خلیفه وقتی می‌بیند که عده‌ای علی - علیه السلام - را جانشین بر حق پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و در خانه فاطمه - سلام الله علیها - جمع شدند، عمر را می‌فرستد که معترضین را به زور هم که شده بیاورد، تا با وی بیعت کنند، معترضین امتناع می‌کنند و خارج نمی‌شوند. و در آخر به زور از آنها برای ابوبکر بیعت می‌گیرند! نکته‌ی سوم که خیلی مهم و ناراحت کننده است، اینکه: عمر به همراهانش می‌گوید: هیزم بیاورند تا درب خانه را آتش بزند و به ذات خداوند سوگند یاد می‌کند که خانه را آتش می‌زنم، کسانی که همراهش بوده می‌گویند: این خانه‌ی زهرا - سلام الله علیها - است، خانه‌ی یک انسان عادی نیست، مگر می‌شود خانه‌ی وحی را آتش زد؟ ولی باز او لجاجت می‌کند و می‌گوید ولو خانه‌ی زهرا - سلام الله علیها - باشد. خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را جبرائیل و میکائیل بدون اجازه وارد نمی‌شوند، مگر عمر نمی‌داند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بارها فرموده است: «فاطمه بضعه منی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذاه الله» [۱۵۴] فاطمه - سلام الله علیها - پاره‌ی وجود من است، هر کسی او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است. و مگر در قرآن نیامده است: وقتی وارد خانه‌ی کسی می‌شوید اول اجازه بگیرید و سلام بکنید و اگر کسی نبود و یا اجازه نداد داخل نشوید: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم، حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم و ان قیل لکم، ارجعوا فارجعوا هو از کی لکم، و الله بما تعملون علیم» [۱۵۵]: ای اهل ایمان هرگز به خانه دیگران (مگر به خانه خودتان) وارد نشوید، تا اینکه با صاحبش انس گرفته و اجازه بگیرید [صفحه ۱۰۸] و چون رخصت یافته و داخل شدید به اهل آن خانه سلام کنید که برای شما بهتر است، باشد که متذکر شوئ یکدیگر بشوید، (اگر به خانه‌ای مراجعه کردید) و کسی را نیافتید باز وارد آن خانه نشوید تا اجازه یافته و سپس وارد شوید (تا به سرقت متهم نشوید) و اگر گفته شود که برگردید پس بزودی باز گردید، و این برای تنزیه و پاکی شما بهتر است، و خدا به هر چه می‌کنید دانا است. نکته‌ی چهارم اینکه، وقتی آنها در جلو در به پاره‌ی تن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - برمی‌خورند، بانوی دو عالم خطاب به آنها می‌گوید: چه زود عهد و پیمان خود را شکستید و سخنان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را فراموش کردید، و جنازه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را بر روی زمین گذاشتید. حالا شما خواننده‌ی عزیز با توجه به این حدیث و نکاتی که ذکر شده مشاهده می‌کنید که رفتار به اصطلاح صحابه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با دخت گرامی و وصی و جانشین وی همان برخوردهای جاهلانه قبل از اسلام بوده است و انسان با بررسی این برخوردها این برداشت را می‌کند که گویا آقایان، اصلا اسلام و زحمات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را قبول نداشتند، و چیزی به گوششان نرسیده است. علی - علیه السلام - و خاندان وحی که حکومت و ولایت از آن آنها بود اهل توطئه بر ضد اسلام نبودند. علی - علیه السلام - می‌خواست آن چه که دستور خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اوست تحقق پیدا کند. و تعجب از انصار مدینه است که در تمام جنگها و غزوات در مدت ده سال که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مدینه بود در رکاب وی جانانه با دشمنان اسلام جنگیدند، و در جد توان از هیچ گونه

فداکاری دریغ نکردند، ولی همین که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چشم از جهان فرو بست و آن حادثه‌ی تلخ اتفاق افتاد، هیچ گونه عکس‌العملی انجام ندادند! [۱۵۶]. به گفته عمر رضا کحاله وقتی عمر عباس، زبیر و سعد بن عباده را از خانه‌ی [صفحه ۱۰۹] علی - علیه السلام - بیرون نمود و آنها به گفته ایشان با ابوبکر بیعت کردند، و علی - علیه السلام - از خانه خارج نمی‌شود، عمر نزد ابوبکر می‌آید و می‌گوید: «الا تاخذ هذه المتخلف عنك بالبيعه؟ فقال ابوبکر، لئن فعلت: عد الیه فقل له امیر المؤمنین یدعوك لتبایع فجاء قنفذ فادی ما امره به. فرجع علی - علیه السلام - صوته فقال: سبحان الله لقد ادعی ما لیس له. فرجع قنفذ فابلیغ الرساله فبکی ابوبکر طویلا ثم قام عمر فمشی معه جماعه حتی اتوا باب فاطمه - سلام الله علیها - فدقوا الباب. فلما سمعت اصواتهم نادت باعلی صوتها، یا ابی یا رسول الله ماذا لئقنا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه. فلما سمع القوم صوتها و بكائها انصرفوا باکین و کادت قلوبهم تتصدع و ابکادهم تنفطر. و بقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیا فمضوا به الی ابوبکر فقالوا: له بایع. فقال: انا لم افعل؟ قالوا اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک! قال تقتلون عبدالله و اخا رسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال له عمر: اما عبد فنعم و اما اخو رسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - فلا، و ابوبکر ساکت لا - یتکلم. فقال له عمر: الا تامر فیه بامرک فقال: لا اکره علی شیء ما کانت فاطمه الی جنبه. فلحق علی - علیه السلام - بقبر رسول الله - صلی الله علیه (و آله) و سلم - یصیح و یبکی و ینادی: یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. و لم یبایع علی حتی توفیت فاطمه - سلام الله علیها - [۱۵۷]. آیا این متخلف از بیعت (علی - علیه السلام -) را مواخذه و بازخواست نمی‌کنی؟ پس ابوبکر به غلام خود قنفذ گفت: به خانه‌ی علی برو و به او بگو که امیر المؤمنین تو را خواسته با اینکه با وی بیعت کنی. قنفذ به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - آمد و آنچه را که ماموریت داشت انجام داد، و علی - علیه السلام - با صدای بلند فرمود: سبحان الله آنچه را که حق او نیست (بیعت) از من می‌خواهد، در حالی که شایستگی آن را ندارد! قنفذ برگشت و آنچه را که از علی - علیه السلام - شنیده بود به ابوبکر گفت، وقتی که ابوبکر این حرف را شنید گریه‌ی طولانی کرد. بعد عمر بلند شد و با گروهی که همراهش بود به خانه فاطمه - سلام الله علیها - آمدند، وقتی به خانه رسیدند و درب را زدند، بانوی دو عالم صدای آنها را شنید و با صدای بلند و ناراحت کننده ناله کرد که ای پدر، ای رسول خدا، [صفحه ۱۱۰] بعد از توجه مصیبت‌هایی از ابن خطاب و ابن ابی قحافه به ما نرسیده است؟! عده‌ای از آنها می‌گفتند که با عمر بودند و وقتی که صدا و گریه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را شنیدند برگشتند، در حالی که گریه می‌کردند و نزدیک بود قلبهای آنها از شدت ناراحتی بایستند و جگرهاشان منفجر شود، فقط عمر با عده‌ای دیگر باقی ماند و علی - علیه السلام - را به زور از خانه خارج کردند و نزد ابوبکر بردند، و به علی - علیه السلام - گفتند: با ابوبکر بیعت کن، علی - علیه السلام - فرمود: من بیعت نمی‌کنم! مهاجمین گفتند که اگر بیعت نکنی قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، گردنت را می‌زینم و سرت را از بدن جدا می‌کنیم!! علی - علیه السلام - در جواب مهاجمین فرمود: شما با این کار بنده‌ی خدا و برادر رسول او را کشته‌اید. عمر، در جواب علی - علیه السلام - گفت: بندی خدا بلی، ولی برادر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نه. [۱۵۸] در این بین ابوبکر ساکت بود، حرفی نمی‌زد، عمر خطاب به ابوبکر گفت: چرا علی - علیه السلام - را وادار به بیعت نمی‌کنی، و ساکت نشسته‌ای؟! ابوبکر گفت: تا زمانی که فاطمه - سلام الله علیها - در کنار علی - علیه السلام - است (یعنی زنده است) او (علی - علیه السلام -) را به بیعت مجبور نمی‌کنم. بعد علی - علیه السلام - کنار قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رفته و از بی‌وفایی امت ناله و گریه می‌کرد، و خطاب به قبر می‌گفت: ای پسر مادر، ای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - همانا این مردم بعد از تو مرا خوار و ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند. و بعد عمر رضا کحاله می‌گوید: علی - علیه السلام - تا زمانی که فاطمه - سلام الله علیها - زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد و دست بیعت به او نداد. [۱۵۹]. [صفحه ۱۱۱] مطلب دیگر اینکه بعد از سقیفه، مسئله‌ی یورش مهاجمین به خانه‌ی وحی یکی از دردناکترین و تلخ‌ترین حوادث و اتفاقات تاریخ اسلام و زندگانی علی و فاطمه - سلام الله علیها - می‌باشد. اگر انسان بخواهد راجع به این حوادث مولمه بی‌پرده و رک سخن بگوید، مایه رنجش و ناراحتی کسانی می‌شود که به عامل و سر دسته مهاجمین و آن کسی که علت‌العلل و نقش اساسی در این حواث تلخ را داشته است، تعصب

خاصی دارند. از طرفی هم تزویر و پوشاندن حق و حقیقت و واقعیتها و وارونه جلوه دادن حوادث، خود یک نوع خیانت به تاریخ و نسلهای آینده و کسانی که همیشه دنبال حقیقت هستند، می‌باشد. وجدان یک نفر نویسنده و محقق آزاد و آزاداندیش هرگز این را قبول نمی‌کند که برای خاطر خوشحالی و جلب نظر دیگران پایش را روی حقیقت و واقعیت گذارد، و وقایع را کج و وارونه به صفحه‌ی کاغذ بیاورد تا اینکه عده‌ای دلخور نشوند، چنانچه بعضی پا روی حقیقت گذاشتند، ولی بعضی دیگر امثال عبدالفتاح عبدالمقصود و دیگران واقعیت را تا اندازه‌ای روشن تر و واقع بینانه‌تر بیان کرده‌اند. بنابراین بزرگترین خطا و گناه کبیره، و بد شکل‌ترین حادثه‌ی تاریخ اسلام که بعد از انتخاب خلیفه‌ی اول واقع شد، موضوع هجوم و یورش به خانه وحی، و منزل فاطمه-سلام الله علیها- بود. این حادثه آن قدر زشت بوده، و قباحت دارد که حتی بعضی از محدثین اهل سنت به زشتی و قباحت آن تصریح کرده و بی‌پرده سخن گفته و تصریح کردند (که در فصل‌های بعدی خواهد آمد) ولی متأسفانه بعضی دیگر تعصب خاصی را بکار برده و بی‌پرده سخن نگفته‌اند. و لذاست که اولاً باید این حادثه‌ی یورش به خانه وحی را از نظر قرآن بررسی کنیم که آیا سران سقیفه اجازه داشتند که به خانه‌ی دیگران هجوم ببرند، و تهدید کنند و بکشند، آتش بزنند، و تازیانه بزنند؟ باید ببینیم که نظر قرآن در این باره چیست؟ چنانچه گذشت خداوند تبارک و تعالی در سوره‌ی مبارکه‌ی نور می‌فرماید: «یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلّموا علی اهلها ذلکم خیر لکم [صفحه ۱۱۲] لعلکم تذکرون» [۱۶۰]: ای اهل ایمان در خانه‌هایی غیر از خانه‌ی خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید. در این آیه و آیات بعدی، بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است، و یک دستور اجتماعی طریق ورود به خانه‌های مردم و کیفیت و چگونگی اجازه ورود گرفتن است. در این آیه‌ی شریفه بسیاری از آداب اجتماعی به گونه‌ی خلاصه بیان شده است، محتوای آن این است که فریاد نکشید، در را محکم نکوبید، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد، بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام‌آور محبت و دوستی است. در این آیه جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است. و جمله‌ی «لعلکم تذکرون» خود دلیلی بر آن است که این گونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد، که اگر انسان در آن بیندیشد متذکر خواهد شد که خیر و صلاح و استحکام جامعه و خانواده در آن است. ابی نعیم در حلیه الاولیاء می‌گوید: «روی بسنده عن عمران بن حصین ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - قال الا تنطلق بنانعود فاطمه فانها تشتکی؟ قلت بلی، قال فانطلقا حتی اذا انتهینا الی بابها فسلم و استاذن فقال: ادخل انا و من معی؟ قالت نعم و من معک یا ابتاه، فوالله ما علی الا عباءه فقال: اصنعی بها کذا و اصنعی بهما فعلهما کیف تستر، فقال والله ما علی راسی من خمار، فقال فاخذہ ملاءه کانت علیہ فقال: اختمری بها ثم اذنت لهما فدخلتا...» [۱۶۱]: از عمران بن حصین نقل شده است: همانا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: با ما نمی‌آیی تا از فاطمه-سلام الله علیها- که مریض است عیادت کنیم؟ عرض کردم: بلی یا رسول الله، فرمود: پس برویم، عمران می‌گوید: با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رفتم تا اینکه به درب خانه‌ی فاطمه-سلام الله علیها- رسیدیم، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سلام نمود [صفحه ۱۱۳] و اجازه‌ی داخل شدن خواست، و سپس فرمود: کسی که با من هست داخل شود؟ فاطمه-سلام الله علیها- عرض کرد: ای پدر! بلی کسی که با شما هست با هم داخل شوید، فاطمه عرض کرد: قسم به خدا چیزی ندارم مگر یک عبا‌ی کوچک، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خودت را با آن بپوشان و طریق پوشاندن را پیامبر به او راهنمایی فرمود، بعد فاطمه-سلام الله علیها- اجازه‌ی ورود داد و آنها داخل خانه شدند. ابونعیم نیز در این باره روایتی از اجازه گرفتن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از فاطمه-سلام الله علیها- در حلیه الاولیاء نقل کرده است. در روایتی دیگر هم می‌خوانیم که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هنگامی که می‌خواست وارد خانه دخترش فاطمه-سلام الله علیها- شود، اول دست به روی در می‌گذاشت و در را کمی عقب می‌زد، سپس می‌فرمود: «السلام علیکم» فاطمه-سلام الله علیها- پاسخ سلام پدر را می‌داد، بعد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -

می‌فرمود: اجازه دارم وارد شوم؟ او عرض می‌کرد: وارد شوید ای رسول خدا! پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود؟ فاطمه عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست، و هنگامی که خود را به حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مجددا سلام کرد و فاطمه - سلام الله علیها - جواب داد، و مجددا اجازه ورود برای خود گرفت [۱۶۲] و بعد از پاسخ و موافقت فاطمه - سلام الله علیها - پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم اجازه‌ی ورود برای همراهش جابر بن عبدالله گرفت. این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که یک الگو سرمشق برای مسلمانان بود این نکات را دقیقاً رعایت می‌فرمود و بدون اجازه‌ی دخترش وارد خانه‌ی او نمی‌شد. چه شد آنهایی که سالها در خدمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند، بدون اجازه‌ی واد خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - شدند و آن هم با آن وضعیت که در تاریخ آمده است، که حتی روی بعضی افراد را که بویی از اسلام و قرآن نبرده بودند سفید کردند. باز هم قرآن کریم علاوه بر این دستور اخلاقی می‌فرماید: «فی بیوت اذن الله ان [صفحه ۱۱۴] ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو والاصال» [۱۶۳]: به خانه‌هایی (مانند معابد و مساجد و منازل انبیا و اولیای خدا) رخصت داده شده است که آن جا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه به ذات پاک او کنند. چنانچه در فصل «فاطمه - سلام الله علیها - و بی‌وفایی انصار» گذشت، وقتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این آیه‌ی شریفه را قرائت فرمود، ابوبکر و عمر حاضر بودند، ابوبکر اشاره به خانه فاطمه - سلام الله علیها - نموده از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سوال کرد که این خانه هم از آن خانه‌هاست؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بلی بلکه بالاتر از خانه‌ی انبیا است. احترام به خانه فاطمه - سلام الله علیها - به خاطر چیست؟ آیا غیر از این است که در آن خانه خدا را عبادت و ستایش و پرستش می‌کردند و او را تسبیح و تقدیس می‌نمودند؟ و گرنه خشت و گل که احترام نداشته و نخواهد داشت، چنانچه در حدیثی می‌خوانیم که امام باقر - علیه السلام - با «قتاده» فقیه معروف اهل بصره گفتگویی داشت، و او از حضور در مجلس امام و ابهت و هیبت آن حضرت که سراسر قلب او را فرا گرفته بود اظهار شگفتی کرد، امام به او فرمود: آیا می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ در برابر همانها که خدا درباره‌ی آنها گفته: «فی بیوت اذن الله ان ترفع»، بعد امام فرمود: «فانت ثم ونحن اولئک»: تو آن هستی که خود گفتی (فقیه اهل بصره) و ما این هستیم که قرآن می‌گوید! قتاده در جواب گفت: «صدقت والله، جعلنی فداک والله ما هی بیوت حجاره ولا طین»: راست گفتی فدایت گردم، به خدا سوگند منظور خانه‌های سنگی و گلی نیست، منظور خانه‌های وحی و ایمان و هدایت است. [۱۶۴]. باز هم قرآن کریم می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم...» [۱۶۵]: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه داده شود... [صفحه ۱۱۵] در شان نزول این آیه مفسران چنین آورده‌اند: هنگامی که رسول خدا با «زینب بنت جحش» ازدواج کرد، ولیمه مفصلی به مردم داد، انس که خادم مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود گوید: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم، دسته دسته می‌آمدند و غذا می‌خوردند و از اطاق خارج می‌شدند، تا اینکه عرض کردم: ای پیامبر خدا کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم، فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید، سفر را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر همچنان در اطاق ماندند و مشغول بحث و گفتگو بودند. هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برخاست، من نیز همراه او برخاستم که شاید آنها متوجه شوند و بروند، پیامبر بیرون آمد و تا به حجره‌ی عایشه رسید، بار دیگر برگشت، من هم در خدمتش آمدم، باز دیدم آن چند نفر همچنان نشسته‌اند، آیه فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد. [۱۶۶]. این آیه‌ی شریفه و دستوری که داده اگر به دقت بررسی شود و نیز اینکه چند نفر ساعتی بیشتری را در خانه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ماندند و یا اینکه کسانی که بدون اجازه وارد خانه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌شوند، موجب رنجش و اذیت پیامبر رحمت می‌شود، و او را ناراحت می‌کند، بدون شک خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - یکی از آن بیوت و خانه‌هایی می‌باشد که از نظر معنویت و قداست از

خانه‌ی همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بالاتر و برتر بوده است، اگر کسانی به آن هجوم و یورش ببرند و یا اینکه بدون اجازه وارد شوند، قطعاً اسباب اذیت و آزار پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - را فراهم کرده‌اند و به خانه‌ی وحی و پاره‌ی تن وی هجوم برده‌اند. اگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن زمان در قید حیات بود، بلا-شک خون مهاجمین را مباح می‌کرد تا این که به سزای اعمال زشت خود برسند. [صفحه ۱۱۶] اکنون با توجه به این آیات نورانی قرآن و روایاتی که از زبان منور پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بیان شد، جای این سؤال باقی است که چرا سران سقیفه بر خلاف این دستورات اخلاقی و عاطفی قرآن کریم به خانه‌ی ولی خدا و وصی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هجوم بردند و بدون اجازه وارد شدند؟ ممکن است گفته شود که این عمل برای ضرورت و حفظ امنیت بوده و اینکه جامعه به آرامش اجتماعی نیاز داشته و یا اینکه این گروه قصد برندازی و سرنگونی حکومت را داشته است، و لذا این مسئله ایجاب می‌کرده که سران حکومت و عمال آنها برای حفظ امنیت جامعه با مجوز از مراجع قانونی، در خانه‌های و محلهایی که مامن توطئه‌گران و مخالفین نظام و حکومت بوده است، هجوم ببرند و با دست‌گیری مزاحمین آرامش و امنیت را به جامعه برگردانند. در جواب باید گفت که به اعتراف همه، خانه علی مظلوم - علیه السلام - و فاطمه مظلومه - سلام الله علیها - محل توطئه و برندازی نبود، و کسانی که در خانه جمع شده بودند کسانی نبودند که آرامش و امنیت را از جامعه سلب کنند و یا اینکه در اجتماع اختلاف ایجاد کنند و بر خلاف دستورات اسلام و قرآن (مثل مخالفین حکومتها در این زمان که عمل خلاف انجام می‌دهند) عمل نمی‌کردند. بلکه منظور علی - علیه السلام - این بود که آنچه دستور خدا و پیامبر است پیاده و اجرا شود و این هدف اجرا نمی‌شد مگر توسط خود مولی علی - علیه السلام - با این بیان خانه‌ی زهرا - سلام الله علیها - مامن توطئه نبوده، بلکه محل نزول سوره‌ی هل اتی، سوره کوثر، و سوره قدر و نزول ملائکه الله و مهبط وحی و بلکه نزول کل قرآن بوده و خانه‌ای بود که درش به مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باز می‌شد، در حالی که درهای خانه‌های دیگران بسته شده بود. پس چطور شد که سران حزب حاکم با آن همه سفارشات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دارالقرآن و دارالوحی را آتش زدند و سیلی به صورت قرآن ناطق نواختند و فرزند قرآن را کشتند و دست و پای قرآن ناطق را بستند؟ [صفحه ۱۱۷] اهل سنت هجوم و یورش به خانه وحی را بعضی روشن و صریح و بعضی هم تا حدودی با پرده پوشی بیان کرده‌اند، طبری که یکی از بزرگان و مورخین نامی اهل سنت می‌باشد و نسبت به خلفا تعصب خاصی دارد، در رابطه‌ی با یورش و احتراق بیت وحی می‌گوید: «اتی عمر بن خطاب منزل علی فقال لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه» [۱۶۷]: عمر با جمعیتی در برابر در خانه علی - علیه السلام - قرار گرفت و گفت: قسم به خدا من این خانه را به آتش می‌کشم، یا اینکه اهل آن برای بیعت با ابوبکر این خانه را ترک گویند. ابن عبد ربه اندلسی می‌گوید: «بعث الیهم ابوبکر عمر بن خطاب لیخرجهم من بیت فاطمه و قال له ان ابوقاتلهم فاقبل بقبس من النار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمه فقالت یابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا قال: نعم او تدخلوا فیما دخلت فیه الامه» [۱۶۸]: ابوبکر به عمر مأموریت داد تا کسانی که در خانه علی - علیه السلام - بودند، از خانه بیرون کند و اگر امتناع کردند با آنها نبرد نماید، وقتی فرمانده گروه با امتناع معترضین مواجه شد، دستور داد آتش آوردند که خانه را بسوزانند، در این هنگام با فاطمه - سلام الله علیها - برخورد کرد و دخت گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خطاب به عمر فرمود: آیا آمده‌ای خانه‌ی ما را به آتش بکشی؟ عمر گفت: آری این خانه را می‌سوزانم و یا این که مثل دیگران با خلیفه بیعت نمایید. طبری می‌گوید: بعد زبیر با شمشیر برهنه بیرون دوید، پای او به سنگی برخورد کرد و به زمین افتاد، مهاجمین بر او حمله کردند و شمشیر را از دستش گرفتند، و او را بازداشت کردند، و کتک زدند. ابن قتیبه دینوری می‌گوید: «و ان ابوبکر رضی الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بیعته عند علی کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی فابوا ان یخرجوا فدعا بالحطب و قال: والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها، فقیل له: یا ابا حفص ان فیها فاطمه؟ فقال: و ان فخرجوا فبايعوا الا علینا فانه زعم انه قال: حلفت [صفحه ۱۱۸] ان لا- اخرج و لا- اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن، فوقف فاطمه رضی الله عنها علی بابها، فقالت: لا عهدلی

بقوم حضروا اسوا محضر منکم، ترکتم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - جنازه بین ایدینا، و قطعتم امرکم بینکم، لم تستامرونا، و لم تردوا لنا حقا فاتی عمر ابوبکر، فقال له: الا تاخذ هذا المتخلف عنک بالبیعه؟ فقال ابوبکر لقفنذ (و هو مولی له): اذهب فادع لی علیا، فقال: فذهب الی علی فقال له: ما حاجتک؟ فقال یدعوک خلیفه! رسول الله، فقال علی - علیه السلام - لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع فابلیغ الرساله، قال: فبکی ابوبکر طویلا. فقال عمر الثانیه: لا تمهل هذا المتخلف عنک بالبیعه، فقال ابوبکر رضی الله عنه لقفنذ: عد الیه، فقل له: خلیفه! رسول الله یدعوک لتبایع فجاءه قنفذ فادی ما امر به، فرفع علی - علیه السلام - صوته فقال: سبحان الله؟ لقد ادعی ما لیس له فرجع قنفذ فابلیغ الرساله، فبکی ابوبکر طویلا ثم قام عمر فمشی معه جماعه حتی اتوا باب فاطمه - سلام الله علیها - فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادت باعلی صوتها: یا ابت یا رسول الله ماذا لقنا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فلما سمع القوم صوتها و بکاءها انصرفوا باکین، و کادت قلوبهم تنصدع، و اکبادهم تنفطر، و بقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیا، فمضوا به الی ابوبکر، فقالوا له بیع فقال: ان انا لم افعل فمه؟ قالوا اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک، فقال: اذا تقتلون عبد الله و اخا رسوله، قال عمر: اما عبد الله فنعیم و اما اخو رسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - فلا و ابوبکر ساکت لا یتکلم، فقال له: الا تامر فیه بامرک؟ فقال: لا اکرهه علی شیء ما کان فاطمه - سلام الله علیها - الی جنبه، فلحق علی - علیه السلام - بقبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یصیح و یبکی، و ینادی: یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. [۱۶۹]. ابوبکر وقتی ملاحظه کرد که عده‌ای از مردم دربارهی بیعت با او مخالفت کرده‌اند، و در نزد علی - علیه السلام - متحصن شدند [۱۷۰] عمر را به سوی آنها فرستاد، عمر آمد آنها را صدا کرد، افراد معترض که در خانه‌ی علی - علیه السلام - بودند، از خارج شدن امتناع کردند، [صفحه ۱۱۹] عمر دستور داد که هیزم بیاورند تا خانه را آتش زدند و قسم یاد کرد که یا باید خانه را ترک کرده و با خلیفه بیعت کنید، و یا اینکه خانه را با کسانی که در آن هستند می‌سوزانم، به او گفته شد: ای اباحفص فاطمه - سلام الله علیها - در این خانه است، عمر در جواب گفت: باشد!! کسانی که در خانه بودند خارج شدند و با ابوبکر بیعت کردند مگر علی - علیه السلام - که بیرون نیامد، عمر گمان کرده بود که علی - علیه السلام - قسم خورده است که از منزل خارج نمی‌شوم و ردای خودم را بر شانه نمی‌گذارم مگر اینکه قرآن را جمع کنم. در این موقع بود که فاطمه پشت در آمد و گفت: جمعیتی را سراغ ندارم که مانند شما باشند، شما جنازه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را روی دست ما گذاشتید، و پیمان و عهدی که با وی داشتید از بین بردید، و از پیش خود دربارهی خلافت تصمیم گرفتید، چرا در حکومت و خلافت با ما مشورت نکردید، و خلافت که حق ماست به ما باز نمی‌گردانید؟ مامور خلیفه به حضور وی آمد و او را از جریان آگاه ساخت و گفت چرا این متخلف از بیعت (علی - علیه السلام -) را مواخذه نمی‌کنی و بر او فشار نمی‌آوری و سخت نمی‌گیری؟ خلیفه غلام خود قنفذ را مامور کرد که برو علی - علیه السلام - را به مسجد دعوت کن، قنفذ به خانه علی - علیه السلام - آمد، علی - علیه السلام - به او فرمود: چه می‌خواهی و حاجتت چیست؟ قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا از شما خواسته که باید به مسجد بیاید و با او بیعت کنید، وقتی علی - علیه السلام - این جمله را از قنفذ شنید، گفت: چرا به این زودی به رسول خدا دروغ بستید و پیمان او را شکستید؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - او را جانشین خود قرار نداده تا وی خلیفه‌ی رسول خدا باشد! غلام ابوبکر با نومییدی برگشت و جریان ماموریت خود را به اطلاع خلیفه رساند. ابن قتیبه در ادامه می‌گوید که ابوبکر گریه طولانی کرد، مقاومت معترضین در برابر دعوت‌های پیاپی خلیفه را سخت عصبانی و ناراحت کرد، عمر دفعه‌ی دوم گفت: به علی - علیه السلام - که از بیعت مخالفت کرده مهلت مده، ابوبکر باز هم به غلام خود قنفذ گفت: به خانه علی - علیه السلام - برگرد، و به او بگو که خلیفه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - تو را خواسته است، بیا و با او بیعت کن، قنفذ آمد و ماموریت را انجام داد. [صفحه ۱۲۰] علی - علیه السلام - صدایش را بلند کرده فرمود: سبحان الله مرا به چیزی دعوت می‌کند که حق او نیست، و قنفذ برگشت جریان را به ابوبکر گفت: وی گریه طولانی کرد! و سرانجام عمر با گروهی رو به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - آمدند، وقتی به درب خانه رسیدند، در زدند، فاطمه - سلام الله علیها - که صدایی مهاجمین را شنید پشت در با صدای

بلند ناله کرد و گفت: پدر جان، ای پیامبر خدا بعد از درگذشت تو چه گرفتاریها و مصیبت‌هایی از دست پسر خطاب و پسر ابی قحانه به ما رسیده است؟ ناله‌های فاطمه - سلام الله علیها - آنچنان جان‌گداز بود که گروهی از آن جمعیت که همراه عمر تا در خانه آمده بودند، از انجام ماموریت و حمله و یورش به خانه زهرا - سلام الله علیها - منصرف شدند و از همان جا گریه کنان برگشتند و نزدیک بود قلبهای آنها از حرکت بایستد و جگرهاشان منفجر شود! اما عمر و گروه دیگر که برای گرفتن بیعت از علی - علیه السلام - و بنی هاشم آمده بودند اصرار می‌کردند که او حتماً با ابوبکر بیعت کند، علی - علیه السلام - فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟ گفتند: کشته خواهی شد و به ذات خدا قسم خوردند! و گفتند: گردنت را می‌زنیم، علی - علیه السلام - فرمود: آن وقت شما بنده خدا و برادر رسول گرامی او را خواهید کشت؟! عمر گفت: بنده خدا بلی، ولی برادر رسول خدا نه! در این حال ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت: عمر رو به ابوبکر نموده و گفت: چرا او (علی - علیه السلام -) را امر به بیعت نمی‌کنی؟! ابوبکر گفت: تا زمانی که فاطمه - سلام الله علیها - در کنار اوست (یعنی زنده است) او را مجبور بر چیزی (بیعت) نمی‌کنم. آن وقت علی - علیه السلام - خود را به قبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نزدیک کرده (و به عنوان تظلم جمله‌ای را که هارون به موسی - علیه السلام - گفته بود به زبان جاری ساخت و) گفت: ای پسر مادرم پس از تو این گروه مرا ناتوان و خار شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند. خواننده‌ی گرامی ملاحظه فرمودید که ابن قتیبه دینوری خیلی از حقایق و وقایع را در رابطه با یورش به خانه وحی (و خانه‌ای که مصداق، بلکه عین آیه‌ی تطهیر بود) بیان کرده است. شاید شما سوال فرمایید که همین مطالب ابن قتیبه را عمر رضا کحاله در [صفحه ۱۲۱] اعلام النساء هم گفته است و لازم نبود که مطالب تکراری بیان شود؟ در جواب باید گفت: اولاً در کتاب اعلام النساء آمده است که ابوبکر یک دفعه غلام خودش را به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - فرستاد، ولی در الامامه والسیاسه ابن قتیبه آمده است که ابوبکر قنفذ را دو دفعه به خانه‌ی علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - فرستاد و آخر الامر عمر با زور وارد خانه شده و علی - علیه السلام - را به مسجد آورد. ثانیاً اینکه ابن قتیبه در سنه ۲۱۳ به دنیا آمده و در عصر ائمه معصومین - علیهم السلام - زندگی می‌کرده است، و در آن عصر خیلی از وقایع و حقایق به صورت زنده و تازه بدون خدشه موجود بوده است و لذا عین سخنان وی آورده شد. [۱۷۱]. هر انسان با وجدان سلیم و بدون تعصیب وقتی آن حقایق را ملاحظه کند و اشاراتی که طبری در تاریخ خود و ابن قتیبه در الامامه والسیاسه و عمر رضا کحاله در اعلام النساء و ابن عبدالربه در العقد الفرید، در رابطه با یورش به خانه وحی بیان نموده‌اند را بررسی نماید، نتیجه‌ی قطعی را به دست می‌آورد که یورش به خانه وحی و آتش زدن خانه و در نیم سوخته را به پهلوی پاره‌ی تن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کوبیدن و فرزند وی را کشتن و ریسمان به گردن ولی خدا انداختن و دست وی را بستن، همه اینها یک مسئله قطعی در نزد اهل سنت بوده که شکی در آن برای کسی باقی نمانده و اظهر من الشمس است، و اینکه بعضی از محدثین و مورخین اهل سنت حوادث [صفحه ۱۲۲] مذکور را کمرنگ اشاره کرده‌اند، و یا اینکه بعضی اصلاً اشاره نکردند به این جهت بوده است که وجهی خلفا را حفظ کنند. و اما اینکه بنا بر گفته عقدالفرید والامامه والسیاسه و طبری در تاریخ خود، عمر در مسجد مسئله‌ی اخوت و برادری علی - علیه السلام - با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را بر خلاف حدیث منزلت و موضوع مواخات و برادری بین مسلمانان، انکار کرده، این موضوع را انشاءالله در فصل ادعای فاطمه... - سلام الله علیها - و انکار شهادت علی - علیه السلام - از طرف دستگاه حکومت، بحث خواهیم کرد. اکنون به بررسی دلائل هجوم به خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - می‌پردازیم: نخستین دلیل: یکی از مدارک و دلائلی که هجوم به خانه‌ی وحی را تأیید می‌کند نامه‌ای است که معاویه به عنوان طعن و انتقاد برای حضرت علی - علیه السلام - فرستاده است. او در نامه‌ی خود پس از یادآوری مقاومت و سرسختی علی - علیه السلام - در بیعت نکردن با خلیفه‌ی اول، چنین می‌نویسد: دستگاه خلافت تو را و مهار کرد و بسان شتر سرکش برای بیعت سوق دادند. [۱۷۲] امیرالمؤمنین - علیه السلام - در پاسخ نامه‌ی معاویه موضوع را بطور تلویح اشاره کرده و مظلومیت خود را این چنین بیان فرموده: «و قلت انی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع و لعمر الله لقد اردت ان تدم

فمدحت و ان تفضح فافضحت و ما علی المسلم من فضاحه فی ان یکون مظلوما». [۱۷۳]: در نامه‌ی خود نوشته بودی که من بسان شتر سرکش برای بیعت سوق داده شدم. به خدا سوگند خواستی از من انتقاد کنی، ولی در واقع مرا ستایش کردی، و خواستی مرا رسوا کنی، اما خود را رسوا کردی، هرگز بر مسلمان ایرادی نیست که مظلوم واقع شود. البته ابن ابی‌الحدید در نقل این مطالب تنها نیست، بلکه همان طور که گفته شد: ابن عبدالربه در عقد الفرید و ابن قتیبه در الامامه والسیاسه نیز جسارت و اهانت به ساحت قدس امام از ناحیه حکومت را بیان کرده‌اند. ابن ابی‌الحدید در شرح نامه‌ی [صفحه ۱۲۳] بیست و هشتم نهج‌البلاغه امام-علیه‌السلام- اهانت به امام و یورش مهاجمین به خانه‌ی وحی را بیان می‌کند. اگر چه وی در شرح خطبه‌ی بیست و ششم جریان یورش را انکار می‌کند و می‌گوید که فقط شیعه این مطالب را می‌گوید [۱۷۴] که جواب آن در جای خود داده خواهد شد. در منابع و مدارک مشایخ و بزرگان شیعه درباره‌ی جریان جسارت به امام-علیه‌السلام- و مقاومت حضرت فاطمه- سلام الله علیها- و جلوگیری از مقاومت بانوی دو عالم با تازیانه و سیلی، و اینکه در را به پهلوی مبارکش زدند و فشارهای روحی و جسمی را به وجود آوردند، مطالب فراوان و بیش از حد احصی موجود است، ولی راه و روش ما در این کتاب این است که جریان را از منابع اهل سنت بررسی کنیم. جالب توجه اینکه: با این همه کنترل و سانسور حقایق از طرف محدثین وابسته و تاریخ نویسان جیره خوار، ولی باز هم از عنایات پروردگار این بوده است که حقایق از زبان خود آنها گفته شود، که در بعضی از کتابهای آنها مشهود است. از جمله شهرستانی از ابراهیم بن سیمار معروف به عظام و یا (نظام)، رئیس گروه معتزله نقل می‌کند که وی گفته است: عمر روزهای اول بیعت را در بر پهلوی فاطمه- سلام الله علیها- زد، او بچه‌ای که در رحم داشت سقط کرد، و نیز فرمان داد که خانه را با کسانی که در آن بود بسوزاند، در حالی که در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین- علیهم‌السلام- کسی دیگر نبود. [۱۷۵]. باز دلیل دیگر که یورش به خانه‌ی وحی را تایید می‌کند اینکه: پیامبر گرامی اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- دختری داشت به نام زینب و شوهر زینب شخصی به نام ابی‌العاص بود، در جنگ بدر در جبهه‌ی دشمن بود که به اسارت گرفته شد و بعد آزاد شد، ابی‌العاص به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- قول داد که پس از مراجعت به مکه و سائل مسافرت دخترش زینب را از مکه به مدینه فراهم کند. از طرفی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- هم شخصی را به نام زید بن حارثه با گروهی از انصار ماموریت داد که در هشت [صفحه ۱۲۴] فرسخی مکه بایستند و هر وقتی که مرکب زینب به آن جا رسید او را به مدینه بیاورند. و از طرفی دیگر، قریشی‌ها از خروج دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از مکه مطلع و با خبر شدند، تصمیم گرفتند که او را از راه برگردانند، لذا شخصی شقی را به نام جبار بن الاسود با گروهی به طرف او فرستادند، او سر راه زینب را گرفته و نیزه‌ی خود را به کجاوه‌ی زینب کوبید و او از شتر افتاد، در این هنگام زینب جینی که در رحم داشت سقط کرد و به مکه بازگشت، پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از شنیدن این مسئله سخت ناراحت شد، و در وقت فتح مکه خون جبار بن الاسود را مباح دانست. بعد ابن ابی‌الحدید در این باره می‌گوید: من این جریان را بر استادم ابو جعفر خواندم، او گفت: «اذا کان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- اباح دم جبار بن الاسود لانه روع زینب فالقت ذابطنها، فظهر الحال انه لو کان حیا لاباح دم من روع فاطمه حتی القت ذابطنها» [۱۷۶]: هنگامی که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خون کسی که دخترش زینب را ترسانید و او سقط جنین کرد مباح شمرد، اگر زنده بود خون کسانی را که دخترش فاطمه- سلام الله علیها- را ترسانیده و خانه‌اش را آتش زده و او فرزندش محسن را سقط کرد مباح می‌شمرد. [۱۷۷]. شما خواننده‌ی عزیز با توجه به این حقایق و مطالب که از کتب اهل سنت آورده شد ملاحظه می‌فرمایید که وقتی خون کسی از ظرف رییس حکومت اسلامی مباح شمرده شود، پس معلوم است که از آیین مقدس اسلام خارج شده است و آن هم کسی که زهرای اطهر- سلام الله علیها- را اذیت کند، که خود پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: هر کس زهرا را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را اذیت کند خدا را اذیت کرده است. این یورش به خانه وحی از طرف کسانی صورت گرفت که هر چه عزت و سعادت داشتند از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- داشتند و سالها خطابه‌ها و

سخنان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را در رابطه با فضائل علی و فاطمه و فرزندان آنها - علیهم السلام - شنیدند ولی با کمال تأسف دست به خطایی زدند که روی تاریخ را سیاه کردند، و اگر [صفحه ۱۲۵] این حادثه‌ی سقیفه و تبعات سوء آن صورت نمی‌گرفت و خانه‌ی وحی آتش زده نمی‌شد و ریسمان به گردن ولی خدا نمی‌انداختند، امروز شاهد این همه ظلم و جنایت که به جهان اسلام و بشریت می‌شود نبودیم و مسلمانها تا این حد مظلوم واقع نمی‌شدند. یکی دیگر از دلایل یورش به خانه وحی سخن ابن قتیبه است که می‌گوید: امیر مومنان - علیه السلام - در همان موقع که تحت فشار ماموران دستگاه حاکم قرار گرفته بود و پیوسته تهدید به مرگ می‌شد، رو به عمر کرد و گفت: «الحب حلبا هان لك شطره و شد له الیوم یرده علیک غدا» [۱۷۸] بدوش که نیمی از آن مال تو است، مرکب خلافت را برای ابوبکر محکم ببند تا فردا برای تو باز گرداند. هر انسان با وجدان اگر این جریان را بررسی کند، سوالی برایش ایجاد خواهد شد که علت و انگیزه اصرار و تلاش و به اصطلاح این همه فداکاری عمر چه بوده است؟ آیا به راستی وی بانیست پاک در این میدان گام برمی‌داشته است و یا اینکه یک نوع توافق قبلی (پیش از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) در میان بوده و از قبل آن دو نفر زمینه و مقدمات آن را فراهم کرده بودند. دلیل و مدرک دیگر اینکه اگر به راستی بیعت و خلافت ابوبکر طبق اصول دموکراسی صورت گرفته و از روی اجبار و توطئه نبوده و مصداق روشن «و امرهم شوری بینهم» [۱۷۹] بود، پس چرا وی در آخرین ساعات زندگی نادم و پشیمان بود و آرزو می‌کرد که ای کاش سه کار را انجام نمی‌دادم: ای کاش احترام خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را حفظ می‌کردم، و فرمان حمله به خانه وی را صادر نمی‌کردم، اگر چه در را به روی من می‌بستند. ای کاش روز سقیفه بار خلافت را به دوش نمی‌کشیدم و آن را به دوش عمر و ابو عبیده می‌گذاشتم و خود مقام معاونت و وزرات را می‌پذیرفتم. ای کاش ایاس بن عبدالله معروف به «الفجاء» را نمی‌سوزاندم و ای کاش های دیگر. [۱۸۰].

دلیلی دیگر: از مدارکی که یورش به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را ثابت می‌کند اینکه: [صفحه ۱۲۶] یکی از شعرا وابسته به خلفا قصیده‌ای را به نام «عمریه» در مدح و ستایش خلیفه سروده است و او را نسبت به جسارت و اهانتی که به فاطمه - سلام الله علیها - انجام داده ستوده و گفته است: «و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها» «حرق داری که لا ابقی علیک ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها» «ما کان غیر ابی حفص یفوه بها امام فارس عدنان و حامیها» به یاد آر سخنی را که عمر به علی - علیه السلام - گفت، گرامی دار شنونده را، بزرگ دار گوینده را که به علی - علیه السلام - گفت: اگر بیعت نکنی خانه‌ی تو را می‌سوزانم و اجازه نمی‌دهم در آنجا بمانی و این سخن را موقعی که دختر حضرت محمد مصطفی در آن خانه بود گفت و این سخن را جز عمر کسی دیگر نمی‌توانست در مقابل پیشوا و شهسوار عرب عدنان و حامی آنان بگوید. این شاعر دور از شعور می‌خواهد جنایتی را که عرش الهی را می‌لرزاند، و ملائکه الله را به گریه آورده است، از مفاخر خلیفه بشمارد. آیا این از افتخارات است که بگوییم دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کوچکترین احترامی نزد عمر نداشت و او حاضر بود که برای گردآوری رای برای خلیفه تا آنجا جسارت کند که خانه‌ی دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را بسوزاند. اعلام النساء از قول ابن عبدالربه در «عقد الفرید» نقل می‌کند: هنگامی که علی - علیه السلام - را به مسجد آوردند، خلیفه به وی گفت: «فقال له ابوبکر: اکرهت امارتی؟ فقال: لا، ولکنی آلیت ان لا ارتدی بعد موت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حتی احفظ القرآن، فعلیه جبست نفسی» [۱۸۱] آیا فرمانروایی و خلافت ما را قبول نداری؟ علی - علیه السلام - فرمود: هرگز بلکه با خود پیمان بسته بودم که پس از درگذشت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رداء بر دوش نگذارم تا قرآن را حفظ و جمع نمایم، و از این جهت عقب ماندم، سپس علی - علیه السلام - بیعت کردم. [صفحه ۱۲۷] در حالی که خود همین ابن عبدالربه و دیگران از عایشه نقل می‌کنند: «لم یبایع علی - علیه السلام - ابوبکر حتی ماتت فاطمه، و ذلک لسته اشهر من موت ابیها - صلی الله علیه و آله و سلم - علی ابوبکر فاتاه فی منزله فبایعه...» [۱۸۲]: تا شش ماه که فاطمه - سلام الله علیها - زنده بود علی - علیه السلام - بیعت نکرد و پس از درگذشت او دست بیعت به خلیفه داد. ولی نه تنها علی - علیه السلام - بیعت نکرد بلکه مخالفت کرد، سخنان حضرت - علیه السلام -

در نهج البلاغه دلیل و گواه روشن بر این مدعی است. گروهی که با خلیفه بیعت نکردند و در کنار علی - علیه السلام - ماندند از جمله سلمان فارسی بود که بزرگترین حامی ولایت و امامت بود، درباره‌ی خلافت ابوبکر چنین گفت: به خلافت کسی تن دادید و قبول کردید که از نظر سن بزرگتر از شماست، ولی اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خود را نادیده گرفتید، اگر آنها خلافت را از محور خود بیرون نمی‌کردند، هرگز اختلافی پیش نمی‌آمد و همه‌ی مردم از ثمره و میوه‌های گوارا آن بهره‌مند می‌شدید. [۱۸۳] عبارت و سخن سلمان به شرح ذیل می‌باشد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «ان سلمان و الزبیر و الانصار کان هوم ان یبایعوا علیا - علیه السلام - بعد النبی - صلی الله علیه و آله و سلم -، فلما بویع ابوبکر، قال سلمان: اصبتم الخیره و اخطاتم المعدن»: همانا سلمان و زبیر و عده‌ای از انصار می‌خواستند که با علی - علیه السلام - بیعت کنند و وقتی که ابوبکر بیعت گرفت، سلمان گفت: مردی را قبول کردید که از نظر سن بزرگ است، ولی معدن وحی و رسالت را رها کردید! باز هم ابن ابی‌الحدید از ابوبکر بن عبدالعزیز و از ابو زید عمر بن شبه و از علی بن ابی‌هاشم و از عمرو بن ثابت، از حبیب بن ابی‌ثابت از قول سلمان فارسی نقل می‌کند: «قال سلمان یومئذ اصبتم ذا السن منکم و اخطاتم اهل بیت نبیکم، لو جعلتموها فیهم ما اختلف علیکم اثنان، و لا کلموها رغدا» [۱۸۴]: سلمان در روز بیعت ابوبکر گفت: کسی را به خلافت و جانشینی قبول کردید که از جهت سن بزرگتر از شماست، ولی [صفحه ۱۲۸] اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نادیده گرفتید، اگر خلافت را در همان مسیر که خدا و رسول تعیین فرموده بود قرار می‌دادید هرگز اختلافی پیش نمی‌آمد، و از برکات و میوه‌های آن در آینده همه استفاده می‌کردید. ابن مسعود که یکی از مورخین مشهور اهل سنت می‌باشد در کتاب مروج الذهب می‌گوید: «لم یبایعه احد بنی‌هاشم حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها - سلام الله علیها - [۱۸۵] تا زمانی که فاطمه - سلام الله علیها - زنده بود، احدی از بنی‌هاشم با ابوبکر بیعت نکردند. این حرف را ابن مسعود گفته است، ولی همان طور که از قول سید مرتضی رحمه الله علیه گفته شد، آن بزرگوار قسم یاد فرموده است که علی - علیه السلام - هرگز با خلیفه! و جانشینان او بیعت نکرده است و از سخنان علی - علیه السلام - در نهج البلاغه پیداست که حضرت، بیعت نفرموده است. ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه» بعد از نقل سخن ابن قتیبه در «الامامه والسیاسه» می‌گوید: سزاوار بود که ابوبکر و عمر فاطمه - سلام الله علیها - را احترام نمایند. [۱۸۶]. یکی دیگر از دلایل یورش به خانه ی وحی این است که ابو الولید محب الدین محمد بن شحنه الحنفی، قاضی حلب در کتاب روضه المناظر فی الاخبار الاوائل والاواخر در جریان سقیفه می‌گوید: مردم برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند، مگر جماعتی از بنی‌هاشم که از جمله‌ی آنها زبیر بن العوام و عتبه بن ابی‌لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی و ابوذر و عمار یاسر و بریده‌ی اسلمی و برائ بن عازب و ابن بی‌کعب و ابو سفیان بن حرب بودند، این جماعت به طرف علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - آمدند، او سپس می‌گوید: «ثم ان عمر جاء ال یالبیت لعلی بن ابی‌طالب لیحرقه و من فیه فلقته فاطمه فقال عمر ادخلوا فیما دخلت فیه الامه» [۱۸۷] عمر به طرف خانه‌ی علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - آمد تا اینکه خانه را با هر که در اوست بسوزاند، فاطمه - سلام الله علیها - او را ملاقات کرد، عمر گفت: در آن چیزی که امت وارد [صفحه ۱۲۹] شده است شما هم وارد شوید. از ظاهر این روایت پیداست که احتراق و آتش زدن خانه واقع شد، اگر چه این نویسنده واقیعت را صریح بیان نکرده و پرده پوشی کرده است. باز هم طبری در تاریخ خود به نقل از عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: «فاما الثلاث التي فعلتها ووردت انی لم اکن فعلتها، فوددت انی لم اکن کشفت عن بیت فاطمه - سلام الله علیها - و ترکته و لو اغلق علی حرب، و وددت انی یوم سقیفه بنی ساعده کنت قدفت الامر فی عنق احد الرجلین: عمر او ابی‌عبیده، فکان امیرا و کنت وزیرا، و وددت انی اذا اتیت بالفجاء [۱۸۸] لم اکن احرقته، و کنت قتلته بالحدید او اطلقته.» [۱۸۹]: اما سه کاری که انجام دادم و ای کاش انجام نمی‌دادم: دوست داشتم که کشف خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - نکرده بودم، و کسی را بر در خانه‌ی وی نمی‌فرستادم، اگر چه با من محاربه می‌کردند و کار به جدال و جنگ می‌کشید، ای کاش در روز سقیفه کار خلافت را به یکی از دو نفر (عمر و ابی‌عبیده) وامی‌گذاشتم و خودم به عنوان وزیر کار می‌کردم، ای کاش وقتی ایاس بن عبدالله را نزد من آوردند او

را نمی‌سوزاندم، با شمشیر او را می‌کشتم و یا اینکه او را آزاد می‌کردم. [۱۹۰]. ابوبکر جوهری به نقل از ابو زید عمر بن شبه و از احمد بن معاویه و از نصر بن شمیل و از محمد بن عمرو، از سلمه بن عبدالرحمن نقل می‌کند: «لما جلس ابوبکر علی المنبر، کانه علی - علیه السلام - والزیبر و ناس من بنی هاشم فی بیت فاطمه - سلام الله علیها - فجاء عمر الیهم، فقال: والذی نفسی بیده، لتخرجن الی البیعه او لا حرقن البیت علیکم!» [۱۹۱]: وقتی که ابوبکر بر منبر و خلافت نشست علی - علیه السلام - و زیبر و عده‌ای از بنی هاشم [صفحه ۱۳۰] در خانه فاطمه - سلام الله علیها - بودند، عمر به طرف خانه فاطمه - سلام الله علیها - آمد و گفت: قسم به آن کسی که جانم به دست اوست، از خانه خارج شوید و با ابوبکر بیعت کنید، یا اینکه خانه را با شما می‌سوزانم. ابن ابی الحدید در دنبال این روایت می‌گوید: زیبر شمشیر به دست بیرون آمد و مردی از انصار و زیاد لیبید او را گرفتند، ابوبکر بالای منبر بود و صدا کرد که شمشیر زیبر را بر سنگ بکوبند، و همین کار را هم کردند، و ابو عمرو بن حماس می‌گوید: آن سنگی که شمشیر زیبر را بر آن زدند من دیدم! ابن ابی الحدید از قول ابوبکر جوهری در روایت دیگری می‌گوید: «ان سعد بن ابی وقاص، کان معهم فی بیت فاطمه - سلام الله علیها - والمقداد بن الاسود ایضا، و انهم اجتمعوا علی ان یباعوا علیا - علیه السلام -، فاتاهم عمر لیحرق علیهم البیت! فخرج الیه الزیبر بالسیف، و خرجت فاطمه - سلام الله علیها - تبکی و تصیح، فنهت من الناس» [۱۹۲]: سعد بن وقاص با بنی هاشم در خانه فاطمه - سلام الله علیها - بود، مقداد هم در خانه وی بود، آنها جمع شده بودند تا با علی - علیه السلام - بیعت کنند، بعد عمر آمد به خانه فاطمه - سلام الله علیها - تا خانه را بر سر آنها بسوزاند، سپس زیبر با شمشیر به طرف عمر بیرون آمد، فاطمه - سلام الله علیها - در حالی که ناله می‌کرد و می‌گریست بیرون آمد و از ورود مهاجمین مانع شد. بعد ابن ابی الحدید از قول ابوبکر جوهری می‌گوید: گویا بانوی دو عالم فرموده باشد: ما گناه و خطایی انجام نداده‌ایم، ما جمع شده‌ایم تا اینکه قرآن را در یک مجموعه واحد جمع کنیم... باز هم ابوبکر جوهری به نقل از ابو زید عمر بن شبه، از ابوبکر باهلی، از اسماعیل بن مجالد، از شعبی می‌گوید: «سال ابوبکر فقال: این الزیبر؟ فقیل: عند علی - علیه السلام - وقد تقلد سیفه، فقال: ثم یا عمر، قم یا خالدین الولید، انطلقا حتی تاتیانی بهما، فانطلقا، فدخل عمر و قام خالد علی باب البیت من خارج، فقال عمر للزیبر: ما هذا [صفحه ۱۳۱] السیف؟ فقال: نبایع علیا، فاخرطه عمر فضرب به حجرا فکسره، ثم اخذ بید الزیبر فاقامه، ثم دفعه، وقال: یا خالد دونک فامسکه، ثم قال لعلی: قم فبایع لابی بکر، فتلکا و احتبس، فاخذ بیده، وقال: قم فابی ان یقوم، فحمله و دفعه کما دفع الزیبر، فاخرجه، و رات فاطمه - سلام الله علیها - ما صنع بهما، فقامت علی باب الحجره، و قالت: یا ابوبکر، ما اسرع ما اغرتم علی اهل بیت رسول الله! والله لا اکلم عمر حتی القی الله، قال فمشی الیها ابوبکر بعد ذلک و شفع لعمر، و طلب الیها فرضیت عنه» [۱۹۳] ابوبکر سؤال کرد و گفت: زیبر کجاست؟ گفته شد، نزد علی - علیه السلام - می‌باشد و شمشیرش را صیقل می‌دهد. ابوبکر گفت: ای عمر و ای خالد بن ولید بروید علی - علیه السلام - و زیبر را نزد من بیاورید، سپس آن دو رفتند، عمر داخل خانه شد و خالد بیرون ایستاد، عمر وقتی که داخل شد به زیبر گفت: این شمشیر برای چیست؟ زیبر در جواب گفت: با علی - علیه السلام - بیعت می‌کنم، بعد عمر شمشیر زیبر را به عنف گرفت و به سنگ کوبید و آن را شکست و سپس دست زیبر را گرفت و او را بلند کرد و به طرف درب کشید و صدا کرد: خالد! نزدیک شو و زیبر را نگهدار، بعد از اینکه زیبر را بیرون کرد، به طرف علی - علیه السلام - آمد و گفت: بلند شو برویم با ابوبکر بیعت کن! وی امتناع فرموده و قبول نکرده، بعد عمر دست او را گرفت و گفت: بلند شو! وی از بلند شدن امتناع کرد، اینجا عمر علی - علیه السلام - را هل داد و همان طوری که زیبر را به طرف در کشید، علی - علیه السلام - را هم به سمت در کشید و از خانه بیرون کرد! در این هنگام فاطمه - سلام الله علیها - آن رفتار نابخردانه‌ای را که عمر نسبت به علی - علیه السلام - و زیبر انجام داد ملاحظه فرمود و بر در اطاق ایستاد، و فرمود: چه زود دستورات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را فراموش کردید و بر اهل بیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ظلم روا داشتید، قسم به خدا تا خدا را ملاقات نکردم از عمر راضی نخواهم شد و با او صحبت نخواهم کرد!!، شعبی گفته است بعد از این حادثه ابوبکر به طرف فاطمه - سلام الله علیها - رفت. از وی برای [صفحه ۱۳۲]

عمر شفاعت خواهی نمود و طلب رضایت کرد و فاطمه - سلام الله علیها - از وی راضی شد! ابوبکر جوهری و ابن ابی الحدید موضوع رضایت فاطمه - سلام الله علیها - از عمر را مطرح کرده و گفته‌اند که گویا بعد از شفاعت ابوبکر از عمر فاطمه - سلام الله علیها - از او راضی شده باشد، اما این حرف اصلا صحت ندارد، و بلکه طبق گفته خود اهل سنت بانوی دو عالم تا زمان زندگی مظلومانه‌ای که داشت نه تنها از عمر، بلکه از هر دوی آن دو نفر راضی نبود که این موضوع در فصل «خشم ابدی» خواهد آمد. امام شهرستانی در کتاب «ملل و نحل» خود از قول ابراهیم بن سیار بن هانی البصری معروف بالنظام که از بزرگان معتزله می‌باشد و در سال (۲۳) فوت کرده می‌گوید: «وقد نص النبي - صلی الله علیه و آله و سلم - علی علی رضی الله عنه فی مواضع، و اظهره اظهارا لم یشتهه علی الجماعه، الا - ان عمر کتم ذلك. و هو الذی تولی بیعه ابوبکر یوم السقیفه و نسبه الی الشکک یوم الحدیبیه فی سواله لرسول - علیه السلام - حین قال: السنه علی الحق؟ الیسوا علی الباطل؟ قال نعم...» فقال: «ان عمر ضرب بطن فاطمه - سلام الله علیها - یوم البیعه حتی القت الجنین من بطنها، و کان یصبح: احرقوا (دار)ها بمن فیها و ما کان فی الدار غیر: علی و فاطمه و حسن و الحسین» [۱۹۴]: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در موارد زیادی بر امامت و ولایت علی - علیه السلام - تصریح فرمود و به حدی آن موضوع را روشن و واضح بیان نمود که هیچ‌گونه شبه و ابهام برای مردم باقی نمانده بود، مگر عمر که آن را کتمان کرد، او کسی بود که در روز سقیفه عهده‌دار بیعت با ابوبکر بود و برای او جمع کرد و جریان تصریح پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به ولایت علی - علیه السلام - را شک و تردید کرد، همان طوری که در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در صلح حدیبیه شک کرد، و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سوال کرد آیا ما بر حق و آنها بر باطل نیستند؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بلی... تا اینکه نظام می‌گوید: عمر برای اینکه از علی - علیه السلام - برای ابوبکر بیعت بگیرد، در خانه‌ی وحی را آتش زد و بعد در نیم سوخته را به شکم فاطمه - سلام الله علیها - کوید، او بچه‌ای که در شکم [صفحه ۱۳۳] داشت سقط کرد، عمر فریاد می‌کشید! خانه را با هر کسی که در آن است بسوزانید، در حالی که در خانه به جز علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - کس دیگری نبود. بلاذری با اسنادش به نقل از سلیمان تیمی و از ابن عون می‌گوید: «ان ابوبکر ارسل الی علی یرید البیعه فلم یباع فجاء عمر و معه فقیله، فلقته فاطمه علی الباب فقالت فاطمه یابن الخطاب! اتراک محرقا علی بابی قال: نعم، و ذلک اقوی فیما جاء به ابوک»: [۱۹۵] ابوبکر کسی را به سوی علی - علیه السلام - فرستاد و از وی بیعت خواست، علی - علیه السلام - بیعت نکرد. بعد عمر با گروهی به خانه‌ی علی - علیه السلام - آمد و بر در خانه با فاطمه - سلام الله علیها - برخورد کرد، فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: پسر خطاب آیا می‌خواهی خانه مرا آتش بزنی؟ عمر در جواب گفت: بلی و این آتش زدن بالاتر از آن چیزی است که پدرت آورد! سبحان الله! خانه‌ی علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - که محل نزول وحی است و بالاتر از خانه‌ی انبیا می‌باشد توسط عمر آتش زده می‌شود و می‌گوید: این کار بالاتر از قرآن و دین اسلام است!! مگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از طرف خدا چه آورد که این آقا می‌گوید این کار من بالاتر از آن است که او آورده است؟ آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جز قرآن و دین مبین اسلام العیاذ بالله چیز باطل دیگری آورد که کار عمر بهتر و بالاتر از آن می‌باشد؟! ابن ابی الحدید به نقل از عمر بن شیبیه و ابو عبیده هم در کتاب اموال خود و ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر نخعی که یکی از علمای طراز اول اهل سنت می‌باشد و در سال ۳۰۶ فوت کرده و صاحب معاجم ثلاثه است، در معجم کبیرش تصریح کرده که ابوبکر در مرض موت می‌گفت: کاش من کشف بیت فاطمه - سلام الله علیها - نکرده بودم. [۱۹۶] و ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله الدمشقی، معروف به ابن عساکر که در سال ۵۷۱ فوت کرده در کتاب تاریخ دمشق گفته است: «ابوبکر هنگام مرگ می‌گفت: ای کاش من کشف بیت فاطمه - سلام الله علیها - [صفحه ۱۳۴] نمی‌کردم». [۱۹۷] و نیز جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع و طرابلسی در کتاب فضائل الصحابه و ضیاء مقدسی در کتاب مختاره جریان تهدید و یا سوزندان در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را ذکر کردند. ابن ابی الحدید از قول ابوبکر جوهری و از ابو زید و از محمد بن حاتم، از الحرامی، از حسین بن زید، از جعفر بن محمد، و از پدرش و از ابن عباس

می گوید: روزی عمرم از کنار خانه علی - علیه السلام - می گذشت، در حالی که ابن عباس در آخر خانه‌ی علی - علیه السلام - نشسته بود، عمر سلام کرد. علی - علیه السلام - و ابن عباس از او سؤال می کنند: کجا می روی؟ عمر در جواب می گوید: مالی از من در نیب است، می خواهم به آنجا بروم، علی - علیه السلام - فرمود: کسی نمی خواهی همراه تو بیاید، عمر در جواب گفت: بلی، علی - علیه السلام - به ابن عباس فرمود با وی برو. ابن عباس گفته است: «قال فشبک اصابعه فی اصابعی، و مضی حتی اذا خلفنا البقیع، قال: لم اجد بدا معه من مسالته عنه، فقلت: یا امیر المؤمنین، ما هما؟ قال: خشیناه علی حدیثه سنه و حبه بنی عبدالمطلب» [۱۹۸] عمر انگشتانش را در انگشتان دست من گذاشت، و با هم دست به دست هم می رفتیم تا اینکه بقیع را پشت سر گذاشتیم، عمر بن خطاب به من گفت: ای ابن عباس قسم به خدا همانا دوست و فامیل تو (علی - علیه السلام -) بعد از وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اولی تر و سزاوارتر به امارت و ولایت بود، اما ما از دو چیز ترسیدیم، بعد بن عباس می گوید: گفتیم حال حرف منطقی گفتید که هرگز در موقع سؤالها جوابی از آن بهترین نیافتیم، و گفتیم ای امیر المؤمنین آن دو چیز که سبب ترس شما شد چیست؟ عمر در جواب گفت: آن چیزی که سبب ترس ما شد یکی جوانی علی - علیه السلام - بود و دیگر اینکه وی از خاندان عبدالمطلب بود! اگر این روایت ابوبکر جوهی را به دقت بررسی کنیم، نکاتی از آن به دست [صفحه ۱۳۵] می آید، یکی اینکه گویا عمر فراموش کرده است که ولایت و امامت علی - علیه السلام - انتخابی نبوده بلکه انتصابی بوده است و انتصاب از طرف رسول الله هم نبوده، بلکه از طرف ذات یگانه بوده است که خداوند درباره‌ی علی - علیه السلام - فرموده است که ای رسول من اگر مسئله‌ی ولایت علی - علیه السلام - را به مردم معرفی نکنی گویا در این مدت ۲۳ سال کاری نکرده‌ای و یا اینکه زحمات ۲۳ سال را ناقص گذاشته‌ای. [۱۹۹] و این حرکت عمر، اعتراض بر کار خداوند می باشد برای اینکه انتخاب مولی از طرف خداوند بود. نکته‌ی دیگر اینکه آنها خود را بالاتر می دانستند و حوادث و کمی سن علی - علیه السلام - را (العیاذ بالله) خدا و رسولش توجه نفرموده و گروه سقیفه به آن توجه کرده‌اند. نکته سوم اینکه عمر گفته است: علی - علیه السلام - از خاندان عبدالمطلب بوده است، اگر این حرف عمر را بررسی کنیم گویا وی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را هم قبول نداشته برای اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم از خاندان عبدالمطلب و پسر زاده عبدالمطلب بود. نکته‌ی چهارم اینکه عمر با این حرف ثابت کرد که گروه سقیفه قبل از جریان غدیر و انتصاب ولایت و امامت، با هم عهد و پیمان داشتند که نگذارند امامت و ولایت در دست خاندان عصمت و طهارت که خدا تعیین فرموده است باقی بماند، چنانچه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از آن پیمان و تعهد به علی - علیه السلام - خبر داده بود. نکته آخر اینکه به قول او علی - علیه السلام - اولی تر به ولایت و امارت بود، اما ایشان از جوان بودن علی - علیه السلام - ترسیدند. آیا سزاوار بود علی‌ای که حش غصب شده و در خانه نشسته است و برای حفظ وحدت فعالیتی بر ضد حکومت هم نمی کند، به خانه‌اش بریزند و با کتک و زور و با آن وضع دل خراش او را به پای صندوق رای و بیعت آورند؟ کی که ساکت و آرام در خانه‌ی خود نشسته با سر نیزه به پای محاکمه و رای اجباری بیاورند! [صفحه ۱۳۶] باز هم ابوبکر جوهری به نقل از ابو زید، از هارون بن عمر و به اسناد خود از ابن عباس و او گفته است: مرحوم در شب جاییه [۲۰۰] از اطراف عمر متفرق شدند، و هر کدام با دسته‌ی خود می رفتند، من در آن شب در مسیر راه به عمر برخوردیم، با او صحبت می کردم و از گذشته حرف می زدیم و عمر از علی - علیه السلام - شکایت کرد که با من مخالفت می کند و با من نیامد، من گفتم آیا او تو را قانع نکرد و عذر نیاورد؟ عمر گفت: بلی، گفتم: علی - علیه السلام - عذر آورده و تو را قانع کرده است؟ عمر گفت: ای ابن عباس! همانا اول کسی که شما را از امر امامت و ولایت منع کرد ابوبکر بود: «ان اول من ریثکم عن هذا الامر ابوبکر! ان قومکم کرهوا ان یجمعوا لکم الخلفه والنبوه، قلت لم ذاک یا امیر المؤمنین؟ الم تنلهم خیرا و (خبراً)؟ قال: بلی، ولکنهم لو فعلوا لکنتم علیهم جحفا حجفا» [۲۰۱] همانا قوم و طایفه شما خوش نداشتند که خلافت و امامت با نبوت و رسالت در شما جمع شود (یعنی اینکه رسالت هم از شما باشد، و امامت هم از شما خاندان

باشد) ابن عباس می‌گوید: گفتم ای امیر برای چه آن کار را کردند، آیا خبر غدیر و کار خیر به آنها نرسیده بود؟ (آیا تو و ایشان کار خیر و نیکی را نمی‌خواستید؟) عمر گفت: بلی به ما رسیده بود و می‌خواستیم، ولی آنها اگر علی - علیه‌السلام - را به ولایت و امارت قبول می‌کردند هر آینه شما بر آنها فخر می‌کردید و آن باعث افتخار و شرف شما می‌شد و لذا نخواستند که خلافت هم برای شما باشد! خواننده‌ی گرامی اگر در مباحثه‌ی ابن عباس و عمر دقت و تأمل کنید، حتماً به این نتیجه خواهید رسید که صحابه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به خاطر خلافت و مقام دنیا آن وضع دل خراش و مولمه را نسبت به بیت وحی به وجود آوردند که آن به جای خودش، اما باید توجه کرد به اینکه عمر می‌گوید: آنها نخواستند خلافت و نبوت در شما جمع شود!! مگر آنها نمی‌گویند که خیر غدیر خم و یا کار خیر را شنیدیم؟ و یا اینکه مگر خودشان در محضر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبودند، و مگر در غدیر [صفحه ۱۳۷] صدای بخ بخ از همانها بلند نشد؟ پس چه شده است که می‌گویند گروه سقیفه نمی‌خواستند که شما هم نبوت را داشته باشید، هم امامت را، مگر بنی‌هاشم و عبدالمطلب با اختیار خودشان می‌خواستند نبوت و امامت را در خود جمع کنند؟ و یا اینکه جمع و اجتماع بر اساس لیاقتها و ارزشهای معنوی و انتخاب خداوند بوده است. «والله يعلم حیث يجعل رسالته» [۲۰۲] و حتی فرستاده او پیامبر رحمت هم در آن انتخاب نقشی نداشته است. باز ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه‌ی خود از قول ابن عباس می‌گوید: «قال عمر ایضا: یابن عباس ما اظن صاحبک الا مظلوما (ای علی ابن ابیطالب) قلت: یا امیرالمؤمنین فاردد علیه ضلامته فقال (رض): ما اظن القوم منعمهم من صاحبک الا انهم استصغروه فقلت: والله ما استصغره الله حین امره ان یأخذ سوره براءه من ابوبکر» [۲۰۳] عمر گفت: ای ابن عباس در مورد دوست تو (علی بن ابی‌طالب) شک ندارم که مورد ظلم قرار گرفته است! ابن عباس می‌گوید: گفتم: ای امیرالمؤمنین بنابراین تو حق او را که به ظلم گرفته شده است به او رد کن، عمر گفت: اینکه قوم و مردم دوست تو را از خلافت منع کردند چیزی نبود، مگر اینکه مردم او را کم سن و کوچک حساب کردند، ابن عباس می‌گوید: گفتم: به خدا قسم خداوند هنگامی که به او امر کرد که سوره‌ی براءت را از ابوبکر بگیرد و برای کفار قریش بخواند کوچک نشمرده است، پس چگونه است که مردم او را کوچک شمرده و خلافت و امامت را از او گرفته و گفتند که تو جوان هستی، آیا شناخت آنها بالاتر از شناخت خدا بوده است؟! مسعودی در «اصباه الوصیه» می‌گوید: وقتی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا رفت، عباس خدمت علی - علیه‌السلام - آمد و گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، عده‌ای از مردم از جمله زبیر و ابوسفیان هم برای بیعت آمدند، علی - علیه‌السلام - ابا و امتناع فرمود، سپس مهاجرین و انصار در موضوع جانشین پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اختلاف [صفحه ۱۳۸] کردند، گفتند که یک امیر از شما و یک امیر از ما، و عده‌ای از مهاجرین گفتند که ما از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدیم که خلافت و امارت از آن قریش می‌باشد، آنگاه انصار تسلیم شدند و عمر بن خطاب جلو افتاد، با ابوبکر بیعت کرد، دست بر دست وی گذاشت و بعد عده‌ای از مردم که از مکه به مدینه (مهاجرین) آمده بودند آنها هم با ابوبکر بیعت کردند. تا اینجا مسعودی جریان سقیفه را بیان کرده و بعد می‌گوید: «و اتصل الخیر بامیرالمؤمنین - علیه‌السلام - بعد فراغه، من غسل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و تحنيطه و تکفینه و تجهیزه و دفنه بعد الصلوه علیه مع من حضر من بنی‌هاشم و قوم من صحابته مثل سلمان و ابی‌ذر و المقداد و عمار و حدیفه، ابی ابن کعب و جماعه نحو اربعین رجلا، فقام خطیبا فحمدالله و اتنی علیه، ثم قال: ان کانت الامامه فی قریش، فانا احق قریش بها، و ان لا تکن فی قریش فالانصار علی دعوهم ثم اعترهم و دخل بیته فاقام فیه، و من اتبعه من المسلمین و قال ان لی فی خمسه من النبیین اسوه، نوح «اذ قال انی مغلوب فانصر» [۲۰۴] و ابراهیم اذ قال: «و اعترلکم و ما تدعون من دون الله» [۲۰۵] و لوطا اذ قال: «لو ان لی بکم قوه او آوی الی رکن شدید» [۲۰۶] و موسی اذ قال: «ففررت منکم لما خفتکم» [۲۰۷] و هارون اذ قال: «ان القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی» [۲۰۸] ثم الف - علیه‌السلام - القرآن و خرج الی الناس و قد جله فی اذار معه و هو یبظ من تحته فقالهم هذا کتاب الله قد الفته کما امرنی و اوصانی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - کما انزل فقال له بعضهم اترکه و امض، فقال لهم، ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال لکم، انی مخلف فیکم الثقلین

کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یرد علی الحوض فان قبلتموه فاقبلونی معه احکم بینکم بما فیہ من احکام الله فقالوا لا حاجه لنا فیہ و لا فیک فانصرف به معک لا تفارقه، و لا تفارکک فانصرف عنهم، فاقام امیر المؤمنین - علیه السلام - و من معه من شیعتہ فی منزله بما عهد الیہ، [صفحه ۱۳۹] رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فوجھوا ال یمنزله فھجموا علیہ و اھرقوا بابہ و استخرجو منه کرھا، و ضغطوا سیدہ النساء بالبَاب حت اسقطت (محسنا) و اخذوه بالبیعہ، فامتنع، و قال: لا افعل فقالوا: نقتلک، فقال: ان تقتلونی، فقال: ان تقتلونی، فانی عبد الله، و اخو رسوله، و بسطوا یدہ فقبضھا و عسر علیھم فتحھا، فمسخواھا علیھا، و ہی مضمومہ: [۲۰۹]. علی - علیه السلام - بعد از غسل و حوط و تجهیز رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و بعد از آن که با عده‌ای از بنی هاشم و صحابه (سلمان، ابی ذر، عمار یاسر، حدیفه، و ابی ابن کعب) و جماعتی که به چهل نفر می‌رسیدند بر پیکر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نماز خواندند، از جریان سقیفه با خبر شده و از جایش بلند شده و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود: اگر امامت از آن قریش است، پس من سزاوارترین فرد قریش بر امامت و خلافت می‌باشم، و اگر امامت از آن قریش نمی‌باشد پس انصار بر ادعای خودشان (امامت) محق هستند. بعد علی - علیه السلام - از حاضرین جدا شده به منزل رفت و کسانی که با وی بودند، در منزل فاطمه - سلام الله علیها - جمع شدند، سپس علی - علیه السلام - فرمود: همانا برای من در پنج چیز از پیامبران الگو و سرمشق می‌باشد. اول از نوح - علیه السلام - زمانی که گفت: بارالها من سخت مغلوب شدم تو مرا یاری فرما، دوم از ابراهیم - علیه السلام - زمانی که به قوم خود گفت: من از شما و بتهایی که به جای خداوند می‌پرستید دوری کرده و خدای واحد را می‌خوانم، سوم از لوط - علیه السلام - وقتی که گفت: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود، یا اینکه چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهم برد، چهارم از موسی - علیه السلام - زمانی که گفت: آنگاه من از شما گریختم تا اینکه خدای من مرا علم و حکمت عطا فرمود، و مرا از پیامبران خود قرار داد، پنجم از هارون علیه السلام - زمانی که گفت: ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش که من با نهایت کوشش و فداکاری به هدایت قوم برخاستم، آنها مرا خوار و زبون داشتند، تا آنجا با قوم خصومت و ممانعت کردم که نزدیک بود مرا بکشند. [صفحه ۱۴۰] مسعودی می‌گوید: سپس حضرت علی - علیه السلام - قرآن را جمع کرد و از منزل خارج شد و به طرف مردم آمد، و ردایی بر تن کرده و خطاب به مردم فرمود: این کتاب خداست و به همان نحو که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به من وصیت و سفارش کرده بود جمع کرده‌ام و پیامبر مرا وصی خودش قرار داده است به همان طریق که از طرف خداوند نازل شده است. در این هنگام شخصی در جواب علی - علیه السلام - گفت: آن را رها کن و برو!! علی - علیه السلام - فرمود: همانا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به شما فرمود: من دو چیز گرانبها را در بین شما به امانت می‌گذارم، کتاب خدا و عترت من و هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند. اگر شما امانت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (قرآن) را قبول دارید پس مرا هم با آن قبول کنید تا در بین شما به آنچه که در قرآن از احکام خدا آمده است حکم کنم. مخالفین جواب دادند ما نه به تو و نه به قرآنی که جمع کرده‌ای نیاز داریم!! و با قرآن برو، تو از او مفارقت نمی‌کنی و او هم تو را مفارقت نخواهد کرد. علی - علیه السلام - از آنها روگرداند و در منزل با کسانی که از پیروان راستین حضرت بودند، به آنچه که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اسلام به وی سفارش کرده بود نشسته بودند که ناگهان مخالفین به طرف منزل حضرت آمدند و بر او هجوم آوردند و درب منزل را آتش زدند، علی - علیه السلام - را به زور از منزل خارج کردند، و در خانه را در حالی که نیم سوخته شده بود به پھوی سیدہ النساء فاطمہ زھرا - سلام الله علیها - زدند و فاطمہ - سلام الله علیها - محسن را سقط کرد و شهید شد، علی - علیه السلام - را مجبور به بیعت کردند، و علی - علیه السلام - از بیعت امتناع کرد و فرمود بیعت نمی‌کنم، آنها در جواب گفتند: اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم، علی در جواب فرمود: اگر مرا بکشید بدانید من بنده‌ی خدا و برادر رسول او هستم، دستهای علی - علیه السلام - را برای بیعت کشیدند، ولی وی دستهای خود را جمع نموده بود، هر چه تلاش و کوشش کردند که دستها و انگشتان علی - علیه السلام - را باز کنند نتوانستند، بعد مجبور شدند دست ابوبکر را به سوی دست علی - علیه السلام - کشیدند در حالی که

انگشتان علی - علیه السلام - به هم جمع شده و بسته بود. [صفحه ۱۴۱] خواننده‌ی عزیز! این بیانات صریح و روشن مسعودی را ملاحظه فرمودید که به صراحت می‌گوید که به خانه علی - علیه السلام - یورش و هجوم آوردند و درب خانه را آتش زدند و در نیم سوخته را به پهلوی گوهر تابناک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کوبیدند و فرزند او را هم کشتند. آیا علما و بزرگان اهل سنت در این رابطه چه می‌گویند؟ و چه توجیهی دارند؟ آنها در برابر این حقیقت واضح و روشن و بدون ابهام، چه عکس‌العملی دارند؟ آیا می‌شود حقیقت به این روشنی را نادیده انگاشت و قبول نکرد و توجیه نمود؟ ابن ابی‌الحدید در جای دیگری از شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: «و اما حدیث الهجوم علی بیت فاطمه - سلام الله علیها - فقد تقدم الکلام فيه والظاهر عندی صحته ما یرویه السید المرتضی والشیعه»: [۲۱۰] اما جریان و حادثه یورش و هجوم به منزل فاطمه - سلام الله علیها - حقیقت سخن درباره‌ی آن گذشت، ولی آنچه که از ظاهر عبارات و کلمات و قرائن پیداست و در نزد من هم صحت دارد همان است که سید مرتضی و شیعه روایت کرده و بیان نموده‌اند. محمد بن احمد بن جبیر اندلیسی که معروف به ابن جبیر می‌باشد و در سال ۶۱۴ وفات کرده، در کتاب «غرر» از زید بن اسلم روایت کرده که او گفت: من از جمله کسانی بودم که هیزم می‌کشیدم و با عمر به سوی خانه فاطمه - سلام الله علیها - رفتم، در وقتی که علی - علیه السلام - و اصحاب او از بیعت با ابوبکر امتناع نمودند، عمر به فاطمه - سلام الله علیها - گفت: کسانی که در خانه‌ی تو هستند بیرون بفرست والا خانه را با هر که در آن است می‌سوزانم، فاطمه - سلام الله علیها - فرمود که آیا علی - علیه السلام - و فرزندان مرا هم می‌سوزانی؟ عمر در جواب گفت: آری والله، مگر آن که از خانه بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند و با او مخالفت نکنند. [۲۱۱]. مولف کتاب ازاله الخفاء در مقصد دوم از مقاصد کتاب، قصد عمر درباره‌ی احتراق و سوزاندن در خانه فاطمه - سلام الله علیها - را بیان کرده و آن روایت را صحیح و ثابت [صفحه ۱۴۲] شمرده، و در مقصد ششم همان کتاب روایت سوزاندن در خانه‌ی وحی را که عمر به آن قسم خورده ذکر کرده است. [۲۱۲] و باز هم صاحب ازاله الخفاء سوزاندن در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را در کتاب قره‌العین فی فضائل الشیخین خود روایت کرده است. ابو عبیده در کتاب اموال خود بنا بر نقل السید الاجل میر محمد قلی در جلد اول تشیید المطاعن نقل کرده که ابوبکر می‌گفت: «ای کاش کشف بیت فاطمه - سلام الله علیها - نکرده بودم». ابو مظفر سبط ابن جوزی در کتاب «مرآت الزمان» خود قصه‌ی پشیمانی ابوبکر را در هنگام مرگ که گفته بود: «یا لیتنی لم اکشف بیت فاطمه - سلام الله علیها - ای کاش بی‌حرمتی به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - نمی‌کردم» را بنا بر نقل کتاب «تشیید المطاعن» مفصلاً ذکر کرده است. عسقلانی به نقل از عبدالرحمن بن عوف، و او هم از پدرش می‌گوید: «دخلت علی ابوبکر اعوده فاستوی جالساً... فقال انی لا- آسی علی شیء الا علی ثلاث، وددت انی لم افعلهن: وددت انی لم اکشف بیت فاطمه و ترکتها و ان اغلق علی الحرب وددت انی یوم السقیفه کنت قدفت الامر فی عنق ابی عبیده او عمر فکان امیرا و کنت وزیرا» [۲۱۳]: بر ابوبکر وارد شدم، تا او را عیادت کنم، او از جایش بلند شد در حالی که تکیه داده بود، بعد از تعارفات و احوال‌پرسی گفت: من بر هیچ کاری ناامید و ناراحت نیستم مگر بر سر کار که ای کاش انجام نمی‌دادم، دوست داشتم به عمر دستور هجوم و یورش به خانه فاطمه - سلام الله علیها - را نمی‌دادم و آن را ترک می‌کردم، اگر چه جنگی هم علیه من شروع می‌شد، دوست داشتم در روز سقیفه امر امامت و خلافت را به ابی‌عبیده و یا عمر واگذار می‌کردم و خودم به عنوان وزیر و معاون کار می‌کردم. آیا تعدی و تجاوز به خانه وحی و بی‌حرمتی به ساحت قدس فاطمه - سلام الله علیها - [صفحه ۱۴۳] و زدن در نیم سوخته به پهلوی عصمت و رسالت و کشتن فرزند وی و سقط جنینش و آیا اینکه علی - علیه السلام - را با زور و اجبار از خانه بیرون کردن با ندامت و پشیمانی برطرف می‌شود؟ ابوبکر جوهری در کتاب «السقیفه و فدک» با اسناد خود به نقل از شعبی می‌گوید: «و رات فاطمه - سلام الله علیها - ما صنع عمر فصرخت، و ولولت و اجتمع معها نساء کثیر من الهاشمیات و غیرهن فخرجت الی باب حجرتها، و نادت: یا ابوبکر، ما اسرع ما اغترم علی اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - لا اکلم عمر حتی القی الله»: [۲۱۴] وقتی که فاطمه - سلام الله علیها - دید عمر خانه‌اش را آتش می‌زند فریاد کشید، و سر و صدا و ناله کرد، بسیاری از زنهای هاشمی و غیر هاشمی اطراف ایشان جمع شدند، و فاطمه -

سلام الله علیها- دم درب آمده صدا کرد: ای ابوبکر زود غارت و تجاوز را بر اهل بیت رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- روا داشتید، قسم به خدا با عمر صحبت نمی کنم تا اینکه خدا را ملاقات کنم. غیاث الدین بن همام الدین الحسینی معروف به خواند میر می گوید: فرقه‌ای از اهل اسلام به خلافت ابوبکر رضا ندادند و گفتند که ما با هیچ کس بیعت نمی کنیم مگر با علی بن ابی طالب- علیه السلام- و اکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و عمار یاسر و مقداد بن اسود و خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) و ابوذر غفاری و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبدالله و ابو سعید خدری و بریده بن حصیب اسلمی از جمله کسانی بودند که بیعت نکردند. [۲۱۵].

خواند میر در آخر شعری را از عباس درباره‌ی غضب خلافت ذکر می کند، البته ترجمه فارسی اشعار را بیان می کند، ولی روی چه مصلحت از احراق و سوزاندن باب چیزی ذکر نمی کند معلوم نیست، اما در حالات زندگی فاطمه- سلام الله علیها- خیلی از مطالب را ذکر کرده است که خود گویای سوزاندن در خانه‌ی وحی می باشد. عمادالدین اسماعیل ابی الفداء که در تاریخ ۷۳۲ هجری فوت کرده می گوید: «لما [صفحه ۱۴۴] قبض الله نبیه قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من قال ابن رسول الله- صلی الله علیه و آله) و سلم- مات علوت راسه بسیفی هذا و انما ارتفع الی المساء فقرا ابوبکر- ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم- [۲۱۶] فرجع القوم الی قوله و بادروا سقیفه بنی ساعده فبايع عمر ابوبکر رضی الله عنهما، و انثال الناس علیه یبایعونه فی العشر الاوسط من ربیع الاول سنه احدی عشره خلا جماعه من بنی هاشم و الزبیر و عتبه بن ابی لهب، و خالد بن سعید بن العاص و المقداد بن عمر و سلمان الفارسی و ابی ذر و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب و مالوا مع علی بن ابی طالب و قال فی ذلك عتبه بن ابی لهب: ما كنت احسب ان الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابی حسن عن اول الناس ایمانا و سابقه و اعلم الناس بالقرآن و السنن و آخر الناس عهدا بالنبی و من جبریل عون فی الغسل و الکفن من فیه ما فیهم لا یمترون به و لیس فی القوم ما فیه من الحسن و قتی که خداوند پیامبرش را قبض روح نموده و به ملکوت اعلی برد، عمر بن خطاب گفت: هر کس گوید که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- رحلت کرده است، با این شمشیرم گردن او را می زنم، پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نمرده، بلکه به آسمان رفته است. ابوبکر آمد آیه‌ی ۱۴۴ از سوره‌ی آل عمران را خواند که می فرماید: «محمد نیست مگر پیامبر خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و از این جهان در گذشتند و اگر او نیز به مرگ و یا شهادت در گذشت آیا شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟» مردم به سخنان ابوبکر گوش دادند و به تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده مبادرت کردند، سپس عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند. گروهی از مردم و نیز از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن عاص و مقداد بن عمر و سلمان و ابی ذر و عمار و براء بن عازب و ابی بن کعب، بیعت نکردند و در خانه‌ی علی- علیه السلام- به عنوان تحصن و اعتراض جمع شدند و به همین جهت عتبه ابی لهب [صفحه ۱۴۵] چند شعر گفته است: نمی دانم چرا امر خلافت و جانشینی از بنی هاشم برگشت و بعد از آن از ابی الحسن علی- علیه السلام- مگر نه اینکه او اولین ایمان آورنده‌ی به اسلام از بین مردم و سابقین ایشان بود و نه اینکه او داناترین مردم به قرآن خدا و سنن پیامبر می باشد؟ مگر نه اینکه او نزدیک ترین شخص به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود و او کسی بود که جبریل در غسل و کفن پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- کمک کننده‌ی او بود، مگر جز علی- علیه السلام- مجمع اوصاف و کمالات کیست؟ آنچه اوصاف و کمال که در او جمع شده است در باقی مردم وجود ندارد. سپس ابی الفداء می گوید: «و كذلك تخلف عن بیعه ابوبکر ابوسفیان من بنی امیه ثم ان ابوبکر بعث عمر بن الخطاب الی علی- علیه السلام- و من معه لیخرجهم من بیت فاطمه رضی الله عنها و قال ان ابو علیک فقاتلهم فاقبل عمر بشیء من نار علی ان یضرم الدار فلقیته فاطمه رضی الله عنها و قالت الی این یابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا قال نعم او تدخلو فمیا دخل فیه الامه فخرج حتی ابوبکر فبايعه» بعد ابی الفداء می گوید: و اسند الی ابن عبد ربه المغربی (و روی) الزهری عن عایشه قالت لم یبايع علی- علیه السلام- ابوبکر حتی مات (فاطمه) و ذلك بعد سته اشهر لموت ایها- صلی الله علیه و آله و سلم-: [۲۱۷] و همچنین ابوسفیان که از بنی امیه بود با بیعت ابوبکر مخالفت کرد و بعد ابوبکر عمر بن خطاب را به طرف علی و هر که با او است فرستاد تا

اینکه آنها را از خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - خارج کند و با ابوبکر بیعت کنند، ابوبکر سفارش نمود که اگر از آمدن امتناع کردند با آنها بجنگد، عمر آمد به درب خانه و صدا زد و تکه‌ی آتش را گرفت که به خانه بزند که با فاطمه - سلام الله علیها - ملاقات کرد و فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: پسر خطاب چه می‌کنی؟ آیا آمده‌ای که خانه ما را آتش زنی! گفت: بلی!! یا بیایید با ابوبکر بیعت کنید و یا اینکه خانه را با هر که در آن است آتش می‌زنم (اینجا به گفته ابی‌الفداء) علی - علیه السلام - از خانه خارج شد و با ابوبکر بیعت کرد. و باز هم ابی‌الفداء روایتی را از عایشه نقل کرده است که علی - علیه السلام - تا مدت شش ماه که فاطمه - سلام الله علیها - بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - زنده بود بیعت نکرد. [صفحه ۱۴۶] ابی‌الفداء از مورخین و محدثین معتبر اهل سنت و جماعت می‌باشد که متأسفانه باز هم همه‌ی حقایق را نگفته است!! و عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب امام علی - علیه السلام - تحت عنوان یورش عمر به خانه زهرا - سلام الله علیها - می‌گوید: «و اجتمعت جموعهم - آونه فی الخفاء و اخری علی ملا - يدعون الی ابن ابی طالب لانهم راوه اولی الناس بان یلی امور الناس، ثم تالوود حلو داره یهتفون باسمه و یدعونه ان یخرج الیهم لیردوا علیه ترثه المسلوب... فاذا بالمسلمین امام هذا الحدث مخالف او نصیر. و اذا بالمدینه حزابان و اذا بالوحده المرجوه شقان اوشکا علی انفصال، ثم لایعرف غیر الله ما سوف توول الیه بعد هذا الحال... فهلا کان علی کابن عباده (سعد بن عباده) حریا فی نظر ابن الخطاب بالقتل حتی لاتکون فتنه و لایکون انقسام!! عمر می‌دید همان انصاری که نخست به سعد بن عباده روی آورده‌اند و یاریش کردند، بعد از اندک زمانی از او برگشته و تنه‌ایش گذاشته بودند، آنان آشکارا و پنهان گروه، گروه دور هم جمع شدند. برای او گشوده‌اند که در اول کار او را نادیده گرفته و تنها گذاشته بودند، آنان آشکارا و پنهان گروه، گروه دور هم جمع شدند. برای اینکه دریافته‌اند که فرزند ابی‌طالب برترین فرد است که باید ولی مردم باشد، او را دعوت می‌کنند و دور خانه‌اش را گرفته و به نامش فریاد می‌زنند و او را می‌خوانند که از خانه بیرون آید تا میراث از دست رفته‌اش را به او باز گردانند... عمر نگاه می‌کند که مسلمانان در این حوادث دو دسته شده و به دو حزب تقسیم شده‌اند. و آن مردمی که متحد بودند و آن وحدت کلمه‌ای که مورد انتظار بود به شکاف و فاصله تبدیل شده که عاقبت و آینده‌ی آن را جز خدای نمی‌داند، اکنون در نظر عمر، علی - علیه السلام - چرا همانند ابن عباده سزاوار کشته شدن نباشد تا اختلاف از میان برخیزد؟! سپس می‌گوید: کان هذا ولی بعنف عمر الی جانب غیرته علی وحده الاسلام و به تحدث الناس و لهجت الالسن کاشفه عن فلجات خواطر جرت فیها الظنون مجری الیقین، فما کان لرجل ان یجزم او یعلم سریره ابن الخطاب و لکنهم جمیعا ساروا وراء الخیال و لهم سند مما عرف عن الرجل دائما من عنف و من دفعات و لعل فیهم من سبق بذهنه الحوادث [صفحه ۱۴۷] علی متن الاستقراء فرای بعین الخیال، قبل رای العیون ثبات علی امام و عید عمر لو تقدم هذا منه یطلب رضاه و اقراره لابی بکر بحقه فی الخلافه و لعله تمادی قلیلا فی تصور نتائج هذا الموقف و تخیل عقباه، فعاد بنتیجه لازمه لا معدی عنها، هی خروج عمر عن الجاده و اخذه هذا «المخالف» العنید بالعنف والشده! و این گونه برخورد کردن و فکر نمودن از نظر عمر سازگارتر بود از غیرت و دلسوزی او برای وحدت اسلام! مردم حدسها می‌زدند و گفتگوها داشتند که حاکی از خاطرات قلبی آنها بود و چیزها از ذهنها می‌گذشت و فکرها اندک، اندک به صورت یقین درآمده بود، ولی همه‌ی اینها در فکر و خاطرات و در عالم خیال سیر می‌کرد و کسی نمی‌توانست درباره‌ی خوی و تصمیم پسر خطاب به جزم سخن گوید، سند مردم همانند تند روی و بی‌رویگی‌هایی بود که در پیش آمده‌ها از او سراغ داشتند. شاید در این میان مردمی بودند که حوادث آینده را از روی استقرا پیش‌بینی می‌کردند و بیش از چشم سر با چشم باطن می‌دیدند و می‌دیدند اگر عمر قدم پیش گذارد و از راه تهدید از علی - علیه السلام - بخواهد که در برابر ابوبکر تسلیم شود و به خلافت او تن دهد، او مقاومت می‌کند، آن گاه نتیجه‌ی این کار چه خواهد شد؟ ناچار عمر از جاده‌ی صلاح بیرون می‌رود و با این مخالف سرسخت با سختی و تندی رفتار خواهد کرد. و کذلک سبقت الشائعات خطوات بن الخطاب ذلک النهار و هو یسیر فی جمع من صحبه و معاویه الی دار فاطمه و فی باله ان یحمل ابن عم رسول الله ان طوعا و ان کرها علی اقرار ما اباه حتی الان و تحدث اناس بان السیف سیکون وحده متن الطاعه!... و تحدث

آخرون بان السیف سوف یلقى السیف! ثم تحدث غیر هولاء و هولاء بان «النار» هی الوسيله المثلی الی حفظ الوحده و الی «الرضا» و الاقرار!... و هل علی السنه الناس عقال یمنعها ان تروی قصه حطب امر به ابن الخطاب فاحاط بدار فاطمه و فیها علی و صحبه، لیکون عدہ الاقناع او عدہ الايقاع؟... با این پیش بینیا، در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده، با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - رهسپار گشته، اندیشه‌ی [صفحه ۱۴۸] آن را دارد که عمو زاده‌ی رسول خدا را چه بخواهد یا نخواهد، بدانچه تا حال نپذیرفته، وادار کند. مردم حدسها می‌زدند، دسته‌ای می‌گفتند: تنها در برابر دم شمشیر سر اطاعت خم می‌شود!... گروهی پیش بینی می‌کردند که شمشیر با شمشیر روبه‌رو می‌شود!... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله‌ی حفظ وحدت را «آتش» می‌پنداشتند!... مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان «هیزم» را بازگو نکنند؟ چه با این دستور پسر خطابه به دور خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را که علی - علیه السلام - و اصحابش در آن بودند محاصره کرده تا بدین وسیله آنان را قانع سازد یا بیمحبا بتازد! علی ان هذه الاحادیث جمیعها و معها الخصاص المدبره او المرتجله کانت کمثل الزبد السرع الی ذهاب و معها دفعه ابن الخطاب!... اقبل الرجل محنقا مندلع الثوره، علی دار علی وقد ظاهره و معاونه و من جاء بهم فاقتموا او اوشکوا علی اقتحام، فاذا وجه کوجه رسول الله یبدوا بالباب حائلا من حزن، علی قسماته خطوط الام و فی عینیه لمعات دمع و فوق جینه عبسه غضب فائر و حق ثائر... و توقف عمر من خشیه و راحت دفعته شعاعا. و توقف خلفه امام الباب صحبه الذین جاء بهم، اذ راوا خیالهم صوره الرسول تطالعهم من خلال وجه حبیبته الزهراء غضوا الابصار من خزی او من استحياء، ثم ولت عنهم عزمات القلوب و هم یشهدون فاطمه تتحرك کالخیال وئیدا بخطوات المحزونه الثکلی، فتقرب من ناحیه قبر اییها... و شخصت منهم الانظار و ارفقت الاسماع الیها و هی ترفع صوتها الرقیق الحزین النبرات تهتف بمحمد الثاوی بقربها، تنادیه باکیه مریره الکباء: «یا ایت رسول الله!... یا ایت رسول الله!... فکانما زلزلت الارض تحت هذا الجمع الغاعی من رهبه النداء و راحت الزهراء و هی تستقبل المثنوی الطاهر، تستنجد بهذا الفائب الحاضر: «یا ایت یا رسول الله!... ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه؟!». فما ترکت کلماتها الا قلوبا صدعها الحزن و عیونا جرت دمعاً و رجالاً ودوا لو استطاعوا ان یشقوا مواطی اقدامهم لیذهبو فی طوايا الثری مغیین...» [۲۱۸] . [صفحه ۱۴۹] همه‌ی این داستانها که با نقشه‌ای از پیش طرح شده یا ناگهانی پیش آمد، مانند کف روی آب ظاهر شد بعد از مدتی همراه جوش و خروش عمر از میان رفت!... عمر خشمگین و خروشان به خانه علی - علیه السلام - روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه‌ی علی - علیه السلام - هجوم آوردند، ناگهان چهره‌ای همانند چهره‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در میان آشکار شد چهره‌ای که پرده‌ی اندوه آن را گرفته، آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است. در چشمهایش قطرات اشک و بر پیشانی‌ش گرفتگی و غضب بود، عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروش از میان رفت، همراهانش که دنبالش بودند پشت سر وی در مقابل درب ایستادند، زیرا روی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را از خلال روی حبیبه‌اش زهرا - سلام الله علیها - دیدند، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد و چشمها پوشیده شد، دیگر تاب از دلها رفت. فاطمه - سلام الله علیها - حرکت کرد و با قدمهای لرزان، آهسته آهسته به سوی قبر پدر نزدیک شد، چشمها و گوشهای همه متوجه او گردید، ناله‌اش بلند شد و باران اشک از دیده‌گانش می‌ریخت و با سوز جگر پدرش را صدا می‌زد: «بابا ای رسول خدا، ای بابا رسول خدا» گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد... باز هم زهرا - سلام الله علیها - نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و استغاثه می‌کرد: «بابا ای رسول خدا... پس از تو از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه بر سر ما آمد؟!» دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می‌کردند که زمین شکافته شود و آنها را در میان پنهانشان سازد. [۲۱۹] . باز هم عبدالفتاح می‌گوید: «... ثم من بنی هاشم الذین سلبوا حقهم فی تراث الرسول و ود حقد قومهم لو تخطفتهم المصارع و وطئتهم الاقدام و هم نثار و اشلاء!... من خلال کل هذه السنین السوالف تشق احداه اطباق الزمن الی الخواطر، کالقبس فی الظلمه. کالسنه النار الی او شکت ان تتدلح حول البیت تهم بحصده و تدمیره. کالصرفه المدویه الی اطلقتها حینذاک

فاطمه تجار فیها بشکواها الی رسول الله!...» [صفحه ۱۵۰] بالاخره بنی هاشم که حقشان را از میراث پیامبر غضب کرده بودند و آرزو می کردند که در میدانهای جنگ کشته و در زیر لگدها قطعه قطعه شده بودند، آن روز را فراموش کنند! از خلال تمام سالهای گذشته، حوادث طبقات روزگار را می شکافد و همچون نوری که در تاریکی بدرخشد، در خاطرها نورافشانی می کند، همچون شعله‌ی آتشی که زبانه‌های آن نزدیک بود پیرامون خانه را خورده و ویران سازد، سوزنده است و همانند فریاد طنین اندازی که فاطمه - سلام الله علیها - در آن روز سر داد تا بدان وسیله شکایت به پیامبر خدا برد، طنین افکن بود! «و لم یکن محمد و هم یعدون هذه العدو علی دار زهرا، قد عزب ذکره من الاذهان. قبره ندی بدمعهم... جسمه رطیب کانما لم تفارقه کل الحیاه... شجه اضر یملا. علیهم الفضاء کالشندی العاطر، ینیب الطیب و هو مائل لایغیب!... و مع ذلک فلم یکادوا یشیعونه الی الجدث، حتی استرقهم مس و ملکهم هوس فانطلقوا الی دار ابنته کمرده الشیاطین!... معهم الشعل، فی ایدیهم الحطب و الحراب. ظلا. لهم دمار و نار... الموجوده علی علی و الحسد لقدره و الخشیه ان یفسد اعتزله هذه البیعه الی ادلوا بها الی ابوبکر بغره من آل بیت الرسول، قد حرکتهم جمیعا علی حرد نهایه المطاف فی احتلاب صفی محمد تراث ابن عمه و اخراج الامر من یمینه فلا تجتمع الرساله و الخلافه فی هذه من هاشم، الی نبت قریش کلها بشرفها و سوددها و عزها ابان حقه الجاهلیه و بعد مولد الاسلام... کروهوا لها ان تطولهم بالامر بعد سموها بالنبوه و ان یقوم ممها سید بعد سید. و ان یتاسروا باقدارهم و مزایاهم هذهر الجزیره الفسیحه الی تعج بالقبائل کانما عمقت عن انجاب امثالهم سائر البطون!... و علی ضیاء ثعله مما طوق الدار و لون الافق و اشاع فی الجوهره، لاح عمر و قد تغیر وجهه بحنقه و تبلبل بعرقه و تخلل الدخان لحنیه و لمع حسامه فی یمینه کجذوه النار... انه احمس شدید فی دنیه احمس شدید فی عدله و لکنه اللحظه احمس شدید فی عنفه و اندفاعه و هو یمم الباب... انه لیشیر الجمهور و یهج الفتنه و یهیی الحطب لیورث الحریق... و استاسد و تنمر. و تصایح و زار. ثم اندفع من خلال الجموع کالشعر، یدق [صفحه ۱۵۱] البیت علی ساکنیه.. لیس هذا بعمر!... ما هو یابن الخطاب!... الذی جری بقدمیه اعصار الذی انفجر بصدرة برکان الذی استوی علی لبه مارد! انه الان مخمور الامس، عاد سیرته الی اولی کحاله من بضع سنین، حین اعماه شرکه و اضله هواه و ختله عن الهدی غروره، فسل حسامه و انطلق علی دروب مکة ینشد النبی و لسانه اذا ذاک ینجری بکفره و خمره: «لاقتلن محمدا بسیفی هذا» [۲۲۰] هذا الصائبی الذی فرق امر قریش و عاب دینها و سفه احلامها و شتتت مجالسها و ضیع بهارجها...! هنوز یاد محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - که آمده بودند تا خانه‌ی زهرا را مورد تجاوز قرار دهند در اذهان زنده بود و قبرش از اشک چشمانشان مرطوب بود، گویی هنوز تمام زندگی از بدن تازه‌اش بیرون نرفته است، شبش حاضر است و فضای اطرافشان را پر می کند، چون بوی خوش عطری که خود پیدا نیست و بویش فضا را پر کرده است. معذالک هنوز جنازه‌اش را به آرامگاهش تشییع نکرده بودند که دیوانگی به سرشان زد و دست خوش هوای نفس شدند و چون پیروان و دستیاران شیطان به طرف خانه‌ی دخترش به راه افتادند! شعله آتش با خود داشتند، با هیزم و افزار، قصدشان آتش زدن و ویران کردن بود، خشم و غضبشان علیه علی - علیه السلام - حسد و حقدشان نسبت به وی و ترس و واهمه‌ی شان از اینکه گوشه گیری او بیعتی را تباه سازد که علی رغم خاندان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با ابوبکر بودند، همه آنان را به کاری وادار کرد که سرانجام آن غضب و سلب میراث از دست برگزیده و پسر عمش بود، و بیرون آوردن خلافت از دست او، که پیامبری و جانشینی با هم در خاندان هاشم که با شرافت و سروری و آقایی خود در دوران جاهلیت و طلوع اسلام بر همه‌ی قریش پیشی گرفت، نباید یکجا جمع شود، دوست نداشتند علاوه بر پیامبری، امیرالمومنین نیز در آن خانواده بماند و سرور و آقایی دیگری پس از مرگ سرو و آقای بپاخیزد، حکومت اختصاص به افراد آن خاندان داشته باشد، با منزلتها [صفحه ۱۵۲] و امتیازاتشان سرنوشت تمام این جزیره‌ی بیکران را که از قبائل مختلف موج می زند، همیشه در دست داشته باشند؟ در پرتو شعله‌ی که خانه را دربر گرفته بود و افق را روشن می ساخت و محیط اطراف را می سوزانید، عمر پیدا شد که چهره‌اش از خشم دگرگون، و از عرق خیس شده است، دود شعله از ریشش بیرون می زد و شمشیرش در دست راست او چون شعله‌ی آتش می درخشید، در دین و عدالت حرارت و

حماسه‌ای داشت، اما در آن لحظه در خشونت به افراط حرار به خرج می‌داد و درب را می‌کوبید... و توده مردم را تحریک و فتنه را شدیدتر می‌کرد و هیزم آماده می‌ساخت تا آتش روشن کند. چون پلنگ می‌غرید! و چون شیر می‌خروشید [۲۲۱] از میان جمعیت مانند اخگری به پیش جهید تا خانه را بر روی ساکنینش بکوبد و ویران کند. این شخص عمر نیست! پسر خطاب نیست! همان کسی نیست که با گامهای خود گردباد به وجود آورد و در سینه‌اش آتش فشانی منفجر گردید، و چون گولی ایستادگی کرد! اکنون همانند دیروز مخمور و مست است، حالت چندین سال پیش را به خود گرفته است. [۲۲۲] و به صورت دوره‌ای درآمده که شرک و بت پرستی و هوای نفس گمراهش ساخته بود و غرورش وی را از هدایت به دور انداخته و شمشیرش کشیده و بر در و دروازه‌های مکه رفته و دنبال پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌گشت، کفر و شراب زبانش را به حرکت درآورده بود و می‌گفت: حتما محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را با این شمشیرم می‌کشم! ای مرد صائبی که وضع قریش را نابسامان کرده است و در مورد دینش آن قبیله را سرزنش قرار می‌دهد و روی‌هایش را بر باد داده است و مجالس قبیله را به هم ریخته و نعمتهای شان را ضایع کرده است! و ایوم ایضا ختله اندفاعه و بقیه بنفسه لاتزال راسبه من حسد الجدود و بغضاء الاجیال... هوی کهوی یمضی به و یحید بخطو الثابت، فیغدو و یروح علی لهیب المشاغل [صفحه ۱۵۳] یوسوس لنفسه و یهتف بالعصبه الی توارزه علی هجم الدار: «والذی نفس عمر بیده، لیخرجن او لاحتقنها علی من فیها» قالت له طائفه خافت الله و رعت الرسول فی عقبه: «یا اباحفص، ان فیها فاطمه...» فصاح لابیالی: «وان!...» و اقترب و قرح الباب. ثم ضربه واقحمه... و بدا له علی... و رن حینذاک صوت الزهرا عند مدخل الدار... فان هی الارنه استغائه اطلقتها «یا ابت رسول الله» تستعددی بها الراقد بقربها فی رضوان ربه علی عسف صاحبه، حتی تبدل العاتی المدل غیر اهابه، فتبدد علی الاثر جبروته و ذاب عنفه و عنفوانه وود من خزی لو یخر صعقا تبتلعه مواطی قدمیه ارتداد هدبه (هدیه) الیه و عند ما نکص الجمع، و راح یفر کنوافر الطباء المفزوعه امام صیحه الزهراء، کان علی - علیه السلام - یقلب عینیه من حسره و قد غاض حلمه و ثقل همه و تقبضت اصابع یمینه علی مقبض سیفه تم من غیظه ان تغوص فیه. اکذاک ینتهبون حقه و تراث هادیه، ثم یلوون علی انتهاب عمره و عمر اهله: البقیه الباقیه للرسول؟... اکذاک الهوی یضل؟ الان ظهیره قل یسبحون منه ما لایباح فحرمه لهم حل وامنه علیه حرام!... و مد طرفه نحو قبر محمد یناجیه: «یا ابن ام... ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی...» و تقلصت شفتاه. و راحتہ کره اخری علی حسامه من اسی و حنق و حسره... ثم اغضت عینه... لا حیلہ! فانه الزمن... بیت القوم امرهم بلیل... هذا الفروع والاصول فی الجزیره ازهر الیوم، نجمعها ففدت تمد الاعناق مستطیله تختال. اصابت نارها. بلغت و طرها من هاشم. فضصلته بعد کل هذه الاعصر الطویلہ!... و امروز هم همان انگیزه و ته مانده‌های حسد اجدادش و بغض و کینه‌های پدرانش وی را تحریک کرده است، همان هوای نفس او را به پیش می‌کشاند و از راه راست منحرف می‌کند و وادار می‌سازد که مشعل در دست گیرد و خود چون شعله‌ی آتش برافروخته می‌گردد و جانش وسوسه می‌شود و به دار و دسته‌ای که در حمله به خانه وی را پشتیبانی کرده‌اند فریاد می‌زد: «قسم به کسی که جان عمر در دست قدرت اوست، یا باید بیرون بیاید و یا خانه را آتش می‌زنم!!» عده‌ای که از خدا می‌ترسیدند و رعایت منزلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را پس از خود می‌کردند گفتند: «ابا [صفحه ۱۵۴] حفص، فاطمه - سلام الله علیها - در این خانه است!». بی پروا فریاد زد: «باشد»، نزدیک شد، در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی - علیه السلام - پیدا شد... طنین صدای زهرا - سلام الله علیها - در نزدیکی مدخل خانه بلند شد... طنین استغائه‌ای بود که سر داده می‌گفت: «پدر ای رسول خدا...» می‌خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که نزدیک وی در رضوان پروردگارش خفته بود برگرداند، تا سرکش طغیان گر، گردن فرازی بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زائل سازد و شدت عمل سختگیریش را نابود کند و آرزو می‌کرد قبل از اینکه چشمش به وی بیفتد صاعقه‌ای نازل شده او را در رباید. وقتی جمعیت برگشت و می‌خواستند مثل آهوان رمیده در برابر صیحه‌ی زهرا - سلام الله علیها - فرار کنند، علی - علیه السلام - از شدت تاثیر و حسرت با گلوی بغض گرفته و اندوهی گران چشمش را در میان آنان می‌گردانید و انگشتان خود را بر قبضه‌ی شمشیرش فشار

می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرو رود. آیا چنین حقش را غارت و میراث رهبرش را غصب می‌کنند و اکنون می‌خواهند زندگی خود و خانواده‌اش یعنی بازماندگان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را هم نابود کنند؟ آیا هوای نفس این گونه گمراه می‌سازد؟ آیا به علت کمی پشتیبان آنچه را که درباره‌اش روا نبود روا می‌دانند، حرمتش را از بین می‌برند و امنیت خانواده‌اش را زائل می‌کنند؟! رویش را به طرف قبر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - برگردانید و با او به مناجات پرداخت: «برادر! این مردم مرا ناتوان گذاشتند و اکنون می‌خواهند مرا به قتل برسانند» لبانش را جمع کرد، بار دیگر از ناراحتی و خشم و حسرت کف دست را بر قبضه‌ی شمشیر فشار داد و چشمانش را بست. چاره‌ای نیست، زمان از دستش بیرون رفت، آن گروه شبانه کار خود را ترتیب دادند، اکنون ستاره‌ی قبائل اصلی و فرعی جزیره می‌درخشید و گردنهای خود را راست گرفته‌اند و انتقام خود را از هاشم گرفتند. پس از روزگارانی دراز بر او برتری یافتند. «لان عزت قریش. علت تیم باین ابی قحافه وقد انتهت الیه الخلافه. زهت عدی باین الخطاب اذ هو صاحب المنوره و الوزاره فی الدوله الجدیده. طابت نفسا زهره و امثالها [صفحه ۱۵۵] من البطون. والایات وقد نالت جمیعها مبتغاهما من هذه الدار التي سمت علیها فی الغابر حتی امس بالشرف والمجد والمکارم الی ذروه کانت عزیزه عن تطلع العیون و تصور الاخیله و شطحه الاحلام والظنون!... کلم عقدوا النیه و تناصرت حقائقهم القدیمة علی علی - علیه السلام - فنازعه سلطان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حتی انتزعه و هو حینذاك فی غفله من الامر، مشغول عنهم و عن تدبیرهم و تامرهم، بالجثمان الطاهر المسجی یجهزه لیرحل الرحله الاخیره! مضی محمد لغیر اوبه. فرغت الدنیا من نوره. غاب فی قبره و غاب معه ولاء طالما تسابقوا به یولونه آل بینه، قربانا و زلفی و فریضه... و عند ما انجاب ظلمهم عن باب فاطمه وانقشع جمعهم العادی و خلصت ساحه الدرا من مواجدهم و حسدهم الی حین تلفت علی - علیه السلام - یروود ببصره المکان، ینشد العون و یبحث عن النصیر... و کمن یعصر الماء من صخره و من یطلب الجنی من سراب و من یحاول ملء راحته بالریح: همس فی حسره و قد ارتد بصره الیه و هو حسیر: «لو استمکنت من اربعین رجلا!...» [۲۲۳]. اکنون قریش عزت یافته است، قبیله‌ی تیم با پر ابی قحافه و با بردن خلافت، و الا - و برتر شده‌اند، قبیله‌ی عدی هم به پسر خطاب می‌بالد، زیرا مشورت و وزارت این دولت در اختیار اوست. همگی خود را از این خانواده برتر و عزیزتر می‌بینند! همگی نیت جزم کردند و از تعصبات قدیمی خود یاری جسته، علیه علی - علیه السلام - پیا خاستند و قدرت رسول خدا را از وی گرفتند. و او هیچ توجهی بدین امر نداشته و بدون توجه به توطئه‌ها و دسیسه‌هایشان به شستن جنازه‌ی طاهر و مقدس سرگرم بود که آماده‌ی آخرین سفر می‌شد! محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - به سفری بی‌بازگشت رفت! دنیا از نورش خالی شد، همراه با خود او دوستی کسانی که مدت‌ها برای تقرب یافتن و نزدیک شدن به خدا و به عنوان فریضه‌ای واجب، در محبت او با یکدیگر مسابقه می‌گذاشتند، نیز دفن شد، وقتی سایه‌ی ظلمشان از خانه فاطمه - سلام الله علیها - برچیده شد و جمعیت تجاوز کار رفتند و خانه از کینه و حسدشان برای مدتی تهی گردید، علی - علیه السلام - [صفحه ۱۵۶] روی گردانیده، بدان مکان چشم انداخت، در جستجوی یاور و در طلب یار می‌گردید. همچون کسی که سنگ را برای گرفتن آب می‌فشارد، همچنان که نگاهش به جای دوری خیره شده بود، با حسرت زیر لب می‌گفت: «اگر چهل مرد وجود داشت و نیروی آن را داشتم!» [۲۲۴]. خواننده‌ی گرامی! اگر هر انسان با وجدان این سخنان عبدالفتاح را با دقت بررسی کند و با عینک دقیق موشکافی نماید، به این نتیجه خواهد رسید که عبدالفتاح آنچه ظلم و تعدی و تجاوزی که به حریم پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و بی‌حرمتی به خانه وحی و دخت گرامی رسالت شده - و در کتب بزرگان شیعه هم تمام مآقع ثبت شده - بیان کرده است، و چیزی را از قلم نگذاشته است. اگر چه ایشان در ماجرای سقیفه در جلد اول یک مقدار پرده پوشی کرده است، ولی در جلد چهارم تمام حوادث و ستمهایی که بر گوهر گرانبهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از طرف گروه سقیفه پیش آمده همه را بیان کرده است. یکی از مدارک دیگر یورش به خانه‌ی وحی اینک: ابن سلار در کتاب الاموال می‌گوید: «قال ابوبکر فی مرضه الذی قبض فیه: وددت انی لم اکشف بیت فاطمه» [۲۲۵] ابوبکر در بیماری‌ای که در آن مرد، می‌گفت: ای کاش خانه‌ی فاطمه -

سلام الله علیها- را مورد [صفحه ۱۵۷] هجوم قرار نمی‌دادم و بی‌حرمتی نمی‌کردم. دلیل دیگر یورش به خانه‌ی وحی اینکه احمد بن ابی‌یعقوب می‌گوید: «و بلغ ابوبکر و عمر ان جماعه من المهاجرین والانصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی‌طالب فی منزل فاطمه بنت رسول الله فاتو فی جماعه حتی هجمو الدار و خرج علی - علیه السلام - و معه السیف فلقیه عمر فصرعه و کسر سیفه و دخلوا الدار، فخرجت فاطمه فقالت: والله لخرجن اولاً کشفن شعری و لاعجن الی الله فخرجوا و خرج من کان فی الدار و اقام القوم ایاماً ثم جعل الواحد بعد الواحد یبایع» [۲۲۶]: ابوبکر و عمر خبر دار شدند که گروه مهاجرین و انصار با علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جمع شدند، گروهی به خانه هجوم آوردند، علی - علیه السلام - بیرون آمد [۲۲۷] و شمشیر حمائل داشت، عمر به او برخورد و با او در آویخت و شمشیر او را بر زمین زد و شکست و داخل خانه شدند، سپس فاطمه - سلام الله علیها - بیرون آمد و گفت: «به خدا قسم یا باید بیرون روید و اگر نه مویم را برهنه می‌کنم و نزد خدا ناله و زاری می‌کنم» بعد همگی مهاجمین بیرون رفتند و کسانی که در خانه متحصن بودند نیز همه رفتند و چند روزی بماندند، پس یکی بعد از دیگری بیعت کردند و علی - علیه السلام - تنها ماند. دنباله‌ی روایت این است که علی - علیه السلام - بعد از چهل روز و یا بعد از شش ماه بیعت کرد. [۲۲۸]. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «فجاء عمر فی عصابه، فاقتحما الدار فصاحت فاطمه - سلام الله علیها -...» [۲۲۹]: عمر با گروهی به در خانه فاطمه - سلام الله علیها - زده و وی (فاطمه - سلام الله علیها -) فریاد کشید و ناله می‌کرد. باز هم ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «و لم [صفحه ۱۵۸] یتخلف الا - علی - علیه السلام - وحده فانه اعتصم ببیت» [۲۳۰]: از بیعت با ابوبکر هیچ کس جز علی - علیه السلام - تخلف نکرد و در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - متحصن بود که به خانه هجوم آوردند و علی - علیه السلام - را جبراً از منزل خارج کردند. باز هم ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «و اما حدیث الهجوم علی بیت فاطمه - سلام الله علیها - فقد تقدم الکلام فیهِ والظاهر عندی صحه ما یرویه المرتضی والشیعه ولكن لا کل ما یزعمونه بل کان بعض ذلک و حق لابی‌بکر ایندم و یتاسف علی ذلک و هذا یدل علی قوه دینه و خوفه من الله تعالی فهو بان یكون منقبه له اولی من کونه طعنا علیه!!» [۲۳۱]: اما جریان یورش بر خانه فاطمه - سلام الله علیها - سخن و کلام در این باب گذشت، ولی آنچه که در نزد من روشن و هویداست این است که: آنچه را که سید مرتضی و شیعه در این باره روایت کردند صحیح است، لیکن نه همه‌ی آنها بلکه بعضی از آنها صحیح است و حق با ابوبکر است که نادم و پشیمان شود، و آن دلیل قوی بودن دین وی و ترس او از خداوند می‌باشد و اگر آن پشیمانی و تاسف را یک مزیت و فضیلت برای وی فرض کنیم سزاوار است از اینکه طعن و سرزنش برایش بدانیم. اگر به این سخن ابن ابی‌الحدید دقت شود آشکار می‌شود که: اولاً ایشان جریان آتش زدن را قبول دارد و یورش به خانه‌ی وحی و بی‌حرمتی که به حوری‌ی انسان گونه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شده را می‌پذیرد، البته این جانب عقیده دارم که ابن ابی‌الحدید تمام حوادثی که عمر نسبت به خانه وحی انجام داد قلباً قبول دارد، ولی یک مقدار پرده‌پوشی کرده است. ثانیاً ایشان می‌گوید: ندامت و پشیمانی و تاسف ابوبکر در هنگام مرگ، نشانه‌ی قوی بودن دین و ترس وی از خداوند است و این یک فضیلت و مزیت برای ایشان است تا طعن و ننگ. حالا باید از ابن ابی‌الحدید سؤال کرد که آیا اگر کسی که خانه وحی را آتش بزند و بر آن یورش ببرد که خود ابوبکر هم می‌دانست که خانه‌ی زهرا - سلام الله علیها - از خانه‌ی انبیا هم بالاتر است، و در را به پهلوی فرشته‌ی رسول خدا بزند و [صفحه ۱۵۹] فرزند عزیزش را بکشد، و دست ولی خدا را ببندد و سیلی به صورت سیده‌ی زنان جهانیان بزند، بعد پشیمان شود، آیا این سبب فضیلت و منقبت است؟! در حالی که خود ابن ابی‌الحدید می‌داند که اذیت فاطمه - سلام الله علیها - اذیت پیامبر خداست و اذیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - موجب اذیت خداست. و یا اینکه به قول سهیلی اذیت فاطمه - سلام الله علیها - و بچه‌های او را اذیت کند در خطر عظیم قرار گرفته است. حالا کسی که مرتکب همچون گناه بزرگی شده است، آیا پشیمانی برایش منقبت و فضیلت و نشانه‌ی تقویت دین و ایمان می‌باشد؟! همان طور که گفته شد ابن ابی‌الحدید واقعیت را بدون پرده‌پوشی بیان نکرده است. دلیل دیگر یورش به خانه وحی این است که ابن ابی‌الحدید از قول استادش نقیب ابو جعفر در رد علی جوینی

می گوید: «ان قلت: ان بیت فاطمه - سلام الله علیها - انا دخل، و سترها انما كشف، حفظنا لنظام الاسلام و کیلا ینتشر الامر و ینتشر قوم من المسلمین اعناقهم من ربقه الطاعه، و لزوم الجماعه، قیل لکم: و كذلك ستر عایشه انما كشف، و هودجها انما هتك، لانها نشرت حبل الطاعه، و شقت عطا المسلمین و اراقت دماء المسلمین من قبل وصول علی بن ابی طالب - علیه السلام - الی البصره، و جرای لها مع عثمان بن حنیف و حکیم بن جبله و من کان معهما من المسلمین الصالحین من القتل و سفک الدماء ما تنطق به کتب التواریخ و السیر، فاذا جاز دخول بیت فاطمه - سلام الله علیها - الامر لم یقع بعد جاز كشف ستر عایشه علی ما قد وقع و تحقق فکیف صار هتك ستر عایشه من الكبائر التي يجب معها التخلید فی النار، والبرائه من فاعله، و من او کدها الایمان، و صار كشف بیت فاطمه و الدخول علیها منزلها و جمع حطب بیایها و تهددها بالتحریف من او کدعر الدین». «اگر شما بگویید عده‌ای که وارد خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - شدند و نسبت به دختر گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بی حرمتی کردند، این کار به جهت حفظ اسلام بود تا اینکه وحدت مسلمین به هم نخورد و عده‌ای از مسلمین از فرمان حکومت سرپیچی نکنند و نظم جامعه را رعایت کنند. در جواب شما گفته می‌شود که [صفحه ۱۶۰] بی حرمتی به عایشه خانم و واژگون کردن هودج او در جنگ جمل هم برای حفظ نظام اسلامی بوده زیرا عایشه خانم ريسان اطاعت و فرمان‌بری و وحدت مسلمین را از هم گسست و امام زمانش را اطاعت نکرد. پیش از اینکه علی بن ابی طالب - علیه السلام - به بصره برسد خون مسلمین را ریخت و نسبت به عثمان بن حنیف و حکیم بن جبله و افراد صالحی که با آن دو نفر بودند - طبق آن چه کتب تاریخ و سیر اهل سنت نوشته‌اند، فتنه‌ی بزرگی را مرتکب شده و خون آنها را ریخت و بدون تقصیر آنها را کشت، پس اگر داخل شدن به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - به جهت کاری که واقع نشده بود و عملی را انجام نداده جایز باشد، بنابر این کشف ستر عایشه و واژگون کردن هودج او بخاطر کارهای خلافی که از طریق وی واقع شده آن هم جایز است. پس همان گونه که هتك حرمت عایشه خانم از گناهان کبیره حساب می‌شود و به عقیده‌ی شما عامل آن سزاوار جهنم بوده و از او باید بیزاری جست و از بزرگترین علامت بی‌ایمانی می‌باشد، بنابراین کشف خانه فاطمه - سلام الله علیها - و بی حرمتی به خانه‌ی و دخت گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و بدون اجازه وارد خانه شدن و هیزم جمع کردن و تهدید به آتش زدن و همه‌ی اینها نیز از بالاترین و بزرگترین گناهان است، کسی که خدایش در رضایت او راضی و در غضب او غضبناک و خشمگین می‌باشد، اگر کسی او را اذیت کند، خدا را اذیت کرده است. [۲۳۲]. این بود سخنان نقیب ابوجعفر که در رد علی جوینی بیان کرده است، و چه زیبا حقیقت را گفته و بسیار عالی بین فاطمه - سلام الله علیها - و عایشه مقایسه کرده است، آنهایی که هتك حرمت دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نموده‌اند از جمله کسانی می‌داند که ایمان نداشته‌اند. باز هم متقی هندی در رابطه با یورش به خانه وحی نوشته است: «حدثنا عبدالله [صفحه ۱۶۱] بن عمر، حدثنا یزید بن اسلم عن ابیه اسلم انه حین بويع، لابی بکر بعد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و یشاورنها و یرجعون فی امرهم فلما یبلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمه - سلام الله علیها - فقال: یا بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - والله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ماذاک بما نعی ان اجتمع هولاء النفر عندک ان آمرنهم ان یحرق علیهم البیت، قال: فلما خرج عمر جاوها فقالت: تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم و البیت وایم الله لیمضن لما حلف علی فأنصرفوا راشدین فروا رایکم و لاترجعون الی فأنصرفوا عنها فلم یرجعوا الیها حتی بايعوا لابی بکر» [۲۳۳]: محمد بن بشر می گوید: هنگامی که بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند و با وی مشورت و شور می‌کردند، خبر به عمر بن خطاب رسید، آمد و داخل خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - شد و گفت: ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قسم به خدا هیچ احدی محبوب‌تر از پدرت در نزد ما نبود و نیز هیچ احدی بعد از پدرت در نزد ما محبوب‌تر از تو نمی‌باشد و به ذات خدا قسم این افراد که در نزد تو جمع شده‌اند اگر آنها را از بیعت منع کنی و یا اینکه

بیعت نکنند، به اینها (گروه مهاجم) دستور می‌دهم که خانه را با کسانی که در آن جمع شده‌اند آتش بزنند. بعد راوی (که اسلم است) گفته است: وقتی که عمر خارج شد و رفت، فاطمه - سلام الله علیها - وارد منزل شده فرمود: می‌دانید عمر به نزد من آمد و قسم اگر بیعت نکنید و با خلیفه دشمنی کنید هر آینه خانه را با شما آتش می‌زنم و به خدا قسم یاد که آن گروه (مهاجم) به آن چه که عمر قسم خورده است عمل می‌کنند، پس بروید در [صفحه ۱۶۲] حالی که هدایت کننده هستید و نظر و رایتان را بررسی کنید و تصمیم بگیرید، به طرف من برنگردید، همه رفتند و دیگر برنگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند. شما خواننده گرامی ملاحظه فرمودید که متقی هندی جریان یورش به خانه‌ی وحی را تا اندازه‌ای اشاره کرده‌ی ولی تمام ماوقع را نگفته است. اینکه وی گفته است: فاطمه - سلام الله علیها - به کسانی که در خانه‌ی وحی جمع بودند گفته باشد بروید و با ابوبکر بیعت کنید و دیگر برنگردید، این حقیقت ندارد، برای اینکه حضرت زهرا - سلام الله علیها - از مخالفین خلافت او بود و اصلاً خلافت پسر ابی قحافه را قبول نداشت، بنابراین ذیل روایت متقی هندی ندارد و یا اینکه تحریف شده است (البته نظر این جانب است). مدرک دیگر یورش به خانه‌ی وحی اینکه مسعودی می‌گوید: «و کان عروه بن الزبیر یعذر اخاه عبدالله فی حصر بنی هاشم فی الشعب و جمعه الحطب لیحرقهم و یقول: انما اراد بذلك الا تتشر الکلمه، و لایختلف المسلمون و ان یدخلوا فی الطاعه، فتکون الکلمه واحده، کما فعل عمر بن الخطاب بنی هاشم لما تاخروا عن بیعه ابوبکر، فانه احضر الحطب لیحرق علیهم الدار» [۲۳۴]: عروه بن زبیر از اینکه بنی هاشم را در شعب در محاصره قرار داد و هیزم جمع کرد قرار داد تا اینکه آنها را بسوزاند برای برادرش عبدالله عذر می‌آورد و در جواب عروه می‌گفت: این کار را کردم تا اینکه وحدت کلمه حفظ شود و مردم از هم متفرق نشوند، و مطیع و فرمانبر حکومت باشند و اتحاد و وحدت را حفظ کنند، همان طور که عمر بن خطاب نسبت به بنی هاشم که از بیعت با ابوبکر تخلف کردند و حکومت او را قبول نداشتند همین برخورد را کرد و هیزم جمع کرد تا آنها را در خانه فاطمه - سلام الله علیها - بسوزاند!!! ابن ابی الحدید در رابطه با سوزاندن در خانه فاطمه - سلام الله علیها - می‌گوید: «اما [صفحه ۱۶۳] حدیث التحریق و ما جرى میجره من الامور الفظیعه و قول من قال: انهم اخذوا علیا - علیه السلام - یقاد بعمامته والناس حوله، فامر بعید والشیعه تنفرد به، علی ان جماعه من اهل الحدیث قد رووا نحوه»: [۲۳۵] حادثه‌ی سوزاندن در خانه و یا چیزی شبیه سوزاندن، از امور ناگوار و زشت و قبیحی است، و سخن کسی که گفته است عمر و دار و دسته‌ی وی علی - علیه السلام - را گرفتند او را به عمامه‌اش می‌کشیدند، و مردم هم اطراف ایشان بودند، این یک امر بعید است، و تنها شیعه این موضوع را گفته است. (بعد ابن ابی الحدید) می‌گوید: علاوه بر این اهل حدیث (اهل سنت) حادثه مزبور را روایت کردند و در کتب حدیث نوشتند. شما خواننده‌ی عزیز ملاحظه فرمودید که ابن ابی الحدید سوزاندن بیت وحی را امر بعید می‌داند، ولی بعد که ملاحظه کرده که اکثر روایات آنها این حادثه را در کتب تاریخ و سیرشان نوشته‌اند، مجبوراً آتش زدن درب خانه‌ی وحی را قبول کرده است. مقاتل بن عطیه می‌گوید: «ان ابوبکر بعد ما اخذ البیعه لنفسه من الناس بالارهاب والسیف والقوه و ارسل عمر و قنفذ و جماعه الی دار علی و فاطمه - علیهما السلام - و جمع عمر الحطب علی دار فاطمه - سلام الله علیها - و احرق باب الدار و لما جائت فاطمه - سلام الله علیها - خلف الباب لترد عمر و اصحابه عصر عمر فاطمه خلف الباب حتی اسقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها و سقطت مریضه حتی ماتت» [۲۳۶]: ابوبکر وقتی که با ترس و زور اسلحه و قهر و غضب از مردم بیعت گرفت، آن گاه عمر و قنفذ را با گروهی به سوی خانه‌ی علی و فاطمه - علیهما السلام - فرستد و گروه مهاجم وقتی که به در خانه وحی رسیدند، عمر هیزم‌ها را بر در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - جمع کرد و در خانه را آتش زد، وقتی که فاطمه - سلام الله علیها - پشت در آمد، تا اینکه عمر و گروه مهاجم را برگرداند و از جلو در خانه دور کند، همان لحظه عمر فاطمه - سلام الله علیها - را پشت در و دیوار فشار داد تا اینکه جنینی که در شکم داشت ساقط کرد، و میخ‌های پشت در به سینه‌ی وی رفت [صفحه ۱۶۴] و سینه پاک او را مجروح کرد و از این عمل ناجوان مردانه‌ی عمر و فشار در و دیوار فاطمه بیمار شد و این بیماری ادامه داشت تا اینکه از دنیا رفت. این آقا که ادعا می‌کرد که تو (فاطمه) محبوب‌ترین مردم در نزد من هستی، و هیچ احدی را به

اندازه تو دوست ندارم، پس چه شد که محبوب‌ترین انسان را آن گونه بین در و دیوار فشار بر او آورد و فرزندش را کشت و صورت مبارکش را به ضرب سیلی سیاه گردانید؟! اینجا باید همان حرف استاد عبدالفتاح عبدالمقصود را گفت که: همان کینه و خشم جاهلیت قبل از اسلام را بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به خانگی دخت گرامی او انجام دادند، و یا به قول ذهبی در التخلیص: این قول از عمر عجیب و غریب است یعنی آن رفتار و کردار و این گفتار با هم قابل جمع نیست. عسقلانی در لسان المیزان می گوید: «اخرنی علی بن محمود قال کان البلخی الواعظ کثیرا ما یدمن فی مجالسه سب الصحابه فحضرت مره مجلسه فقال: بکت فاطمه یوما من الایام فقال لها علی - علیه السلام - یا فاطمه لم تبکین علی الاخذت منك فیئک (فدک) اغضبتک حقک، افعلت کذا، افعلت کذا، عد الاشیاء مما یزعم الروافض ان الشیخین فعلاها فی حق فاطمه - سلام الله علیها - قال: فضج المجلس بالبکاء من الرافضه الحاضرین، توفی فی صفر سنه ست و تسعین و خمس ماه (۵۹۶): [۲۳۷] علی بن محمود گفته است در بلخ واعظی بود به نام بلخی که در مجالس وعظ خود همیشه صحابه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (ابوبکر) را فحش می داد، یک دفعه در مجلس وعظ وی حاضر شدم که می گفت: روزی از روزها فاطمه - سلام الله علیها - گریه می کرد، علی - علیه السلام - خطاب به وی فرمود: ای فاطمه - سلام الله علیها - برای چه بر من گریه می کنی! آیا من از تو فدک را گرفتم؟ آیا حق تو را من غصب کردم؟ آیا این کار و آن کار را من کردم؟ چند چیزی را که (شیعه) گمان می کنند که شیخین در حق فاطمه - سلام الله علیها - انجام داده اند شمرد. و واعظ بلخی وقتی اینها را گفت: مجلس یک صدا شروع به گریه [صفحه ۱۶۵] کرد، و ضجه و ناله‌ی روافض (شیعه) بلند شد و واعظ بلخی در سال پانصد و نود شش هجری فوت کرد». دلیل دیگر یورش به خانگی وحی این است که ذهبی در شرح حال احمد بن محمد بن سری بن یحیی بن ابی دارم (محدث) که در سال ۳۵۷ فوت کرده می گوید: «و قال محمد بن احمد بن حماد الکوفی الحافظ بعد ان ارخ موته: کان مستقیم الامر عامه دهره، ثم آخره ایامه کان اکثر ما یقراء علیه المثالب، و رجل یقرا علیه: «ان عمر رفس فاطمه - سلام الله علیها - حتی اسقطت بمحسن»: [۲۳۸] محمد بن احمد بن حماد کوفی حافظ بعد از آن که مرگ برایش آسان شد (یعنی عمر طولانی کرد) در تمام سالهای در کارهایش با استقامت بود، و در روزهای آخر زندگی اش بود که بسیار مصائب و گرفتاریهای روزگار بر او خوانده می شد، روزی مردی برای او خواند: عمر با پایش به سینه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - زد تا اینکه فرزندش به نام محسن سقط و کشته شد. دلیل دیگر یورش به خانگی وحی این است که ابن شهر آشوب از کتاب «المعارف» ابن قتیبه نقل می کند: «ان محسنا فسد من زخم قنفذ العدوی» [۲۳۹]: همانا محسن فرزند فاطمه - سلام الله علیها - بر اثر ضربه قنفذ دشمن سقط شده و به هلاکت رسید و کشته شد. گنجی شافعی از قول شیخ مفید می گوید: «و قال: ان فاطمه - سلام الله علیها - اسقطت بعد النبی ذکرا، کان سماه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - محسنا» [۲۴۰]: همانا فاطمه - سلام الله علیها - پس از فوت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزند پسری را سقط کرد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - او را از قبل محسن نام نهاده بود. بلاذری می گوید: در بین شیعه مشهور شده است: «انه حصر فاطمه - سلام الله علیها - فی الباب حتی اسقطت محسنا مع علم کل احد بقول ابیها فاطمه بضعه منی من آذاها [صفحه ۱۶۶] فقد آذانی» [۲۴۱] همانا او (عمر) فاطمه - سلام الله علیها - را بین در و دیوار قرار داد تا اینکه محسن را سقط کرد و با اینکه همه می دانستند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره‌ی او فرموده بود: فاطمه - سلام الله علیها - پاره‌ی تن و هستی من است، هر که او را بیازارد، مرا آزرده است. ابن بطریق می گوید: «و فی روایه: ان فاطمه صلوات الله علیها اسقطت بعد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ذکرا کان سماه النبی و هو حمل، محسنا»: در روایتی آمده است: همانا فاطمه - سلام الله علیها - بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزند پسری را سقط کرد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -، از قبل او را محسن نام نهاده بود و فاطمه - سلام الله علیها - موقع رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به محسن حامله بود. ابن صباغ مالکی می گوید: «و ذکروا ان فیهم محسنا شقیفا للحسن والحسین - علیهما السلام - ذکرته الشیعه و انه کان سقطا»: [۲۴۲] اهل حدیث و روات یادآور شدند: همانا در خانگی علی و فاطمه -

سلام الله علیها- فرزندی به نام محسن که برادر حسن و حسین- علیهم السلام- بوده و شعیه یاد آور شده است که او را در حالی که جنین بود بر اثر فشار در و دیوار سقط کرده است. صفوری شافعی گفته است: فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- پنج تا بودند حسن، حسین، محسن که سقط شده است و زینب و کلثوم. [۲۴۳] مقدسی در کتاب البدء و تاریخ خود می گوید: فاطمه- سلام الله علیها- از علی- علیه السلام- فرزندی به نام محسن را به دنیا آورد، شیعه گمان دارند که فاطمه- سلام الله علیها- او را از ضربتی که عمر به او زد سقط کرده است. [۲۴۴] باز هم مقدسی در همان کتاب می گوید: علی- علیه السلام- بیست و هشت فرزند داشت، یازده پسر و هفده دختر، از جمله‌ی فرزندان وی از فاطمه- سلام الله علیها- پنج تا بود، حسن، حسین، محسن، ام کلثوم و زینب کبری و باقی از زنها‌ی دیگری آزاده و یا کنیز بودند و نیز همو در صفحه‌ی ۷۵ همان کتاب می گوید: اما محسن بن علی- علیه السلام- همانا [صفحه ۱۶۷] او در حالی که صغیر بود کشته شده است. ابن جوزی حنفی در کتاب تذکره الخواص می گوید: زبیر بن بکار گفته است که فرزند دیگری از فاطمه- سلام الله علیها- دختر رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به اسم محسن بوده، در حالی که طفل بوده فوت کرده است. و باز ابن جوزی از قول ابن اسحاق درباره‌ی فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- از علی- علیه السلام- محسن را یاد نموده که در حالی که صغیر بوده فوت کرده است. [۲۴۵]. و همین روایت را همین خواند میر در تاریخ حبیب السیر و صفوه الصفوه روایت کرده‌اند [۲۴۶] و بلاذری در انساب الاشراف می گوید: فاطمه- سلام الله علیها- برای علی- علیه السلام- فرزندی به دنیا آورد ۱- حسن مکنی به ابا محمد ۲- حسین مکنی به ابا عبدالله ۳- محسن در حالی که صغیر بود فوت کرده است. [۲۴۷] ابن بری در تاج العروس گفته است: ابن خالویه را دیدم که به تحقیق شرح این اسماء را یاد آور شده و گفته‌ی شبر و شبیر، مبشر اینها فرزندان هارون- علیه السلام- بودند و معانی آنها در عربی حسن، حسین، و محسن، و به همان معانی که علی- علیه السلام- اولاد خود را شبر، شبیر و مبشر، یعنی حسن، حسین و محسن نام نهاد. [۲۴۸]. خواننده‌ی گرامی آنچه در این فصل ملاحظه فرمودید ذکر بیش از ۶۶ روایت و حدیث و نیز مدارک تاریخی از اهل سنت در رابطه با یورش به خانه وحی بود که از منابع دست اول و درجه یک آنها جمع آوری و ترجمه شده است. و در رابطه با یورش به خانه وحی، بعضی از آنها مسئله‌ی آتش زدن را بدون ملاحظه کاری و تعصب بیان کرده و بعضی دیگر فقط تا حد تهدید مسئله را بیان کرده است. و از مجموع آنها این نتیجه قطعی به دست می آید که مسئله‌ی آتش زدن در خانه‌ی وحی در نزد علمای اهل [صفحه ۱۶۸] سنت هم یک مسئله‌ی قطعی می‌باشد. و تا آن جایی که این جانب وسع و توان داشتم منابع دست اول را بررسی و تحقیق و تفحص را جمع آوری کردم. البته رابطه با یورش به خانه وحی، منابع به همین مقدار که ذکر شده است ختم نمی‌شود، بلکه این منابع و مدارک فقط آنها‌یی است که این جانب در اختیار داشتم. و مسئله‌ی یورش به خانه وحی در منابع ارزشمند شیعه آن هم از زبان مبارک شیخ مفیدها و شیخ طوسی‌ها و علامه مجلسی‌ها و شیخ محدث قمی‌ها رحمه الله علیهم لاتعد و لاتحصی بیان شده است. و چون روش این حقیر این بوده است که در ابعاد زندگی گوهر دو سرا و دخت پیامبر رحمت، مجموعه‌ای از منابع اهل سنت تهیه شود و لذا از ذکر منابع و مدارک علمای شیعه خودداری شده است. [صفحه ۱۶۹]

خطبه‌ی فاطمه در مسجد و مجلس ابوبکر

ابی طاهر طیفوری در کتاب «بلاغات النساء» با دو سند خطبه‌ی حضرت فاطمه- سلام الله علیها- را نقل کرده است، در سند اول از زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب- صلوات الله علیهم- نقل کرده است و متن خطبه این است: «قال: لما اجمع ابوبکر رحمه الله علی منع فاطمه بنت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و علیها فدک و بلغ فاطمه لاثت [۲۴۹] خمارها [۲۵۰] علی راسها و اقبلت فی لمه [۲۵۱] من حفدتها [۲۵۲] تطا (۵) ذیولها (۶) ما تخرم (۷) مشتیها مشیه رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- شیئا حتی دخلت علی ابوبکر و هو فی حشد (۸) من المهاجرین والانصار، فینط (۹) دونها ملاءه (۱۰) ثم انت انه (۱۱) اجهش (۱۲)

القوم لها بالبكاء، و ارتج (۱۳) المجلس فامهلت حتى سكن نشيج (۱۴) القوم (۱) و هدات (۱۵) فورتهم (۱۶) بكائهم فافتحت الكلام بحمد الله والثناء عليه والصلوه على رسول الله - صلى الله عليه (و آله) و سلم - فعاد القوم في بكائهم فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت: و لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمومنين روف رحيم (۲) فان [صفحه ۱۷۰] تعرفوه تجدوه ابي دون آبائكم و اخا ابن عمي دون رجالكم، فبلغ النذاره (۱۷) صادعا (۴) مائلا على مدرجه (۱۸) المشركين ضاربا لشجنهم (۱۹) اخذا بكظمهم (۲۰) يهشم (۲۱) الاصنام و ينكت (۲۲) الهام (۲۳) حتى هزم الجمع (۲۴) و ولو الدبر (۲۵) و تغرى الليل عن صبحه (۲۶) و اسفر الحق (۲۷) عن محضه (۲۸) و نطق (۲۹) زعيم الدين و خرس شقائق (۳۰) الشياطين [۲۵۳] و كنتم على شفا (۳۱) حفره من النار [۲۵۴] نهزه الطامع (۳۲) و مذاقه الشارب (۳۳) و قبسه العجلان (۳۴) و موطنى الاقدام (۳۵) و تشربون الطرق (۳۶) و تقفان الورق (۳۷) اذله خاشعين (۳۸) تخافون ان يتخطفكم الناس من حولكم (۳۹) [۲۵۵] فانذكم الله برسوله - صلى الله عليه (و آله) و سلم - بعد التياو التى (۴۰) و بعد مامنى (۴۱) ببهم الرجال (۴۲) [۲۵۶] و ذوبان العرب (۴۳) (و مرده اهل الكتاب) كلما حشوا (۴۴) نارا للحرب اطفالها (۴۵) [۲۵۷] و نجم قرن (۴۶) للضلال فغرت فاغره (۴۷) من المشركين قذ (۴۸) باخيه فى لهواتها (۴۹) [۲۵۸] فلا ينكفى (۵۰) حتى يطا (۵۱) صماخها (۵۲) باخمصه (۵۳) و يخمد لهيها (۵۴) بحده (۵۵) مكدودا (۵۶) [۲۵۹] فى ذات الله قريبا من رسول الله سيدا فى اولياء الله و انتم فى بلهنيه (۵۷) و ادعون الدين (۵۸) آمنون حتى اذا اختار الله لنيه دار انبيائه ظهرت فله النفاق (۵۹) [۲۶۰] و شمل (۶۰) جلباب الدين (۶۱) و نطق كاظم (۶۲) الغاوين (۶۳) و نبغ (۶۴) حامل الافلين (۶۵) و هدر (۶۶) فنيق (۶۷) المبطلين، فخطر فى عرصاتكم (۶۸) و اطاع الشيطان راسه من مفرزه (۶۹) صارخا بكم (۷۰) فوجدكم لدعائه مستجيبين (۷۱) و للغره فيه ملاحظين (۷۲) فاستنهضكم فوجدكم (۷۳) خفافا (۷۴) واحمشكم (۷۵) فالفاكم غضابا فوسمتم (۷۶) غير ابلكم و اورد تموها غير شربكم (۷۷) هذ و العهد قريب و الكلم (۷۸) [صفحه ۱۷۱] رحيب (۷۹) و الجرح لما يندمل (۷۰) [۲۶۱] بدار (و فى نسخه انما) زعمتم خوف الفتنة الا - فى الفتنة سقطوا (۸۱) [۲۶۲] فهيهات منكم و انى بكم و انى توفكون (۸۲) و هذا كتاب الله بين اظهركم و زواجره (۸۳) بينه و شواهد لائحته (۸۴) و اوامره واضحه. ارغبه عنه (۸۵) تدبرون (۸۶) ام بغيره تحكمن بنس للظالمين بدلا. [۲۶۳] «و من يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه و هو فى الاخره من الخاسرين» [۲۶۴] ثم لم تريثوا (۸۷) [۲۶۵] الا ريث ان تسكن نغرتها (۸۸) تسرون حسوا (۸۹) فى ارتغاء (۹۰) و نصبر منكم على حز المدى (۹۱) و انتم الا - تزعمون ان لا ارث لنا، افحكم الجاهليه تبغون و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون؟» [۲۶۶] و يها معشر المهاجرين ابتر ارث ابي (۹۲) [۲۶۷] افى الكتاب ان ترث اباك و لا ارث ابي لقد جئت شيئا فريا فدونها مخطومه (۹۳) مرحوله (۹۴) تلقاك يوم حشر ك فنعم الحكم الله و الزعيم محمد و المواعد القيامه و عند الساعه يخسر المبطلون و «لكل نباء مستقر و سوف تعلمون» [۲۶۸]. ثم انحرفت (او انصرفت) الى قبر النبى - صلى الله عليه (و آله) و سلم - و هى تقول: [صفحه ۱۷۲] «قد كان بعدك انباء و هنبه لو كنت شاهد لم تكثر الخطب» «انا فقد ناك فقد الارض و ابلها و اختل قومك لما غبت و انقلبوا» «ابدت رجال لنا نجوى صدورهم لما مضيت و حالت دونك الترب» تهجمتا رجال و استخف بنا لما فقدت و كل ارض «مغتصب» «كنت بدرا و نورا يستضاء به عليك تنزل من ذى العزه الكتب» «و كان جبرئيل بالايات يونسنا فقد فقدت لكل الخير محتجب» «فليت قبلا - كان الموت صادفنا لما مضيت و حالت دونك الحجب» «انا رزنا بما لم يرز ذو شجن من البريه لا عجم و لا عرب» [۲۶۹]. طيفورى مى گويد: وقتى كه ابوبكر به خلافت رسيد، جلسه‌ای تشكيل داد و فاطمه - سلام الله عليها - دختر رسول خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - را از فدك كه مال او بود منع نمود و نماينده‌ی او را از سرزمين فدك بيرون كرد. اين خبر به فاطمه - سلام الله عليها - رسيد، بانوى دو عالم مقنعه و چادر بر سر مبارك گذاشته با عده‌ای از فرزندان خود و بنى هاشم به مجلس ابوبكر رفت. و در حالى كه اطراف چادرش به زمين كشيده مى شد و راه رفتنش مثل راه رفتن رسول خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - بود، بر ابوبكر، كه در جمعى از مهاجرين و انصار بود وارد شد و بعد پرده كشيده شد و او پشت پرده قرار گرفت. سپس آه طولانى كشيده كه حصار را به گريه انداخت و مجلس را موج گريه فرا گرفت و يك مقدار صبر كرد، تا اينكه گريه‌ها و بغض

گلوهای مردم تمام و از گریه ساکت شدند. فاطمه - سلام الله علیها - کلام خود را با حمد و ثنای بر خدا و درود و تحیات بر رسول او شروع کرد، دفعه‌ی دوم مردم گریه کردند، وقتی که ساکت شدن سخن شریف خود را این گونه شروع فرمود: ای مردم! شما را از میان خودتان پیامبری آمد که رنج و ناراحتی شما بر او دشوار بود، در تربیت شما حریص و مشتاق و بر مؤمنین دلسوز و مهربان بود. اگر از جهت [صفحه ۱۷۳] حسب و نسب بخواهید، می‌دانید که او پدر من است، نه پدر شما [۲۷۰] و برادر پسر عموی من علی - علیه السلام - است، نه برادر مردان شما و او به خوبی رسالت خود را به جهانیان رسانید و کافران و بت پرستان را اندرز و بیم داد، از مسلک و روش مشرکین روی گردانید و بر گردن آنها ضربه‌ای زد و گلوی آنها را فشرد و با حکمت و موعظه‌ی نیکو به راه پروردگارش دعوت فرمود و بتها را درهم شکست و سرهای (دلیران قریش) را بر خاک مذلت افکند تا اینکه آنها را پراکنده ساخت و به هزیمت و گریختن وادار نمود، (در نتیجه پرده‌های ظلمانی شک و کفر برطرف گردید، و چهره‌ی حق و حقیقت چون صبح روشن آشکار و نمایان گشت، زبان پیشوای دین گویا شد و شیاطین و کارشکنان و پیروان آنها لال و خاموش گشتند و طرفداران نفاق هلاک شدند، گره‌های کفر و شقاق گشوده گردید، در حالی که در پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتند. شما از ضعف و زبونی مانند جرعه‌ی آبی برای هر نوشنده و طعمه‌ای برای خورنده و پاره‌ی آتشی برای هر شتابنده (که به سراغ آتش آید) بودید و زیر پای ملل دیگر لگد کوب می‌شدید. شما آبهای گندیده‌ی گودالهایی را که به بول و سرگین شتران آلوده بود می‌نوشیدید، و از برگ درختان تغذیه می‌نمودید. و از پستی و حقارت بیم آن داشتید مردمی که در اطراف شما بودند به یک چشم بهم زدند شما را برابند (این وضع و حال شما پیش از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود). پس خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت وجود مقدس (محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -) از همه‌ی بدبختیها نجات بخشید، با اینکه خود او (پیامبر) با مردان شجاع و عربهای گرگ صفت و سرکشان یهود و نصاری در گیر و گرفتار بود. و هر موقعی که مخالفین او آتش برای جنگ شعله‌ور می‌ساختند، خداوند آن را خاموش می‌کرد، و چنانچه گردنکشی چون شاخ شیطان ظاهر می‌شد و یا اژدهایی از مشرکین (مانند عمر و بن عبدود) دهان باز می‌کرد، برادرش علی - علیه السلام - را در کام آن می‌انداخت، و او نیز از آن ورطه‌ی هول‌انگیز بر نمی‌گشت مگر موقعی که کله‌ی او را با [صفحه ۱۷۴] مشت پولادینش می‌کوفت و شعله‌ی آتش جنگ را با شمشیر سرافشانش خاموش می‌ساخت، او این همه سختیها را در راه خدا متحمل می‌شد و در انجام اوامر خداوند نهایت کوشش را بکار می‌برد، به ذات خدا قسم که او از هر جهت به رسول خدا نزدیک‌تر و سرور اولیاء الله بود و همیشه دامن همت به کمر زده و خیرخواه، جدی و زحمت کش در انجام دستورات خدا و رسولش بود، در صورتی که شما در چنین مواقعی در رفاه و آسایش، بسر برده و خوشحال و شادمان و در امان و آسوگی بودید. تا اینکه خدای تعالی خانه‌ی جاودانی انبیا و جایگاه برگزیدگان را برای پیامبرش اختیار نمود، کینه‌های دورنی و نفاق شما ظاهر گشت و جامه‌ی دین مندرس و فرسوده شد، گمراهان خاموش به سخن درآمدند و گمنامان فرومایه دعوی نبوغ کردند، شتر باطل گریان به صدا درآمد و در صحن خانه‌هایتان جولان نمود، شیطان از کمینگاه خود در حالی که شما را به سوی خود می‌خواند سرکشید، و دید که چه زود دعوتش را پذیرفتید، و برای خوردن فریب او (شیطان) چقدر آماده‌اید، و به حرکت و قیام وادارتان نمود و شما را سبک و چالاک یافت و به خشم آورد و خشمگین‌تان دید، لذا شتری را داغ زدید که از آن شما نبود (خلافت را غصب کردید) و آن را در غیر آبشخور وارد نمودید، در حالی که از عهد و پیمان و قرار (غدیر خم) چیزی نگذشته و زخم ما بهبود نیافته بود، و پیکر مطهر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به خاک سپرده نشده بود، که شما به بهانه‌ی ترس از وقوع فتنه پیشدستی کردید (و خلافت را غصب نمودید). بدانید که در فتنه افتادید، همانا جهنم کافران را فرا گرفته است! وای بر شما و شما را چه به این کار و چرا و چگونه چنین کردید؟ به کجا می‌روید! در حالی که کتاب خدا پیش روی شماست، کتابی که مطالب و امورش هویدا و احکامش درخشان و نشانه‌های روشن، و نواهی آشکار و اوامرش واضح است، و شما آن را پشت سر خود انداختید! آیا قصد اعراض از قرآن را دارید؟ و یا به غیر قرآن می‌خواهید داوری کنید، و حکم غیر قرآن

برای ستم کاران چه بد عوضی است، و هر که جز اسلام [صفحه ۱۷۵] دین دیگری اختیار کند، از او پذیرفته نمی‌شود و در قیامت جزء زیانکاران خواهد بود. پس از آن چندان درنگ نکردید که این شتر (خلافت غصبی) آرام گیرد و مهار کردن آن آسان شود، آتش فتنه را برافروختید و آن را شعله‌ور ساختید (هنوز چند روزه از غصب خلافت نگذشته بود که فدک را غصب کردید) به بانگ شیطان گمراه کننده پاسخ دادید و چراغ تابناک دین را خاموش ساخته و سنتهای پیامبر برگزیده را مهمل گذاشتید و به بهانه‌ی گرفتن کف شیر، خود شیر را زیر لب و پنهانی می‌خورید، و ما نیز در برابر آن نیرنگهای شما شکیبایی می‌کنیم، مانند شکیبایی کسی که زخم خنجر بخورد و یا نیزه در شکمش فرو رود. شما چنان می‌پندارید که ما از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث نمی‌بریم آیا با چنین گمانی حکم جاهلیت را دنبال می‌کنید؟ و برای اهل یقین چه حکمی بهتر از حکم خداست؟ ای مسلمانان و ای مهاجرین [۲۷۱] آیا باید من درباره‌ی ارث پدرم مغلوب شوم، و زور بشنوم؟ ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا چنین حکمی است که تو از پدرت ارث ببری، و من از پدرم ارث نبرم؟ حقا که چیزی عجیب و حیرت‌انگیز آورده‌ای؟ اینک ای ابوبکر این تو این شتر مهار زده و جهاز بر پشت (سرزمین فدک را) بگیر و ببر که در روز حشر ترا دیدار خواهد کرد و در آن روز چه نیکو حاکمی است خداوند، و چه نیکو زعیمی است محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و چه نیکو وعده گاهی است قیامت که در آن روز اهل باطل زیانکاراند و پشیمانی، شما را سودی نخواهد بخشید، بر هر چیزی جای و قرار گاهی است، و به زودی خواهید دانست که عذاب خوار کننده چه کسی را رسد و عذاب جاودانی بر که وارد شود. فاطمه - سلام الله علیها - پس از اتمام حجت حضار مجلس، به قبر مطهر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روی خود را گردانید و دردها و رنجهایی که در دل داغدار جمع شده بود، چنین اظهار داشت و انشاد فرمود: پدر چنان پس از تو خبرهایی شد و گرفتاریهای سختی روی داد که اگر تو بودی [صفحه ۱۷۶] و آنها را می‌دید می‌مشکل چندان مهم نبود. ما دچار فقدان تو شدیم، مانند زمینی که بدون باران بماند، پس از تو نظام امور امت مختل گردید و آنها از عهد و پیمان خود برگشتند، موقعی که تو از انظار پنهان شدی! پس از اینکه تو رحلت نمودی و پرده‌ی خاک جلوی تو حائل گردید، مردانی که از تو برای ما کینه‌هایی در دل داشتند آشکار کردند. بعضی دیگر هم به ما ترش رویی کرده و ما را خفیف و سبک شمردند، چون تو در گذشته‌ی آنچه روی زمین بود تاراج گردید، تو مانند ماه چهارده و چون نوری بودی که از آن روشنی می‌جستند و از جانب پروردگار کتابهایی برای تو نازل می‌گشت. جبرئیل با آیات قرآن به ما انس می‌داد و با فقدان تو تمام خیرات از ما پنهان گردید. ای کاش پیش از تو مرگ ما را با خود می‌برد، پیش از اینکه تو رحلت کنی و پرده‌ها میان ما و تو حائل شوند. ما چنان بلا و مصیبت دیدیم که هیچ اندوهگین و مصیب زده‌ای از عرب و عجم چون ما نباشد. خواننده‌ی گرامی خطبه‌ی حضرت زهرا - سلام الله علیها - را بنابر روایتی ابن ابی الحدید نیز در جلد ۱۶ شرح نهج البلاغه خود آورده و بعضی کلماتی که در روایت طیفوری نبوده و در روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید بوده در پاورقی آمده است. هدف این است که تفاوت بعضی از کلمات دو خطبه از دو کتاب مزبور بیان شود. و نیز در سند دوم، ابی طاهر طیفوری با شش سند به نقل از زینب بنت الحسین [۲۷۲] می‌گوید: «قالت لما بلغ فاطمه - سلام الله علیها - اجماع ابوبکر علی منعها فدک لاثت (۱) خمارها (۲) و خرجت فی حشده (۳) نسائها و لمه (۴) من قومها، تجر اذ راعها (۵) ما تخرم (۶) من مشیه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - شیئا حتی وقفت ابوبکر و هو فی حشد من المهاجرین (۷) والانصار فانت انه (۸) اجهش (۹) لها القوم بالبکاء فلما سکنت فورتهم (۱۰) قالت: ابدأ بحمد الله ثم اسبلت بینها و بینهم لجفا (۱۱) ثم قالت الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثنابما قدم من عموم ابتداها و نبوغ (۱۲) آلاء اسداها (۱۳) و احسان منن و الاهاجم (۱۴) عن الاحصاء عددها و نائی عن المجازات [صفحه ۱۷۷] امدها (۱۵) و تفاوت (۱۶) عن الادراک آمالها و استثن الشکر بفضائلها (۱۷) و استحمد الی الخلائق باجزلها (۱۸) و ثنی بالنذب الی امثالها (۱۹) و اشهد ان لا اله الا الله کلمه (۲۰) جعل الاخلاص تاویلها (۲۱) و ضمن القلوب موصولها و انی فی الفکره معقولها (۲۲) الممتنع من الابصار رویته و من الاوهام الاحاطه به ابتدع الاشیاء لا من شیء قبله، و احتذاءها بلامثال (۲۳) لغیر فائده زادته الا اظهارا لقدرته و

تعبدا لبريته، و اعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته والعقاب على معصيته زياده (۲۴) لعباده عن نعمته و حياشه (۲۵) لهم الى جنته و اشهد ان ابى محمدا عبده و رسوله اختاره قبل ان يجتبله (۲۶) و اصطفاه قبل ان ابتعثه و سماه (۲۷) قبل ان استنجه (۲۸) اذا الخلايق بالغيوب مكنونه، و بستر الاهاويل (۲۹) مصونه و بنهايه العدم مقرونه علما من الله و تعالى، عزوجل بمال الامور (۳۰) و احاطه بحوادث الدهور و معرفه بمواضع المقدور ابتعثه الله تعالى عزوجل اتماما لامره و عظيمه على امضاء حكمه فرأى الامم - صلى الله عليه (و آله) و سلم - فرقا في اديانها عكفا (۳۲) على نيرانها عابده لاوثانها (۳۳) منكره لله مع عرفانها، فانار الله عزوجل بمحمد - صلى الله عليه (و آله) و سلم - ظلمها و فرج عن القلوب بهما (۳۴) و جلى عن الابصار عمها (۳۵) ثم قبض نبيه - صلى الله عليه (و آله) و سلم - قبض رافه و اختيار و رغبه بابى - صلى الله عليه (و آله) و سلم - عن هذه الدار موضوع عنه التعب والاوزار محتف (۳۶) بالملائكه الابرار و مجاوره الملك الجبار و رضوان (۳۷) الرب الغفار صلى الله على محمد نبى الرحمه و امينه على وحيه و صفيه من الخلائق و رضيه - صلى الله عليه (و آله) و سلم - و رحمه الله و بركاته ثم انتم عباد الله (تريد اهل المجلس) نصب امر الله (۳۸) و نهيه و حملة دينه و وحيه و امناء الله على انفسكم و بلغائه الى الامم زعمتم حقا لكم الله فيكم عهدا (۳۹) قدمه اليكم و نحن بقيه استخلفنا عليكم و معنا كتاب الله بينه بصائره (۴۰) و آيبى فينا (۴۱) منكشفه سرايره، و برهان منجليه ظواهره مديم البريه اسماعه قائد الى الرضوان اتباعه مود الى النجات استماعه فيه حجج الله المنوره و عزائمه المفسره و محارمه المخدره و تبيانه الجاليه (۴۲) و جملة الكافيه، و فضائله المندويه (۴۳) و رخصه (۴۴) الموهوبه و شرايعه المكتوبه ففرض الله الايمان تطهيرا من الشرك و الصلوه تنزيها عن الكبر والصيام تثبيتا للاخلاص [صفحه ۱۷۸] والزكاه تزييدا فى الرزق والحج تسليه (و تشييدا) للذين والعدل تنسكا (تنسيقا)، للقلوب، و طاعتنا نظاما للمله، و امامتنا امانا (امنا) من الفرقه و حبا (و جهادا) عزا للاسلام والصبر منجاة والقصاص حقنا للدماء (۴۵) والوفاء بالنذر تعرضا «تعريضا» للمغفره، توفيته الميكائيل، والموازين تغييرا للجنس (تعبيرا للخسسه) (۴۶) والنهى عن الشرب الخمر تنزيها عن الرجس، و قذف المحصنات اجتنابا للعهه (و اجتناب القذف حجابا عن اللعنه)، و ترك السرقة ايجابا للعهه (۴۷) و حرم الله عزوجل الشرك اخلاصا له بالربوبيه (فاتقوا الله حق تقاته و لاتموتن الا و انتم مسلمون) [۲۷۳] و اطيعوا الله فيما امركم به و نهاكم عنه فانه (انما يخشى الله من عباده العلماء) [۲۷۴] ثم قالت ايها الناس انا فاطمه و ابى محمد - صلى الله عليه (و آله) و سلم - اقولها عودا على بدء (اقول عودا و بدوا و لا - اقول ما اقول غلطا و لا - افعل ما افعل شططا) (لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمومنين روف رحيم) [۲۷۵] ثم ساق الكلام على ما رواه زيد بن على - عليه السلام - فى روايه ابيه ثم قالت فى متصل كلامها، افعلنى محمد (عمد) تركتم كتاب الله نبذتموه و راء ظهوركم؟ اذ يقول الله تبارك و تعالى «و ورث سليمان داود» [۲۷۶] و قال الله عزوجل فيما قص من خبر يحيى بن زكريا، اذ قال: «رب هب لى من لدنك وليا يرثنى و يرث من آل يعقوب» [۲۷۷] و قال عزه ذكره: «و الو الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله» [۲۷۸] و قال: «يوصيكم الله فى اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين» [۲۷۹] و قال: «ان ترك خيرا الوصيه للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين» [۲۸۰] و زعمتم ان لا - حق (لا - خطوه) و لا - ارث لى من ابى و لا - رحم بيننا؟! افخصكم الله بايه اخرج نبيه - صلى الله عليه (و آله) و سلم - منها ام تقولون اهل ملتين لايتوارثون او لست انا و ابى من اهل مله واحده لعلمكم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من النبى - صلى الله عليه (و آله) و سلم - افحكم الجاهليه تبغون «و من احسن من الله حكما لقوم» [صفحه ۱۷۹] يوقنون» [۲۸۱] اغلب على ارثى جورا و ظلما «و سيعلم الذين ظلموا الى منقلب ينقلبون» [۲۸۲] و ذكر انها لما فرغت من كلام ابوبكر والمهاجرين عدلت الى مجلس الانصار فقالت: (يا معشر النقيه (النقيه) (والبقيه) (۴۸) و اعضاء المله (۴۹) و حصون الاسلام! ما هذه الغميزه (۵۰) فى حقى والسنه (۵۱) عن ظلامتى؟! اما قال رسول الله - صلى الله عليه (و آله) و سلم - (المرء يحفظ فى ولده). سرعان (۵۲) ما اجدبتم فاكديتم و عجلا ذا اهانه (۵۳) تقولون مات رسول الله - صلى الله عليه (و آله) و سلم - فخطب جليل استوسع وهيه (۵۴) و استنهر فتقه (۵۵) و بعد وقته و اظلمت الارض لغيبته، و اكتابت خيره الله (۵۶) و خشعت الجبال و اكدت الامال (۵۷) و اضع الحريم و اذيلت الحرمه (۵۸) عند مماته - صلى الله عليه (و آله) و سلم - وسلم و تلك (۵۹) نازل علينا بها كتاب الله فى

افیتکم (۶۰) و مصبحکم، یهتف بها فی اسماعکم، و قبله حلت بانبياء الله عزوجل و رسله «ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات، او قتل انقلبتم على اعقابکم، و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین» [۲۸۳]. ایها بنی قیله! اهضم تراث ابی؟ (ایبه) وانتم بمرای و مسمع تلبسکم الدعوه و تمثلکم (۶۲) الحیره و فیکم العدد والعهده و لکم الدار و عندکم الجنن (۶۳). و انتم الال نخبه الله التي انتخب لدينه و انصار رسوله و اهل الاسلام و الخیره التي اختار لنا اهل البيت فبادیتم العرب (۶۴) و نا هضتم (۶۵) الامم و کافحتم البهم لانبرح نامرکم و تامرون (۶۷) حتی دارت لکم بنارحی الاسلام و در حلب الانام (او الایام) و خضعت نعره (۶۸) الشرك و باخت (۶۹) نیران الحرب و هدات دعوه الهرج (۷۰) و استوسق (۷۱) نظام الدین فانی جرتم بعد البیان و نکصتم بعد الاقدام و اسررتم بعد الاعلان؟ (الا- تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم من بعد عهد هم و همو باخراج الرسول و هم بدعواکم اول مره اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین». [۲۸۴]. الا قدرای ان اخلدتم الی الخفض (۷۴) و رکنتم الی الدعاه، فعجتم (۷۵) عن الدین [صفحه ۱۸۰] بججتکم الذی وعیتم و دسعتم (۶۷) الذی سوغتم (۷۷) «فان تکفروا انتم و من فی الارض جميعا فان الله لغنی حمید [۲۸۵] الا و قد قلت الذی قلته علی معرفه منی بالخذلان الذی خامر (۷۸) صدورکم و استشعرتہ قلوبکم و لکن قلته فیضه (۷۹) النفس و نفثه الغیظ (۸۰) و بثه (۸۱) الصدر و معذره (۸۲) الحجه فدونکموها (۸۳) فاحتقبوها (۸۴) مدبره (دیره) الظهر، ناکبه (۸۵) الحق باقیه العار، موسومه بشنار (۸۶) الابد موصوله بنار الله الموقده «التي تطلع علی الافئده» [۲۸۶] فبعین الله ما تفعلون «و سيعلم الذین ظلمو ای منقلب ینقلبون» [۲۸۷] و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید «فاعلموا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون» [۲۸۸]. بعد ابی طاهر طیفوری با سه سند به نقل از عطیه عوفی می گوید: «انه سمع ابوبکر رحمه الله یومئذ یقول لفاطمه- سلام الله علیها- یا ابنه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم- لقد کان- صلی الله علیه و آله و سلم- بالمومنین روفاً رحیماً و علی الکافرین عذاباً الیماً و اذا عزوانه کان اباک دون النسا و انا ابن عمک دون الرجال آثره علی کل حمیم و ساعده علی الامر العظیم لا یحبکم الا العظیم السعاده و لا یبغضکم الا- الردی الولاده و انتم عتره الله الطیبون و خیره الله المنتخبون علی الاخره ادلتنا و باب الجنه لسالکنا. و اما منعک ما سألت فلا- ذلک لی و اما فدک و ما جعل لک ابوک فان منعک فانا ظالم و اما المیراث فقد تعلمین انه- صلی الله علیه و آله و سلم- قال: لانورث ما ابقینا صدقته. قالت ان الله یقول عن النبی من انبیائه «یرثنی و یرث من آل یعقوب» [۲۸۹] و قال: «و ورث سلیمان داود» [۲۹۰] فهذان نبیان و قد علمت ان النبوه لا- تورث و انما یورث ما دونها فمالی امع ارث ابیء انزل الله فی الکتاب الا فاطمه- سلام الله علیها- بنت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- فتدلنی علیه فاقنع به؟ فقال: یا بنت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- انت عین الحجه و منطق الرساله لا یدلی بجوابک و لا ادفعک عن صوابک و لکن هذه ابوالحسن (علی- علیه السلام-) بینک و بینک هو الذی [صفحه ۱۸۱] اخبرنی بما تفقدت و انبانی بما اخذت و ترکت قالت: فان یکن ذالک کذلک فصرا لمن الحق و الحمد لله اله الخلق» [۲۹۱]: زینب بنت حسین (علی) گفته است: وقتی که فاطمه- سلام الله علیها- با خیر شد که ابوبکر فدک را از او گرفته و نماینده وی را از سرزمین فدک بیرون کرده است، مقنعه بر سر نموده و خود را با چادر پوشانیده و از منزل خارج شد، در حالی که اطراف او گروهی از زنان و عده‌ای از بستگانش گرفته بودند (به طوری که نوشته‌اند) چنان قدم برمی داشت که گویی رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- راه می‌رود. وقتی که وارد مسجد شد به ابوبکر که در میان مهاجرین و انصار بود برخورد. آه طولانی کشید که مردم بی اختیار متأثر شده و گریستند. فاطمه- سلام الله علیها- که چنین دید، اندکی سکوت فرمود تا مردم آرام گرفتند. به احترام وی پرده‌ای کشیدند و دختر گرامی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- پشت آن قرار گرفته فرمود: حمد و ستایش خدای را بر نعمتهایی که ارزانی داشت، شکر و سپاس به درگاهش که اندیشه‌ی نیکویی در دل نگاشت و حمد و ثنا بر مواهب فراوان و عطایای بیشماری که بدون درخواست (بندگان) بخشش نمود، و بر نعمتهای کاملی که به همگان عنایت کرده و پی در پی بر ما ارزانی فرمود، چنان نعمتهایی که شمار آنها از عهده‌ی شمارش بیرون است، و از کثرت و فزونی جبران‌ناپذیر و پایانش از ادراک بشر فراتر، و بندگان را برای فزونی پی در پی نعمتها به سپاسگزاری دعوت فرمود و باب حمد را به روی آنان گشود تا نعمتهای

خود را بر آنها بزرگ و فراوان گردانند. و شهادت می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا و یگانه نیست، و شهادت به وحدانیت خدا کلمه‌ی طیبه‌ای است که خداوند اخلاص را حقیقت آن قرار داده است، خدایی که او را با دیدگان نتوان دید و زبانها از توصیف او عاجز و اوهام و گمانها از ادراک و چگونگی او در مانده‌اند. همه چیز را از هیچ پدید آورد و بی‌نمونه انشاء کرد. نه به آفرینش آنها نیازی داشت و نه از آن خلقت سودی برداشت، جز آن که خواست [صفحه ۱۸۲] قدرتش را آشکار سازد و آفریدگان را بنده وار بنوازد و بانک دعوتش را در جهان اندازد. پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد و نافرمانان را به کیفر بیم داد. تا بندگان را از عقوبت برهاند و به بهشت کشاند و سوق دهد. شهادت می‌دهم که پدرم محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- بنده و رسول اوست و خداوند او را پیش از آن که به پیامبری مبعوث کند، برگزید. و پیش از آن که او را بیافریند نامش را یاد کرد و پیش از بعثت انتخابش نمود و این در وقتی بود که تمام خلائق در نهانخانه‌ی غیب بوده و از دیدگان پنهان بودند و در پس پرده‌ی بیم نگران و در پهنه‌ی بیابان عدم سرگردان. پروردگار بزرگ به پایان همه‌ی کارها دانا و بر دگر گونیهای روزگار محیط و بینا و به سرنوشت هر چیز آشنا و واقف بود. او (پیامبر) را خداوند برای اتمام امر خود برانگیخت تا آنچه را که مقدر ساخته به انجام رساند. رسول خدا دید که هر گروه از مردم و امت به دینی گرویده‌اند و بر گرد آتش و شعله‌ی کفر و نفاق در اعتکاف بودند و هر دسته‌ای به بتی نماز برده و همگان یاد خدا را که یک امر فطری است و می‌شناسند از خاطر برده‌اند. پس خدای تعالی و بزرگ، تاریکیها (جهل و کفر) را به نور محمد- صلی الله علیه و آله- روشن ساخت و مشکلات و مبهمات آنها را در امور دین و دنیا که در دل داشتند برطرف نمود و پرده‌هایی که بر دیده‌ها افتاده بود به یک سو انداخت و از جلو چشم آنها پندارها و شبهات را به کنار زد. او در میان مردم برای هدایت و راهنمایی پیا خاست و آنها را از گمراهی و سرگردانی رهایی بخشید و به دین مبین اسلام دعوتشان فرموده، رهبری نمود. پس خداوند او را از روی رافت و مهربانی و اختیار و رغبت، از این جهان برد و محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- از رنج و تعب و سختیهای دنیا راحت و آسوده شد و اکنون در ملکوت اعلی فرشتگان نیکو و رضوان پرور غفار او را احاطه کرده و در جوار خداوند جبار آرمیده است. درود خدا بر محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- پیامبر و امین وحی که برگزیده و بهترین خلق و پسندیده‌ی خدا بوده و سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. [صفحه ۱۸۳] آن گاه فاطمه- سلام الله علیها- روی مبارک را به اهل مسجد نموده و آنها را مخاطب قرار داده فرمود: ای بندگان خدا! شما پرچمداران امر و نهی و حاملان دین و وحی او هستید. شما امانتداران خداوند بر خویشتن بوده و مامور رسانیدن احکام دین او به ملل دیگر می‌باشید، زمامدار حقیقی «خدا» در میان شما است. با شما عهد و پیمانی پیش از این بسته شده و باقیمانده‌ی نبوت است که برای رهبری شما گمارده شده است. و آن کتاب ناطق خدا و قرآن صادق است که نور فروزان است و شعاع درخشان و بصائر آن آشکار و آنچه در باطن دارد (متشابهات برای راسخون در علم) منکشف است و ظواهر آن جلوه گر و هویدا و تابعینش مورد رشک و غبطه‌ی دیگرانند، پیروی از آن شخص را به سوی بهشت رضوان می‌کشاند، و استماعش (برای انجام فرمان خدا) موجب نجات گردد و حجت‌های روشن خدا به وسیله‌ی آن، به دست او واجبات تفسیر شده و محرّمات تحذیر گشته و دلائل روشن و براهین کافی و فضائل مندوبه (مستحبات) و رخصتهای موهوبه (مباهات) و قوانین مکتوبه به کمک آن حاصل گردد. پس خدای تبارک و تعالی ایمان را وسیله‌ی تطهیر شما از شرک قرار داده، و نماز را برای تنزیه و پاکی‌تان از کبر و خودبینی، و زکات را برای تهذیب نفس و موجب توسعه و برکت رزق تشریح فرموده، و روزه را برای تثبیت اخلاص بندگان، و حج را جهت محکم کردن پایه‌ی دین، و عدل را برای تنظیم امور و نزدیکی دلها، و اطاعت ما اهل بیت را موجب انتظام امت و امامت و پیشوایی ما را برای جلوگیری از تفرقه و اختلاف قرار داده است، و دوستی ما را سبب عزت اسلام، و صبر و شکیبایی را برای کمک در استحقاق پاداش، و امر به معروف و نهی از منکر را جهت مصلحت عموم، و قصاص را برای حفظ خونها، و وفا به نذر و عهد را برای قرار گرفتن در معرض آمرزش، و تمام دادن پیمانها و وزنها را برای جلوگیری از کم فروشی، و نهی از می خوارگی را برای پاکی از پلیدی، و دوری از تهمت را مانعی از گرفتار شدن به لعنت، و

ترک دزدی را سبب عفت نفس قرار داده است و خداوند شرک را برای [صفحه ۱۸۴] اخلاص و تسلیم شدن به ربوبیت خود حرام گردانید. چنانچه شایسته است از خدا بترسید که مبادا به روش غیر اسلام بمیرید و خدا را در آنچه به شما فرمان داده و یا از انجام آن بازداشته اطاعت کنید (که فقط علما هستند که از خدا می ترسند). سپس فرمود: ای مردم بدانید که من فاطمه‌ام و پدرم محمد-صلی الله علیه و آله و سلم- است، آنچه را که اول گفتم باز هم می گویم من فاطمه- سلام الله علیها- و پدرم محمد-صلی الله علیه و آله و سلم- است «همانا پیامبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج شما بر او دشوار بود و بگریختن به اسلام امیدوار و بر مومنان مهربان و غمخوار بود» [۲۹۲] آیا شما نسبت به محمد-صلی الله علیه و آله و سلم- آنچه که کتاب خدا گفته است او را رها می کنید؟ و آن را پشت سر خود انداخته اید؟ در حالی که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «سلیمان از داود ارث برد» و در داستان یحیی بن زکریا (از قول زکریا) می فرماید: «پروردگارا از جانب خود مرا فرزندی عنایت کن که از من و آل یعقوب ارث برد». و باز می فرماید: «بعضی از خویشاوندان بر بعض دیگر مقدم اند» و در کتاب خدا چنین آمده است: «خداوند به شما درباره‌ی ارث فرزندان سفارش می کند که سهم پسر دو برابر سهم دختر باشد» و باز فرموده است: «اگر کسی از شما مرگش فرا رسید و مالی از خود باقی گذارد، برای والدین و خویشاوندان به نیکویی وصیت کند که این کار، شایسته‌ی پرهیزگاران است». (و با وجود این آیات) شما گمان کردید که حق و بهره‌ای برای من نیست و از پدرم ارث نمی برم؟! و ذوی القربا ارث نمی برد؟ آیا خداوند آیه‌ای را به شما تخصیص داده و پیامبر-صلی الله علیه و آله و سلم- (پدر من) را از مفاد آن خارج ساخته است؟ و یا اینکه می گوید اهل دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، آیا من و پدرم از اهل یک مذهب نیستیم؟ و یا شما به خاص و عام قرآن از پدر و پسر عم من داناترید؟! [صفحه ۱۸۵] آیا با چنین گمانی حکم جاهلیت را دنبال می کنید؟ و برای اهل یقین چه حکمی بهتر از حکم خداست؟ آیا من باید درباره‌ی ارث پدرم مغلوب شوم و زور بشنوم و ظلمی بر من شود؟ و آنان که ظالم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به کجا خواهند افتاد و چه منزل گاهی خواهند داشت. فاطمه- سلام الله علیها- بعد از صحبت با ابوبکر و مهاجرین روی سخن را به جانب انصار نموده و آنها را مخاطب قرار داده و فرموده: ای گروه جوانمردان و بازوان امت و نگهداران اسلام، این ضعف و سستی از شما در حق من چیست؟ و چرا در دادخواهی من کوتاهی می کنید؟ مگر پدرم رسول خدا-صلی الله علیه و آله و سلم- نفرمود حرمت شخص باید در مورد فرزندش حفظ شود؟ پس چه زود وضع تان دگرگون شد و چه به شتاب مشا را غفلت گرفت! در صورتی که شما در آنچه من برای احقاق حق خود کوشش می کنم توانایی دفاع دارید و قدرت انجام مقصود من در شما وجود دارد. آیا می گوید محمد-صلی الله علیه و آله و سلم- مرد؟ البته این حادثه یک مصیبت بزرگی بود که سراسر گیتی را فرا گرفت و این فاجعه شکافی به وجود آورد که هرگز جبران نخواهد شد. با رحلت او روی زمین تاریک و ظلمانی گشت و خورشید و ماه گرفته شد و در مصیبت وی ستارگان از فروغ افتادند و آمال و آرزوها به یاس و ناامیدی مبدل گشتند و کوهها متزلزل شد. و در مرگ او (پیامبر) حرمتها پای مال و حریمها بی پناه ماند. پس به خدا سوگند این حادثه بزرگتر پیش آمد سوء و مصیبت بس بزرگی بود که هیچ پیشامد بدی مانند آن نیست و هیچ فاجعه‌ای با آن برابری نمی کند و این واقعه را کتاب خدا پیش از این علنا به شما گوشزد کرده بود و شما نیز در خانه‌های خود شبانگاه و بامداد آن را به الحان گوناگون تلاوت می کردید. و این مصیبت جانگداز قبلا- نیز به پیامبران پیشین وارد شده بود، زیرا مرگ حکمی است قطعی و قضایی است حتمی (چنانکه خداوند درباره‌ی پیامبر می فرماید) «محمد-صلی الله علیه و آله و سلم- جز فرستاده‌ای نسبت، پیامبران پیش از او هم در گذشته اند، پس اگر او بمیرد و یا کشته شود شا عقب گرد می کنید و هر کس عقب گرد کند (به حال کفر و جاهلیت بر [صفحه ۱۸۶] گردد) هرگز به خدا زبانی نرساند و خداوند به سپاس گزاران اجر و پاداش نیکو دهد.» ای پسران قیله [۲۹۳] آیا سزاوار است که میراث پدرم پای مال شود در حالی که شما مرا می بینید و صدای مرا می شنوید! و از وضع و حال من با خبرید و از نظر عده و نیرو و ساز و برگ و اسلحه و سپر هم کمبودی ندارید، ولی دعوت مرا اجابت نمی کنید. و با اینکه فریاد و استغاثی مرا می شنوید، به داد من نمی رسید،

در حالی که به شجاعت و مردانگی موصوف و به خیر و صلح معروفید، شما منتخبینی بودید که انتخاب شدید و برگزیدگانی بودید که برای ما اهل بیت برگزیده شدید، با (مشرکین و بت پرستان) عرب مقاتله کردید و رنج و مشقت کار زار و استقامت را تحمل نمودید، با قبایل و امتهای شاخ به شاخ شده و جنگیدید، و با قهرمانان و شجاعان درافتادید، با ما هماهنگ بودید و آنچه را که به شما فرمان می‌دادیم اطاعت می‌کردید، تا اینکه با این وحدت و هماهنگی آسیاب اسلام به گردش درآمد و پستان روزگار پر شیر شد. و نعره‌ی شرک خاضع گردید و طغیان و جوشش دروغ فرو نشست و آتش کفر و بت پرستی خاموش و فریاد هرج و مرج رو به آرامش نهاد و نظام و بنیان دین استوار گردید. پس از آن همه بیان و ارشاد، چرا حیرت زده شدید و پس از آشکار ساختن حمایت‌تان آن را نمان داشتید و پس از پیشقدم شدن (در پیشرفت دین) عقب نشسته و بعد از ایمان شرک ورزیدید؟! آیا با گروهی که پیمان خود را شکسته و می‌خواستند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از مدینه اخراج کنند پیکار نمی‌کنید؟ و از اول هم با شما سر جنگ داشتند، آیا از آنها می‌ترسید؟ در حالی که اگر ایمان داشته باید از خدا بترسید. آگاه باشید! من چنان می‌بینم که شما به سستی و پستی گرویده و کسی را که شایسته است و حل و فصل امور شما در دست او بوده و زمامدار و ولی شما باشد (علی - علیه السلام) - کنار گذاشته‌اید و در گوشه‌ی خلوت به آسایش و راحتی خو گرفته‌اند و از تنگی معیشت رهایی یافته و به دارایی و فراخی رسیده‌اید و آنچه در نمان داشتید بیرون افکندید و آنچه را که با گوارایی خورده بودید باز گردانیدید (یعنی هر چه سابقاً [صفحه ۱۸۷] در حمایت دین خدماتی انجام داده بودید همه را به هدر دادید) ولی بدانید: اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوند خداوند بی‌نیاز و حمید و ستوده است. بدانید و آگاه باشید آنچه را که من با آشنایی کامل گفتم، خواری و رسوایی است که شما را فرا گرفته و نیرنگ و فریبی است که دل‌های شما آن را احساس نموده است، اما چه کنم که دلم پر خون است و اینهایی که گفتم مقدار کمی از اندوه دل بود که بیرون ریخت و غمهایی بود که در سینه‌ام جمع شده بود و هم اتمام حجتی برای شما. (اکنون که سخنان من در دل شما اثر ندارد) این شتر (خلافت) را بگیرید و بر آن بار بنهید، اما بدانید که پشت این مرکب مجروح و پایش فرسوده است (شما را به سر منزل مقصود و سعادت نمی‌رساند). و ننگ آن بر دامن شما برای همیشه خواهد ماند و از خشم و غضب خدا داغ ننگ ابدی بر آن زده شده و به آتش سوزان و برافروخته‌ی خدا که بر دلها سر می‌کشد پیوند خورده است. بنابراین آنچه که می‌کنید در برابر چشم خداست: و آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به کجا خواهند افتاد. من دختر آن کسی هستم که شما را از عذاب شدید خدا بیم داد، پس شما کار خودتان را بکنید، ما هم کار خودمان را، شما منتظر آن روز باشید ما نیز در انتظاریم. بعد ابی‌طاهر طیفوری با سه سند به نقل از عطیه عوفی می‌گوید: وقتی که ابوبکر خطاب به و سخنان فاطمه - سلام الله علیها - را شنید گفت: ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به تحقیق پدرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به مومنین روف و مهربان و بر کافرین و منافقین سخت گیر بود، اگر ما بخواهیم او (پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) را، از جهت نسب معرفی کنیم بلی او، پدرت نه پدر زنهای دیگر و برادر پسر عموی توست نه پدر مردان دیگر و آن حضرت علی را بر تمام خویشان ترجیح می‌داد و او (علی - علیه السلام) - هم پدرت را در هر امر مهم و سختی یاری و مساعدت می‌کرد. خداوند او را بر امر عظیم یاری فرمود، دوست نمی‌دارد شما را مگر آن کسی که سعادت بزرگی نصیبش شده است و دشمن نمی‌دارد شما را مگر آن کسی که از جهت ولادت و نطفه پست بوده و اشکالاتی داشته است. شما عترت [صفحه ۱۸۸] طیبه‌ی رسول خدا و پسندیده و نجبای او هستید، و راهنمای ما در آخرت می‌باشید و شما صاحب بهشت هستید. اما اینکه آنچه را می‌خواهید منع شده‌اید، آن برای من نیست! و فدک را پدرت برای تو قرار نداده است!! اگر من تو را از فدک منع کردم پس من ظالم هستم!! و اگر میراث پدرت را می‌خواهی تو می‌دانی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است!! بعد فاطمه - سلام الله علیها - در جواب ابوبکر فرمود: خداوند از قول پیامبر از پیامبران خود فرموده است: «خدایا فرزندی به من عطا کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد» و نیز فرموده است: «سیلیمان از داود ارث برد». این قول دو پیامبر

خداست و تو (ابوبکر) می‌دانی که نبوت ارثی نیست بلکه پیامبران آنچه را به ارث می‌گذارند غیر از نبوت است، پس علت چیست که مرا از ارث پدرم منع می‌کنی؟ آیا در کتاب خدا آیه‌ای نازل شده است که فقط فاطمه دختر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث نمی‌برد؟ اگر چنین آیه‌ای نازل شده است به من بگو تا اینکه قانع شوم؟ ابوبکر که در مقابل بیانات بلیغ و فصیح فاطمه - سلام الله علیها - در مانده بود، گفت: ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - تو حجت خدا و منطبق رسالت و نبوت هستی و من دلیل و حجتی در جواب تو ندارم و تو را از حقی که داری رد نمی‌کنم! لکن این ابوالحسن علی - علیه السلام - بین من و تو قضاوت کند، و آنچه را که از تو گرفتم او (علی - علیه السلام -) به من خبر داده است!! بعد فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: آنچه که تو می‌گویی در واقع همان باشد. پس برای تلخی حق صبر می‌کنم، و حمد و سپاس خدایی را که آفریننده مخلوقات می‌باشد. خطابه و سخنان دخت والا گوهر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنچنان پرشور و آتشین و کوبنده و از سوز دل برخاسته بود که بهت و دهشتی در گروه مهاجر و انصار و از همه بیشتر در شخص خلیفه و طرفدارانش به وجود آورد. گویا در و دیوار و فضای مسجد و زمین و زمان همه همصدا با ملکوت اعلی، به صدق سخنان او گواهی می‌دهند. آیا مگر کسی می‌توانست در برابر سخنان و خطابه و استدلال [صفحه ۱۸۹] متکی بر آیات قرآن و منطبق وحی فاطمه - سلام الله علیها - اعتراض داشته باشد، و یا پاسخی دهد؟! اهل مدینه عموماً تحت تاثیر بیانات گهربار زهرا - سلام الله علیها - قرار گرفته و چنان مجذوب سخنان دلنشین وی شده بودند که همه مات و مبهوت به همدیگر نگاه می‌کردند، کسی که از همه بیشتر به وحشت و تشویق افتاده بود ابوبکر بود، کما اینکه از اوایل سخنان وی پیداست. اینکه ابی‌طاهر طیفوری در بلاغات النساء خطبه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را با دو سند بیان کرده و با هر دو سند در این فصل آورده شد، به چند لیل بود: یکی اینکه هدف کتاب این بوده است که آنچه از فضائل و مناقب که در کلام اهل سنت در رابطه با بانوی دو عالم ذکر شده است جمع‌آوری شود و طبیعی است که یکی از آن فضائل خطبه‌ی عارفانه و عالمانه‌ی محدثه دخت گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد. خطبه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - که در بلاغات النساء در دو سند ذکر شده است، اگر چه از جهت محتوا اختلافی ندارند، ولی از جهت اینکه جامعیت داشته باشد با دو سند آورده شده است. دلیل دیگر اینکه فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - در خطبه‌ی به سند زینب بنت‌الحسین (بنت علی) بیانات عارفانه و استدلال بلیغ و فصیح نسبت به اصول و فروع دین مقدس اسلام (و یا شعایر و ارزشهای مقدس اسلام و زحمات طاقت فرسای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در راه نشر و تبلیغ آن و یادآوری اینکه شما مردم هر چه سعادت و سرفرازی دارید از اسلام و زحمات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده) و جامع‌تر از خطبه‌ی سند اول خطبه می‌باشد. دلیل دیگر اینکه خطابات فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - با مهاجرین و انصار و توجه دادن آنها به اینکه چرا او را تنها گذاشتند و زود عهد و پیمان‌شان را فراموش کردند و امانتهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را مورد تهاجم و یورش قرار دادن، در خطبه‌ی سند دوم بیشتر عنایت شده است. دلیل دیگر اینکه استدلال فاطمه - سلام الله علیها - نسبت به غصب فدک و میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - توسط حزب حاکم به آیات قرآن و میراث پیامبران در قرآن [صفحه ۱۹۰] در مقایسه با خطبه‌ی سند اول بیشتر توجه شده است. دلیل دیگر اینکه طیفوری خطبه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را با دو سند ذکر کرده است، در حالی که در کتب ارزشمند شیعه (مثل احتجاج، جلد یک، صفحه‌ی ۹۷، چاپ موسسه الاعلمی بیروت و بحار، جلد ۲۹ و دلائل الامامه، صفحه ۳۱ و الشافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۷۲ و کتب معتبر دیگر)، به یک سند از قول عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - ذکر شده است و از جهت اینکه خطبه‌ای که طیفوری در «بلاغات النساء» ذکر کرده با خطبه‌ای که محدثین معظم شیعه نقل فرموده‌اند مطابقت و جامعیت را داشته، لذا خطبه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - با هر دو سند آورده شد. مسئله‌ی دیگر با توجه به دلائل ذکر شده، علت اینکه خطبه‌ی فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - از کتاب «بلاغات النساء» آورده شده برای این است که طیفوری از کهن‌ترین و با سابقه‌ترین محدثین اهل سنت می‌باشد و در سنه ۲۰۴ متولد و ۲۸۰ هجری قمری از دنیا رفته است و در عصر ائمه زندگی می‌کرده است. از مورخین و محدثین

اهل سنت کسی دیگر خطبه‌ی فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - را به این جامعیت ذکر نکرده‌اند، و کسانی که به خطبه اشاره کرده‌اند از جمله ابن ابی‌الحدید در جلد ۱۶ شرح نهج‌البلاغه در صفحه‌ی ۲۱۱ از قول ابوبکر جوهری به یک سند از زینب بنت علی - علیه السلام - و به سند دیگر از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین و او از پدرش و نیز به سند دیگر از ابی جعفر محمد بن علی - علیه السلام - و به سند دیگر از عبدالله ابن حسن بن الحسین - علیه السلام - و در صفحه‌ی ۲۴۹ به یک سند از عروه و از عایشه و سند دیگر از ابوالعیناء بن قاسم یمانی و او هم از ابن عایشه و در صفحه‌ی ۲۵۲ از ابی‌الحسین زید بن علی الحسین بن علی - علیه السلام - نقل کرده است. و مسعودی در «مروج الذهب» جلد دو، صفحه‌ی ۳۱۱ چاپ بیروت و ابن اثیر در ماده لمه و اعلام النساء در جلد چهارم، صفحه‌ی ۱۱۶ و تذکره الخواص ابن جوزی، صفحه‌ی ۲۸۵ چاپ آل البیت و بعضی منابع دیگر اشاره‌ی اندکی به خطبه کرده‌اند، ولی همان طور که عرض شد جامع‌ترین آنها خطبه‌ای است که طیفوری ذکر کرده است. [صفحه ۱۹۱]

فیه از نگاه قرآن

در فصل گذشته ترجمه‌ی خطبه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - را ملاحظه فرمودید و اینکه فقط به ترجمه‌ی آن اکتفا شد و از تحلیل و بررسی خطبه خودداری شد به دو علت بود: یکی اینکه تحلیل و بررسی آن خود کتاب مستقلی می‌شود، و علت دیگر اینکه خطبه‌ی بی بی دو عالم را بزرگانی مانند علامه‌ی امینی، در الغدیر و علامه‌ی مجلسی، در بحار الانوار و مولی محمد علی بن احمد القراچه داغی تبریزی انصاری در کتاب «اللمعه البیضاء فی شرح خطبه الزهراء» و علامه سید محمد کاظم قزوینی، در کتاب فاطمه من المهد الی اللحد و نیز بعضی از بزرگان دیگر تحلیل و تفسیر و بررسی نموده‌اند و با توجه به تفسیر و تحلیل عالمانه و عارفانه‌ی آن بزرگواران از تحلیل خطبه در ضمن این کتاب خودداری شد. و اگر حیات عاریه باقی بود، در فرصت دیگر انشاء الله خدمت هر چند کوچکی به ساحت قدس و ملکوتی فاطمه - سلام الله علیها - در زمینه‌ی شرح و بررسی خطبه‌ی عارفانه‌ی وی خواهد شد. فاطمه - سلام الله علیها - در خطبه‌ی کوبنده و سرنوشت ساز خود به غصب فدک و میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - استدلال و اشاراتی فرمود و به آیات نورانی قرآن استدلال نمود، پس مناسبت دارد که فدک را از نظر قرآن بررسی کنیم که آیا فدک غنیمت بوده و یا اینکه فیه بوده است؟ و اگر فیه بوده، فیه از نظر قرآن بر چه چیزی اطلاق می‌شود؟ [صفحه ۱۹۲] و آیا فیه مال همه است و یا اینکه مخصوص پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد؟ خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «و ما افاء الله علی رسوله منهنم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسوله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدير». [۲۹۴]: و آنچه را که خدا از مال آنها (یعنی یهودیان بنی نضیر) به رسم غنیمت باز دارد، متعلق به رسول است، که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید (و آزار کارزار نکشیدید ولیکن خدا رسولانش را بر هر که خواهد مسلط می‌گرداند و خدا بر هر چیز تواناست. و نیز فرموده است: «و ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فلله و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل کیلا. یكون دولة بین الاغنیاء منکم و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهی کم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب» [۲۹۵]: و آنچه که خدا از اموال کافران آن دیار به رسول خود غنیمت داد، متعلق به خدا و رسول و ائمه (خویشاوندان) رسول است و یتیمان و فقیران و رهگذران، این حکم برای آن است که غنائم دولت توانگران را نیفزاید (بلکه به مبلغان دین و فقیران اسلام تخصیص یابد) و شما آنچه که رسول حق دستور دهد (منع یا عطا کند) بگیریید و از هر چه نیه کند و اگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است. فیه از نظر لغت از ماده‌ی فاء فیه به معنی رجوع است و در مصباح المنیر آمده است: «فاء الرجل ینی فیئاً من باب رجع» [۲۹۶]: فاء به معنی مردی که فیه را برمی‌گرداند و از باب رجوع است و بعد فیومی می‌گوید: فیئاً به معنی برگشت از جانب مغرب به طرف مشرق است. ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «و اصل الفیه: الرجوع، سمی هذا المال فیئاً لانه رجع الی المسلمین من اموال الکفار عفو بلا قتال» [۲۹۷] ابن منظور بعد از آن که آیه ۶ سوره حشر را در رابطه با فیه و اموال بنی

نضیر نقل کرده، می‌گوید: فیء به معنی رجوع است و اینکه مال «بنی نضیر» فیء نامیده شده است برای این [صفحه ۱۹۳] است که از اموال کفار بدون جنگ به مسلمانان و پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - برگشت. در المنجد آمده است: «فاء یفییء فیئا: ای رجع» [۲۹۸]: فاء به معنی رجوع و برگشت چیزی می‌باشد. ابن اثیر درباری فیء گفته است: «قد تکرر ذکر الفیئی فی الحدیث علی اختلاف تصرفه، و هو ما حصل للمسلمین من اموال الکفار من غیر حرب و لا جهاد، و اصل الفیئی الرجوع... کانه کان فی الاصل لهم فرجع الیهم» [۲۹۹] مسئله‌ی فیء در حدیث با برداشتهای متفاوت زیادی آمده است، آنچه که از اموال کفار بدون جنگ و جهاد به دست مسلمین رسیده است آن را فیء می‌گویند، و اصل فیء هم رجوع و برگشت می‌باشد، گویا آن (فیء) در اصل برای مسلمین بوده و سپس به ایشان برگشته. در المعجم الوسیط آمده است: «فاء فیئا: رجع یقال: فاء عن غضبه، و فاء الی حلمه. و ایضا قال الفیئی الخراج والغنیمه تنال بلا قتال» [۳۰۰]: فیء به معنی برگشت است گفته می‌شود فلان شخص از غضب خودش، به حلم و بردباری خود برگشت. و نیز گفته است فیء خراج و غنیمتی است که بدون جنگ و کارزار به دست آمده است. در مجمع البحرین بعد از آن که آیه ۶ سوره ۵۹ «وما افاء الله علی رسوله...» را ذکر می‌کند می‌گوید: «و اصل الفیئی الرجوع کانه فی الاصل لهم ثم رجع الیهم، فیئی جمعه، افیاء و فیوء» [۳۰۱]: اصل فیء به معنی رجوع و برگشت می‌باشد، گویا مال (بنی نضیر) در اصل برای مسلمین بوده و به آنها برگشته است، و جمع فیء افیاء و فیوء می‌باشد. از لغات فارسی در معنی فیء، حسن عمید در فرهنگ خود گفته است: «به معنی غنیمت و خراج، آنچه که از دشمن بدون جنگ و از طریق تسلیم یا مصالحه و عقد پیمان گرفته شود، اعم از زمین یا اموال، افیاء و فیوء جمع آن». [۳۰۲] دکتر محمد معین درباره‌ی فیء می‌گوید: «۱- همه‌ی چیزهایی که از دشمن گرفته شود، ۲- همه‌ی چیزهایی [صفحه ۱۹۴] که می‌توان «بدون جنگ» از کفار گرفت یعنی فیئی به چیزهای اطلاق می‌شود که می‌توان به مسالمت گرفت، و از «غنیمت» جدا کرد، فیء اعم است از زمینی که سکنه‌ی آن به موجب عهد نامه تسلیم شده‌اند. چنین سرزمینی به خدا و رسول او تعلق دارد.» [۳۰۳]. بنابراین معنی «ما افاء الله علی رسوله» این است که: هر چه بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برگردد و بدون لشکرکشی و تاخت و تاز و جنگ به دست حضرت برسد، پس آن مخصوص وی می‌باشد و از اموال او محسوب می‌شود، و آن را در کارهای شخصی در زمان زندگانش مصرف می‌کند و این مسئله مورد اتفاق و اجماع امت اسلام می‌باشد. این اموال بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - طبق صریح آیه‌ی (ذوی القربی) به نزدیکان مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تعلق دارد و غیر آنها نمی‌توانند در آن تصرف کنند و از بیت‌المال هم نیست و به مسلمانان هم تعلق ندارد، چرا که حکم آن را قرآن تعیین نموده است. فخر رازی در این رابطه گفته است: «و معنی الایه ان الصحابه طلبوا من الرسول - علیه الصلاه والسلام - ان یقسم الفیئی بینهم کما قسم الغنیمه بینهم، فذکر الله الفرق بین الامرین، و هو ان الغنیمه ما اتعتم انفسکم فی تحصیلها و او جفتم علیها الخیل و الرکاب، بخلاف الفیئی فانکم ما تحملتم فی تحصیله تعبا، فکان الامر فیہ مفوضا الی الرسول یضعه حیث یشاء» [۳۰۴]: اصحاب از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواستند همان طوری که غنیمتهای جنگی را بین مسلمانان تقسیم می‌کرد، فیء را هم بین مسلمین تقسیم کند. خدا در جواب خواسته‌ی آنان این آیات را نازل فرمود، که این دو با هم فرق دارند، چون در مورد غنیمت شما مسلمین خستی و مشق را تحمل کرده‌اید و به نیروی قهری و لشکرکشی و جنگ بر آن مسلط شده‌اید، ولی در مورد فیء شما سختی و مرارت را تحمل ننموده‌اید، پس آن مخصوص رسول می‌باشد و در هر مصرفی که مصلحت [صفحه ۱۹۵] بدانند آن را خرج می‌کنند. زمخشری در این رابطه همان بیانی که فخر رازی داشت بیان کرده و بعد گفته است: «لم یدخل العاطف علی هذه الجملة: لانه بیان للاولی، فهی منها غیر اجنبیه عنها، بین لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ما یصنع بما افاء الله علیه و امره ان یضعه حیث یضع الخمس من الغنائم مقسوما علی الاقسام الخمسه» [۳۰۵]: حرف عطف بر جمله‌ی «ما افاء الله» در آیه دوم وارد نشده تا اینکه جمله دوم را بر جمله اول «و ما افاء الله» عطف بگیرد، با توجه به اینکه این دو جمله از جهت بیان موضوع اجنبی هم نیستند. سپس زمخشری می‌گوید: علت عدم حرف عطف این است که جمله‌ی «ما افاء الله» در آیه دوم

عطف بیان است برای جمله «وما افاء الله» و آیه دوم آیه اول را بیان می‌کند و کیفیت مصرف فیء را تعیین می‌نماید و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فیء را باید مانند خمس مصرف کند. فیء در آیه‌ی دوم در مقام بیان مصرف فیء که در آیه اول ذکر شده می‌باشد و تعمیمی که در فیء دوم داده شده است علت آن این است که فیء اهل القربی را بیان می‌کند و فیء در آیه‌ی اول اموال بنی نضیر و سایر املاک اختصاصی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را شامل می‌شود ولی در آیه‌ی دوم «فله و للرسول» را می‌گوید، یعنی اینکه قسمتی از این فیء اختصاص به خدا دارد و باید در راه خدا بر حسب مصلحت و صواب دید پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مصرف شود و یک قسمت دیگر آن از آن رسول است، و اختصاص به وی دارد که آن را برای شخص خود برداشت می‌کند، و ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل که در آیه آمده است مقصود نزدیکان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشند نه اینکه عموم مؤمنین از اقرای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به حساب بیایند، چنانچه حضرت سید الساجدین - علیه السلام - فرموده است: «هم قربائنا و مساکیننا و ابناء سبیلنا» آنها (ذوی القربی) نزدیکان ما و فقرای ما و راه ماندگان ما اهل بیت‌اند و روایتی به همین مضمون از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - هم نقل شده است. [صفحه ۱۹۶] علامه آلوسی بغدادی می‌گوید: «روی ان بنی النضیر لما اجلوا عن اوطانهم و ترکوا رباعهم و اموالهم طلب المسلمون تخمیسها کغنائم بدر فنزل (ما افاء الله علی رسوله منهم) (فما او جفتم علیه) کانت لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - خاصه، فقد اخرج البخاری، و مسلم، و ابو داود، و الترمذی، و النسائی، و غیرهم عن عمر بن الخطاب (رض) قال: کانت اموال بنی النضیر مما افاء الله تعالی علی رسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - مما لم یوجف المسلمون علیه بخیل و لا رکاب و کانت الرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - خاصه فکان ینفق علی اهله منها سنه ثم یجعل ما بقی فی السلاح و الکراع عده فی سبیل الله تعالی» [۳۰۶]: روایت شده است که طایفه‌ی بنی نضیر وقتی که از وطن خودشان کوچ کردند و سرزمینها و باغاتشان را رها کردند، مسلمانان از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواستند که اموال آنها را هم مثل غنیمت جنگ بدر تخمیس و تقسیم کند، تا اینکه آیه‌ی «ما افاء الله علی رسوله» نازل شد، بعد از نزول آیه‌ی مزبور، اموال و سرزمین بنی نضیر مخصوص پیامبر شد. بعد آلوسی می‌گوید: بخاری، مسلم، و ابو داود، ترمذی، نسائی، و غیر آنها از عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که گفته است: اموال بنی نضیر از اموالی است که مصداق آیه‌ی «ما افاء الله» بوده و اختصاص به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد و از اموالی است که مسلمانها از راه جنگ و کارزار به دستشان نیامده بود، و از درآمد آن نفقه‌ی سال خانواده و اهل و عیال خود را می‌داد و مابقی را برای تجهیز سپاه مصرف می‌کرد. محمد بن جریر طبری بعد از آن که روایات چندی در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «ما افاء الله» نقل کرده، می‌گوید: «عن ابن عباس قوله: «ما افاء الله» قال: امر الله عزوجل نبيه بالسير الى قريظة و النضير و ليس للمسلمين يومئذ خيل و لا ركاب يوجف بها... و هي لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فکان من ذالك خبير و فدك، و قراء عرنیه، و امر الله رسوله ان يعد لينبع فاتاها رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فاحتواها كلها فقال الناس هلا [صفحه ۱۹۷] قسمها فانزل الله عزوجل عذره» [۳۰۷]: ابن عباس درباره‌ی آیه‌ی «ما افاء الله» گفته است: خداوند امر فرمود به پیامبرش که به دو سرزمین قریظه و بنی نضیر برود و سرزمینهای مزبور هم از طرف مسلمانان با لشکرکشی و کارزار به دست نیامده بود و هر مال و زمینی که بدون لشکرکشی و قهر و غلبه به دست آید، آنها مال پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده و از آن نوع سرزمینها هم خبیر و فدک و قریه‌های عرنیه بود که خدا به رسولش دستور فرمود آنها را آماده کند تا اینکه حاصل دهد. رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آمد تمام سرزمینها را تصرف فرمود و مردم به پیامبر عرض کردند که آنها را مثل غنیمت تقسیم کند، آیه نازل شد: آن چیزهایی که خدا به پیامبرش می‌بخشد و شما هم سختی و جنگ و لشکرکشی را برای به دست آوردن آنها متحمل نشده‌اید، آنها مال خصوصی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد. سید قطب درباره‌ی فیء می‌گوید: «و کانت اموال بنی النضیر فیثا خالصا لله و للرسول لم یوجف المسلمون علیه بخیل و لا جمال» [۳۰۸]: اموال بنی نضیر و قریظه مخصوص رسول خدا بود، چون سرزمین آنها با جنگ و لشکرکشی و اسب و شتر سوارانی

فتح نشده بود، بلکه خودشان جلای وطن کرده بودند. ابوالفضل رشید الدین المیبدی در تفسیر «کشف الاسرار و عده الابرار» معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «الفیئی فی اللغه: الرجوع و هو فی الشرع عبارته عن کل مال یرجع من الکفار الی المسلمین بغیر قتال و لا ایجاف... و معنی الایه: «ما افاء الله علی رسوله» من اموال «اهل القری» یعنی قریظه و النضیر و فدک و خیبر و قری عرنیه و ینبع جعلها الله سبحانه لرسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - [۳۰۹]: فیء در لغت به معنی برگشت، و در شرع عبارت از هر مال که از کفار بدون جنگ و اسب و شتر دوانی به دست مسلمانها رسیده است می‌باشد، تا اینکه می‌گوید: معنی آیه «ما افاء الله» اموال [صفحه ۱۹۸] و سرزمین اهل قری (قریظه، بنی نضیر، فدک، خیبر، و قرای عرنیه و ینبع) که خدا همه‌ی آنها را مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قرار داد. جلال الدین سیوطی بعد از آن که روایت آلوسی را نقل کرده درباره‌ی فیء می‌گوید: «واخرج عبدالرزاق و البیهقی، ابن المنذر عن الزهری فی قوله فما اوجفتم علیه من خیل و لا ركب قال: صالح النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - اهل فدک و قری سماها و هو محاصر قوما آخرین فارسوا بالصلح فافاءها الله علیهم من غیر قتال...» [۳۱۰]: عبدالرزاق و البیهقی و ابن منذر از زهری درباره‌ی قول خدا «فما اوجفتم...» نقل کرده‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با اهل فدک و قرای دیگر که در محاصره بودند مصالحه و صلح فرمود و فدک و قرای تابعه و اموال بنی نضیر را خداوند مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قرار داد. سپس سیوطی در آخر، روایتی دیگر را از قول عمر بن خطاب نقل کرده و گفته است: صفایا (باغات، سرزمین) بنی نضیر و خیبر و فدک برای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. و بعد دنبال روایت مواردی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را مصرف کرده بیان کرده است. علامه نظام الدین الحسن بن محمد بن حسنی القمی النیشابوری در تفسیر «غرائب القرآن و رغائب الفرقان» که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده است، بعد از آن که فرق بین غنیمت و فیء را بیان می‌کند و اشاره‌ی به اعتراض بعضی از مردم (مبنی بر اینکه اموال بنی نضیر بعد از جنگ و قتال به دست آمده و آنها در محاصره بودند و بعد صلح نمودند و از سرزمین شان کوچ کردند بنابراین اموال آنها غنیمت است نه فیء) می‌کند، دو جواب از قول مفسرین می‌دهد: در جواب اول می‌گوید: «انها لم تنزل فی بنی النضیر و انما نزلت فی فدک و لهذا کان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ینفق علی نفسه و علی عیاله من غله فدک و يجعل الباقی فی السلاح و الکرع» [۳۱۱]: آیه‌ی «ما افاء الله» در شأن بنی نضیر نازل نشده بلکه در رابطه‌ی با فدک نازل شده است و آن از این جهت [صفحه ۱۹۹] بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از درآمد و محصولات فدک برای خود و اهل و عیالاتش مصرف می‌فرمود و باقی را برای تجهیز و تهیه سلاح و آماده کردن سپاه استفاده می‌کرد. و بعد در جواب دوم می‌گوید: اگر تسلیم شویم که آیه درباره‌ی بنی نضیر نازل شده باشد و لکن اموال بنی نضیر چون که بواسطه‌ی لشکرکشی و قهر و غلبه و اسب و شتر دوانی به دست نیامده بود، لذا آن مال مخصوص پیامبر و نزدیکان وی می‌باشد. محمد بن احمد انصاری قرطبی متوفی ۶۷۱ درباره‌ی فیء در مسئله‌ی دوم از مسائل ده گانه پیرامون آیه دوم «ما افاء الله علی رسوله من اهل القری» می‌گوید: «قال ابن عباس: هی قریظه و النضیر، و هما بالمدينة و فدک، و هی علی ثلاثه ایام من المدینه و خیبر و قری عرنیه و ینبع جعلها الله لرسوله» [۳۱۲]: ابن عباس گفت: قرائی که در آیه آمده عبارت است از قریظه و بنی نضیر که نزدیک مدینه بودند و فدک که در فاصله سه روزه راه از مدینه دور هست و خیبر و قرای عرنیه و ینبع که خدا همه‌ی آنها را مال مخصوص پیامبر قرار داد که به هر عنوان که مصلحت می‌دانست مصرف می‌فرمود. ابن زکریا یحیی بن زیاد الفراء متوفی ۲۰۷ هجری درباره‌ی آیه‌ی «فما اوجفتم» می‌گوید: «کان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - قد احرز غنیمه بنی النضیر و قریظه و فدک، فقال له الروساء: خذ صفيك من هذه، و افردنا بالربع، فجاء التفسیر: ان هذه قری لم یقاتلوا علیها بخیل، و لم یسیروا الیها علی الابل... هذه الثلاث فهو لله و للرسول خالص» [۳۱۳]: پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - وقتی که غنیمت‌های بنی نضیر و قریظه و فدک را احراز کرد، صحابه خدمت آن حضرت عرض کردند که سهم و نصیب خود را از اینها بگیر و بقیه را برای ما بگذار، تا اینکه آیه مزبور نازل شد: همانا این قرای (بنی نضیر و قریظه و فدک) را از راه جنگ و کارزار و یا دوانیدن شتر به دست

نیاورده‌اید... تا اینکه فراء می‌گوید: این سه قریه مال مخصوص خدا و رسول اوست و دیگران در آن سهم ندارند. بیهقی در سنن کبری خود با سند ابن شهاب، و مالک بن اوس از قول عمر بن خطاب در مقام احتجاج گفته است: «و کان لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ثلاثه صفایا: [صفحه ۲۰۰] بنو النضیر، و خیر و فدک...» [۳۱۴]: برای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سه سهم بود (یکی اموال بنی نضیر، دوم خیر و سوم فدک) در صدر این روایت، بیهقی از قول عمر بن خطاب به مالک بن اوس بنی حدثان می‌گوید: خداند فیء را مخصوص رسولش گردانید و به او عطا کرد که به احدی غیر از او عطا نفرمود آن غنیمتهای (بنی نضیر و خیر و فدک) مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. و همین روایت را مسلم در صحیح خود آورده و در متن روایت فقط اموال بنی نضیر را ذکر کرده و اسمی از خیر و فدک نبرده است و علت آن هم معلوم است. [۳۱۵]. محمد شوکانی درباره‌ی فیء گفته است: تکرار آیه «ما افاء الله علی رسول» به جهت تثبیت و تاکید می‌باشد و اینکه اهل قری در آیه دوم مرجع ضمیر «منهم»، در آیه اول قرار گرفته است، منظور از منهم بنی نضیر می‌باشد و این تکرار آیه آشکار است بر اینکه این حکم (یعنی فیء مال مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد) تنها اختصاص به بنی نضیر ندارد، بلکه شامل هر قریه و منطقه‌ای که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از راه صلح فتح کرده و مسلمانان با اسب و شتر دوانی و جنگ به دست نیاورده‌اند می‌شود، و بعد می‌گوید: «و قیل: والمراد بالقری: بنو النضیر و قریظه و فدک و خیر» [۳۱۶]: گفته شده است که مراد از قری بنی نضیر و قریظه و فدک و خیر می‌باشد. و باز هم همین شوانی در صفحه‌ی ۲۱۳ روایتی را که بیهقی از قول عمر بن خطاب راجع به اموال مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ذکر کرده بود آورده است. خوب تا این جا معنی فیء از نظر لغت و دیدگاه مفسرین اهل سنت تحقیق و بررسی شد و ثابت شد که فیء جزء غنیمت نیست و فدک فیء بود و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم به امر خدا آن را به دخترش زهرا - صلی الله علیه و آله و سلم - بخشید که متأسفانه دستگاه حکومت آن را غصب کرد. [صفحه ۲۰۱]

فدک و سهم ذوی القربی در قرآن

اکنون مناسب است که ذوی القربی و سهم ذوی القربی را از نظر قرآن و دیدگاه اهل سنت بررسی کنیم که ذوی القربی کیانند و سهم آنها چه مقدار می‌باشد؟ و نظر مفسرین و محدثین اهل سنت درباره‌ی ذوی القربی چیست؟ خوانند تبارک و تعالی درباره‌ی ذوی القربی فرموده: «و اعلموا ان ما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول و لذی القری و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» [۳۱۷]: ای مومنان بدانید هر چه غنیمت و فایده به شما رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل می‌گوید: «اخبرنا ابو عبدالله الشیرازی قال اخبرنا ابو بکر الجر جرائی قال: حدثنا ابو احمد البصری قال: حدثنی محمد بن سهل، قال حدثنا عمر و بن عبد الجبار بن عمر و قال: حدثنا ابن عن، علی بن موسی بن جعفر بن محمد، عن ایبه موسی بن جعفر عن ایبه، عن جده، عن علی بن الحسین عن ایبه، عن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - فی قول الله تعالی «و اعلموا انما غنمتم من شیء» الایه، قال: لنا خاصه و لم يجعل لنا فی الصدقه نصیباً کرامه الله تعالی نبیه و آله بها و اکرمنا عن او [صفحه ۲۰۲] ساخ ایدی المسلمین» [۳۱۸]: با دوازده سند به نقل از علی - علیه السلام - درباره‌ی سخن خداوند تبارک و تعالی «و اعلموا انما...» گفته است: از علی - علیه السلام - در رابطه با خمس سوال شد؟ فرمود: آیه مخصوصاً برای ما اهل بیت نازل شده است و خداوند در زکات و صدقه برای ما خاندان سهم و نصیب قرار نداده است، و با قرار دادن خمس برای ما اهل بیت و کرامت و برتری که خداوند تبارک و تعالی بواسطه‌ی آن پیامبرش و اهل بیت او را داده است، ما را از صدقات و چرکی دست مسلمین منع فرموده است. و ابو جریر طبری رد رباطه با سهم ذوی القربی می‌گوید: «حدثنی الحارث قال: حدثنا عبدالعزیز، قال: حدثنا عبدالغفار، قال: حدثنا المنهال بن عمر و قال: سالت عبدالله بن محمد بن علی، و علی بن الحسین عن الخمس؟ فقال: هو لنا، فقلت لعلی، ان الله یقول: «و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» قال: یتامانا و مساکینا» [۳۱۹]: از علی بن الحسین و عبدالله

ابن محمد درباره‌ی خمس سؤال کردم؟ فرمود: خمس برای ما خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد. بعد منہال می‌گوید: از علی بن الحسین سؤال کردم که خداوند فرموده است: «و الیتامی و المساکین...» فرمود منظور از یتام و مساکین، یتام و مساکین ما خاندان و اهل پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشند. در این آیه شریفه خداوند تبارک و تعالی برای ذو القربی ای پیامبر اسلام خمس را تعیین فرموده است که مخصوص آنهاست، همانطوری که این مسئله را خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در زمان حیاتش رعایت می‌فرمود و یک قسمت از خمس را به نزدیکان خود می‌داد و یک قسمت دیگر را خود حضرت برمی‌داشت و وقتی که غنائم خیبر را تقسیم فرمود و حق مسلمانان را پرداخت نمود، حصار کتیبه را خمس خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و ذوی القربی و یتام و مساکین... قرار داد. باز هم حاکم حسکانی می‌گوید: «ان فاطمه - سلام الله علیها - قالت: لما اجتمع علی والعباس و فاطمه و اسامه بن زید عند النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فقال: سلونی، فقال العباس: اسالک کذا و کذا من المال قال: هو لک و قالت فاطمه: اسالک مثل ما سال [صفحه ۲۰۳] عمی العباس، فقال: هو لک و قال اسامه: اسالک ان ترد علی کذا و کذا، ارضا کان له انتزعه منه، فقال: هو لک فقال: لعلی: سل فقال: اسالک الخمس فقال هو لک، فانزل الله تعالی: «و اعلموا انما غنمتم» الايات فقال النبی - صلی الله علیه و آله و سلم -: قد نزلت / ۵۵ / أ / فی الخمس کذا کذا. قال علی فذاک اوجب لحق، فاخرج الرمح الصحيح والرمح المكسر، والبيضة الصحيحه والبيضة المكسوره فاخذ رسول الله اربعة اخماس و ترک فی یده خمساً [۳۲۰]: همانا فاطمه - سلام الله علیها - گفت: وقتی که علی - علیه السلام - و عباس و خود وی، و اسامه بن زید در نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جمع شدند، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: از من چیزی بخواهید؟ عباس عرض کرد: یا رسول الله از شما فلان و فلان مال را می‌خواهم. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آنها از آن توست، بعد فاطمه - سلام الله علیها - عرض کرد: از شما همان چیزی را که عمویم عباس خواست می‌خواهم، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آنچه را که خواستی برای توست، اسامه عرض کرد: از شما خواهش دارم که زمین چنین و چنان به من عطا فرمایید که با آن امرار معاش کنم، پیامبر فرمود: آن زمین مال تو باشد. و سپس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه السلام - فرمود: تو هم چیزی طلب کن! علی - علیه السلام - در جواب علی - علیه السلام - فرمود: خمس برای تو باشد، بعد آیه‌ی شریفه «و اعلموا انما غنمتم» نازل شد و سپس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: همانا به تحقیق آیه درباره‌ی خمس نازل شده است، و علی - علیه السلام - پس آن (خمس) به جهت حق من واجب شده است، بعد می‌گوید: نیزه‌های سالم و شکسته و تخم‌های سالم و شکسته آورده شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - چهار پنجم آنها را گرفت و یک خمس را در دست علی - علیه السلام - گذاشت. ابو عبید القاسم بن سلام (متوفی ۲۲۴) در کتاب الاموال خودش می‌گوید: «و حدثنا [صفحه ۲۰۴] عبدالله بن المبارک، عن محمد بن اسحاق قال: سالت ابا جعفر محمد بن علی فقال: علی بن ابی طالب حیث ولی من امر الناس ما ولی کیف صنع فی سهم ذی القربی؟ قال: سلک به سبیل ابوبکر و عمر: قلت و کیف و انتم تقولون؟ فقال: ما کان اهله یصدرون الا عن رایه قلت: فما منعه؟ قال: کره و الله ان یدعی علیه خلاف ابوبکر و عمر!!» [۳۲۱] محمد بن اسحاق گفت: از امام باقر محمد بن علی - علیه السلام - سوال کردم و گفتم که علی بن ابی طالب - علیه السلام - هنگامی که ولایت و خلافت مردم را عهده‌دار شد، نسبت به سهم ذوی القربی چگونه عمل فرمود؟ آیا به همان روش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رفتار کرد؟ و یا اینکه به روش خلفای قبل از خود عمل نمود؟ اباجعفر در جواب فرمود: به همان روش ابوبکر و عمر عمل کرد!! عرض کردم چگونه به روش آنها عمل کرد؟ در حالی که شما چیزهایی را می‌گویید که مردم می‌گویند؟ یعنی اینکه شما می‌گویید آنها (ابوبکر و عمر) حق ذوق القری را آنچه که در زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود تغییر دادند، پس چگونه است که علی - علیه السلام - در زمان خلافت به روش آنها عمل کرده است؟! اباجعفر - علیه السلام - فرمود: در زمان علی - علیه السلام - خاندان وی از رای و تصمیم ایشان بیرون نبودند و مخالفت نمی‌کردند! و باز هم عرض کردم: چه چیزی مانع شد که علی در زمان خلافتش به روش آنها (ابوبکر و عمر) عمل کند؟! اباجعفر -

علیه السلام - فرمود: قسم به خدا علی - علیه السلام - زشت می دانست که کسی علیه او ادعا کند که در خلاف به روش ابوبکر و عمر عمل می کند. البته خواننده‌ی عزیز توجه دارد که اولاً - این روایت صحت ندارد، برای اینکه آنچه که در روایات صحیح شیعیه موجود است، این است که می آمدند خدمت علی - علیه السلام - که با او بیعت کنند به شرط اینکه به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و روش شیخین عمل کند، ولی علی - علیه السلام - می فرمود: به روش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بلی، ولی روش شیخین نه. ثانیاً اگر این روایت ابن سلام صحت داشته باشد، یکی از مواردیست که علی - علیه السلام - به صورت تقیه عمل فرموده، چنان چه در موارد دیگر هم [صفحه ۲۰۵] مولی این گونه عمل فرمودند، از جمله، پشت سر خلفا نماز می خواند، و اسم فرزندان را ابوبکر و عمر و عثمان می گذاشت و لذا اگر این روایت بر فرض اینکه صحیح باشد از باب تقیه بوده است. باز هم حاکم حسکانی با پنج سند به نقل از مجاهد درباره‌ی قول خداوند تبارک و تعالی «و لذی القربی» می گوید: «هم اقارب النبی الذین لم، لم یحل لهم الصدقه» [۳۲۲]: آنان نزدیکان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و آن کسانی هستند که صدقه برای شان حلال نمی باشد. طبری در تفسیر این آیه شریفه به چند طریق از خصیف و مجاهد روایت کرده و بعد از آن می گوید: «حدثنی محمد بن عماره حدثنا اسماعیل بن ابان، حدثنا الصباح بن یحیی المزنی، عن السدی عن ابن الدیلمی (کذا) قال قال علی بن الحسین رضی الله عنه، لرجل من اهل الشام اما قرأت فی الانفال: «واعلموا انا غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول...» الایه؟ قال نعم (قال نحن هم) قال: فانکم لانتهم؟ قال: نعم» [۳۲۳] با پنج سند از ابن دیلمی و او هم به نقل از امام سجاد - علیه السلام - که در جواب اهانت مرد شامی فرمود: آیا آیه «واعلموا انما» در سوره مبارکه انفال را نخوانده‌ای؟ مرد شامی در جواب عرض کرد: بلی خوانده‌ام، امام فرمود: ما همان ذوی القربی‌ای که خداوند فرموده است هستیم، مرد شامی گفت: شما همان ذوی القربی که در قرآن آمده هستید؟ امام سجاد فرمود: بلی ما همان هستیم. احمد بن حنبل در مسند خود در باب مسند علی - علیه السلام - در رقم ۶۴۶ می گوید: «حدثنا محمد بن عبید، حدثنا هاشم بن البرید عن حسین بن میمون عن عبدالله بن [صفحه ۲۰۶] عبدالله قاضی الری عن عبدالرحمان بن ابی لیلی قال: سمعت امیر المؤمنین علیاً رضی الله عنه یقول: اجتمعت انا و فاطمه و العباس و زید بن حارثه عند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فقال العباس: یا رسول الله کبرت سنی و دق عظمی و کثرت موتی فان رایت یا رسول الله ان تاملی بکذا و کذا و سقا من الطعام فافعل، فاجابه النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فقالت فاطمه: یا رسول الله ان رایت ان تاملی کما امرت لعمک فافعل فقال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -: نعم، ثم قال زید بن حارثه: یا رسول الله کنت اعطینی ارضاً کانت معیشتی منها، ثم قبضتها فان رایت ان تردها علی فافعل. فقال: نعم فقالت: انا ان رایت ان تولینی هذا الحق جعله الله لنا فی کتابه من هذا الخمس فاقسمه فی حیاتک کیلاً یناز عینه احد بعدک فقال النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فافعل، فولانیه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فقسمته فی حیاة، ثم ولانیه ابوبکر فقسمته فی حیاة، ثم ولانیه عمر فقسمته حتی کان آخر سنه من سنی عمر اتاه مال کثیر ۵۵ / ب / ۱ فعزل حقناً ثم ارسل الی فقال: هذا حقکم فخذہ، فقلت: بنا عنه غنی العام، و بالمسلمین حاجه فرده تلک السنه فلم یدعنی الیه احد بعده حتی قمت مقامی هذا، فلقینی العباس فقال: یا علی لقد نرعت الیوم منا شیئاً لا یرد الینا ابداً». [۳۲۴] . ابی لیلی گفت: شنیدم که امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: من و فاطمه - سلام الله علیها - و عباس، زید بن حارثه نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جمع شدیم، بعد عباس عرض کرد! ای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - من پیر شدم و استخوانهایم سست شده و مخارجم زیاد است، اگر مصلحت می دانید امر فرمایید تا به من مقداری مال و طعام دهند تا با آن کاری انجام دهم، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اجابت فرمود و خواسته‌ی او را انجام داد، و بعد فاطمه - سلام الله علیها - عرض کرد: ای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اگر مصلحت می بینید امر کنید تا برای من هم همان طوری که برای عموی [صفحه ۲۰۷] خود امر فرمودید دستور دهید مالی به من دهند تا با آن کاری انجام دهم، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بلی و او را اجابت کرد، سپس زید حارثه عرض کرد: یا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - چه خوب بود زمینی را به من بخشیدید تا با آن معیشت و

زندگی‌ام را می‌گذراندم و بعد آن را از من می‌گرفتید، اگر صلاح می‌دانید آن را به من رد می‌کردید تا با آن کاری کنم، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواسته‌ی او را اجابت کرد، بعد من عرض کردم: اگر صلاح می‌دانید این خمس را که خدا در قرآنش حقی برای ما قرار داده است مرا متولی آن قرار دهید که در حیات شما آن را تقسیم کنم تا بعد از شما هیچ کس دربارهی آن منازعه و دعوایی نکند، پس این کار را انجام دهید، علی - علیه السلام - گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این کار را کرد.

علی - علیه السلام - فرمود: خمس مرا در زمان حیات رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - تقسیم کردم، و بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ابوبکر هم که روی کار آمد مرا متولی تقسیم خمس قرار داد و بعد از ابوبکر، عمر هم در زمان خلافت خود مرا متولی خمس قرار داد و آن را تقسیم کردم تا اینکه در سال آخر از دو سال حکومت عمر مال زیادی به او رسید، اول حق ما را عزل کرد و نداد و بعد فرستاد و گفت: این حق شما است، به همان روش که قبلاً تقسیم می‌کردی تقسیم کن! و من در جواب وی گفتم: ما در این سال از آن بی‌نیاز هستیم و نیاز نداریم و مسلمانان بیشتر نیاز دارند، سپس آن را در آن سال به مسلمین داد. و بعد از عمر احدی ما را دعوت نکرده و چیزی را به ما نداده است، تا اینکه عباس را ملاقات کردم و گفتم: ای علی! به تحقیق امروز چیزی را از ما گرفتی و ما را محروم کردی که هرگز دیگر به ما رد نمی‌شود و نمی‌رسد. از این روایت مسند به خوبی پیداست که خمس مخصوص ذوی القربی بوده است که متأسفانه به اهل بیت و ذوی القربی که مصداق آیه‌ی خمس بودند، داده نشد و به بهانه‌های واهی برگردانده نشد. حسکانی با سند هاشم بن برید می‌گوید: «قال حدثنا یوسف، قال: حدثنا وکیف قال: حدثنا شریک عن خصیف، عن مجاهد، قال «کان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - و اهل بیته لا - [صفحه ۲۰۸] تحل لهم الصدقه فجعل لهم الخمس» [۳۲۵]: نبی مکرم اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - صدقه را برای اهل بیت خود حلال نمی‌دانست و حرام فرموده بود و خمس را برای آنها حلال کرده بود. و نیز حسکانی با سند هاشم بن برید و او از یوسف و او از عمر و حران و او هم از سعید به نقل از قتاده می‌گوید: «سهم ذوی القربی طعمه کانت لقرابه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -» [۳۲۶] قتاده گفت: سهم ذوی القربی غذایی بود برای نزدیکان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و مخصوص آنها بود نه کسانی دیگر؟ باز هم حسکانی می‌گوید: «و حدثنا یوسف، قال: حدثنا حجاج بن منهال قال: حدثنا عبدالله بن عمر النمیری عن یونس بن یزید الایلی، عن الزهری، عن یزید بن هرمز، عن ابن عباس و سئل عن سهم ذوی القربی؟ فقال: هو لقریبی رسول الله قسمه لهم رسول الله بینهم»: یزید بن هرمز نقل کرده است: از ابن عباس از سهم ذوی القربی سؤال شد، و او در جواب گفت: آن (سهم) برای نزدیکان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را بین نزدیکان خود تقسیم فرمود. ابو عبیده القاسم بن سلام متوفی ۲۲۴ در حدیث ۸۵۱ سهم ذوی القربی را به چند طریق بیان کرده، می‌گوید: «حدثنا حجاج، عن ابی معشر، عن سعید بن ابی سعید، قال: کتب نجده الی ابن عباس: ان اکتب الی: من ذوی القربی؟ و اکتب لنا هل کان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یسهم للمراه والمملوک اذا حضر الباس؟ و اکتب الی هل کان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم -، یقتل الصبیان، قال: فدعا ابن عباس یزید بن هرمز فکتب جواب نجده الخارجی الحروری: «من عبدالله بن عباس الی نجده بن عویمر اما بعد فانک کتبت تسالنی عن ذوی القربی من هم؟ و کنا نقول: انا نحن بنو هاشم هم فابی ذالکک علینا قومنا و قالوهم قریش کلها»: ابن سعید گفت: نجده حروری به ابن عباس نامه نوشت، و از خواست [صفحه ۲۰۹] که برای من بنویس: سهم ذوی القربی چیست؟ و آیا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - برای زنها و غلامان و کنیزان زمانی که به جنگ حاضر می‌شدند سهمی قرار می‌داد یا نه؟ و آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بچه‌های نابالغ کفار و مشرکین را هم می‌کشت؟ ابی سعید گفت: ابن عباس یزید بن هرمز را خواست، و در جواب نجده حروری خارجی نوشت: از عبدالله پسر عباس به نجده بن عویمر، اما بعد بدان که تو به من نامه نوشتی و از من هستم ذوی القربی را سوال کردی که آنان کیستند؟ و من در جواب می‌گویم: همانا ما بنی‌هاشم ذوی القربی هستیم و ان (ذوی القربی) را قوم و طایفه‌ی ما بر ما انکار و امتناع کردند و سهم ما را ندادند و گفتند که ذوی القربی همه‌ی قریش هستند. «وقال: و حدثنا محمد

بن کثیر، عن زائده بن قدامه، عن الاغمش، عن المختار بن صیفی: عن یزید بن هرمز قال کتب نجده الی ابن عباس یساله عن الیتیم متى ینقطع عنه اسم الیتیم؟ و عن قتل الولدان؟ و عن الخمس لمن هو؟ (فکتب الیه ابن عباس اجوبه اسئلته الی) قال: و اما الخمس فنقول: انه لنا، و یقول قومنا: انه لیس لنا!!»: باز ابو عبید در یک سند دیگر از مختار بن صیفی و از یزید به هرمز می گوید: ابن هرمز گفت: نجده به ابن عباس نوشت و از او سؤال کرد که یتیم در چه زمانی از یتیمیت قطع می شود و دیگر به او یتیم گفته نمی شود؟ و از قتل و کشتن بچه‌ی کوچک و نابالغ کفار سؤال کرد و از مملوک سؤال کرد که آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از فیء برای آنها سهمی می داد یا خیر؟ و سؤال کرد که آیا زنهار در جنگ حاضر می شدند یا خیر؟ و از خمس سؤال کرد که برای کیست؟ ابن عباس جواب سؤالهای او را نوشت، تا اینکه گفت: و اما خمس همانا برای ما خاندان رسول خدا بود و قوم و طایفه‌ی ما می گویند که آن برای شما نیست!!! «قال: و حدثنا حجاج، عن اللیث بن سعید، عن عقیل بن خالد، عن ابن شهاب قال: ان یزید بن هرمز حدثه ان نجده کتب الی ابن عباس یساله عن سهم ذی القربی الیه: انه لنا، و قد کان عمر دعانا لینکح منه ایامانا و یخدم منه عائلنا فابینا علیه الا ان یسلمه لنا کله و ابی ذالک علینا. قال ابن هرمز: انا کتبت ذالک الکتب من ابن عباس الی [صفحه ۲۱۰] نجده»: و باز هم ابو عبید در سند سوم از ابن شهاب و او هم از یزید بن هرمز می گوید: ابن هرمز گفت: نجده حروری به ابن عباس نوشت و از سهم ذوی القربی سوال کرد و ابن عباس جواب او را نوشت و گفت: سهم ذوی القربی برای ما بود و عمر ما را دعوت کرد و می خواست که با دختران یتیم ما ازدواج کند و تا از این طریق با خمس و سهم ذوی القربی به عائله‌ی ما خدمت و کاری انجام دهد، ما قبول نکردیم و امتناع نمودیم و گفتیم که باید سهم ذوی القربی را آن طوری که بود به ما تسلیم کنی، او امتناع ورزید و به ما نداد، ابن هرمز می گوید: آنچه ابن عباس گفت، من آن را نوشتم و به نجده فرستادم. «و قال: و حدثنا عبدالله بن صالح، عن اللیث بن سعید، عن یحیی بن سعید ان ابن عباس قال: کان عمر یعطینا من الخمس نحو ما کان یری انه لنا، فرغبنا عن ذالک و قلنا: حق ذوی القربی خمس الخمس، فقال عمر: انما جعل الله الخمس لاصناف سماها فاسعد هم بها اکثرهم عددا و اشد فاقه فاخذ ذالک منا ناس و ترکه ناس» [۳۲۷]: و نیز ابو عبید در سند چهارم از یحیی بن سعید می گوید: ابن عباس گفت: عمر در زمان خلافتش از خمس آنچه را که خود مصلحت می دید که حق ماست برای ما می داد و ما قبول نکردیم و گفتیم که حق ذوی القربی خمس می باشد، ولی عمر گفت: خدا خمس را برای اصنافی که خود نام برد، قرار داده است!! و با آن تعداد بسیاری از مردم را مساعدت کرد! و ابن عباس گفت: خمس را گاهی مردم از ما گرفتند و گاهی مردم به ما پس دادند و رها کردند. با توجه به روایات ابو عبید آنچه به دست می آید این است که خلفا سهم [صفحه ۲۱۱] ذوی القربی را که خدا و قرآن و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تشریح فرموده بودند تغییر دادند و در مقابل نص قرآن و تصریح پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اجتهاد کردند و نص را کنار گذاشتند و به اجتهاد خود عمل نمودند. ابن ابی شیبہ در سهم ذوی القربی می گوید: «حدثنا عبدالله بن نمیر، قال: حدثنا هاشم بن برید قال: حدثنی حسین بن میمون، عن عبدالله بن عبدالله، عن عبدالرحمن بن ابی لیلی قال: سمعت علیا یقول: قلت یا رسول الله ان رایت ان تولینا حقنا من الخمس فی کتاب الله فاقسمه حیاتک کی لاینازعنیه احد بعدک. قال: ففعل ذلک قال: فولانیه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ثم ولانیه ابوبکر فقسّمته حیاه ابوبکر ثم ولانیه عمر فقسّمته حیاه عمر حتی کان آخر سنه من سنی عمر فاتاه مال کثیر فعزل حقنا ثم ارسل الی فقال: هذا حقکم فخذہ فاقسمه حیث کنت تقسمه، فقلت یا امیر المؤمنین بنا عنه العام غنی و بالمسلمین الیه حاجه فرد علیهم تلک السنه ثم لم یدعنا الیه احد بعد عمر حتی قمت مقامی هذا فلقیت العباس بعد ما (خرجت) من عند عمر فقال: یا علی لقد حرمتنا الغداه شیء لا یرد علینا ابد الی یوم القیامه قال: و کان العباس رجلا داهیا» [۳۲۸]. ابی لیلی گفت: شنیدم که علی - علیه السلام - گفت: به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - گفتم اگر صلاح می بینید مرا متولی خمس - که خداوند در قرآنش آن را حق ما تعیین [صفحه ۲۱۲] فرموده - قرار دهید، و سپس آن را در زمان حیات شما تقسیم کنیم تا اینکه احدی از مردم بعد از شما منازعه و ناراحتی نکند، علی - علیه السلام - فرمود: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این کار را کرد، و مرا متولی

تقسیم خمس قرار داد و تا زمانی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- در قید حیات بود خمس را تقسیم می‌کردم، و بعد از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- ابوبکر هم مرا متولی تقسیم خمس قرار داد و در زمان ابوبکر هم خمس را تقسیم کردم، و در زمان عمر همین طور خمس را تقسیم می‌کردم تا اینکه سال آخر حکومت عمر مال زیادی به دست وی رسید، و او حق ما خاندان را نداد و بعد فرستاد و گفت: این حق شماست، آن را بگیر و آن طوری که قبلا تقسیم می‌کرد تقسیم کن، در جواب گفتم: ما در این سال نیازی به آن نداریم و مسلمانها به آن نیازمندترند، آن را به مسلمانان داد و بعد از عمر احدی مرا برای تقسیم خمس دعوت نکرده است. بعد از اینکه از نزد عمر بیرون آمدم به عباس برخوردیم، او گفت: یا علی! هر آینه ما را دیروز از چیزی محروم کرد و تا عالم قیامت به ما رد نمی‌کند، عباس مرد زیرک و باهوش بود. آنچه که از این حدیث ابن ابی شیبه پیدا است اینکه: خمس حق مسلم ذوی القربی بوده است، ولی حکام و خلفا آن را از اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- سلب کردند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابوبکر جوهری نقل می‌کند: «ان فاطمه- علیها السلام- ات ابوبکر فقالت: لقد علمت الذی ظلمتنا عنه اهل البیت من الصدقات، و ما افاء الله علينا من الغنائم فی القرآن من سهم ذوی القربی ثم قرأت علیه قوله تعالی: «و اعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی» فقال لها ابوبکر: بابی انت و امی و والد ولدک! السمع و الطاعه لکتاب الله، و لحق رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و حق قرابتہ، و انا اقرا من کتاب الله الذی تقرئین منه، و لم یبلغ علمی منه ان هذا السهم من الخمس یسلم اللکم کاملا، قالت افلک هو و لا قربائک؟ قال: لا بل انفق علیکم منه و اصرف الباقی فی مصالح المسلمین، قالت لیس هذا حکم الله تعالی، قال: هذا حکم الله، فان کان رسول الله عهد الیک فی هذا عهدا او اوجه لکم حقا صدقتک [صفحه ۲۱۳] و سلمته کله الیک و الی اهلک، قالت: ان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- لم یعهد الی فی ذالک بشیء الا انی سمعته یقول لم انزلت هذه الایه «ابشروا آل محمد فقد جاءکم الغنی» قال ابوبکر: لم یبلغ علمی من هذه الایه ان اسلم الیکم هذا السهم کله کاملا، ولكن لکم الغنی الذی یعینکم و یفضل عنکم، و هذا عمر بن خطاب و ابو عبیدہ بن الجراح فاسألهم عن ذالک، وانظری هل یوافقک علی ما طلبت احد منهم! فانصرفت الی عمر فقالت له مثل ما قالت لابی بکر، فقال لها ما قال لها ابوبکر، فجعبت فاطمه- سلام الله علیها- من ذالک و تظنت انهما کانا قد تذاکرا ذالک و اجتمعا علیه» [۳۲۹]. ابو زید عمر بن شیبہ به نقل از مالک بن انس می‌گوید: فاطمه- سلام الله علیها- نزد ابوبکر آمد و فرمود: آیا می‌دانی آنچه از ما اهل بیت- علیه السلام- توقیف نموده‌ای همان است که خداوند از غنائم به ما داده و آن عبارت از سهم ذوی القربی است که در مورد آن آیه نازل شده است؟ بعد فاطمه- سلام الله علیها- این آیه را تلاوت فرمود: «و اعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی [۳۳۰]» ابوبکر در پاسخ گفت: پدر و مادرم فدای تو و آن پدری که تو از او به دنیا آمدی، من در برابر کتاب خدا و در مقابل ایفای حق پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و بستگانش سراپا گوش و فرمانبردارم و آن آیه که تو خواندی من هم خوانده‌ام ولی من از آیه به دست نیاوردم که باید تمام سهم ذوی القربی را در خمس به شما تسلیم کنم، فاطمه- سلام الله علیها- فرمود: پس ذوی القربی به تو و خویشاوندت تعلق دارد؟ ابوبکر گفت: خیر، بلکه مقداری از این سهم را در مورد شما و بقیه را در مصالح عمومی مصرف می‌کنم، فاطمه- سلام الله علیها- فرمود: این عمل تو بر خلاف حکم خداست، ابوبکر گفت: خیر این حکم خداست اگر تو مدرکی از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- داری که باید تمام این سهم ذوی القربی به شما تسلیم شود، من نظر تو را تصدیق می‌کنم و تمام سهم را به شما تسلیم می‌نمایم، فاطمه- سلام الله علیها- [صفحه ۲۱۴] فرمود: کدام مدرک و حجت بالاتر از اینکه وقتی این آیه نازل شد، پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: مزده دهید آل محمد را که ثروتی به شما رسید. ابوبکر سخن اولش را تکرار کرد و گفت: من از این آیه به دست نیاوردم که باید تمام سهم ذوی القربی را به خود آنها تسلیم کنم، ولی از جهت نیازهای زندگی از درآمد این سهم طوری شما را تأمین می‌کنم که بی‌نیاز شوید، و مقداری هم از آن زیاد بیاید، اگر قبول نداری الان به عمر بن خطاب و ابو عبیدہ مراجعه کن، اگر آنها گفتار تو را تصدیق کردند من هم می‌پذیرم و تمام سهم ذوی القربی را به شما تسلیم می‌کنم، فاطمه- سلام الله علیها-

نزد عمر آمد و تمام مطالب و سخنی را که به ابوبکر گفته بود، به وی فرمود، و او هم عین جواب ابوبکر را به فاطمه - سلام الله علیها - گفت، فاطمه - سلام الله علیها - از این پیش آمد سخت در شگفت شد و متوجه گردید که آنها با هم قرار داشتند که چه جوابی به فاطمه - سلام الله علیها - بگویند، برای اینکه می‌دانستند که فاطمه - سلام الله علیها - حتماً به سراغ آنها خواهد آمد و تسلیم آنها نخواهد شد. این حدیث دارای نکات و مطالبی می‌باشد: مطلب اول اینکه ابوبکر حق فاطمه - سلام الله علیها - و بنی‌هاشم، و بستگان و نزدیکان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از سهم ذوی القربی در خمس توقیف نمود و هیچ دلیل و حجتی نداشت و این عمل را صرف نظر شخصی خود انجام داده است، و فقط دلیلش این بود که من از آیه به دست نیآوردم که آن را تسلیم تان کنم!! در حالی که این جواب ابوبکر درست نیست، برای اینکه خود آیه صراحت دارد که سهم ذوی القربی از خمس ملک فاطمه - سلام الله علیها - و بنی‌هاشم است و هیچ جای آیه دلالت ندارد که سهم ذوی القربی باید بهره‌ی مسلمانان باشد، و آیات دیگری که این گونه موضوعات را بیان می‌کند از جمله آیه‌ی صدقات همین مطلب از آن استفاده می‌شود که می‌فرماید: «انما الصدقات للقرآن والمساکین والعاملین علیها والمولفه قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله و الله علیم حکیم» [۳۳۱]: مصرف صدقات منحصرًا مختص به این هشت طایفه است: [صفحه ۲۱۵] فقیران، و عاجزان، و متصدیان اداره صدقات، و تالیف قلوب (یعنی برای متمایل کردن بیگانگان به دین اسلام) و آزادی بندگان، قرضداران، در راه خدا یعنی تبلیغ و ترویج و رواج دین خدا و به راه ماندگان، این مصارف هشتگانه فرض و حکم خداست و خدا بر تمام حکم و مصالح امور آگاه است. و این آیه دلالت دارد که صدقات مال افراد مذکور می‌باشد، و عموم دانشمندان اسلام و مفسرین فریقین اتفاق دارند بر اینکه اجتهاد در مقابل نص باطل است، و فاطمه - سلام الله علیها - در مقام رد ابوبکر فرمود: «لیس هذا حکم الله»: این سخن تو حکم خدا نیست، نیز پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: مژده دهید آل محمد را که ثروتی به شما رسید، در این جا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌دانست که با نزول این آیه‌ی شریفه بستگانش سهمی از خمس را مالک شدند و دیگر به مردم محتاج نیستند. مطلب دوم اینکه در آخر این حدیث ابن ابی‌الحدید از قول مالک بن انس می‌گوید: فاطمه - سلام الله علیها - پنداشت که ابوبکر و عمر در ضایع کردن این حق با هم تباخی کرده‌اند و این جمله دلالت دارد که خود مالک بن انس هم معتقد بوده که ابوبکر و عمر از نظر فاطمه - سلام الله علیها - متهم بودند و گواه این مطلب سخن خود عمر در روایت مالک بن انس است که ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة می‌گوید: «و قال: تذکران ان ابوبکر کان فیه کما تقولان، والله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق، ثم توفی الله ابوبکر، فقلت انا ولی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و ابوبکر... اعمل فیه بما عمل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و ابوبکر، و الله یعلم انی فیه لصادق و تابع للحق» [۳۳۲]: عمر به علی - علیه السلام - و عباس خطاب کرده و گفت: شما گمان می‌کنید که ابوبکر مرد ستمگر و جنایتکاری بوده است؟ در حالی که وی مرد راستگو و نیکوکار و تابع حق بود و هم اکنون ادعا می‌کنم که ولی پیامبر!! و ولی ابوبکر و شما مرا نیز دروغگو و جنایتکار و خیانتکار می‌پندارید و خدا می‌داند که من راست می‌گویم و تابع حق هستم. [صفحه ۲۱۶] نظر علی - علیه السلام - و عباس درباره‌ی ابوبکر و عمر، همان نظر فاطمه - سلام الله علیها - بود که حق وی را از سهم ذوی القربی غصب کردند که این کار آنها نصوص قرآنی مطابقت نمی‌کرد و بلکه خلاف دستورات قرآن و پیام آور وحی بود. مطلب سوم اینکه ابوبکر و عمر حق ذوی القربی را از خمس ندادند، در حالی که خداوند متعالی در قرآن آن حق را اثبات فرموده است: «و اعلموا انما غنمتم من شیئی فان الله خمسہ و للرسول و لذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیئی قدیر» [۳۳۳]: و ای مومنان بدانید هر چه به شما غنیمت و فایده رسد (زیاد و یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه که بر بنده‌ی خود محمد و روز فرقان که دو سپاه (اسلام و کفر در جنگ بدر) روبرو شدند نازل فرمود ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیز تواناست. فخر رازی در تفسیر این جمله «ان کنتم آمنتم بالله» می‌گوید: یعنی «ان کنتم آمنتم بالله فاحکموا بهذه القسمه، و

هو يدل على انه متى لم يحصل الحكم بهذه القسمة لم يحصل الايمان بالله» [۳۳۴]: از این جمله به دست می‌آید که هر کس ایمان به خدا دارد باید به همین تقسیم خدا در مورد خمس راضی باشد و به همین ترتیب حکم کند، و محتوای این مطلب این است که اگر کسی بر خلاف این تقسیم حکم کرد ایمان به خدا ندارد. و در جامع الاصول از ابن ابی داود و از نسائی نقل کرده و می‌گوید: «حدثنا احمد بن صالح، ثنا عنبسه، ثنا يونس، عن ابن شهاب، اخبرني يزيد بن هرمز ان نجده الحروري حين حج في فتنه ابن الزبير ارسل الي ابن عباس يساله عن سهم ذى القربى، و يقول: لمن تراه؟ قال: ابن عباس: لقربى رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - قسمة لهم رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و قد كان عمر عرض علينا من ذلك عرضا رايانا دون حقنا فرددناه عليه و ابينا ان نقبله» [۳۳۵]: از يزيد بن هرمز روایت کرده‌اند که در فتنه‌ی ابن زبیر وقتی که نجده [صفحه ۲۱۷] حروری حج نمود، شخصی را نزد ابن عباس فرستاد و از او در مورد سهم ذی القربی سؤال کرد که متعلق به چه کسی می‌باشد؟ ابن عباس گفت: این سهم مخصوص بستگان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است و عمر مقداری کمی از خمس را در زمان خود به ما عرضه کرد، ولی چون خیلی کمتر از حق اصلی و واقعی ما بود، قبول نکردیم. این روایت نزد محدثین عامه از روایات صحیحه است. و نسائی می‌گوید: «قال: كتب عمر بن عبدالعزيز الى عمر بن الوليد كتابا فيه وقسم ابيك لك الخمس كله وانما سهم ابيك كسهم رجل من المسلمين و فيه حق الله و حق الرسول و ذى القربى واليتامى والمساكين و ابن سبيل فما اكثر خصماء ابيك يوم القيامة فكيف ينجو من كثرت خصماوه و اظهارك المعازف و المزمار بدعه في الاسلام و لقد هممت ان ابعث اليك من يجز جمتك جمه السوء»: [۳۳۶] عمر بن عبدالعزيز از اموال خمس سهم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و سهم ذوی القربی را به بنی‌هاشم واگذار نمود. و باز هم نقل شده که وی به ولید نامه نوشت که پدرت (ولید بن عبدالملک) تمام خمس را به تو اختصاص داد، در حالی که به اندازه‌ی یک فرد مسلمان در این اموال بیشتر حق نداشت و در این اموال حق خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و حق بستگان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و ایتام و مساکین و از راه ماندگان بوده است، و چه بسیارند دشمنان پدر تو در روز قیامت، پس چگونه نجات پیدا می‌کند کسی که دشمنان او بسیارند، و تو آلات لهو و لعب را ظاهر کردی و این بدعت در اسلام است و هر آینه بدان که من آخرین تلاش خودم را کردم که کسی را به طرف تو بفرستم تا اینکه موهای زیادی که در اطراف سر تو و بالای شانیه‌هاست آویزان است قطع کند. و این کنایه از این است که اجتماعات فاسدی که اطراف تو را گرفته‌اند آنها را متفرق کند تا از راه حق منحرف نشوی و از منصب و قدرت استفاده‌ی سوء ننمایی. بیهقی در سنن کبری از قول عایشه می‌گوید: «ان عائشه رضی الله عنها اخبرته [صفحه ۲۱۸] ان فاطمه بنت رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - ارسلت الي ابوبكر رضی الله تساله ميراثها من رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - مما افاء الله على رسوله - صلى الله عليه و آله و سلم - و فاطمه حنثت تطلب صدقه النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - التي بالمدينه، و فدك و ما بقى من خمس خبير. قالت عایشه رضی الله عنها فقال: ابوبكر رضی الله عنه ان رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - قال: «لا نورث ما تركنا صدقه، انما ياكل آل محمد من هذا المال...» انى والله لا اغير صدقات النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - عن حالها التي كانت عليه في عهد النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - و لا عملن فيها بما عمل رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - فيها، فابى ابوبكر ان يدفع الي فاطمه منها شيئا، فوجدت فاطمه على ابوبكر (رضی الله) عنهما من ذلك فقال: ابوبكر لعلى رضی الله عنهما: و الذى نفسى بيده لقرابه رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - احب الي ان اصل من قرابتي، فاما الذى شجر بيني و بينكم من هذه الصدقات، انى لا آلو فيها عن الخير، و انى لم اكن لاترك فيه امرا رايته رسول - صلى الله عليه و آله و سلم - يصنعه فيها الا صنعته» [۳۳۷]: عایشه گفت: به من خبر رسید که فاطمه - سلام الله علیها - دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی را نزد ابوبکر فرستاد تا از او میراث رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را و از آن هنگام مالهایی که خدا به وی اختصاص داده بود طلب کند، فاطمه - سلام الله علیها - در آن هنگام اموالی که از پیامبر در مدینه بود، و فدک و آنچه که از خمس خبیر باقی مانده بود مطالبه می‌کرد و بعد ابوبکر گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده

است: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم و آنچه که باقی بماند صدقه است و همانا آل محمد هم از آن مال می‌خورند و استفاده خواهند کرد. بعد ابوبکر گفت: قسم به خدا من صدقات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از همان روش که در زمان خود وی انجام می‌شد تغییر نخواهم داد، و هر آینه به آنچه که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عمل و رفتار [صفحه ۲۱۹] می‌فرمود، من هم عمل می‌کنم، ابوبکر اموال پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از پس دادن به فاطمه - سلام الله علیها - امتناع کرد، وقتی که فاطمه - سلام الله علیها - این برخورد را دید دست برداشت و بعد ابوبکر به علی - علیه السلام - گفت: قسم به آن کسی که جانم به دست اوست هر آینه قرابت و خویشی من به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - محبوب تر است برای من از نزدیکان خودم و آنچه که بین من و شما در رابطه با این اموال و صدقات واقع شده است، همانا من دربارهی آنها از هیچ کار خیری کوتاهی نمی‌کنم و من دربارهی اموال و صدقات همان دستور و روشی را که پیامبر انجام می‌داد انجام خواهم داد. با توجه به این حدیث بی‌هقی اگر ابوبکر همان روش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را که در زمان حیات مبارکش نسبت به فدک و خمس و خیر و اموال بنی نضیر انجام داده بود و قانون و رفتار پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را تغییر نمی‌داد اگر واقعا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده بود که ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است، پس اولین بار باید این سخن را به دخترش فاطمه - سلام الله علیها - و به علی - علیه السلام - می‌گفت، آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - احتمال نمی‌داد که اگر این حرف را به دخترش فاطمه و علی - علیهما السلام - نگوید، بعد از رحلت او مشاجره و دعوایی بین وراث او و دستگاه حکومت واقع خواهد شد؟! حال بنا به قاعده‌ی «فرض محال لیس بمحال» بر فرض محال که این حدیث را پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده باشد، آیا در کدام قاعده و قانون فقهی آمده است که اگر انسان عادی در زمان حیات خود با کمال سلامتی و با اختیار و اراده و بدون اکراه و اجبار اگر بخشی از مال خود را به شخصی بخشید و مالکیت او را تثبیت کرد و آن شخص هم متصرف شد، بعد از مرگ او کسانی و یا حکومتی بیاید آن اموال را از شخص متصرف بگیرد؟ در هیچ کتاب و قانون آسمانی و حتی مکتبهای غیر آسمانی این مسئله پذیرفته نیست، آن هم از یک کسی عادی، چه رسد به پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که همه حرکات و کارهایش به دستور خدا و «وحی یوحی» بوده است که در زمان حیات طیبه‌ی خود فدک را به زهرا - سلام الله علیها - و خمس را به آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - به دستور خداوند بخشید، بنابراین اولاً حدیث [صفحه ۲۲۰] مذکور افترا به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد، و ثانیاً رفتار و عمل ابوبکر با گفتار او مطابقت نداشت، اگر او طبق این حدیث بی‌هقی واقعا به سنت و روش رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عمل می‌کرد، و یا اینکه واقعا نزدیکان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را دوست می‌داشت، باید قلب آنها را با اعمالش به درد نمی‌آورد و آنچه از اموال را پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به آنها داده بود از آنها نمی‌گرفت. باز هم بی‌هقی در سنن کبری حدیث دیگری را به اسناد سعید بن مسیب نقل کرده، می‌گوید: «قال اخبرنی جبیر بن مطعم انه جاء هو و عثمان بن عفان (رض) الله عنها یكلمان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فیما قسم من الخمس بین بنی هاشم و بنی المطلب، فقلت، یا رسول الله قسمت لآخواننا بنی المطلب و لم تعطنا شیئا، و قرابتنا و قرابتهم واحده، فقال النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - «انما بنو هاشم و بنو المطلب شیئی واحد»، قال جبیر: و لم یقسم لبنی عبد شمس و لا لبنی نوفل من ذلك الخمس کا قسم لبنی هاشم و بنی المطلب، قال: و كان ابوبکر (رض) یقسم الخمس نحو قسم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - غیر انه لم یکن یعطی قریبی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ما كان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یعطیهم منه...» [۳۳۸] سعید بن مسیب گفت: جبیر بن مطعم با عثمان خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آمدند، در آنچه که از خمس در بین بنی هاشم و بنی مطلب تقسیم شده بود با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - صحبت کردند، بعد جبیر بن مطعم می‌گوید: خدمت ایشان عرض کردم: یا رسول الله شما از خمس برای برادران ما از بنی مطلب سهمی داده‌اید و به ما چیزی عطا نفرمودید، در حالی که قرابت و خویشی ما و بنی مطلب یکی است! پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود همانا بنی هاشم و بنی مطلب از یک خاندان واحد

هستند، بعد جبیر می‌گوید: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از خمس به فرزندان نوفل و عبد شمس چیزی تقسیم نفرمود و فقط به فرزندان هاشم و مطلب سهمی عنایت فرمود، و بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ابوبکر خمس را به همان قسم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - تقسیم فرموده بود [صفحه ۲۲۱] تقسیم می‌کرد! مگر اینکه ابوبکر به نزدیکان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آن مقدار سهم که رسول الله به آنها می‌داد، نداد و سهم آنها را کم کرده و یا اینکه قطع نموده بود. حالا با توجه به این روایت بیهقی شما خواننده‌ی عزیز ملاحظه فرمودید که خلیفه پیامبر، سنت و روش خدا و پیامبرش را تغییر داد، در حالی که خداوند در قرآنش فرموده: سنت خدا قابل تغییر و تحول نیست و کسی نمی‌تواند آن را دست خوش تحول و تغییر قرار دهد [۳۳۹] کما اینکه خلفای سه گانه در دوران حکومت خودشان این کار را کردند و سنت خدا و رسول را دست خوش تحول و تغییر قرار دادند. چنانچه اگر این دو حدیث بیهقی را کنار هم بگذاریم، آن وقت ملاحظه خواهید فرمود که ابوبکر در حدیث اول خطاب به علی - علیه السلام - می‌گوید قسم به ذات خدا آنچه که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به خمس و اموال و میراث خود انجام می‌داد من هم همان را عمل می‌کنم، ولی در حدیث دوم راوی به صراحت می‌گوید که ابوبکر سنت و روش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نسبت به نزدیکان و خویشان وی تغییر داد و بنی هاشم و آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را از سهمی که خدا معین فرموده بود محروم کرد. ابن ابی الحدید می‌گوید: مردم گمان می‌کنند که نزاع فاطمه - سلام الله علیها - و ابوبکر در دو چیز بود، یکی میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و دومی بخششی بودن فدک، ولی من حدیثی به دست آوردم که آنها درباره‌ی موضوع سومی هم نزاع داشتند که ابوبکر زهرا - سلام الله علیها - را از آن نیز منع کرده بود، و آن سهم ذوی القربی بود. [۳۴۰]. یکی دیگر از آیاتی که در شان ذوی القربی و مخصوصا زهرا - سلام الله علیها - نازل شده [صفحه ۲۲۲] است، این آیه می‌باشد: «وآت ذالقربی حقه والمسکین و ابن السبیل و لا تبذر تبذیرا» [۳۴۱]: ای رسول تو خود و امت حقوق خویشاوندان و ارحام خود را ادا کن و فقیران و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و هرگز اسراف روا مدار. حاکم حسکانی درباره‌ی این آیه شریفه می‌گوید: «حدثنا الحاکم الوالد ابو محمد، قال: حدثنا عمر بن احمد بن عثمان بیغداد شفاها قال: اخبرنی عمر بن الحسن بن علی بن مالک قال: حدثنا جعفر بن محمد الاحمسی قال: حدثنا حسن بن حسین، قال حدثنا ابو معمر سعید بن خثم، و علی بن القاسم الکندی و یحیی بن یعلی، و علی بن مسهر، عن فضیل بن مرزوق، عن عطیه، عن ابی سعید قال: لما نزلت «وآت ذالقربی حقه» اعطی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه فدکا» [۳۴۲]: با یازده سند از ابی سعید خدری نقل کرده است: وقتی آیه‌ی شریفه‌ی «وآت ذالقربی حقه» نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید و مالکیت آن را به وی تثبت فرمود. باز هم حسکانی با سند در حدیث شماره ۴۶۸، از قول ابی سعید نقل کرده: وقتی که آیه‌ی مبارکه «وآت ذالقربی حقه» نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - را خواست و فدک را به او بخشید، و نیز در حدیث ۴۶۹ با یازده سند از عطیه و او به نقل از ابی سعید می‌گوید: وقتی که آیه‌ی شریفه «وآت ذالقربی» نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - را خواست و فدک را به او داد و او را مالک آن قرار داد [۳۴۳] و در حدیثهای ۴۷۰ و ۴۷۱ هر کدام با هفت سند از ابی سعید روایت مزبور را بیان کرده است. خوارزمی از قول سیدالحفاظ شیرویه بن شهرداد دیلمی و او از ابوالفتح عبدوس بن عبدالله همدانی و او از قاضی ابو نصر شعیب بن علی، و او هم از موسی بن سعید الخدری نقل کرده است: «قالت لما نزلت آیه: «وآت ذالقربی حقه» دعا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - فاعطاها فدکا»: [۳۴۴] وقتی آیه‌ی شریفه «وآت ذالقربی» نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دخترش فاطمه - سلام الله علیها - را خواست و فدک را به وی بخشید. سیوطی در تفسیر آیه‌ی کریمه می‌گوید: «و اخرج البزاز، و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه عن ابی سعید الخدری قال: لما نزلت هذه الایه «وآت ذالقربی حقه» دعا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه فاعطاها فدکا»: [۳۴۵] ابی سعید گفته است: وقتی آیه‌ی شریفه‌ی «وآت ذالقربی حقه»

نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - را خواست و فدک را به او بخشید. متقی هندی در کتاب منتخب کنز العمال در باب صلّه الرحم والترغیب فیها می گوید: «قال لما نزلت «وآت ذالقربی حقه» قال النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یا فاطمه لک فدک»: [۳۴۶] ابی سعید گفت: وقتی که آیه «وآت ذالقربی» نازل شد، پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - خطاب به فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: فدک برای تو است. محمد بن سلیمان در اواخر جزء اول از مناقب خود می گوید: «قال: حدثنا عثمان بن محمد الأثع قال: حدثنا جعفر بن محمد الرماني قال: حدثنا الحسين بن الحسين العربي عن اسماعيل بن زياد السلمی: عن جعفر بن محمد قال: لما نزلت: «وآت ذالقربی...» امر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - لفاطمه و ابنیها بفدک فقالوا یا رسول الله امرت لهم بفدک؟ فقال: والله ما انا امرت لهم بها ولكن الله امر لهم بها، ثم تلا هذه الاية «وآت ذی القربی»: [۳۴۷] جعفر بن محمد فرمود: وقتی آیه مبارکه ذی القربی نازل شد، رسول [صفحه ۲۲۴] خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به فاطمه و فرزندان او فرمود: فدک مال شماست، عده‌ای عرض کردند: یا رسول الله آیا فدک را خودت بخشیدی؟ فرمود: قسم به خدا من امر نکردم و نبخشیدم فدک را برای آنان، بلکه خدا دستور فرموده است به بخشش فدک برای آنها، فدک اعطا و بخشش خداست و بعد پیامبر آیه «وآت ذی القربی» را قرائت فرمود. محمد بن جریر طبری در تفسیر آیه کریمه می گوید: «حدثني محمد بن عماره الاسدي قال: حدثنا اسماعيل بن ابان، قال: حدثنا الصباح بن يحيى المزني، عن السدي، عن ابی الديلم قال: قال علی بن الحسين - علیهما السلام - لرجل من اهل الشام: اقرا القرآن؟ قال: نعم: قال افما قرأت فی بنی اسرائیل «وآت ذی القربی حقه...» قال و انکم للقرابه التي امر الله جل و ثناه ان یوتی حقه؟ قال نعم»: [۳۴۸] ابی دیلم گفت: علی بن الحسین - علیه السلام - به مردی از اهل شام فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی، فرمود: آیا قرائت نکرده‌ای در سوره بنی اسرائیل «وآت ذی القربی»؟ مرد شامی عرض کرد: همانا شما همان نزدیکان می‌باشید که خدای عزوجل امر کرده است که حقشان داده شود، امام - علیه السلام - فرمود: بلی ما همان هستیم! و حاکم حسکانی با هفت سند از عطیه عوفی و از ابی سعید الخدری می گوید: «قال: لما نزلت علی رسول الله: وآت ذی القربی حقه، دعا فاطمه فاعطاها فدکا والوعالی و قال: هذا قسم قسمه الله لک و لعقبک»: [۳۴۹] ابی سعید گفت: وقتی که بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آیه «وآت ذی القربی حقه» نازل شد، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - دخترش را دعوت کرد، فدک و حوالی آن را به او بخشید، و فرمود: این سهمی است که خدا به تو و به فرزندان تو عطا فرموده است. بلاذری در کتاب «فتوح البلدان» می گوید: «وحدثنا عبدالله بن ميمون المكتب قال: اخبرنا الفضيل بن عياض عن مالک بن جعونه عن ابيه قالت: فاطمه - سلام الله علیها - لا بابکر: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - جعل لی فدک فاعطیني اياها و شهد لها علی بن [صفحه ۲۲۵] ابی طالب - علیه السلام - فسألها شاهدا آخر شهدت لها ام ایمن، فقال: ابوبکر قد علمت یا بنت رسول الله انه لا تجوز الا - شاهاده رجلین او رحل و امراتین! فانصرفت (عنه فاطمه): [۳۵۰] به چهار سند نقل شده است: فاطمه - سلام الله علیها - به ابوبکر گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به من بخشیده بود، تو هم آن را به من پس بده، ابوبکر از فاطمه - سلام الله علیها - شاهد و گواه خواست و علی - علیه السلام - به نفع فاطمه - سلام الله علیها - شهادت داد، ابوبکر شاهد دیگر خواست، و ام ایمن شهادت داد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشیده بود، باز هم وی قبول نکرد و گفت: ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -، تو می‌دانی که در شهادت جایز نیست مگر اینکه دو مرد باشد و یا اینکه یک مرد و دو زن باشد! [۳۵۱]. بعد فاطمه - سلام الله علیها - وقتی که بهانه جویبهای دستگاه حکومت را دید منصرف شد، البته منظور از انصراف فاطمه - سلام الله علیها - این نیست که با حکومت ساخت، بکله بانوی دو عالم تا آخرین لحظه دست از مبارزه با حکومت برنداشت و خشم ابدی خود را ادامه داد. احمد بن حنبل می گوید: پیامبر، از خمس بر بنی عبدالشمس (بنی امیه) و بنی نوفل آن طوری که بر بنی هاشم و بنی عبدالمطلب قسمت می‌کرد چیزی تقسیم نفرمود، و ابوبکر آن چنان که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خمس را به نزدیکان خود تقسیم می‌کرد بر آنها (بنی هاشم) قسمت ننمود. [۳۵۲]. زمخشری در

تفسیر «کشاف» درباره‌ی سهم ذوی القربی می‌گوید: «و عن ابن عباس رضی الله عنه انه كان علی سته اسهم لله و للرسول سهمان، و سهم لاقاربه و حتی قبض، فاجری ابوبکر رضی الله عنه الخمس علی ثلاثه و كذلك روى عن عمر و من [صفحه ۲۲۶] بعده من الخلفاء و روى ان ابوبکر رضی الله عنه منع بنی هاشم الخمس» [۳۵۳]: از ابن عباس نقل شده است که خمس بر شش سهم بود: ۱- سهم خداوند، ۲- سهم رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بود، ۳- سهم ذی القربی بود، و تا زمانی که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در قید حیات بود این گونه بود، وقتی که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا رفت ابوبکر خمس را فقط سه سهم قرار داد (سهم یتامی، مساکین، ابن السبیل) و عمر هم روش ابوبکر را ادامه داد. و باز هم زمخشری گفته است: روایت شده است که ابوبکر بنی هاشم را از خمس و سهم‌شان منع کرد و آنها را مانند سایر یتام و مساکین و از راه ماندگان مسلمین قرار داد و به حساب می‌آورد. ابن ابی‌الحدید به نقل از ابوبکر جوهری مؤلف کتاب «السقیفه» می‌گوید: «قال ابوبکر: و اخبرنا ابوزید، قال حدثنا احمد بن معاویه، عن هیثم، عن جویبر، عن ابی الضحاک، عن الحسن بن محمد بن علی بن ابی‌طالب- علیه‌السلام-، ان ابوبکر منع فاطمه- سلام الله علیها- و بنی هاشم سهم ذوی القربی، و جعله فی سبیل الله فی السلاح و الکراع و قرات علیه قوله تعالی «و اعلموا انما» فقال لها ابوبکر: انا اقراء من کتاب الله الذی تقرئین منه و لم یبلغ منه ان هذا السهم من الخمس یسلم الیکم کاملاً، قالت: افلک هو و لا قربائک؟ قال: لا بل انفق علیکم منه، و اصرف فی مصالح المسلمین!! قالت: لیس هذا حکم الله تعالی، قال: هذا حکم الله!! [۳۵۴]. ابوبکر فاطمه- سلام الله علیها- و بنی هاشم را از سهم ذوی القربی منع کرد و آن را در آماده کرد سلاح و لشکر بکار برد، زهرا- سلام الله علیها- سهم ذوی القربی را از ابوبکر مطالبه کرد و وی در خمس دو حق داشت یک حق از جهت میراث پدر نسبت به سهم رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- و دوم حق ذوی القربی و نیز اینکه او شریک پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در خمس بوده است و ابوبکر حق او را از هر دو منع کرد، فاطمه- سلام الله علیها- [صفحه ۲۲۷] در مقام مطالبه حق ذوی القربی به آیه‌ی خمس استدلال و احتجاج فرمود، ابوبکر در جواب گفت: این آیه را من هم در قرآن خوانده‌ام، اما یقین ندارم که مراد از سهم ذوی القربی شخص تو هستی، که آن را به تو واگذار نمایم. فاطمه- سلام الله علیها- فرمود: پس ذوی القربای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- تو و خویشاوندان هستی؟ ابوبکر در جواب گفت: خیر، بلکه من یک مقدار آن را به شما انفاق می‌کنم! و بقیه را در مصالح عمومی مسلمانان مصرف می‌نمایم، فاطمه- سلام الله علیها- فرمود: این بر خلاف حکم خداست، ابوبکر گفت: این عین حکم خداست! و این احتجاج و استدلال ادامه پیدا کرد. [۳۵۵]. بعد از اینکه ادعاهای سه گانه و استدلال مستند فاطمه- سلام الله علیها- برای وی ثابت شد که برنامه‌ی ابوبکر مخالفت با وی و علی- علیه‌السلام- و بنی هاشم است، و در حالی که سخت بر ابوبکر و عمر خشمگین بود، کناره گرفت و در عین خشم بر آنها از دنیا رفت و به همین دلیل وصیت فرمود: او را شبانه دفن کنند و آن دو نفر بر جنازه‌ی وی حاضر نشوند و برایش نماز نخوانند. با توجه به سخنان ابوبکر جوهری و ابن ابی‌الحدید ملاحظه می‌شود که ابوبکر در مقابل نص قرآن که خمس را برای ذوی القربای را قطع کرد، در حالی که پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- علاوه بر اینکه بر جان و اموال مسلمانان ولایت دارد و در تصرف اموال مسلمین از خود آنها اولی‌تر است. بنابراین طبق این ولایت خدایی، پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- می‌توانست اموال مسلمین را به هر کسی که می‌خواست بدهد و واگذار کند، و لذا وقتی که آیه «و آت ذا القربی» [۳۵۶]: نازل شد، رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- مصلحت دید که فدک را به فاطمه- سلام الله علیها- ببخشد و ملکیت آن را به نام وی ثبت نماید. همان طوری که گفته شد سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» سه تا روایت را به سندهایی از ابی سعید خدری و ابن عباس و امام زین العابدین- علیه‌السلام- در ذیل آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی مبارکه اسری آورده است و در سه روایت کلمات اعطاء، اقطاع و ایتاء بکار رفته [صفحه ۲۲۸] است و این خود دلالت می‌کند که فدک در تصرف فاطمه- سلام الله علیها- بوده و او مالک آن سرزمین بوده است. [۳۵۷]. شیخ سلیمان قندوزی حنفی از ثعلبی نقل کرده و می‌گوید: «ان زین العابدین رضی الله عنه لما جئی به اسیرا بعد قتل ابیه الحسین رضی الله عنهما و اقیم علی درج مشق قال بعض جفا اهل الشام: الحمد لله الذی

قتلکم و قطع قرن الفتنة فقال: ما قرأت «قل لا استلکم علیہ الا- الموده فی القربی»: قال و انتم هم قال: نعم» [۳۵۸]: همانا وقتی امام زین العابدین - علیه السلام - را بعد از کشته شدن پدرش امام حسین - علیه السلام - به عنوان اسیر آوردند، یکی از مردان پست اهل شام به امام زین العابدین - علیه السلام - گفت: خدا را سپاس می گویم که شما را کشت و شاخ فتنة را قطع کرد، امام زین العابدین - علیه السلام - به مرد شامی فرمود: آیا آیه‌ی: «قل لا استلکم...» را نخوانده‌ای؟ مرد شامی عرض کرد: آناں شما هستید؟ و علی بن الحسین - علیهم السلام - فرمود: ما همان ذی القربی و نزدیکان پیامبر هستیم که خدا به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - امر فرمود حقتان را ادا کند. ابن ابی الحدید روایت قندوزی را از روایان دیگری غیر از ابی سعید خدری نیز نقل کرده و گفته است: وقتی که آیه «و آت ذالقربی» نازل شد، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - را خواست و فدک را به او اعطا فرمود. [۳۵۹]. این روایت ابی سعید خدری آن قدر در حد تواتر بالایی است که مامون عباسی در زمان حکومت خود به همین روایت استناد نمود و فدک را به فاطمین برگرداند و مرحوم طبرسی در مجمع البیان این حدیث را با سلسله سند از ابی سعید خدری نقل نموده است و می گوید: عبدالرحمان بن صالح گفت: مامون عباسی به عبدالله بن موسی نامه نوشت و از او در مورد قصه‌ی فدک سوال کرد، عبدالله بن موسی در جواب مامون همین روایت ابی سعید خدری را نوشت و مامون فدک را به فرزندان [صفحه ۲۲۹] فاطمه - سلام الله علیها - واگذار نمود. [۳۶۰] بحث در اینکه فدک آیا به فاطمین برگشت یا خیر؟ در فصل «فاطمه و فدک در تاریخ» خواهیم آورد. حاکم نیشابوری در تاریخ خود و متقی هندی در کنز العمال به این مطلب تصریح کرده‌اند. ابن ابی الحدید می گوید: «و سالت علی بن الفارقی مدرس المدرسه الغریبه ببغداد، فقلت له: اکانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم، قلت: فلم لم يدفع الیها ابوبکر فدک و هی عنده صادقه؟ فتبسم، ثم قال: کلا ما لطیفا مستحسنا مع ناموسه و قله دعابته، قال: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجات الیه غدا و ادعت لزوجها الخلافه، و زحزحته عن مقامه، و لم یکن یمکنه الاعتذار و الموافقه بشیئی، لانه یكون قد اسجل علی نفسه انها صادقه فیما تدعی کائنا ما کان من غیر حاجه الی بینه و لا شهود، و هذا کلام صحیح، و ان کان اخرجه مخرج الدعا به و الهزل»: [۳۶۱] از علی بن فاروق استاد مدرسه‌ی مغریبه‌ی بغداد سؤال کردم: آیا فاطمه - سلام الله علیها - در ادعای خود راستگو بود؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا ابوبکر فدک را به وی نداد، با اینکه می دانست او راست می گوید، استاد با اینکه زیر بار حق نمی رفت و اخلاقا مرد با ابهت و کم مزاحی بود، ولی جواب لطیف و بامعنی داد، و گفت: اگر ابوبکر به محض ادعای فاطمه - سلام الله علیها - فدک را به او رد کرده بود، فردای آن روز می آمد و ادعا می کرد که خلافت و حق شوهرش را به او برگرداند، و آنگاه ابوبکر نه می توانست عذر بیاورد و نه می توانست موافقت کند، چون با رد فدک به مجرد ادعا تثبیت کرده بود که فاطمه - سلام الله علیها - هر چه که ادعا کند بدون اینکه احتیاج به دلیل و شاهد داشته باشد راست گفته و حقیقت است و نیاز به شاهد ندارد. بعد ابن ابی الحدید اضافه می کند که این کلام را استاد بر سبیل مزاح گفت ولی در واقع سخنان بسیار صحیح و متین است و واقع را به صورت شوخی بیان کرده است. بعد ابن ابی الحدید بنا بر آن روایت که فاطمه - سلام الله علیها - وصیت نمود که ابوبکر بر او نماز نخواند، و علی - علیه السلام - زهرا را شبانه دفن نمود و عباس بن عبدالمطلب [صفحه ۲۳۰] بر وی نماز خواند، می گوید: «و اما قوله: ان ابوبکر هو الذی صلی علی فاطمه و کبر اربعا و ن کثیرا من الفقهاء یستدلون به فی التکبیر علی المیت - و هو شیئی ما سمع الا منه و ان کان تلقاه عن غیره فممن ینجری معجراه فی العصبیه و الا فالروایات المشهوره و کتب الاثار و السیر خالیه من ذلک و لم یختلف اهل النقل فی ان علیا - علیه السلام - هو الذی صلی علی فاطمه الا روایه نادره شاذه وردت بان العباس - رحمه الله - صلی علیها» [۳۶۲]. باز هم ابن ابی الحدید درباره‌ی خیر هشام بن محمد و اینکه فاطمه - سلام الله علیها - از ابوبکر فدک را مطالبه فرمود و گفت: ام ایمن شاهد و در آخر خبر گفته است بین وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و وفات فاطمه - سلام الله علیها - هفتاد و دو شب فاصله شد، می گوید: «و اما الخبر الثانی و هو الذی رواه هشام بن محمد الکلبی عن ابیه ففیه اشکال، لانه قال: انها طلبت فدک و قالت ان ابی اعطانی ها، ان ایمن تشهد لی بذلک فقال لها ابوبکر فی الجواب: ان هذا المال لم یکن لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و

سلم- و انما كان مالا من اموال المسلمين يحمل به الرجال و ينفقه في سبيل الله، فلقاتل ان يقول له: ايجوز للنبي- صلى الله عليه و آله و سلم- ان يملك ابنته او غير ابنته من انفاء الناس ضيعه مخصوصه او عقارا مخصوصا من مال المسلمين لوحى اوحى الله تعالى اليه، او لاجتهاد رايه على قول من اجاز له ان يحكم بالاجتهاد، اولا يجوز للنبي- صلى الله عليه و آله و سلم- ذلك؟ فان قال: لا يجوز، قال مالا يوافقه العقل و لا المسلمين عليه، ان قال: يجوز ذلك، قيل: فان المراه ما اقتصرت على الدعوى، بل قالت ام ايمن تشهد لى فكان ينبغى ان يقول لها فى الجواب: شهاده ام ايمن وحدها غير مقبوله و لم يتضمن هذا لخبر ذلك بل قال لها لما [صفحه ۲۳۱] ادعت و ذكرت من يشهد لها: هذا مال من مال الله. لم يكن لرسول الله- صلى الله عليه (و آله) و سلم- و هذا ليس بجواب صحيح [۳۶۳]: و خبر دوم كه هشام بن محمد كلبي از پدرش روايت کرده، در آن هم اشكال است، برای اینکه او در خبرش گفته است: فاطمه- سلام الله عليها- فدك را مطالبه کرد و فرمود كه پدرم آن را به من بخشیده بود و ام ايمن شاهد و گواه است، ابوبكر در جواب گفت: اين مال برای رسول خدا- صلى الله عليه و آله و سلم- نبود، بلکه مالی از اموال مسلمين بود كه با آن سرباز آماده می فرمود و در راه خدا انفاق می کرد، و ممكن است کسی به ابوبكر بگوید: آیا جازي بود كه پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- دختر خود یا غير او را بر حسب فرمان الهی كه بوسیله وحی بر او نازل شد و یا بر حسب صواب دید خود مالك يك قسمت از اموال مسلمين گرداند و قسمتی از اموال مسلمانان را به او اختصاص دهد؟ و یا اینکه این كار از پیامبر جازي نبود؟ اگر گفته شود كه این كار برای رسول خدا- صلى الله عليه و آله و سلم- جازي نبوده است، باید گفت كه این سخن خلاف عقل و خلاف عقیده مسلمانان جهان است (برای اینکه پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم-) از همه اولی تر است طبق آیهی «الست اولی بكم من انفسكم قالوا بلى یا رسول الله» [۳۶۴] آیا من اولی تر از جان شما بر شما نیستم؟ مردم گفتند: بلى ای رسول خدا- صلى الله عليه و آله و سلم- و اگر گفته شود این عمل پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- جازي بوده، بنابراین در این جا فاطمه- سلام الله عليها- ادعای خلاف فرموده، بلکه ادعا کرده كه این عمل صحیح و درست از پیامبر اسلام- صلى الله عليه و آله و سلم- صادر شده است و شاهد و گواه آن نیز ام ايمن بود، و اگر گواهی يك [صفحه ۲۳۲] زن آن هم ام ايمن كفايت نمی کرد، باید به او جواب دهند كه گواهی يك زن كافی نیست، و يك زن دیگر گواه بیاور، نه اینکه ابوبكر در جواب بگوید: اصلا این مال به پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- تعلق نداشته و مال همه ی مسلمانان بوده است، این سخن رد ادعای زهرا- سلام الله عليها- نیست و اصلا این جواب درست و منطقی نیست و نباید این گونه با دختر پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- برخورد می شد. اگر به این سخنان ابن ابی الحدید دقیق شویم، ایشان جواب ابوبكر را غير صحیح و غير منطقی دانسته و خواسته آنچه را كه در ذهن داشته اندك اشاره ای به آن كند كه ابوبكر گستاخی آشكار نموده و اهانت نسبت به پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- کرده است، در حالی كه پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- به نص آیهی قرآن «و آت ذی القربی حقه» [۳۶۵] فدك را به فاطمه- سلام الله عليها- داده بود. اما اینکه گفته شده است پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- محصولات و عایدات فدك را صرف لشكر كشی و انفاق در راه خدا می فرمود، بر فرض اینکه این مطلب صحیح باشد دلیل نمی شود كه فدك از ملك حضرت فاطمه- سلام الله عليها- خارج گردد، و نیز بر فرض اینکه این ملك در ابتدا به عامه ی مسلمين تعلق داشته و پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- آن را به زهرا- سلام الله عليها- بخشیده، این عمل به امر و دستور خدا بوده است، نه اینکه خود این كار را کرده باشد. اگر چه آن هم بنا بر ولایت عامه ی پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- اشكال نداشت (و ندارد). پس با توجه به این بیان، خلیفه با این جوابی كه به فاطمه- سلام الله عليها- داد، گویا اهانت به پیامبر رحمت نمود!! و آن اموال، ملك مخصوص پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- بود كه به نزدیکانش بخشید، و این بخشش هم «وحی یوحی» بود، حرف و سخن يك انسان عادی نبود. [صفحه ۲۳۳]

در این فصل به این موضوع می‌پردازیم که مسئله‌ی میراث پیامبران را، قرآن چگونه بیان کرده است؟ آیا منظور از ارث مال می‌باشد و یا اینکه علم و نبوت است؟ خداوند از زبان زکریا - علیه السلام - در قرآن فرموده است: «و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا» [۳۶۶]: بارالها من از این وارثان کنونی که هستم بیمناکم و همسر من هم نازا و عقیم است، خدایا از لطف خاص خود فرزندی صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه‌ی آل یعقوب باشد و تو او را وارث پسندیده و صالح مقرر فرما. باز هم قرآن کریم از زبان زکریا - علیه السلام - می‌فرماید: «رب هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء» [۳۶۷] بار پروردگارا مرا به لطف خویش فرزندان پاک سرشت عطا فرما که همانا تو مستجاب کننده‌ی دعا و خواسته‌ها هستی! و نیز قرآن کریم در مقام حکایت خواسته زکریا - علیه السلام - می‌فرماید: «و زکریا اذ نادى ربه لاتذرنی فردا و انت خیر الوارثین» [۳۶۸]: یاد آر زکریا را هنگامی که خدا را ندا کرد که بارالها مرا یک تن و تنها وامگذار که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. [صفحه ۲۳۴] و در جای دیگر می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا...» [۳۶۹]: سلیمان که وارث ملک داود شد، در مقام سلطنت و خلافت به مردم گفت که ما را زبان مرغان آموختند و از هر گونه نعمت عطا کردند. اصولا لفظ میراث، و یا ارث هر گاه در لغت بکار برده شود و یا در عرف مورد استعمال قرار گیرد، مراد معنای «بجای گذاشتن» است و لفظ ارث ظهور عرفی در ارث مال دارد، نه اینکه ظهور در ارث علم و معرفت داشته باشد. مثلا - اگر گفته شود فلانی وارث فلانی است، یعنی از او مال به ارث برده است، نه اینکه علم و دانش را به ارث برده باشد. احمد بن محمد فیومی درباره‌ی ارث می‌گوید: «ورث: مال ابیه ثم قیل ورث اباه مالا» [۳۷۰]: مال پدرش را به ارث برده است، و گفته شده است فلانی از پدرش مال ارث برده است. اسماعیل جوهری می‌گوید: «اورثه الشیء ابوه، و هم ورثه فلان» [۳۷۱]: به ارث گذاشته پدرش برای او مال را. ابن منظور نیز می‌گوید: «ورثه ماله و مجده، و ورثه عنه، ورث فلان اباه، اورث الرجل ولده مالا ایراثا حسنا» [۳۷۲]: فلان شخص مال و بزرگی پدرش را ارث برده است، و به ارث گذاشته است مردی برای فرزندش مال را یک ارث نیکو. و در معجم الوسیط آمده است: «ورث فلانا المال، صار الیه ماله بعد موته، و یقال: ورث المجد و غیره و ورث. اباه ماله و مجده» [۳۷۳]: مال فلانی را به ارث برده است و یا اینکه زید مال و بزرگی را از پدرش ارث برده است، یعنی اینکه مال او بعد از مرگش مال او (وارث) گردیده است. در المنجد آمده است: «ورث فلانا: انتقل الیه مال فلان بعد وفاته یقال «ورث المال والمجد عن فلان» اذا صار مال فلان و مجده الیه» و بعد می‌گوید: «الارث والورث والوراثه و التراث (مصادر)، ما یخلفه المیت لورثته، المیراث جمعه موارث: ترکه [صفحه ۲۳۵] المیت» [۳۷۴]: فلان شخص ارث گذاشته است، یعنی این که مال زید بعد از وفاتش به او (وارث) منتقل شده است، و گفته می‌شود، فلانی مال و بزرگواری را از فلان شخص و یا پدرش ارث برده است. ارث و ورث، وراثه و تراث، همه اینها مصدر می‌باشد و آن چیزی است که میت برای ورثه‌ی خود جا می‌گذارد، میراث جمع آن موارث است و ترکه‌ی میت را می‌گویند. آن چه از کتب لغت به دست می‌آید اینکه: همه متفق القول ارث را به معنی باقی گذاشتن مال معنی کرده‌اند که در کنار مال مجد و بزرگی را هم اضافه نموده‌اند. با توجه به این بررسی لغوی، ممکن است گفته شود که اگر مقصود از کلمه‌ی ارث در آیات مذکوره ارث مال باشد نه علم و دانش پس چرا در آیات دیگری از قرآن علم و کتاب به ارث گذاشته شده است مثلا در آیه‌ای آمده است: «و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب» [۳۷۵]: به بنی اسرائیل کتاب را ارث دادیم، یا اینکه در آیه دیگری می‌فرماید: «ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا» [۳۷۶]: پس ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم (یعنی محمد و آل محد) وارث علم قرآن گردانیدیم. و یا اینکه پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود «العلماء ورثه الانبیاء» دانشمندان وارثان پیامبران هستند. در این موارد ارث از علم و کتاب صحبت شده، پس باید گفت در آیات مذکور هم مقصود از ارث علم و کتاب هست نه اینکه مقصود مال باشد؟! در جواب گفته می‌شود که در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی غافر و آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی مبارکه‌ی فاطر و حدیثی که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بیان شد، ارث علم و کتاب باقرینه است، و بدون قرینه نیست، اگر مقصود زکریای

پیامبر - علیه السلام - در این درخواست که از پروردگار کرده، این باشد که خداوند به او وارثی دهد که علم و نبوت را از وی به ارث ببرد، پس لازم بود که قرینه‌ای در این مقام می‌آورد، مثلاً باید می‌گفت: «و هب لی من لدنک ولیا یرثنی فی علمی و یرث من آل یعقوب النبوه»: خدایا به من فرزندی عطا [صفحه ۲۳۶] فرما که در علم من وارثم باشد و از آل یعقوب پیامبری را به ارث ببرد. بنابراین از اینکه زکریا در کلام خود قرینه‌ای ذکر نکرده و وارث را مطلق آورده است، معلوم می‌شود که وی از خداوند فرزندی بوده که بعد از وی صاحب ثروت و مال او گردد، چرا؟ برای اینکه حضرت زکریا - علیه السلام - می‌فرماید: «انی خفت الموالی»: من از موالی می‌ترسم و وحشت دارم و مقصود وی از موالی بستگان و پسر عموهای اوست که زکریا می‌ترسد آنها اموال وی را تصرف کنند و مال او در مسیر نامشروع صرف شود. و علت دیگر اینکه: زبان حال زکریا - علیه السلام - به خداوند این است که پروردگارا «اجعله راضیا» او را پسندیده قرار ده. زیرا ممکن است وارث مال و اولاد انسان بعد از خود فرد غیر صالح باشد. و اگر مقصود از وراثت، نبوت و رسالت باشد، چنین دعایی درست خواهد بود، و مثل این می‌باشد که بندگان از خدا بخواهند برای منطقه‌ای پیامبری بفرستد و او را پاک و پسندیده قرار دهد و یک چنین ادعایی درباره‌ی پیامبری که از جانب خدا به مقام رسالت و نبوت خواهد رسید، چیزی لغو و بیهوده خواهد بود. خواننده‌ی گرامی اینکه خداوند دعای زکریا - علیه السلام - را اجابت فرمود، و فرزندی به نام یحیی - علیه السلام - برای وی عنایت فرمود، ولی یحیی - علیه السلام - در زمان حیات زکریا - علیه السلام - به شهادت رسید و بنا بر بعضی اشکالاتی که یحیی - علیه السلام - نتوانست از زکریا - علیه السلام - ارث ببرد، می‌توانید به کتاب پژوهشی پیرامون زندگی حضرت علی - علیه السلام - مراجعه فرمایید. و اما از نظر عقل و نقل از نگاه عقل و ثبوت عقلی، ارث و وراثت مربوط به مال هست، نه اینکه علم و نبوت و رسالت باشد، زیرا علم و نبوت چیزی نیست که به ارث از نیاکان و گذشتگان به آیندگان منتقل شود. و اگر چنین بود، لازم بود که همه‌ی اولاد و فرزندان آدم دانشمند بودند، چرا؟ برای اینکه حضرت آدم - علیه السلام - هم پیامبر بود و هم دانشمند، چون خداوند درباره‌ی علم حضرت آدم - علیه السلام - فرموده: «و علم آدم الاسماء» [صفحه ۲۳۷] کلهها [۳۷۷] خداوند همه‌ی نامها و اسماء را به آدم آموخت. منظور از اسماء در این آیه‌ی شریفه علوم است، یعنی خدا همه‌ی علوم را برای حضرت آدم - علیه السلام - تعلیم فرمود و بنابراین اگر بگوییم که پیامبران علم و کتاب و نبوت را ارث می‌گذارند، پس باید تمام اولاد حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر آخرالزمان، هم عالم و هم پیامبر باشند و حال آن که چنین نیست، بلکه هر دو و مخصوصاً پیامبری در گروهی یک سری تلاشها و مجاهدتها و ارزشهای معنوی می‌باشد و خدا می‌داند و داناتر است که رسالت و نبوت را در کجا قرار دهد. [۳۷۸]. و اما از جهت نقل، محدث شهیر ابن جریر طبری می‌گوید: «قال قتاده ذکر لنا ان نبی الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اذا قراه هذه الایه و اتی علی «یرثنی و یرث من آل یعقوب» قال رحم الله زکریا ما کان علیه من ورثته» [۳۷۹] قتاده گفت: هرگاه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قرآن می‌خواند و هنگامی که این جمله را قرائت می‌کرد «یرثنی و یرث...» می‌فرمود: خدا رحمت کند زکریا را که وارث نداشت. و نیز قتاده از حسن روایت کرده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خدا رحمت کند زکریا برادرم را که وارثی برای مال او نبود، از این رو می‌گفت: خدایا از جانب خودت ولی به من مرحمت فرما که از من، و از آل یعقوب ارث ببرد. باز هم طبری می‌گوید: «القول فی تاویل قوله تعالی «و انی خفت الموالی من وراثتی...» یقول و انی خفت بنی عمی و عصبتی من وراثتی»: می‌گوید خدایا می‌ترسم از پسر عموهایم و دودمانم که بعد از من مال مرا ارث ببرند (و در راه باطل مصرف کنند). و نیز طبری چند روایت دیگری را ذکر کرده و سندهای آنان را به ابن عباس، و ابی‌صالح و مجاهد، و قتاده می‌رساند که در همه‌ی آنها جمله‌ی «خفت الموالی من وراثتی» را به معنی عصبه و یا کلاله الاولیاء معنی می‌کند (یعنی دودمان و نزدیکان من). و باز هم در روایتی دیگر که سند آن به سدی می‌رسد، می‌گوید: «موالی هن» [صفحه ۲۳۸] العصبه» و در آخر آن می‌گوید: «یرثنی و یرث من آل یعقوب، یقول یرثنی من بعد وفاتی مالی» (بعد از من مال مرا ارث ببرد). و نیز در سه حدیث دیگر که سند آنها را به ابی‌صالح رسانده است، می‌گوید: «یرثنی قال یرث مالی»: مال مرا از من ارث

ببرد. [۳۸۰] از این بیان طبری و روایات چندی که ذکر شد آنچه مسلم و قطعی به نظر می‌رسد این است که خواسته‌ی زکریا- علیه‌السلام- وراثت برای اموالش بوده است والا، غیر از آن معنی ندارد که انسان از خدا بخواهد که کسی بیاید که علم و دانش و نبوت و پیامبری مرا ارث ببرد، و در حالی که آن در گروهی استعدادها و لیاقتها و ارتباطات با عالم بالا می‌باشد، چنانچه خداوند درباره‌ی حضرت ابراهیم می‌فرماید: «انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی، قال لاینال عهدی الظالمین»: [۳۸۱] همانا من تو را برای مردم امام و رهبر و پیشوای معنوی قرار دادم، حضرت ابراهیم به درگاه خداوند عرض می‌کند، از فرزندان کسی به این مقام خواهد رسید! خداوند در جواب ابراهیم فرمود: ظالمین و ستمگران به این مقام و معنویت نمی‌رسند. یعنی این راهی که تو رفتی و این امتحاناتی که تو دادی و این تلاشها و مجاهدتها و رنجهایی که تو متحمل شدی، اگر فرزندان هم همان مسیر و راه را رفتند، بلی به مقام امامت می‌رسند، و الا نخواهند رسید. بنابراین، اینکه حضرت زکریا به درگاه خدا عرض می‌نماید: «انی خفت موالی»: خدایا من از اینها می‌ترسم که بعد از من مال و ثروت مرا در راه باطل مصرف کنند. فخر رازی در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «و وراثت سلیمان داود» [۳۸۲] می‌گوید: «فقد اختلفوا فیه فقال الحسن المال، لان النبوه عطیه مبتداه و لا تورث... و لیس کذالک النبوه لان الموت لا یكون سببا لنبوه الولد فمن هذا الوجه یفترقان» [۳۸۳]: در مورد ارث سلیمان از داود اختلاف شده است، و حسن گفته است: مقصود از ارث مال بوده است، چرا که نبوت و پیامبری قابل توارث نیست، و در هر حال مرگ پدر موجب می‌شود که مال او به فرزندش [صفحه ۲۳۹] منتقل شود و معنی حقیقی ارث همین است، ولی نبوت و علم به مجرد مرگ پدر منتقل به فرزند نمی‌شود تا عنوان ارث بر آن صادق باشد. و شاهد بر اینکه مقصود از کلمه‌ی ارث و میراث در این آیات ارث مال است، این است که وقتی فاطمه- سلام الله علیها- به این آیات استدلال فرمود، تمام افرادی که در مجلس حضور داشتند و طرف مقابل وی بودند، استدلال فاطمه- سلام الله علیها- را با اینکه مقصود از ارث در این آیات ارث علم و نبوت می‌باشد، رد نکردند. بنابراین از این جا معلوم و روشن است که این حقیقت از نظر همگان در صدر اسلام مسلم بوده که مقصود از ارث در این آیات ارث مال است، و وقتی که خود خلیفه این استدلالها را از فاطمه- سلام الله علیها- شنید و حدیث «نحن معاشر الانبیاء» را جعل کرد، نگفت که منظور این آیات ارث مال نیست بلکه ارث علم و نبوت است و چنین چیزی را ابوبکر نگفت و بلکه حدیث مزبور را در مقابل فاطمه- سلام الله علیها- عنوان کرد. اگر تمام کتب تاریخ و حدیث اهل سنت را بررسی کنیم که سخن و کلامی به این معنی که منظور آیات ارث علم و نبوت می‌باشد و از زبان ابوبکر و عمر و طرفداران آنها بیان شده باشد وجود ندارد. باز هم فخر رازی در ذیل آیه‌ی ۶-۵ سوره‌ی مبارکه مریم مثل طبری اقوالی را ذکر می‌کند که آیات منظور از میراث چیست؟ و قول اول را از ابن عباس و حسن، و ضحاک بیان می‌کند که مقصود از ارث مال است، و بعد می‌گوید: «و احتج من حمل اللفظ علی وارثه المال بالخبر والمعقول، اما الخبر فقوله- علیه‌السلام- (رحم الله زکریا ما کان له من یرثه) و ظاهره یدل علی ان المراد ارث المال، و اما المعقول فمن وجهین، الاول، ان العلم والسیره والنبوه لا- تورث بل لا- تحصل الا بالاکتساب فوجب حمله علی المال، الثاني (انه قال و اجعله رب رضیا ولو کان المراد من الارث ارث النبوه، لکان قد سال جعل النبی رضیا و هو غیر جائز لان النبی لا یكون الا رضیا معصوما): [۳۸۴] کسی که لفظ ارث را حمل بر مال کرده است استدلال به نقل و عقل می‌کند و اما نقل، سخن مبارک پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- می‌باشد، که فرمود: خدا رحمت کند زکریا را که فرزندی نداشت تا از او ارث ببرد، و ظاهر [صفحه ۲۴۰] این حدیث دلالت دارد که مقصود از ارث مال است نه علم و نبوت. و اما عقل، از دو وجه دلالت دارد: وجه اول اینکه علم و سیره و نبوت ارثی نیستند، بلکه آنها به دست نمی‌آید مگر با تلاش و کوشش، و اکتسابی هستند و باید سراغشان رفت، بنابراین واجب است که ارث حمل بر مال شود، نه بر علم و نبوت، وجه دوم اینکه «حضرت زکریا گفته است خدایا او را مورد رضایت قرار ده» اگر مقصود از ارث، نبوت باشد، در این صورت مثل این است که از خدا خواسته باشد قرار دادن پیامبر مورد رضایت و پسندیده را. و آن جایز نیست، چرا؟ برای اینکه تمام پیامبران مورد رضایت خدا و دارای کمالات و ارزشها و معصوم هستند. از این بیان فخر رازی معلوم و پیداست که مقصود از ارث

مال بوده است، نه نبوت و علم، و بعد فخر رازی در همان صفحه، حدیث ابوبکر را استدلال می‌کند که اگر ما ارث را حمل بر یک معنی واحد کنیم (یعنی نبوت) این مجاز است، بلکه باید حمل بر معنی حقیقی آن کنیم و عدول از معنی حقیقی جایز نیست و مخصوصا حدیث «انا معاشر الانباء» را، پس بهتر است کلمه‌ی ارث را در حدیث بر هر چیزی که در آن نفع و صلاح دین باشد حمل کنیم که یکی از آنها مال صالح است که در این سخن ایشان هم منظور از ارث مال است. آلوسی هم در تفسیرش بعد از آن که سخنان و روایاتی که طبری ذکر کرده بود بیان نموده می‌گوید: «والوراثه فی الایه محموله علی ما سمعت و لانسلم کونها حقیقه لغویه فی وراثه المال بل هی حقیقه فیما یعم وراثه العلم والمنصب والمال، و انما صترت لغلبه الاستعمال فی عرف الفقهاء مختصه بالمال»: [۳۸۵] وراثت در آیه بر آنچه که شنیدی حتم می‌شود و ما قبول نداریم که آیه حقیقت لغویه باشد، در وراثت مال تنها بلکه آیه و کلمه ارث حقیقت است در عموم وراثت علم و منصب و مال و منصب و مال. و اینکه مختص به مال و حمل بر مال شده است از جهت غلبه‌ی استعمال است که در عرف فقها می‌باشد. آلوسی با این بیان خواسته نظر شیعه را رد کند که می‌گویند آیه حقیقت لغوی در وراثت مال می‌باشد، ولی با این بیان باز وراثت مال را از مصادیق اکمل و اغلب آیه می‌داند، و بعد گفته اگر حمل بر معنی عام مجاز است و این مجاز متعارف [صفحه ۲۴۱] و مشهور است، خواسته یک جور از کنار حقیقت رد شود. و بعد آلوسی می‌گوید: «قولهم لا- داعی الی الصرف عن الحقیقت»: شیعه می‌گویند: داعی و دلیلی نیست که در آیه‌ی شریفه کلمه‌ی ارث را از معنی حقیقی آن برگرداند، ما در جواب شیعه می‌گوییم که داعی و دلیل محقق و ثابت است و آن مصونیت قول معصوم از دورغ می‌باشد! در جواب این حرف آلوسی باید گفت: اینکه حضرت زکریا مصعوم است لاشک و لاریب و همه‌ی انبیا معصوم هستند، اما سخن این جاست که حضرت فاطمه - سلام الله علیها - وقتی که در مجلس ابوبکر در باره‌ی ارث پدرش به آیات قرآن استدلال فرمود و ادعا نمود که فدک ملک من است و خمس مال من و اهل بیت می‌باشد، او هم معصوم از خطاست و معصومیت او را خدا تایید فرموده است و او به قول خود شما مصداق آیه‌ی تطهیر و آیه‌ی مباحله می‌باشد و معصومیت فاطمه - سلام الله علیها - و علی - علیه السلام - هم ذاتی بوده و موید آن ذات یگانه بوده است و او از همه‌ی انبیا افضل و برتر است. بنابراین آنها در مقام ادعا و شهادت (العیاذ بالله) سخن دروغ و ادعای باطل و یا شهادت زور نداشته‌اند، و خلیفه باید ادعا و شهادت آنها را قبول می‌کرد، برای اینکه خدا آنها را تایید فرموده است. ملاحظه می‌فرمایید که آلوسی هم، به یک طریق، وراثت مال را قبول دارد. ابن حیان می‌گوید: «وقال ابن عباس و مجاهد و ابو صالح، الموالی هنا الکلاله خاف ان یرثوا ماله و ان یرثه الکلاله و روی قتاده والحسن عن النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یرحم الله اخی زکریا ما کان علیه ممن یرث ماله» [۳۸۶]: ابن عباس و مجاهد، و ابو صالح گفتند: موالی در این جا پسر عموها و فامیل‌های دورتر می‌باشد و زکریا - علیه السلام - ترسید از اینکه مال او را کلاله او ارث ببرد. بعد ابن حیان روایتی را که طبری و فخر رازی ذکر کرده‌اند آورده است، که قتاده و حسن از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کردند که فرمود: خدا رحمت کند برادرم زکریا را که وارثی نداشت تا مال او را ارث ببرد. و جلال‌الدین سیوطی می‌گوید: «و اخرج الفریابی عن ابن عباس قال کان زکریا [صفحه ۲۴۲] لا- یولد فسال ربه فقال رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب قال یرثنی مالی...» [۳۸۷]: فریابی از ابن عباس روایت کرده است: زکریا - علیه السلام - فرزنددار نمی‌شد و از پروردگارش خواست: خدایا برای من از نزد خودت وارث و ولی مرحمت فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد، و ابن عباس گفت: منظور زکریا این بود که از مال من ارث ببرد و صاحب مال و ثروت من باشد تا مال من در راه باطل قرار نگیرد. بعد سیوطی هم همان روایتی را که طبری و دیگران بیان کرده‌اند آورده است. قرطبی در رابطه با آیه‌ی شریفه‌ی «و ورث سلیمان داود» و آیه «فهب لی من لدنک ولیا...» می‌گوید: سلیمان از داود مال را ارث نبرد بلکه حکمت و علم را ارث برد و اهل علم همه قاتل به تاویل قرآن هستند، مگر روافض (شیعه): ولی او بعد از این بیان به بن بست برخورد و گفته است: «والا ما روی عن الحسن انه قال: (یرثنی) مالا» آنچه که از حسن روایت شده، او گفته است که منظور حضرت زکریا ارث مال است. و باز هم قرطبی به بن بست دیگر برخورد و

می گوید: «قال ابن عطیه: والاكثر من المفسرين علی ان زکریا انما اراد وراثه المال»: [۳۸۸] ابن عطیه گفت: اکثر مفسرین بر آنند که زکریا وراثت مال را اراده کرده و اینکه خدا فرزندى به او عنایت فرماید که وارث مال او باشد. قرطبی بعد از این سخن به اشکال دیگری برمی خورد و آن اینکه اگر منظور زکریا وراثت مال بوده، با حدیث (جعلی) «نحن معاشر الانبياء» سازگاری ندارد و آن وقت یک توجیه نامطلوب می کند و می گوید: «و یحتمل قول النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - انا معاشر الانبياء الا یرید به العموم» احتمال می رود که سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرموده: ما پیامبران ارث نمی گذاریم، از آن اراده عموم انبیاء نشده باشد. و قطعی است که مقصود از ارث مال است و حدیث معلوم است که جعلی می باشد. محمد شوکانی می گوید: «و اختلفوا فی وجه المخافه من زکریاء لموالیه من بعده، فقيل خاف ان يرثوا ماله، و اراد ان يرثه ولده فطلب من الله سبحانه ان يرزقه ولدا»: [۳۸۹].

[صفحه ۲۴۳] در وجه و دلیل ترس زکریا از نزدیکان بعد از خود اختلاف شده است و یک قول این است که حضرت زکریا ترسید از اینکه موالی اموال او را ارث ببرند، و لذا از خدا خواست که فرزندى به او روزی فرماید تا وارث مال و ثروت وی باشد. متقی هندی در کنز العمال از ابی جعفر نقل کرده است: آن حضرت فرمود: عباس و زهرا - سلام الله علیهما - نزد ابوبکر آمدند و میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را مطالبه نمودند و علی - علیه السلام - نیز همراه آنان بود، ابوبکر گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: ما ارث نمی گذاریم و متروکه‌ی ما صدقه است، امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: خدا فرموده است: «و ورث سلیمان داود» [۳۹۰] و نیز از قول زکریا - علیه السلام - کرده است: «رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب» [۳۹۱] ابوبکر در جواب گفت: مطلب چنین است که تو می گویی، آنچه را که من می دانم تو نیز می دانی، حضرت علی - علیه السلام - فرمود: این کتاب خداست که سخن می گوید، بعد ابوبکر ساکت شد و دیگر چیزی نگفت. [۳۹۲]. این جریان که در تاریخ آمده است فاطمه - سلام الله علیها - از ابوبکر مطالبه ارث کرد و همچنین عباس از وی مطالبه ارث نمود و علی - علیه السلام - همراه آنان نزد ابوبکر آمد و به آیات قرآن استدلال فرمود، و عمر هفت نفر از گروه خود را شاهد آورد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود متروکه من صدقه است، همه‌ی اینها دلالت می کند که آنها ارث انبیا را در قرآن تاویل نکردند، و لذا در مقام رد زهرا - سلام الله علیها - و عباس و استدلال علی - علیه السلام - ابوبکر آیه‌ی قرآن را تاویل نمی کند بلکه در مقام رد آنان به حدیث جعلی تمسک می جوید که آن حدیث را هم غیر از خودش و عمر کسی دیگر خبر نداشته است، و علی - علیه السلام - در مقام پاسخ حدیث ساختگی وی را با آیات قرآن رد کرد. و بنابراین کسانی که در مسئله‌ی فدک طرف دعوا با زهرا - سلام الله علیها - بودند در تمام مدت مخاصمه و نزاع در این جهت اختلافی نداشتند که قرآن صریح می گوید: پیامبران [صفحه ۲۴۴] مال را ارث می گذارند، و هیچ کدام به سراغ تاویل آیات ارث نرفتند. این تاویلات را کسانی انجام می دهند که در مورد اظهار هرگونه رای بر ضد نص آشکار قرآن بی باک هستند و مسلما ابوبکر به این تاویل کنندگان نابجای قرآن آشناتر بوده است و لذا ظهور قرآن را در مورد استدلال امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - پذیرفته و به پندار خود استدلال علی - علیه السلام - را با حدیث جعلی رد کرده است از باب اینکه حدیث شاید ارث بردن سلیمان از داود، یحیی از زکریا از قانون کلی پیامبران خروج تخصیصی داشته است، در حالی که بطلان این مطلب هم روشن است. زمخشری در ذیل آیه شریفه: «اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد» [۳۹۳]: زمانی که عرضه شد بر سلیمان در هنگام عصر (اسبهای دوند) می گوید: «و روی ان سلیمان علیه غذا اهل دمشق و نصیبین، فاصاب الف فرس. و قیل ورثها من ابيه و اصابها ابوه من العمالقه»: [۳۹۴] و روایت شده است که سلیمان با اهل دمشق و اهالی شهر نصیبین جنگید و به هزار اسب برخورد (یعنی داشت) و گفته شده است که این هزار اسب را سلیمان از پدرش داود به ارث برده بود که آنها را از عمالقه گرفته بود. بیضاوی هم در انوار التنزیل می گوید: «روی انه - علیه السلام - غذا دمشق و نصیبین و اصاب الف فرس و قیل اصابها ابوه من العمالقه فورثها منه فاستقرضها فلم تزل تعرض علیه حتی غربت الشمس و غفل عن العصر ان عن ورد کان له»: [۳۹۵] سلیمان با اهالی دمشق و نصیبین جنگید و هزار تا اسب داشت، و گفته شده است که داود آن اسبها را از عمالقه گرفته بود و سلیمان آنها را از

وی به ارث برده بود، و بعد سلیمان دستور داد آن اسبها را یکایک از نظر او گذراندند تا اینکه آفتاب غروب کرد و نماز عصر و یا دعایی که داشت قضا شد... بغوی در تفسیر معالم التنزیل در ذیل آیه شریفه «یرثنی و یرث من آل یعقوب» می‌گوید: «قیل و قال الحسن البصری: یرثنی فی هذه الایه «یرثنی من مال» [۳۹۶] گفته شده [صفحه ۲۴۵] است که حسن بصری گفت: معنای «یرثنی» در این آیه این است که خدایا به من فرزندی کرامت فرما که از مالم ارث ببرد. علاوه‌ی سخنان مفسرین اهل سنت که ذکر شد و شواهدی که دلالت دارند مقصود از وراثت در این آیات ارث مال است نه چیزی دیگر، تذکر چند مورد لازم است: ۱- طبری چنانچه گذشت در تفسیر خود از ابی کریب و از جابر بن نوح و او هم از اسماعیل از ابی صالح می‌گوید: مقصود از جمله «یرثنی و یرث من آل یعقوب» یعنی «یرثنی من مالی و یرث من آل یعقوب النبوه»: به من فرزندی کرامت فرما که از من مالم را و از آل یعقوب نبوت را ارث ببرد. [۳۹۷]. اگر در این بیان ابی صالح دقت شود و از او پرسیده شود که اولاً- چه فرق است بین جمله‌ی «یرثنی» و جمله‌ی «یرث من آل یعقوب» که از اولی ارث مال به دست می‌آید و از دومی ارث نبوت در حالی که هیچ‌گونه فرقی و قرینه‌ای که آن دو را از هم جدا تفهیم کند، وجود ندارد. ثانیاً اگر خداوند در آیه‌ی شریفه‌ی «یرث من آل یعقوب» (یرث من یعقوب) می‌فرمود احتمال داشت که مراد ارث نبوت باشد ولی خداوند فرموده: من آل یعقوب، و مقصود از آل یعقوب خوب معلوم است بنی‌اسرائیل و خویشان زکریا هستند که موجب نگرانی وی شده بوده است. ۲- آنچه که از تفاسیر و مخصوصاً تفاسیر شیعه به دست می‌آید اینکه مراد از ارث در آیه تو ارث مال است، و زکریا از خداوند می‌خواهد فرزندی به او کرامت کند که وارث امور وی باشد و خداوند او را «رضی» قرار دهد، یعنی فرزندی باشد مورد رضای خدا و خشنودی بندگان خدا باشد و این دعای دوم زکریا «رب اجعله رضیا» که غیر از دعای اول است دلالت دارد که مقصود از وراثت و وارث بودن فرزندی که از خدا خواسته وارث نسبت به مال زکریاست، چرا که اگر در دعای اول از خداوند فرزندی خواسته بود که وارث علم و نبوت زکریا باشد، دیگر معنی نداشت که دوباره از خدا بخواهد که او را «رضی» قرار دهد، چرا که خواسته او در اجابت دعای اول [صفحه ۲۴۶] برآورده شده بود، چون که فرزندی شایسته وراثت علم و نبوت زکریاست که مورد خشنودی خدا باشد، بنابراین لازم نبود که در مرحله دوم «رضی» بدون فرزند را از خدا بخواهد و این درخواست دوم درست نیست و مثل این می‌ماند که بگوییم «خدایا پیامبری سوی ما بفرست و او را بالغ و عاقل و پسندیده قرار بده» خوب اگر کسی را خدا به پیامبری برگزید، و به او موهبتی داشت، مسلم و قطعی است کسی را می‌فرستد که عاقل و بالغ هم باشد، و لطف و عنایتی که خدا بر بندگان دارد، که ارسال حجت هم از همین باب لطف خداست و معلوم است کسی را به نمایندگی از خود می‌پسندد که ملاکات و ارزشها و کمالات را داشته باشد، پس با توجه به این سخن، درخواست دوم زکریا- علیه‌السلام- در صورتی که بگوییم خواسته‌ی اول او این بود که خدا فرزندی که وارث علم و نبوت باشد به او عطا فرماید، معنی ندارد، در نتیجه مقصود حضرت زکریا از جمله‌ی «رب اجعله رضی» و از وارث و وراثت مال است، یعنی وارثی که مال و ثروت او را به ارث ببرد و موجب رضایت خداوند و بندگان او هم قرار گیرد می‌باشد. اکنون اگر کسی بگوید که بر فرض قبول کردیم که مقصود از ارث در آیات مورد بحث مال است نه نبوت و علم و یحیی- علیه‌السلام- از زکریا- علیه‌السلام- ارث برده و زکریا- علیه‌السلام- خواسته است که فرزندی خدا به او دهد که وارث مال او باشد، بر فرض که این مسئله را قبول کردیم، و حال اینکه یحیی قبل از زکریا کشته شد و از او ارث نبرده در صورتی که خدا در ذیل آیه مورد بحث استجابت دعای زکریا- علیه‌السلام- را اعلام می‌کند: «انا نبشرك بغلام اسمه یحیی» [۳۹۸]: همانا ما بشارت می‌دهیم به تو پسری را که نامش یحیی است و بنابراین ارث مال منظور نبوده است. جواب این سوال این است که اگر مقصود حضرت زکریا در دعایش وراثت نبوت و علم هم بوده، باز همان اشکال وارد است، زیرا که یحیی پیش از مرگ زکریا کشته شد و نبوت و علم زکریا به یحیی به ارث نرسید، چرا؟ برای اینکه ارث به چیزی گفته می‌شود که از مختصات و مال شخصی مورث بوده باشد و بعد از مرگ مورث به [صفحه ۲۴۷] وارث منتقل شود و بنا به گفته‌ی سؤال کننده، اگر مقصود از ارث نبوت و علم هم باشد به یحیی نرسیده است، پس

آنچه که مسلم و قطعی است و طبق قاعده‌ی ادبی «دلالت لفظ بر تمام معنی موضوع له حقیقت است» ارث مال می‌باشد. [۳۹۹]. در آیه‌ی شریفه‌ی «و ورث سلیمان داود» [۴۰۰] (سلیمان از داود ارث برد) شکی نیست که مقصود از آیه این است که سلیمان مال و سلطنت را از داود به ارث برد، و در این باره از علمای اهل سنت سخنان تعدای از مفسرین آنها بیان شد و از جمله فخر رازی که کلام بسیار مبسوطی داشت و ملاحظه شد. و تصور اینکه مقصود از وراثت اگر علم و دانش باشد، از دو جهت قابل قبول نیست و مردود است: اولاً- لفظ «ورث» در اصطلاح همگان، همان ارث در اموال است، و تفسیر آن به وراثت در علم یک نوع تفسیر به خلاف ظاهر است که تا قرینه قطعی نباشد صحیح نخواهد بود. ثانیاً علوم اکتسابی و دانشهای فکری از طریق استاد به شاگرد منتقل می‌شود و از باب استعمال مجازی می‌شود گفت: فلانی وارث علوم استاد خود می‌باشد و هر چه را که او گفته است، این در سینه‌ی خود جا داده است، ولی مقام نبوت و پیامبری جدای از این استعمال مجازی است، چرا که مقام پیامبر و علوم خدایی موهبتی است و اکتسابی و وراثتی نیست و خداوند به هر کسی بخواهد آن را می‌بخشد، و لو اینکه خواندن و نوشتن را نداند، پس از این جهت، تفسیر وراثت با این نوع علوم و معارف و مقامات و مناصب، تا قرینه قطعی و مسلمی در کار نباشد، تفسیر صحیح و درست نخواهد بود، چرا؟ برای اینکه پیامبری بعد از پیامبر اول نبوت و علم را از خدا گرفته است نه از پدر، اگر این طور بود باید فرزندان تمام پیامبران دارای مقام نبوت و رسالت می‌بودند. گذشته از این مطالب که گفته شد خداوند درباره‌ی داود و سلیمان- علیه السلام- فرموده است: «و لقد آتینا داود و سلیمان علما و قال الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده [صفحه ۲۴۸] المومنین» [۴۰۱]: (ما به داود و سلیمان علم و دانش دادیم و هر دو گفتند: سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خود برتری داد. آیا ظاهر این آیه این نیست که خداوند به هر دو نفر علم و دانش عطا فرموده و علم سلیمان موهبتی پروردگار بوده است و نه وراثتی؟. و با توجه به مطالبی که گفته شد ظاهر این آیه و آیه قبلی و آنچه که به روشنی ثابت و قطعی است این است که شریعت الهی درباره‌ی پیامبران پیشین، این نبوده که فرزندان آنها از پدرانشان ارث نبرند، بلکه اولاد آنان همانند اولاد دیگران از پدران و از یکدیگر ارث می‌بردند. بنابراین نبوت و رسالت این موهبتی الهی قابل وراثت نیست که پیامبری بیاید از خداوند درخواست فرزند می‌کند که وراثت نبوت و رسالت او باشد، در حالی که این دو از حیطه‌ی وراثت بیرون هستند، و همچنان که قبلاً هم عرض شد خداوند در آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی مبارکه انعام فرموده: «الله اعلم حیث یجعل رسالته»: خدا دانایتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. ارث در قرآن آیاتی که بیان کننده‌ی ارث در قرآن است از این قرار می‌باشد، خداوند می‌فرماید: «للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیباً مفروضاً»: [۴۰۲] برای فرزندان ذکور سهمی از ترکه ابوین و خویشان است، و برای فرزندان اناث نیز سهمی از ترکه، چه مال اندک باشد یا بسیار، نصیب هر کس (در کتاب حق) معین گردیده است. و باز هم قرآن کریم فرموده است: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» [۴۰۳]: حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث برند. شان نزول این دو آیه هر چه باشد، آنچه که مورد اتفاق تمام مذاهب امت اسلامی و همه‌ی مفسرین فریقین است اینکه: دو آیه‌ی مزبور در مقام بیان حکم ارث، عم است [صفحه ۲۴۹] و همگان را شامل می‌شود، و برای این دو آیه هیچ گونه تخصیص وارد نشده و تنها چیزی که بر خلاف عمومیت این دو آیه آمده است، روایت ابوبکر است که از زبان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل کرده است: «نحن معاشر الانبیاء...»: ما طائفه‌ی انبیا ارث نمی‌گذاریم. و آنچه که از ظاهر آیات گذشته در سوره‌ی مبارکه مریم و نحل و نمل و عمومیت این دو آیه‌ی سوره‌ی نساء ثابت شد این است که زکریا- علیه السلام- و داود- علیه السلام- را مورث معرفی کرد، و غیر از ابوبکر کسی دیگر هم این حدیث را نقل نکرده است. سیوطی در تاریخ خلفاء می‌گوید: «قالت: و اختلفوا فی میراثه، فما وجدوا عند احد من ذالک علما، فقال ابوبکر: سمعت رسول الله علیه الصلاه والسلام یقول: انا معاشر الانبیاء لانورث، ما ترکناه صدقه»: [۴۰۴] از ابوالقاسم بغوی و از ابوبکر شافعی و ابن عساکر و از عایشه نقل شده است که: بعد از رحلت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- مردم در ارث آن حضرت اختلاف کردند و هیچ کسی در این

خصوص علم نداشت و نمی دانست که چه باید کرد؟ ابوبکر به تنهایی گفت: من از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: «ما جمعیت پیامبران ارث نمی گذاریم». ابن حجر هیثمی مکی از قول ابوالقاسم بغوی و ابوبکر شافعی و ابن عساکر از قول عایشه می گوید: «و اختلفوا فی میراثه فما وجدنا عند احد فی ذالک علما، فقال ابوبکر سمعت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- یقول: انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه» [۴۰۵] (بعد از فوت رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم-) درباره‌ی میراث وی بین مردم اختلاف شد و همه سر درگم بودند و هیچ کسی نمی دانست در مورد ارث رسول الله چه باید کرد؟ در این بین ابوبکر به تنهایی اظهار داشت که من از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیدم که می فرمود: ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است. از این دو نقل پیدا است که عر این حدیث را نمی دانسته و از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- [صفحه ۲۵۰] نشنیده بوده، و از ابوبکر نقل می کرده است و در منتخب کنز العمال در باب خلافت ابوبکر نقل شده است که عمر به علی- علیه السلام- و عباس گفت: ابوبکر به من خبر داد و عمر سوگند یاد کرد که ابوبکر راستگو بوده و از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیده است که: «ان النبی لا یورث و انما میراثه فی فقراء المسلمین» [۴۰۶]: پیامبر ارث نمی گذارد و میراث او متعلق به فقرای مسلمین است. ابن ابی الحدید بعد از آن این حدیث را از ابی بکر جوهری نقل کرده و او با هفت سند از ابن هریره و او از قول پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل می کند و می گوید: «قلت هذا حدیث غریب، لان المشهور انه لم یرو حدیث انتفاء الارث الا ابوبکر وحده». [۴۰۷] من می گویم: این حدیث ابوبکر غرابت دارد، و مشهور این است که حدیث انتفای ارث انبیاء را غیر از ابوبکر کسی دیگر نقل نکرده است. باز هم ابن ابی الحدید بعد از نقل جریان آمدن علی- علیه السلام- و عباس پهلوی عمر و نقل کردن روایت ابوبکر توسط عمر، می گوید: «قلت: و هذا ایضا مشکل، لان اکثر الروایات انه لم یرو هذا الخبر الا ابوبکر وحده، و ذکر ذالک اعظم المحدثین، حتی ان الفقهاء فی اصول الفقه اطبقوا علی ذالک فی احتجاجهم فی الخبر برایه الصحابی الواحد و قال شیخنا ابو علی، لا- تقبل فی الروایه الا- روایه اثین کالشهاده، فخالفه المتکلمون والفقهاء کلهم... قد روی ان ابوبکر قوم حاج فاطمه- سلام الله علیها- قال: انشد الله امرا سمع... فاین کانت هذه الروایات ایا ابوبکر! ما نقل ان احدا من هولاء یوم خصومه فاطمه- سلام الله علیها- و ابوبکر روی من هذا شیئا»: [۴۰۸] من می گویم: این حرف عمر هم دارای اشکال است، برای این که اکثر روایات این خبر را روایت نکرده اند به جز ابوبکر و بیشتر محدثین و حتی فقها در اصول فقه به مناسبت همین حدیث در اثبات حجیت خبر واحد که از یک صحابی نقل شود اتفاق نموده اند، و بعد ابن ابی الحدید از ابو علی سخنی را نقل می کند که روایت مثل شهادت می ماند، همان طوری که در شهادت دو [صفحه ۲۵۱] نفر معتبر است در روایت هم باید دو نفر آن را نقل کنند. بعد سخنی را از متکلمین و فقها بر رد نظر ابو علی ذکر می کند، و در آخر می گوید: ابوبکر با فاطمه- سلام الله علیها- احتجاج می کرد و فریاد می زد: ای مردم سوگند به خدا اگر کسی این حدیث را از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیده اظهار کند، مالک بن اوث بن حدثان گفت: من این سخن را از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیده ام، و این حدیث [۴۰۹] می فهماند که عمر و طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد شهادت دادند که ما از پیامبر شنیده ایم که فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم. بعد ابن ابی الحدید می گوید: این آقایان در روز احتجاج ابوبکر با دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- کجا بودند؟ و در آخر می گوید: اثبات این مطلب به سادگی امکان ندارد، برای اینکه از نظر تاریخ هیچ کس به جز ابوبکر این حدیث را نقل نکرده است. خواننده‌ی گرامی بنابراین تحلیل و بیان، مسئله‌ی ارث بطور کلی در قرآن نسبت به همه یکسان است و پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- یک ویژگی خاص وجود می داشت، باید آن برای مردم و امت اسلام معلوم و روشن باشد و یا این که به وسیله‌ی قرآن و یا احادیث متواتره بیان شده باشد (مثل دیگر احادیث پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در موضوعات دیگر) حکم آن باید ثابت شود، نه اینکه یک کسی بیاید به تنهایی روایتی را از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل کند که جز خود او کسی دیگر آن روایت را از پیامبر نشنیده است و رسول خدا را از حکم کلی و منطوق قرآن خارج کند. اگر کسی مثل ابوهریره در برابر ابوبکر ادعا می کرد و می گفت: من

از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که خانه‌ی ابوبکر مال من (ابوهریره) است، و یا اینکه متعلق به همه مسلمانان می‌باشد، و خود او حق تصرف ندارد، آن وقت هیچ گاه این ادعای ابوهریره از نظر ابوبکر مسموع نبود و مورد قبول واقع نمی‌شد، آن هم صرفاً به عنوان اینکه یک نفر چنین ادعایی را می‌کند و از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین شنیده است و مسلم ابوبکر [صفحه ۲۵۲] از خانه و زندگی خود دست برنمی‌داشت، پس چگونه ممکن است زهرا - سلام الله علیها - از حق مسلم و قطعی خود که قرآن آن حق را برای او ثابت کرده فقط به خاطر یک روایتی که به جز یک نفر کسی دیگر نقل نکرده، از حق خدایش محروم گردد؟ حالا اگر گفته شود: چون ناقل حدیث ابوبکر بوده است و با در نظر گرفتن جهات شخصیتی وی حدیثی را که او نقل کرده است مثل این است که یک حدیث قطعی است! در جواب باید گفت: با در نظر گرفتن تمام شئون و جهات ابوبکر او این حدیث را در مقام خصومت با فاطمه - سلام الله علیها - اظهار کرده و با این حدیث می‌خواسته منازعه را به نفع خود تمام کند، برای اینکه در برابر فاطمه - سلام الله علیها - مدعی بوده است، و لذا نمی‌شود گفت که این حدیث مثل یک حدیث قطعی و مسلم است. باز هم اگر گفته شود که ابوبکر از این دعوا نفع شخصی نداشته، بلکه ادعا می‌کرد که متروکه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صدقه است، و نمی‌گفت که به خود من متعلق است و یا مال من است. در جواب این هم باید گفت که فاطمه - سلام الله علیها - و علی - علیه السلام - هم در ادعای خودشان تکذیب نمی‌شوند، چرا؟ برای اینکه فدک قبلاً در دست آنها بوده و آنان متصرف بوده‌اند و هیچ جا دیده نشده است که متصرف را در مقام ادعای مالکیت متهم به کذب کنند و یا اینکه نسبت کذب به او بدهند، و چنان چه خود مولی علی - علیه السلام - فرمود: فدک در دست ما بود و از آنچه که آسمان بر آن سایه افکنده بود فقط فدک از آن ما بود. آنچه که از این بیانات و لسان آیات قرآن کریم به دست آمد، این مطلب روشن شد که مسئله‌ی ارث یک قاعده و قانون کلی اسلام است و همه نسبت به آن یکسان هستند، و هیچ پیامبری در رابطه با ارث از این قاعده‌ی کلی مستثنی نیست و اگر پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین چیزی را فرموده باید او را به کرات مثل روایات دیگر به مردم می‌گفت و بیان می‌کرد تا همه روشن می‌شدند. [صفحه ۲۵۳]

فدک و دادخواهی زهرا

فاطمه - سلام الله علیها - در خطبه‌ی غرا و پرشکوه خود که در مجلس ابوبکر بیان فرمود (در فصل نه گذشت) به آیات قرآن استدلال نمود، و با منطوق عقل و خرد الهی با ابوبکر احتجاج فرمود و او متمسک به حدیث جعلی و ساختگی شد. حال اولاً دادخواهی فاطمه - سلام الله علیها - را بررسی می‌کنیم و ثانیاً حدیث جعلی را. کتابهای صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی دواد و کتابهای دیگر علمای اهل سنت با کمال صراحت این حقیقت را بیان کرده‌اند: مادامی که زهرا - سلام الله علیها - زنده بود در مورد فدک ساکت نشد و مکرر به ابوبکر مراجعه کرده و فدک را مطالبه می‌فرمود، و حتی در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به وی بوده است، اظهار فرمود و گواهانی را در برابر مسلمانان اقامه نمود. و در مرتبه‌ی دیگر به عنوان اینکه فدک ارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است و باید در تصرف او درآید ادعای خود را اظهار فرمود و با عبارات مختلف با ابوبکر احتجاج نمود، از جمله فرمود: «انت ورثت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ام اهل» آیا تو وارث پیامبر هستی یا اهل و دودمان او؟ ابوبکر در جواب گفت: «بل اهل» بلکه اهل او. [صفحه ۲۵۴] چنانکه در مسند احمد بن حنبل نقل شده، ابن ابی الحدید بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «و هذا صریح بان - صلی الله علیه و آله و سلم - مورث يرثه اهل و هو خلاف قوله: لا نورث»: [۴۱۰] این حدیث صراحت دارد که ابوبکر یک نوع اقرار ضمنی نموده به این که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مورث است و اهل و خانواده‌ی او وارث هستند، و این خلاف قول ابوبکر می‌باشد. (که گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم). باز فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - در مورد دیگر در مقام اثبات حق خود فرمود: «قالت له من يرثك، قال اهلی و ولدی؟ فقالت: فمالی لا ارث ابی

فقال سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يقول لانورث فغضبت رضى الله عنها من ابوبكر و هجرته الى ان ماتت» [۴۱۱]: فاطمه - سلام الله عليها - به ابوبكر فرمود: چه كسى از تو ارث مى برد؟ او گفت: خانواده و فرزندانم، بعد فاطمه - سلام الله عليها - فرمود: پس براى چه من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبكر در جواب گفت: از سول خدا - صلى الله عليه وآله وسلم - شنيدم كه ما پيامبران ارث نمى گذاريم، فاطمه - سلام الله عليها - از اين حرف ناراحت شد و از ابوبكر كناره گرفت تا اينكه در حال غضب از دنيا رفت. باز هم در تعبير ديگرى در سيره ي حليه آمده است: «يا ابوبكر افى كتاب الله ان ترثك ابنتك و لا ارث ابى»: آيا در كتاب خداست كه دختر تو از تو ارث برد و من از پدرم ارث نبرم؟. آن حضرت در مرحله ي ديگر در ضمن خطبه ي شيوا و استدلالهاى پر محتواى و كوينده، اين گونه فرمود: «يا بن ابى قحافه افى كتاب الله ان ترث اباك و لا ارث ابى لقد جئت شيئا فريا»: [۴۱۲] اى پسر ابى قحافه آيا در كتاب خدا آمده است كه تو از پدرت ارث ببرى و من از پدرم ارث نبرم؟ به تحقيق سخنى تازه آوردى! اين سخنرانى فاطمه - سلام الله عليها - را ابن ابى الحديد، در جلد ۱۶ صفحه ۱۴۹ بيان [صفحه ۲۵۵] كرده است و نيز احتجاج و دادخواهى بانوى دو عالم هنگامى كه به اتفاق على - عليه السلام - نزد ابوبكر آمد و با او با آيات قرآن استدلال فرمود كه بحث آن در فصل «فدك و ميراث پيامبر» گذشت و نيز استدلال و احتجاج كوثر الهى پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - در برابر هيات حاكمه ي وقت از مواردى است كه ابن ابى الحديد بيان كرده است: «قال: ابوبكر جوهرى، حدثنا ابو زيد، عن هارون بن عمير، عن الوليد بن مسلم، عن مسلم، عن اسماعيل بن عباس، عن محمد بن السائب، عن ابى صالح، عن مولى ام هانى، قال: دخلت فاطمه على ابوبكر بعد ما ستخلف فسالته ميراثها من ابيها، فمنعها، فقالت له: لئن مت اليوم من كان يرثك؟ قال: ولدى اهلى، قالت: فلم ورث انت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - دون ولده و اهله؟ قال: فما فعلت يا بنت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: بلى، انك عمدت الى فدك، و كانت صافيه لرسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فاحذتها، و عمدت الى ما انزل الله من السماء فرفعته عنا»: [۴۱۳] ابوبكر جوهرى با هفت سند از غلام ام هانى مى گويد: بعد از آن كه ابوبكر خلافت را به دست آورد، فاطمه - سلام الله عليها - بر او وارد شد و ميراث پدرش را از او خواست، ابوبكر از دادن ميراث پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - امتناع كرد، فاطمه - سلام الله عليها - فرمود: اى پسر ابى قحافه اگر همين امروز تو بميرى و ارث تو كيست؟ ابوبكر جواب داد: فرزندان و اهل عيال و ارث من هستند، فاطمه - سلام الله عليها - فرمود: پس چگونه است و ارث پيامبر تو باشى و فرزندان و اهل و عيال او از او ارث نبرند؟ ابوبكر در جواب گفت: اى دختر رسول خدا - صلى الله عليه وآله وسلم - من و ارث پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - نيستم و چنين ادعائى نكردم حضرت فاطمه - سلام الله عليها - فرمود: براى چه فدك را در حالى كه ملك خاص شخص پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - بود تصرف نمودى و ما را از آن محروم ساختى در حالى كه آن به فرموده ي خدا مال ما بود و پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - آن را به ما بخشيده بود. غير از اين موارد كه ذكر شد، موردهاى ديگر هم هست كه پيامبر - صلى الله عليه وآله وسلم - فدك [صفحه ۲۵۶] را در زمان حيات مبارك خود به فاطمه - سلام الله عليها - عطا فرمود و هنگام رحلت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فاطمه مالك و متصرف فدك بود (در فصلهاى فدك و سهم ذوى القربى در قرآن، و فدك ميراث پيامبران در قرآن، ملاحظه شد). وقتى كه ابوبكر روى كار آمد افرادى را فرستاد تا نمايندگان فاطمه - سلام الله عليها - را از سرزمين فدك بيرون كردند و فدك را تصرف نمودند و از فاطمه - سلام الله عليها - بر ماليك فدك بينه و شاهد خواست! وقتى كه از زهرا - سلام الله عليها - بر ماليك وى بر فدك شاهد مطالبه نمود، به ابوبكر گفته شد: زهرا - سلام الله عليها - متصرف و ذواييد است و متصرف نبايد براى اثابت ماليكيت خود شاهد و بينه اقامه كند، بلكه آن كسى كه در برابر ماليكيت وى ادعا دارد كه (متصرف و ذواييد) مالك نيست بايد بينه و شاهد اقامه كند. پس روى محاكمه رسمى و قانونى و قاعده ي فقهى لازم نبود كه فاطمه - سلام الله عليها - شاهد بياورد، و اينكه بانوى دو عالم على - عليه السلام - و ام ايمن را به عنوان شاهد آورد، از باب شاهد و گواه رسمى نبود، بلكه از باب استظهار مطلب بود كه به گواهى آنها استدلال فرمود، و الا از جهت قانون فقه فاطمه - سلام الله عليها - نياز به آوردن شاهد نداشت، براى اينكه مالك بود، ما

چون ابوبکر از وی شاهد طلبید و فاطمه - سلام الله علیها - را ملزم به آوردن بینه کرد، زهرا - سلام الله علیها - برای اثبات سخن خود شهود و گواهان محکم و عادل را حاضر فرمود، از طرفی هم برای اینکه زیر بار زور نرفته باشد شهود و گواهان را تکمیل نفرمود، چرا؟ برای اینکه تکمیل شهود از طرف زهرا - سلام الله علیها - در این مورد تصویب زور گویی بود. از همه‌ی اینها گذشته یک سوال در اینجا مطرح است، و آن اینکه چرا و به چه دلیل شهادت و گواهی علی - علیه السلام - که افضل امت است (درباره‌ی این که فدک اعطایی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به زهرا - سلام الله علیها - بوده و زهرا - سلام الله علیها - مالک فدک می باشد) پذیرفته نمی شود؟! و اما شهادت شهود ابوبکر مبنی بر اینکه «پیامبر فرمود: میراث من به همه‌ی مسلمانان تعلق دارد» مورد قبول واقع شد و عمر بر این ادعا شهادت داد؟! در آنجا اسقاط شهادت افضل امت و در اینجا پذیرش روایت جعلی و قبول [صفحه ۲۵۷] شهادت!!! عجب است از روزگار شهادت دختر خود عایشه را در رابطه با اینکه من شنیدم پیامبر فرمود: ابوبکر برای مردم به جای وی نماز بخواند قبول شد و این شهادت را حکومت پذیرفت، ولی سخن کوثر خدا و شهادت ولی خدا و افضل امت قبول نشد و مردود واقع شد!! ابن حجر مکی در کتاب «الصواعق المحرقة» می گوید: «ان ابوبکر کان رحیما و کان یکره ان یغیر شیئا ترکه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اعطانی فدک، فقال: هل لک بینه، فشهد لها علی و ام ایمن فقال: لها فبرجل و امراه تستحقیها»: [۴۱۴] ابوبکر فدک را از فاطمه - سلام الله علیها - گرفت در حالی که او مرد مهربانی بود! زیرا بر او ناگوار بود که روش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را تغییر دهد، فاطمه - سلام الله علیها - نزد او آمد و ادعا کرد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به من بخشیده است، ابوبکر گفت: آیا شاهدی داری؟ علی - علیه السلام - و ام ایمن به نفع زهرا - سلام الله علیها - در این قضیه شهادت دادند، ابوبکر گفت: آیا به گواهی یک مرد و یک زن تو ادعای استحقاق می کنی؟! در اینجا باید گفت: اگر بر فرض کسی این مطلب را که زهرا - سلام الله علیها - متصرف فدک بود و ابوبکر آن را با اعمال زور و قدرت از او گرفت، انکار کند، در برابر کتاب خدا و سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جز زور گویی و اجتهاد مستبدانه دلیل دیگری نخواهد داشت. علامه سمهودی از حافظ بن مشیه و او هم از نمیرین حسان نقل کرده، می گوید: «قال: قلت لزید بن علی - علیه السلام - و انا ارید ان اهجن امر ابوبکر: ان ابوبکر انتزع فدک من فاطمه - سلام الله علیها - فقال: ان ابوبکر کان رجلا رحیما و کان یکره ان یغیر شیئا فعله رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فاتته فاطمه - سلام الله علیها - فقالت: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اعطانی فدک، فقال: لها، هل لک علی هذا بینه؟ فجاءت بعلی - علیه السلام - فشهد لها، ثم جاءت ام ایمن فقالت: الستما تشهدان انی من اهل الجنة؟ قال: بلی قال ابو زید: یعنی انها [صفحه ۲۵۸] قالت لابی بکر و عمر قالت: فانا اشهد ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اعطاها فدک»: [۴۱۵] ابن حسان گفت: به زید بن علی - علیه السلام - گفتم: این عمل ابوبکر در نظر من خیلی زشت می باشد که فدک را به زور از فاطمه - سلام الله علیها - گرفت، زید گفت: ابوبکر مرد مهربانی بود ولی نمی خواست روش رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را تغییر دهید، فاطمه - سلام الله علیها - نزد او آمد و فدک را از وی مطالبه فرمود، و مدعی شد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به من عطا فرموده، ابوبکر گفت: آیا شاهد و گواهی بر این مدعا داری؟ زهرا - سلام الله علیها - اول علی - علیه السلام - را به عنوان شاهد نزد ابوبکر آورد و علی - علیه السلام - در این جریان به نفع فاطمه - سلام الله علیها - شهادت داد و بعد ام ایمن را به عنوان شاهد آورد، ام ایمن رو کرد به ابوبکر و عمر، گفت: آیا شما دو نفر شاهد هستید که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ام ایمن از اهل بهشت است؟ گفتند: بلی، ام ایمن گفت: پس من هم گواهی می دهم که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشیده است. حالا اگر ابوبکر سخن فاطمه - سلام الله علیها - را قبول می کرد و فدک را به وی رد نموده و پس می داد، در این صورت در قضاوت خود اعتماد بر ادعای صرف نکرده بود و بدون بینه حق را به صاحب حق نپرداخته بود، چرا؟ برای اینکه گفتار ام ایمن که آیا شما دو نفر شهادت می دهید که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ام ایمن از اهل بهشت است، به منزله اقرار و اعترافی بود که ام ایمن از ابوبکر و عمر گرفت، برای اینکه ام ایمن در گواهی خود راستگو است، بطوری که به هر حقی که

او شهادت دهد برای حاکم عادل قطع و یقین حاصل می‌شود که آن حق ثابت است، بنابراین رد این شهادت برای حاکم جایز نیست. پس اولاً- خواستن بینه از فاطمه- سلام الله علیها- درست نبود زیرا بنا به مصداق آیه‌ی تطیهر معصوم بوده و هرگز احتمال کذب در سخن و کلامش [صفحه ۲۵۹] نمی‌رفت، و ثانیاً شهادت حضرت علی- علیه السلام- و ام‌ایمن را که از آنها اعتراف بر بهستی بودن خود گرفت و او را رد کردند، درست نبود!! ابی داود در سنن خود می‌گوید: «حدثنا محمد بن یحیی بن فارس، ان الحکم بن نافع حدثهم، اخبرنا شعيب، عن الزهري، عن عماره بن خزيمة ان عمه حدثه، و هو من اصحاب النبي- صلی الله علیه و آله و سلم- ان النبي- صلی الله علیه و آله و سلم- ابتاع فرسا من اعرابي، فاستتبعه النبي- صلی الله علیه و آله و سلم- ليقضيه ثمن فرسه فاسرع رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- المشي و ابطا الاعرابي، فطفق رجال يعترضون الاعرابي فيسا و مونه (او فيسا و مونه) بالفرس، و لا يشعرون ان النبي- صلی الله علیه و آله و سلم- ابتاعه، فنادى الاعرابي رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فقال: ان كنت مبتاعا هذا الفرس و الا بعته، فقام النبي- صلی الله علیه و آله و سلم- حين سمع نداء الاعرابي فقال «او ليس قد ابتعته منك» فقال الاعرابي لا- والله ما بعته، فقال النبي- صلی الله علیه و آله و سلم- «بلى قد ابتعته منك» فطفق الاعرابي يقول: هلم شهيدا، فقال: خزيمة بن ثابت: ان اشهد انك قد بايعته، فاقبل النبي- صلی الله علیه و آله و سلم- على خزيمة فقال: بم تشهد؟ فقال: بتصديقك يا رسول الله، فجعل رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- شاهاده خزيمة بشهادة رجلين»: [۴۱۶]. هرگاه در جریانی یک شاهد گواهی داد، و حاکم می‌دانست این شاهد راست می‌گوید، در این صورت برای حاکم جایز است که طبق همان شهادت واحد حکم کند، بعد با پنج سند جریان شهادت خزيمة به نفع رسول خدا را نفع می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی از اعرابی اسبی را خرید، پیامبر- صلی الله علیه و آله- خواست قیمت اسب را به اعرابی دهد و به سرعت می‌رفت که بهای اسب را بیاورد، ولی اعرابی با کنندی می‌آمد و در راه به مردانی برخورد، آنها به اعرابی اعتراض کردند که اسب را ارزان فروختی و با وی درباره‌ی قیمت اسب صحبت می‌کردند و نمی‌دانستند که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- اسب را از اعرابی خریده است، اعرابی خطاب به [صفحه ۲۶۰] رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- گفت: اگر تو می‌خواهی این اسب را بخری بخر والا- من او را می‌فروشم! پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- وقتی که صدای اعرابی را شنید ایستاد و فرمود: آیا او را من از تو نخریدم؟! اعرابی گفت: نه قسم به خدا من نفروختم، پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: بلی من آن را از تو خریدم، اعرابی گفت: اگر تو آن را از من خریده‌ای و شاهد و گواهی بیاور!! خزيمة بن ثابت که نظاره‌گر جریان بود خطاب به اعرابی گفت: من شهادت می‌دهم که تو آن اسب را به رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فروختی، پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به طرف خزيمة آمد و فرمود: به چه مناسبت تو شهادت دادی؟ خزيمة عرض کرد به تصدیق کردن تو یا رسول الله، چون تو پیامبر خدا هستی و هر چه که می‌گویی حق است، بعد رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- شهادت خزيمة را به عنوان شهادت دو مرد قبول کرد. حال باید سوال کرد که چطور شد که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شهادت خزيمة را قبول فرمود، ولی سران سقیفه شهادت ولی خدا و افضل از انبیای سلف را قبول نکردند؟! اگر در این روایت ابی داود دقت شود، این مطلب به دست می‌آید که با گواهی ابوبکر و عمر به راستگویی ام‌ایمن شهود کامل می‌شود، برای اینکه در این قضیه ام‌ایمن از آن دو نفر اقرار گرفت که او راست می‌گوید: و با این اقرار و اعتراف آن دو به آنچه که ام‌ایمن شهادت داده بود گواهی دادند. بنابراین باید گفت: زهرا- سلام الله علیها- در اینجا چهار گواه و شاهد داشت ۱- حضرت علی- علیه السلام-، ۲- ام‌ایمن، ۳- ابوبکر، ۴- عمر، چرا که ابوبکر و عمر در ضمن اقرار و اعتراف به راستگویی ام‌ایمن شهادت دادند مبنی بر اینکه هر چه ام‌ایمن می‌گوید حقیقت دارد. و اگر گفته شود که در اینجا احتیاج به شهادت و گواه نبود، این همه به جاست چرا؟ برای اینکه ابوبکر که خود را خلیفه‌ی رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- می‌دانست، و با توجه به اینکه او اقرار کرده بود که ام‌ایمن زنی راستگو است و از طرفی ام‌ایمن هم شهادت داد که فدک متعلق به زهرا- سلام الله علیها- است و پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به او بخشیده است، بنابراین ابوبکر که خود مدعی بود فدک مال

مسلمین است، با این ادعا [صفحه ۲۶۱] اقرار و اعتراف کرده بود که فدک مال زهراست (چون صداقت ام‌ایمن را پذیرفته بود) و با اقرار مدعی به ثبوت حق برای مدعی علیه، دیگر جایی برای شهادت و گواهی شاهد باقی نمی‌ماند. اگر انسان به همین شهادت و گواهی و خواستن و بینة دقت کند، همینها خود ثابت می‌کند که فدک متروکه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبوده، بلکه در زمان حیات خود به دخترش فاطمه - سلام الله علیها - بخشیده بود. باز هم از جمله چیزهایی که بر متصرف و مالکیت زهرا - سلام الله علیها - در فدک دلالت دارد، و ثابت می‌کند که فدک قبلاً در دست فاطمه - سلام الله علیها - بوده و آن را به زور از وی گرفته‌اند، کلام و سخن مولی علی - علیه السلام - در نهج البلاغه است که در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشته، فرموده است: «بلی کانت فی ایدنا فدک من کل ما اظلت السماء فسحتت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین»: [۴۱۷] آری در دست ما از آنچه که آسمان سایه بر آن افکنده بود فقط فدک بود که عده‌ای به آن بخل ورزیدند و عده‌ی دیگر از آن چشم پوشیدند و بهترین حاکم خداست. و ابن ابی‌الحدید در ضمن تفسیر کلمات و جملات این خطبه می‌گوید: «و هذا الکلام کلام شاک متظلم»: [۴۱۸] از این بیان مولا علی - علیه السلام - چنین برمی‌آید که فدک قبلاً در دست فاطمه - سلام الله علیها - و خود علی - علیه السلام - بوده است و به زور و ظلم و ستم از آنها گرفته شده است و در مقام اثبات حق اهل بیت - علیه السلام - هیچ گونه کوتاهی نکردند، اگر چه اهل بیت - علیه السلام - در پس گرفتن حق خود به اسلحه متوسل نشده و حاکم زمان هم به شکایت آنها توجهی نکرد، و حکومت‌های بعدی هم به دادخواهی آنها گوش ندادند و در نتیجه علی - علیه السلام - شکایت را به درگاه خداوند برده و می‌فرماید: «نعم الحکم الله»: بهترین حاکم خداوند است. حال این سؤال مطرح است که اگر فدک مال فاطمه - سلام الله علیها - و اهل بیت بود [صفحه ۲۶۲] و حکام قبل از علی - علیه السلام - آن را غصب کردند، چرا وقتی که علی - علیه السلام - خلافت و امارت را به عهده گرفت در مورد فدک همانند خلفای گذشته رفتار کرد و آن را به عنوان باز مانده‌ی همسرش فاطمه - سلام الله علیها - تملیک نفرموده و متصرف نشد؟ در جواب باید گفت انسان هر طوری که بخواهد اموال خود را بر حسب مصالح شخصی و نوعی خود می‌تواند متصرف شود، علی - علیه السلام - مصلحت خود را در این دانست که فدک را به عنوان یک دارایی شخصی تصاحب نکند، و بلکه مصلحت را در این دانست که عایدات آن را بین فقراء تقسیم نماید. گذشته از این، خود مولی علی - علیه السلام - در دنبال همین نامه به عثمان بن حنیف فرموده است: «و ما اصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدث جوانب المزلق»: [۴۱۹]: همانا به درستی که نفس خود را به سبب تقوی ریاضت می‌دهم تا در روز ترس بزرگ امنیت داشته باشد و بر فراز پرتگاهی لغزنده (صراط) ثابت بماند. در این جا علی - علیه السلام - می‌فرماید که درست است فدک مال شخصی من است، ولی من آن را رها کرده و تصرف نمی‌کنم، چون عاقبت من فردای قیامت و گور است و با اعراض از مال دنیا چه فدک و غیر فدک نفس خود را ریاضت می‌دهم که به محبت و دوستی دنیا آلوده نشود و این ریاضت و سختی را به این خاطر انجام می‌دهم که در روز قیامت و در پل صراط از ترس و وحشت مصون باشم... در همین رابطه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «قال ابوبکر: و اخبرنا ابوزید قال: حدثنا حیان بن هلال، عن محمد بن یزید بن ذریع، عن محمد بن اسحاق، قال: سالت ابا جعفر بن محمد بن علی - علیهما السلام - قلت: ارایت علیا حین ولی العراق و ما ولی من امر الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی؟ قال: سلک بهم طریق ابوبکر و عمر قلت: و کیف؟ و لم و انتم تقولون ما تقولون! قال: اما والله ما کان اهله یصدرون الا عن رایه فقلت: فما منعه؟ قال کان یکره ان یدعی علیه مخالفه ابوبکر و عمر»: [۴۲۰]: ابوبکر جوهری با چهار سند از [صفحه ۲۶۳] محمد بن اسحاق می‌گوید: از امام باقر - علیه السلام - سؤال کردم: امیر المؤمنین - علیه السلام - وقتی که به خلافت رسید، نسبت به سهم خویشان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از خمس، چه تصمیمی گرفت؟ حضرت فرمود: آن را مثل ابوبکر و عمر جزء بیت‌المال قرار داد، عرض کردم: چرا؟ در حالی که شما می‌گویید سهم ذوی القربی برای خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است. فرمود: به خدا قسم خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چیزی نمی‌گویند مگر مطابق نظر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است. سپس عرض کردم: چه چیز مانع علی - علیه السلام - بود؟ فرمود: علی - علیه السلام - دوست نمی‌داشت

در رابطه با چیزی که سودش به خاندان خود می‌رسید، مردم بگویند علی مخالفت ابوبکر و عمر نموده است. در این حدیث ابن ابی‌الحدید علت عدم رجوع به سهم ذوی القربی را جو حاکم بر زمان وی می‌داند، اگر چه مولی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در بعضی از امور از مخالفت ابوبکر و عمر ابایی نداشت، چنانکه مشاهده می‌شود دستور به تساوی حقوق دریافتی مسلمانان از بیت‌المال می‌دهد، و با وجود تبعیضاتی که بود همه را مساوی هم قرار داد. اما وقتی که نوبت به فدک می‌رسد که از بنی‌هاشم است و اگر چه فدک مال خود اوست و از طرف خدا به او اعطا شده است، ولی به رویه گذشته آن را به جزء بیت‌المال قرار داد، چرا؟ برای اینکه نگویند: علی - علیه‌السلام - چون حالا - که به حکومت و قدرت رسیده در امور خاندان خود وسعت داده و بر خلاف ابوبکر و عمر، سهم ذوی القربی و فدک و اموال دیگر را به آنها برگرداند، و این وسیله‌ای شود تا علیه او جوسازی کنند و مردم ساده لوح از او جدا شوند. خود مولی در جای دیگر فرمود: «حاکمان قبل از من اعمال مخالف رسول خدا انجام داده‌اند و در مخالفت کردن با آن حضرت تعمد داشتند و عهد او را نقض کردند و سنت او را تغییر دادند. اگر من مردم را مجبور به ترک بدعتها کنم و همه‌ی احکام و سنتهای زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را برگردانم، لشکریان از من جدا خواهند شد و با عده‌ای از شیعیان که مقام مرا می‌دانند و امامت مرا از کتاب خدا و سنت رسول خدا [صفحه ۲۶۴] پذیرا شده‌اند تنها خواهم ماند. بدانید اگر مقام ابراهیم را به جایی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گذاشته بود، برگردانم و فدک را به ورثه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - تحویل دهم... مرا تنها خواهند گذاشت». [۴۲۱]. از آنچه که در این فصل گفته شد این نتیجه حاصل شد که فدک و مالکیت آن از آن زهرا - سلام الله علیها - بود و نمایندگان بانوی دو عالم بر آن سرزمین کار می‌کردند و در تصرف فاطمه - سلام الله علیها - بود، ولی متأسفانه حکومت آن را غصب کرد و در مقام و استدلال از مصداق آیه‌ی تطهیر بینه و شاهد خواست و به بهانه‌های واهی شهود را هم قبول نکردند و در نتیجه گوهر تابناک پیامبر در حال غضب از ابوبکر و عمر از دنیا رفت و به شهادت رسید. [صفحه ۲۶۵]

ادعای زهرا ی و تصدیق ابوبکر

دستگاه حکومت، به مالکیت فاطمه - سلام الله علیها - بر فدک اعتراف و اقرار کرد و رئیس حکومت با دست خود سند و مدرک مالکیت فدک را نوشت و به فاطمه - سلام الله علیها - داد، ولی متأسفانه دست دیگری سند را از بین برد و نابود کرد. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه در این باره می‌گوید: «روی ابراهیم بن السعید الثقفی، عن ابراهیم بن میمون قال: حدثنا عیسی بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - عن ابيه، عن جده عن علی - علیه‌السلام - قال: جائت فاطمه - سلام الله علیها - الی ابوبکر و قالت: ان ابی اعطانی فدک و علی - علیه‌السلام - و ام ایمن یشهدان، فقال: ما کنت لتقولی علی ایبک الا الحق، قد اعطیتکها، و دعا بصیحه من ادم فکتب لها فیها، فخرجت فلقت عمر، فقال: من این جئت یا فاطمه؟ قالت: جئت من عند ابوبکر، اخبرته ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اعطانی فدک، و ان علیا و ام ایمن یشهدان لی بذالک، فاعطانیها و کتب لی بها، فاخذ عمر منها الکتاب، ثم رجع الی ابوبکر فقال: اعطیت فاطمه فدک، و کتب بها لها؟ قال: نعم، فقال: ان علیا یجر الی نفسه، و ام ایمن امراه، و بصر فی الکتاب فمحاها و خرقة». [۴۲۲]. با چهار سند از علی - علیه‌السلام - نقل کرده است: فاطمه - سلام الله علیها - نزد ابوبکر آمد و فرمود: پدرم فدک را به من بخشیده است و علی - علیه‌السلام - و ام ایمن بر این مدعا گواه [صفحه ۲۶۶] و شاهدند، ابوبکر در جواب فاطمه - سلام الله علیها - گفت: ای دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تو نسبت به پدرت غیر از حق نسبتی دیگر نخواهی داشت و همانا فدک را به تو پس می‌دهم، بعد ابوبکر تکه پوستی را طلبد و مالکیت فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - را نسبت به فدک تثبت نموده و در آن نوشت و به دست فاطمه - سلام الله علیها - داد، فاطمه - سلام الله علیها - نامه را گرفت و از نزد ابوبکر خارج شد، در راه با عمر ملاقات کرد، او از آن حضرت سؤال کرد از کجا می‌آیی و کجا بودی؟ فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: از نزد ابوبکر می‌آیم و

به او خبر دادم که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فدک را به من بخشیده بود و علی- علیه السلام- و ام‌ایمن بر مدعای من شهادت دادند و ابوبکر فدک را به من پس داد و این سند و وثیقه را به عنوان تأیید مالکیت من نسبت به فدک داده است: عمر نامه را از دست فاطمه- سلام الله علیها- گرفت و نزد ابوبکر آمد، از او سؤال کرد: تو این نامه را به فاطمه- سلام الله علیها- داده‌ای؟ ابوبکر در جواب گفت: آری، عمر گفت: علی به نفع خود گواهی داده و ام‌ایمن هم زنی بیش نیست، و بعد آب دهان خود را بر نوشته ابوبکر انداخت و آن را پاره کرد و از بین برد. با توجه به این روایت شهادت حضرت علی- علیه السلام- و ام‌ایمن (و بنابر بعضی از روایات دیگر امام حسن و امام حسین- علیهما السلام- نیز شهادت دادند) پذیرفته نشد، در حالی که آن دو نفر می‌دانستند که فدک به زهرا- سلام الله علیها- تعلق دارد و مالکیت آن در زمان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- تثبیت شده بود و عجیب است که ابوبکر و عمر با وجود آیات، بینات [۴۲۳]، فدک را به فاطمه- سلام الله علیها- ندادند، چرا؟ برای اینکه از نظر عمر شهادت و گواهی شوهر و فرزندان به نفع همسر و مادر پذیرفته نمی‌شود، در حالی که همین آقایان گواهی عایشه را که گفت: پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: ابوبکر با مردم در مسجد نماز بخواند، قبول کردند و پذیرفتند، و ابوبکر را وادار کردند که به جای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نماز بخواند، و شگفتا و عجبا بر اینکه گواهی عایشه به نفع ابوبکر مورد تصدیق قرار گرفت ولی گفتار و ادعای مصداق‌های آیه‌ی تطهیر [صفحه ۲۶۷] فاطمه- سلام الله علیها- و شهادت علی و حسن و حسین- علیهم السلام- و ام‌ایمن در مورد فدک پذیرفته و تصدیق نمی‌شود. حلبی یکی از مورخین اهل سنت در سیره‌ی خود می‌گوید: «انه رضی الله عنه کتب لها بفدک و دخل علیه عمر رضی الله عنه فقال ما هذا؟ فقال: کتاب کتبه لفاطمه: بمیراثها من ابیها، فقال مماذا تنفق علی المسلمین و قد حاربتک العرب کما تری ثم اخذ عمر الکتاب فشقه» [۴۲۴] فاطمه- سلام الله علیها- دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- وارد مسجد شد، در حالی که ابوبکر بر فراز منبر قرار داشت، فرمود: ای ابوبکر آیا در کتاب خداست که دختر تو از تو ارث ببرد ولی من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر از این سخن فاطمه- سلام الله علیها- تکانی خورد و شروع کرد به گریه کردن، پس از منبر پایین آمد و پاره‌ی پوستی به دست گرفت و ملکیت فاطمه- سلام الله علیها- نسبت به فدک را بر آن نوشت، در این لحظه عمر وارد شد، به ابوبکر گفت: چه می‌نویسی؟ ابوبکر گفت: این نامه را به عنوان سند مالکیت برای فاطمه- سلام الله علیها- می‌نویسم که فدک را از پدرش به ارث برده است، عمر گفت: چگونه مسلمانان را از فدک محروم می‌کنی و آن را به زهرا- سلام الله علیها- می‌دهی؟ بدان که تمام عرب بر تو خواهند شورید، و سپس نامه را گرفت و آن را پاره کرد. خواننده‌ی گرامی ملاحظه فرمودید که ابوبکر در پاسخ سوال عمر گفت: «کتاب کتبه لفاطمه- سلام الله علیها- بمیراثها من ابیها» این نامه را برای فاطمه- سلام الله علیها- به عنوان تأیید میراث وی از پدرش می‌نویسم، که این خود دلیل قانع کننده و روشن است بر اینکه فدک از ابتدا در تصرف فاطمه- سلام الله علیها- بوده و او از ملکیت وی خارج کرده و بعد از بیانات فاطمه- سلام الله علیها- تصمیم گرفته تا آن را به وی برگرداند، اکنون این سوال مطرح است: اگر فاطمه- سلام الله علیها- از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- ارث می‌برد پس چرا از اول آن را از فاطمه- سلام الله علیها- گرفتند؟ و اگر فدک را به عنوان ارث پدر مستحق بوده است (البته پیامبر در زمان حیات مبارکشان ملکیت فدک را به فاطمه واگذار فرمود) و ابوبکر طی سندی می‌خواست مالکیتش را به فاطمه تثبیت کند، پس [صفحه ۲۶۸] چگونه ابوبکر گفت: از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیدم که فرمود: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است و مال همه‌ی مسلمین می‌باشد؟! بنابراین برادران اهل سنت یکی از این دو راه را باید انتخاب کنند و آن اینکه یا روایت سیره‌ی حلبی و ابن ابی‌الحدید را انکار کنند که نمی‌توانند منکر آن شوند، و یا اینکه بگویند حدیث ابوبکر که در روزهای اول زمامداریش به آن استناد نمود، ساختگی و جعلی می‌باشد، البته درست هم همین است و حدیث مزبور حقیقت ندارد که در فصلهای بعدی بیشتر بررسی می‌شود. حالا- با توجه به این روایت آنچه که ابن ابی‌الحدید از علی- علیه السلام- نقل کرده است اگر صحیح باشد (که حقیقت دارد و صحیح است) باید گفت: عمر دو خطا و اشتباه کرد: یکی اینکه در پاره کردن نامه‌ی ابوبکر اجتهاد بکار برده است، و دوم اینکه با

این عمل از اطاعت امام و رهبرش (ابوبکر) سرپیچی نموده و خروج کرده و او را به عنوان ولی امر خود قبول نداشته است. و نکته‌ی دیگر این نسبت به امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - جسارت نموده و به آن حضرت طعن زده است، در حالی که عمر کسی بود که در غدیر خم صراحتاً و با صدای بلند گفت: «علی ولی کل مومن و مومنه» (علی - علیه السلام - بر هر مرد مومن زن و مومنه ولایت دارد)، گویا او این سخن را فراموش کرده است. اکثر محدثین و مورخین اهل سنت از جمله فخر رازی در تفسیر خود و ابن کثیر در کتاب «البدایه والنهایه» به سخن عمر تصریح کرده‌اند: «هنیئاً لک یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مومن و مومنه»: [۴۲۵] گوارا و مبارک باد بر تو ای پسر ابی طالب که تو مولای من و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه گردیدی. آیا عمر بن خطاب آیه شریفه‌ی «و الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون» [۴۲۶] (و آنان که ایمان آوردند [صفحه ۲۶۹] به خدا و فرستادگانش آنانند راستگویان) نخوانده بود. احمد بن حنبل با چهار سند نقل کرده است و می‌گوید: این آیه در مورد علی - علیه السلام - نازل شده است و مصداق آن علی - علیه السلام - می‌باشد. و ابن حجر مکی هیشمی از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «الصدیقون ثلاثه حزقیل مومن آل فرعون، و حبیب النجار صاحب یاسین و علی بن ابی طالب - علیه السلام -»: [۴۲۷] راستگویان عمده سه نفرند، حزقیل که معروف بود به مومن آل فرعون، و حبیب نجار از حواریون حضرت عیسی - علیه السلام - که معروف بوده به صاحب یاسین و سوم حضرت علی - علیه السلام - ابن حجر نیز از ابونعیم و ابن عساکر از ابی لیلی نقل کرده‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «الصدیقون ثلاثه: حبیب نجار مومن یاسین، قال یا قوم اتبعوا المرسلین [۴۲۸] و حزقیل مومن آل فرعون الذی قال اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و علی بن ابی طالب - علیه السلام -»: [۴۲۹] راستگویان سه نفرند: ۱- حبیب نجار آن کسی که می‌گفت: ای قوم من پیروی کنید فرستادگان را، ۲- حزقیل مؤمن آل فرعون که وقتی فرعون اراده‌ی کشتن موسی - علیه السلام - را کرد گفت: آیا مردی را که می‌گوید پروردگار من خداست می‌کشید؟ ۳- علی بن ابی طالب - علیه السلام - ثعلبی در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «والسابقون السابقون اولئک المقربون» [۴۳۰] (و طائفه‌ی سوم آنانکه در ایمان بر همه پیشی گرفته‌اند، آنان به حقیقت مقربان در گاهند) از عباد بن عبدالله می‌گوید: شنیدم از علی - علیه السلام - که می‌فرمود: «انا عبدالله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذاب مفر صلیت قبل الناس بسبع سنین»: [۴۳۱] من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا هستم، من صدیق اکبرم و هر کس بعد از من چنین ادعایی کند، [صفحه ۲۷۰] کذاب است، و من هفت سال قبل از سایر مردم نماز خواندم. احمد بن حنبل می‌گوید: ابوسعید خدری گفت: در مسجد نشسته بودم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به سوی ما آمد و با هم به سوی نماز روانه شدیم، آن موقع علی - علیه السلام - در منزل فاطمه بود، چند قدمی نرفته بودیم که بند کفش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پاره شد و به علی - علیه السلام - داد تا آن را تعمیر کند، علی - علیه السلام - از ما عقب ماند، وقتی که به محل نماز رسیدیم، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خطبه خواند و فرمود: «ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله» [۴۳۲] (از شما مردم کسی است که بر تاویل قرآن قتال می‌کند، چنانکه من بر تنزیل آن قتال کردم) ما همگی از جمله ابوبکر و عمر سرها را بلند کردیم که شاید منظور پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ما هستیم، ولی او فرمود: نه هیچ یک از شما نیستید، او آن کسی است که کفش مرا تعمیر می‌کند. با توجه به این آیه شریفه و احادیث مذکور باید سوال کرد که چرا ابوبکر و عمر شهادت علی - علیه السلام - را رد کردند؟ آیا چه حقی داشتند از زهرا - سلام الله علیها - که مصداق روشن آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر [۴۳۳] و طاهره بود، و به دلیل آیه‌ی مبارکه‌ی مباحله [۴۳۴] که برای اثبات [صفحه ۲۷۱] حقانیت اسلام در برابر کفار نجران به مقام حجت خدا قرار گرفته بود، مطالبه‌ی بینه‌ی و شاهد کنند؟. عموم علما مخصوصاً علمای اهل سنت همه اتفاق کردند بر اینکه وقتی آیه‌ی مبارکه‌ی مباحله نازل شد، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از زنان فقط فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - و از پسران حسنین و از مردان علی - علیه السلام - را به عنوان نفس خود انتخاب فرمود. رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با این چهار نفر در حالی که حسین - علیه السلام - را به آغوش و دست حسن - علیه السلام - را گرفته بود و فاطمه -

سلام الله علیها- پست سر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و علی- علیه السلام- پست سر زهرا- سلام الله علیها- در زیر سایه بانی که از موی سیاه ترتیب داده شده بود، قرار گرفتند و حضرت به آنها فرمود: من دعا می کنم و شما آمین بگویید. مسلم در صحیح خود می گوید: وقتی که پیامبر و فاطمه و علی و حسن و حسین- علیهم السلام- زیر سایه بان قرار گرفتند و تا پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- لب به سخن باز فرمود: «اللهم هولاء اهل بیتی» (خدایا اینان خاصان و نزدیکان منند) اسقف نصاری نجران رو کرد به پیروان خود، گفت: ای جمعیت نصاری من صورتهایی را می بینیم که اگر از خدا بخواهند الآن این کوه را از جایش بکنند، هر آینه خداوند انجام خواهد داد، با پیامبر مسلمانها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و تا روز قیامت یک نصرانی به روی زمین نخواهند ماند. بنا بر اجماع تمام مسلمین مراد از «انفسنا» در آیهی مباحله علی بن ابی طالب- علیه السلام- می باشد. و اشتباه نشود، مراد از نفسیت در آیه اتحاد در وجود و هستی نیست، بلکه منظور این است که در کمالات و اوصاف با پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- مساوی می باشد، مثلاً- پیامبر که در جمیع گفتار خود صادق است، علی- علیه السلام- نیز از نظر صدق و راستگویی عین پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- می باشد، بنابراین همان طوری که ردّ گفتار و شهادت پیامبر جایز نیست، ردّ گفتار و شهادت حضرت علی- علیه السلام- نیز جایز نیست، و روی این قاعده، پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «علی منی و انا من [صفحه ۲۷۲] علی» [۴۳۵]: علی از من است و من از علی هستم. با توجه به این توضیح، آیهی مبارکه‌ی مباحله دلالت دارد که علی- علیه السلام- نفس پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بوده است و لازمه‌ی آن این است که علی- علیه السلام- از تمام افراد امت اسلام افضل باشد، چرا که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از همه امت افضل و برتر است، چون که اشرف مخلوقات است و مصداق «الست اولی بکم من انفسکم، قالوا بلی» آیا من اولی تر از جان شما بر شما نیستیم؟ همه گفتند: بلی یا رسول الله. بنابراین علی- علیه السلام- افضل امت می باشد و در بعضی تعبیرها آمده است که آیه دلالت دارد که علی- علیه السلام- از تمام انبیای سلف افضل می باشد. ابن عبدالبر می گوید: روزی رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به کسانی که از قبیله «ثقیف» نزدش آمده بودند فرمود: یا این است که اسلام را اختیار می کنید و یا اینکه مردی از خودم و یا مثل خودم را می فرستم تا گردنهایتان را بزند و زنان و بچه‌های شما را اسیر کند و اموال شما را بگیرد، عمر که حاضر بود گفت: به خدا قسم هیچ روزی فرماندهی لشکر را آرزو نکرده بودم مگر در آن روز، لذا سینه‌ی خود را سپر کردم، به امید اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بگوید آن مرد این است، ولی پیامبر متوجه علی- علیه السلام- شده و دست او را گرفت و فرمود: او این مرد است و دوبار این سخن را فرمود. [۴۳۶]. احد بن حنبل در مسند خود به نقل از عبدالله بن بریده می گوید: «فانه منی [صفحه ۲۷۳] و انا منه و هو ولیکم بعدی» [۴۳۷]: او (علی) از من است و من از او هستم و او ولی شماست بعد از من. فخر رازی می گوید: «کان فی الری رجل یقاله، محمود بن الحسن الحمصی، و کان معلم الاثنی عشریه، و کان یزعم ان علیاً رضی الله عنه افضل من جمیع الانبیاء سواء محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- قال: و الذی یدل علیه، قوله تعالی (و انفسنا و انفسکم) و لیس المراد بقوله (انفسنا) نفس محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- لان الانسان لا یدعو نفسه، بل المراد به غیره، و اجمعوا علی ان ذالک الغیر کان علی بن ابی طالب- علیه السلام- فدلت الایه علی ان نفس علی- علیه السلام- هی نفس محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- و لا یمکن ان یکون المراد منه، ان هذه النفس هی عین تلک النفس، فالمراد ان هذه النفس، مثل تلک النفس، و ذلک یقتضی الاستواء فی جمیع الوجوه، ترک العمل بهذا العموم، فی حق النبوه، و فی حق الفضل لقیام الدلائل علی ان محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- کان نبیا، و ما کان علی کذالک، و لان عقاد الاجماع علی ان محمدا- صلی الله علیه و آله و سلم- کان افضل من علی- علیه السلام- [۴۳۸] فیبقی فیما ورائه، معمولاً- به، ثم الاجماع دل علی ان محمدا- علیه السلام- کان افضل من سایر الانبیاء- علیه السلام- فیلمن ان یکون علی افضل من سایر الانبیاء... ثم قال: و یوید الاستدلال بهذا الآیه، الحدیث المقبول عند الموافق و المخالف، و هو قوله- علیه السلام- «من اراد ان یری آدم فی علمه و نوحا فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علی بن ابی طالب» رضی الله عنه فالحدیث دل علی انه اجتمع فی ما

كان متفرقا فيهم و ذالك يدل على عليا رضى الله عنه افضل من جميع الانبياء سوى محمد- صلى الله عليه و آله و سلم-». [۴۳۹]. در شهر ری مردی بود به نام محمود بن الحسین الحمصی، این مرد معلم شیعیان دوازده امامی بود، و اعتقاد داشت که علی- علیه السلام- از همه انبیا به جز پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- برتر است، و استدلال می کرد: خداوند در آیه مباحله [صفحه ۲۷۴] فرموده: «ای پیامبر به بنی نجران بگو شما هم خودتان را بیاورید و ما هم خودمان را می آوریم، مراد از نفس پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- در این آیه شخص خود پیامبر نیست، چرا؟ برای اینکه معنی ندارد که شخص خود را بخواند، و حتما او غیر از پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- می باشد، و او همان کسی است که در همه ی کمالات و اوصاف معنوی و ظاهری عین پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- و مساوی با آن حضرت باشد و به اجماع همه ی امت اسلام پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- به جای «انفسنا» جز علی- علیه السلام- کسی دیگر را در مباحله نبرد، بنابراین علی- علیه السلام- در همه ی کمالات و فضائل عین پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- بوده است و اگر دلیل قطعی خارجی- مبنی بر اینکه نبوت و رسالت به حضرت محمد- صلى الله عليه و آله و سلم- ختم شده و بعد از او پیامبری نیست- نبود، بنا به دلالت آیه ی مبارکه ی مباحله باید گفت که علی- علیه السلام- از جهت نبوت و پیامبری هم عین رسول الله می باشد، ولی از آن جا که این حقیقت ثابت و مسلم شده است که پیامبری به حضرت محمد- صلى الله عليه و آله و سلم- ختم شده است، [۴۴۰] علی- علیه السلام- قطعا پیامبر نبوده و نیست و فقط از نظر فضائل آنچه که نسبت به پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- کم دارد، مقام نبوت می باشد، پس غیر از نبوت در سایر فضائل علی- علیه السلام- عین پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- بوده و چون پیامبر بر همه ی انبیا فضیلت و برتری داشت، علی- علیه السلام- هم بر تمام انبیا امتیاز و برتری دارد. بعد گفت: استدلال به این آیه ی شریفه و حدیثی که شیعه و سنی قبول دارند این نظر را تایید می کنند و آن حدیث این است که پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- فرمود: اگر کسی بخواهد آدم- علیه السلام- را در علمش و نوح- علیه السلام- را در اطاعتش و ابراهیم- علیه السلام- را در دوستیش و موسی- علیه السلام- را در هیبت و شجاعت و استقامتش و عیسی- علیه السلام- را در صفات باطنی و پسندیده اش ببیند، پس باید به علی بن ابی طالب نگاه کند که همه ی کمالات انبیا به غیر از حضرت محمد- صلى الله عليه و آله و سلم- [صفحه ۲۷۵] در او جمع هستند. [۴۴۱]. در بنی اسرائیل بابی بوده است به نام حطه که هر کس از آن خارج می شد کافر می گردید، و پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- فرمود: علی- علیه السلام- باب حطه این امت می باشد، بنابراین فرمایش پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- انکار و رد علی- علیه السلام- به منزله ی خروج از باب حطه ی اسلام می باشد، و با وجود حدیث ثقلین چه فرقی بین ردّ علی و زهرا- علیهما السلام- و بین ردّ قرآن بوده است، ردّ علی و زهرا- علیهما السلام- همان ردّ قرآن می باشد. ابن حجر هیثمی مکی از ابن عباس و او هم از پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- نقل کرده که فرموده: «علی باب حطه فی بنی اسرائیل من دخل فیه کان مومنا و من خرج عنه کان کافرا» [۴۴۲]: علی- علیه السلام- به منزله ی باب حطه ی بنی اسرائیل می باشد، هر کس در آن داخل شود مومن است و کسی که از آن خارج شود کافر است. یعنی اینکه هر کس تحت ولایت علی- علیه السلام- باشد و او را به عنوان ولی و وصی بر حق خدا و پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- قبول داشته باشد ایمانش کامل می باشد، والا کافر و منافق است. احمد بن حنبل به نقل از پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- می گوید: «مثل اهل بیتی فیکم» [صفحه ۲۷۶] مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف هلك» [۴۴۳]: مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است، هر کس به آن پیوندد و سوار شود نجات پیدا کرده است و هر کس از آن تخلف ورزد غرق و هلاک خواهد شد. و به اجماع علمای اسلام پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی (اهل بیتی) ما ان تمسکتُم بهما ان تضلوا بعدی ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» [۴۴۴]: من دو چیز گرانبها و سنگین را در میان شما به امانت می گذارم، و مادامی که به آن دو تمسک جوید بعد از من هرگز گمراه نمی شوید و آن دو برای همیشه از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس نیک بنگرید که بعد از من با آن دو (قرآن و اهل بیت) چگونه معامله می کنید و از آنها پیروی می نمایید. از نظر ادبی «لن» برای ینفی ابد

می‌باشد و معنی آن این است که یک لحظه و آنی علی و زهرا- علیهما السلام- از قرآن جدا نمی‌شوند، پس با این کیفیت چگونه می‌شود ادعای آن دو معصوم را که آمیخته و ممزوج با قرآن بوده در مورد فدک ردّ کرد و نپذیرفت؟! در حالی که علی- علیه السلام- و فاطمه- سلام الله علیها- قرآن ناطق و عین قرآن بودند. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم فرموده است: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون». [۴۴۵] ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز بپا داشته و به فقرا در حال رکوع زکات می‌دهند. [صفحه ۲۷۷] در منابع اهل سنت روایات متعددی آمده است که آیه فوق در شان علی- علیه السلام- نازل شده و در بعضی از آنها به موضوع بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز اشاره شده است، و این روایت را ابن عباس، عمر یاسر، عبدالله بن سلام، سلمه بن کمیل و انس بن مالک و عتبه بن حکیم و عبدالله ابی و عبدالله بن غالب جابر بن عبدالله انصاری و ابوذر غفاری نقل کرده‌اند. [۴۴۶]. در آیه‌ی مزبور خداوند متعال ولایت و اختیار امت اسلام را برای ذات مقدس خود قرار داده، منتهی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و علی- علیه السلام- را در این ولایت شرکت داده است و همان طوری که ولایت خدا نسبت به تمام شئون فردی و اجتماعی مردم ثابت است، ولایت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و علی- علیه السلام- همین توسعه را دارا می‌باشد، بنابراین چگونه می‌توان گفتار علی- علیه السلام- را در مورد یک قطعه ملک ناچیز به بهانه‌ی اینکه مال همه‌ی مسلمانان است ردّ کرد و نپذیرفت؟! بحث درباره‌ی اینکه ولی در این آیه مبارکه به معنی اولی به تصرف و نیز ولایت به معنی تمام شئون جامعه است (که همین طور است) و یا اینکه ولی به معنی دوست و یاور می‌باشد؟ وارد این بحث نمی‌شویم و همین مقدار بسنده می‌کنیم که ولی در آیه‌ی شریفه به معنی سرپرست و تصرف و رهبری مادی و معنوی جامعه است، با توجه به اینکه ولایت حضرت علی- علیه السلام- در ردیف ولایت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه ولایت با یک جمله ادا شده است، و به این ترتیب آیه مزبور یک نص تصریح قرآنی است که دلالت بر ولایت و امامت علی- علیه السلام- [صفحه ۲۷۸] می‌کند، و اینکه شأن نزول آیه علی- علیه السلام- می‌باشد در روایات اهل سنت بیش از ۲۴ روایت و از ناحیه شیعه ۱۹ روایت ثبت شده است و با وجود این عجیب است که شهادت ولی خدا که قرآن به آن تصریح کرده پذیرفته نشد! و این موضوع ولایت مطلقه‌ی علی- علیه السلام- به قدری روشن و آشکار بوده که حسان بن ثابت شاعر عصر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در رابطه با آیه‌ی ولایت، شعری را انشاد کرده و درباره‌ی علی- علیه السلام- چنین سروده است. ابا حسن تقدیک نفسی و مهجتی و کل بطیئی فی الهدی و مسارع لینهب مدحی و المحبین ضائعا و ما المدح فی جنب الاله بضائع فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکاه فتک النفس یا خیر راکع فانزل فی الله خیر ولایه و ثبتها فی محکمات الشرایع [۴۴۷]. ای اباحسن جان و هستی من و رهروان راه هدایت (چه کند روند چه تند) فدای تو باد، آیا ممکن است ثنا و مدح من با وجود دوستداران تو ضایع بشود؟ ولی مدح من در درگاه خدا ضایع شدنی نیست. تو آن کسی هستی که در حال رکوع زکات را عطا کردی، ای بهترین رکوع کننده جانم فدای تو باد. و به همین جهت خداوند بهترین ولایت را درباره‌ی تو نازل کرده و این ولایت را در قرآن مجید ثبت نموده است و جزء اصول دین قرار داده است. احد بن حنبل از زید بن ارقم نقل کرده است که در خدمت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بودم و به بیابان غدیر رسیدیم، حضرت خطبه‌ای بیان فرمود و در ضمن آن فرمود: «الستم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه؟ قالوا: بلی، قال من کنت مولاه فعلی مولاه» [۴۴۸]: آیا نمی‌دانید که من به هر فرد مسلمان از خود او اولی هستم؟ مردم در جواب گفتند: بلی، بعد فرمود: هر کس من بر او ولایت دارم علی- علیه السلام- مولای اوست. [صفحه ۲۷۹] ابن حجر مکی که یکی از متعصبین اهل سنت می‌باشد در کتاب الصواعق المحرقة‌ی خود گفته است: «این حدیث صحیح است و هیچ گونه تردیدی در آن نیست». [۴۴۹] این حدیث شریف را شانزده نفر از اصحاب رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- روایت نموده‌اند و در مسند احمد بن حنبل در ذیل این حدیث گفته است: این حدیث را سی نفر از اصحاب پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- که مستقیما از رسول خدا شنیده بودند در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- برای آن حضرت شهادت

دادند. خواننده گرامی عنایت دارد که مقصود از کلمه «مولی» در حدیث همان طوری که در آیه‌ی شریفه ۵۵ سوره مبارکه مائده گفته شد، منظور اولی به تصرف می‌باشد، برای اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در خطبه‌ی غدیر فرمود: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» (آیا من اولی به مؤمنین از جان‌شان نیستم) این بیان به صراحت می‌گوید که مقصود رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از این اعلام، رساندن ریاست عامه‌ی علی - علیه السلام - در امور دین و دنیای امت و ملت اسلام بوده است، همان طوری که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به امور دینی و مادی مردم از خود آنها اولی تر است، [صفحه ۲۸۰] علی بن ابی طالب - علیه السلام - نیز بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در تمام امور امت اسلام از خود آنها اولی تر می‌باشد، پس به طور مطلق همان ولایتی را که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - دارا بود، همان ولایت برای علی - علیه السلام - نیز ثابت است. بنابراین چگونگی می‌شود که شهادت و گواهی کسی را که از نظر ولایت بر ملت و امت اسلام در حکم خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد رد کرد؟ آیا مگر می‌شود شهادت پیامبر را در قضیه‌ای رد کرد و نپذیرفت؟ هرگز، پس شهادت حضرت علی - علیه السلام - هم که در ولایت بر امور عامه‌ی مردم نازل منزله‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد نباید رد کرد. مطلب دیگر موضوع اخوت و برادری بین مسلمانان است که دو مرتبه انجام شد، یک مرتبه در مکه قبل از هجرت که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی را به عنوان برادر خود معرفی فرمود، و در مرتبه‌ی دوم در مدینه بعد از هجرت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بین مهاجرین و انصار اخوت و برادری برقرار فرمود و هر فرد مهاجر را با فردی از انصار برادر نمود و روی این حساب، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باید علی - علیه السلام - را که از گروه مهاجر بود با یک نفر از انصار برادر قرار می‌داد و برای خود هم برادری از انصار انتخاب می‌فرمود، ولی در عین حال چنین نکرد، چرا؟ برای مقام نبوت و پیامبری کفو و همدوشی غیر از علی - علیه السلام - وجود نداشت. و شاعر در رابطه با همین موضوع شعر زیبایی را سروده است. لک ذات کذاته لولا انها مثلها لما اباها یا علی تو ذاتی است مثل ذات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اگر ذات تو مثل پیامبر نبود، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با تو پیمان برادری و اخوت نمی‌بست. احمد بن حنبل در مسند خود در این باره بیش از شش طریق نقل کرده، از جمله از عمر بن عبدالله و او از پدرش و از جدش روایت نموده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در میان اصحاب خود برادری و اخوت برقرار فرمود، ولی علی - علیه السلام - را با کسی برادر نکرد و او بدون برادر ماند، عرض کرد: ای رسول خدا بین اصحاب برادری برقرار کردی، و مرا با احدی برادر قرار ندادی؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: هیچ [صفحه ۲۸۱] می‌دانی چرا؟ برای اینکه تو را برای خود باقی گذاشتم. و سپس فرمود: «انت اخی و انا اخوک فان ذا کرک احد فقل: انا عبدالله و اخو رسول الله لا یدعیها بعدک الا کذاب»: [۴۵۰] تو برادر منی و من برادر تو هستم، پس اگر کسی از تو پرسید، بگو من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا هستم، و هر کس جز تو چنین ادعایی کند دروغگوست. باز هم احمد بن حنبل، از زید بن ابی اوفی به دو طریق روایت کرده و گفته است: «قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - لعلی - علیه السلام - والذی بعثنی بالحق نبیا ما اخترتک الا لنفسی و انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی و انت اخی و وارثی»: [۴۵۱] پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه السلام - فرمود: قسم به خدایی که مرا به پیامبری فرستاد، و من ترا به برادری خود اختیار کردم، نسبت به تو به من همانند هارون به موسی است، ولی با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد بود و تو برادر من و وارث منی. و نیز احمد بن حنبل و ابن مغزلی از جابر بن عبدالله نقل کرده‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «مکتوب علی باب الجنة» محمد رسول الله علی اخو رسول الله» قبل ان یخلق الله السموات بالفی عام»: [۴۵۲] بر در بهشت نوشته شده است «محمد رسول خدا است و علی برادر رسول خدا» و این اخوت پیش از دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها نوشته شده است. حافظ ابوبکر بن ثابت الخطیب با سند خود از ابن عباس روایت کرده و گفته: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود آن شبی که مرا به معراج بردند، دیدم که بر سر در بهشت نوشته شده: «لا اله الا الله، محمد رسول الله علی حبیب الله، الحسن و الحسین صفوه الله، فاطمه امه الله، علی باغضیهم لعنه الله»: [۴۵۳] نیست معبودی

جز خدا، محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- [صفحه ۲۸۲] رسول خدا، علی- علیه السلام- حبیب و دوست خدا، حسن و حسین برگزیدگان خدا، فاطمه- سلام الله علیها- کنیز خدا، بر دشمنان و اذیت کنندگان آنها لعنت خداست. فضل بن روزبهان با اینکه ناصبی و دشمن اهل بیت و مخصوصا علی- علیه السلام- است در عین حال در کتاب خود که در ردّ شیعه و دوستداران اهل بیت نوشته است، حدیث برادری حضرت علی- علیه السلام- را نسبت به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- حدیث معتبر و مشهوری می‌داند و می‌گوید: شکی نیست که علی- علیه السلام- برادر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و دوست او بوده و پیامبر وی را بسیار دوست می‌داشته است، و بعد می‌گوید: تمام این مطالب از کتابهای صحاح ما و مدارک مذهب ما اخذ شده است. [۴۵۴].

اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «انت اخی و انا اخوک فی الدنیا و الآخرة»: تو برادر منی و من برادر توام در دنیا و آخرت، معنی این سخن گهربار این است که علی- علیه السلام- در تمام کمالات ملکوتی (سوی مقام نبوت و رسالت) مرادف و همدوش با پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بوده است، و اگر مراد از اخوت برادری ایمانی و تساوی حقوق اجتماعی باشد، این فضیلت و کمال زیادی نیست، برای اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- با همه‌ی مؤمنان برادر دینی بود، و نیاز نبود که علی- علیه السلام- را با بیان مذکور از دیگران جدا کند. بنابراین کسی که برادر و همدوش پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- می‌باشد، چگونه افرادی می‌توانند شهادت و گواهی او را رد کنند، و تکذیبش نمایند، آن وقت در فردای قیامت چه عذر و دلیلی در نزد دادگاه عدل خداوند دارند؟ علی که بنا به فرموده‌ی پیامبر رحمت- صلی الله علیه و آله و سلم- فضائلش قابل شمارش نیست. چنانچه قندوزی در کتاب ینابیع الموده می‌گوید: «لو کان البحر مداد والریاض اقلام و الجن حساب والانس کاتب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب» [۴۵۵]: اگر تمام دریاها مرکب و دوات [صفحه ۲۸۳] و باغها (هر چه ساقه دارد) قلم شوند و جنیان حساب کننده، و انسانها نویسنده شوند، نمی‌توانند فضائل علی بن ابی طالب را شمارش کنند. فضیلت اخوت علی- علیه السلام- نسبت به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و فضیلت نفسیت علی- علیه السلام- با پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و فضیلت مشابعت آن دو، از نظر ولایت و امامت و فضیلت عصمت علی- علیه السلام- به تصریح آیه‌ی تطهیر، و فضیلت بودن علی- علیه السلام- نسبت به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به منزله‌ی هارون نسبت به موسی، برای علی- علیه السلام- فضیلتی کوچکی نیست، همان موقعیتی را که هارون نسبت به موسی در بنی اسرائیل داشت، علی- علیه السلام- هم همان موقعیت را نسبت به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در امت اسلام مستحق است. آیا اگر در بنی اسرائیل هارون- علیه السلام- در خصوص جریانی شهادت و گواهی می‌داد، امکان داشت که بنی اسرائیل شهادت وری را رد کنند و قبول نمایند و تکذیبش کنند؟ هرگز امکان نداشت، برای اینکه آنچه که در قرآن آمده است، هارون- علیه السلام- در زمان نبودن موسی- علیه السلام- حجت و دلیل مبقیه خدا در بنی اسرائیل بود، پس علی- علیه السلام- در غیاب پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- حجت و دلیل و هدایتگر و علت مبقیه‌ی خدا در امت اسلام بود، پس چطور شد که شهادت علی- علیه السلام- مردود شد؟ و تعجب است که این همه آیات و روایاتی که اصحاب نه یک بار و دوبار بلکه دهها بار شنیده بودند نتوانست جلوی آنها را بگیرد تا شهادت علی- علیه السلام- را رد نکنند و فدک را از دست زهرا- سلام الله علیها- و اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خارج نسازند. اکنون می‌توان گفت: هر فرد با وجدان و دارای عقل سلیم وقتی این همه فضایل و مزیتها را که از ناحیه ذات یگانه و رسول بر حق او بیان شده است و نیز به دفعات گوناگون و در مواقع مختلف پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- علی- علیه السلام- را به عنوان ولی و برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود و اینکه اگر سعادت دنیا و آخرت را می‌خواهید در گرو پیروی از علی- علیه السلام- و فرزندان وی می‌باشد، بررسی کند، و نیز برخوردارهایی که با او شد آنها را هم بررسی و تحلیل نماید، آن وقت به این نتیجه [صفحه ۲۸۴] خواهد رسید که چه بحق فرموده‌اند: «حب الشیء یعمی و یصم»: دوست داشتن چیزی انسان را کور و کر می‌کند و نمی‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد. اگر بخواهیم مصداق برای این کلام پرمحتوا پیدا کنیم، در درجه اول مصداق بارز و روشن آن کسانی می‌باشند که در مدت ۲۳

سال از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره‌ی اهل بیتش آنچه که شنیدند، مناقب و فضائل و پیروی از آنها بوده است، ولی با کمال تأسف بر سر ولی خدا (علی - علیه السلام -) و کنیز خدا (فاطمه - سلام الله علیها -) آوردند آنچه را که نباید می‌آوردند و کردند آنچه را که نباید می‌کردند و شکوفه‌ی خاندان وحی را بین در و دیوار فشار دادند، و یگانه‌ی غنچه‌ی نشگفته‌ی مزرعه‌ی گل‌های محمدی را لگد کوب کردند، و سرانجام شهادت مولود کعبه را که خدا شهادت او را قبول فرموده است «افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه» [۴۵۶] نپذیرفتند و قبول نکردند!! که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «انا علی بینه من ربه و علی الشاهد منه» [۴۵۷] (من دارای بینه خدا هستم و علی - علیه السلام - شاهد اوست). [صفحه ۲۸۵]

فاطمه راستگوتر از زنان پیامبر

پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - به شهادت تاریخ، همسران متعددی داشتند که هر کدام در حجره‌ی مخصوصی زندگی می‌کردند و به طور طبیعی بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنان در حجراتی که ساکن بودند ادعای مالکیت کردند و خود را مالک آن اتاقها دانستند و ابوبکر نسبت به مالکیت آنها هیچ عکس‌العملی انجام نداد و شاهد و بینه هم از آنها نخواست، بلکه مالکیت آنها را نسبت به آن حجرات تصویب کرد. اما با کمال تأسف فاطمه - سلام الله علیها - که نسبت به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اولی‌تر به تصدیق بود، او را تکذیب کردند، زهرایی که یکی از مصادیق آیه‌ی تطهیر بود و از دروغ مصون بود و به مقتضای آیه‌ی مباحله حجت خدا در مقابل بنی نجران بود و خود حجت و دلیل نبوت پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و مسلماً معصوم و مصون از خطا و گناه بوده است، بنابراین چگونگی، ممکن است وی به ناحق ادعای مالکیت فدک را بنماید. ممکن است کسی بگوید: همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مالکیت اطاقهایی که در اختیار داشتند بر اساس آیه‌ی مبارکه: «لا تخرجوهن من بیوتهن و لایخرجن الا ان یتین بفاحشه مبینه» [۴۵۸] (آن زنان را تا در عده‌اند از خانه بیرون مکنید مگر آنکه کار زشتی مرتکب شوند) بوده و آنها مالک آن حجرات بوده‌اند؟! [صفحه ۲۸۶] در جواب گفته می‌شود: اینکه خداوند بیوت (خانه‌ها) را به زنان نسبت داده است از باب اختصاص است نه ملکیت، زیرا که اگر خانه ملک آنها باشد آن وقت اخراج آنان به هیچ وجه جایز نیست ولو اینکه عمل زشتی هم از آنها بروز کند و بر فرض صدور عمل ناهنجار باید بر طبق قانون اسلام حد جاری کرد، نه اینکه آنها را از ملکشان اخراج کنند. پس اینکه خداوند دستور داده در صورت بروز عمل فحشا از این زن مطلقه، او را از خانه‌اش اخراج کنند، معلوم می‌شود که او مالک خانه نشده است، پس آنهایی که مدعی هستند حجرات مسکونی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ملک آنها بوده است، هیچ گونه دلیل بر مدعای خودشان ندارند، جز آیه‌ی شریفه‌ی «و قرن فی بیوتکن و لا - تبرجن تبرج الجاهلیه الاولى» [۴۵۹]: در خانه‌هایتان بنشینید و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از منزل بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرایی مکنید... و پیداست که کلمه بیت در آیه به عنوان مسکن می‌باشد، خداوند می‌فرماید که زنان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مانند زنان دوران جاهلیت خود را آرایش می‌نمودند و پای کوبان از محل‌های خود خارج می‌شدند، آنان چنین نباشد و این نسبت «بیوتکن» موجب و علت نمی‌شود که محل و مسکن آنها ملک آنان باشد. بلکه این نسبت از باب اختصاص است نه از باب تملیک، چنانکه می‌گوییم: درب مال خانه است و نردبان مال پشت بام است. و در هیچ جای تاریخ ذکر نشده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در دوران زندگی خود خانه‌ی مسکونی که مال خود حضرت بوده بین زنانش تقسیم فرموده و به آنها تملیک نموده باشد، بلکه حال همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حال سایر زنانی بود که در خانه‌های شوهران خود بسر می‌بردند، وقتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به مدینه هجرت فرمود، زمینی را خرید و با سنگ خانه‌هایی در آن ساخت، در حالی که از عایشه و حفصه و سایر زنان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اثر و خبری نبود و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با هر زنی که ازدواج می‌فرمود، او را در یک حجره‌ای از آن

حجرات سکونت می‌داد و آن حجره به نام وی نامیده [صفحه ۲۸۷] می‌شد، از باب اینکه اختصاص به او داشت نه از جهت اینکه ملک او شده باشد و مالکیت آن از آن او باشد، بنابراین مالکیت خانه‌های پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از آن خود وی بوده است، چنانچه آیه‌ی شریفه می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم» [۴۶۰]. ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - داخل مشوید، مگر آنکه اذن دهد. این آیه به صراحت می‌گوید: حجره‌های مسکونی همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ملک خود آن حضرت بوده است، کما اینکه در بعضی از تعبیرات آمده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بین خانه‌ی من و منبرم باغی از باغهای بهشت او در این روایت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نفرمود بین خانه عایشه و منبر من و نیز نفرمود: بین خانه‌ی زنان من و منبرم، پس این حاکی از آن است که خانه و حجره‌های همسران ملک خود پیامبر بوده است. اگر چه طبری و دیگر مورخین و سیره نویسان اهل سنت نقل کرده‌اند: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «هرگاه مرا غسل دادید و کفن نمودید، بعد جنازه‌ام را در این خانه - به حجره عایشه اشاره فرمود - گذارید و این آخرین سخن حضرت در دنیا بود» [۴۶۱] بر فرض که این حدیث صحت داشته باشد، ولی بنابر آنچه که خود عامه روایت کرده‌اند، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خانه عایشه را خانه‌ی خود می‌خواند و آن را به عایشه نسبت نمی‌داد. با توجه به این بررسی، بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - زنان وی ادعا کردند که مالک اطاقهایی هستند که در آنها ساکنند. و حکومت هیچ گونه عکس‌العملی انجام نداد و بینه و شاهد از آنها نخواست، بلکه مالکیت آنها را تصویب کرد. در اینجا سؤالی بسیار مهم مطرح است، و آن اینکه چه شد خانه‌هایی که به نص صریح قرآن مالک [صفحه ۲۸۸] آنها رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده و بعد از او همسران او به محض ادعا که مالک آنها هستند، مالک شدند و حکومت هم مالکیت آنان را تثبیت کرد، ولی به نص قرآن و دستور پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - که مالک فدک بود و متصرف در آن بود، ملکیت او از آن سلب شد و در موقع ادعا از او بینه خواسته شد، چرا؟! علما و بزرگان اهل سنت مناسب است لا اقل به سؤال هم جواب می‌دهند که اگر همه‌ی خانه‌ها مال پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است، چطور می‌شود که در یک جا به محض ادعا و بدون درخواست بینه ملکیت تثبیت می‌شود، ولی در مورد فاطمه - سلام الله علیها - که مالکیت او به نص قرآن تثبیت شده، سلب مالکیت شده و بینه و شاهد خواسته می‌شود و با کمال تعجب و تأسف بینه هم مورد قبول واقع نمی‌شود؟ جوابی که از طرف محدثین اهل سنت به این سوال می‌شود، این است که حکومت در مقابل فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - حدیث جعلی «لا نورث» را حجت و مدرک قرار داد، و لی این حدیث در مقابل همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مبنی بر اینکه خانه‌های پیامبر را تخلیه کنند، زیرا آنها مال همه مسلمین است، کاربرد نداشت. برای این اگر حکومت این کار را می‌کرد، همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اعتراض می‌کردند و باید عایشه و حفصه هم که همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند خانه‌ها را تخلیه کنند و لذا اینجا نتوانستند به این حدیث متمسک شوند. اگر چه در موارد دیگر به همین حدیث متمسک شدند و طبق روایات اهل سنت، همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی را پهلوی ابوبکر فرستادند تا سهم‌شان را از میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بگیرد. عایشه خانم می‌گوید به آنها گفتم: مگر شما نمی‌دانید پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم». ابن ابی‌الحدید بحث و مناظره‌ای را که سید مرتضی با قاضی القضاة در زمان خود داشته آورده است: «ان فاطمه - علیها السلام - ما ادعت من نحل فدک الا ما کنت مصیبه فیه، و ان مانعها و مطالبها بالینه متعنت، عادل عن الصواب، لانها لا تحتاج الی شهاده و بینه، اما الذی یدل علی ما ذکرناه فهو انها کانت معصومه من الغلط، مامونا منها فعل [صفحه ۲۸۹] القییح، و من هذه صفته لا یتحتاج فیما یدعیه الی شهاده و بینه. فان قیل: دللوا علی الامرین قلنا: بیان الاول قوله تعالی: «انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۴۶۲] والایه تتناول جماعه منهم فاطمه - سلام الله علیها - بما تواترت الاخبار فی ذلک و الاراده‌ها هناد لاله علی وقوعه الفعل للمراد. و ایضا فیدل علی ذلک قوله - علیه السلام - «فاطمه بضعه منی، من

ذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذای الله عزوجل» و هذا يدل على عصمتها، لانها لو كانت ممن تقارف الذنوب لم يكن من يوذیها موزیا له على كل حال بل كان متى فعل المستحق من ذمها، او اقامه الحد علیها، ان كان الفعل يقتضيه سارا له و مطيعا، على انا لاحتاج ان تنبه فی هذا الموضوع على الدلالة على عصمتها، بل يكفي فی هذا الموضوع، العلم بصدقها فيما ادعته، و هذا لاختلاف فيه بين المسلمين، لان احدا لا يشك انما لم تدع ما ادعته كاذبه و ليس بعد الا تكون كاذبه الا ان تكون صادقه. و انما اختلفوا فی هل يجب مع العلم بصدقها تسليم ما ادعته بغير بينه ام لا يجب ذلك؟ قال: الذي يدل على الفصل الانى ان البينه انما تراد ليغلب فى الظن صدق المدعى، الا ترى ان العدالة معتبره فى الشهادات لما كانت موثره فى غلبه الظن لما ذكره ناه و لهذا كان الاقرار اقوى من البينه، من حيث كان اغلب فى تأثير غلبه الظن، و اذا قدم الاقرار على الشهاده لقوه الظن عنده، فالولى ان يقدم العلم على الجميع، و اذا لم يحتج مع الاقرار الى شهاده لسقوط حكم الضعيف مع القوى، لا يحتاج ايضا مع العلم الى ما يوثق الظن من البيئات والشهادات» [۴۶۳].

سيد مرتضى فرموده است: زهرا- سلام الله عليها- در ادعایش مبنى بر اینکه فدک بخشش پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- به اوست، مصاب و حق به جانب بود، و آن کسی که فدک را از وی گرفت و از او شاهد طلبید، خطا کار و از حق برگشته بوده است، برای اینکه ادعای زهرا- سلام الله عليها- نیاز به بينه و شاهد نداشت، چون زهرا- سلام الله عليها- از گناه و خطا معصوم بود و بنابراین آنچه را که فاطمه- سلام الله عليها- ادعا کرده بود که حکومت بدون شاهد و بينه باید می پذیرفت. [صفحه ۲۹۰] اگر گفته شود که دلیل شما بر عصمت زهرا- سلام الله عليها- چیست؟ می گویم: دلیل و مدرک بر عصمت زهرا- سلام الله عليها- اولاً آیه شریفه «انما يريد الله...» (همانا خدا چنین می خواهد که رجس و هر آلودگی را از شما خانواده نبوت و اهل بیت ببرد و شما را از هر عیبی پاک و منزه گرداند) است که به اتفاق عموم مسلمین در مورد جمعیتی نازل شده که زهرا- سلام الله عليها- یکی از آنها بوده است، و مراد از تعلق ارادهی خدا به پاکی اهل بیت- علیه السلام- در این آیه، پاک خلق کردن آنان است، زیرا ارادهی حق عین تکوین است. و ثانياً دلیل دیگر بر اینکه فاطمه- سلام الله عليها- معصوم از گناه بوده، روایت متواتری است که از پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- رسیده است که فرمود: «فاطمه- سلام الله عليها- پارهی تن و هستی من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است». این روایت نیز به صراحت دلالت بر عصمت زهرا- سلام الله عليها- دارد، زیرا اگر زهرا- سلام الله عليها- کسی باشد که نسبت گناه و خطا به وی امکان داشته باشد، در این صورت نباید اذیت او اذیت خدا باشد، زیرا ممکن است خدا در این جا از اذیت شدن زهرا- سلام الله عليها- مورد اذیت قرار گیرد، و یا در جای دیگر زهرا- سلام الله عليها- از یک امری که مصلحت او است اشتباها اذیت شود، در این جا هم ممکن نیست اذیت او اذیت خدا باشد. پس اینکه پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- فرموده است: اذیت زهرا- سلام الله عليها- اذیت خداست، لازمه‌ی آن این است که فاطمه- سلام الله عليها- معصوم از گناه و خطا باشد، چون اگر فاطمه گنهکار و یا خطا کار باشد در برابر گناهی که انجام می دهد اگر مذمت شود و یا حد الهی برای او جاری گردد اذیت می شود، و چگونه ممکن است خدا از اجرای حد شرعی نسبت به یک گنهکار اذیت گردد؟ گذشته از این ها در مورد این نزاع به اثبات عصمت زهرا- سلام الله عليها- احتیاجی نیست، بلکه در این جا علم به صدق زهرا- سلام الله عليها- کفایت می کند و در راستگو بودن فاطمه- سلام الله عليها- اختلافی بین مسلمین نیست، زیرا که فاطمه- سلام الله عليها- در تمام مدت عمر شریفش ادعایی نفرموده بود که مورد تکذیب قرار گیرد. اختلافی که در مسئلهی فدک بوده [صفحه ۲۹۱] این است که آیا با علم به اینکه زهرا- سلام الله عليها- در ادعای خود راستگو بوده است، سزاوار بود که ابوبکر فدک را بدون اقامه‌ی شاهد و بينه به زهرا- سلام الله عليها- تسلیم کند یا نه؟ اصولاً هدف از اقامه بينه و شاهد برای این است که حاکم ظن غالب به صدق مدعی پیدا کند و لذا وقتی که مدعی علیه به نفع مدعی اقرار کرد، دیگر شاهد لازم نیست، زیرا ظنی که حاکم از اقرار مدعی علیه به صدق مدعی پیدا می کند به مراتب قوی تر از ظنی است که وی از شهادت شاهد به صدق مدعی حاصل می کند. پس در صورتی که ظن قوی تر برای حاکم به صدق مدعی حاصل شد، آن وقت احتیاج به اقامه بينه نیست، تا چه رسد به جایی که حاکم علم به صدق مدعی

داشته باشد، و در آن صورت به طریق اولی احتیاج به اقامه‌ی بینه نیست. قضیه‌ی شهادت خزیمه به نفع رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شبیه داستان شهادت فاطمه - سلام الله علیها - می‌باشد، برای اینکه کسی که علم به صدق و راستگویی زهرا - سلام الله علیها - داشته باشد، با وجود این علم دیگر حق ندارد از او شاهد و گواه مطالبه کند. سران سقیفه خوب می‌دانستند که فاطمه - سلام الله علیها - جز حق چیز دیگری نمی‌گوید، ولی متأسفانه خودشان را به تجاهل زدند. مرحوم مظفر در ردّ گفته‌ی فضل بن روزبهان نویسنده کتاب الباطل می‌گوید: «علی ان البینه طریق ظنی مجعول لاثبات ما یحتمل ثبوت و عدمه فلا مورد لها مع القطع والیقین المستفاد فی المقام من قول سیده النساء التي طهرها الله تعالی و جعلها بضعة من سید انبیاءه، لان القطع طریق ذاتی الی الواقع، لا بجعل جاعل، فلا یمکن رفع طریقته او جعل طریق ظاهری علی خلافه و لذا کان الامر فی قصه شهاده خزیمه للنبی - صلی الله علیه و آله و سلم - هو ثبوت ما ادعاه النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - و تصدیق له فلا تفید اکثر من دعوی النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - بل کان اللزم علی ابوبکر و المسلمین ان یشهدوا للزهرا تصدیقا لها. كما فعل خزیمه مع النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - و امضی النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فعله، ولكن ما للاسف، من اطع علی ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - نحلها فدک اخفی [صفحه ۲۹۲] شهادته رعایه لابی بکر (كما فی الاكثر) او خوفا منه و من اعوانه، لما راوه من شدتهم علی اهل البیت - علیهم السلام - او علما بان شهادتهم ترد، لمار اوه من رد شهاده امیر المؤمنین علیه السلام - و اجتهاد الشیخین فی غضب الزهراء، و لذا لم یشهد ابوسعید و ابن عباس مع انهم علموا او رووا ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - اعطی فدک. و لا یبعد ان سیده النساء لم تطلب شهاده ابن عباس و ابی سعید و امثالهما لانها لم ترد واقعا بمنزعه ابوبکر الا اظهار حاله و حال اصحابه للناس الی آخر الدهر «لیهلک من هلک عن بینه، و یحیی من حی عن بینه» [۴۶۴] و الا فبضعه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اجل قدرا و اعلی شانا من ان تحرص علی الدنیا و لاسیما ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - اخبارها بقرب موتها و سرعه لحاقها به» [۴۶۵]. بینه یک طریق ظنی می‌باشد که شارع مقدس آن را برای کشف واقع جعل فرموده تا به وسیله بینه آنچه که ثبوتش محتمل است ثابت گردد، پس اگر در جایی قطع و یقین به واقع حاصل شد، دیگر موردی برای بینه باقی نمی‌ماند، در جریان فدک از فرمایشات زهرا - سلام الله علیها - (که به تطهیر ذاتی پروردگار پاک بوده و پاره تن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - محسوب می‌شده است) قطع حاصل می‌شود که فدک ملک فاطمه - سلام الله علیها - بوده است، و این قطع یک طریق ذاتی برای کشف واقع است، ولی بینه طریق مجعول برای کشف واقع می‌باشد، و طریق مجعول شرعی در جایی از واقع کشف می‌کند که طریق ذاتی برای کشف حقیقت نباشد، در این جا طریق ذاتی برای کشف حقیقت موجود است و نیازی به اقامه‌ی بینه و طریق مجعول نیست، چنان که در جریان شهادت خزیمه به نفع رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قضیه از این قرار بود، شهادت خزیمه سوای ادعای خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مطلب دیگری نبود، چون خزیمه ناظر جریان معامله نبود ولی به نفع پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شهادت داد، زیرا رسول [صفحه ۲۹۳] خدا را صادق می‌دانست، بنابراین بر ابوبکر و تمام مسلمین که زهرا - سلام الله علیها - را صدیقه می‌دانستند فرض و واجب بود که به ثبوت ملکیت فدک برای فاطمه - سلام الله علیها - گواهی دهند، ولی اسفا که بسیاری از افرادی که ناظر بودند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید، با این وصف، از گواهی خودداری کردند، یا به مناسبتی جانبداری از ابوبکر نمودند و یا اینکه بر اثر ترس و وحشتی که از طرفداران ابوبکر داشتند از گواهی دادن خودداری کردند. و یا اینکه افرادی مانند ابن عباس و ابی سعید خدری (با اینکه روایت هم کرده‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به زهرا - سلام الله علیها - بخشید) اما دیدند که گواهی شخصی مثل علی - علیه السلام - ردّ می‌شد، قطعی و طبیعی است که شهادت آنها هم شنیده نمی‌شود و ردّ خواهد شد و لذا از شهادت خودداری کردند. و یا احتمالا خود فاطمه - سلام الله علیها - از آنها نخواست تا گواهی دهند، چرا؟ برای اینکه هدف فاطمه - سلام الله علیها - از منازعه‌ی فدک فقط به دست آوردن آن نبوده، بلکه می‌خواست با طرح منازعه‌ی فدک،

چهره‌ی حزب حاکم را برای مردم مسلمان آن روز، و آیندگان روشن کند. و قرآن هم فرموده است: «لیهلک من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه» [۴۶۶] (تا هر که هلاک شدنی است بعد از اتمام حجت هلاک شود و هر که لایق حیات ابدی است به اتمام حجت به حیات ابدی رسد) والا پاره‌ی تن رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- از حیث قدر و منزلت و از جهت شان و مقام بالاتر از آن است که به مال دنیا حریص باشد، مخصوصا اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به او خبر داده بود که مرگ او نزدیک است و هر چه زودتر به او ملحق می‌شود. خواننده‌ی گرامی تا این جا سخن دو دانشمند بزرگوار (سید مرتضی در ردّ قاضی القضاة و مرحوم مظفر در ردّ فضل بن روزبهان) را در رابطه با موضوع فدک ملا-حظه فرمودید. اصولا- قاعده‌ی فقهی که در موضوع دعواها و مخاصمات برای طرفین مطرح است، این است: «البینه علی المدعی و الحلف علی من انکر»: بینه و شاهد را باید مدعی اقامه کند و کسی که منکر است باید قسم بخورد، و اینکه اقامه‌ی بینه از ناحیه‌ی مدعی در فقه اسلام تشریح شده است، به این جهت است که از طریق بینه و شاهد ظن به صدق [صفحه ۲۹۴] مدعی را در دعوایش باید تقویت کرد، و نیز جهت اینکه در بینه عدالت معتبر است، چون که گواهی شاهد عادل موجب تقویت ظن به مدعی خواهد بود. و بعضی از فقها گفته‌اند که اگر حاکم علم به واقع داشت، بدون اقامه بینه و شاهد می‌تواند بر طبق علم خود حکم کند، برای اینکه علم او به واقع از ظنی که از طریق بینه می‌خواهد نسبت به واقع به دست بیاورد قوی‌تر است و اگر منکر هم به نفع مدعی اقرار کرد و با وجود اقرار منکر نیازی به بینه نیست، زیرا که اقرار منکر از نظر ایجاد ظن برای حاکم به صدق مدعی از گواهی شاهد قوی‌تر است. پس با توجه به این سخن جایی که حاکم علم به واقع دارد، اعلم او هم بر بینه و هم بر اقرار مقدم است، و با وجود علم، بینه و شاهد که موجب ظن است مورد نیاز نیست، برای اینکه بینه ادله‌ی ظنی الدلاله است. و باز هم از نظر اسلام و فقهای بزرگوار لازم نیست که مدعی حتما دو شاهد بیاورد، اگر یک شاهد هم آورد و سوگند خورد، از نظر اثبات صدق مدعی کفایت می‌کند و آنچه که در کتب و سیر آمده است روش خلفای راشدین هم همین روش بوده است. ابی داود می‌گوید: «عن ابن عباس ان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- قضی بینه و شاهد» [۴۶۷]: با هفت سند از ابن عباس نقل شده است که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- با یک شاهد و قسم قضاوت می‌فرمود. و مسلم هم در صحیح خود می‌گوید: «عن ابن عباس ان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- قضی بینه و شاهد» [۴۶۸]: با شش سند از ابن عباس نقل شده است: همانا رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به یک شاهد و قسم قضاوت می‌فرمود. و وی در شرح این کتاب گفته: عموم علمای اسلام از صحابه و تابعین و سایر علمای فرق مختلف اسلامی در این مطلب متفقند که در منازعات مالی، یک شاهد با قسم از نظر مدعی کفایت می‌کند، و نیز ابوبکر و علی- علیه السلام- و عمر بن عبد العزیز و مالک بن انس [صفحه ۲۹۵] و شافعی و احمد بن حنبل و فقهای مدینه و علما همین نظریه را داشتند. بیهقی در سنن خود می‌گوید: «عن ابن عباس ان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- قضی بشاهد و یمین». [۴۶۹] با ده سند از ابن عباس نقل کرده است که: همانا رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به یک شاهد با قسم حکم فرمود. بخاری هم می‌گوید: «کتب ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی- صلی الله علیه و آله و سلم- قضی بالیمین علی المدعی علیه»: [۴۷۰] ابن عباس در جواب نامه‌ی سوال کننده‌ای نوشت: همانا پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- به قسم واحد بر مدعی علیه حکم می‌فرمود. متقی هندی در کتاب کنز العمال در فصل سوم از کتاب شهادات نقل کرده است که پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- و ابوبکر و عمر و عثمان به گواهی یک شاهد با قسم حکم می‌کردند. و باز هم در همین کتاب از علی- علیه السلام- نقل کرده که آن حضرت فرمود: جبرئیل قانون قضا را برای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به قسم و یک شاهد نازل کرد. [۴۷۱]. با توجه به آنچه بیان شد، مناسبت نداشت که ابوبکر به فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- بگوید: «یک شاهد دیگر زن و یا مرد بیاور» و باید به همان شهود که بانوی دو عالم آورد اکتفا می‌کرد. و آنچه که مسلم و قطعی است و از کتب تواریخ و سیر به دست می‌آید، اینکه: پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در زمان حیاتش بخششهایی به افراد داشته است، و به گواهی علی- علیه السلام- فدک از بخششهایی رسول خدا بوده است

و علی - علیه السلام - کسی است که از اتهام زدن به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مبرا است و او از همه‌ی افراد به موارد شهادت آگاه‌تر است، برای اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره‌ی او فرموده: «افضی الامه» (علی - علیه السلام - داد خواه‌ترین امت است). اگر در کلام [صفحه ۲۹۶] علی - علیه السلام - کوچکترین نشانه‌ی تهمت احساس می‌شد آن وقت اقدام به شهادت نمی‌کرد. و با گواهی علی - علیه السلام - فدک متروکه و ارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبوده تا اینکه زهرا - سلام الله علیها - آن را به عنوان میراث پدر مالک شود، بلکه فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - فدک را قبل از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مالک شده بود. تعجب این جاست که ابوبکر ادعای فاطمه را بر فدک قبول نکرد و شهادت علی - علیه السلام - و ام‌ایمن را مبنی بر صدق ادعای فاطمه - سلام الله علیها - نپذیرفت، ولی در مورد شمشیر و عمامه و استر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که علی - علیه السلام - مدعی بود رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را به بدون گواهی قبول کرد! اگر اشکال شود که در مورد شمشیر و عمامه و استر، ابوبکر به علم خود حکم کرده است، زیرا او حاکم بوده و حاکم اگر علم به صدق مدعی پیدا کند می‌تواند بر طبق علم خود به صدق مدعی حکم کند. در جواب باید گفت: اگر ابوبکر علم داشت چرا در حالی که عباس در متروکه و ارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با علی - علیه السلام - نزاع داشته است، تصریح نکرده و چرا نگفت من می‌دانم که این اموال از بخششهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه السلام - می‌باشد؟ و بدون تصریح به این موضوع، حکم به نفع علی - علیه السلام - صادر کرد، پس چطور می‌شود در اینجا به علم خود عمل کرده ولی موقعی که فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - فدک را می‌خواست به علم خود عمل نکرد؟ پس باید به ادعای زهرا - سلام الله علیها - توجه می‌کرد و فدک را پس می‌داد. آیا از قاضی و حاکم پذیرفته است که در یک جا به علم خود عمل کند و در جای دیگر عمل نکند؟ در حالی که ابوبکر یقیناً می‌دانست که فدک اعطایی خدا و رسول به زهراست. از همه اینها گذشته سیوطی در تفسیر درالمنثور در ذیل آیه شریفه: «افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه» [۴۷۲] می‌گوید: «قال سمعت علیاً کرم الله وجهه یقول فی خطبته ما نزلت آیه من کتاب الله الا وقد علمت متی انزلت و ما من قریش رجل الا و قد انزلت [صفحه ۲۹۷] فیه آیه من کتاب الله عزوجل تسوقه الی جنته او نار، قال رجل: یا امیر المؤمنین علیه السلام - فما نزل فیک قال: ام تقرا «افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه» الایه، فرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی بینه من ربه و انا التالی الشاهد منه» [۴۷۳]. از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم نقل شده، و آنها هم از علی - علیه السلام - نقل کرده‌اند که از آن حضرت شنیده شد که می‌فرمود: هیچ آیه‌ای از کتاب خدا نازل نشده مگر اینکه من می‌دانم در چه زمانی و در شان چه کسی نازل شده و از قریش مردی نیست مگر اینکه در قرآن آیه‌ای در مورد وی نازل شده است که او را یا به بهشت سوق می‌دهد و یا به جهنم می‌برد، بعد شخصی از آن حضرت سوال کرد: در مورد شما چه آیه‌ای نازل شده است، حضرت در جواب فرمود: مگر سوره‌ی هود را نخوانده‌ای؟ که خدا می‌فرماید: «افمن کان...» در این آیه مقصود از «من کان علی» رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است و مقصود از جمله‌ی «شاهد منه» می‌باشم، یعنی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی است که با بینه از طرف خداوند آمد و شاهد تالی او من هستم. آنچه که از این آیه‌ی شریفه و احادیث مذکور به دست می‌آید این است که گواهی علی - علیه السلام - نسبت به گواهی و شهادت باقی مسلمین یک امتیازی دارد که خداوند ملاک و میزان حقانیت نبوت و رسالت پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - را فقط شهادت علی - علیه السلام - قرار داده است، و از نظر ترتیب اثر، شهادت علی - علیه السلام - برابر با شهادت تمام امت اسلام است، یعنی بر تمام امت اسلام است که شهادت وی را به تنهایی و بدون انضمام شاهد و گواهی دیگر قبول کنند و بپذیرند، چرا؟ برای اینکه حکم خدا هم همین است، بنابراین آیا ابوبکر این آیه را نشنیده و قرائت نکرده بود؟ و آیا او این خصوصیت و فضیلت را در علی - علیه السلام - سراغ نداشت که شهادت وی را رد کرد؟ و بر اساس شهادت حضرت علی - علیه السلام - درباره ملکیت زهرا - سلام الله علیها - نسبت به فدک حکم نکرد [صفحه ۲۹۸] و شاهدی دیگر

خواست و علی - علیه السلام - را متهم کرد که به نفع خود شهادت داده است! مگر طهارت ذاتی و حقیقی علی و فاطمه - علیهم السلام - به مقتضی آیهی تطهیر ثابت نشده بود که ادعای فاطمه - سلام الله علیها - و شهادت علی - علیه السلام - را رد کردند، در حالی که خداوند فرموده است: «انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۴۷۴]: همانا خدا خواسته و اراده فرموده که پلیدی را از شما خانواده برطرف فرماید و شما را پاک گرداند، پاک کردن خالص. انسان وقتی که کتب اهل سنت را ورق می‌زند که جای جای آنها شان نزول این آیهی مبارکه را ذکر کردند. و اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی، فاطمه، حسن و حسین - علیهم السلام - را زیر کسایبی جمع فرمود، و سپس به درگاه خدا عرض کرد: بار خدایا اینها اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنها دور فرما و آنها را پاک گردان یک نوع پاک گرداندن مخصوصی، در آن هنگام برای اجابت دعای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این آیهی شریفه نازل شد، ام سلمه همسر گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کرد: یا رسول الله آیا من هم در جمع اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: به جای خود باش تو به خیر هستی. [۴۷۵]. ابن حجر مکی در کتاب الصواعق المحرقة و طبرانی در کتاب اوسط از ام سلمه نقل کرده‌اند که وی گفته است: من از پیامبر شنیدم فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لایفترقان حتی یک یردا علی الحوز»: [۴۷۶] علی - علیه السلام - با قرآن و قرآن با علی - علیه السلام - است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در ساحل کوثر بر من وارد شوند. [صفحه ۲۹۹] و باز هم عموم محدثین اهل سنت از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «الحق مع علی و علی مع الحق یدر معه حیثما دار»: حق با علی - علیه السلام - است و علی - علیه السلام - با حق است و این دو دایر مدار و لازم ملزوم یکدیگرند و از هم جدا نیستند. این دو حدیث شریف را وقتی انسان به دقت بررسی و تأمل کند می‌بیند که در حدیث اول علی - علیه السلام - آمیخته و معجون با قرآن است، و قبول علی - علیه السلام - قبول قرآن و انکار علی - علیه السلام - انکار قرآن می‌باشد. و در حدیث دوم علی - علیه السلام - با حق است و آن دو لازم ملزوم هستند، و تخلف از گفتار و فرمان علی - علیه السلام - تخلف از حق است، چرا که علی - علیه السلام - و حق دایر مدار یکدیگرند، و جایی که علی - علیه السلام - نباشد حق هم نخواهد بود، این روایت به صراحت می‌گوید: علی - علیه السلام - مصون از خطاست زیرا ممکن نیست حق با خطا در یک جا جمع شوند، و علی آینه تمام نما و جلوه‌ی حق است، پس با این کیفیت چگونه می‌توان شهادت علی - علیه السلام - را در مورد فدک رد کرد، در حالی که رسیدن به حق جز از طریق علی امکان ندارد. از اینها که بگذریم، ابوبکر در اکثر موارد دیگر به محض دعوی کسی به ادعای او اکتفا می‌کرد و اگر کسی ادعایی داشت از او بینه و شاهد نمی‌خواست. اکنون به دو مورد آن اشاره می‌شود: مورد اول اینکه بخاری در صحیح خود می‌گوید: «ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - لما مات جاء لابی بکر مال من قبل العلاء بن الحضرمی فقال ابوبکر: من کان له علی النبی دین او کانت له عده فلیاتناه قال جابر: و عدنی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ان یعطینی هکذا، و هکذا فیسط یده ثلاث مرات، فقال جابر: فعد فی یدی خمس مائه، ثم خمس مائه، ثم خمس مائه» [۴۷۷]. وقتی پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا رحلت فرمود، برای ابوبکر مالی از طرف علاء بن حضرمی آمد، بعد ابوبکر اعلام کرد: هر کسی دین و یا طلبی از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - داشته و یا اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به او قول و وعده داده بوده بیاید نزد ما تا مالش را بگیرد. جابر گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به من وعده [صفحه ۳۰۰] داده بود که فلان مقدار به من بدهد. و دستش را سه بار باز فرمود و بخاری می‌گوید: جابر گفت: بعد ابوبکر دو تا دست مرا پر کرد پانصد درهم و دفعه‌ی دوم و سوم هم پانصد درهم. مورد دوم اینکه ابن سعد در طبقات خود از ابی سعید خدری نقل کرده و گفته است: «سمعت منادی ابوبکر ینادی بالمدينة حین قدم علیه مال البحرین، من کانت له عده عند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فلیات؟ فیاتیه رجال فیعطیهم، فجاء ابوبشیر المازنی فقال: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: یا ابابشیر اذا جاء ناشی فاتنا، فاعطاه ابوبکر حفتین او ثلاثا فوجدوها الفا و اربع مائه درهم» [۴۷۸]. شنیدم منادی از طرف ابوبکر در شهر مدینه صدا می‌کرد که مالی از بحرین رسیده، ای مردم کسی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به او

وعده‌ای داده و یا مالی نزد وی داشته بیاید مالش را بگیرد؟ مردانی نزد ابوبکر آمدند و او به آنها از مال بحرین بخششهایی داد. بعد ابوبشیر مازنی آمد و گفت رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فرموده بود ای ابابشیر هر وقتی چیزی برای ما آمد به نزد ما بیا تا به تو کمک کنیم و پس ابوبکر دو یا سه کیسه به او بخشید، وقتی کیسه‌ها را باز کردند در هر کدام هزار و چهار صد درهم بود. با توجه به این دو رایت برخورد حکومت با دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بیشتر مورد سوال واقع می‌شود که چطور شد کسانی که ادعا می‌کردند رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به ما وعده‌ی فلان چیز را داده بود، ابوبکر بلافاصله آن را به او می‌داد و از آوردن بینه و شهود خبری نبود، ولی وقتی که پاره‌ی تن پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود فدک نحله و بخشش پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به وی می‌باشد، از او بینه و شاهد خواسته شد؟ و چطور شد که در مورد ادعاهای افراد دیگر ابوبکر به علم خود عمل کرد و علم به صدق آنها پیدا کرد؟ و آنها متهم به کذب نشدند، ولی وقتی که نبوت به دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- رسید علم به صدق مدعی به جایی نرسید و فاطمه- سلام الله علیها- نیاز به بینه و شاهد پیدا کرد؟! و واقعا از عجایب روزگار است که افراد عادی به ادعایشان توجه می‌شود، ولی آن کسانی که طهارت ذاتیه داشتند به ادعای آنها توجه نمی‌شود؟! [صفحه ۳۰۱]

آیا شهادت تخصیص بردار است؟

در فصلهای گذشته ملاحظه شد که حکومت به محض اینکه روی کار آمد و تا اندازه‌ای بر اوضاع مسلط شد، به فاصله‌ی اندک افرادی را به سرزمین فدک فرستاد و نمایندگان بانوی فاطمه را که در آن جا کار می‌کردند بیرون نمود و فدک را با جعل حدیث پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- غضب کرد، حضرت فاطمه- سلام الله علیها- وقتی که از این برخورد ناصواب از ناحیه حکومت با خبر شد به مجلس ابوبکر آمد و در حالی که مهاجرین و انصار همه بودند خطبه‌ای عارفانه و عالمانه بیان فرمود، و مردم را آگاه و روشن نمود، و در آن خطبه به آیات قرآن استدلال نمود و آن چنان قلبها را متوجه خود کرد که رییس حکومت که جای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نشسته بود، به بن بست سختی گیر کرد و حدیثی از پیش ساخته و جعلی را از بان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- قرائت کرد «انا معاشر الانبیاء...» و مردم را با جعل این حدیث علیه اهل بیت شوراند، و از فاطمه- سلام الله علیها- در مقام دعوی فدک شاهد و بینه خواست و بانوی دو عالم، علی- علیه السلام- و ام‌ایمن را به عنون شاهد آورد که متأسفانه این شهادت مورد قبول واقع نشد و به فاطمه- سلام الله علیها- گفته شد: یک مرد و یا یک زن دیگر بیاورد تا به حقی که ادعا می‌کند برسد!! حال باید اولاً شهادت را از نظر قرآن بررسی کرد و ثانیاً اینکه آیا شهادت [صفحه ۳۰۲] تخصیص بردار است یا نه؟ قرآن کریم درباره‌ی شهادت فرموده است: «و استشهدوا شهیدین من رجالکم، فان یكونا رجلین فرجل و مراتان ممن ترضون من الشهداء» [۴۷۹]: دو تن از مردان گواه آرید و اگر دو مرد نیابید، یک تن مرد و دو زن هر که را طرفین راضی شوند گواه گیرند. باز هم در قرآن کریم آمده است: «و اشهدوا ذوی عدل منکم و اقیمو الشهاده لله» [۴۸۰]: دو مرد مسلمان عادل گواه گیرید و برای خدا اقامه گواهی کنید. ظاهر این دو آیه شریفه دستور عام دارند که در هر کاری مخصوصاً در مقام دعوا و مخاصمات، طرف مدعی باید اقامه شهود کنند تا به واسطه‌ی آن، ادعا و خواسته‌ی مدعی ثابت شود و در لسان آیات شهود عدل (یعنی عادل) و ترضون آمده است، یعنی آنهایی که طرفین راضی شوند. حال آیا شهادت عام است و همه موارد را شامل می‌شود؟ یعنی اینکه باید در همه جا شاهد دو مرد و یا اینکه یک مرد و دو زن باشد؟ و یا اینکه حکم آیات مزبور به موارد مخصوصی تخصیص می‌خورد؟ و در حالی که در قواعد اصولی آمده است «ما من عام الا- و قد خص» (هیچ عامی نیست مگر اینکه تخصیص می‌خورد)، آیا حکم آیات شهادت هم چنین است و قابل تخصیص می‌باشند؟ جوابی که به این سؤال داده شده این است که حکم آیات در عین اینکه تعمیم در آن و همه‌ی موارد شهادت را شامل می‌شود، ولی استثنا هم دارند، مخصوصاً در جایی که ادعا از طرف کسانی باشد که خدا و

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به عصمت آنان گواهی داده‌اند، که در این صورت حکم آیات و عمومیت آنها تخصیص خورده است. برای اینکه مخفیست آیه کسانی هستند که طهرت و پاکی آنها به دلیل آیه‌ی تطهیر و آیه مباحله و سوره‌های کوثر و هل اتی ثابت شده است و عصمت و پاکی‌شان توسط آیات و سوره‌های مزبور در مقابل کفار محقق شده است. [صفحه ۳۰۳]

بنابراین آنها در مقام ادعای حق، شاهد لازم ندارند و حکم این آیات شریفه شامل این سری افراد نمی‌شود، چرا؟ برای اینکه زهرا - سلام الله علیها - صدیقه و معصومه است و عصمت او تهمت و گمان سوء و دروغ را نسبت به وی برطرف می‌نماید و دیگر نیازی به بینه و شاهد نیست. وقتی که از طرف ذات پروردگار نسبت به شخصی شهادت بر عصمت داده شود آن وقت علم ضروری به حقیقت گویی او حاصل می‌شود و اگر کسی شهادت و یا ادعای او را قبول نکند، لازم‌اش قبول نکردن خداوند است. و بهترین دلیل بر این مدعی چنانچه در کتب صحاح اهل سنت هم آمده است و در فصل «فاطمه راستگوترین زنان» گذشت، شهادت خزیمه بن ثابت به نفع رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - علیه مرد اعرابی که با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - معامله کرده بود می‌باشد که شهادت وی مورد تصویب واقع شد و این گونه شهادت داد: «انی علمت انها لک یا رسول الله حیث علمت صدقک و عمتک» [۴۸۱]: من می‌دانم که آن مال به شما تعلق دارد، زیرا که به راستگویی و عصمت شما یقین دارم. اگر العیاذ بالله پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - معصوم و مقام مقدس آن حضرت از تهمت بری نبود، شهادت خزیمه به تنهایی به راستگویی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کفایت نمی‌کرد، آنچه که موجب شد شهادت خزیمه به تنهایی کافی باشد، مقام عصمت آن حضرت بود و گواهی خزیمه به منزله‌ی ادعا قرار گرفت و عصمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم در خارج موجب شد که ادعای او بدون شاهد قبول شود. سیوطی در کتاب تاریخ خلفاء می‌گوید: «اخرج الشیخان عن جابر - رضی الله عنه - قال: قال النبی - علیه و آله - الصلوه والسلام - «لو جاء مال البحرین اعطیتک هکذا و هکذا» فلم جاء مال البحرین بعد وفاه النبی - علیه و آله - الصلوه والسلام - قال ابوبکر: من کان له عند النبی - و علیه و آله - الصلوه والسلام - دین او عده فلیاتنا، فجئت و اخبرته، فقال: خذ، فاخذت فوجدتها خمسائه فاعطانی الفاً و خمسائه» [۴۸۲]: از قول بخاری و مسلم و آن دو هم از جابر نقل [صفحه ۳۰۴] کرده‌اند: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به من فرمود «هرگاه مالی از بحرین به تو فلان مبلغ را عطا خواهم کرد» اتفاقاً خراج بحرین بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به مدینه رسید. ابوبکر اعلام کرد هر کس که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به او از خراج وعده‌ای داده و یا طلبی از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - داشته بیاید و طلبش را بگیرد. من نزد وی رفتم و وعده‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را به او اظهار کردم، ابوبکر هزار و پانصد درهم از آن اموال را به من بخشید. بخاری می‌گوید: «حدثنا سفیان حدثنا محمد بن المنکدر سمع جابراً رضی الله عنه قال «قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - لو قد جاءنا مال البحرین لقد اعطیتک هکذا و هکذا: فلم یجی حتی قبض النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فلما جاء مال البحرین امر ابوبکر منادیا فنادی: من کان له عند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - دین او عده فلیاتنا فاتیته فقلت: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال بی کذا و کذا... فحتالی حیثه و قال: عدها، فوجدتها خمسائه فقال: خذ مثلها مرتین» [۴۸۳]. با دو سند از جابر نقل شده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: اگر مال بحرین آمد برای تو فلان مبلغ و فلان مبلغ و فلان مقدار می‌بخشم، و آن مال نیامد تا اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا رفت، هنگامی که غنائم بحرین را آوردند ابوبکر دستور داد: منادی ندا کند هر کس از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - طلبی دارد و یا اینکه آن حضرت به او وعده‌ای فرموده بیاید بگیرد، جابر گفت: من نزد ابوبکر رفتم و اظهار داشتم که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به من فرمود: اگر مال بحرین را آوردند من به تو سه مشت از آن را عطا خواهم کرد، جابر گفت: ابوبکر یک مشت از آنها را به من داد و گفت: آنها را به شمار و شمردم پانصد درهم بود و بعد ابوبکر گفت: مثل آن دو مرتبه‌ی دیگر بگیر. ابن حجر عسقلانی در کتاب شهادت، باب من امر بانجاز الوعد در تفسیر این [صفحه ۳۰۵] حدیث می‌گوید: «و قال ابن بطلال: لما کان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - اولی الناس بمکارم الاخلاق

ادی ابوبکر مواعیده عنه، لم یسئال جابرا البینه علی ما ادعاه لانه لم یدع شئیا فی ذمه النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - و انما ادعی شئیا فی بیت المال و ذلك موكول الی اجتهاد الامام» [۴۸۴]. ابن بطلال گفت: چون پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برترین مردم نسبت به ارزشهای اخلاقی بود، ابوبکر وعده‌های او را ادا نمود و از جابر در ادعایش شاهد نخواست، برای اینکه جابر در ذمه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چیزی را ادعا نکرده بود. و همانا ادعای جابر در بیت‌المال بود و اینکه ابوبکر خواسته‌ی او را انجام داد از اجتهادات وی بود و از باب اجتهاد خواسته جابر را عمل کرده است. حال باید از ابن حجر سوال کرد بر فرض که این حرف شما و ابن بطلال درست باشد و خود شما هم معترف هستید که ابوبکر بدون درخواست شاهد به ادعای جابر ترتیب اثر داد، و بر فرض هم آیه ذوی القربی در شان فاطمه - سلام الله علیها - نازل نشده و آیه‌ی خمس در شان اهل بیت - علیه السلام - نازل نشده و پیامبر هم فدک را به زهرا - سلام الله علیها - بخشیده بود، هنگامی که زهرا - سلام الله علیها - فدک را از او خواست، و نیز بر فرض محال حدیث عدم ارث انبیا که ابوبکر راوی آن بود حقیقت داشت، آیا سزاوار نبود که ابوبکر در این جا به اجتهاد خود عمل می‌کرد و فدک را به زهرا - سلام الله علیها - پس می‌داد؟! آیا می‌شود که آدم در یک مورد به اجتهاد عمل کند و در جای دیگر در اجتهاد را ببندد و علمش به جایی نرسد؟ باز همین ابن حجر عسقلانی در تفسیر این حدیث در کتاب کفاله باب تکفل دین میت می‌گوید: «ان ابوبکر لما قام مقام النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - تکفل بما کان علیه من واجب او تطوع، فلما التزم ذلك لزمه ان یوفی جمیع ما علیه من دین او عده، کان - صلی الله علیه و آله و سلم - یحب الوفاء بالوعد... فیه قبول خبر الواحد العدل من الصحابه و لو جر ذلك [صفحه ۳۰۶] نفعاً لنفسه، لان ابوبکر لم یلتمس من جابر شاهدا علی صحه دعواه و یحتمل ان یکون ابوبکر علم بذالك ففضی له بعلمه فیستدل به علی جواز مثل ذلك للحاکم» [۴۸۵]. ابوبکر وقتی خلافت عهده‌دار شد، و آنچه را که بر عهده‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از واجب و مستحب بود متکفل شد، پس وقتی که او به خلافت و قائم مقامی ملتزم شد، بر او لازم بود که تمام آنچه را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وعده داده بود، وفا و ادا نماید. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وفای به وعده را دوست می‌داشت و ابوبکر بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وفای به وعده‌های پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را انجام داد. ... بعد ابن حجر می‌گوید: این خبر دلالت دارد که خبر شخص عادل از صحابه مورد قبول است، اگر چه او خیر و یا ادعا را به نفع خود اظهار کند، زیرا که در این خصوص ابوبکر از جابر شاهدی بر صحت ادعایش مطالبه نکرد. و احتمال دارد که ابوبکر به ادعای جابر علم داشته و می‌دانسته و بر اساس علم خود حکم کرده است، پس می‌شود به این رفتار ابوبکر استدلال کرد و این گونه عمل کردن برای حاکم جایز است. خواننده گرامی اگر این تحلیل و تفسیر ابن حجر را به دقت بررسی کنیم، چند نکته از آن به دست می‌آید: اول اینکه ابن حجر گفته است: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وفای به وعده را دوست می‌داشت، جای بحث نیست که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - یکی از چیزهایی را که آورد وفای به وعده و عهد بود و اما اینکه ابن حجر می‌گوید: ابوبکر تمام آنچه را که بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود وفا و ادا نمود، اینجا باید سوال کرد که چرا ابوبکر آن همه سفارشها و تاکیداتی را که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده بود و تعهداتی که با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کرده بود و در خم غدیر با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی - علیه السلام - دست بیعت داده بود، به آنها وفا نکرد و بارها از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - [صفحه ۳۰۷] شنیده بود که هر کس فاطمه - سلام الله علیها - را اذیت کند مرا اذیت کرده است و به آن وفا نکرد و گوش ننمود؟ دوم اینکه ابن حجر در این تحلیل خود گفته است: یکی از صحابه اگر عادل باشد و خبری را بگوید، اگر چه آن خبر به نفع خود باشد قابل قبول است!! از آقای ابن حجر سؤال می‌شود: آیا خبری که فاطمه - سلام الله علیها - گفت (فدک نحله و بخشش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای من است) از جهت عدالت نقصی نسبت به خبر جابر داشت؟ و آیا اصلاً می‌شود جابر را کنار فاطمه - سلام الله علیها - گذاشت؟ و گفت که خبر جابر با عدالت است و خبر فاطمه - سلام الله علیها - از روی عدالت نیست!! جابری که آرزو می‌کرد که ای کاش یک گوشه‌ای از چادر زهرا - سلام الله علیها - در روز

قیامت به دستش برسد؟ آن وقت می‌شود گفت که خیر جابر قابل قبول است ولی خیر دختر پیامبر خدشه دارد!! در حالی که زهرا- سلام الله علیها- محدثه و کاتب وحی و مفسر قرآن بوده است و آنچه را که گفته همان وحی نبوی بوده است، نه غیر از آن. سوم اینکه ابن حجر می‌گوید: ابوبکر از جابر بر صحت ادعایش شاهد نخواست، احتمال دارد که ابوبکر خواسته جابر را می‌دانسته و به مقتضای علمش عمل کرده است، از ابن حجر باید سوال کرد که چرا این احتمال را شما بر خواسته زهرا- سلام الله علیها- نسبت به فدک نمی‌دهید؟ و آن جا که ابوبکر قطعاً و یقیناً می‌دانست که فدک مال زهرا- سلام الله علیها- بوده و آیه مبارکه «آت ذی القربی حقه» را ابوبکر قطعاً می‌دانست که به چه مناسبتی نازل شده است، پس چرا آن جا به علمش و اجتهادش عمل نکرد؟ چهارم اینکه ابن حجر می‌گوید: حاکم می‌تواند این گونه عمل کند (یعنی اگر کسی خبر صحیحی گفت و به گفته او اعتماد حاصل شد) بر اساس مصلحت و شان خود به خواسته‌ی طرف، ترتیب اثر دهد و برای حاکم که اختیار تمام دارد، جایز است از بیت المال آنچه را که طرف مدعی می‌گوید به او بدهد! اکنون سؤال این است که اگر ابوبکر حاکم بود و به نسبت شایسته حکومتش به جابر بخشش کرد، چرا نسبت به پاره‌ی تن پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- این کار را نکرد؟ [صفحه ۳۰۸] حالا به قول شما و پیشوای شما ابوبکر، بر فرض قبول کنیم که فدک مال همه مسلمین بوده است، آیا نمی‌شد ابوبکر آن را بر اساس مصلحت حکومتش و سبب اینکه دل دخترش پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را نرنجانده باشد، از مسلمین می‌خواست که فدک با آنکه مال همه‌ی شماست ولی از آن جایی که دختر پیامبر و تنها فرزند او آن را خواسته است، آن را به او می‌دهم؟ اگر ابوبکر این کار را می‌کرد آیا مسلمین مخالفت می‌کردند و قبول نداشتند؟ و یا اینکه او مصلحت حکومتش را نسبت به دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بر این دید که به قول استاد عبدالفتاح عبدالقاصود عقده، کینه، خشم و رفتارهای جاهلیت قبل از اسلام را نسبت به خاندان وحی انجام دهد؟ و یا اینکه به قول بزرگان خود شما مانند طبری و دیگران، به خواسته‌ها جابرها و ابابشیرها و کسانی دیگر ترتیب اثر داده می‌شد تا اینکه سرشناسان را به هر طریقی شده است از مرکز وحی به طرف خودشان بکشاند که همین کار را کردند و تا اندازه‌ای هم موفق شدند؟! با توجه به این نکاتی که از سخن ابن حجر عسقلانی برداشت شد، اگر حق مطلب آنچه که وی گفته است باشد، پس اینجا ابوبکر عموم آیات شهادت را به محض ادعای جابر (مبنی بر اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به من وعده داده بود) تخصیص زده است و ادعای جابر را بدون شاهد و بینه قبول کرده است، در حالی که علی- علیه السلام- و فاطمه- سلام الله علیها- که اولی به تصدیق بودند باید ادعا و شهادتشان مورد تصدیق واقع می‌شد. بر فرض اینکه علی- علیه السلام- و فاطمه- سلام الله علیها- هیچ گونه طهارت ذاتیه الهی و خدایی را نمی‌داشتند، و دارای هیچ گونه برتری نبودند، لااقل مثل باقی اصحاب و یاران پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- (مثل جابر) بودند و همین خود کافی بود که گفتارشان باید بدون شاهد و بینه مورد تصدیق واقع می‌شد. اکنون حرف غیر قابل قبول طحاوی را بیان می‌کنیم که گفته است: علت اینکه ابوبکر ادعای جابر را بدون شاهد و بینه قبول کرد، این بود که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- [صفحه ۳۰۹] فرمود: «و هر کس بر من دروغ بیند نشیمنگاهش مالا مال از آتش خواهد شد» بعید است که شخصی مانند جابر به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- دروغ ببندد و بر ایجاد عذاب شدید برای خود اقدام کند. اینجا در جواب جناب طحاوی باید گفت: عجب است که بر فردی مانند جابر احتمال دروغ نمی‌رود تا به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- تهمت زند! اما در مورد علی و فاطمه- علیهم السلام- این مطلب محتمل باشد که به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- تهمت زنند و این جرم بزرگ را (العیاذ بالله) مرتکب شوند و از دروغ بستن به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خودداری نکنند!! آیا تعلیمات و دستورات دین و شرع مقدس اسلام و مسلمانی همین است که در این دو مورد این گونه فرق گذاریم که دروغ بستن به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از جابر بعید باشد، ولی از ناحیه علی- علیه السلام- و زهرا- سلام الله علیها- بعید نباشد!!! چند حدیثی که از منابع اهل سنت ذکر شد بیان‌گر این بود که آیات شریفه‌ی فوق الذکر همه جا عمومیت ندارد که حتماً شاهد دو مرد و یا یک مرد و دو زن باشد، بلکه تخصیص بردار است، کما اینکه در آخر فصل «فاطمه-

سلام الله علیها- راستگوترین انسان» چندین روایت از منابع اهل سنت ذکر شد مبنی بر اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به یک شاهد و قسم حکم می فرمود. و بیهقی در سن کبرای خود در باب القضاء بالیمین مع الشاهد، بیش از پنجاه روایت را به سندهای مختلف از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل کرده است که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و علی- علیه السلام- و حتی ابوبکر به یک شاهد با قسم حکم می کردند! و اکثر محدثین اهل سنت این موضوع را بیان کرده اند. علاوه بر اینها گفته شد که آیه‌ی شهادت تخصیص بردار است، مخصوصا جایی که مخصیص کسانی باشند که طهارت ذاتیه‌ی الهیه را دارا هستند و خداوند بر عصمت و طهارت آنها شهادت و گواهی فرموده است و علم کتاب هستند و خودشان عین شهادت و عین عدل و عین پاکی بوده و مظهر تجلی ذات پروردگار و از اسماء اعظم خداوندی باشند که عین حق هستند و حق در آنها متجلی است. محی الدین ابن عربی درباره‌ی طهارت اهل بیت می گوید: «ان الرجس فیه عباره [صفحه ۳۱۰] عن کل ما یشین الانسان و هذا معنی العصمه التي تعتقد به الشيعه فی الانبياء والائمة و السیده فاطمه الزهراء، و هی مرتبه عظمیه، و منزله سامیه خص الله بها بعض عباده. و لیس من لوازم العصمه تبلیغ الاحکام، فان كانت العصمه لازمه للنبي و الامام لقيامهما باعباء التبلیغ فلیس معنی ذلك ان غیرهما لا يتصف بالعصمه» [۴۸۶]. معنی رجس در آیه‌ی تطهیر عبارت است از هر چیزی که انسان زشت می شمارد و این معنا برای رجس معنای همان عصمتی است که شیعه در مورد انبیا و ائمه و فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- قائل است که مرتبتی عظیم و منزلتی بزرگ است که خدای مهربان برخی از بندگان خویش را به آن مقام و مرتبت اختصاص داده است. و البته لازمه‌ی عصمت، تبلیغ احکام نیست. و اگر عصمت در مورد پیامبر و امامان در اقدامشان به تبلیغ احکام الهی لازم است معنی این مطلب این نیست که غیر از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و امام کسی دیگر دارای این مقام بزرگ و این صفت گرانقدر یعنی عصمت نمی باشد. بعد ابن عربی در رابطه با حدیث شریف «سلمان منا اهل البيت» می گوید: «و شهد الله لهم بالتطهير و ذهاب الرجس عنهم و اذا كان لا ینضاف اليهم الا مطهر مقدس و حصلت له العنايه الالهيه بمجرد الاضافه فما ظنك باهل البيت فی نفوسهم فهم المطهرون بل هم عین الطهاره فهذه الايه تدل علی ان الله قد شرک اهل البيت مع رسول اله- صلی الله علیه و آله و سلم- فی قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر... الی ان و «قال فدخل الشرفاء اولاد فاطمه- سلام الله علیها- کلهم و من هو من اهل البيت... الی يوم القیامه فی حکم هذه الايه من الله و عنایه بهم...» [۴۸۷]. اینکه سلمان از نظر طهارت ذاتیه مثل اهل بیت هست یا نه؟ می گوید: خدا به طهارت اهل بیت- علیه السلام- و بردن رجس و پلیدی از آنان شهادت داده است، وقتی که جز پاکان و منزهان کس دیگری به اهل بیت- علیه السلام- نسبت داده نمی شود و آن کسی [صفحه ۳۱۱] هم که به اهل بیت نسبت داده می شود برای این است که عنایت الهی به مجرد نسبت برای او حاصل شده است و الا- این منزلت نصیب هر کس نمی شود، پس گمان تو به ذات اهل بیت- علیه السلام- چیست؟ معلوم است که آنها پاکانند، بلکه آنها عین پاکیزگی هستند و طهارت ذاتیه دارند، بنابراین به دلالت آیه‌ی شریفه خدا اهل بیت را با رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- در سخن خود «تا از گناه گذشته و آینده تو در گذریم» [۴۸۸] شریک قرار داده است. تا اینکه ابن عربی گفت: پس تمام بزرگان و اشراف فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- و کسانی که از اهل بیت می باشند در حکم آیه‌ی غفران تا روز قیامت هستند. بنابراین اهل بیت و فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- طهارت ذاتیه‌ی الهیه را مخصوصا از جانب خدا و از جهت عنایت پروردگار دارند و عین طهارت و پاکی هستند. با توجه به این بیان بسیار لطیف و زیبای ابن عربی که اهل بیت- علیهم السلام- و فاطمه- سلام الله علیها- طهارت ذاتیه دارند و خداوند بر طهارت آنها شهادت و گواهی داده است ولی وقتی که به اهل بیت- علیه السلام- نسبت داده می شود او هم طهارت و پاکی را دارا می باشد، پس چه شد که ادعای پاک پاکان و مادر پاکیزگان، فاطمه- سلام الله علیها- و شهادت علی- علیه السلام- مورد پذیرش واقع نشد و حتی به اندازه حرف جابر که یکی از صحابه‌ی بزرگوار پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود به سخن و ادعای فاطمه- سلام الله علیها- ترتیب اثر داده نشد؟ و از جابر و کسانی دیگر شهود برای تقویت ادعا خواسته نشد، ولی از صمداق روشن آیه تطهیر و مشهود به خدا فاطمه- سلام الله علیها-

شاهد و بینه خواسته شد؟! از این بحث به این نتیجه قطعی رسیدیم: علاوه بر اینکه فاطمه - سلام الله علیها - طهارت ذاتیه را داشت و کلامش کلام خدا بود و سخنش همان سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و «وحی یوحی» بود و هر چه می گفت عینا گفته‌ی خدا و رسول بود و در مقام [صفحه ۳۱۲] ادعا نیاز به اقامه بینه نداشت ولی از آن جا که حکومت از وی شاهد و بینه خواست، او حضرت علی - علیه السلام - و ام‌ایمن بهشتی را به عنوان شاهد آورد و شهادت آنان مورد قبول واقع نشد. آیات شهادت اگر چه عام است و عمومیت دارد که باید دو مرد و یا یک مرد و دو زن باشد، ولی تخصیص هم می خورد، و همه جا عمومیت ندارد. و در بعضی موارد یک مرد با قسم مدعی هم کافی است و این تخصیص را اکثر محدثین اهل سنت از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرده‌اند. [صفحه ۳۱۳]

مردودیت حدیث عدم توریث انبیا

در اینکه ابوبکر از نظر زهرا - سلام الله علیها - و علی - علیه السلام - متهم به غصب فدک و (ولایت) و خمس ذوی القربی بود، شک و شبهه‌ای نیست و مطلب روشن تر از آن است که درباره آن به احادیث و روایات و جریان‌های تاریخی استشهاد شود. زیرا که ابوبکر در نقل حدیث عدم ارث انبیا نفر واحد بود و حتی عمر هم تا زمانی که ابوبکر آن را بیان نکرده بود از آن بی خبر بود، ولی از آن جا که حدیث عدم ارث انبیا اضطراب دارد و مردود می باشد، این حقیقت باید از بیانات و توجیهاات خود اهل سنت بررسی شود تا روشن گردد حدیث عدم ارث واقعیت دارد یا خیر؟ ابن ابی الحدید از قول استادش ابو جعفر نقیب می گوید: علی و زهرا - علیهم السلام - و عباس نه یک بار و دو بار بلکه همواره حدیث ابوبکر را در نفی توریث انبیا تکذیب می کردند و هم صدا اعلام می کردند که این حدیث جعلی است و چطور ممکن است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین مطلبی را به دیگری بگوید، ولی از ورثه‌ی خود که این حکم با آنها مناسبت دارد کتمان کند. [۴۸۹]. [صفحه ۳۱۴] و بزرگ ترین دلیل بر میراث گذاشتن انبیا از نظر علی - علیه السلام - و زهرا - سلام الله علیها - و عباس، جریانی است که مسلم در صحیح خود در باب «ما یصرف الفیء الذی لم یوجف علیه بقتال» و بخاری در صحیح خود در کتاب خمس و واحدی در مغازی و ابن حجر در الصواعق و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بیان کرده اند: «... ثم توفی، فقال ابوبکر: انا ولی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فقبضه الله، و قد عمل فیها بما عمل به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و انما حینئذ و التفت الی علی و العباس تزعمان ان ابوبکر فیها ظالم، فاجر، و الله یعلم انه فیها لصادق بار، راشد، تابع للحق ثم توفی الله ابوبکر، فقلت: انا اولی الناس بابوبکر و برسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -... اعمل فیها مثل ما عمل به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و ابوبکر! ثم قال: و انما (واقبل علی العباس و علی) تزعمان انی فیها ظالم فاجر و الله یعلم انی فیها بار راشد للحق... فجتنتی (یعنی العباس) تسألنی نصیبک من ابن اخیک و جاءنی هذا - علیا - یسألنی نصیب امراته من ایها...» [۴۹۰]. عمر به علی - علیه السلام - و عباس گفت: هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات کرد ابوبکر مدعی شد که من ولی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هستم و شما دو نفر از وی ارث خود را مطالبه کردید و تو ای عباس از او ارث برادر زاده‌ی خود را خواستی و علی هم میراث همسر خود را می خواست، ابوبکر در جواب شما گفت: «پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: ما ارث نمی گذاریم، و متروکه‌ی ما صدقه است» شما در مقابل او را دروغگو و مجرم و مکار و خائن پنداشتید، در حالی که خدا می داند او مرد راستگو، نیکوکار و تابع حق است و اینک من ولی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -! و ولی ابوبکر هستم [۴۹۱] و اکنون شما مرا هم دروغگو و مجرم و مکار و خائن می پندارید... این حرف عمر با کمال صراحت دلالت می کند که علی - علیه السلام - و عباس، ابوبکر [صفحه ۳۱۵] و عمر را در مقابل جعل حدیث نفی وراثت انبیا و توقیف فدک و املاک خالصه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دروغگو و مجرم می دانستند. در دو موردی که این حدیث نقل شده است اگر دقت شود، مردودیت و جعلیت و اضطراب آن معلوم و واضح است. ۱- ابن ابی الحدید و باقی روات نقل کرده‌اند:

«ان فاطمه طلبت فدک من ابوبکر، فقال انی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یقول: «ان النبی لا یورث»، من کان النبی یعوله فانا اعوله. و من کان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ینفق علیه فانا انفق علیه...» [۴۹۲] فاطمه - سلام الله علیها - فدک را از ابوبکر مطالبه کرد، ابوبکر گفت: من از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: نبی و پیامبر ارث نمی‌گذارد، کسی را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از نظر هزینه و مصرف زندگی کفالت می‌کرد و من کفالت می‌کنم. ۲ - متقی هندی در باب خلافت ابوبکر از قول عمر روایت کرده است: [۴۹۳] ابوبکر به من گفت که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: «پیامبر ارث نمی‌گذارد، و میراث او باید به فقرا و مساکین داده شود. در متن این دو حدیث جمله‌ی «ما ترکنا صدقه» ذکر نشده و آنچه که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در این دو مورد به وسیله‌ی ابوبکر و عمر نقل شده فقط نفی توریث پیامبران است. و جمله «من کان یعوله فانا اعوله» (هر کس را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کفالت می‌کرده من کفالت می‌کنم) در روایت اول از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل نشده و از کلمات آن حضرت نبوده و این جمله گفتار خود ابوبکر بوده است. و باز هم جمله‌ی «انما میراثه فی الفقراء المساکین» میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به فقرا و مساکین متعلق است، در روایت دوم از عمر است و معلوم می‌شود که این دو جمله یک نوع اجتهادی از ابوبکر و عمر بوده و گویا آن دو نفر صدقه بودن ما ترک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را اجتهاد کرده بودند، در حالی که نفی اعم است از صدقه بودن و صدقه نبودن آن. اگر این حدیث ابوبکر بر فرض اینکه راست باشد و قبول کنیم که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده که ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، این کلام عام است و یک نوع عمومیت دارد، [صفحه ۳۱۶] و مفهوم آن این است که متروکه‌ای از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باقی بماند تا به بازماندگانش برسد و یا نرسد و یا اینکه اصلاً باقی نماند، کما اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دارایی‌شان را در زمان حیات مبارکشان که عبارت بود از حوایط سبعة (باغهای هفتگانه) وقف فرموده و شمشیر و عمامه و مرکب سواری و عصای خود را به علی - علیه السلام - بخشیده و حجرات و منازل مسکونی خود را به همسران تملیک فرمود و فدک را به دخترش فاطمه - سلام الله علیها - بخشید و فدک در هنگام مرگ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ملک زهرا - سلام الله علیها - و در تصرف وی بود که علی - علیه السلام - و ام‌ایمن بر آن شهادت دادند. پس چیزی از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باقی نمانده بوده است تا اینکه مورد ارث بازماندگان او قرار گرفته باشد و به قول اهل منطق «سالبه به انتفاء موضوع» است، یعنی از ما چیزی باقی نمی‌ماند تا مورد ارث باشد. در روایات شیعه آمده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در ذیل حدیث «علما ورثه‌ی انبیا هستند»، فرموده است «پیامبران درهم و دینار ارث نمی‌گذارند ولی علم را ارث می‌گذارند» [۴۹۴] و معنای این جمله این است که انبیا درهم و دینار از خود باقی نمی‌گذارند که دیگران ارث ببرند، ولی معنی حدیث این نیست که اگر پیامبران در زمان حیات و زندگی‌شان اگر چیزی را به کسی یا کسانی بخشیدند، بعد از مرگشان از دست آنها گرفته شود، زیرا که پیامبران ارث نمی‌گذارند، و این را هیچ عقل و فکر سلیمی قبول نمی‌کند. فخر رازی می‌گوید: «من تخصیصات هذه الایه ما هو مذهب اکثر المجتهدین ان الانبیاء - علیهم السلام - لا یورثون والشیعه خالفوا فیه، روی ان فاطمه - سلام الله علیها - لما طلبت المیراث و منعوها منه، احتجوا بقوله - علیه و آله (الصلوة والسلام) - «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه» فعند هذا احتجت فاطمه - سلام الله علیها - بعموم قوله «للدک مثل حظ الانثیین» و کانهما اشارت الی ان عموم القرآن لایجوز تخصیصه بخبیر الواحد» [۴۹۵] مذهب [صفحه ۳۱۷] اکثر مجتهدین این است که انبیا ارث نمی‌گذارند، ولی شیعه در این مسئله با آنها مخالفت دارند، چون روایت شده است که وقتی فاطمه - سلام الله علیها - میراث خود را مطالبه کرد و ابوبکر او را منع از ارث کرد به این دلیل که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم» آن وقت زهرا - سلام الله علیها - به حکم کلی و عمومی آیه‌ی شریفه‌ی «یوصیکم الله...» احتجاج فرمود و این سخن را رد کرد و گویا مراد فاطمه - سلام الله علیها - از این استدلال این بوده که خبر واحد نمی‌تواند حکم کلی و عمومی قرآن را تخصیص بزند. در جواب فخر رازی باید گفت که فاطمه - سلام الله علیها - هم به عموم

این آیه و هم به خصوص آیات دیگر استدلال فرمود و واقعا جای تعجب است که ایشان گفته است: فقط شیعه با حدیث نفی وراثت مخالف است، در حالی که خود فخر رازی می‌داند که علی و فاطمه و عباس و زنان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و عموم اهل بیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با ابوبکر در مورد حدیث مزبور و جمله‌ی «ما ترکناه صدقه مخالف بودند و در مقام احتجاج به عموم آیه مزبور و آیه ۶ سوره مریم و آیه ۱۶ سوره نمل و وراثت زکریا و داود استدلال نمودند. و از آنجا که مذهب اهل بیت بر حق است و از باب اینکه عترت را تصدیق می‌کنند، بنابراین هر چیزی که از راه تصدیق عترت نباشد رد می‌کنند، برای اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است هر کس به عترت تمسک جوید و از آنها صرف نظر نکند و به غیر آنها رو نیورد نجات می‌یابد، و لذا آن حدیث جعلی را منکر شدند. اصولا حدیث نفی توریث به ابوبکر مربوط نیست که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حدیث را به او گفته باشد و از اهل بیت و عترت خود کتمان کرده باشد!!! باز هم فخر رازی در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «یوصیکم الله» می‌گوید: «ان المحتاج الی معرفه هذه المساله ما کان الا فاطمه و علی و العباس و هولاء کانوا من اکابر الزهاد والعلماء و اهل الدین و اما ابوبکر فانه ما کان محتاجا الی معرفه هذه المساله البته، لانه ما کان ممن یخطر بباله انه یرث من الرسول علیه (و آله) الصلاه والسلام، فکیف یلیق بالرسول - علیه (و آله) الصلاه والسلام - ان یبلغ هذه المساله الی من لا - حاجه به الیها و لا یبلغها الی [صفحه ۳۱۸] من له الی معرفتها اشد الحاجه» [۴۹۶]. این مسئله نسبت به زهرا - سلام الله علیها - موضوعیت داشت و لازم بود که این حکم را زهرا و علی - علیهما السلام - و عباس بدانند و اینها خودشان از بزرگان و زهاد و دانشمندان دین اسلام بودند، ولی نیاز نبود که ابوبکر این حدیث را بداند، زیرا هرگز به فکر او خطور نمی‌کرد که روزی از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث ببرد، چون در هیچ طبقه‌ای از وراثت پیامبر قرار نداشته است، پس با این کیفیت چگونه سزاوار بود که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این حدیث را به فردی که مورد ندارد فرموده باشد و از افرادی که نسبت به آن موضوعیت دارند کتمان کند. سخن فخر رازی این را می‌رساند که هدف از نزول قرآن این است که آنچه که واجب است مردم آن را انجام دهند و آنچه که لازم نیست آن را ترک کنند، قرآن همه‌ی آنها را بطور کامل بیان کرده است. و منظور از ارسال پیامبران هم همین است که مردم را از ارتکاب آنچه که خدا نهی فرموده است باز دارند و بترسانند و چنانچه در آیات قرآن کریم هم آمده است: «فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا، رسولا یتلو علیکم» [۴۹۷] پس شما ای خردمندان که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید (و راه طاعت پیش گیرید) که خدا برای (هدایت) شما قرآن را نازل کرد و رسول بزرگواری را فرستاد که برای شما آیات روشن خدا را بیان و تلاوت کند. و نیز آمده است: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم» [۴۹۸] و بر تو قرآن را (که جامع و کاملترین کتاب الهی است) نازل کردیم تا بر امت آنچه که فرستاده شده بیان کنی... و هم در قرآن آمده است: «و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسالون...» [۴۹۹] قرآن برای تو و (مومنان) قومت شرف و نام بلندبست و البته از شما می‌پرسند (که با قرآن از اطاعت و عصیان چه کردید). و باز هم در قرآن کریم آمده است: «و انذر عشیرتک الاقربین» [۵۰۰] نخست خویشان [صفحه ۳۱۹] نزدیک خود را (از خدا) بترسان. اگر به این آیات دقت کنیم به این نتیجه می‌رسیم که خداوند به بیان تمام احکام قرآن دستور می‌دهد و این آیات مقتضی این است که اگر بنا بود بازماندگان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از آن حضرت ارث نبرند بر او واجب بود که این حکم را به علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - و عباس و زنان خود ابلاغ و اعلام کنند، و حتی تاخیر بیان این حکم به کسانی که موضوعیت برای حکم دارد و مکلف به امتثال هستند جایزه نبوده و نیست و چگونه جایزه بوده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این حکم را با بازماندگان خود در میان نگذارند و به فردی که اصلا مناسبتی با ارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ندارد بیان کند؟ آیا بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از باب اینکه خدا فرموده که احکام قرآن را به مردم بگو واجب نبوده است که این حکم نفی وراثت را (بر فرض) برای کسانی که موضوعیت دارند و مکلف به آن هستند اعلام کند؟ آیا ابلاغ نکردن این حکم توسط پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - موجب نمی‌شد کسانی که مکلف به این حکم بودند گرفتار جهل شوند

و در گمراهی قرار گیرند؟ بنابراین اگر این حدیث را پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فقط به ابوبکر ابلاغ و اعلام فرموده باشد، (العیاذ بالله) عمل درستی انجام نشده است، برای اینکه قرآن کریم در مورد محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است: «و ما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» [۵۰۱] و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او غیر وحی خدا نیست. لذا پیامبر اکرم و آنچه را می گوید، وحی خداست و جز وحی و دستور او چیزی دیگری نیست. با توجه به اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عالم به اسرار خدا بوده است و علم غیب را می دانسته و پیش بینی می کرده که با وجود اطلاع ابوبکر از حدیث نفی وراثت ممکن است بین او بازماندگانش در مورد ارث نزع پیش آید و در نتیجه منجر به اختلاف شود و امت از هم پاشد، پس باید به خود اهل بیت و یگانه دخترش فاطمه - سلام الله علیها - بگویند که آنان از ارث محروم هستند تا اینکه اختلاف بین امت اسلامی وجود نیاید. و از آنجا که [صفحه ۳۲۰] رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین مطلبی را فرموده، معلوم می شود که بازماندگانش در مورد مسئله ارث دارای حکم خاصی غیر از آنچه که قرآن فرموده نبوده اند و آنها هم مثل دیگران از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث می برند و کسی نمی تواند در مقابل فرمان خدا مقاومت کند و فرزندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از حقشان محروم سازد. آیا خدایی که بر بندگانش لطف دارد و تمام زوایا و شئون زندگی آنها را توسط ارسال رسل بیان کرده (و حتی برای جزئی ترین کار بندگانش دهها حکم و دستور صادر فرموده است) و بر فرستاده اش بین احکام را واجب نموده و او را انذار کرده، آن وقت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - یکی از بزرگترین احکام و معارف را به جانشین و خلیفه بر حق خود که خداوند او را به جانشینی تعیین فرموده بود بیان نکند و یا به امت نگوید؟ این را هیچ عقلی قبول نمی کند و هیچ وجدانی نمی پذیرد. متقی هندی می گوید: «از نظر فاطمه - سلام الله علیها - و علی - علیه السلام - و عباس، ابوبکر متهم بود، و مجرم شناخته می شد.» احمد بن حنبل در مسندش می گوید: «عن عایشه رضی الله عنها ان فاطمه و العباس اتیا ابوبکر یلتمسان میراثهما من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و هما حنثا یطلبان ارضه من فدک و سهمه من خیبر فقالهما ابوبکر... انی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یقول لانورث ما ترکناه صدقه و انما یاکل آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - فی هذا المال و انی او الله لا - ادع امرای رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یضعه فیہ الا - صنعته» [۵۰۲]. و ابن ابی الحدید هم می گوید: «عن عایشه ان فاطمه و العباس اتیا ابوبکر یلتمسان میراثهما من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و هما یطلبان ارضه بفدک و سهمه بخیر فقال لهما ابوبکر: انی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یقول: «لا نورث، ما ترکنا صدقه... قال فهجرت فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت» [۵۰۳]. [صفحه ۳۲۱] از عایشه نقل شده است که فاطمه - سلام الله علیها - و عباس نزد ابوبکر آمدند و مرتب میراثشان را از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می خواستند و آن دو سرزمین فدک و سهم خیبر را مطالبه می کردند. ابوبکر در جواب آنها گفت: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: ما ارث نمی گذاریم و ما ترک ما صدقه است، وقتی که فاطمه این برخورد ابوبکر را دید از او غصناک شد و کناره گرفت و تا زنده بود با او صحبت نکرد. این خود بهترین دلیلی است بر اینکه ابوبکر از نظر فاطمه - سلام الله علیها - مجرم و غاصب بوده والا - لازم نبود که بانوی دو عالم تا دم مرگ از او ناراحت باشد و با او صحبت نکند. یکی دیگر از موارد مردودیت این حدیث جعلی روایتی است که اکثر محدثین اهل سنت در کتب حدیث و تاریخشان نقل کرده اند و از جمله ابن ابی الحدید می گوید: «انا سمعت عایشه تقول: ارسل ازواج النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - عثمان بن عفان الی ابوبکر یسالهن میراثهن من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - مما افاء الله علیه، حتی کنت اردهن عن ذلک فقلت: الا تتقین الله الم تعلمن ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - کان یقول: «لا نورث ما ترکناه صدقه...» [۵۰۴]. با شش سند از عروه و او هم از عایشه نقل کرده است: همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم خود را از میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و فیء مطالبه کردند، عثمان می گوید: من آنها را از این مطلب منع کردم و گفتم آیا از خدا نمی ترسید و نمی دانید که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ما ارث نمی گذاریم

و متروکه ما صدقه است؟! حموی در مجمع البلدان می گوید: «ان ازواج رسول الله - صلی الله علیه و آله) و سلم - ارسلن عثمان بن عفان الی ابوبکر یسالن موارثهن من سهم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فقال ابوبکر سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یقول: نحن معاشر الانبیاء لا نورث، ما ترکناه [صفحه ۳۲۲] صدقه انما هذا المال لال محمد لناثبتهم فاذا مت فهو الی و الی الامر من بعدی فامسکن» [۵۰۵]. از عروه بن زبیر نقل شده است که عایشه گفت: همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و حق خود را از میراث رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مطالبه کردند. ابوبکر در جواب آنان گفت: من از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم و متروکه ما صدقه است و این مال به آل محمد معلق دارد که باید در مورد رفتارها و مهمانداری های آنان مصرف شود، هرگاه من مردم نظارت این مال با ولی بعد از من می باشد. در برابر پاسخ ابوبکر زنان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از مطالبه ی خود صرف نظر کردند (اگر کرده باشند) و بر حسب اقرار ابوبکر باید اموال و فیء پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در زمان وی مصرف مهمانی ها و مصارف ضروری آل محمد باشد و یا اینکه باید بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هم ادامه پیدا می کرد؟ پس چرا بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ادامه پیدا نکرد؟ در حالی که آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - (و آله) و سلم - بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیازشان به آن اموال زیادتر بود تا زمان حیات مبارک آن حضرت. از این برخورد همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پیداست که آنها حدیث ابوبکر را قبول نداشتند و اگر از کسی دیگر حدیث مزبور را می شنیدند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: متروکه او صدقه است و به ورثه ی او تعلق ندارد، قطعاً چنین تقاضایی را از ابوبکر نمی کردند. ابن حجر مکی در صواعق المحرقة می گوید: «قال مالک بن اوس انا سمعت عایشه زوج النبی - صلی الله علیه و آله) و سلم - تقول ازواج النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - عثمان الی ابکر یسالنه مما افاء علی رسول الله - صلی الله علیه و آله) و سلم - فکت انا اردن فقلت لهن: الا تتقین الله، الم تعلمن ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - کان یقول «لا نور ما ترکنا صدقه». مالک بن اوس گفت: از عایشه همسر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که گفت: همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عثمان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث را از [صفحه ۳۲۳] آن اموالی که مخصوص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود درخواست کند، عایشه گفت: من نزد آنها رفتم و گفتم مگر از خدا نمی ترسید و آنها را مانع شدم و گفتم: مگر شما نمی دانید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم. در هر حال از این حدیث استفاده می شود که عثمان از طرف همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نزد ابوبکر رفته و حق آنها را از وی مطالبه نموده و این بیانگر آن است که عثمان هم حدیث نفی وراثت را قبول نداشته است. و اگر او هم حدیث را قبول می داشت معتقد بود که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث و میراث ندارد، پس چرا قبول کرده که به عنوان نماینده و وکیل مدافع همسران آن حضرت نزد ابوبکر برود و ادعای ارث آنها را طرح کند و از این جا معلوم می شود که او حدیث نفی توریث را نمی پذیرفته است. مویذ این بیان این است که عثمان در زمان خلافت خود فدک را تماماً به مروان بن حکم داد که این موضوع را سهمودی در تاریخ مدینه منوره و ابی الفداء در تاریخ مختصر فی اخبار بشر نقل کرده اند. (در فصل سرانجام فدک خواهد آمد). و اگر عثمان حدیث جعلی ابوبکر را پذیرفته بود که طبق گفته ی ابوبکر، فدک متروکه ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مال همه است، باید عثمان هم وقتی که خلافت را به عهده داشت، آن را به عنوان حق همه ی مسلمین، جزء بیت المال قرار می داد و به مروان نمی داد. ابی داوود می گوید: «عن عایشه انها قالت: ان ازواج النبی - صلی الله علیه و آله) و سلم - حین توفی رسول الله اردن ان یبعثن عثمان بن عثمان بن عفان الی ابوبکر الصدیق فیسالنه ثمنهن من النبی - صلی الله علیه و آله) و سلم - فقالت عایشه السن قد قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - لانورث ما ترکنا فهو صدقه» [۵۰۶]. عایشه گفت: بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - همسران او از عثمان خواستند که نزد ابوبکر برود تا یک هشتم میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از ابوبکر بگیرد و عایشه به آنها گفت: آیا نمی دانید که رسول خدا - صلی

الله علیه و آله و سلم - فرموده است: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم.» [صفحه ۳۲۴] یکی دیگر از موارد مردودیت حدیث ابوبکر کلام ابن ابی‌الحدید می‌باشد که در فصل (فدک و دادخواهی فاطمه - سلام الله علیها -) گذشت که او گفته است: «فی هذا الحدیث عجب لانها قالت له ورثة رسول الله ام اهله؟ قال: بل اهله و هذا تصریح بانه - صلی الله علیه و آله و سلم - و سلم، موروث یرثه اهله و هو خلاف قوله: «لا نورث» [۵۰۷]. من از این حدیث در شگفتم، زیرا فاطمه - سلام الله علیها - در احتجاج و استدلال خود با ابوبکر بر سر فدک گفت: تو وارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هستی یا اهل بیت او؟! ابوبکر در جواب گفت: اهل او ارث می‌برد، ابن ابی‌الحدید می‌گوید: اگر چنین است که پیامبران ارث می‌گذارند و اهل او ارث می‌برند، این خلاف حدیثی است که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده است که «لانورث». ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این خود صراحت دارد بر اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - موروث است و اهل از وی ارث می‌برند و این خلاف قول ابوبکر است که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عدم توریث انبیا را نقل کرد، اگر واقعا به حدیثی که نقل کرد معتقد بود باید در جواب سوال فاطمه - سلام الله علیها - می‌گفت اهل پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث نمی‌برند. یکی دیگر از موارد مردودیت حدیث نفی وراثت این است که ابن اثیر و طبری و حاکم نیشابوری و ابن ابی‌الحدید نوشته‌اند: «و اعطی نساء النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - (عایشه و حفصه) عشره الف» و اربلی هم می‌گوید: «ان عایشه و حفصه رضی الله عنهما هما اللتان شهدتا بقوله: نحن معاصر الانبیاء لانورث و مالک بن اوس النضری. و لما ولی عثمان رضی الله عنه قالت له عایشه رضی الله عنها: اعطنی ما کان یعطنی ابی و عمر، فقال: لا اجد له موضعا فی الکتاب. و لا فی السنه و لکن کان ابوبکر و عمر یعطیانک فشهدت انت و مالک بن اوس النضری: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: لانورث فابطلت حق فاطمه و جئت تطلیبینه؟ لا - افعل...» [۵۰۸]. [صفحه ۳۲۵] عایشه و حفصه در زمان خلافت پدرانشان بخشش‌های ده هزار ده هزار از بیت‌المال می‌گرفتند، چون زمان خلافت عثمان رسید، او سهم آنها را از بیت‌المال قطع کرد، عایشه نزد او رفت و گفت: بخششی را که پدرم ابوبکر و بعد از او عمر در حق من مقرر داشته‌اند چرا قطع کردی؟ عثمان در جواب گفت: در کتاب و سنت چیزی بر تو مقرر نشد است و آنها خود سرانه مقرر می‌دادند و من چنین کاری نمی‌کنم، عایشه گفت: پس ارث مرا از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بده! عثمان گفت: آن گاه که پدرت در جواب فاطمه - سلام الله علیها - گفت: رسول اکرم فرموده ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، مگر تو خودت با مالک بن اوس شهادت ندادید که ابوبکر راست می‌گوید و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را میراثی نباشد و بدین ترتیب حق فاطمه - سلام الله علیها - را از بین بردی، حال با چه مجوزی از من میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را می‌خواهی؟ عایشه نتوانست چیزی بگوید و برخاست و رفت. بعد اربلی می‌گوید: هر وقت که عثمان جای این کلمات بیاید: به مسجد برای نماز می‌رفت، عایشه فریاد و فغان نمود و پیراهن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را برمی‌داشت می‌گفت او با صاحب این پیراهن مخالفت می‌کند و وقتی که عثمان از عایشه اذیت می‌شد، بالای منبر می‌رفت و می‌گفت این بی‌موی دشمن خداست و خدا برای او و حفصه مثل زده به زن نوح و لوط و فرموده: «و ضرب الله مثلا للذین کفروا امراه نوح و امراه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین» [۵۰۹] و عایشه نیز به او می‌گفت: ای نعتل ای دشمن خدا تو آن کسی هستی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - تو را مثل نعتل یهودی نام کرد که در یمن می‌بود. عثمان و عایشه یکدیگر را لعن می‌کردند تا عایشه سوگند یاد کرد که با او در یک شهر زندگی نکند و او از مدینه بیرون رفت و در مکه سکونت اختیار کرد!! با توجه به این روایت تقاضای ارث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از کسی گفته شد که یک زمانی خود خودش معرکه گیر این نمایش بود و می‌گفت: زنان پیامبر ارث [صفحه ۳۲۶] نمی‌برند!! و هر وقت که ابوبکر حدیث عدم توریث را می‌خواند عمر و عایشه را شاهد می‌گرفت و آنها هم شهادت می‌دادند. عجیب است که او خود مانع ارث همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌شد و حق دختر پیامبر را ضایع کرد، ولی بعد از چند سال خود خواهان ارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شد و عمر که همیشه پشتوانه او بود خود در زمان خلافتش حوائط سبعة را به علی - علیه السلام - و ابن عباس برگرداند. از مجموع بیانات این

فصل این نتیجه بدست آمد که حدیث جعلی ابوبکر واقعیت نداشته است و کسانی که به عنوان شهود ابوبکر بودند یا خودشان خواهان میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شدند و یا اینکه فدک را به خاندان وحی و فرزندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برگرداندند. در کتب اهل سنت آمده است که عمر، علی - علیه السلام - و عباس را در زمانی که جهت حل اختلاف نزد وی رفته بودند، قسم داده است که آیا شما از پیامبر شنیدید که فرمود: «متروکه من صدقه است و مال همه است»؟ و علی - علیه السلام - و عباس فرموده باشند که بلی!! این حرف طبق روایات از اصل اشتباه است و اینکه علی - علیه السلام - و عباس شهادت داده باشند که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدیم که: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، این هم تهمت به آنها و مخصوصاً حضرت علی می‌باشد. ابن ابی‌الحدید در همین رابطه می‌گوید: این خبر که «علی و عباس برای رفع مخاصمه نزد عمر آمده‌اند و او آنها را قسم داده است که آیا شما از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشنیده‌اید که: متروکه ما صدقه است؟ علی - علیه السلام - و عباس گفته‌اند که بلی ما از پیامبر شنیدیم» اشکال دارد و قابل قبول نیست و سپس می‌گوید: آیا قابل پذیرش است که عباس در حالی که می‌داند و علم دارد که متروکه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صدقه است، باز هم مطالبه‌ی ارثی را کند که مستحق نیست و نیز علی - علیه السلام - اینکه می‌داند که مال پیامبر صدقه است، ولی باز همسرش فاطمه - سلام الله علیها - را وادار نماید که برود از خطبه‌ی مطالبه ارث کند؟ [۵۱۰] از بیان ابن ابی‌الحدید پیداست که خبر شهادت علی - علیه السلام - و عباس نزد عمر [صفحه ۳۲۷] مبنی بر اینکه «متروکه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صدقه است» حقیقت ندارد. باز هم ابن ابی‌الحدید در ادامه‌ی همان اشکال می‌گوید: اگر مال پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - واقعا صدقه بوده است، چرا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شمشیر و مرکب سواری و عمامه و بعضی از وسایل شخصی خود را به علی - علیه السلام - داد؟ اگر خبر منع ارث حقیقت دارد پس باید تمام آنچه که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باقی مانده مال همه و صدقه باشد، برای اینکه علی - علیه السلام - وارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبود، بنابراین باید بگوییم که حدیث نفی توریث اگر حقیقت دارد، باید همه‌ی اموال را شامل شود، نه اینکه بعضی را شامل شود و بعضی دیگر را استثنا کند. با توجه به سخن ابن ابی‌الحدید و تحلیل مختصری که شد حال باید گفت: حدیث ابوبکر «نحن معاشر الانبیاء لا تورث» از سه حال خارج نیست: اول اینکه او این سخن را جعل کرده که عملاً با قرآن مخالفت دارد. دوم اینکه اگر او در قول خود صادق بوده، در این صورت (نعوذ بالله) باید خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر خلاف قرآن و وحی سخن فرموده باشد و این هم که محال است. سوم اینکه بگوییم ابوبکر حدیث را جعل کرد ولی متوجه نبود که این حدیث با آیات و عموماً قرآن مخالفت دارد. در این صورت او دو اشتباه و خطا انجام داده است یکی اینکه دروغ به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بسته است که حدیث جعلی را به او نسبت داده است و خطای دوم اینکه عدم شایستگی خود را به جانشینی پیامبر به اثبات رسانده است. برای اینکه کسی که از قرآن آن قدر بی‌اطلاع باشد که چنین آیاتی را در مورد ارث پیامبران نداند، چگونه در مسند خلافت و جانشینی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته که باید در تمام احکام اسلام و قواعد شرعی‌ی آن، بر مردم حکومت کند؟ مسئله دیگر اینکه چنانچه گفته شد اگر بر فرض عدم ارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حقیقت داشته باشد، باید این موضوع شامل تمام اموال شود (چه اموال منقول و چه غیر منقول) نه تنها فدک. و بر فرض صحت حدیث، لازم است که سایر اموال پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مانند لوازم خانه و زره و شمشیر و اسب و خانه مسکونی نیز [صفحه ۳۲۸] جزء بیت‌المال باشد، در حالی که آنها را وارثان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - صاحب شده و حجره‌ها را هم همسران وی تصاحب نمودند که یکی از آنها هم عایشه بود و خود ابوبکر به عنوان اینکه حجره مال دخترش است، وصیت کرده بود که او را پس از فوت در آنجا (حجره‌ی عایشه) دفن نمایند، در صورتی که از نظر قانون ارث زن از شوهر، سهم عایشه یک نهم از یک هشتم خانه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود که چند وجب بیشتر نبود و جسد ابوبکر به مراتب بیشتر از سهم عایشه از آن خانه را اشغال کرده است. در حالی که از نظر ارث فرزند و پدر، سهم فاطمه - سلام الله علیها - هفت هشتم بود زیرا او اولاد منحصر به

فرد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. و همین عایشه بنا به شهادت مورخین و سیره نویسان فریقین، از دفن جنازه‌ی امام حسن - علیه السلام - فرزند آن بانوی مظلومه جلوگیری نمود. و دستور تیراندازی به تابوت امام حسن - علیه السلام - داد که بنا بر بعضی روایات هفتاد تیر به بدن مطهر او اصابت کرد. صقری بصری در این مورد به عایشه چنین خطاب می‌کند: «و یوم الحسن الهادی علی بغلک اسرعت و سببت و مانعت و خاصمت و قاتلت در روز رحلت امام حسن هادی شتابان سوار قاطر شده آمدی و با تبختر از دفن جنازه‌ی او در کنار جدش رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مانع شدی و مخاصمه و جنگ راه انداختی. «و فی بیت رسول الله بالظلمی تحکمت هل الزوجه اولی بالمورث من البنت» در خانه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حکم به جور نمودی، آیا زن به میراث از دختر اولی و سزاوارتر است؟! اگر از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث برده‌ای چرا به دخترش زهرا - سلام الله علیها - ارث ندادی. لک التسع من الثمن و بالکل تحکمت تجملت، تبغت و لوعشت تفیلت [۵۱۱]. برای تو یک نهم از یک هشتم (یک قسمت از ۲۷ قسمت) بود، ولی تو در همه تصرف کردی، روزی سوار شتر شدی (در جنگ جمل)، روزی هم سوار قاطر گردیدی و اگر زنده بمانی روزی هم سوار فیل خواهی شد!! [صفحه ۳۲۹]

چرا مسلمانان فاطمه را تنها گذاشتند

اشاره

حوادث درد آور و ناراحت کننده در طول تاریخ برای جامعه‌ها و ملت‌ها زیاد واقع شده و می‌شود و تاریخ مشحون از این حوادث تلخ است. ولی از همه‌ی آنها درد آورتر و تلخ‌تر این است که فاطمه - سلام الله علیها - با آن شان و جلالت و مقام بلندش بعد از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و از ناحیه حکومت مورد ظلم واقع شده و حق او غصب می‌شود، اصحاب و یاران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به اظهار تظلم دختر رسالت گوش نمی‌دهند و به طلب استمداد او وقعی نمی‌گذرند و در برابر حکومت غاصب مهر سکوت بر لب می‌زنند. در حالی که آنها همه دلایل محکمی را که فاطمه - سلام الله علیها - نسبت به حقانیت خود به اثبات رساند شنیدند و حقانیت او را حتی تصدیق کردند و برای مظلومیت او اشک هم ریختند، ولی در آن اجتماعی که همه جمع بودند، کسی از انصار و مهاجر به یاری فاطمه - سلام الله علیها - برخواست و از او حمایت نکرد!! به راستی چرا مهاجر و انصار که روزی دو بازوان پرتوان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند، بعد از وی به دختر او کمک نکردند؟ علت چه بود و چه شرایط و مسائلی پیش آمد که دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را تنها گذاشتند؟ مگر چه مدت زمانی بین رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و مجلس ابوبکر فاصله شده بود که آنها این گونه عوض شدند؟ آیا بیش از حدود چهار روز بیشتر فاصله شده بود؟ چرا به این زودی و در این [صفحه ۳۳۰] فاصله کم همه چیز را فراموش کردند؟! اگر بر فرض مهاجر و انصار به ادعای دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شک و تردید داشتند، چرا به شهادت شهود وی گوش فرا نداد؟! ولی عایشه دختر ابوبکر به محض اینکه بر ضد امیر المؤمنین علی - علیه السلام - قیام کرد که منجر به ریختن خون عده‌ی زیادی از مسلمانان شد، از مکه به سوی بصره حرکت نمودند و در حمایت از او کشته‌ها دادند و سرگذشت تاسفبار او در تاریخ معروف است و با اینکه می‌دانستند که عایشه حجاب خدا و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را به دستور آیه شریفه‌ی «و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن» [۵۱۲] رعایت نکرد و در منزل خود آرام نگرفت و از خانه بیرون آمد و هر عاقلی و اهل هر مذهبی می‌داند که در جهاد و اقامت خلافت، اقتدا بر زنان جایز نیست. چطور شد که دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و آن مائده‌ی آسمانی و کوثر خدا برای خلق و مادر خلفای بعد از پیامبر و همسر وصی رسول خدا در ادعای حق خدایش تنها گذاشته شد، ولی دختر خلیفه که فتنه و فساد در جامعه‌ی اسلامی ایجاد کرد و حرمت حرم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نگاه نداشت و دستور خدا را فراموش کرد، مردم او

را این گونه همکاری و همیاری نمودند؟! اکنون مناسب است اول حالات و حرکات و برخوردهای عایشه را قبل از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و بعد از رحلت آن حضرت بررسی کنیم، و بعد سکوت مرگبار مهاجر و انصار در زمان فاطمه - سلام الله علیها - را. حمیدی می گوید: «لن یفلح قوم و لو امرهم امراه» [۵۱۳] در مسند ابوبکر که بیانگر رفتن عایشه و پیروان او به بصره می باشد، نقل کرده است: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: هرگز رستگار نمی شود قومی که حکومت شان را به دست زن بسپارد. باز هم حمیدی در مسند عبدالله بن عباس از قول عمر روایت کرده است: «ان تتوبا الی الله فقد ضغت قلوبهما»: [۵۱۴] از عمر سوال کردند: آن دو زن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - [صفحه ۳۳۱] کیانند که درباره ی آنها خدا فرموده است: اگر هر دو زن به درگاه خدا توبه کنند رواست که البته دل های آنها سخت منحرف شده است. [۵۱۵]. و نیز هم حمیدی و مسلم و دیگران گفته اند: «قال انس بن مالک ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قدم المدینه فنزل فی علو المدینه فی حی یقال بنو عمرو بن عوف فاقام اربع عشره ليله ثم انه ارسل الی بنی النجار فجارو متقلیدین ببسوفهم قال فکانی انظر الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی راحلته و ابوبکر ردفه و ملاء بنی النجار حوله حتی القی بفنا ابی ایوب الی ان قال: فارسل الی ملاء بنی النجار فجاوا فقال: یا بنی النجار ثامنونی بحائطکم هذا قالوا لا والله لا تطلب ثمنه الا الی الله قال انس فکان فی ما اقول کان فیہ نخل و قبور المشرکین و خرب فامر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بالنخل فقطع و بقبور المشرکین فنبشت و بالخرب فسویت قال فصفوا النخل قبله» پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وقتی که به مدینه هجرت فرمود، موقتا در بعضی از خانه های اهل مدینه سکنی گزید، تا اینکه محل انبار خرمایی را که به دو یتیم به نام سهل و سهیل تعلق داشت خریداری نمود و سرانجام آن جا را به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هبه کردند. و روایت هم شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن جا را خرید و در آن مکان مسجد ساخت و اطاقهایی هم برای سکونت خانواده و زنانش بنا نمود، وقتی که ساختمان آن تمام شد به آن جا انتقال یافت. و در ادامه حمیدی در حدیث صد و سی چهارم از مسند ابن مالک در موضع مسجد به خصوص روایت کرده است و در روایت دیگری هم گفته: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چون خواست مکان مسجد را از قوم بنی النجار بخرد، آن جا را به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هبه کردند، و در آن یک درخت خرما و قبرستان مشرکین بود، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درخت را کند و قبرها را خراب کرد. باز هم در همان کتاب پیرامون آیه ی شریفه ی: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت [صفحه ۳۳۲] النبی الا ان یؤذن لکم» [۵۱۶] آمده است: آنچه که معلوم و روشن است عایشه در مدینه خانه ای از خود نداشت و همان طور پدرش و اقوام او هم در مدینه خانه ای نداشتند، برای این که آنها قبلا در مکه بودند، و کسی هم در جایی ادعا نکرده که عایشه در مدینه برای خود خانه ساخت، ولی همه گفتند که ابوبکر حجره ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را که در آنجا دفن به عایشه تسلیم نمود، ولی فاطمه - سلام الله علیها - دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از فدک با اینکه در تصرف زهرا - سلام الله علیها - بود منع کرد، در حالی که بنا به شهادت شاهد عینی، پیامبر آن را در زمان حیاتش به او بخشیده بود، ولی ابوبکر فاطمه - سلام الله علیها - را بر خلاف آیات مبارکه توریث از ارث پدرش محروم ساخت. پس اگر عایشه حجره را از جهت سکنی مالک شده باشد، چرا زنان دیگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مالک حجره های خود نشدند؟ و آن حضرت هنگام رحلت نه همسر داشت (چنانچه گذشت...) و هر کدام آنها در حجره ای ساکن بودند، اگر ارث و میراث که یک حقیقت قرآنی است و مورد قبول ابوبکر بود، پس به چه طریق عایشه از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث برد، ولی دخترش فاطمه - سلام الله علیها - از ارث منع شد؟ چگونه عایشه همان حجره را به خود اختصاص داده بود، در حالی که او یک نهم از یک هشتم میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (یعنی یک هفتاد و دوم) به او می رسید. بنابراین چه کسی میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را بین وراثت او تقسیم کرد و آن حجره را به عایشه داد؟ عجب منطقی است که عایشه خود را مالک حجره ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می دانست، ولی موقعی که خواستند جنازه ی مطهر امام حسین - علیه السلام - را در حجره ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دفن کنند، عایشه

گفت: خانه، خانه‌ی من است و به کسی اجازه نمی‌دهم آنجا دفن شود، قاسم بن محمد بن ابوبکر گفت: ای عمه هنوز سرهای خود را از روز شتر سرخ نشسته‌یم، آیا می‌خواهید بگویید روز قاطر شهباء برگشته است. [صفحه ۳۳۳] این بحث که آیا خانه‌های پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ملک شخصی همسران وی بوده یا اینکه ملک خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (که حقیقت هم همین بود) وارد آن نمی‌شویم و این بحث را به مناسبت‌هایی در فصل‌های گذشته ملاحظه فرمودید، ولی این مقدار باید تذکر دهیم که اگر بر اساس دستور قرآن افراد دیگر از داخل شدن به خانه‌های پیامبر اکرم منع شده‌اند و آنها میراث همه‌ی مسلمین بوده است، پس چرا سران حکومت بدون اجازه وارد خانه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شدند و برای خودشان قبر درست کردند؟ اگر آن خانه‌ها ما ترک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است و به همین مسلمین تعلق دارد، پس چرا دیگر مسلمین را برای دفن به آنجا اجازه ندادند؟ و نیز هنگامی که بای خودشان قبر درست کردند و یا اینکه خانه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را به عایشه دادند چرا از مسلمین اجازه نگرفتند و بدون اجازه‌ی مسلمین تصرف کردند. باز حمیدی در «الجمع بین الصحیحین» با سند از عبدالله بن زید بن عاصم انصاری از قول پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌گوید: «ما بین بیتی و مبنی روضه من ریاض الجنه» [۵۱۷]: بین خانه‌ی من و منبرم باغی از باغهای بهشت است. حمیدی همین روایت را با همین الفاظ از مسند ابوهریره نیز روایت کرده است. [۵۱۸] و ابن سعد می‌گوید: «عن ابن عباس قال: لما فرغ من جهاز رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - يوم الثلاثاء وضع علی سریر فی بینه و كان المسلمون قد اختلفوا فی دفنه» [۵۱۹] ابن عباس گفت: هنگامی که علی - علیه السلام - از کار غسل و کفن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فارغ شد، جنازه را در خانه‌اش روی تخت قرار داد و این شهادت ابن عباس است بعد از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که خانه، خانه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده است و نگفته است که خانه‌ی عایشه بوده است. طبری در تاریخ خود به نقل از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌گوید: «اذا [صفحه ۳۳۴] غسلتمونی و کفنتمونی فوضعونی علی سریری فی بیتی هذا علی شفیری قبری» [۵۲۰] هرگاه مرا غسل دادید و کفن کردید، بعد مرا بر تختم در این خانه‌ام در کنار قبرم قرار دهید و نفرمود: در خانه عایشه و این آخرین عهد او با دنیا بود. عایشه در تمام مدت عمر خود آرام نبود و یک زن ماجراجو بود، اعمالی از او صادر شده است که از هیچ کدام از زنان دیگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حتی از حفصه دختر عمر هم صادر نشده است، اعمالی که مورد انتقاد علمای اهل سنت هم واقع شده است. اذیت‌های عایشه به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نه تنها در کتب شیعه نقل شده است، بلکه علما و مورخین اهل سنت هم نوشته‌اند که مکرر موجب زحمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و ملال خاطر آن حضرت می‌شده است. محمد بن محمد غزالی چندین خبر در مذمت عایشه نقل کرده است که از جمله مقابله‌ی او با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و قضاوت ابوبکر است، می‌گوید: «فقالها رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - تکلمین او اتکلم، فقلت بل تکلم انت و لا تقل الا حقا» [۵۲۱] پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به عایشه فرمود: تو حرف می‌زنی یا من حرف بزنم؟ عایشه در جواب گفت: تو حرف بزن ولی چیزی نگو مگر حق. ابوبکر وقتی که این جسارت و بی‌ادبی را از عایشه دید، سیلی محکمی به صورت وی زد که خون بر جامه‌اش سرازیر شد و گفت: ای دشمن نفس خود، مگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سخن غیر حق هم می‌گوید!! ابویعلی در مسند و ابو شیخ در کتاب امثال آورده‌اند که روزی ابوبکر به دیدن دخترش عایشه رفت و چون بین پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و عایشه مشاجره واقع شده بود، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ابوبکر را به قضاوت طلبید و بعد سخنان فوق را فرمود. باز هم عایشه در جمله‌ی دیگر به آن حضرت گفت: «انت الذی تزعم انک نبی الله [۵۲۲]. [صفحه ۳۳۵] تو آن کسی هستی که گمان می‌کنی پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هستی. گویا عایشه آن حضرت را که خداوند او را پیامبر رحمت نامیده است، بر حق نمی‌دانسته که چنین کلماتی را به آن حضرت نسبت می‌دهد و طعن می‌زند، مگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - غیر از حرف حق چیزی دیگری می‌گوید؟ آیا عایشه این آیات را نخوانده بود: «یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول

کجهر لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون» [۵۲۳] ای اهل ایمان فوق صوت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- صدای خود را بلند نکنید و آوازتان را بر رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بلند مسازید، همچون بلند آوازی که برخی از شما به برخی دیگر می‌کنید، که در این صورت اعمال شما تباه می‌شود و شما نمی‌فهمید. باز هم قرآن کریم می‌فرماید: «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره» [۵۲۴] آنان که خدا و رسول او را به عصیان و مخالفت آزار و اذیت می‌کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است. و نیز در قرآن آمده است: «فلا- و ربک لا یومنون حتی یحکموک فیم شجر بینهم» [۵۲۵] نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاع‌شان تنها تو را حاکم کنند. آیا عایشه این آیات را نخوانده است و یا نشنیده بود؟ و آیا تسلیم فرمان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود؟ اگر تسلیم بود پس این مخالفتها و اهانتها برای چیست؟ و آیا با این اهانتها ام‌المؤمنین باقی مانده است؟ باز هم حمیدی در «الجمع بین الصحیحین» می‌گوید: «عایشه تزعم ان النبی- صلی الله علیه و آله و سلم- کان یمکث عند زینب بنت جحش و یشرب عندها عسلا، قالت: فتوا [صفحه ۳۳۶] صیت انا و حفصه ایتنا ما دخل علیها النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فلتقل انی اجد منک ریح مغفیر فدخل علی احدهما (علی الحفصه) فقال ذلک له، فقال: بل شربت عسلا عند زینب بنت جحش لن اعود له و قد حلفت لا تخبری بذلک احدا» [۵۲۶]. عایشه گفت: پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- هر گاه که نزد زینب بنت جحش (یکی از همسرانش) می‌رفت، زینب او را ننگه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- آورد. این کار او به گوش عایشه رسید و بر او گران آمد، عایشه می‌گوید: من با حفصه قرار گذاشتم که هر وقت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نزد ما آمد فوراً بگویم آیا «صمغ مغفیر» خورده‌ای؟ و پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- مقید بود که هرگز بوی نامناسب و ناراحت کننده‌ای از دهان و یا لباسش استشمام نشود، بلکه به عکس اصرار داشت، همیشه خوشبو و معطر باشد! و به این ترتیب روزی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نزد «حفصه» آمد و او این سخن را به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- گفت و پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: من «مغفیر» نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم و سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل نوشم (نکنند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالاً مغفیر نشسته باشد) ولی تو این سخن را به کسی مگو، مبادا به گوش مردم برسد و بگویند: چرا پیامبر غدای حلالی را برای خود تحریم کرده است؟ و از کار پیامبر در این مورد و یا مثل آن تبعیت کنند و یا اینکه به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود. ولی سرانجام او این راز را فاش کرد و در نتیجه معلوم شد که اصل قضیه توطئه‌ای بوده است که طراح آن عایشه بوده و پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- سخت ناراحت شد، و در همین رابطه آیات سوره مبارکه تحریم نازل شد: «یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبغی مرضات ازواجک... و اذا سر النبی الی بعض ازواجه حدیثاً فلما نبات به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما نباها به قالت من انباک هذا قال نبانی العلیم الخبیر ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه [صفحه ۳۳۷] و جبریل و صالح المومنین والملائکه بعد ذلک ظهیر عسی ربه ان طلقکن ان یدله ازواجاً خیراً منکن مسلمات مومنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکارا». [۵۲۷]. ای پیامبر گرامی برای چه آن را که خدا بر تو حلال فرمود تو بر خود حرام کردی تا زنان را از خود خشنود سازی... وقتی پیامبر با بعضی زنان خود (یعنی با حفصه) سخنی به راز گفت (و به او سپرد) آن زن خیانت کرده و دیگری (یعنی عایشه) را بر امت آگاه ساخت، خدا به رسولش خبر داد و او بر آن زن برخی اظهار کرد و برخی را از کرم پرده‌داری نمود آن زن گفت: رسولا تو را کی واقف ساخت؟ رسول گفت: مرا خدای دانای آگاه (از همه اسرار عالم) خبر داد که اگر هر دو زن به درگاه خدا توبه کنند رواست که البته دلهای شما سخت منحرف شده است. و اگر با هم بر آزار او اتفاق کنید باز خدا یار او و جبرئیل امین و مردان صالح و مومن و فرشتگان حق یاور و مددکار اویند. امید است که اگر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شما را طلاق داد، خدا زنانی بهتر از شما بجایتان با او همسر کند که همه‌شان تسلیم شوند، با ایمان، با خضوع و فروتنی، توبه

کننده، عبادت کننده و روزه‌دار شوند، چه غیر باکره و چه باکره باشند. با نازل شدن آیات مزبور خداوند ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تکرار نشود. [۵۲۸]. بخاری از عبدالله بن عباس نقل کرده و می‌گوید: «اردت ان اسال عمر فقلت یا امیر المؤمنین من المرأتان اللتان تظاهرتا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فما اتممت کلامی حتی قال: عائشه و حفصه». [۵۲۹]. از عمر پرسیدم آن دو نفر از همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که بر ضد او دست به دست هم داده بودن چه کسانی بودند؟ پیش از آن که سخنان من تمام شود، عمر گفت: حفصه و عایشه بودند، سپس افزود: به خدا سوگند ما در عصر جاهلیت برای [صفحه ۳۳۸] زنان ارزشی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را درباره‌ی آنان نازل کرد و حقوقی برای آنان قرار داد و آنها جسور شدند. سیوطی در درالمنثور از ابن عباس همین حدیث را نقل کرده است: «فدخلت فاذا النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - متکی علی حصیر... فقلت یا رسول الله اطلقت نساءک قال لا، قلت الله اکبر لورایتنا یا رسول و کنا معشر قریش نغلب النساء فلما قدمنا المدینه و جدنا قوما تغلبهم نساوهم فطفق نساونا يتعلمن من نسائهم فطفق نساونا يتعلمن من نسائهم فغضبت یوما علی امراتی فاذا هی تراجعنی فانکرت ذلك فقالت ما تنکر فو الله ان ازواج النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - لیراجعنه و تهجره احداهن الی الیل فقلت قد خابت من فعل ذلك منهن فدخلت علی حفصه فقلت اتراجع احدا کن رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و تهجره احدا هن الی الیل فقلت قد خابت من فعلت منکن... فقلت لحفصه لا تراجع رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و لا تسالیه شیا و سلینی ما بدالك و لا یغرنک ان کانت جارتک». [۵۳۰]. عمر می‌گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از تمام همسرانش کناره‌گیری کرده و در محلی به نام «مشربه ام ابراهیم» اقامت گزید. به خدمتش رسیدم و عرض کردم: ای رسول خدا آیا همسران را طلاق داده‌اید؟ فرمود: نه، گفتم: الله اکبر، ما جمعیت قریش پیوسته بر زنان ما مسلط بودیم، اما هنگامی که به مدینه آمدم جمعی را دیدیم که زنانشان بر آنان مسلط هستند و زنان ما نیز از آنان یاد گرفتند، روزی دیدم همسرم با من مشاجره می‌کند، و بر من برگشت، من این عمل او را عجیب و زشت شمردم. گفت: چرا تعجب می‌کنی؟ به خدا همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم با وی چنین می‌کنند! حتی گاهی از او قهر می‌نماید، یکی از آنها امروز تا شب از او کناره گرفته است. عمر گفت: هر کدام آنها این کار را کرده عمل زشتی انجام داده است، من به دخترم حفصه سفارش کردم که هرگز چنین کاری را نکند و گفتم اگر همسایه‌ات (منظور عایشه است) چنین می‌کند تو نکن، زیرا شرایط او با تو فرق می‌کند و متفاوت است. [صفحه ۳۳۹] گذشته از آیات فوق (که نشان‌دهنده‌ی این است که بعضی از همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به خاطر رقابتهایی که با هم داشتند و روح پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را جریحه‌دار می‌کردند و اسرار وی را افشا می‌نمودند تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخته) بعد از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - زنان آن حضرت مامور بودند که در خانه‌های خود بمانند و همچون زنان جاهلیت نخستین در میان مردم و جمعیت ظاهر نشوند و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهند. «و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی»: [۵۳۱]. طبق نقل تاریخ و سیره نویسان، تمام زنان آن حضرت به این دستور عمل کردند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمی‌آمدند و فقط عایشه این دستور را زیر پا گذاشت و فراموش کرد و در مقابل خلیفه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - (علی - علیه السلام) قیام کرد و جنگ به راه انداخت. [۵۳۲] یکی از همسران رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - «سوده» بود، چنانچه در صحاح و کتب اهل سنت و از جمله طبقات ابن سعد آمده است: «عن هشام عن ابن سیرین قال: قالت سوده بنت زمعه: قد حججت و اعتمرت فانا اقعده فی بیتی کما امرنی الله». و در روایت دیگر آمده است: «لم تحج زینب بنت حجه بعد حجه رسول الله الی حجتها معه حتی توفیت فی خلافه عمر سنه عشرين»: [۵۳۳]. به سوده همسر گرامی رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفتند: چرا حج و عمره انجام نمی‌دهی؟ و از این فیض عظمی باز مانده‌ای؟ سوده در جواب گفت که یک بار حج من واجب بود که بجای آوردم و بعد از این برای من اطاعت امر الهی واجب است که فرمود: «و قرن فی بیوتکن»

[۵۳۴] از خانه بیرون بروم حتی پای از حجره‌ای که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- مرا در آن نشاندند حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم. و همین طور هم [صفحه ۳۴۰] عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه‌اش را بیرون بردند و درود خدا بر او باد. زینب بنت حجش بعد از آن که با رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- حج انجام داد، به حج نمی‌رفت و در خانه بود و از آن بیرون نمی‌آمد تا در زمان خلافت عمر در سال بیست هجرت از دنیا رفت. اکثر زنان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- مانند «سودنه» و «زینب» مطیع و فرمانبردار رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بوده‌اند ولی عایشه یک زن متمرّد بود که بر خلاف دستورات خدا و رسولش فریب طلحه و زبیر را خورد و به بصره رفت، «عثمان بن حنیف» را که یکی از بزرگان صحابه و والی بصره بود، گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان او را کردند و بعد از ضرب تازیانه از شهر بیرون کردند و متجاوز از صد نفر بی‌دفاع را به قتل رسانیدند. آن وقت سوار بر شتری عسکر نام که با پوست پلنگ و زره پوشانده شده بود، مانند یک مرد جنگی به میدان حاضر شد و در این ماجرا خون هزار نفر به جهت حرکت نابجای او به زمین ریخته و آن هم در مقابل علی- علیه‌السلام- شخصیت بزرگی که بزرگان و علمای اهل سنت در فضائل و مناقب او روایات و احادیث بسیاری نقل نموده‌اند که قابل شمارش نیست. حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین و متقی هندی در کنز العمال از قول ام سلمه می‌گویند: «قالت ذکر النبی صلی الله علیه و آله و سلم خروج بعض امهات المومنین فضحکت عایشه فقال انظری یا حمیرا ان لا تکونی انت ثم التفت الی علی فقال ان ولیت من امرها شیا فافرق بها» [۵۳۵] پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- رو به همسران خود نمود و پرسید: کدامیک از شما صاحب سگ «حوثب» است، عایشه خندید و رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به او فرمود: مواظب باش که تو او نباشی، بعد به علی- علیه‌السلام- فرمود: اگر او (عایشه) نافرمانی کرد با او مدارا کن. ابن جریر طبری در تاریخ خود می‌گوید: «ثم انهم ساروا متوجهین نحو البصره و نقل غیر واحد انهم مروا بمکان اسمه الحواب فنبحتهم کلابه فقالت عایشه ایی ماء هذا؟ [صفحه ۳۴۱] قیل ماء الحواب فصرحت و قالت «انا لله و انالیه راجعون» سمعت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- یقول و عنده نساوه «لیت شعری ایتکن تنبجها کلاب الحواب» ثم ضربت عضد بعیرها فانا خته و قالت ردونی فانا خوا یوما ولیله و قال عبدالله الزبیر انه کذب یعنی لیس هذا ماء الحواب و لم یزل بها و هی تمتنع» [۵۳۶]. زهری روایت کرده و گفت: من به چنین رسیده که وقتی طلحه و زبیر با لشکر خود به لشکر علی- علیه‌السلام- در ذی قار رسیدند، روی به طرف بصره برگردانیده و لشکر خود را به آن ناحیه بردند و از ناحیه «منکدر» رفتند، در راه به قریه «حوثب» برخوردند، در آن قریه سگ‌ها سر و صدا کردند، عایشه پرسیدند: این جا کجاست، گفتند: حوثب است، وقتی که این را شنید گریه کرد و گفت: «انا لله و انالیه راجعون» [۵۳۷] من همانم که شنیدم از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- که به همسران خود می‌فرمود: ای کاش می‌گفتید که کدام یک از شماست که سگهای حوثب بر او پارس می‌کنند، پس عایشه به گردن شتر خود زد و او را خواباند و گفت مرا برگردانید. یک شب و روز در همان جا ماند و خواست از همان جا برگردد. عبدالله بن زبیر نزد او آمد و گفت: به شما دروغ گفته‌اند اینجا «حوثب» نیست و این قدر به او گفتند تا اینکه راضی شدند تا به راه خود ادامه داد و به بصره رفت. و احمد بن حنبل با سند خود از ابو رافع روایت کرده که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به علی بن ابی‌طالب- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «سیکون بینک و بین عایشه امر قال: انا یا رسول الله قال: نعم قال: انا؟ قال نعم قال فانا اشفاهم یا رسول الله؟ قال: لا ولکن اذا کان ذلک فاوردها الی مامنھا» [۵۳۸]. [صفحه ۳۴۲] به زودی بین تو و عایشه امری پیش می‌آید، علی- علیه‌السلام- پرسید یا رسول الله من؟ فرمود: بلی، باز عرض کرد: من؟! فرمود: بلی، عرض کرد: آن وقت آیا بین من و او بدبخت‌تر من خواهم بود؟ فرمود: نه ولکن وقتی این قضیه پیش آمد او را به مامنش برگردان. و نیز بخاری در صحیح خود در کتاب بدء الخلق باب نامه‌های رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به کسرا و قیصر و نیز در کتاب فتن خود می‌گوید: «حدثنا عثمان بن الهیثم حدثنا عوف عن الحسن عن ابوبکره قال: «لقد نفعنی الله بکلمه ایام الجمل لما بلغ النبی- صلی الله علیه و آله و سلم- ان فارسا ملکوا ابنه کسری قال: لن یفلح قوم و لوا امرهم امراه» [۵۳۹]. عثمان بن هیشم برای ما حدیث کرد که «عوف» از

«حسن» و او از «ابوبکر» روایت کرده که گفت: خدای تعالی مرا به کلمه‌ای که از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- شنیدم، فایده‌ی زیادی داد، برای اینکه در جنگ جمل نزدیک بود که به اصحاب جمل پیوندم و با علی- علیه السلام- جنگ نمایم، ولی آن کلمه‌ی رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- مرا نجات داد. داستانش چنین بود که وقتی رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- شنید که ایرانیان دختر کسرا را به سلطنت خود برگزیدند، فرمود: «رستگار نمی‌شوند مردمی که زن ولی امر آنان باشد» در جریان عایشه به یاد آن حدیث افتادم و خداوند با همان حدیث مرا حفظ فرمود. ابن سعد در طبقات با سند خود به نقل از «عطاء بن یسار» می‌گوید: رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به همسران خود فرمود: «ایکن اتقت الله و لم تات بفاحشه مینه و لزمت ظهر حصیرها فهی زوجتی فی الاخره» [۵۴۰] هر یک از شما که از خدا بترسد و آشکارا به عمل زشت مرتکب نشود و ملازم حصیر خانه‌ی خود باشد و از خانه بیرون نرود، او در آخرت هم همسر من است. باز هم ابن سعد در طبقات می‌گوید: «اخبرنا محمد بن عمر حدثنا ابن ابی ذئب عن صالح مولى الثومه عن ابی هريره قال: قال رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- لئنسانه [صفحه ۳۴۳] فی حجه الوداع: هذه ثم ظهور الحصر. قال وكن يحججن كلهن الاسوده بنت زمعه و زينب بنت جحش قالتا: لا- تحرکنا دابه بعد رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-»: [۵۴۱]. رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- در «حجه الوداع» به همسران خود فرمود: بعد از این حج در خانه‌های تان بمانید. ابوهریره گفت زنهای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بعد از او همه به حج می‌رفتند و از منزل خارج می‌شدند، به جز دو نفر «سوده بنت زمعه» و «زینب بنت جحش» که حج نمی‌کردند و چون به یاد داشتند که خدای متعال فرموده ملازم خانه خود باشید، و نیز رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فرموده بود: این بار چون حجه الوداع من است به حج آمدید، از این به بعد ملازم حصیر خانه خود باشید، ولی برخی زنهای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- برخلاف دستور وی به حج می‌رفتند مگر آن دو که می‌گفتند که ما بعد از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- حیوانی را به حرکت نمی‌آوریم و سوار نخواهیم شد. و همچنین ابن سعد در دو روایت دیگر از محمد بن عمر می‌گوید: «قال: قالت سوده بنت زمعه قد حججت و اعتمرت فانا اقعده فی بیتی كما امرنی الله و كانت امراه صالحه و كان قد اخذت بقول رسول الله عام قال: هذه الحججه ثم ظهور الحصر فلم تحج بعد رسول الله حتى توفیت» [۵۴۲]. ابن عمره به نقل از سوده، دختر زمعه گفت: در زمان رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- حج و عمره انجام دادم و بعد از وی همانطوری که خدا به من امر فرموده است در خانه‌ی خودم می‌نشینم. و بعد ابن عمر می‌گوید: سوده زن صالحه‌ای بود و فرمان رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- را که در حجه الوداع به همسران خود فرموده بود که بعد از این در خانه‌یتان بنشیند، اطاعت کرد و بعد از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- به حج نرفت تا اینکه از دنیا رفت. و ایضا یقول: «لم تحج زينب بنت جحش بعد حجه رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- التي [صفحه ۳۴۴] حجتها معه حتى توفیت فی خلافة عمر سنه عشرين» [۵۴۳]. و ابن سعد نیز درباره‌ی زینب بنت جحش می‌گوید: بعد از آن حج که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- انجام داد به حج نرفت تا اینکه در خلافت عمر در سال بیست هجری از دنیا رفت. خواننده‌ی گرامی این چند سطر روایت را درباره‌ی دوتا از همسران گرامی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- ملاحظه فرمودید! اما ابن سعد درباره‌ی عایشه می‌گوید: «اذا قرأت هذه الایه: «و قرن فی بیوتکن» بکت حتی تبل خمارها» [۵۴۴] هر موقع که عایشه این آیه را (در خانه‌های خود بشنید) می‌خواند، آن قدر اشک از چشمانش می‌ریخت که چادرش خیس می‌شد. و هم او می‌گوید: «ان ابن عباس دخل علی عایشه قبل موتها فاثنی علیها: فلما خرج قالت لابن الزبیر: اثنی علی عبدالله بن عباس و لم اکن احب اسمع احدا الیوم یتثنی علی انی کنت نسیا منسیا- ای حیضه». [۵۴۵]. ابن عباس پیش از مرگ عایشه بر وی وارد شد و از او تعریف و تمجید نمود و وقتی که ابن عباس رفت به ابن زبیر پسر خواهرش، گفت: عبدالله بن عباس از من تعریف و تمجید می‌کند و از این روز به بعد دوست ندارم بشنوم کسی از من تعریفی کند، ای کاش فراموش شده بودم- یعنی لکه حیض بودم و به دنیا نمی‌آمدم. ابن جوزی می‌گوید: «ان عایشه لما احتضرت فقيل لها: اتجز عین؟ یا ام المومنین و ابنه ابوبکر الصديق فقالت ان یوم الجمل لم تعرض فی حلقی لیتنی مت قبله

او کنت نسیا منسیا» [۵۴۶] عایشه در حال مرگ فریاد و ناله می‌کرد، به او گفته شد چرا ناله و فریاد می‌کنید؟ شما ام‌المومنین و دختر ابوبکر صدیق هستید، در جواب گفت: جریان جمل گلویم را فشار می‌دهد، ای کاش پیش از آن مرده بودم و یا اینکه فراموش شده بودم. [صفحه ۳۴۵] ابن عبدربه درباره‌ی عایشه می‌گوید: «دخلت ام او فی العبدیه علی عایشه بعد وقعه الجمل فقالت لها: یا ام‌المومنین ما تقولین فی امراه قتلت ابنا لها صغیرا؟ قالت لها النار قالت: فما تقولین فی امره قتلت من اولادها الاکابر عشرین الفا فی صعید واحد؟ قالت: خذوا بید عدوه الله» [۵۴۷]. مادر او فی عبدیه بعد از حادثه‌ی جمل بر عایشه وارد شد، و از وی پرسید: ای همسر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نظر شما درباره‌ی زنی که فرزند کوچک خود را کشته چیست؟ در پاسخ گفت: او سزاوار آتش می‌باشد، و نیز پرسید: چه می‌گویید درباره‌ی زنی که بیست هزار نفر از فرزندان بزرگ خود را در یک زمان واحد کشته باشد؟ عایشه در پاسخ گفت: دشمن خدا را بگیرد. ابن سعد می‌گوید: «ان عایشه قالت والله لوددت انی کنت شجره والله لوددت انی کنت مدره، والله لوددت ان الله سبحانه لم یکن خلقتی» [۵۴۸] عایشه می‌گفت: قسم به خدا هر آینه دوست داشتم درخت و گیاهی بودم، قسم به ذات خدا دوست داشتم گل و خاک بودم، به خدا دوست داشتم که خدای سبحان اصلا مرا نمی‌آفرید!! در طبقات النبلاء روایت شده است: «ان عایشه قالت عند وفاتها: انی قد احدثت بعد رسول الله فادفونی مع ازواج النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - قال الذهبی تعنی بالحديث مسیرها یوم الجمل» [۵۴۹] عایشه در وقت مرگ می‌گفت: همانا من بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حرکاتی انجام دادم که نباید انجام می‌شد، آیا مرا با همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دفن می‌کنید؟ و ذهبی در مستدرک گفته است: منظور عایشه از حوادث، رفتن او به جنگ جمل می‌باشد. ابن اثیر می‌گوید: «ذکر لعایشه یوم الجمل فقالت: و الناس یقولون یوم الجمل! [صفحه ۳۴۶] قالوا لها: نعم. قالت وددت انی لو کنت جلست کما جلست صواحبی کان احب الی من ان اکون ولدت من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بضع عشره کلهم مثل عبدالرحمن بن الحارث بن هشام، او مثل عبدالله بن الزبیر» [۵۵۰] واقعه‌ی جمل برای عایشه ذکر شد، او گفت: مردم از حوادث جمل صحبت می‌کنند؟ در جواب گفتند: بلی! گفت: دوست داشتم همان طوری که هووهایم (همسران دیگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) در خانه نشسته بودند من هم می‌نشستم و این کار برای من بهتر بود از اینکه ده تا فرزند برای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌آوردم که همه آنها مثل عبدالرحمن و عبدالله زبیر بودند!!! ابن سعد به نقل از «محمد منکدر» و او هم از عایشه می‌گوید: «یا لیتنی کنت نباتا من نبات الارض و لم اکن شیئا مذکور» [۵۵۱] عایشه در دم مرگ می‌گفت: ای کاش من گیاهی از گیاهان زمین بودم و چیز قابل ذکری نبودم (آفریده نمی‌شدم). سید علی همدانی شافعی با سندی به نقل از عایشه می‌گوید: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «ان الله قد عهد الی من خرج علی علی فهو کافر فی النار» [۵۵۲] خداوند به من فرمود: هر کس بر ضد علی - علیه‌السلام - قیام کند، او کافر و در آتش است. در بعضی از کتب تاریخ آمده است: وقتی که از عایشه سوال شد که چرا با شنیدن چنین سخنی از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر علی - علیه‌السلام - خروج نمودی؟ او در جواب عذر آورد و گفت: «هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصره» این حدیث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را در روز جمل فراموش کردم تا اینکه در بصره یادم آمد. ابن اثیر در «اسد الغابه» با سند خود به نقل از «معاذ غفاریه» می‌گوید: من انیس و همنشین با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بودم و در تمام جنگها با او می‌رفتم تا پرستاری بیماران را نمایم، روزی بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شدم و آن روز حضرت در خانه‌ی عایشه بود، دیدم علی - علیه‌السلام - از آن خانه بیرون می‌آمد و شنیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به عایشه می‌گوید: «ان هذا احب الرجال الی و اکرمهم» [صفحه ۳۴۷] علی فاعرفی له حقه و اکرمی مثواه» [۵۵۳] همانا این علی - علیه‌السلام - محبوب‌ترین مردان و گرامی‌ترین آنها نزد من است، پس حق او را بشناس و احترامش را حفظ کن. محب الدین طبری در ریاض النضره روایت مذکور را به خنجدی نسبت داده و می‌گوید: خاطره‌ی فرمایش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در دلم بود تا اینکه عایشه بلوای جمل را به راه انداخت و به مدینه آمد. روزی نزدش رفتم و گفتم: ای عایشه

امروز قلب تو (با آن همه سفارش که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- درباره‌ی علی- علیه السلام- به تو فرمود) با علی چگونه است؟ وی در جواب گفت: چگونه باشد نسبت به مردی که هر وقت بر من وارد می‌شد، و پدرم نیز در منزل من بود، پشت سر هم به او نگاه می‌کردم و از نگاه به وی خسته نمی‌شدم، من به پدرم اعتراض می‌کردم و می‌گفتم چقدر به علی- علیه السلام- نگاه می‌کنی؟ می‌گفت: از رسول خدا شنیدم که نظر به روی علی- علیه السلام- عبادت است. [۵۵۴]. شاید در ذهن بعضی افراد شبهه ایجاد شود که این اظهارات عایشه حاکی و بیانگر این است که وی توبه کرده است (چنانچه بعضی از اهل سنت گفته‌اند) ولی این جز ادعای محض چیز دیگری نیست. خوب است که جواب این افراد را از کلام خود اهل سنت بگوییم و آن اینکه اگر عایشه واقعا توبه کرده بود، پس چرا وقت که خبر شهادت علی- علیه السلام- را شنید سجده‌ی شکر به جای آورد. و به همین مناسبت ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «لما ان جاء عایشه قتل امیر المؤمنین علی- علیه السلام- سجدت» [۵۵۵] اگر عایشه واقعا توبه کرده و پشیمان شده بود، پس چرا از خبر شهادت علی- علیه السلام- اظهار خوشحالی و سرور نمود. محمد بن جریر طبری و ابوالفرج اصفهانی می‌گویند: خبر شهادت علی- علیه السلام- را غلامی به او داد و گفت: «فالتقت عصاه او استقرت بها النوی كما قر عینا بالایاب المسافر» [۵۵۶] وقتی خبر شهادت علی- علیه السلام- را شنید عصایش را محکم به زمین زد و با [صفحه ۳۴۸] خوشحالی تمام ایستاد و چشمهایش روشن شد، مثل انسانی که با آمدن مسافر چشمش روشن شود. آیا انداختن عصا و به زمین زدن آن کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر نیست؟ و آیا منظور عایشه از گفتن شعر این نیست که از بابت علی- علیه السلام- راحت شدم و سینه‌ی گرفته‌ام باز شد؟! این حالت و رفتار عایشه حاکی از این است که پیوسته انتظار چنین خبری را می‌کشید و مثل کسی بود که انتظار مسافری را داشته باشد که با آمدن او چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد! و آنگاه از غلام پرسید که چه کسی او را به قتل رسانید؟ در جواب شنید: «عبدالرحمن بن ملجم»، عایشه در جواب گفت: «فان یک نائیا فلقد نعاہ غلام لیس (فی) فیه التراب» اگر علی دور از من است ولی خبر کشته شدن او را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد. باز هم ابوالفرج گفته است: زینب دختر ام سلمه در نزد عایشه حاضر بود و به او گفت: آیا درباره علی- علیه السلام- این چنین می‌گویی؟! عایشه وقتی ملاحظه کرد که بد شد و آبرویش می‌رود، در جواب گفت: «اذا نسیت فذکرنی» به حال خودم نبودم از روی فراموشی این طور گفتم، اگر دوباره این حالت پیش آمد به من یادآور شوید تا نگویم.

عایشه و شدت حسادتش به خدیجه‌ی کبری

به شهادت تاریخ بهترین و والاترین همسران پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خدیجه‌ی کبری مادر فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- بود. و او از فداکارترین همسران پیامبر بود که هم ثروتش و هم خود را فدای راه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نمود. متقی هندی می‌گوید: «خیر نساء الجنه خدیجه بنت خویلد» [۵۵۷] بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد است. خدیجه آن قدر مقام ارزشمند در نزد خدا داشت که برای او همانند مریم مائده آسمانی نازل می‌شد. در همین راستا بخاری و مسلم می‌گویند: «عن ابی زرعه قال: [صفحه ۳۴۹] سمعت ابا هریره قال: اتی جبریل النبی- صلی الله علیه و آله و سلم- فقال یا رسول الله هذه خدیجه قد اتتک معها اناء فیه ادم او طعام او شراب فاذا هی اتتک فاقرا- سلام الله علیها- من ربها عزوجل و منی و بشرها بیت فی الجنه من قصب لا صخب فیه و لا نصب» [۵۵۸] ابوهریره روایت کرده است: جبرئیل بر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نازل شد و ظرفی از بهشت آورد که در آن طعام و شراب بهشتی بود و گفت: ای رسول خدا این مائده مال خدیجه است، از طرف پروردگار و من به او سلام برسان و به او مژده بده به یک قصری در بهشت که در آن سر و صدا و مشقت نیست. مقام خدیجه چنان بالا گرفت که خداوند به وسیله‌ی جبرئیل به خدیجه سلام فرستاد و او را پاداش عظیم وعده داد که هیچ یک از گذشتگان اصحاب بدان مقام نرسیدند. بلی موقعیت خدیجه را هیچ یک از همسران پیامبر نداشت زیرا هیچ کدام به اندازه‌ی او خلوص نیت و ارادت به پیامبر- صلی الله علیه و

آله و سلم - نداشتند و بذل مال و تحمل رنج و مصیبت نکردند، ولی عایشه این مقام و موقعیت را نسبت به خدیجه نمی توانست تحمل کند. حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند عایشه می گوید: «ما غرت علی امراه من نساء النبی الا علی خدیجه و ما رایتها قط ولكن کان یكثر ذکرها» [۵۵۹] حسادت نکردم بر احدی از زنان پیامبر به اندازه‌ای که بر خدیجه حسادت کردم با وجود اینکه او را هرگز ندیدم و لیکن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - او را بسیار یاد می کرد. هر وقت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گوسفندی می کشت، بعد آن را قطعه قطعه می کرد و برای دوستان خدیجه می فرستاد، بعضا به او می گفتم که گویا در دنیا جز خدیجه زن دیگری نبود، می فرمود: چرا بود ولی او مادر فرزندانم (فاطمه) بود. بعد مسلم از قول عایشه می گوید: «و لقد امره ربه عزوجل ان یشرها بیئت من [صفحه ۳۵۰] قصب فی الجنه» [۵۶۰] پروردگارش جبرئیل را امر کرد که به او بشارت دهد به خانه‌ای از نی در بهشت. مسلم در ادامه می گوید: «عن عایشه استاذنت هاله بنت خویلد اخت خدیجه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعرف استئذان (هاله) فارتاح لذلك فقال اللهم هاله بنت خویلد فعرت و ما تذکر من عجوز من عجائر قریش حمراء الشدقین هلکت فی الدهر فابدلک الله خیرا منها» [۵۶۱] از عایشه نقل شده است که هاله خواهر خدیجه از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اجازه خواست تا خدمت او مشرف شود، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وقتی که از طلب اجازه‌ی هاله با خبر شد از این جهت خوشحال شد و گفت: بار خدایا خواهر خدیجه هاله دختر باخبر شد از این جهت خوشحال شد و گفت: بار خدایا خواهر خدیجه هاله دختر خویلد آمده! عایشه می گوید: من ناراحت شدم و به غیرتم برخورد و به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گفتم: برای چه از پیر زنی از پیرزنها قریش که موهایش سفید بوده و رنگ می کند یاد می کنی، در حالی که او از دنیا رفته است و خداوند بهتر از آن را به تو داده است. همچنین ام رومان (که ظاهرا مادر عایشه است) گفت: خدیجه همسایه‌ای داشت که سفارش او را به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کرد و هر وقت برای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - غذایی می آوردند می فرمود: از آن مقداری برای دوستان خدیجه ببرند، و از خدیجه بسیار یاد می کرد، عایشه گفت: چه قدر نام خدیجه را می بری؟ گویا در روی زمین غیر از او زن دیگری وجود ندارد، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - متغیر شد و فرمود: «قومی عنی الی ناحیه فقمتم الی ناحیه من البیت» از نزد من دور شو و کنار برو، عایشه می گوید: به گوشه‌ی خانه رفتم، ام رومان گفت: من عرض کردم: یا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - عایشه دختر جوانی است او را از پیش خود مران، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: «یا عایشه ان خدیجه ات بی اذکفر قومک و رزقت منه الولد» ای عایشه [صفحه ۳۵۱] خدیجه کسی بود که وقتی که قوم تو همه کافر بودند به من ایمان آورد و از او فرزندی (چون فاطمه) نصیب من شد. آری خواننده‌ی عزیز عایشه فقط به خدیجه حسادت و رشک نمی برد بلکه به دختر او فاطمه - سلام الله علیها - هم رشک می برد و حسادت می کرد و با علی - علیه السلام - هم (چنان گذشت) دشمنی می نمود. حاکم نیشابوری از جمیع بن عمیر و او از عایشه و نسائی هم با همین دو سند و احمد بن حنبل از نعمان بن بشیر روایات و احادیثی که بیانگر رفتارهای اهانت آمیز و ناهنجار عایشه نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - است را بیان کرده‌اند و در آخر نعمان می گوید: «قال استاذن ابوبکر علی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فسمع صوت عایه عالیا و هی تقول والله لقد عرفت ان علیا احب الیک من ابی و منی مرتین او ثلاثا فاستاذن ابوبکر فدخل فاهوی الیها فقال: یا بنت فلانه لا اسمعک ترفعین صوتک علی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -» [۵۶۲]. ابوبکر اجازه خواست تا بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شود، در همین هنگام صدای دخترش عایشه را شنید که با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دعوا می کند و می گوید: من خوب می دانم که تو علی - علیه السلام - را از پدر من و خودم بیشتر دوست داری، پس ابوبکر همین که وارد شد به سوی عایشه حمله کرد و گفت: ای دختر فلان زن بی سر و پا، چه قدر به تو سفارش کردم که به روی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نایست و پرخاش نکن و صدایت را بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بلند منما. همان طوری که گفته شد این روایت را نسائی هم در خصایص خود آورده، با این تفاوت که ابوبکر دستش را بلند کرد تا

بر سر عایشه بزند ولی رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- نگذاشت و ابوبکر با خشم بیرون رفت. هیشمی این روایت را آورده و به بزاز نسبت داده و تمام رجال آن را صحیح دانسته است. بنابراین روایت، عایشه حتی [صفحه ۳۵۲] تحمل فاطمه- سلام الله علیها- دختر گرامی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را نداشته و به او هم حسادت می‌ورزید که چرا پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- این قدر دخترش را می‌بوسد و نوازش می‌کند. طبق روایت ذخایر العقبی و تاریخ بغداد، عایشه عدم تحمل و حسادتش را اظهار کرده می‌گوید: «قلت یا رسول الله مالک اذا جائت قبلتها...؟ قال نعم یا عایشه انی لما اسری بی الی السماء ادخلنی جبرئیل الجنه فناولنی منها تفاحه فاکلتها فصارت نطفه فی صلبی فلما نزلت واقعت خدیجه ففاطمه من تلک النطفه و هی حوراء انسیه کلما اشتقت الی الجنه قبلتها» [۵۶۳]. به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- اعتراض کردم، چرا این قدر فاطمه را می‌بوسی؟! پیامبر در جواب فرمود: آری ای عایشه، وقتی که مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا وارد بهشت کرد و سیبی از آن جا به من داد و من آن را خوردم آن میوه در من نطفه گردید و چون برگشتم، با خدیجه همبستر شدم و فاطمه از آن نطفه است. پس فاطمه حورا و فرشته‌ای است در چهره‌ی انسان و من هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم، آن عطرها بهشتی را از فاطمه استشمام می‌کنم و لذاست که او را زیاد می‌بوسم. عایشه در مقابل امام زمانش و خلیفه‌ی مسلمین، علی- علیه السلام- خروج کرد و با مسلمانان جنگ نمود و باعث کشته شدن بیش از شانزده هزار نفر از اصحاب پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و سایر مؤمنین شد، هر انسان با وجدان و عقل سلیم اگر این جریانات را خوانده باشد آیا باز هم در پایین بودن درجه‌ی عایشه از درجه و مقام خدیجه شک می‌کند؟! نه تنها در آن شک نمی‌کند بلکه برایش ثابت می‌شود که عایشه با خدیجه قابل مقایسه نیست، بلکه از نظر تقوی و دیانت و فضائل و ارزشهای انسانی [صفحه ۳۵۳] او از دیگران زنان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- پایین تر است. عایشه زن ناآرام و جنجالی بود و روی اخلاق و تربیت خانوادگی که داشت پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را آزار می‌داد و در حیات مبارک پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- ناراحتیهایی را فراهم نمود و بعد از رحلت او هم برای اسلام و مسلمین مشکلات فراوانی را به وجود آورد و خانه او مرکز توطئه بود. چنانچه حمیدی از «نافع» و او از «ابن عمر» روایت کرده و می‌گوید: «قام النبی- صلی الله علیه و آله و سلم- خطیباً فاشار نحو مسکن عایشه و قال هاهنا الفتنه (ثلاثاً) من حیث یطلع قرن الشیطان» [۵۶۴] پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به خطبه ایستاد و اشاره کرد به محل سکونت عایشه و فرمود: فتنه اینجاست (سه مرتبه) برای اینکه شاخ شیطان از اینجا طلوع می‌کند. و در روایت دیگر از ابن عمر نقل شده است که گفت: «خرج رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من بیت عایشه فقال: راس الکفر من ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان» [۵۶۵] پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از منزل عایشه بیرون آمد و فرمود: سر منشا کفر اینجاست به جهت اینکه سر شیطان (از آنجا) طلوع می‌کند. خواننده‌ی گرامی خواندن این احادیث و فرمایشات رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- آیا باعث تعجب شما نخواهد شد که چرا اهل سنت از همسران پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- تنها به عایشه اهمیت می‌دهند؟! و مقام و موقعیت او را تا سر حد عصمت بالا می‌برند؟! چرا و برای چه؟ آیا از انصاف است که آنها به دیگر همسران پیامبر از جمله ام سلمه که بعد از خدیجه با فضیلت‌ترین و با ارزش‌ترین زنان پیامبر بود اهمیت نمی‌دهند؟ در حالی که همسران دیگر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمایش او را که: «هر کدام از شما که از خدا بترسد و آشکارا عمل زشت انجام ندهند و از خانه بیرون نرود، او در آخرت هم همسر من خواهد بود» گوش نمودند و حرمت رسالت را حفظ کردند، به آنها توجهی ندارند، ولی به عایشه احترام قائل هستند و از خطاها و گناهانش چشم پوشیده [صفحه ۳۵۴] و نادیده می‌گیرند. ولی برعکس به ام سلمه که شدیداً به اهل بیت عصمت و طهارت علاقه‌مند بود و عشق می‌ورزد بی‌مهری می‌کنند و توجهی ندارند. در حالی که بعد از خدیجه‌ی کبری همگی همسران پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- ام سلمه، سوده، عایشه، حصه، صفیه، ام حبیبه و... امهات مومنان هستند، که البته وضع و رفتار عایشه او را از دیگران جدا می‌سازد و او بود که حرمت رسالت و نبوت را شکست و به خاندان وحی بی‌احترامی نمود. با توجه به این بیان اگر هر کسی گفتار و رفتار عایشه را ملاحظه کند برایش یقیناً ثابت می‌شود که او توبه نکرده

است و اگر واقعا توبه کرده بود پس چرا در مقابل جنازه امام حسن - علیه السلام - فرزند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ایستاد و سوار بر قاطر شد و از بنی مروان و عمال آنها کمک گرفت و سر راه جنازه فرزند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را بست و نگذاشت که او را در کنار جسدش دفن کنند؟ و اگر سفارش و وصیت خود امام حسن - علیه السلام - نبود خونهای بسیاری ریخته می شد، بنابراین نمی شود گفت که او توبه کرده باشد. از اصل مقصد دور نشویم و آن اینکه چطور شد که مسلمانان عایشه را با آن سوابقی که ذکر شد یاری کردند و برای او لشکری آماده ساختند و تا پای جان حمایتش نمودند، در حالی که سابقه‌ی او را همه مسلمانان می دانستند، ولی فاطمه - سلام الله علیها - که حقش الهی و خدایی بود، در مقام ادعای حق تنها ماند و کسی او را یاری نکرد. اما اینکه چرا فاطمه - سلام الله علیها - در مطالبه‌ی حق خود تنها ماند و مهاجرین و انصار از وی دفاع نکردند، برای این بود که ابوبکر در مقابل مطالبه‌ی زهرا - سلام الله علیها - از نیروی قدرت و حکومت استفاده کرد، در حالی که هیچ گونه حجت و دلیلی قاطع و قانع کننده‌ی در رد مطالبه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - نداشت و با زور حق او و شوهرش علی - علیه السلام - را غصب کرد. و صحابه‌ی پیامبر - علیه السلام - تا زمانی که وی در قید حیات بود، تا پای جان در کنار او بودند و از هر گونه فداکاری باک نداشتند و همین صحابه بعد از زور گویی‌های حکومت ساکت نشستند و به ترضیع حق پاره‌ی تن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تن دادند [صفحه ۳۵۵] و راضی شدند. بعضی می گویند: با توجه به اینکه صحابه و مهاجرین و انصار، آن جریانها را می دیند و باز هم ساکت بوند و عکس العملی از خودشان نشان ندادند، پس معلوم است که حق با حزب حاکم بوده است و فاطمه - سلام الله علیها - و علی - علیه السلام - ادعا و شهادت بیجا می کردند و حق نداشتند. البته کلام و سخن در این مقوله زیاد است و بهتر است در جواب سوال مذکور به سخن ابن ابی الحدید که از عثمان جاحظ و کتاب عباسیه او نقل کرده است بسنده کنیم. عثمان بن جاحظ چنین می گوید: قال: قال ابو عثمان: و قد زعم اناس ان الدلیل علی صدق خبرهما - یعنی ابوبکر و عمر - فی منع المیراث و برائتہما، ترک اصحاب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - النکیر علیهما. ثم قال: قد یقال لہم: لئن کان ترک النکیر دلیلا علی صدقہما لیکون ترک النکیر علی المتظلمین و المحتجین علیہما، و المطالبین لہما، دلیلا علی صدق دعواہم او استحسان مقالتم و لاسیما و قد طالت المناجاة و کثرت المراجعة و الملاحاة و ظہرت الشکیہ و اشتدت الموجدہ و قد بلغ ذلک من فاطمہ - سلام الله علیها - حتی انہا اوصت الا یصلی علیہ ابوبکر و لقد کانت قالت لہ حین اتتہ طالبہ بحقہا و محتجہ لہرہما: من یرثک آیا ابوبکر اذا مت؟ قال اہلی و ولدی، قالت: فما بالنالنا لثرت النبی - صلی الله علیه و آله و سلم -! فلما منعها میرثہا و بخشہا حقہا و اعتل علیہا و حلج فی امرہا و عایتت التہضم و ایست من التورع و وجدت نشوہ الضعف و قله الناصر، قالت: والله لادعون الله علیک، قال: والله لادعون الله لک، قالت: والله لا اکلمک ابدا، قال: والله لا اہجرک ابدا. فان یکن ترک النکیر علی ابوبکر دلیلا علی صواب منعہا، ان فی ترک النکیر علی فاطمہ - سلام الله علیها - دلیلا علی صواب طلبہا! و اذنی ما کان یجب علیہم فی ذلک تعریفہا ما جہلت و تذکیرہا ما نسیت و صرفہا عن الخطاء و رفع قدرہا عن البذاء و ان تقول ہجرا، او تجور عادل او تقطع و اصلا، فاذا لم تجدہم انکروا علی الخصمین جمیعا فقد تکافا الامور و استوت الاسباب و الرجوع الی اصل حکم الله من الموارث اولی بنا و بکم و اوجب علینا و علیکم. [صفحه ۳۵۶] جاحظ می گوید: مردم فکر می کنند که بزرگترین دلیل بر صدق گفتار ابوبکر و عمر در منع میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این بوده که اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به آنها (ابوبکر و عمر) اعتراض نکردند، اگر واقعا اعتراض نکردن مردم علت و دلیل صدق گفتار ابوبکر و عمر بشود، پس باید اعتراض نکردن مردم به مطالبه‌ی زهرا - سلام الله علیها - و علی - علیه السلام - هم علت صدق گفتار آنها باشد، زیرا مطالبه‌ی زهرا - سلام الله علیها - به مخاصمه منجر شد، تا آنجا که در حضور عموم مسلمین در میان مسجد فاطمه - سلام الله علیها - به ابوبکر خطاب کرد: «اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث می برد؟» ابوبکر در جواب گفت: اهل بیت و فرزندانم، زهرا - سلام الله علیها - فرمود: «چطور است که زن و فرزند تو از تو ارث می برند ولی ما از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ارث نمی بریم» بعد از این احتجاج و استدلال که بین فاطمه - سلام الله علیها - و ابوبکر واقع شد، ابوبکر با وجود

همه‌ی اینها فاطمه را از ارثش منع کرد و حقش را ضایع نمود و در غضب حق وی تظاهر کرد و فاطمه - سلام الله علیها - برایش معلوم شد که دیگر از حق واقعی خودش محروم شده و احقاق حق و احتجاج هم نتیجه ندارد، و دستگاه حکومت سرسختی می‌کند و در کار او لجاجت دارد. از طرفی او از پشتوانه‌ی مردم ناامید شده بود و عده‌ی کمی از او طرفداری می‌کردند و حرف‌شان به جایی نمی‌رسید و لذا با کمال ناراحتی فرمود: «سوگند به خدا به تو نفرین خواهم کرد و پس از این هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت».

وقتی که موضوع مخاصمه به اینجا رسید، اگر حرف ابوبکر صحیح بود و بر خلاف حق نبود و بگفته خودش در توقیف فدک حکم خدا را اجرا کرده بود، پس چرا مردم به زهرا - سلام الله علیها - اعتراض نکردند که بیجا (الیعاذ بالله) با خلیفه درگیر شده است. و یا اینکه لااقل اگر فاطمه - سلام الله علیها - نسبت به حکم خدا جاهل بود، بر مردم لازم بود که حکم خدا را به او بیاموزند!! و اگر فراموش کرده بود به او تذکر می‌دادند و او را از اشتباه در می‌آوردند و نمی‌گذاشتند بی‌جهت فریاد بکشد و اختلاف راه بیندازد و یک حاکم عادل را!! که می‌خواست حکم خدا را اجرا کند به ظلم و ستم نسبت دهد. پس اینکه مردم به هیچ یک از این دو طرف اعتراض نکردند، [صفحه ۳۵۷] نه به ابوبکر که چرا غضب می‌کند و نه به زهرا - سلام الله علیها - که چرا انقلاب و شورش کرده است، این سکوت مرگ آسای چنین ملتی در اثبات حقانیت هیچ یک از این دو طرف نزاع و مخاصمه موثر نیست و باید هر دو را به حال خود بگذاریم و به سوی قرآن برویم و حق را از کتاب الله تحقیق کنیم و ببینیم که قرآن خدا حق را به چه کسی داده است؟ قرآن هم حق را به آن کسی داده است که بر اساس احکام و عموماً آن ادعا می‌کرد و استدلال می‌نمود. قال: فان قالوا: کیف تظن به ظلمها والتعدی علیها! و کلمات ازدادت علیه غلظه از دادت لها لینا ورقه، حیث تقول له: والله لا اکلمک ابدا، فيقول: والله لا اهجرك ابدا، ثم تقول: والله لادعون الله عليك فيقول: والله لادعون الله لك ثم يحتمل منها هذا الكلام الغليظ والقول الشديد في دار الخلافه و بحضرة قريش والصحابه، مع حاجه الخلافه الى البهاء والتزويه و ما يجب لها من الرفعه والهيبة! ثم لم يمنعه ذلك ان قال متعذرا متقربا، كلام المعظم لحقها، المكبر لقمامها والصائن لوجهها، المتحنن، المتحنن عليها: ما احد اعز على منك فقرا و لا احب الى منك غنى و لكنى سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: «انا معاشر الانبياء لانورث ما تركناه فهو صدقه» قيل لهم: ليس ذلك بدليل على البرائه من الظلم والسلامه من الجور وقد يبلغ من مكر الظالم و دهاء الماكر اذا كان اربيا و للخصومه معتادا ان يظهر كلام والمظلوم و ذله المنتصف و حذب الوامق و مقه المحق. و كيف جعلتم ترك النكير حجه قاطعه و دلالة واضحه و قد زعمتم ان عمر قال على منبره: متعتان كانتا على عهد رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - متعه النساء و متعه الحج انا انهي عنهما و اعاقب عليهما فما وجدتم احدا انكر قوله و لا استنح مخرج نهي و لا خطاه في معنا و لا تعجب مه و لا استفهمه و كيف تقضون بتكر النكير قد شهد عمر يوم السقيفه و بعد ذلك ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: الاثمه من قريش» ثم قال في شكايته: لو كان سالم حيا و ما تخالجنى فيه شك، حين اظهر الشك في استحقاق كل واحد من الستة الذى جعلهم شورى و سالم عبد لامراه من الانصار و هى اعتقته و حازت ميراثه، ثم لم ينكر ذلك من قوله منكر و لا قابل انسان و بين قوله و لا [صفحه ۳۵۸] تعجب منه و انما يكون ترك النكير على من لا رغبه و لا رهبه عنده دليلا على صدق قوله و صواب عمله، فاما ترك النكير و على من يملك الضعه والرفعه والامر والنهى والقتل و الاستحياء و الحبس والاطلاق، فليس بحجه تشفى و لا دلالة تضىء. سپس جاحظ می‌گوید: مردم می‌گویند: چگونه ممکن است کسی گمان کند که ابوبکر به فاطمه - سلام الله علیها - ظلم کرده است، در صورتی که هر چه زهرا - سلام الله علیها - با وی به شدت سخن می‌گفت، ابوبکر نرم‌تر جواب می‌داد، فاطمه - سلام الله علیها - پرخاش می‌کرد: «سوگند به خدا تو را نفرین خواهم کرد»، ابوبکر با ملایمت جواب می‌داد: «به خدا قسم تو را دعا خواهم نمود» با وجودی که وی حاکم بر ملت بود و در مقام زعامت یک کشور باید شخصیت و هیبت خود را در برابر انظار ملت حفظ کند، در عین حال ابوبکر در مقابل پرخاشهای کوبنده‌ی فاطمه - سلام الله علیها - که هر کدام ضربه شدید بر پیکر شخصیت حکومتی وی بود با کمال متانت، مقام و عظمت خانوادگی زهرا - سلام الله علیها - را رعایت می‌کرد. و بدین ترتیب جواب می‌داد: بر من گران است که تو از نداری شکایت کنی، ثروتمندی و مکنت

تو از بهترین آرزوهای من است ولی چه کنم که نمی‌توانم برخلاف حکم پدرت کاری را انجام دهم، زیرا از وی شنیدم که فرمود: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه محسوب می‌شود» با این کیفیت چگونه گمان می‌رود که ابوبکر به زهرا- سلام الله علیها- ظلم کرده باشد؟ در جواب این اشخاص باید گفت: این نرم خوبی و ملاطفت، ابوبکر را از اتهام ظلم و ستم نسبت به زهرا- سلام الله علیها- تبرئه نمی‌کند، زیرا ستمگر سیاستمدار هنگامی که در برابر دادخواهی و انقلاب ستم‌دیده قرار می‌گیرد، برای اینکه انقلاب دادخواهانه مظلوم را لوٹ کند و آن را رنگ ماده پرستی بزند گفتار او را که در صدد اظهار حق و نمایاندن چهره‌ی باطل و بیداد است، چنین تفسیر می‌کند و آن را با یک عبارت سالوسانه و مرموز و با قالب ملاطفت و محبت به زبان می‌آورد و شگفتا: چگونه شما مردم عدم اعتراض صحابه به عمل ابوبکر را دلیل و مدرک حقانیت توقیف فدک قرار می‌دهید؟ مگر به یاد ندارید که در برابر همین صحابه عمر بالای منبر رفت و گفت: [صفحه ۳۵۹] «متعتان کانتا علی عهد رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- متعه النساء و متعه الحج انا نهی عنهما و اعاقب علیهما» دو متعه در زمان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- جایز بوده یکی متعه زنان و دیگر متعه حج (حج تمتع) و من از این دو نهی می‌کنم و ارتکاب کننده‌ی آنها را عقوبت خواهم نمود. در برابر گفتار عمر در مقام تغییر حکم خدا و سنت رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- همین صحابه نشستند و هیچ کسی اعتراض نکرد و نیز در جریان سقیفه بنی ساعده وقتی عمر وارد سقیفه شد و مشاهده کرد مردم اطراف سعد بن عباد را گرفتند، فریاد زد: رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «الائمة من قریش» رهبر و خلیفه باید از قریش باشد و با این سخن، مردم را از اطراف سعد بن عباد متفرق کرد و شالوده حکومت ابوبکر را ریخت، ولی در هنگام مرگش در تعیین خلیفه مردد بود و نمی‌دانست چه کند و کدامیک از این شش نفر را به عنوان خلیفه تعیین کند، بالاخره تردید وی منجر به تشکیل شورای شش نفره شد و گفت: اگر سالم غلام حدیفه زنده بود، در تعیین خلیفه هیچ گاه مشکوک نبودم و او را به عنوان حاکم بعدی معرفی می‌کردم. سالم غلام زنی بود از انصار که او را در راه خدا آزاد کرده بود، همین صحابه سخنان عمر را شنیدند که در یک جا می‌گفت: رهبر باید از قریش باشد و در جای دیگر هنگام مرگ آرزو می‌کرد ای کاش سالم زنده بود، تا او را به مقام رهبری نصب کند و هیچ کدام از آنها (صحابه) به وی اعتراض نکردند: ای عالی جناب خودت گفتی که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرموده است: رهبر باید از قریش باشد، پس شما چگونه سالم را رهبر و حاکم بعد از خود معرفی می‌کردی؟! قال: و قال آخرون: بل الدلیل علی صدق قولهما و صواب عملهما، امساک الصحابه عن خلعهما والخروج علیهما و هم الذین و ثبوا علی عثمان فی ایسر من جحد التنزیل و رد النصوص، و لو کان کما تقولون و ما تصفون، ما کان سیب الامه فیهما الا کسبیلهم فیه و عثمان کان اعز نفرا و اشرف رهطا و اکثر عددا و ثروه و اقوی عدده قلنا: انهما لم یجحد التنزیل و لم ینکر النصوص و لکنهما بعد اقرارهما بحکم المیراث، و ما علیه الظاهر من الشریعه ادعیا روایه و تحدثا بحدیث لم یکن محالا کونه و لا ممتنعا فی حجج العقول مجیئه [صفحه ۳۶۰] و شهد لهما علیه من علته علتها فیه. و لعل بعضهم کان یری تصدیق الرجل اذا کان عدلا فی رهطه، مامونا فی ظاهره و لم یکن قبل ذلک عرفه بفجره لاجرت علیه عذره فیکون تصدیقه له علی وجه حسن الظن و تعدیل الشاهد، و لانه لم یکن کثیر منهم یعرف حقائق الحجج و الذی یقطع بشهادته علی الغیب و کان ذلک شبهه علی اکثرهم فلذلک قل النکیر و تواکل الناس، فاشتباه الامر، فصار لایتخلص الی معرفه حق ذلک من باطله الا العالم المتقدم او المویذ المرشد و لانه لم یکن لعثمان فی صدور العوام و قلوب السفله و الطغام ما کان لهما من المحبه و لانهما کانا اقل استثارا بالفیء و فی تفضلا بمال الله منه و من شان الناس اهمال السلطان ما و فر علیهم اموالهم و لم یستأثر بخراجهم و لم یعطل ثغورهم و لان الذی صنع ابوبکر من منع العتره حقها والعمومه میراثها، قد کان موافقها لجله قریش و کبراء العرب و لان عثمان ایضا کان مضعوبا فی نفسه مستخفا بقدره، لایمنع ضیما و لا یجمع عدوا و لقد وثب ناس علی عثمان بالثتم والقذف و تشنیع والنکیر، الامور لو اتی اضعافها و بلغ اقصاها لما اجتروا علی اغتیابه، فضلا. علی مباداته و الاعراء به و مواجته کما اغلظ عینه بن حصن له فقال له: اما انه لو کان عمر لقمعک و منعک، فقال عینه، ان عمر کان خیرا لی منک ارهینی فاتقانی. ثم قال:

والعجب انا وجدنا جميع من خالفنا من الميراث على اختلافهم فى التشبيه و القدر والوعيد يرد كل صنف منهم من احاديث مخالفه و خصومه ما هو اقرب اسنادا و اصح رجالا- و احسن اتصالا- حتى اذا صاروا الى القول فى ميراث النبى- صلى الله عليه و آله و سلم- نسخوا الكتاب و خصوا الخبر العام بما لا يدانى بعض ما ردوه و اكدبوا قائله و ذلك ان كل انسان منهم انما يجرى الى هواه و يصدق ما وافق رضاه». [۵۶۶]. بعد جاحظ می گوید: برخی دیگر از مردم می گویند: بزرگترین دلیل بر صدق گفتار ابوبکر و عمر و حقانیت عمل آنها در توقیف فدک این بود که اصحاب پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- بر آنها نشوریدند و آنها را از مقام خلافت خلع نمودند، در حالی که [صفحه ۳۶۱] همین صحابه افرادی بودند که در مقابل تجاوز عثمان (که خیلی کمتر از تضييع حقوق فرزند پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- بود) قیام کردند، با اینکه عثمان از نظر قبیله و عشیره و انتساب به پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- خیلی مهم تر از ابوبکر و عمر بوده است؟! در جواب باید گفت: اولاً، ابوبکر و عمر نسبت به قرآن دست بردی نزدند و نصوص قرآنی را در مسئله‌ی ارث انکار نکردند، فقط آنها مدعی حدیثی که محال به نظر نمی‌رسید، و شاید بعضی از آنها چنین با خود می‌پنداشتند که ابوبکر با سابقه‌ی اعتبار و موقعیتی که در اسلام دارد بعید است دروغ بگوید و به پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- تهمت بزند. و از طرفی بیشتر اصحاب افراد عوام بودند و نمی‌توانستند این مطلب را درک کنند که خبر واحد قدرت ندارد حکم عام قرآن را تخصیص دهد و تشخیص این مطلب بعهدہ‌ی افکار دانشمندان است. ثانیاً، از اینکه ابوبکر و عمر حق عترت پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- را در پرتو این حدیث ساختگی از آنها گرفتند، عمده‌ی سران قبائل از این کار خوشحال بودند، به خاطر اینکه کینه و حسادت به عترت پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- خصوصاً با علی- علیه‌السلام- داشتند. ثالثاً، در جایی عواطف ملت جریحه‌دار می‌شود و بر حکومت وقت می‌شورند که حقوق ملی خود را در معرض خطر و چپاول حکومت ببینند (که زمان عثمان این طور شد) ولی در مورد غصب فدک، مطلب بر عکس بود، مردم دیدند ابوبکر و عمر ثروت کلانی را از دست یک خانواده خارج کردند بعنوان اینکه به همه‌ی مردم تعلق دارد و باید در اختیار همه افراد ملت قرار گیرد، ولی به عکس عثمان ثورتهای عمومی را به افراد خانواده و فامیلش اختصاص می‌داد و از این طریق عواطف عمومی را جریحه‌دار می‌کرد و انگیزه‌ی انقلاب در آنها بوجود می‌آمد. و علاوه بر آن عثمان آنقدر حیف و میل کرد و آن چنان تظاهر به ظلم و تجاوز نمود که روی مردم به او باز شد و در همه جا به وی دشنام می‌دادند و به تدریج ابهت او در اجتماع اسلام کاسته شد و از بین رفت. و خلاصه وجهه‌ی عمومی و ملی او خیلی ضعیف شد، بر خلاف ابوبکر و عمر که وجهه‌ی ملی آنها خیلی قوی بود، به طوری که [صفحه ۳۶۲] اگر آنها چند برابر فدک غصب و چپاول می‌کردند کسی جرات نمی‌کرد اعتراض کند. و همچنان که وقتی عثمان به عینه بن حصن گفت: «اگر عمر می‌بود تو را از دست برد به حقوق ملت منع می‌کرد و این قدر دارایی در اختیار تو نمی‌گذاشت» عینه در جواب گفت: عمر برای من بهتر از تو بود، او دارای هیبتی بود که موجب پرهیزگاری من می‌شد». بعد جاحظ می‌گوید: تعجب از این افرادی که در حکم میراث پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- با ما مخالفند، ولی در مقام بحث در سایر مطالب هنگامی که طرف بحث آنها در مقام تخصیص قرآن یا حدیث عام به خبر واحد متمسک می‌شود، او را رد و تکذیب می‌نمایند، اگر چه آن خبر از نظر حدیث بسیار محکم باشد، ولی در مورد مسئله ارث پیامبر- صلى الله عليه و آله و سلم- خود آنها به خبر واحد متمسک می‌شوند و کتاب خدا را با خبر واحد نسخ می‌کنند. چه باید کرد؟ طبیعت انسان این است که همواره در مقام اثبات دلخواه خود است و هر چه با هوا و هوس و خواسته‌ی او موافقت کند تصدیق می‌کند» (پایان سخنان جاحظ) خواننده‌ی گرامی بیانات جاحظ را در کلام ابن ابی‌الحدید ملاحظ فرمودید و اینکه ایشان می‌گوید: در عوای فاطمه- سلام الله علیها- و دستگاه حکومت باید به قرآن رجوع کرد، کلام بسیار لطیف و به جاست، زیرا که خداوند فرموده است: «و ما اختلفتم فيه من شیء فحکمه الى الله» [۵۶۷] در هر چه اختلاف کردید نسبت به دریافت حکم آن به (کتاب) خدا مراجعه کنید. قرآن بهترین حاکم و دادگر و لطیف‌ترین و نورانی‌ترین گفتار و میمز حق از باطل است. قرآن یگانه دستور الهی است که در احکام عمومی و خصوصی خود ارث را اثبات

کرده که انبیاء ارث می‌گذارند و فرمود: «ورث سلیمان داود» [۵۶۸] سلیمان از داود ارث برد. و نیز فرمود: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» [۵۶۹] وارث من و وارث آل یعقوب [صفحه ۳۶۳] باشد، آیه می‌گوید: انبیاء ارث می‌گذارند و مقصود از ارث هم ارث مال است، ولی حدیث خلیفه می‌گوید، انبیاء جمیعاً ارث نمی‌گذارند و اینکه بگویی یحیی از زکریا ارث می‌برد و او را از باقی انبیاء تخصیص بزیم این درست نیست، زیرا: اولاً، در بین انبیاء نسبت به مسئله ارث مزیت و امتیاز خاصی نیست که یکی از آنها و یا چند نفرشان ارث ببرند و دیگران ارث نبرند. ثانیاً، بین حدیث ابوبکر: «نحن معاشر الانبیاء لانورث» انبیاء جمیعاً ارث نمی‌گذارند، و احکام کلی آیات، تعاکس و تعارض است، «و کل ما عارض الکتب الکریم فهو ساقط» [۵۷۰] هر چیزی که مخالف کتاب بود ساقط است و ارزش ندارد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «و الارث فی آیه بمعنی ارث المال لانه هو الذی ینتقل حقیقه من الموروث الی الوارث، و اما العلم والنبوه فلا- ینتقلان انتقالاً حقیقتاً» [۵۷۱] ارث در آیه شریفه، ارث مال است، زیرا که آنچه حقیقتاً و واقعاً از مورث به وارث منتقل می‌شود مال است، ولی علم و دانش نبوت انتقال حقیقی و واقعی نمی‌تواند داشته باشد. علاوه بر این آیات و گفتارها همان طوری که گذشت، علی- علیه‌السلام- در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشته است: «آری از تمام آنچه که آسمان بر آن سایه افکنده است فقط فدک در دست ما بود که عده‌ای نسبت به آن بخل ورزیدند و عده دیگر هم از حق خود نسبت به آن گذشتند» این بیانات علی- علیه‌السلام- را در آن زمان هیچ کس انکار نکرد، نیامدند بگویند که فدک مال شما نیست چون ابوبکر حدیث نقل کرده که پیامبران ارث نمی‌گذارند. بنابراین فرمایش علی- علیه‌السلام- در ابطال حدیث ابوبکر و اینکه انبیاء ارث می‌گذارند و وارث آنها فرزندان‌شان می‌باشد و ما ترک آنها مال وارث هست نه صدقه، بهترین دلیل و مدرک بعد از آیات قرآن می‌باشد، و اگر فرمایش علی- علیه‌السلام- درست [صفحه ۳۶۴] نبود، باید مردم علیه او اعتراض و اشکال می‌کردند، و برای اینکه ابوبکر گفته است فدک مال همه‌ی مسلمین است و همه‌ی مردم در آن شریک هستند و سهم دارند. اینکه مردم به فرموده‌ی علی- علیه‌السلام- اعتراض نکردند و عکس‌العمل نشان ندادند، پیداست که فدک مال فاطمه- سلام الله علیها- بوده است و وارث پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نیز دخترش زهرا- سلام الله علیها- بوده و پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در ارث با پیامبران دیگر فرق نمی‌کند که متأسفانه انصار دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را در ادعای حقیقت تنها گذاشتند، ولی برعکس عایشه را در کارهایش که بر خلاف سفارشات پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود کمک و یاری کردند. خواننده‌ی گرامی در مقام مقایسه بین فاطمه- سلام الله علیها- و عایشه مبنی بر اینکه مسلمانان و صحابه‌ی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- دختر او را تنها گذاشتند، ولی به عایشه کمک کردند و برایش لشکر مجهز آماده نمودند. (اگر چه این مقایسه به عقیده این جانب درست نیست) ولی برای اثبات حق و حقانیت مظلوم و ستم‌دیده و باطل بون ظالم و ستمگر باید یک سری موازنه‌هایی انجام شود. و اینکه از نظر مقایسه‌ی فاطمه- سلام الله علیها- با عایشه و تنها ماندن او فقط به سخنان جاحظ بسنده شد دیگر فضائل کوثر خدا بیان نشد، به دو جهت بود: اولاً تمام فضائل بانوی دو جهان از ولادت تا زمان رحلت پدر بزرگوارش در جلد اول همین کتاب آمده است و لذا از یادآوری فضائل مائده آسمانی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و ناموس دهر در این فصل خودداری شد. ثانیاً فاطمه- سلام الله علیها- همانند خورشید بلکه بالاتر از خورشید می‌باشد، برای اینکه خورشید در مقابل نور او خجل بوده و در پشت ابرها و شفق پنهان می‌شود و او (فاطمه- سلام الله علیها-) همانند خورشید می‌درخشد و به جهانیان نور می‌دهد و هیچ کسی نمی‌تواند نور الهی او را انکار کند، مگر انسانهای کور و نابینا و کسانی که همانند خفاش در تاریکیها عادت کرده و از نور خورشید محروم باشد.

[صفحه ۳۶۵]

خشم از دستگاه حکومت تا شهادت

اکثر دانشمندان اهل سنت گفته‌اند که ابوبکر یگانه گوهر تابناک پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فاطمه- سلام الله علیها- را

خشمگین ساخت و به او آزار رساند، به گونه‌ای که وی از ابوبکر و عمر برای همیشه اعراض نمود. اخبار و روایات در این موضوع متواتر است و رنجش و ناراحتی آن حضرت از ابوبکر و عمر به اندازه‌ای بود که وصیت کرد که جنازه‌ی او را شبانه دفن کنند و غیر از علی - علیه السلام - کسی دیگر بر او نماز نخواند. وی بر این مطلب تصریح فرمود و از علی - علیه السلام - در اجرای وصیت خود پیمان گرفت. این وصیت البته بعد از عیادت آن دو نفر از وی بود. جریان استیذان و عیادت این بود که ابوبکر و عمر خواستند که به عیادت فاطمه - سلام الله علیها - بروند و او اجازه نمی‌داد، آنها نزد علی - علیه السلام - رفتند و از وی تعهد گرفتند که از فاطمه - سلام الله علیها - برای آنها اجازه‌ی عیادت بگیرد و در نتیجه با وساطت علی - علیه السلام - به عیادت زهرا - سلام الله علیها - رفتند، ولی در هنگام ورود آن دو نفر به اطاقی که بستر بیماری پهن شده بود، به محض اینکه چشم فاطمه - سلام الله علیها - به آنها افتاد صورت مبارکش را برگرداند و با آنها سخن نگفت. بعد از آن که دو نفر از منزل خارج شدند، زهرا - سلام الله علیها - به همسرش عرض کرد: یا علی - علیه السلام - آیا هر چه من بخواهم برایم انجام می‌دهی؟ علی - علیه السلام - [صفحه ۳۶۶] فرمود: بلی فاطمه جان، بعد بی‌بی گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که نگذاری این دو نفر بر جنازه‌ی من نماز بخوانند و بر سر قبرم بیایند، و لذا علی - علیه السلام - پس از دفن آثار قبر آن حضرت را محو نمود، به طوری که آن دو نفر نتوانستند قبر فاطمه - سلام الله علیها - را پیدا کنند. در همین رابطه بخاری می‌گوید: فاطمه - سلام الله علیها - از آن دو نفر غضبناک شد و تصمیم گرفت تا زنده است با آنها صحبت نکند «فوجدت انی غضبت فاطمه علی ابوبکر فهجرته فلم تکلمه (تکلمته) حتی توفیت.» [۵۷۲] فاطمه - سلام الله علیها - بر ابوبکر غضبناک شد، و از او فاصله گرفت و صحبت نکرد تا این که از دنیا رفت. ابن قتیبه می‌گوید: «فقال: ارايتکما ان حدتکما حدیثا عن رسول الله - صلی الله علیه (و آله) و سلم - تعرفانه و تفعلان به؟ قال: نعم، فقلت نشدتکما الله الم تسمعا رسول الله یقول: رضاء فاطمه من رضائی، و سخط فاطمه من سخطی، فمن احب فاطمه ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی، و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی؟» قال: نعم سمعناه من رسول الله - صلی الله علیه (و آله) و سلم - [۵۷۳]. فاطمه - سلام الله علیها - به ابوبکر و عمر گفت: آیا اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حدیثی فرموده باشد و شما آن را شنیده باشید، حاضرید شهادت دهید که ما آن را شنیده‌ایم؟ گفتند: بله شهادت می‌دهیم، فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: من شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا نشنیده‌اید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: رضای فاطمه رضای من است، و غضب فاطمه غضب من است، هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را راضی کند مرا راضی کرده و هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است؟ آن دو نفر گفتند: بله ما از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - این کلام را شنیدیم، بعد فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: «انی اشهد الله و ملائکتہ انکما اسخطانی و لم ارضیتما لئن لقیته النبی لاشکونکما» خدا و ملائکه‌ی او را شاهد و گواه می‌گیریم که [صفحه ۳۶۷] شما دو نفر (ابوبکر و عمر) مرا به غضب آوردید، و رضایت مرا فراهم نمودید، اگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد. ابوبکر گفت: «انا عائد بالله من سخطه و سخطک یا فاطمه» پناه می‌برم به خدا از غضب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و غضب تو ای فاطمه و چنان گریه کرد و سخنان فاطمه - سلام الله علیها - در او اثر گذاشت که نزدیک بود قالب تهی کند. فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: «والله لا دعون الله علیک عند کل صلوه اصلیها» به خدا سوگند در هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم، تا آن که ابوبکر از نزد او بیرون آمد و مردم دور او جمع شدند که چرا چنین پریشانی؟ گفت: شما مردم همه شب با همسران خود سرگرم خوشی‌های خود هستید و مرا به این گرفتاری‌ها مبتلا کردید، من به بیعت شما احتیاجی ندارم، بیایید بیعت خود را پس بگیرید. [۵۷۴]. باز هم ابن قتیبه می‌گوید: «غضبت فاطمه من ابوبکر و هجرته الی ان ماتت» [۵۷۵] فاطمه - سلام الله علیها - از ابوبکر غضبناک شد و با او حرف نزد تا وفات نمود. مسلم در صحیح خود می‌گوید: «فلما توفیت دفنها زوجها علی لیل، و لم یوذن بها ابوبکر و صلی علیها» [۵۷۶] چون فاطمه - سلام الله علیها - وفات نمود شوهرش علی - علیه السلام - شبانه بر او نماز خواند و او را دفن نمود، و به ابوبکر خبر نداد که بر جنازه او حاضر شود. بخاری و احمد بن حنبل و میر

سید علی همدانی می‌گوید: «حب فاطمه ینفع فی ماه من المواطن، الموت، والقبر والمیزان، والصراط، والحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه رضیت عنه و من رضیت عنه رضی الله عنه، و من غضبت ابنتی فاطمه، غضبت علیه و من غضبت علیه غضب الله علیه، و ویل لمن یظلمها، و یظلم بعلمها علیا، و ویل لمن یظلم ذریتها، و شیعتها». [۵۷۷]. [صفحه ۳۶۸] از سلمان نقل می‌کنند و سلمان هم از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: دوستی فاطمه - سلام الله علیها - در صد مورد فایده می‌بخشد، و آسانترین آنها موقع مرگ، میزان، پل صراط، و موقع حساب می‌باشند. پس کسی که دخترم فاطمه - سلام الله علیها - از او راضی باشد، من نیز از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم، خدا از او راضی می‌باشد و کسی که فاطمه - سلام الله علیها - بر او غضبناک باشد من نیز بر او غضبناک هستم و کسی که من از او غضبناک باشم خداوند بر او غضبناک است، و ای بر آن کسی که به فاطمه - سلام الله علیها - ظلم کند، و ای بر کسی که بر شوهرش علی - علیه السلام - ظلم کند، و ای بر کسی که بر ذریه و شیعیان علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - ظلم کند! ابن ابی الحدید راجع به خشم فاطمه - سلام الله علیها - از ابوبکر و عمر می‌گوید: «فقد بینا ان دفنها لیلا فی الصبحه اظهر من الشمس، و ان منکر ذلک کالدفاع للمشاهدات... بل یقع الاحتجاج بذلک علی ما وردت به الروایات المستفیضه الظاهره الی هی کالتواتر، انها اوصت بان تدفن لیلا حتی لا یصلی الرجالن علیها و صرحت بذلک و عهدت فیہ عهدا بعد ان کانا استاذنا علیها فی مرضها لیعوداها، فابت ان تاذن لهما، فلما طالت علیهما المدافعه رغبا الی امیر المؤمنین - علیه السلام - فی ان یستاذن لهما و جعلها حاجه الیه و کلمها - علیه السلام - فی ذلک و الح علیها، فاذنت لهما فی الدخول، ثم اعرضت عنهما عند دخولهما و لم تکلمهما، فلما خرجا قالت لامیر المؤمنین - علیه السلام - هل صنعت ما اردت؟ قال: نعم قالت: فهل انت صانع ما آمرک به؟ قال: نعم، قالت: فانی انشدک الله الا- یصلیا علی جنازتی و لا یقوما علی قبری!». [۵۷۸]. در رابطه با دفن فاطمه - سلام الله علیها - در جواب قاضی القضاة که منکر دفن در شب است می‌گوید: به تحقیق ثابت کردیم که صحت دفن وی در شب روشن تر از خورشید است و منکر آن مثل کسی است که بدیهیات و چیزهایی که به عین یقین می‌بیند، منکر شود. روایات مستفیضه که در حد تواتر است، دلالت می‌کند که فاطمه - سلام الله علیها - وصیت کرد که او را در شب دفن کنند و حتی ابوبکر و عمر بر او نماز نخوانند و به این مسئله [صفحه ۳۶۹] تصریح و تاکید نمود، بعد از درخواست ملاقات آن دو نفر جهت عیادت و امتناع فاطمه - سلام الله علیها - از دادن اذن و اصرار آن دو نفر بر عیادت، آنها به علی - علیه السلام - مراجعه کردند تا اینکه وی برای آنها از فاطمه - سلام الله علیها - اجازه ملاقات و عیادت بگیرد، علی - علیه السلام - با فاطمه - سلام الله علیها - صحبت فرمود و اصرار کرد تا اینکه بی‌بی اذن ملاقات و عیادت به آن دو نفر داد و وقتی که داخل شدند فاطمه - سلام الله علیها - از آنها اعراض فرمود و صورت مبارکش را برگرداند و با آنها صحبت نفرمود و آن دو نفر از منزل خارج شدند. فاطمه از علی - علیه السلام - تعهد و پیمان گرفت که او را شب دفن کند و فرمود: آیا آنچه را که من اراده کردم تو انجام می‌دهی؟ علی - علیه السلام - فرمود: بلی، باز فاطمه - سلام الله علیها - عرض کرد آیا تو آنچه را که من برایت بگویم انجام می‌دهی؟ علی - علیه السلام - نیز فرمود: بلی، بعد فاطمه - سلام الله علیها - گفت: همانا من قسم می‌دهم تو را به خدا که آن دو نفر (ابوبکر و عمر) بر جنازه من نماز نخوانند و بر دفن و قبر من حاضر نشوند! حلبی در سیره‌ی خود می‌گوید: «فغضبت رضی الله عنها من ابوبکر رضی الله عنه و هجرته الی ان ماتت ای فانها عاشت بعد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - سنه اشهر» [۵۷۹] فاطمه - سلام الله علیها - بر ابوبکر غضبناک شد و تا دم مرگ از وی اعراض فرمود و عمر آن حضرت بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شش ماه طول کشید. بخاری می‌گوید: «ان فاطمه - سلام الله علیها - ابنه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - سالت ابوبکر الصدیق بعد وفاه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ان یقسم لها میراثها مما ترک رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - مما افاء الله علیه فقال لها ابوبکر: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: لا نورث: فغضبت فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فهجرت ابوبکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت و عاشت بعد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - سته اشهر». [۵۸۰] ابوبکر به فاطمه - سلام الله علیها - چیزی از حقیقتش را به وی نداد، زهرا - سلام الله علیها - از وی خشمگین شد و

از او اعراض [صفحه ۳۷۰] کرد و تا دم مرگ با وی سخن نگفت و شش ماه بعد از وفات رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا رفت و علی- علیه السلام- بر حسب وصیت او وی را شبانه دفن کرد و ابوبکر را در تشییع جنازه دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- مطلع نساخت. ابن ابی الحدید می گوید: «و روی انه عفی قبرها... و رش اربعین قبراً فی البقیع و لم یرش قبرها حتی لایهتدی الیه و انهما عاتباه علی ترک اعلامها بشانها و احضارهما الصلوه علیها». [۵۸۱] علی- علیه السلام- قبر فاطمه- سلام الله علیها- را با خاک یکسان کرد و اثر آن را محو نمود و چهل قبر دیگر در بقیع درست کرد که هیچ کدام قبر زهرا- سلام الله علیها- نبود، لذا ابوبکر و عمر نتوانستند قبر فاطمه- سلام الله علیها- را پیدا کنند و آمدند به علی- علیه السلام- عتاب کردند که چرا آنها را در مراسم کفن و دفن و نماز دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خبر نکرده است. مسلم در صحیح خود می گوید: «فهجرت فاطمه و لم تکلمه فی ذلک حتی ماتت فدفنها علی لیلای- و لم یؤذن بها ابوبکر... فمکثت فاطمه سته اشهر ثم توفیت» [۵۸۲] وقتی که ابوبکر فاطمه- سلام الله علیها- را از حقیقت محروم کرد، زهرا- سلام الله علیها- بر وی خشمگین شد و از او اعراض کرد و تا دم مرگ (شهادت) با وی سخن نگفت و شش ماه بعد از رحلت رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا رحلت فرمود، علی- علیه السلام- بر حسب سفارشهای فاطمه- سلام الله علیها- او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از دفن و کفن فاطمه- سلام الله علیها- خبر نکرد. خواننده‌ی گرامی با توجه به این احادیثی که ذکر شد و مخصوصاً حدیث ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ملاحظه می فرماید ابوبکر که مدعی رهبری امت اسلام بوده است، در برابر خشم و غضب دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- چنان دچار سرخوردگی شده است که می گوید: از بیعت با من چشم پوشید و مرا رها کنید و این خود بهترین [صفحه ۳۷۱] دلیل است بر اینکه در خود این قدرت را که بتواند رضایت فاطمه- سلام الله علیها- را جلب کند نمی بیند. ابوبکر خود را در تنگنایی دو مشکل بزرگ می بیند: یکی اینکه اگر فدک را به فاطمه- سلام الله علیها- پس دهد، این خود بر خلاف سیاست عمر است که عمر نامه‌ی ابوبکر برای تثبیت مالکیت زهرا- سلام الله علیها- در فدک را پاره کرده بود، و دیگر اینکه خشم و غضب زهرا- سلام الله علیها- هم بر وی خیلی سنگین است، و لذا با توجه با این دو مشکل می خواهد از حکومت کنار برود و استعفاء دهد. اکنون جای سوال است که اگر حکومت و خلافت ابوبکر از طرف خدا بود (چنانچه ابن حجر در صواعق تلاش کرده تا این مسئله را ثابت کند) پس حق نداشت که ندای «اقیلونی» را سر دهد؟ برای اینکه اگر او جانشین بر حق پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود نباید از حکومت کنار برود، زیرا کنار رفتن او از حکومت و خلافت مثل کنار رفتن پیامبر از نبوت است، چنانکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- این حق را ندارد پس او هم این حق را نداشت، برای اینکه او به عقیده خود رهبر جهان اسلام و جانشین پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بوده است و بر حسب خداوند است، پس جای کنار رفتن برای او نیست؟ گفتار ابوبکر که مکرر گفته است. «اقیلونی، اقیلونی و لست بخیر منکم» قابل بررسی است که اگر او این سخن را واقعا و جدی می گفت، این خود بهترین دلیل بر عدم حقانیت او برای خلافت می باشد و اگر از روی واقعیت و جدی نمی گفته است، باز هم این برای یک فردی که ادعای زمامداری امت اسلامی را دارد درست نیست. این عبارت «اقیلونی و لست بخیر منکم» مرا رها کنید و من بهتر از شما نیستم، را ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، صفحه‌ی ۷، چاپ قدیم و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، جلد یک، صفحه‌ی ۳۴ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۶۹ بیان کرده اند. همان طوری که در فصل‌های سابق به مناسبت‌هایی ذکر شد، دلیل بر اینکه فاطمه- سلام الله علیها- تا دم مرگ (شهادت) بر ابوبکر و عمر خشمگین و غضبناک بود، سخن خود ابوبکر است که در آخرین ساعات مرگ می گفت: «لوددت [صفحه ۳۷۲] انی لم اکشف عن بیت فاطمه» [۵۸۳] هر آینه دوست داشتم که باعث نشوم تا به خانه فاطمه- سلام الله علیها- بریزند و ای کاش موجب هتک حرمت دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نمی شدم. در روایتی دیگر هم سخن ابوبکر در موقع مرگ این گونه بیان شده است: «لیتینی لم افتش بیت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و ادخله الرجال و لو کان اغلق علی حرب» ای کاش خانه‌ی زهرا- سلام الله علیها- را مورد تهاجم یک عده مردان قرار نمی دادم. اگر چه بسته بودن

این درب (کنایه از بیعت نکردن علی - علیه السلام) بزرگترین جنگ با من بود. شاعر عرب نیز در این باره چه زیبا سروده است: «حملوها بوم السقیفه اوزارا تزول الجبال و هی تزال» «ثم جاوا من بعده سیتقیلونی و هیات عشره لا تقال» خطاها و جنایاتی را در روز سقیفه نسبت به دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه انجام دادند که کوهها در برابر آن زایل می‌شود و حال این که خود آنها هم نابود شدند هستند. و بعد از آن همه خطاها استعفا دادند، ولی هیات آن خطاها و لغزش‌ها چیزی بود که برگشت نداشته و ندارد. در اخبار متواتره از عامه نقل شده است: «ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاه». [۵۸۴] خداوند از غضب فاطمه غضبناک و از خشنودی او خشنود می‌شود. این روایت را اکثر قریب به اتفاق محدثین و مورخین اهل سنت در کتب روایی و تاریخی‌شان نقل کرده‌اند. مناوی هم در کنوز الدقائق حدیث مزبور را بیان کرده [صفحه ۳۷۳] و گفته است: ابوبکر و عمر در کنار بستر بی بی دو جهان فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - اعتراف کردند که این حدیث را از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدند. مناوی درباره‌ی این حدیث می‌گوید: «استدل به السهیلی علی ان من سبها کفر لانه یغضبه و انها افضل من الشیخین، قال الشریف السمهودی و معلوم ان اولادها بضعه منها فیکونون بواسطتها بعضه منه و من ثم لما رات ام الفضل فی النوم ان بضعه منه وضعت فی حجرها، اولها رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بان تلد فاطمه غلاما فیوضع فی حجرها فولدت الحسن، فوضع فی حجرها، فکل من یشاهد الان من ذریتها بعضه من تلك البضعه و ان تعددت الوسائط و من تامل ذلك انبعث من قلبه داعی الاجلال لهم و تجنب بغضهم علی ای حال کانو علیه. و قال ایضا: قال ابن حجر: و فیه تحریم اذی من یتاذی المصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - بتأذیه، فکل من وقع منه فی حق فاطمه شیء فتأذت به فالتبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یتأذی به بشهاده هذا الخبر، و لا شیء اعظم من ادخال الاذی علیها من قبل ولدها و لهذا عرف بالاستقراء معاجله من تعاطی ذلك بالعقوبه فی الدنيا «و لعذاب الاخره اشد». [۵۸۵] [۵۸۶]. سهیلی به حدیث «فاطمه بضعه منی» استدلال نموده به اینکه هر کسی فاطمه - سلام الله علیها - را دشنام دهد کافر شده است، برای اینکه او با فحشش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را به غضب آورده، چون فاطمه - سلام الله علیها - برتر از شیخین است. بعد مناوی می‌گوید: شریف سهمودی گفت: واضح است که فرزندان فاطمه نیز بواسطه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - پاره‌ی تن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند، و از این جهت است که ام‌الفضل در خواب دید تکه‌ای از بدن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جدا شد و در دامن او (ام‌الفضل) قرار گرفت. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواب او را تعبیر نموده فرمود: فاطمه - سلام الله علیها - فرزند پسر به دنیا می‌آورد و تو او را بزرگ خواهی کرد. فاطمه - سلام الله علیها - امام حسن را به دنیا آورد و ام‌الفضل او را شیر داد و بزرگ کرد، و هر که از فرزندان فاطمه - سلام الله علیها - را در این زمان مشاهده کند آنان تکه‌ای از بدن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - [صفحه ۳۷۴] می‌باشند و اگر چه واسطه‌ها و فاصله‌ی آنها زیاد باشد. بعد سهمودی ادامه می‌دهد: هر کسی در این حدیث «فاطمه بضعه منی» تامل و دقت کند، در قلبش انگیزه‌ی احترام و تجلیل به فرزندان فاطمه و دوری کردن از دشمنی با آنان ایجاد خواهد شد، ولو اینکه بچه‌های فاطمه - سلام الله علیها - در هر حالی باشند. و در ادامه‌ی این استدلال مناوی سخن ابن حجر را نقل می‌کند که او گفته است: این حدیث دلیل حرمت اذیت کردن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با اذیت کردن دخترش و فرزندانش می‌باشد و سپس می‌گوید: کسی که در حق فاطمه - سلام الله علیها - موجب اذیت او شود به شهادت این حدیث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به اذیت فاطمه - سلام الله علیها - اذیت می‌شود. و بعد می‌گوید: هیچ چیزی بزرگتر و خطرناکتر از این نیست که کسی از ناحیه اذیت کردن فرزندان فاطمه - سلام الله علیها - به او اذیت برساند. بنابراین با تتبع و بررسی کامل دیده شده کسانی که مرتکب اذیت فاطمه و فرزندان او شدند زودتر به عذاب و مواخذه‌ی دنیا گرفتار شده‌اند و عذاب و مواخذه آخرت سخت‌تر و دردناکتر است. با این استدلال مناوی پیرامون حدیث مزبور، آنهایی که بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و درست بعد از سه روز از رحلت وی عوامل اذیت فاطمه - سلام الله علیها - و شکستن پهلوی او و کشتن فرزندش و غضب حق‌خدایی او را بوجود آوردند، چه عذری در دادگاه عدل خدا و دادستان بر حق او پیامبر رحمت - صلی الله علیه و آله و سلم -

سلم - خواهند داشت؟! باز هم بخاری می گوید: «ان فاطمه بنت النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - ارسلت الی ابوبکر تساله میراثها من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - مما افاء الله علیه بالمدينه و فدک و ما بقى من خمس خيبر فقال ابوبکر: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: «لا نورث ما ترکنا صدقه» الی ان قال: فابی ابوبکر ان يدفع الی فاطمه منها شیئا. فوجدت فاطمه علی ابوبکر فی ذلك فهجرت فلم تکلمه حتی توفیت» [۵۸۷]. [صفحه ۳۷۵] فاطمه دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به ابوبکر پیام داد و میراث خود از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را از اموالی که خدا بر او اختصاص داده و در مدینه بود و فدک و آن مقدار که از خمس خیبر باقی مانده بود از ابوبکر درخواست کرد و خواست که آنها را پس دهد، ابوبکر در جواب فاطمه - سلام الله علیها - گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه است... تا این ابوبکر از دادن میراث فاطمه امتناع کرد و از آن اموال اختصاصی چیزی به فاطمه نداد، به خاطر این کار فاطمه - سلام الله علیها - از او خشمگین شد و از او کناره گرفت و دیگر با او صحبت نکرد تا اینکه در حال غضب و خشم از دنیا رفت. ذهبی در تاریخ اسلام می گوید: «ان فاطمه تسالت ابوبکر بعد وفاه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ان یقسم لها میراثها مما ترک رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ما افاء الله علیه فقال لها: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: «لا نورث ما ترکنا صدقه» فغضبت و هجرت ابوبکر حتی توفیت». [۵۸۸] همانا فاطمه - سلام الله علیها - بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از ابوبکر خواست که میراث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را که باقی گذاشته است و آنچه را که خداوند به پیامبرش اختصاص داده است به او دهد، ابوبکر در جواب خواسته‌ی فاطمه - سلام الله علیها - عرض کرد: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ما ارث نمی گذاریم و آنچه که از ما باقی بماند صدقه است، فاطمه - سلام الله علیها - غضب ناک و خشمگین شد و از او کناره گرفت و دیگر با او صحبت نکرد تا اینکه از دنیا رفت. خشم و غضب فاطمه - سلام الله علیها - را بخاری در صحیح خود در کتابهای «خمس» و «وصایا» و «مواریث» و «مغازی» و «جهاد و سیر»، و مسلم هم در صحیح خود کتاب «جهاد و سیر» و احمد بن حنبل در جلد یک و شش و ده مسند خود بیان کرده‌اند. [صفحه ۳۷۶] بخاری در صحیح خود به نقل از پیامبر اکرم می گوید: «فاطمه بضعه منی فمن اغضبها فقد اغضبنی» [۵۸۹] فاطمه - سلام الله علیها - هستی و روح من است، کسی که او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است. جالب اینجاست که مناوی بعد از نقل این حدیث در فیض القدر گفته است: به همین حدیث می شود استدلال کرد بر کفر کسی که به فاطمه - سلام الله علیها - دشنام دهد، برای اینکه با این کار او را به غضب آورده است. و نیز می گوید: همین حدیث دلالت می کند که فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - از شیخین برتر بوده است. ابن حجر مکی که یکی از متعصبین است و نسبت به شیعه هم میانه خوبی ندارد، در کتاب خود از ابن زبیر و او هم از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرده و می گوید: «انما فاطمه بضعه منی یوذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها» [۵۹۰] همانا فاطمه - سلام الله علیها - پاره‌ی تن و هستی من است هر که او را آزار می دهد مرا آزرده است، و هر که او را دشنام دهد، مرا دشنام داده است. مسلم نیز در صحیح خود می گوید: «انما فاطمه بضعه منی یوذینی ما آذاها، و یسرنی ما اسرها» [۵۹۱] همانا فاطمه - سلام الله علیها - پاره‌ی تن من است آنچه که او را آزار می دهد مرا می آزارد و هر چه او را مسرور و خوشحال گرداند مرا مسرور و شادمان می نماید. خواننده‌ی گرامی با توجه به این روایات و بیش از چهل روایتی که در این رابطه از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده است، آیا از جنبه‌ی عاطفی بر فرض که ابوبکر از باب اینکه ولایت عامه داشته است (چنانچه بعضی از اهل سنت این مساله را گفته‌اند) اگر فدک را پس می داد کفایت می کرد؟ در حالی که آنها با اعمال و رفتاری که نسبت به [صفحه ۳۷۷] ام ایهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - انجام دادند و موجب خشم وی که همان خشم خدا و رسول است شدند، و خشم عظیمی که نسبت به ابوبکر و عمر تا دم شهادت ادامه داشت و به حدی که وصیت فرمود که آنها در تشییع جنازه وی شرکت نکنند و بر وی نماز نگرارند و با توجه به این خشم آیا فقط پس دادن فدک موجب رضایت فاطمه - سلام الله علیها - می شد؟ در همین رابطه قاضی القضاة می گوید: «اما کان

یقتضی التکریم والاحسان ان یطیب قلب فاطمه بحدک کما تطیب النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - لزینب، لما سارت قریش الی بدر سار ابوالعاص معهم فاصیب فی الاسری یوم بدر، فاتی به النبی «ص» فکان عنده مع الاساری، فلما بعث اهل مکة فی فداء اساراهم، بعثت زینب فی فداء ابی العاص بعلها بمال، و کان فیما بعثت به قلابه کانت خدیجه امها ادخلتها بها علی ابی العاص لیلہ زفافها علیه، فلما رآها رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - رق لها رقه شدیدہ و قال للمسلمین: ان رایتم ان تطلقوا لها اسیرها، و تردوا علیها ما بعثت به من الفداء فافعلوا، فقالوا: نعم یا رسول الله، نفدیک بانفسنا و اموالنا فردوا علیها ما بعثت به و اطلقوا له ابالعاص بغير فداء» [۵۹۲]. سزاوار بود که ابوبکر همان احسانی را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مورد دخترش زینب مبذول داشت، وی هم در استرداد فدک به فاطمه - سلام الله علیها - مبذول می داشت، وقتی که شوهر زینب (ابی العاص) در جنگ بدر به دست سربازان اسلام اسیر شد، اهل مکة فدیة‌هایی جهت آزادی اسیرانشان خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرستادند و زینب هم گردنبند خود را که یادگاری مادرش خدیجه بود، به عنوان فدیة‌ی شوهرش نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرستاد، وقتی که چشم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به گردنبند، که یادگار همسر محبوبش خدیجه بود، افتاد، خطرات فداکاری‌های آن بزرگ بانوی قهرمان در نظر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تجدید شد، اشک از دیدگان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جاری شد، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - [صفحه ۳۷۸] مردم فرمود: اگر صلاح می دانید اسیر زینب را آزاد کنید و فدیة او را هم برگردانید، مسلمین همین کار را کردند و گفتند ما جان و مال خودمان را فدای تو می کنیم و ابی العاص را از قید اسارت آزاد کردند و فدیة او را هم به زینب باز گرداندند. همین قاضی القضاة نیز گفته است: «قد کان الاجمل ان یمنعهم التکریم مما ارتکبا منها فضلا عن الدین، و قال ابن ابی الحدید: «و هذا الکلام لا جواب عنه، و لقد کان التکریم و رعایه حق رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و حفظ عهده یقتضی ان تعوض ابنته بشیء یرضیها ان لم یستنزل المسلمون عن فدک، و تسلّم الیها تطیقا لقلبها. و قد یسوغ للامام ان یفعل ذلك من غیر مشاوره المسلمین اذا رای المصلحه فیہ» [۵۹۳]. ابن ابی الحدید از قول قاضی نقل کرده که وی گفته است: این گفتار شیعه که از دستورات دین اسلام است جای خود، بلکه از جهت حفظ کرامت انسانی و عطوفت و احسان و اکرام سزاوار بود که ابوبکر فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - برمی گرداند و آنچه که ابوبکر و عمر در مورد زهرا - سلام الله علیها - مرتکب شده‌اند با آن کرامت و عطوفت انسانی منافات داشت. بعد ابن ابی الحدید می گوید: این سخن قاضی القضاة بی جواب است، برای این که مقتضای کرامت انسان و رعایت حق رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و حفظ حرمت و پیمان با وی این را اقتضا می کرد که اگر مسلمانان از حق خود در فدک (با فرض ثبوت حق) نمی گذاشتند، و حاضر نبودند آن را به دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ببخشند، باید در عوض فدک، معادل آن به زهرا - سلام الله علیها - واگذار می شد تا او راضی شده و قلبش شاد می شد، رهبر و زمامدار مسلمین بدون اینکه با مردم مشورت کند و نظر آنها را بخواهد در صورتی که مصلحت ببیند می تواند چنین کاری را انجام دهد. از کلام قاضی القضاة و ابن ابی الحدید نتیجه می گیریم که فاطمه - سلام الله علیها - تا زمان شهادت از سران حکومت ناراضی و خشمگین بود، و همان طوری که بیان شد اگر فدک را هم به زهرا - سلام الله علیها - پس می دادند، موجب رضایت بانوی دو عالم نمی شد. [صفحه ۳۷۹] بد نیست دلیل این سخن را از کلام اهل سنت بیابیم، ابن ابی الحدید می گوید: «و سالت علی بن الفارقی مدرس المدرسه الغربیه فقلت له: اکانت فاطمه صاقدہ؟ قال: نعم، قلت: فلم لم یدفع الیها ابوبکر فدک و هی عنده صادقہ؟ فتبسم، ثم قال کلاما لطیفا مستحسنا مع ناموسه و حرمتہ و قله دعا بته، قال: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجات الیه غدا و ادعت لزوجها الخلافه، و زحزحته عن مقامه، و لم یکن یمکنه الاعتذار و الموافقه بشیء، لانه یكون قد اسجل علی نفسه انها صادقہ فیما تدعی کائنا ما کان من غیر حاجه الی بینه و لا شهود، و هذا کلام صحیح، و ان کان اخرجه مخرج الدعابه و الهزل» [۵۹۴]. از علی بن قاروقی مدرس مدرسه‌ی غربی بغداد پرسیدم: آیا فاطمه - سلام الله علیها - در ادعایش صادق بود؟ پاسخ داد: بله، سوال کردم: پس چرا ابوبکر فدک را به او واگذار نکرد، با اینکه

می‌دانست فاطمه - سلام الله علیها - راست می‌گوید؟ استاد تبسم کرد، و بعد جمله‌ی لطیف و زیبا و طنز گونه‌ای را با این که چندان اهل شوخی و مزاح نبود، گفت: اگر ابوبکر روز اول به مجرد ادعای فاطمه - سلام الله علیها - فدک را باز می‌گرداند، فردا نیز او می‌آمد ادعای خلافت همسرش را مطرح می‌ساخت و آن وقت ابوبکر باید از مقام خلافت کناره‌گیری می‌کرد، و در این مورد عذرش پذیرفته نمی‌شد، و امکان اعتذار برایش نبود، چرا که با عمل بر گرداندن فدک اقرار و اعتراف به صداقت و راستگویی دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کرده بود و موافقت به چیزی کرده بود که بر ضرر خود بود، و سرانجام باید هر طور شده بدون بینه و شهود از خلافت می‌گذشت، و از آن به بعد هر ادعایی که فاطمه - سلام الله علیها - می‌کرد باید قبول می‌کرد. بعد ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این سخن استاد اگر چه آن را به صورتی شوخی و مزاح بیان نمود ولی سخنی بسیار درستی است. شاید در بعضی از اذهان تصور شود، مسئله‌ی منازعه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - و ابوبکر راجع به پس گرفتن فدک بود که او این همه تلاش کرد و شاهد و بینه اقامه نمود، [صفحه ۳۸۰] و استدلال به آیات قرآن فرمود، و به هیچ وجه سخنان ابوبکر و عمر را قبول نکرد و تا آخر عمر از آن دو نفر خشمگین بود و تنها خشنودی وی رد فدک بود، پس معلوم می‌شود که وی یک فرد ماده پرست و دنیا دوست بوده، و خشم و غضب او فقط برای فدک بوده و ارضا و خشنودی او هم واگذاری فدک بوده است؟ در جواب این پرسش باید گفت: خیر، چنین نیست. اولاً حق است و از آن باید دفاع کرد و دستور خداوند و فرموده اسلام و دین است که در موقع پامال شدن حق از آن باید دفاع کرد و انسان مدافع حق در هر سطح که باشد باید از حقی دفاع کند و ساکت نشیند. ثانیاً بر فرض اگر ابوبکر و عمر چندین برابر فدک را هم به فاطمه - سلام الله علیها - می‌دادند باز وی ساکت نمی‌شد، و از این انقلاب و حرکتی که علیه حکومت شروع کرده بود دست بر نمی‌داشت، و البته هدف بی‌بی‌دو عالم فقط رسیدن به مقام و ریاست و ثروت دنیا نبود، بلکه انگیزه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - این بود که از تصرف و تحریف و انحرافی که در احکام خدا بوجود آمده چنانچه در در خطبه آتشین خود اشاره فرمود) جلوگیری کند، و می‌خواست به جهانیان و مردم آن روز و نسل‌های بعد بفهماند که این حکومت با تحریف و جعل احادیث نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کارش را شروع کرده است. بنابراین رضایت فاطمه فقط به برگرداندن فدک حاصل نمی‌شد، بلکه خشنودی وی در گرو این بود که ابوبکر و عمر در صراط مستقیم و مسیر توحیدی که خدا و رسول او در ۱۸ ذیحجه الحرام در غدیر خم تعیین فرمودند قرار بگیرند و آن دست بیعتی که در آن روز در دست ولایت عظمای علی - علیه السلام - گذاشتند به آن پشت نکنند، و چنانچه از حسن علی بن فاروقی پیدا است با برگرداندن چند نخل و سرزمینی فاطمه - سلام الله علیها - راضی نمی‌شد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «قرات علی النقیب ابی جعفر یحیی بن ابی زید البصری العلوی رحمه هذا الخبر، فقال: تری ابوبکر و عمر لم یشهد هذا المشهد! اما کان یقتضی التکریم و الاحسان ان یطیب قلب فاطمه بفدک، و یتوهب لها من المسلمین، اتقصر منزلتها عند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - عن منزله زینب اختها و هی سیده نساء العالمین! [صفحه ۳۸۱] هذا اذا لم یتب لها حق، لا - بالنحله و لا بالارث، فقلت له: فدک بموجب الخبر الذی رواه ابوبکر قد صار حقا من حقوق المسلمین، و قد اخذه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - منهم، فقلت: رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - صاحب الشریعہ، و الحکم حکمه، و لیس ابوبکر کذا لک، فقال: ما قلت هلا اخذه ابوبکر من المسلمین قهرا فدفعه الی فاطمه، و انما قلت: هلا استنزل المسلمین عنه و استوهبه منهم لها - کما استوهب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - المسلمین فداء ابی العاص! اتراه لو قال: هذه بنت نبیکم قد حضرت تطلب هذه النخلات، افتطیون عنها نفسا، اکانو - منعوها ذلک! فقلت له: قد قال قاضی القضاة ابوالحسن عبد الجبار بن احمد نحو هذا، قال: انها لم یاتیا بحسن فی شرع التکریم، و ان کان ما اتیاه حسنا فی الدین» [۵۹۵]. جریان جنگ بدر و داستان ابی‌العاص و فدیه او را برای ابی‌الحدید می‌گوید: «ابن ابی‌الحدید بصری خواندم، نقیب ناگهان آهی کشید و گفت: آیا تو می‌پنداری که ابوبکر و عمر در آنجا حاضر نبودند و جریان را ندیدند؟! آیا بهتر نبود که آنها هم به مقتضای اکرام و احسان به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از فدک دست بردارند و آن را به فاطمه - سلام الله علیها - واگذار نمایند؟ بر فرض که فاطمه -

سلام الله علیها- از نظر ارث و یا نحلّه بودن فدک حقی نداشته است. بعد ابن ابی الحدید می گوید: من در جواب نقیب گفتم که: ابوبکر بر حسب روایتی که از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل کرد، فدک حقی از حقوق مسلمین بوده و لذا جایز نبود که ابوبکر مسلمانان را از این حق محروم کند و آن را به زهرا- سلام الله علیها- پس دهد! نقیب گفت: آیا فدیه ابی العاص حق عموم مسلمین نبود که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- آن را به دخترش زینب بخشید؟ ابن ابی الحدید می گوید: من گفتم که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- صاحب شریعت بود و می توانست هر گونه حکمی را تشریح و اجرا کند ولی ابوبکر مثل پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نبود؟! نقیب گفت: من نمی گویم که چرا ابوبکر حق مسلمانان را با زور و اجبار از آنها نگرفت و به فاطمه- سلام الله علیها- نداد؟ بلکه می گویم: ابوبکر در این مورد که خشم [صفحه ۳۸۲] و غضب فاطمه- سلام الله علیها- تحریک شده بود، چرا از مردم نخواست که از حق خود بگذرند، و برای رضایت دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- این ملک (فدک) به او واگذار شود؟ همان طوری که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در مورد فدیه ابی العاص همین برنامه را اجرا فرمود؟ آیا تو چنین برداشت می کنی که اگر ابوبکر به مردم می گفت: این حق فاطمه- سلام الله علیها- یک دانه و یادگار پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شماست، پدر از دست داده، سزاوار است برای رضایت وی این قسمت از ثروت عمومی شما ملت در اختیار او قرار گیرد، اگر چنین مطلبی را با مردم می گفت: آیا مردم ناراضی بودند و این کار را قبول نمی کردند؟ بعد ابن ابی الحدید می گوید: من در جواب نقیب گفتم: آری قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار هم همین عقیده را دارد و گفته است که مقتضای اکرام و احسان این بود که فدک به زهرا- سلام الله علیها- واگذار شود. اگر چه این منع ابوبکر و عمرم از نظر تصلب و محکم کاری در دین و از نظر ما کاری بجا و پسندیده است؟! اکنون باید از آقای قاضی القضاة سوال کرد آیا آنچه را که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- به دستور خدا و بر اساس آیه: «و آت ذی القربی حقه» [۵۹۶] به دختر عزیزش داد و آن را به زور از دست وی گرفتند این تصلب در دین است؟ و یا اینکه بر ضد دین و انکار قرآن است؟ و آیا این آقایان (ابوبکر و عمر) به گفته‌ی اهل سنت کاتب وحی نبودند، و آیات ارث و خمس و آیه ذی القربی را نخوانده بودند و از زبان مبارک پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نشنیدند؟ پس باید از آقای قاضی القضاة که گفته است منع فدک تصلب در دین است پرسید: آیا حق مردم را غضب کردن تصلب در دین است؟ و یا اینکه انکار آیه صریح قرآن است؟ باز هم از دلائل خشم بی بی دو جهان از ابوبکر و عمر پشیمانی و اظهار تاسف آنها در موقع مرگ می باشد، چنانچه ابن ابی الحدید می گوید: ابوبکر در حالی که از [صفحه ۳۸۳] کارهای خود پشیمان شده بود می گفت: «ان بیعتی کانت فلتة و قی الله شرها و خشیت الفتنة، و ایم الله ما حرصت علیها یوما قط، و لقد قلدت امرأ عظیما مالی به طاقه و لا یدان، و لوددت ان اقوی الناس علیه مکانی» [۵۹۷]. همانا خلافت و بیعت با من نگهبانی بود و خداوند مرا از شر آن ننگه دارد و می ترسم فتنه‌ای را سبب شود و قسم به خدا هرگز به امر خلافت حریص نبودم!! و امر بزرگی بر عهده‌ی من گذاشته شده است که طاقت آن را ندارم، و قدرت پیشبرد آن را هم ندارم و دوست دارم که قوی ترین و بهترین انسان بر مسند قدرت می بود! این سخن ابوبکر به صراحت دلالت می کند که فاطمه- سلام الله علیها- تا آخرین لحظه‌ی شهادت از وی خشمگین بوده و او نیز از کارش پشیمان بوده است. پس باید بدون ملاحظه و درنگ خلافت را به قول خود به قوی ترین انسان علی بن ابی طالب- علیه السلام- واگذار می کرد! ابن قتیبہ در رابطه با پشیمانی ابوبکر و اینکه فاطمه- سلام الله علیها- را اذیت کرده است می گوید: «اما التی وددت انی ترکتها، فوددت انی لم اکن کشف بیت فاطمه و ان کان غلق علی الحرب، وددت انی یوم سقیفه بنی ساعده کنت قدفت الامر فی عنق احد الرجلین (عمر او ابو عبیده) فکان امیرا و کنت وزیرا ثم افصح ابوبکر بنده فی استلام مغضوبه بعدها حساب: بعد ان قالت له فاطمه الزهرا: والله لا ادعون الله علیک فی کل صلاه اصلیها فخرج باکیا فاجتمع الیه الناس فقال لهم: بیئت کل رجل منکم معانقا مسرورا باهله، و ترکتمونی و ما انا فیه، لا حاجه لی فی بیعتکم، اقیلونی بیعتی» [۵۹۸]. ابوبکر در موقع پشیمانی گفت: اما آن کارهایی که انجام دادم و ای کاش انجام نمی دادم، دوست داشتم که خانه فاطمه- سلام الله علیها- را هتک حرمت نمی کردم و افرادی را به آنجا

نمی‌فرستادم، اگر چه بسته بودن در خانه‌ی او جنگی بر علیه من بود. و دوست داشتم در روز سقیفه‌ی بنی‌ساعده خلافت را بر عهده دو نفر (عمر یا ابو عبیده) می‌گذاشتم و خودم به عنوان وزیر کار می‌کردم. بعد ابن قتیبه می‌گوید: ابوبکر [صفحه ۳۸۴] ناراحتی و پشیمانی خود را به صراحت اعلام می‌کند که چرا قدرت را به زور غصب کرده است، در حالی که باید در دادگاه عدل الهی حساب پس دهد، این سخن را ابوبکر بعد از آن که فاطمه - سلام الله علیها - خطاب به او فرمود: قسم به خدا در هر نماز تو را نفرین خواهم کرد. گفته است، سپس ابوبکر در حالی که گریه می‌کرد از خانه فاطمه - سلام الله علیها - خارج شد و مردم اطراف وی جمع شدند. ابوبکر خطاب به مردم گفت: هر کدام از شما با همسران تان شادمان شب را می‌خوابید و مرا رها کرده‌اید در کاری که من سزاوار آن نیستم و من نیاز به بیعت شما ندارم، مرا رها کنید و بیعت تان را پس بگیرید، و من می‌خواهم بیعت شما را پس دهم!.

متقی هندی در منتخب کنز العمال به از ابوبکر می‌گوید: «و الله لوددت انی كنت شجرة الی جانب الطیق مر علی جمل فاخذنی فاه فلاء کلنی، ثم اذردنی ثم اخرجنی بعدا و لم اک بشرا» [۵۹۹] قسم به خدا هر آینه دوست داشتم که من گیاهی بودم در کنار راه، و شتری بر من عبور می‌کرد، و مرا می‌گرفت و بر دهانش داخل می‌کرد و می‌جوید، و می‌خورد، و بعد مرا خارج می‌کرد، و من بشر و انسان نبودم. باز هم ابوبکر گفته است: «والله لو وضعت قدما فی الجنة و قدما خارجها ما امت مکر الله» [۶۰۰] قسم به خدا اگر یک قدم را در بهشت و قدم دیگر را در خارج آن بگذارم باز هم از عذاب و مواخذه خدا در امان نیستم. همچنین عمر در حال پشیمانی می‌گفت: «والله لو ان لی طلاع الارض ذهابا لافدیت به من عذاب الله عزوجل قبل ان اراه» [۶۰۱] به خدا قسم اگر تمام کره‌ی زمین که خورشید بر آن می‌تابد طلا بود و برای من بود، حاضر بودم آن را عوض مواخذه و عذاب خداوند می‌دادم پیش از آن که آن عذاب را ببینم. متقی هندی در رابطه با پشیمانی عمر می‌گوید: «یا لیتنی کبش سمونی ما بدالهم» [صفحه ۳۸۵] حتی ادا کنت کاسمن ما یکون زارهم یحبون، فذبحونی لهم، فجعلو بعضی شواء و بعضی قدیرا ثم اکلونی (و اخرجونی عذره) و لم اکن بشرا» [۶۰۲] ای کاش من گوسفند بودم و مرا چاق می‌کردند و مثل گوسفندان که برای قصابی می‌پروراند ذبح می‌نمودند، بعضی گوشت مرا کباب و بعضی دیگر را در دیگ می‌جوشاندند و می‌خوردند، و بعد به صورت مدفوع خارج می‌کردند، و انسان نبودم و مرا انسان خلقت نمی‌کرد!! باز هم زمخسری از قول عمر می‌گوید: «لو کان لنا مع اسلامنا اخلاق آباءنا لکنا» [۶۰۳] و باز او گفته است: «لو استقبلت من امری ما استدبرت ما استعملت احدا من الطلقاء» [۶۰۴]: خواننده‌ی گرامی اگر هر انسان با فکر و اندیشه سخنان خلیفه اول و دوم را به دقت بررسی و تفحص کند، می‌فهمد که آنها خطای بزرگی را که خشم پاره‌ی تن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد مرتکب شده‌اند. و البته اشتباه نشود و کسی هم توجیه نکند که سخنان آنها حاکی از این است که خود را در مقابل خدا مقصر می‌دانند و لذا آن کلمات را بکار بردند و گفتند؟ اگر چنین تصور شود، در پاسخ گفته می‌شود که لسان مناجات و راز و نیاز و خلوت با معبود که انسان خود را در مقابل ذات یگانه مقصر و فانی و هیچ می‌شمارد و هر لحظه‌ای غافل شدن از خدا را گناه می‌داند، با کلمات و جملات که آقایان بکار برده‌اند: ای کاش عذره بودم، ای کاش گیاه بودم و حیوانی مرا می‌خورد، ای کاش خدا اصلا مرا نمی‌آفرید، ای کاش گوسفند بودم، فرق می‌کند. انسان عارف و فانی در حق، هیچ وقت در اصل خلقتش اعتراض نمی‌کند و آرزوی حیوان بودن و تکلیف نداشتن را نمی‌کند. من باب مثال مولی‌علی - علیه السلام - در مناجات شبانه‌ی خود وقتی که با محبوب دلش خلوت می‌کند این چنین به درگاه او ناله می‌کند: «الهی ویل لی ثم ویل لی ان کانت الجهم مقعدی، الهی ویل لی ثم ویل لی ان [صفحه ۳۸۶] کانت الحیمم شرابی». خدای من! وای بر من پس وای بر من که اگر در روز قیامت جایگاه من جهنم باشد، خدای من! وای بر من پس وای بر من که در قیامت آب شرب من چشمه‌ی حمیم باشد. و یا اینکه امام سجاد - علیه السلام - به درگاه خدا ناله می‌کند: «الهی عبدک العاصی اتاکا مقرا بالذنوب قد دعاک». خدای من! بنده‌ی گناهکار و مقصر به طرف تو آمده است، در حالی که اقرار و اعتراف به گناهان دارد، فقط تو را می‌خواند و تنها تو هستی که او را می‌بخشی و پناه می‌دهی. انبیا و اولیا و ائمه‌ی معصومین - علیه السلام - که ارتباط با عالم ملکوت دارند، شأن‌شان اجل است که کلمات

نامربوط بر زبان جاری کنند، بلکه انسانهای عادی هم در موقع مرگ و احتضار، سخنانی که بیانگر اعتراض به اصل خلقت و آفرینش باشد بر زبان جاری نمی‌کنند. مگر انسانهایی که خطا کار بوده و گناهان بزرگ و نابخشودنی انجام داده باشند. بنابراین حالات و سخنان آنها در موقع مرگ بیانگر این است که خطای عظیم و بزرگی را که خشم خدا و رسول خدا و خشم پاره‌ی تن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و کوثر خدا را سبب شدند، و در موقع مرگ و احتضار آن را در مقابل خود مجسم می‌دیدند، انجام دادند. و لذاست که آرزو می‌کردند: ای کاش عوض انسان گیاه بودند، چه بودند و چه نبودند و این کلمات و الفاظ خود بالا-ترین مدرک و دلیل بر خشم فاطمه - سلام الله علیها - تا موقع شهادت می‌باشد. اگر چه ابن تیمیه تلاش کرده تا ثابت کند که خداوند آنها را می‌بخشد و گفته است: «هیئت حاکمه بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - معصوم نبودند، بلکه آنها با اینکه از اولیای خدا و اهل بهشت محسوب می‌شدند، گناهی هم مرتکب شدند، منتهی خدا گناهان آنان را می‌آمرزد.» [۶۰۵]. ابن تیمیه که خود از متعصبین و از دشمنان اهل بیت - علیه السلام - و شیعه می‌باشد، اعتراف کرده و گفته است خلفای بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گناهی مرتکب [صفحه ۳۸۷] شدند که این بیان او عاصی بودن حضرات را مسلم و قطعی می‌کند. و اما اینکه او گفته است خداوند آنها را می‌آمرزد! آیا دلیل آمرزش خدا نسبت به آنان از کجاست، چگونه امکان دارد با آن همه آزار و اذیت که نسبت به دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کردند خدا آنها را بیامرزد؟ البته خدا گناهی را می‌آمرزد، [۶۰۶] ولی آمرزش خدا موجب نمی‌شود که ما گناهان را مهر صحت بزیم و بگویم چون خداوند آمرزیده است، پس گناهی که از بنده صادر شده عملی درست بوده است. و اگر گفتیم که هر کس فاطمه - سلام الله علیها - را اذیت و به او ظلم کرد و به خاطر این کار خدا را عصیان و نافرمانی کرد، مورد آمرزش پروردگار باشد، بنابراین آن فرمایش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: «خدا بخاطر غضب زهرا - سلام الله علیها - خشمگین و به جهت رضای وی خشنود می‌شد» فضیلتی برای فاطمه - سلام الله علیها - ثابت نخواهد شد. خداوند تبارک و تعالی فرموده: «انما التوبه علی الله للذین يعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب، فاولئک یتوب الله علیهم، و کان الله علیما حکیما. و لیست التوبه للذین يعملون السیات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون، و هم کفار اولئک اعتدناهم عذابا علیما» [۶۰۷] توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند و سپس بزودی توبه می‌کنند، خداوند توبه‌ی چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است. و برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا برسد، می‌گویند الان توبه کردم، توبه‌ای نیست و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند، اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برای آنها فراهم کرده‌ایم. بیان اجمالی این آیات این است که توبه تنها برای آنهایی که گناهی را از روی جهالت انجام دهند و یا آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن ندارند می‌باشد، ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی عناد و انکار حکم خداوند صورت بگیرد، معلوم است چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین جهت توبه [صفحه ۳۸۸] آن قبول نیست. مگر اینکه از آن حالت باز گردد و دست از عناد و انکار بشوید. آیه‌ی دوم می‌گوید: کسانی که در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرند و می‌گویند اکنون از گناه خود توبه کردیم توبه آنان پذیرفته نخواهد شد، زیرا در حال احتضار و در آستانه‌ی مرگ پرده‌ها از برابر چشم انسان کنار می‌رود و دید دیگری برای او پیدا می‌شود. و قسمتی از حقایق مربوط به جهان دیگر و نتیجه‌ی اعمال و رفتار را که در زندگی انجام داده با چشم خود می‌بیند و مسائل جنبه حسی پیدا می‌کند و واضح و روشن است که در این صورت هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می‌گردد و همانند کسی است که شعله‌ی آتش را نزدیک خود ببیند از آن فرار می‌کند. [۶۰۸]. با توجه به این بیان آنهایی که موجب خشم فاطمه - سلام الله علیها - شدند: اولاً - مقام زهرا و علی - علیهما السلام - را می‌دانستند و با توجه به آیه‌های ابلاغ، تطهیر، مودت و ذی القربی و نیز سوره‌های هل اتی و کوثر و بیش از دهها روایتی که از زبان مبارک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدند، آن هم نه یک بار و دوبار بلکه دهها بار شنیدند، علی و فاطمه - علیهما السلام - را خوب می‌شناختند، ولی عملاً تمام آیات و روایات را مخالفت کردند. و

خانه‌ی وحی را که از خانه انبیا و پیامبران بالاتر بود مورد یورش و تهاجم قرار داده و هتک حرمت نمودند. اموال و دارایی فاطمه - سلام الله علیها - را که از طرف خدا و رسول به او اعطا شده بود به زور از او گرفتند و به امانتهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (قرآن و عترت) خیانت کردند. آیا اینها انکار عملی نیست؟ و ثابته برداشتی که از آیات مزبور و تحلیل و تفسیر آنها می‌شد اینک: آن دو نفر در موقع مرگ و احتضار می‌گفتند که ای کاش چه بودند و چه نبودند، آیا این نشانه‌ی این نیست که آنها خطای بزرگی را انجام دادند و خشم و غضب خدا را سبب شدند و اعمال و رفتارشان را در جلو چشم خدا مجسم می‌دیدند و لذا چگونه می‌شود گفت که خدا آنها را می‌بخشد؟! [صفحه ۳۸۹] البته ما حقایق قرآن را انکار نمی‌کنیم و درست است که خداوند فرموده: «از رحمت او ناامید نشوید» [۶۰۹] ولی از سخنان آن دو نفر پیداست که انگار برای شان ثابت و قطعی شده بوده که خطای نابخشودنی و بزرگی را انجام داده‌اند که دیگر امیدی به عفو و بخشش خداوند هم نداشته‌اند. بنابراین چگونه ابن تیمیه به خود جرأت می‌دهد و می‌گوید: خدا آنها را می‌آمرزد؟ حتماً او حق الله و حق الناس را قبول دارد، اگر خداوند حق خود را ببخشد ولی حق مردم را که نمی‌بخشد و آنان هم حق خدا را عملاً انکار کردند و هم حق شایسته‌ترین و برگزیده‌ترین بندگان خدا را غضب کردند و آن هم حقی که خداوند برای بهترین کنیزانش فاطمه - سلام الله علیها - عطا فرمود و بنا به گفته‌ی اهل سنت، فاطمه - سلام الله علیها - تا آخرین لحظه از حق خود دفاع کرد و سرانجام هم با حالت خشم و نفرت به آن او نفر از دنیا رفت و به شهادت رسید! طبری در رابطه با خشم فاطمه - سلام الله علیها - از ابوبکر و عمر می‌گوید: «لقد حزنه فاطمه بعد الهجوم علی بیتها فاعلنت وجدها علی الشیخین فهجرت فاطمه ابوبکر فلم تکلمه فی ذلک حتی ماتت فدفعها علی - علیه السلام - لیلا و لم یؤذن بها ابوبکر و» [۶۱۰] به تحقیق فاطمه - سلام الله علیها - بعد از هجوم بر خانه‌اش محزون شد و نفرت و ناراحتی خود را نسبت به شیخین اعلام نمود و از ابوبکر کناره گرفت و با آنها سخن نمی‌گفت تا اینکه از دنیا رفت (به شهادت رسید) و علی - علیه السلام - او را شبانه دفن نمود و به ابوبکر اجازه نداد که بر جنازه‌ی او حاضر شود. بخاری می‌گوید: «عن عایشه: فبقت فاطمه - سلام الله علیها - مهاجره غیر راضیه علی ابوبکر و عمر حتی ماتت و قد بقیت سته اشهر بعد ایها - صلی الله علیه و آله و سلم - .» [۶۱۱] از عایشه [صفحه ۳۹۰] نقل شده است: فاطمه - سلام الله علیها - در حالی که از حکومت ناراحت و از رفتار ابوبکر و عمر راضی نبود از دنیا رفت و بعد از پدر بزرگوارش شش ماه زندگی نمود!! بلاذری به نقل از عروه بن زبیر می‌گوید: «ان علیا دفن فاطمه - سلام الله علیها - لیلا و غسلها علی - علیه السلام - و اسماء و بذلک اوصت و لم یعلم ابوبکر و بموتها». [۶۱۲] همانا علی - علیه السلام - فاطمه - سلام الله علیها - را شب دفن نمود، او را علی - علیه السلام - و اسما غسل دادند و فاطمه - سلام الله علیها - خود به اسماء وصیت کرده بود که او را شب غسل دهند و ابوبکر و عمر را از وفاتش خبر نکنند. یعقوبی می‌گوید: «و لما زارت نساء الانصار فاطمه - سلام الله علیها - مستفسرین عن حالها قالت: اجدنی کاره لدنیا کن مسروره لفراقکن القی الله سبحانه و رسوله بحسرات منکن فما حفظ لی الحق و لا رعیت منی الذمه و لا قبلت الوصیه و لا عرفت الحرمه و کان سنه ثلاث و عشرين سنه». [۶۱۳] و ایضا یقول: «و لم یخلف النبی، من الولد الا فاطمه - سلام الله علیها - و کانت متحسره حزینه علی ما اصابها فی بیتها والسقیفه و دخلن الیها فی مرضها نساء رسول الله و غیرهن من نساء قریش فقلن: کیف انت قالت: اجدنی...». [۶۱۴]. زنهای انصار وقتی که خدمت فاطمه - سلام الله علیها - رسیدند، وی در بستر بیماری بود، از حال او سوال کردند، فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: می‌بینید مرا در حالی که از دنیای شما بیزارم و خوشحال هستم که از بین شما بی‌وفا می‌روم، خدا و رسول او را در حالی که از شما حسرت‌ها و ناراحتی‌ها در دل دارم ملاقات می‌کنم. حق مرا ادا نکردید و حرمت مرا نگه نداشتید و وصیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را قبول نمودید، قدر مرا نشناختید. یعقوبی می‌گوید: فاطمه - سلام الله علیها - در حالی که ۲۳ سال داشت از دنیا رفت. و نیز یعقوبی می‌گوید: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از فرزندان بجز فاطمه - سلام الله علیها - بعد از خود وارث دیگری نداشت، فاطمه - سلام الله علیها - از آنچه که در خانه‌اش واقع شد و از [صفحه ۲۹۱] جریان سقیفه ناراحت و محزون بود، و در بستر بیماری بود که همسران رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و زنهای دیگر قریش

جهت عیادت بر وی وارد شدند، و گفتند: حالت چگونه است؟ وی همان سخنانی که ذکر شد فرمود. یکی دیگر از دلایل خشم بی‌بی دو عالم از دستگاه حکومت و به تبع از مردم مدینه، خطبه‌ای بسیار روشنگرانه و صریح او با زنان انصار و مهاجر می‌باشد. سوید بن غفله می‌گوید: هنگامی که فاطمه - سلام الله علیها - بر اثر صدمات و رنجهای وارده بر بستر بیماری افتاد، هر روز به مرگ نزدیکتر می‌شد. در آخرین روزهای زندگی‌اش بود که عده‌ای از زنان مهاجر و انصار به عیادت او آمدند، و بعد گفتند: «کیف اصبحت من علتک یا بنه رسول الله؟ ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با ناراحتی و رنج بیماری‌ات چه می‌کنی و به چه صورت می‌گذرانی؟ فاطمه - سلام الله علیها - بعد از ثنا و ستایش خدای عزوجل و درود بر پدر عزیزش فرمود: «اصبحت - والله عائفه (۱) لدنیا کن، قالیه (۲) لرجالکن لفظتهم (۳) بعد ان عجمتهم (۴) و شناتهم (۵) بعد ان سبرتهم (۶) فقیحا لفلول الحد (۷) واللعب بعد الجد (۸) و قرع (۹) الصفاه (۱۰) و صدع القناه (۱۱) و خطل الآراء (۱۲) و ذلل الاهواء (۱۳) «ولبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون» [۶۱۵] لاجرم لقد قلدتهم (۱۴) ربقتها (۱۵) و حملتهم اوقتها (۱۶) و شنت (۱۷) علیهم عارها (۱۸) فجدها (۱۹) و عقرا (۲۰) للقوم الظالمین. و یحهم (۲۱) انی زعزعوها (۲۲) عن رواسی الرساله (۲۳) و قواعد النبوه والدلاله و مهبط (۲۴) الروح الامین والطیبین (۲۵) بامور الدنیا والدین؟ الا «ذکک هو الخسران المبین» [۶۱۶] و ما الذی نقموا (۲۶) من ابی الحسن؟ نقموا منه - والله - نکیر (۲۷) سیفه و قله مبالاته لحتفه (۲۸) و شده و طاته (۲۹) و نکال (۳۰) و قعته (۳۱) و تمره (۳۲) فی ذات الله. و تالله لو ما لوا عن المحجه (۳۳) اللائححه و زالو عن قبول الحجه الواضحه لردهم الیها و حملهم علیها و لسار بهم سیرا سجحا (۳۴) لا یکلم خشاشه (۳۵) و لا یکل سائره (۳۶) و لا یمل راکبه، و لا وردهم [صفحه ۳۹۲ منهل (۳۷) نمیرا (۳۸) صافیا (۳۹) رویا (۴۰) تطفح (۴۱) ضغته (۴۲) و لا یترتق جانباه (۴۳) و لا صدرهم بطانا (۴۴) و ونصح لهم سرا و اعلانا، و لم یکن یحلی (۴۵) من الغنی بطائل (۴۶) و لا - یحظی من الدنیا بنائل (۴۷) غری الناهل (۴۸) و ثبقه الکافل، (۴۹) و لبان لهم الزاهد من الراغب والصادق من الکاذب: «و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاحذناهم بما کانوا یکسبون» [۶۱۷] «والذین ظلموا من هولاء سیصیهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین» [۶۱۸]. الا - هلم (۵۰) فاستمع و ما عشت اراک الهر عجبا! «و ان تعجب فعجب قولهم» [۶۱۹] لیت شعری الی ای سناد (۵۱) استندوا؟ و علی ای عماد (۵۲) اعتمدوا؟ و بایه عروه (۵۳) تمسکوا؟ و علی ای ذریه (۵۴) اقدموا و احتکوا؟! «لبئس المولی و لبئس العشیر» [۶۲۰] «و بئس لظالمین بدلا» [۶۲۱] استبدلوا - والله - الذنابا (۵۵) بالقوادم، والعجز (۵۶) بالکاهل (۵۷) فرغما (۵۸) لمعاطس (۵۹) قوم یحسبون اهم یحسنون صنعا (۶۰) «الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون» [۶۲۲] و یحهم: «افمن یهدی الی الحق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون»؟ [۶۲۳] اما لعمری لقد لقحت فنظره (۶۱) ریثما (۶۲) تتج (۶۳) ثم احتلبوا (۶۴) ملء (۶۵) القعب دما عیطا (۶۶) و ذعافا (۶۷) مییدا (۶۸) «هنا لک یخسر المبطلون، و یعرف الثالون (۶۹) غب (۷۰) ما اسس الاولون. ثم طیبوا عن دنیاکم انفسا، و اطمانو للفتنه جاشا (۷۱) و ابشروا بسیف صارم (۷۳) و سطوه (۷۳) معتد غاثم (۷۴) و هرج (۷۵) شامل (۷۶) و استبداد من الظالمین یدع فیدکم زهیذا، و جمعکم حصیدا (۷۷) فیا حسره لکم، و انی بکم؟ و قد عمیت علیکم؟ «انلز مکموها و انتم کارهون» [۶۲۴]. قال سوید بن غفله فاعادت النساء قولها علی رجالهن فجاء الیها قوم من وجوه [صفحه ۳۹۳] المهاجرین و الانصار معتذرین، و قالوا: یا سیده النساء! لو کان ابوالحسن ذکر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد، و نحکم العقد لما عدلنا عنه الی غیره. فقالت: الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم، و لا امر بعد تقصیرکم» [۶۲۵]. به خدا سوگند صبر کردم در حالی که دنیای شما در نظرم بسیار ناخوشایند است و از مردان شما خشمگین و بیزارم، زیرا آنها را به هر گونه آزمودم و چون هیچ گونه شایستگی از آنها ندیدم بدورشان افکندم، پس از آن که به محک امتحان در آوردم دشمن‌شان داشتم، چقدر زشت است فرسودگی و سستی بعد از جدیت و تلاش و تیزی! (مردان شما در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مانند شمشیر تیز و بران بودند، ولی پس از رحلت آن حضرت فرسوده شدند) و چه زشت است به بازیچه گرفتن پس از جدیت و قاطعیت! (آنها قبلا برای پیشرفت دین از خود قاطعیت نشان می‌دادند و

لی اکنون کار را به بازی گرفته و از جانشین حقیقی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جانبداری نکردند) و چه زشت است تن به خواری دادن و پراکندگی نیزه‌ها و سستی و تزلزل رایها و لغزشهای ناشی از هوا و هوسها! و چه کار بدی برای آینده‌ی خود انجام دادند که خداوند بر آنها خشمگین شده و آنها در عذاب و عقوبت جاودانی گرفتار خواهند بود. من نیز وقتی چنین دیدم ناچار افسار کارهای ناپسند آنها را به گردن خودشان افکندم و سنگینی و وبال این بار را به دوش آنها نهادم و ننگ و مذلت اعمالشان را به دامن آنها گذاشتم تا مانند حیوان افسار گسیخته که در مزرعه‌ی دیگران می‌چرخد، گوش و بینی‌شان بریده و پایشان پی شود و چنین قومی از رحمت خداوند دور باشند. وای بر آنها چگونه خلافت حقه را از کوههای راسخ رسالت و پایه‌های نبوت و هدایت و فرودگاه جبرئیل امین و از شخصی که ماهر و دانا به امور دنیا و دین (علی - علیه السلام) است برگردانیدند؟ راستی که این یک زیان و خسران آشکاری است [صفحه ۳۹۴] که هرگز جبران‌پذیر نباشد. چه شد که این مردم از ابوالحسن دلزده شده و اعتراض کردند و او را کنار گذاشتند؟ به خدا سوگند از این روی را نپسندیدند که سوزش شمشیرش را (در راه پیشرفت دین) چشیدند و بی باکی و شجاعتش را در جنگها دیده و حملات حیدرانه‌اش را بر صفوف دشمنان مشاهده کردند و دیدند که او چگونه به استقبال مرگ می‌رفت و در راه خدا همچون شیر غرش کنان بر قهرمانان و ابطال مشرکین یورش می‌برد و آنان را طعمه شمشیر خود می‌ساخت (به جای قدردانی از خدمات او با وی از در مخالفت در آمدند). به خدا سوگند اگر زمام خلافت را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به عهده‌ی او گذاشته بود به دست وی می‌دادند، همگان را مانند کاروانی آرام و آهسته به ترقی و تکامل سیر می‌داد و آنها را به سر منزل سعادت و خوشبختی هدایت می‌نمود، بطوری که نه مرکب صدمه می‌دید و نه سیرکنندگان را مشقتی حاصل می‌شد، و نه راکب را در این مسیر ملال و خستگی می‌رسید. (در این صورت) مردم را به چشمه‌سارهای خوشگوار و صاف و زلال وارد می‌کرد که جویبارهای آن لبریز و فراوان و اطراف و جوانبش پاک و پاکیزه بود و پس از سیرابی بازشان می‌گردانید. آنان را در نهان و آشکار پند می‌داد و نصیحت می‌نمود و در برابر کار خود از کسی انتظار و توقعی نداشت و خود نیز از نعمتها و لذایذ دنیا بهره‌ای نمی‌برد، مگر به مقداری که تشنه‌ای رفع تشنگی کند و یا گرسنه‌ای از خود سد جوع نماید. در آن هنگام بر همگان معلوم می‌شد که چه کسی به دنیا بی‌اعتنا و چه کسی بدان راغب است و راستگو و دروغگو از هم تمیز داده می‌شود (و سپس این آیه را تلاوت فرمود) «اگر اهل قریه‌ها (بطور کلی مردم) ایمان آورده و تقوی پیشه می‌گرفتند، البته درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم و لکن حقایق را دروغ می‌پنداشتند، ما هم آنها را به اعمال بدشان مواخذه نمودیم، و کسانی که ستم نمودند به زودی جزای اعمال بدشان به آنها می‌رسد و از تحت قدرت خداوند بیرون نیستند». هان! گوش کن (عجایب دنیا را) بشنو، اگر در جهان بیشتر بمانی روزگار به تو [صفحه ۳۹۵] شگفتیها نشان خواهد داد و از همه شگفت‌انگیزتر رفتار و گفتار این قوم است! کاش می‌دانستم که این مردم به چه پایه‌ی بلند استناد بسته و به کدام تکیه‌گاهی اعتماد کردند و به کدام دستاویزی چنگ زدند و علیه کدام ذریه‌ای اقدام نموده و آنها را مغلوب و مقهور ساختند؟ چه بد مولایی برای خود انتخاب کردید و چه بد دوست و عشیره‌ای را برگزیدید «و چه عوض و بدل بدی برای ستمکاران است!» به خدا سوگند پیشقدمان را به عقب افتادگان و شایسته و لایق را به نالایق و درمانده بدل نمودند! دماغشان به خاک مذلت باد قومی که می‌پندارند کار خوبی انجام می‌دهند، «آگاه باشید آنها مفسدان و تبه کارانند، در حالی که خود نمی‌دانند». وای بر آنها «آیا کسی که مردم را بسوی حق هدایت می‌کند برای رهبری شایسته و سزاوارتر است یا کسی که خود راه را نمی‌شناسد، مگر دیگری هدایتش کند؟ شما را چه شده (عقلتان کجا رفته) چگونه داوری می‌کنید؟». اما به جان خودم سوگند این کردار و عمل آنها آبستن حوادث و فتنه‌هایی است که نتایج سوء و وخیم آن به زودی (به مدت زاییدن ناقه) بر همگان آشکار شود و در آن هنگام به جای شیر، از پستان روزگار خون تازه بدوشید و قدحها را از خون و زهر کشنده پر نمایید و «آنگاه تبه کاران و بد کرداران سزای اعمال خویش را دریابند» و آیندگان نیز نتایج و عواقب اعمال شوم گذشتگان را خواهند شناخت. دل به دنیای خود خوش دارید و برای فتنه و بلا آماده و خاطر جمع باشید، شما را

بر شمشیرهای برنده و تسلط تجاوزگران و ظالمان و هرج و مرج و آشفتگی عمومی و استبداد ستمگران بشارت باد که بیت‌المال‌تان را غارت کنند، و جمعتان را پراکنده سازند! دریغا بر شما که حسرت خواهید خورد و به کجا خواهید رفت، چشمانتان از دیدن حقایق کور گشته است «آیا ما به اجبار شما را هدایت کنیم در حالی که شما آن را ناخوش دارید». راوی (سوید بن غفله) می‌گوید: زنهای مهاجر و انصار پس از خروج از خدمت فاطمه - سلام الله علیها - سخنان او را به مردانشان بازگو کردند و آنگاه گروهی از مهاجرین [صفحه ۳۹۶] و انصار برای عذرخواهی خدمت بی‌بی فاطمه - سلام الله علیها - آمدند و عرض کردند: ای بانوی بانوان اگر ابوالحسن (علی - علیه السلام -) این مطلب (بیعت) را پیش از اینکه با ابوبکر بیعت کنیم به ما تذکر می‌داد، البته ما از آن حضرت به دیگری عدول نمی‌کردیم!! زهرا - سلام الله علیها - در جواب آنها فرمود: «الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم، و لا امر بعد تقصیرکم» دنبال کار خود بروید دیگر پس از این عذرخواهی دروغین عذری نیست و پس از این کوتاهی و تقصیرتان امری نیست. خواننده‌ی گرامی خطبه‌ی بسیار پر محتوی و روشنگرانه ناموس دهر، دخت گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را با عذرهای بدتر از گناه عده‌ای از مهاجر و انصار ملاحظه فرمودید. به قول سید عبدالرزاق مقرر در کتاب «وفاه الصدیقه الزهراء» که بعد از نقل عذرخواهی مهاجرین و انصار از فاطمه - سلام الله علیها - می‌گوید: «شگفتا از این چهره‌ها که از شرم و خجالت عرق ریز نشدند!!» آیا آنها سخن خداوند را نشنیدند که فرمود: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون» [۶۲۶] آیا مهاجرین و انصار نشنیدند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گرامی در روز جاودانه‌ی غدیر با رساترین صدا فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.» [۶۲۷] هان ای مردم! هر کس مرا سرپرست و مقتدای خویش می‌نگرد، باید بداند که از این پس این علی - علیه السلام - نیز سرپرست و مقتدای اوست، بار خدایا! هر کس او را دوست بدارد تو هم دوستش بدار و آن کس که او را دشمن بدارد، تو نیز او را دشمن دار، هر کس او را یاری کند، یاریش [صفحه ۳۹۷] کن، هر کس از یاری او دست کشد تو نیز از یاری چنین کسی دست بردار. آیا آنان آیات بسیاری را که در پیرامون شخصیت والای علی - علیه السلام - نازل شد و روایات فراوانی که بارها و بارها خودشان از زبان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صادر شده بود، نشنیدند. گذشته از اینها مگر آنان در غدیر خم با علی - علیه السلام - عهد و پیمان بستند و مگر در آن سرزمین داغ غدیر ۱۲۰ هزار نفر حاجی نبودند که همه ندای رسول الله را لیک گفتند؟! قابل توجه است که بی‌بی دو عالم در این سخنرانی و مصاحبه درباره‌ی بیماری خود و یا فدک و یا حق ذوی القربی سخنی و کلامی نفرمود، بلکه تمام سخنان او در مورد خلافت و آینده‌ی شوم و وخیم آن عمل نابخردانه، و مسامحه کاری و سست عنصری گروه مهاجرین و انصار بوده است و تمام ناراحتی فاطمه - سلام الله علیها - این بود که دین خدا را در مسیر غیر حق می‌دید و نتیجه‌ی خطرناک آن را هم مشاهده می‌کرد. او خلافت را برای علی - علیه السلام - به خاطر مال و ریاست و منافع دنیا نمی‌خواست، بلکه تمام تلاش او در این بود که این منصب خلافت برای علی - علیه السلام - تعیین شده است و او از همه شایسته‌تر است و این جامه برای او بریده و دوخته شده است. اسماء بنت عمیس یکی از زنان برجسته‌ی صدر اسلام و همسر جعفر بن ابی‌طالب بود که به همراه وی از مکه به حبشه هجرت کرد تا از آزار کفار و سران شرک در امان بماند و در سال ششم هجری به همراه شوهرش به مدینه آمد و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از آمدن جعفر بسیار خوشحال شد. اسماء بعد از وفات جعفر با ابوبکر ازدواج کرد و محمد بن ابوبکر از اوست، بعد از فوت ابوبکر به همسری حضرت علی - علیه السلام - درآمد. و از افتخارات اسماء این است که در زمان ابوبکر گاهی به خدمتگزاری بی‌بی فاطمه - سلام الله علیها - توفیق پیدا می‌کرد و در یکی از روزها که حضرت فاطمه - سلام الله علیها - در بستر بیماری بود به وی چنین فرمود: «یا اسماء: انی قد استقبحت ما یصنع بالنساء یطرح علی المرأه الثوب فیصفها، قالت [صفحه ۳۹۸] اسماء یا ابنه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - الا اریک شیئا رایته بارض الحبشه، فدعت بجرائد رطبه فحتها ثم طرحت علیها ثوبا فقالت فاطمه ما احسن هذا و اجمله، فاذا انامت فاغسلنی انت و علی - علیه السلام - و لاتدخلی علی احدا. فلما توفیت جائت عایشه فمنعها اسماء فشکتها عایشه

الی ابوبکر و قالت هذه الخثعمیه تحول بیننا و بین بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فوقف ابوبکر علی الباب و قال: یا اسماء ما حملک علی ان منعت ازواج النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - ان یدخلن علی بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - وقد صنعت لها هودجا. قالت: هی امرتی ان لا یدخل علیها احد و امرتی ان اصنع لها ذلك قال: فاصنعی ما امرتک و غسلها علی - علیه السلام - و اسماء و هی اول من غطی نعشها فی الاسلام». [۶۲۸]. ای اسماء من زشت می پندارم طریق حمل جنازه‌ی زنان را (فقط پارچه‌ای را روی زن می کشند و به طرف قبرستان حمل می کنند در حالی که برجستگی‌های بدنش نمایان است) اسماء گفت: در حبشه چیزی را دیدم که اکنون به شما نشان می دهم، آنگاه اسماء چند قطعه چوب تر و تازه طلب کرد و آنها را خم نمود و تابوتی ساخت و پارچه‌ای بر آن کشید، حضرت فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: چقدر خوب و زیباست، وقتی که من از دنیا رفتم تو و ابوبکر نزدیک در خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - آمد و گفت: ای اسماء چه باعث شده است که از زنان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جلوگیری می کنی و آنها را از ورود به خانه‌ی دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مانع می شوی؟ این هودج چیست که ساخته‌ای؟ اسماء گفت: فاطمه - سلام الله علیها - به من دستور داده که هیچ کس را کنار جنازه وی راه ندهم و او از من خواست که این تابوت را برایش بسازم، ابوبکر گفت: آنچه که فاطمه - سلام الله علیها - وصیت کرده است انجام بده. علی - علیه السلام - و اسماء او را غسل دادند، این اولین نعشی بود که در اسلام این گونه پوشانده شد. ابن سعد از ابن عباس نقل می کند: «قال: لما ماتت رقیه بنت النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - قالوا - النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون فبکت النساء علی رقیه فجاء عمر بن الخطاب فجعل یضربهن بسوطه فاخذ النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - بیده ثم قال: دعهن یا عمر بیکن [صفحه ۳۹۹] فقعدت فاطمه علی سفیر القبر الی جنب النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - فجعلت تبکی، فجعل رسول الله یمسح الدمع عن عینها بطرف ثوبه». [۶۲۹] وقتی که رقیه دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از دنیا رفت، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: او را به کنار قبر عثمان بن مظعون ببرید (بقیع)، درین حال زنها بر رقیه گریه می کردند، عمر بن خطاب آمد و با تازیانه‌ی خود آنها را می زد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دست او را گرفت و فرمود: واگذار زنها را تا گریه کنند. حضرت فاطمه - سلام الله علیها - نزدیک قبر رقیه پهلوی رسول خدا نشست و گریه می کرد و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اشک دیدگان او را با گوشه‌ی جامه خود پاک می نمود. می گویند جدایی دوستان برای بعضی طاقت فرسات زیرا شاعر گفته است: «یقولون ان الموت صعب علی الفتی مفارقة الاباب والله اصعب» (مرگ برای جوان دشوار است، ولی باید گفت: جدایی دوستان از مرگ جوان مشکل تر است. رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای دخت گرامیش از همه چیز سخت تر و مشکل تر است. برخوردی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر سر قبر رقیه با فاطمه - سلام الله علیها - کرد، می خواست به فاطمه - سلام الله علیها - دلداری دهد که بعد از او (پیامبر) مصیبت و جدایی در گذشت وی فاطمه - سلام الله علیها - را از پا در نیاورد! ولی متاسفانه رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و برخوردهای حکومت و غم تنهایی علی - علیه السلام - و غضب خلافت و اموال مخصوص اهل بیت - علیه السلام - عواملی بود که دست به دست هم دادند تا گوهر تابناک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از پا در آوردند و گل شکفته‌ی باغ رسالت را پژمرده و خزان نمودند و او را (به گفته پدرش) زود به او ملحق ساختند. احمد بن حنبل از ام سلمه نقل کرده و می گوید: «قالت: اشتکت فاطمه - سلام الله علیها - شکواها التي قبضت فیه فکنت امرضا، فاصبحت یوما کماثل ما رایتها فی شکواها تلک قالت و خرج علی - علیه السلام - لبعض حاجته، فقالت یا امه اسکبی لی غسل فکسبت لها [صفحه ۴۰۰] غسلًا، فاغتسلت کاحسن ما رایتها تغتسل ثم قالت یا امه اعطینی ثیابی الجدد فاعطیتها، فلبستها ثم قالت یا امه قدمی لی فراشی وسط البیت، ففعلت و اضطجعت و استقبلت القبلة و جعلت یدها تحت خدھا ثم قالت امه انی مقبوضه الان و قد تظهرت، فلا یکشیفی احد فقبضت مکانها، قالت فجاء علی فاخبرته». [۶۳۰]. ام سلمه گفت: فاطمه - سلام الله علیها - از درد پهلو می نالید و در بستر بیماری بود، همان بیماری که منتهی به وفات وی گردید، روزی در موقع صبح دیدم که مثل گذشته از درد می نالد و علی برای کاری از خانه

بیرون رفت، فاطمه - سلام الله علیها - به من گفت: ام سلمه برای من آب بیاور تا خودم را بشویم. ام سلمه می گوید: برای فاطمه - سلام الله علیها - آب آوردم و خود را به بهترین وجه که قبلا ندیده بودم شست. بعد فرمود: ام سلمه لباس نوی برایم بیاور، لباسهایش را آوردم و آنها را پوشید. فرمود: بستر مرا در وسط خانه پهن کن، ام سلمه می گوید: این کار را هم انجام دادم، فاطمه - سلام الله علیها - رو به قبله در وسط خانه خوابید و دست مبارکش را زیر صورتش گذاشت، فرمود: ای ام سلمه الان من از دنیا می روم، خودم را شستم و پاکیزه نمودم، احدی بدن و روی مرا باز نکند و مرا برهنه ننماید، این را فرمود، بعد از لحظاتی در همان جا از دنیا رفت، علی - علیه السلام - به خانه آمد و جریان فوت (و شهادت) فاطمه - سلام الله علیها - را برایش نقل کردم. دولابی در الذریه الطاهره می گوید: «حدثنا ابو محمد - النضر بن سلمه و یعقوب بن ابراهیم بن سعد و عبدالعزیز بن عبدالله العامری عن ابراهیم بن سعد، عن محمد بن اسحاق، عن عبیدالله بن علی بن ابی رافع عن ابيه، عن امه سلمی قالت: «اشتکت فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فمرضناها، فاصبحت یوما کامل ما راینها فی شکواها، فخرج علی بن ابی طالب لبعض حاجته فقالت فاطمه! اسکبی لی یا امه غسل، فسکت له غسلًا فاغتسلت کاحسن ما کنت اراها تغتسل. قالت: ثم قالت: یا امه ناولینی ثیابی الجدد. فناولتها فلبستها ثم جاءت الی البیت الذی ماتت فیه، فقالت: قدمی فراشی وسط البیت، فاضطجعت فاطمه علیه و وضعت یده الیمنی تحت خدها، ثم استقبلت القبله، ثم قالت [صفحه ۴۰۱] فاطمه: یا امه انی الان مقبوضه فلا یکشفنی احد و لا یغسلنی احد. قالت فقبضت مکانها. قالت: و دخل علی بن ابی طالب فاخبرته بالذی قالت و بالذی امرتني. فقال علی - علیه السلام -: والله لا یکشفها احد، فاحتملها فدفنها بغسلها ذلک و لم یکفنها احد و لا غسلها احد». [۶۳۱]. با هفت سند از ام سلمی می گوید: فاطمه - سلام الله علیها - دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در بستر بیماری بود و من از او پرستاری می کردم. روزی از شدت درد طوری می نالید که روزهای قبل ندیده بودم آن گونه ناله کند، علی - علیه السلام - برای بعضی از نیازهایش از خانه خارج شد. فاطمه - سلام الله علیها - خطاب به من گفت: یا سلمی! آب غسلی برای من بیاور، سلمی می گوید: آب برایش آوردم و غسل کرد به طوری که از آن بهتر ندیده بودم، سپس فرمود: لباسهای نو و تازه برایم بیاور، لباسها را برایش آوردم و پوشید، بعد آمد به اطاقی که در آن از دنیا رفت و فرمود: بستر مرا در وسط اطاق پهن کن و سپس بر بستر خوابید و دست راست خود را زیر صورت گذاشت و بعد روی خود را به قبله نمود و گفت: ای سلمی! من الان از دنیا می روم و کسی روی مرا نگشاید و احدی مرا غسل ندهد. سلمی می گوید: فاطمه - سلام الله علیها - در همان جایی که خوابیده بود از دنیا رفت، سپس علی - علیه السلام - وارد شد، و او را از حال فاطمه - سلام الله علیها - آگاه کردم و آنچه را که به من دستور داده بود به او گفتم، علی - علیه السلام - فرمود: قسم به خدا کسی روی او را باز نخواهد کرد. سپس جنازه ی فاطمه - سلام الله علیها - را به قبرستان حمل کرد و او را با همان غسل که خود کرده بود دفن نمود و هیچ کسی او را غسل نداد و کفن نمود. [صفحه ۴۰۲] خواننده گرامی در این فصل ۴۲ روایت و حدیثی را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره ی فاطمه - سلام الله علیها - فرموده است و نیز سخنان سران حکومت را که در آخرین لحظات زندگی شان گفته و اظهار پشیمانی می کردند ملاحظه فرمودید که با صراحت می گویند فاطمه - سلام الله علیها - تا لحظه شهادت نسبت به آنها خشمگین و غضبناک بود و فرمود که شکایت آنها را نزد پدر بزرگوارش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواهد نمود. و البته خشم و غضب فاطمه - سلام الله علیها - نسبت به حکومت در روایات و احادیث شیعه بیش از حد احصی می باشد، ولی چون مشی این کتاب این بوده است که ابعاد زندگی بی بی مظلومه را از نگاه محدثین و مورخین اهل سنت بررسی و تحلیل نماید و چنانچه ملاحظه فرمودید تمام روایات و کلماتی که در این فصل آمده است، به نقل از منابع اهل سنت است که بدون پرده پوشی خشم و نفرت بی بی دو عالم را بیان کرده اند. [صفحه ۴۰۳]

خواننده گرامی در این فصل دو موضوع را بررسی خواهیم کرد، بخش اول اینکه فدک از اموال خالصه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود که آن را به دخترش فاطمه - سلام الله علیها - بخشید و بخش دوم درباره‌ی اینکه فدک در کجاست و سرانجام فدک چه شد؟ اما درباره‌ی بخش اول که فدک از اموال خالصه بود ابن ابی‌الحدید و حموی و ابوبکر جوهری در این رابطه می‌گویند: «کانت فدک لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - خاصه لانه لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب» [۶۳۲] فدک از اموال مخصوص رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، زیرا که آن با جنگ و لشکرکشی فتح نشده بود. یکی از اصول مسلم اسلام این است که هر سرزمینی که بدون جنگ گشوده گردد، و در اختیار حکومت اسلامی قرار گیرد، از اموال عمومی خالصه شمرده شده و مربوط به رسول خدا خواهد بود. این نوع اراضی، ملک شخصی پیامبر نیست بلکه مربوط به دولت اسلامی می‌باشد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در راس آن قرار داشت، و پس از پیامبر اکرم تکلیف این نوع اموال، با کسی خواهد بود که بر جای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته و زمام امور مسلمانان را به دست می‌گیرد. قرآن مجید هم این اصل اسلامی را در سوره‌ی حشر آیه ۶ (چنانچه در فصل فیء از [صفحه ۴۰۴] نگاه قرآن گذشت) بیان فرموده است. اموالی که در اختیار پیامبر گرامی بود دو نوع بودند:

- ۱- اموال خالصه که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شخصا مالک آنها بود، و در کتابهای تاریخ و سیره صورت اموال خصوصی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به تفصیل بیان شده [۶۳۳] و تکلیف این نوع اموال در زمان حیات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با خود آن حضرت است و پس از درگذشت وی مطابق قانون ارث به وارث او منتقل می‌گردد، مگر اینکه ثابت شود که وارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از ترکه و اموال شخص او محروم بوده که باید به عنوان صدقه، میان مستحقان و یا مصالح عمومی مصرف گردد. همان طوری که در فصل «فدک و توریث پیامبران در قرآن» گذشت و ثابت شد که در قانون ارث بین وارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و وارث دیگران تفاوت و فرقی نیست. ۲- اموال عمومی: املاکی که متعلق به حکومت اسلامی بوده و پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - به عنوان رئیس مسلمین در آنها تصرف می‌کرد و هرگونه که مصالح اسلام و مسلمانان ایجاب می‌کرد آنها را به مصرف می‌رسانید. در فقه اسلامی بابی است به نام «فیء» که در لغت عرب به معنی بازگشت است و مقصود از آن سرزمینهایی است که بدون جنگ و خونریزی به حکومت اسلام باز گردد و ساکنان آنها را به حکومت اسلامی واگذار کنند و تابع حکومت اسلامی گردند. این نوع اراضی که بدون مشقت و هجوم ارتش اسلام در اختیار پیامبر اسلام قرار می‌گرفت، مربوط به حکومت اسلامی بوده و سربازان اسلام در آن حقی نداشتند. پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله و سلم - نیز آنها را در مصالح اسلامی به مصرف می‌رسانید و گاهی آنها را در میان افراد مستحق، تقسیم می‌کرد تا اینکه از طریق کار و کوشش هزینه زندگی خویش را تامین کنند. غالباً بخششهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از چنین اراضی بوده و گاهی هم از خمس غنائم بوده است. آنچه که از کتب تاریخ و سیره به دست می‌آید اینکه: «بنی نظیر» سه طایفه یهودی بودند که نزدیک مدینه خانه و باغ و زمین‌های مزروعی داشتند، هنگامی که پیامبر [صفحه ۴۰۵] گرامی - صلی الله علیه و آله و سلم - به مدینه مهاجرت فرمود، قبایلی مانند «اوس» و «خزرج» به او ایمان آوردند، ولی سه گروه بر دین و عقیده‌ی خود باقی ماندند، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با پیمان خاصی در وحدت ساکنان مدینه و حومه آن سخت کوشید و در نتیجه سه گروه یهودی بنی‌نضیر با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پیمان بستند که از هر نوع نقشه و توطئه بر ضد مسلمانان دوری کنند و گامی و حرکتی بر خلاف مصالح آنان برندارند. ولی برعکس، هر سه طایفه‌ی مزبور به نوبه‌ی خود در آشکار و پنهان پیمان شکنی کردند و از هر نوع خیانت و توطئه جهت سقوط حکومت اسلامی و نقشه‌ی قتل پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خودداری نمودند، وقتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای انجام کاری به منطقه «بنی نضیر» رفته بود، آنان طرح توطئه‌ی قتل پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را ریختند و می‌خواستند که وی را ترور کنند و از این جهت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - همه‌ی آنان را مجبور ساخت که سرزمین مدینه را ترک نمایند و سپس خانه‌ها و مزارع آنها را در میان مهاجران و برخی مستمندان انصار تقسیم

نمود. بلاذری و ابن هشام می‌گویند: «واقطع رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - من ارض، بنی النضیر، ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و ابا دجانہ سماک ابن خرشه الساعدی و غیر هم». [۶۳۴] رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از سرزمین بنی نضیر به ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و ابودجانہ و سماک بن خرشه ساعدی و دیگران داد. افرادی که از این اراضی که بدون جنگ و خونریزی به دست آمده بود استفاده کرده‌اند و صاحب خانه شدند عبارتند از: علی - علیه السلام - و ابوبکر و عبدالرحمان بن عوف، و بلال حبشی از مهاجران، ابودجانہ و سهل بن حنیف و حارث بن صمه از انصار بودند که از اموال خالصه دولتی استفاده نموده و صاحب خانه شدند. تمام سیره نویسان و مورخین گفته‌اند که سرزمین فدک از اموال خالصه بود و همه بر این مسئله اتفاق نظر دارند و از آن جمله واقدی می‌گوید: «فوق الصلح بین هم ان لهم نصف الارض بترتبتها لهم و لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نصفها، فقبل [صفحه ۴۰۶] رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ذلك. و هذا اثبت القولین. فاقهرهم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و سلم - علی ذلك و لم يبلغهم، فلما كان عمر بن الخطاب و اجلی یهود خیبر...» [۶۳۵] فدک سرزمینی بود که هرگز به جنگ و غلبه فتح نگردید، بلکه هنگامی که خبر شکست خیبریان به دهکده فدک رسید، همگی حاضر شدند که با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از در صلح وارد شوند و نیمی از اراضی فدک را در اختیار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بگذارند و نیمی دیگر را به خود اختصاص دهند، رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - این پیشنهاد را قبول فرمود و نیز قرار شد که در مقابل، مردم فدک در انجام مراسم مذهبی خودشان آزاد باشند و حکومت اسلامی امنیت منطقه‌ی آنان را تامین کند. ابن هشام می‌گوید: «فلما فرغ رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - من خیبر قذف الله الرعب فی قلوب اهل فدک، حین بلغهم ما اوقع الله تعالی باهل خیبر، فبعثوا الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یصالحونه علی النصف من فدک، فقدمت علیه رسلهم بخیبر، او بالطایف، او بعدما قدم المدینه، فقیل ذلك منهم فكانت فدک لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - خالصه لانه لم یوجف علیها بخیل و لارکاب» [۶۳۶] وقتی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از جنگ خیبر فارغ شد اهل فدک که جریان را شنیدند ترسیدند و با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با نصف فدک مصالحه کردند، این مصالحه در مدینه و یا در طایف انجام شد و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با نصف فدک مصالحه نمود و لذا فدک مال مخصوص وی شد چون با جنگ فتح نشده بود. بلاذری می‌گوید: «و لما كانت سنه عشر و مائتین امر امیر المؤمنین المامون فدفعها الی ولد فاطمه و كتب بذلك الی قثم بن جعفر... و قد كان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اعطی فاطمه فدک و تصدق بها علیها و كان ذلك امرا ظاهرا معروفا لا اختلاف فیه بین آل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -». [۶۳۷] سال دویست و ده بود که مامون فدک را به فرزندان [صفحه ۴۰۷] فاطمه - سلام الله علیها - پس داد و به والی خود قثم بن جعفر نوشت، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به دخترش بخشید و به او تملیک فرمود و این یک امر ظاهر و روشن است و در بین آل رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - در این مسئله اختلافی نیست. و هیچ یک از علمای اسلام در این مساله (فدک از اموال خالصه بود) اختلاف نظر ندارند و از مذاکرات دخت گرامی پیامبر با ابوبکر پیرامون فدک کاملاً استفاده می‌شود که طرفین خالصه بودن فدک را پذیرفته بودند و اختلاف آنان در جای دیگر و موضوع دیگر بوده است. بسیاری از محدثان اهل سنت اتفاق نظر دارند که وقتی آیه شریفه «و آت ذوی القربی حقه والمسکین و ابن السبیل» [۶۳۸] نازل شد، پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید. سند این حدیث به ابوسعید خدری و ابن عباس می‌رسد و از علمای اهل سنت شخصیت‌هایی که این حدیث را نقل کرده‌اند، عبارتند از: ۱- جلال الدین سیوطی می‌گوید: «لما نزلت هذه الایه (و آت ذای القربی حقه) دعا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه فاعطاها فدک». [۶۳۹] وقتی که این آیه (و آت... نازل گردید رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - را خواست و فدک را به او بخشی، او در ادامه می‌گوید: این حدیث را محدثانی مانند «بزاز» و «ابویعلی» و «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» از ابی سعید خدری نقل کرده‌اند. و نیز می‌گوید: ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است وقتی که آیه‌ی مزبور نازل گردید پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به

فاطمه - سلام الله علیها - تملیک فرمود. ۲- متقی هندی که در سال ۹۷۶ وفات کرده و ساکن مکه بوده، حدیث مزبور را نقل کرده و می‌گوید: «عن ابی سعید قال: لما نزلت (و آت ذا القربی حقه) قال النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یا فاطمه لک فدک» [۶۴۰] ابی سعید گفت: وقتی که آیه‌ی شریفه (ذی القربی) نازل شد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خطاب به دخترش فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: فدک [صفحه ۴۰۸] برای توست و آن را به تو بخشیدم. ۳- ابواسحاق احمد بن محمد نیشابوری، معروف به ثعلبی که در سال ۴۳۷ وفات کرده و تفسیرش به نام «الکشف والبیان» می‌باشد، جریان نزول آیه و اعطای فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - از سوی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرده است. ۴- بلاذری که یکی از مورخین مشهور می‌باشد و در سال ۲۷۹ وفات کرده، در کتاب فتوح البلدان متن نام‌ی مامون را که به والی نوشته نقل کرده است: «و قد کان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اعطی فدک و تصدق بها علیها و کان ذلک امرا معروفا لا اختلاف فیه بین آل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و لم ترل تدعی...» [۶۴۱] به تحقیق که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سرزمین فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید و این مطلب آن چنان مسلم و ثابت است که در این باره دودمان و فرزندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هرگز اختلافی نداشتند و او (فاطمه) تا پایان عمر، مدعی مالکیت فدک بود. ۵- احمد بن عبدالعزیز جوهری می‌گوید: «فلما ولی عمر بن عبدالعزیز الخلافه، کانت اول ظلامه ردها دعا حسن بن الحسن بن علی - علیه السلام - فردها علیه و کانت بید اولاد فاطمه - سلام الله علیها - مده ولایه عمر بن عبدالعزیز». [۶۴۲] هنگامی که عمر بن عبدالعزیز زمام امور را به دست گرفت، نخستین چیزی را که به زور و ظلم گرفته شده بود به صاحبانش پس داد، فدک بود که آن را به حسن بن حسن بن علی - علیه السلام - پس داد. این سخن جوهری دال بر این است که فدک ملک زهرا - سلام الله علیها - بوده و در آن تصرف داشته است. ۶- ابن ابی الحدید شان نزول آیه ۲۶ سوره‌ی اسراء را درباره فدک از ابی سعید خدری و نیز از سید مرتضی نقل کرده و پیداست که سخنان سید مورد اعتماد او بوده و اگر مورد اعتماد نمی‌بود، یا نقل نمی‌کرد و یا اینکه بعد از نقل از آن انتقاد می‌کرد. گذشته از این چنانچه در فصل (فاطمه راستگوترین انسان) گذشت از مذاکره‌ای که با استاد مدرسه‌ی غریبه بغداد داشته است، استاد وی معتقد بوده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - [صفحه ۴۰۹] فدک را به دختر گرامی خود بخشیده است و آن از اموال خالصه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود که به او تملیک فرمود. [۶۴۳]. ۷- حلبی در سیره خود چنانچه در فصل (فدک و ادعای زهرا - سلام الله علیها -) گذشت، موضوع طرح ادعای دختر گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و اسامی شهودی که اقامه فرمود یاد آور شده و می‌گوید: خلیفه‌ی وقت قبالی فدک را به نام زهرا - سلام الله علیها - صادر نمود، ولی عمر آن را گرفت و پاره کرد. [۶۴۴]. ۸- مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: فاطمه - سلام الله علیها - با ابوبکر پیرامون فدک مذاکره نمود و از او خواست که فدک را به او باز گرداند و علی و حسنین - علیه السلام - و ام‌ایمن را به عنوان شاهد آورد. [۶۴۵]. ۹- یاقوت حموی می‌گوید: «و هی التي قالت فاطمه، رضی الله عنها: ان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نحلنیها، فقال ابوبکر، رضی الله عنه ارید لذلک شهودا و لها قصه، ثم ادى اجتهاد و اجتهاد عمر بن الخطاب بعده، لما ولی الخلافه و فتحت الفتوح والتسعت علی المسلمین ان یردها الی ورثه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -». [۶۴۶] فاطمه - سلام الله علیها - پیش ابوبکر رفت و گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به من بخشیده است، خلیفه شاهد خواست و شهود فاطمه - سلام الله علیها - شهادت دادند... سرانجام، در دوران خلافت عمر، فدک به دودمان و خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باز گردانیده شد زیرا وضع در آمد مسلمانان بسیار رضایت بخش بود. ۱۰- سمهودی یکی از مورخین مشهور اهل سنت است که در سنه‌ی ۹۱۱ از دنیا رفته، می‌گوید: «و اوصی مخیریق بامواله للنبی - صلی الله علیه و آله و سلم - و شهد احدا فقتل به، فقال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - مخیریق سابق یهود». [۶۴۷] فدک قطعه‌ای زمین و ملک یک یهودی به نام «مخیریق» بوده که او شخصا به پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بخشید و به [صفحه ۴۱۰] جنگ احد رفت و در آن جنگ کشته شد. بعضی هم نوشته‌اند که او به مرگ طبیعی مرده و پیش از مرگ وصیت کرده بود که پیامبر اسلام هر گونه

تصرفی را در املاک او بنماید، مختار است. باز هم سمهودی در تاریخ مدینه می‌گوید: ابوبکر در زمان خلافت خود فدک را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود آن را به علی - علیه السلام - و عباس واگذار کرد. [۶۴۸]. البته این سخن سمهودی جای دقت و تأمل دارد، اگر عمر در زمان خلافت خود فدک را به علی - علیه السلام - واگذار کرده است، پس چرا آن را به صاحب آن یعنی دختر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نداد و به عنوان فیء و حق همه‌ی مسلمین تصرف نمود؟ و باز هم به چه دلیل و مدرک به علی - علیه السلام - و عباس واگذار نمود؟ اگر فدک حق همه بود که عمر به سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - استناد می‌کرد که فدک مال همه مسلمین است پس نیاید حق همه را به دو نفر می‌داد؟ از این برخورد عمر معلوم می‌شود که اگر این روایت سمهودی صحت داشته باشد، آن وقت روایت ابوبکر حقیقت نداشته و عمر با این کار خود مهر بطلان بر روایت ابوبکر «نحن معاشر الانبیاء» زده است؟ اگر این حرکت عمر حقیقت داشته باشد، بر خود او هم اشکال وارد است که چرا نامه‌ای را که ابوبکر برای فاطمه - سلام الله علیها - نوشت و ملکیت او را نسبت به فدک تثبیت نمود، طبق گفته‌ی حلبی در سیره خود در راه به فاطمه - سلام الله علیها - برخورد و نامه را از دست بی‌بی دو عالم گرفت و آب دهانش را بر نامه انداخت و آن را پاره کرد؟ بنابراین پس دادن عمر فدک را به علی - علیه السلام - و عباس در زمان خلافت خود با حرکت وی بعد از ده روز از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پاره کردن نامه‌ی ابوبکر قابل جمع و توجیه نیست!! ۱۱- ابن حجر مکی در صواعق المحرقة و شیخ سمهودی در تاریخ مدینه مطلبی را نقل می‌کنند که حقیقت مطلبی را که در کتب تواریخ گفته شده تأیید می‌کند، آنها روایتی را از مالک بن اوس حدیثان نقل می‌کنند: «قال عمر: فانی احدثکم عن هذا الامر، ان الله عزوجل قد خص رسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - فی هذا الفیء لم یعطه احدا غیره، ثم [صفحه ۴۱۱] قرا «و ما افاء الله علی رسوله» فکانت هذه خاصه لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ما احتازها دونکم و لا استاثرها علیکم، قد اعطا کموها و بثها فیکم حتی بقی منها هذا المال، ثم یاخذ ما بقی فیجعلہ مجعل مال الله، فعمل به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ذلک حیاة». [۶۴۹]. عمر خطاب به علی - علیه السلام - و عباس گفت: من شما را از این امر باخبر سازم! خداوند پیامبر خود را در این فیء به چیزی اختصاص داد که به احدی غیر از او عطا نفرموده بود، پس خداوند فرمود: «آنچه بهره داده است خدا رسول خود را و شما مسلط نشدید بر آن بسبب لشکرکشی لیکن خدا مسلط می‌کند پیامبرانش را بر هر کسی که بخواهد و خدا بر همه چیز تواناست» پس این اموال ملک خاص رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قرار گرفت، ولی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را بدون شما مصرف نفرموده و شما را از آن اموال محروم نساخت بلکه آن اموال را به شما عطا فرمود و در بین شما تقسیم کرد تا اینکه این مقدار خاص از آن اموال [۶۵۰] باقی ماند و به اندازه‌ی هزینیه‌ی یک سال زندگی اهل خود از این اموال را به آنها انفاق می‌فرمود، و بقیه را در همان موردی که مال الله را مصرف می‌کرد، صرف و خرج می‌نمود. این برنامه در زنده بودن خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اجرا می‌شده و هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رحلت فرمود، ابوبکر گفت: من ولی پیامبرم و پس آن اموال را گرفت و به طرزیکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و سلم - آن اموال را مصرف می‌کرد به همان ترتیب صرف و خرج می‌نموده و عمل می‌کرد. در این جا سخن عمر: «فکانت هذه خالصه لرسول الله» محل بحث ماست، به گفته‌ی او این اموال ملک خالص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده و این خود یک نص و تصریح است بر اینکه فدک ملک خاص پیامبر بوده و باید بعد از حضرت به روثه‌ی وی برسد، برای اینکه اصل مسلم در ملک خاص هر میت این است که بعد از وی به باز ماندگان او تعلق بگیرد. [صفحه ۴۱۲] و نیز این جمله: «فما ترکه المیت فلوارثه» یک قانون ثابت و محکم اسلامی است و اینکه گفته شده بعد از پیامبر، ملک خاص وی به مسلمانان برمی‌گردد، این بر خلاف اصل و قانون است و باید یک دلیل محکم و قاطعی داشته باشد که بتواند با اصل در قانون معارضه بکند. بنابراین از این روایت عمر کاملا پیداست که تصرف ابوبکر در فدک برحسب این مطلب بود که وی خود را ولی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌دانست، و لذا آن اموال را تصرف کرده و به روشی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به آنها عمل می‌فرمود، عمل

می‌کرد تا عمل او بر خلاف روش پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نباشد، و دلیل و مدرک بر مطلب سخن سمهودی در تاریخ مدینه این است که گفته است: فاطمه - سلام الله علیها - سهم خود را از متروکه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از ابوبکر مطالبه فرمود، و او از پرداخت سهم وی امتناع ورزید و گفت: من آنچه را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عمل کرده است ترک نمی‌کنم، زیرا می‌ترسم اگر بر خلاف رفتار وی عمل کنم از مسیر و راه او منحرف شوم!! و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - محصولات فدک را در رفع نیازهای شخصی و مصالح اجتماعی مسلمانان مصرف می‌فرمود. در اینجا باید گفت: این روایت (که فیه برای مصرف خوراک و زندگی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده و پس از وی به عامه‌ی مسلمین تعلق دارد و در مصالح آنان مصرف می‌شد) اگر صحیح و درست بوده است، پس چرا ابوبکر در مقابل مطالبه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - برای اینکه تصرف او صحیح باشد به این روایت استدلال نکرد، بلکه گفت تصرف من در این اموال به جهت این است که من همانند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رفتار کنم، که این یک اجتهاد شخصی ابوبکر بوده، که خود را ولی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌پنداشت، پس بر حسب این روایت تصرف ابوبکر در فدک مبتنی بر حدیث و روایتی که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرده نبوده است، بلکه مبتنی بر اجتهاد شخصی وی بوده و بنابراین روایت او از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کذب محض است. [صفحه ۴۱۳] ابوبکر جوهری می‌گوید: محمد بن اسحاق روایت کرد: «لما فرغ من خیر قد الله العرب فی قلوب اهل فدک فبعثوا الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فصالحوه علی النصف فدک، فقدمت علیه رسلهم بخیر او بالطریق، او بعد ما اقام بالمدینه، فقبل ذلك منهم، و کانت فدک لرسول الله - صلی الله علیه و آله - خالصه له لانه لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب».

[۶۵۱] هنگامی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از نبرد فارغ شد، خداوند ترس شدیدی از قدرت اسلام در دلهای ساکنین فدک انداخت، آنها افرادی را خدمت پیامبر فرستادند و با آن حضرت به این ترتیب صلح کردند، که نصف فدک را به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - واگذارند و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از جنگ با آنان صرف نظر کند، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواسته‌ی آنان را پذیرفتند و فدک ملک خاص پیامبر قرار گرفت، برای اینکه بدون نبرد و لشکرکشی به دست آمد. ابن سلام می‌گوید: «عن یحیی بن سعید قال: «کان اهل فدک قد ارسلا الی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فبايعوه علی ان لهم رقابهم و نصف ارضیهم و نخلهم و لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - شطر ارضیهم و نخلهم فلما اجلاهم عمر... بعث معهم من اقام لهم حظهم من الارض والنخل فاداه الیهم».

[۶۵۲] اهل فدک با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این ترتیب مصالحه کردن که غلامان و کنیزان و نصف اراضی و باغستانهای آنها متعلق به خودشان باشد و نصف دیگر از اراضی و باغستانها را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - واگذار کنند، عمر یهودیان فدک را از آن سرزمین خارج کرد و افرادی را در فدک گماشت که سهم یهودیان را از محصولات اراضی و باغات تنظیم و جمع‌آوری نموده و به آنها تادیه نمایند. بلاذری در فتوح البلدان می‌گوید: «بعث رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - الی اهل فدک منصرفه من خیر محیصه بن مسعود الانصاری یدعوهم الی الاسلام و رئیسهم رجل منهم، یقال له یوشع بن نون الیهودی، فصالحوا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علی النصف [صفحه ۴۱۴] الارض بترتبتها فقیل منهم فکان نصف فدک خالصا لرسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - لانه لم یوجف المسلمون علیه بخیل و لا رکاب، و کان یصرف ما یاتیه منها الی ابناء السبیل. و لم یزل اهلها بها الی ان استخلف عمر بن الخطاب... و اجلی یهود الحجاز فوجه ابا الهیثم مالک بن التیهان و سهل بن ابی حثمه، و زید بن ثابت الانصاریین فقوموا بنصف تربتها بقیمه عدل. فدفعه الی الیهودی و اجلاهم الی الشام» [۶۵۳].

هنگامی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خیر را فتح نمود و یهودیان در تنگنای محاصره‌ی سربازان اسلام در حصن‌های سه گانه قرار گرفتند، از این ماجرا شدیداً ترسیدند و با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به این ترتیب صلح کردند که خون آنها محفوظ بماند و آنان از سرزمین فدک جلائی وطن کنند، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواسته‌ی آنها را پذیرفت. این مطلب به اهالی فدک رسید، آنها رئیس خود یوشع بن نون یهودی را نزد رسول خدا -

صلی الله علیه و آله و سلم- به عنوان مصلح فرستادند و او از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خواست که سربازان اسلام او و اقوامش را امان دهند و در مقابل، تمام اراضی و باغات فدک را به رسول خدا واگذار کنند و آنها به عنوان دهقان و کارگر در اراضی مزروعی و باغات فدک کار کنند و نصف محصول به عنوان حق کارگری به آنها تعلق داشته باشد. و نصف محصول به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و تا هر زمانی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- خواست آنها در آن سرزمین بمانند، و هرگاه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- اراده فرمود از آنجا بروند و جلای وطن کنند، پیامبر به این پیشنهاد آنها راضی شد و فدک ملک خالص آن حضرت شد و از آن بهره‌ی اختصاصی می‌کرد، برای اینکه بدون جنگ به دست آمده بود. ابوبکر جوهری می‌گوید: «و کان مالک بن انس یحدث عن عبدالله بن ابوبکر بن عمر و بن حزم انه صالحهم علی النصف فلم یزل الامر کذالک حتی اخرجهم عمر بن الخطاب و اجلاهم بعد ان عوضهم عن النصف الذی کان لهم عوضا من ابل و غیرها، و قال غیر مالک بن انس: لما اجلاهم عمر بعث الیهم من یقوم الاموال بعث ابا الهیثم [صفحه ۴۱۵] و فروه بن عمر و حباب بن صخر و زید بن ثابت فقوموا ارض فدک و نخلها فاخذها عمر و دفع الیهم قیمه النصف الذی و کان مبلغ ذالک خمسين الف درهم، اعطاهم اياها من مال اتاه من العراق و اجلاهم الی الشام» [۶۵۴]. با سه سند روایت شده که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- با یهودیان فدک به نصف مصالحه فرموده و تا زمان حیات مبارکشان به همین کیفیت بود، تا زمانی که عمر خلافت را عهده‌دار شد، و او یهودیان فدک را اخراج کرد و در عوض نصف فدک که طبق مصالحه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- ملک آنها بود به آنها شتر و اموال دیگر واگذار کرد. و بعد جوهری می‌گوید: که غیر از مالک بن انس دیگران هم مطلب را همین گونه نقل کرده‌اند: وقتی که عمر یهودیان فدک را اخراج کرد، اباهیثم بن تیهان و فروه بن عمر، و حباب بن صخر و زید بن ثبات را فرستاد. آنها اراضی و باغستانهای فدک را قیمت گذاری نمودند و عمر قیمت نصف آن اراضی و باغستانهایی را که آنها مالک بودند، و مبلغ پنجاه هزار درهم از اموالی که از عراق آورده بودند به آنها پرداخت نمود و آنها را به طرف شام روانه ساخت. طبری مورخ معروف می‌گوید: فلما سمع بهم اهل فدک قد صنعوا ما صنعوا، بعثوا الی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- یسالونه ان یسیرهم و یحقن دماء هم و یخلوا الاموال فعل و کان فیمن مشی بینهم و بین رسول الله فی ذلک محیصه بن مسعود اخوبنی حارثه فلما نزل اهل خیبر علی ذلک سالو رسول الله ان یعاملهم باموال علی النصف و قالوا نحن اعلم بها منکم و اعمر لها فصالحهم رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- علی النصف علی انا اذا شئنا ان نخرجکم اخرجناکم و صالحه اهل فدک علی مثل ذلک فکانت خیبر فینا للمسلمین و کانت فدک خلاصه لرسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- لانهم لم یجلبوا علیها و لا رکاب...» [۶۵۵]. وقتی که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از نبرد فارغ شد و سرنوشت یهودیان خیبر به [صفحه ۴۱۶] اهالی فدک رسید، خدمت رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- آمدند و از او خواستند که کاری به آنها نداشته باشد و جانشان در امان باشد و در عوض زمین فدک مال رسول خدا باشد و همین کار را هم انجام دادند و کسانی که این صلح را بین رسول خدا و اهل فدک انجام دادند محیصه بن مسعود و برادران بنی حارثه بودند، برای اینکه خداوند در دل‌های آنها رعب و ترس شدیدی ایجاد فرمود، لذا آنان از پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خواستند که نصف فدک را بگیرند و در عوض از آنان دست بردارند. پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- حرف آنها را پذیرفت و فدک ملک اختصاصی رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- شد، برای اینکه بدون لشکرکشی و نبرد به دست آمده بود. ابن اثیر می‌گوید: «فلما سمع بذلک اهل فدک بعثوا الی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- یسالونه ان یسیرهم و یخلوا له الاموال فعل ذلک و لما نزل اهل خیبر علی ذلک سالوا رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- ان یعاملهم فی الاموال علی النصف و فعل مثل ذلک اهل فدک و کانت خیبر فینا للمسلمین، و کانت فدک خلاصه لرسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-» [۶۵۶]. هنگامی که پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- از نبرد خیبر فارغ شد، شخصی را نزد اهل فدک فرستاد و آنها را به اسلام دعوت کرد و آنها نماینده‌ی خودشان را خدمت رسول الله فرستادند و با پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بدین ترتیب صلح کردند که نصف اراضی فدک را

به آن حضرت واگذار کنند و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از آنها دست بردارد، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پیشنهاد آنها را پذیرفت و نصف فدک ملک اختصاصی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شد، برای اینکه بدون لشکرکشی به دست پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیده بود. خواننده‌ی گرامی در آنچه که به نقل از کتب مذکور ملاحظه شد، در مورد فدک این جمله به چشم می‌خورد: «انه لم یوجف علیها» یعنی این که فدک بدون لشکرکشی و نیروی نظامی به دست پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آمد و در ثروت آن هیچ مسلمانی شرکت نداشته بلکه ملک خالصه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده است و پیامبر هم آن را [صفحه ۴۱۷] به فرموده‌ی ذات پروردگار به دخترش زهرا بخشید. چنانچه در بعضی روایات آمده است: وقتی آیه‌ی «و ما افاء الله علی رسوله منهم فما او جفتم من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر» [۶۵۷] نازل شد، سرزمین فدک از اموال خالصه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گردید. و وقتی که آیه‌ی شریفه‌ی «آت ذی القربی حقه» [۶۵۸] نازل شد. پیامبر از جبرئیل پرسید: منظور این آیه چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخش تا برای او و فرزندانش مایه‌ی زندگی باشد، به عوض ثروتی که خدیجه در راه اسلام مصرف کرده است. [۶۵۹] پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فاطمه - سلام الله علیها - را خواست و فدک را به او بخشید و از این تاریخ که گویا سال هفت هجری قمری بوده است، مالکیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به فدک پایان یافت و فدک ملک فاطمه - سلام الله علیها - شد و مدت سه سال متصرف بود و نمایندگان بی‌بی دو عالم در آنجا مشغول کار بودند، ولی متأسفانه بعد از جریان سقیفه آن را با جعل حدیث و به زور از وی پس گرفتند.

فدک کجاست و سرانجام آنچه شد؟

اشاره

درباره‌ی اینکه فدک کجاست و سرانجام آنچه شد؟ باید گفت: از آنچه که در کتب تاریخ و سیر پیداست، فدک در طول تاریخ فراز و نشیب‌های زیادی داشته است. یاقوت حموی می‌گوید: «و فدک: قریه بالحجاز بینها و بین المدینه یومان و قیل ثلاثه افاءها الله علی رسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - فی سنه سبع صلحا» [۶۶۰] سرزمین آباد و حاصل خیزی را که در نزدیک خیبر قرار داشت و فاصله‌ی آن تا مدینه ۱۴۰ کیلومتر بود، و بعد از خیبر نقطه‌ی اتکای یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت آن را قریه فدک می‌نامیدند. [صفحه ۴۱۸] ابن منظور در لسان العرب از زهری نقل کرده و می‌گوید: «فدک قریه بخیر، و قیل بناحیه الحجاز فیها عین و نخل افاء الله علی نبیه - صلی الله علیه و آله و سلم - و کان علی والعباس - علیهما السلام - یتنازعانها و سلمها عمر الیها فذکر علی رضی الله عنه - صلی الله علیه و آله و سلم - ان النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - کان جعلها فی حیاة لفاطمه رضی الله عنها» [۶۶۱]. فدک دهکده‌ایست در خیبر و بعضی گفته‌اند قریه‌ایست در ناحیه‌ای از حجاز و در آن چشمه و نخلستانی است که خداوند آن را بهره‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قرار داده است. و بعد از پیامبر علی - علیه السلام - و عباس بر آن نزاع کردند و عمر آن را به آن دو تسلیم کرد و علی - علیه السلام - فرمود: پیامبر در زمان حیات خود فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشیده است. فیومی درباره‌ی فدک می‌گوید: «فدک: بفتحین بلده بینها و بین مدینه النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - یومان و بینها و بین خیبر دون مرحله و هی مما افاء الله علی رسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - و تنازعها علی والعباس فی خلافه عمر فقال علی جعلها النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - لفاطمه و ولدها و انکر العباس فسلمها عمر لهما» [۶۶۲]. فدک (به فتح فاو دال) شهری بود که فاصله‌ی آن تا مدینه النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - دو روز راه و فاصله‌ی آن تا خیبر کمتر بود و از آن زمین‌هایی بود که خداوند آن را به پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - داد و بعد از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در زمان خلافت عمر، علی -

علیه السلام- و عباس بر سر فدک منازعه کردند و علی- علیه السلام- فرمود: پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فدک را به فاطمه- سلام الله علیها- و فرزندان او بخشیده است و عباس انکار کرد بعد عمر فدک را به علی- علیه السلام- و عباس پس داد.

برگشت فدک

ابن ابی الحدید و اکثر مورخین از هشام بن زیاد آل عثمان می گویند: «لما ولی عمر بن عبدالعزیز رد فدک علی ولد فاطمه، و کتب الی و الیه علی المدینه- ابوبکر بن عمرو بن [صفحه ۴۱۹] حزم یامره بذلک، فکتب الیه: ان فاطمه قد ولدت فی آل عثمان، و آل فلان و فلان فعلی من ارد منهم؟ فکتب الیه: اما بعد، فانی لو کتبت الیک آمرک ان تذبح شاه الکتبت الی: اجماه ام قرناء، او کتبت الیک ان تذبح بقره لسالتی: مالونها؟ فاذا ورد علیک کتابی هذا فاقسمها فی ولد فاطمه- سلام الله علیها- من علی- علیه السلام- و السلام» [۶۶۳]. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز از خاندان بنی امیه، به حکومت رسید، فدک را به فرزندان و بستگان فاطمه- سلام الله علیها- رد کرد و نامه‌ای به والی مدینه ابوبکر بن عمرو بن حزم نوشت و او را مامور این جریان ساخت، والی مدینه در جواب نامه عمر بن عبدالعزیز نوشت: فرزندان و بستگان فاطمه- سلام الله علیها- زیاد هستند عده‌ای از آنها جزء قبیله‌ی آل عثمان و عده‌ای دیگر جزء قبیله‌های مختلف می‌باشند، فدک را به کدام یک از آنها رد کنم؟ عمر بن عبدالعزیز از نامه والی مدینه سخت برآشفته و ناراحت شد، و در جواب او نوشت: عجب مامور نابخردی هستی، اگر به تو نامه‌ای بنویسم و بگویم که گوسفندی را ذبح کن، در جواب از من سوال می‌کنی آیا شاخ‌دار باشد و یا بی‌شاخ؟ و یا اگر به تو نامه‌ای بنویسم و بگویم گاوی را بکش، از من می‌پرسی رنگش چه باشد؟ به محضی که نامه‌ی من به تو رسید فدک را بین فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- و علی- علیه السلام- تقسیم کن. باز بلاذری از جریر بن عبدالحمید و از مغیره نقل کرده و می‌گوید: «ان عمر بن عبدالعزیز جمع بنی امیه فقال: ان فدک کانت للنبی- صلی الله علیه و آله و سلم-، فکان ینفق منها، و یاکل، و یعود علی فقراء بنی هاشم، و یزوج ایهم...» [۶۶۴] عمر بن عبدالعزیز تمام بنی امیه را جمع کرد و به آنها گفت: فدک ملک پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود و عایدات آن را خرج می‌کرد و به فقرا بنی هاشم می‌داد و برای ازدواج فرزندان یتیم آنان مصرف می‌فرمود. و باز هم در همان کتاب می‌گوید: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید خطبه‌ای خواند و در آن اظهار داشت: فدک فیء و بهره‌ی اختصاصی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود [صفحه ۴۲۰] بود و مسلمانان با تاخت و تاز آن را به دست نیاورده بودند و لذا مال خالص پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود. یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: «فلما ولی عمر بن عبدالعزیز الخلفه کتب الی عامله بالمدینه یامره برد فدک الی ولد فاطمه رضی الله عنها، فکانت فی ایدیهم فی ایام عمر بن عبدالعزیز، و ایضا یقول کانت سنه ۲۱۰ امر المامون بدفعها الی ولد فاطمه و کتب الی قثم بن جعفر عامله علی المدینه انه کان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- اعطی فاطمه- سلام الله علیها- فدک و تصدق علیها بها... فامر ان یسجل لهم بها، فکتب السجل و قرء علی المامون فقام دعبل الشاعر و انشد: اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامون هاشم فدکا» [۶۶۵]. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، به عاملش در مدینه نامه‌ای نوشت و به او فرمان داد که فدک را به فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- رد کند، و در ایام حکومت عمر بن عبدالعزیز فدک در دست آنها بود. و نیز او می‌گوید: مامون در سال ۲۱۰ هجری فرمان داد که فدک را به فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- واگذار کنند و به قثم بن جعفر فرماندار خود در مدینه نوشت: رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فدک را به فاطمه- سلام الله علیها- بخشید و فاطمه- سلام الله علیها- از درآمد آن به مستمندان کمک می‌نمود، و باز هم دستور داد که سند مالکیت فدک را برای آنها به ثبت برساند. وقتی که سند مالکیت را تنظیم نمودند و برای مامون خواندند، دعبل شاعر معروف در مجلس حاضر بود، از جا حرکت کرد و این شعر را انشا کرد: چهره‌ی روزگار زمانی خندان شد که مامون فدک را به بنی هاشم رد نمود. ابن ابی الحدید می‌گوید: «فلما ولی عمر بن عبدالعزیز الخلفه، کانت اول ظلامه ردها دعا حسن الحسن بن علی بن ابی طالب-

علیه السلام- و قیل: بل دعا علی بن الحسین- علیه السلام- فردها علیه و کانت بید اولاد فاطمه- سلام الله علیها- مده و لایه عمر بن عبد العزیز» [۶۶۶]. هنگامی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسید، اولین حقی را که به ذی حق داد [صفحه ۴۲۱] این بود که فدک را به حسن بن حسن بن مثنی رد کرد. و بعضی می گویند که وی فدک را به علی بن الحسین رد نموده است. این جا باید گفت که طبق بعضی تواریخ حسن مثنی زمان سفاح را درک نکرده بود، زیرا سلیمان بن عبد الملک وی را در سنه ۹۷ مسموم نمود و سفاح فدک را به عبدالله محض، پسر حسن مثنی رد کرد. سمهودی مورخ مشهور عرب می گوید: «فلما ولی عمر بن عبدالعزیز الخلفه فدفعها الی الحسن بن علی بن ابی طالب، فکان هو القیم علیها، یفرقها فی ولد علی، فلما ولی المنصور و خرج علی بنو حسن قبضها عنهم، فلما ولی ابنه المهدي اعادها علیهم ثم قبضها موسی بن الهادی و من بعده الی ایام المامون فجاء رسول بنی علی فطالب بها، فامر ان یسجل لهم بها، فکتب السجل و قرء علی المامون، فقام دعبل و انشد: «اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامون هاشم فدکا». [۶۶۷]. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز حکومت را به دست گرفت به فرماندار مدینه نامه نوشت که فدک را به فرزندان فاطمه- سلام الله علیها- واگذار کند، و در زمان حکومت وی فدک در دست بنی فاطمه- سلام الله علیها- بود، وقتی که یزید بن عبد الملک بر خلافت مسلط شد فدک را از فرزندان زهرا- سلام الله علیها- گرفت و تا انقراض بنی امیه در دست امویان بود، اولین حاکم عباسی (ابوالعباس سفاح) فدک را به حسن بن الحسن- واگذار کرد. او قیم فدک بود و عایدات آن را در بین فرزندان امیر المؤمنین تقسیم می کرد و بعد از وی چون بنی حسن بر منصور شوریدند، او فدک را از آنها گرفت، پس از منصور پسر او مهدی عباسی فدک را به آنها (بنی هاشم) برگردان و سپس موسی هادی (برادر مهدی) فدک را از بنی هاشم گرفت، و تا زمان مامون فدک به دست علویین و بنی هاشم برنگشت، در زمان مامون علویون اجتماع کردند و شخصی را به سوی مامون فرستادند و فدک را از وی مطالبه کردند، مامون دستور داد تا سند مالکیت فدک جهت فرزندان علی- علیه السلام- و فاطمه- سلام الله علیها- [صفحه ۴۲۲] تنظیم شود. سند تنظیم شده در مجلس مامون قرائت شد و در آن مجلس بود که دعبل شعر مذکور در معجم البلدان را انشا کرد: «چهره‌ی زمان خندان شد زمانی که مامون فدک را به بنی هاشم پس داد». و ایضا قال بلاذری: «و کتب بذلک الی قثم بن جعفر عامله علی المدینه، اما بعد، فان امیر المؤمنین بمکانه من دین الله، و خلفه رسوله- صلی الله علیه و آله و سلم-... و قد کان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- اعطی فاطمه بنت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فدک و تصدق بها علیها و کان ذلک امرا ظاهرا معروفا لا اختلاف فیه بین آل رسول الله و لم تزل تدعی منه ما هو اولی به من صدق علیه فرای امیر المؤمنین ان یردها الی ورثتها و یسلمها الیهم تقربا الی الله تعالی باقامه حقه و عدله و الی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بتنفیذ امره و صدقته فامر باثبات ذلک فی دواوینه و الکتاب به الی عماله» [۶۶۸]. متن سندی که مامون به عنوان مالکیت بنی زهرا نسبت به فدک تنظیم کرد از این قرار است: به حاکم مدینه (قثم بن جعفر) نوشت: پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فدک را به دخترش فاطمه- سلام الله علیها- بخشید و بر روی تصدق فرمود و این یک موضوع روشن و آشکاری بود و در بین بستگان و فرزندان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- شهرت داشت. پس از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فاطمه- سلام الله علیها- تا هنگامی که زنده بود نسبت به مالکیت فدک و اینکه او اولی از دیگران است ادعا داشت، و هم اکنون نظر و رای ما بر این است که فدک به ورثه‌ی زهرا- سلام الله علیها- رد شود، و به تو دستور می دهم که آن را به محمد بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین- علیه السلام- واگذار کن، تا خویشان و بستگان خود را با درآمد آن تامین کنند. ابن ابی الحدید می گوید: «قال ابوبکر حدثنی محمد بن زکریا قال: حدثنی مهدی بن سابق قال: جلس المامون للمظالم، فاول رفعه و قعت فی یده نظر فیها و بکی و قال للذی علی راسه: ناد این و کیل فاطمه؟ فقام شیخ علیه دراعه و عمامه و خف تعزی فتقدم فجعل یناظره فی فدک و المامون یحتج علیه و هو یحتج علی المامون، ثم امر ان یسجل لهم [صفحه ۴۲۳] بها، فکتب السجل و قرء علیه فانفذه» [۶۶۹]. ابوبکر جوهری گفته است: مامون عباسی روزی برای رسیدگی به مظالم و دادخواهی از محرومین در مسند حکومت نشست و پرونده‌ها را بررسی می کرد، اولین پرونده‌ای را که به دست گرفت به مجرد دیدن آن گریه

کرد! و به ماموری که نزد وی بود فرمان داد: صدا بزن و کیل بنی فاطمه کیست؟ مامور فرمان مامون را اجابت کرد، پیر مردی که ردا به دوش و عمامه بر سر و چکمه‌ای به پا داشت خود را معرفی کرد، او را نزد مامون بردند و با مامون در مورد فدک مقداری استدلال و احتجاج کرد، عاقبت مامون دستور داد که سند مالکیت فدک برای بنی زهرا تهیه و به وی تسلیم گردد، سند تنظیم شده را برای امضا نزد مامون آوردند، وقتی که منشی سند را قرائت می‌کرد، دعبل شاعر معروف از جا حرکت کرد اشعاری را خواند که اول آن این بیت بود: «صبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامون هاشم فدکا» چهره‌ی روزگار و زمان خندان شد در وقتی که مامون فدک را به خاندان هاشم برگرداند. آنچه که از این مطلب به دست می‌آید این است که مامون بر اساس روایت ابی سعید خدری که گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید، استدلال نموده و بعد دستور رد فدک را داده است. ولی ابن ابی الحدید از قول سید مرتضی می‌گوید: «فانه رد فدک بعد ان جلس مجلسا مشهورا حکم فیه بین خصمین نصبهما، احدهما لفاطمه و الاخر لابی بکر و ردها بعد قیام الحجه و وضوح الامر».[۶۷۰] مامون فدک را وقتی به فرزندان زهرا - سلام الله علیها - پس داد که جلسه‌ی نمایشی محاکمه‌ای بین ابوبکر و فاطمه - سلام الله علیها - تشکیل داد و دو نفر را که یکی نقش ابوبکر و دیگری نقش وکیل فاطمه - سلام الله علیها - را ایفا می‌کردند به حضور طلب کرد و بعد از محاکمه و استدلال آنها و ثبوت حق وکیل زهرا - سلام الله علیها - دستور داد فدک به ورثه‌ی واگذار شود. آنچه که از گفتار فوق نتیجه می‌گیریم این است که فدک در دست زهرا - سلام الله علیها - [صفحه ۴۲۴] بوده و نیز مالکیت حقیقی و قطعی وی نسبت به فدک یک مسئله‌ی معلوم و روشن بوده است. فاطمه - سلام الله علیها - که طاهره و صدیقه بود و طهارت او را خدا بیان فرموده، تا آخرین لحظات شهادت در رابطه با ادعای فدک مخاصمه داشت، زیرا که او مالک فدک و متصرف آن بود. و دیگر دلیل نداشت که بینه و شاهد اقامه نماید و اصولا از نظر قاعده‌ی فقهی و در مقام اثبات مالکیت، متصرف نباید اقامه بینه کند، بلکه مدعی نفی مالکیت متصرف باید بینه و شاهد بیاورد. و آنچه که از بررسی کتب معتبر اهل سنت پیدا است اینکه: ابوبکر ادعا کرد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - امر فدک را بعد از خود به حکومت موکول نموده است. و باز ادعا نمود که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است: ذریه و فرزندان من فقط می‌توانند در خوراک و غذای خود از این مال استفاده کنند ولی بر آن ولایت ندارند. این دو ادعای ابوبکر در رابطه با نفی مالکیت فاطمه - سلام الله علیها - بود، و این ابوبکر بود که باید اقامه‌ی دلیل و بینه کند و شاهد بیاورد نه فاطمه - سلام الله علیها -، یعنی وقتی که او ادعا می‌کرد فدک به بیت‌المال برمی‌گردد، باید در این ادعای خود شاهد و گواه بیاورد و طبیعی است که ادعای بدون شاهد در مقابل کسی که ادعای ارث و بخشش را می‌کند مسموع و پذیرفته نمی‌شود. بنابراین درخواست ابوبکر از فاطمه - سلام الله علیها - مبنی بر اقامه‌ی بینه بی‌جهت بوده است، در حالی که دخت گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شاهد هم اقامه فرمود، ولی ابوبکر که مدعی نفی مالکیت و نفی ارث بود، هیچ‌گونه دلیل و مدرکی نداشت. همان طوری که در «فصل فدک و ادعای زهرا - سلام الله علیها -» گفته شد، اگر کسی بگوید که ابوبکر در مورد فدک بر اساس علم خود عمل کرده است و بر حسب روایتی که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل نمود، تشخیص داد که فدک به همه‌ی مسلمین تعلق دارد و لذا آن را از فاطمه - سلام الله علیها - گرفت. در جواب گفته می‌شود: بر فرض که فاطمه - سلام الله علیها - متصرف فدک هم نبود: اولاً حاکم حق ندارد بر اساس علم خود قضاوت کند [۶۷۱] چرا که [صفحه ۴۲۵] پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: «انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان» (همانا من بین شما به روش بینه و قسم قضاوت می‌کنم) و در این حدیث کلمه‌ی حصرا فاده می‌کند که در خصومت و نزاع از طرف مدعی باید بینه اقامه شود و به همین جهت است که فاطمه - سلام الله علیها - بینه اقامه فرمود، اگر چه درخواست بینه از وی از طرف حکومت اشتباه بود، برای اینکه او متصرف بود و حاکم که ادعای نفی مالکیت می‌کرد باید شاهد می‌آورد. و ثانیاً اگر حاکم بر اساس روایتی که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرد تصرف فاطمه - سلام الله علیها - را نامشروع می‌دانست و یقین داشت که فاطمه - سلام الله علیها - مالک نیست، دیگر جایی برای درخواست شاهد و بینه باقی نمی‌ماند،

برای اینکه شهادت شاهد بر خلاف علم و یقین حاکم نتیجه‌ای ندارد. اگر ابوبکر خود مستقیماً از زبان مبارک پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده که متروکه‌ی وی مال همه مسلمین است، این خود علم و یقین به موضوع است و دیگر معنی نداشت که از فاطمه - سلام الله علیها - درخواست بینه کند و همه‌ی فقهای اسلامی گفته‌اند که مدعی سخنش بر خلاف اصل می‌باشد و اگر از ادعایش دست بردارد، اصل نزاع و مخاصمه حل می‌گردد و اینجا هم اصل طرف کسی است که متصرف می‌باشد و فاطمه - سلام الله علیها - متصرف فدک بود و ابوبکر بود که ادعای نفی ملکیت فاطمه - سلام الله علیها - را می‌کرد و اگر از ادعایش دست برمی‌داشت مسلم نزاع حل بود. خواننده‌ی گرامی با توجه به گفتار این فصل ملاحظه فرمودید که اولاً فدک مال خالص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود که به دخترش بخشید و ثانیاً سرانجام فدک پس از چند بار دست به دست شدن باز هم به فرزندان فاطمه - سلام الله علیها - برگشت که حتی خود خلیفه‌ی دوم آن را به علی - علیه السلام - و عباس برگرداند، با این کار خود مهر ابطال به روایت نفی ارث پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و ادعای نفی مالکیت فاطمه - سلام الله علیها - که ابوبکر ناقل آنها بود، زد!! آری فدک مال خالص پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود که به امر خدا به دخترش [صفحه ۴۲۶] فاطمه - سلام الله علیها - بخشید و ابوبکر در سال ۱۱ هجری قمری بعد از ده روز از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر خلاف سه قاعده‌ی فقهی، اصولی و عمومات قرآن، آن را از فاطمه - سلام الله علیها - گرفت. یکی از قواعد فقهی تسلط و متصرف بودن است و فاطمه - سلام الله علیها - مدت سه سال و اندی بر فدک مسلط بود و در تصرف داشت و این قاعده‌ی فقهی و حکومتی حکمش این است که تا زمانی که مدعی دوم، ملکیت خود را روی قواعد شرعی و قانونی ثابت نکند، معلوم است که ملکیت برای شخصی که متصرف است و حیازت کرده و تسلط دارد می‌باشد و بسیاری از مسلمین می‌دانستند که فاطمه - سلام الله علیها - مالک فدک می‌باشد. قاعده‌ی دوم شاهد و بینه است و از نظر فقه اسلام اگر طرف مدعی بر ادعای خود بینه اقامه کرد، ملکیت آن ثابت می‌شود، لذا فقها همه فتوی داده‌اند که در مقام دعوا و مخاصمه اگر یک نفر عادل هم شهادت می‌دهد، می‌شود به شهادت او ترتیب اثر داد. چنانچه در خلال فصل‌های گذشته گفته شد: فاطمه - سلام الله علیها - علی - علیه السلام - و ام‌ایمن را در مرحله‌ی اول و در مرحله‌ی دوم علی - علیه السلام - و ام سلمه، حسن و حسین - علیها السلام - را به عنوان شاهد آورد. اگر ام‌ایمن و ام سلمه و امام حسن - علیه السلام - و امام حسین - علیه السلام - را هم نمی‌آورد تنها شهادت علی - علیه السلام - کافی و وافی بود، زیرا که عدالت علی - علیه السلام - از طرف خدا و رسول ثابت و تایید شده است که متأسفانه شهادت به نفع همسر تلقی و پذیرفته نشد. قاعده‌ی سوم عموم قرآن می‌باشد که عمومات قرآن توریث انبیا را تثبیت فرموده است: «رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب». [۶۷۲]. از نظر حکم شرع و عقل هر چیز مشکوکی که اساس درستی ندارد و مقابل محکمت و عمومات قرآن قرار بگیرد باطل است و به دیوار باید زد، بنابراین از نظر ادله‌ی نقلی و عقلی هر انسان متشرع و عاقل حکم می‌کند که فاطمه - سلام الله علیها - در ادعایش بر حق بود. [صفحه ۴۲۷]

فاطمه در آئینه‌ی اشعار

دوران کودکی

«بیضاء تسحب من قیام شعرها و تغیب فیه و هو جثل اسحم» (سفید چهره‌ای که وقتی از زمین بلند می‌شود مویش بر زمین کشیده می‌شود و این موهای بلند که پیچیده به هم و سیاه است، بدن او را در خود می‌پوشاند. «فکانها نهار مشرق و کانه لیل علیها مظلم» [۶۷۳]. (گویا وی در میان آن موهای سیاه و بلند همچون روز می‌درخشید و وقتی که آن موهای سیاه و انبوه چهره‌ی او را می‌پوشاند، مثل اینکه شب تاریک آشکار می‌گردد).

در دوران طفولیت در دانشگاه وحی تربیت شد

«ادب الله اربعین سنینا احمد المصطفی بکلتا یدها» «انه کان قد یودبها بصفات حمیده حوایها» (خداوند چهل سال به لطف و عنایت و فضل و کرم خود پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- برگزیده را تادیب نمود و او هم فاطمه- سلام الله علیها- را به صفات و کمالات در دانشگاه معارف و علوم نبوی خود که فاطمه خود همه‌ی آنها را دارا بود، پرورش داد). [صفحه ۴۲۸]

فاطمه از جهت نسب بهتر از عرب و عجم است

«من مثل فاطمه الزهراء فی نسب و فی فخار و فی فضل و فی حسب» «و الله فضلها حقا و شرفها اذ کانت ابنه خیر العجم و العرب» (چه کسی در نسب و حسب و افتخار و فضیلت مانند فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- می‌باشد، در حالی که خداوند او را واقعا فضیلت و شرف بخشیده چون که او دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بهترین عجم و عرب است).

طهارت و پاکیزگی فاطمه و نجات دوستان

ابن صباغ مالکی می‌گوید: «ان النبی محمد و وصیه و ابنیه و ابنته البتول الطاهره» «فاطمه اهل العباء فاننی بولائهم ارجو السلامه و النجا فی الاخره» [۶۷۴]. (پیامبر خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- و جانشین او امیر مؤمنان و دو فرزند آن حضرت و دخت پاک و پاکیزه‌ی او، همان اهل عبا هستند که با دوستی و ولایت آنان سلامت و نجات را در سرای آخرت امیدوارم).

فاطمه بهترین همسر از دیدگاه شافعی

«الی م، الی م و حتی متی أعاتبُ فی حُبِّ هذا الُفتی» (تا کی، تا کی و تا چه زمان مرا در محبت و دوستی این جوانمرد سرزنش می‌کنید؟! «هل زوجت غیره فاطم و فی غیر هر هل اتی هل اتی» [۶۷۵]. (آیا فاطمه با غیر او ازدواج کرده است؟ و آیا برای غیر او سوره هل آتی آمده است؟)

فاطمه فرشته‌ای بصورت انسان

«المصطفی جبریل اطعمه تفاحه فی لیله الاسری» [صفحه ۴۲۹] «فتکونت منه لذاک غدت بین الوراى انسیه حوراء» [۶۷۶]. (در شب معراج جبرئیل سببی به پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- برگزیده خوراند که نطفه‌ی زهرا- سلام الله علیها- از آن به وجود آمد و به همین جهت او در بین مردم فرشته‌ای است به صورت انسان).

دوستی فاطمه و فرزندان او از نگاه فاشع

«یا راکبا قف بالمصحب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض» «سحرا اذا فاض الحیحج الی منی فیضا کما نظم الفرات الفانض» «ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض» [۶۷۷]. (ای سواری که عازم حج هستی! در آن جا که نزدیک منی ریگ‌ها را برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زایران خانه‌ی خداست، بایست و فریاد بزن و به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می‌باشند، فریاد بزن و هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می‌کنند و همچون سیل عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند، آری فریاد بزن و بگو: اگر محبت و دوستی آل محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- رفض و ترک است، پس همه‌ی جن و انس بدانند و شاهد باشند که من رافضیم).

فاطمه و دوستی آل‌طه از نظر محی‌الدین العربی

«رایت ولائی آل‌طه فریضه علی رغم اهل البعد یورثنی القربی» (دوستی اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را واجب می‌دانم و علی رغم آنان که از اهل بیت و «فاطمه - سلام الله علیها» دورند آیه قربی مرا به اهل بیت - علیه السلام - نزدیک می‌کند). «فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی بتبلیغه الا الموده فی القربی» [صفحه ۴۳۰] (رسول گرامی اسلام برای انجام رسالت و هدایت و رساندن پیام خدا به مردم اجر و پاداشی نخواست مگر دوستی و پیروی اهل بیتش را). از نظر امام شافعی قبولی صلوات در گروهی دوستی و درود فرستادن بر فاطمه و فرزندان او می‌باشد: «یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله» (ای اهل بیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دوستی شما از طرف خداوند واجب شده است و در قرآن از جانب خداوند دوستی و پیروی از شما نازل شده است). «کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصلی علیکم لا صلوه له» [۶۷۸]. (در قدر و جلالت و منزلت شما خاندان همین بس که هر کس نماز بخواند و در آن بر شما خاندان درود و رحمت و تحیت نفرستد نمازش نماز نیست).

فاطمه و شب عروسی در اشعار همسران پیامبر

ام سلمه: «سرن بعون الله جاراتی و اشکرن فی کل حالات» (راه روید به یاری خدا ای هم قدمان من و پروردگار را در هر حال شکر و سپاس نمایید). «و ذکرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات» (به یاد آورید آنچه را که پروردگار به شما انعام فرمود، شما را از ناراحتیها و آفات دور داشت). «و سرن مع خیر النساء الوری تفدی بعمات و خالات» (و با بهترین زنان عالم هستی «فاطمه - سلام الله علیها» که عمه و خاله‌ها فدایش کردند راه بروید). «یا بنت من فضله ذو العلی بالوحی منه و الرسالات» [صفحه ۴۳۱] (ای میوه بهشتی! ای دختر بزرگ مردی که خدای بلند مرتبه او را با وحی و رسالت و نبوت فضیلت و برتری بخشید). سروده‌ی عایشه در شب عروسی: «یا نسوه استترن بالمعاجز و اذکرون ما یحسن فی المحاضر» (هان ای بانوان مسلمان خویش را در روسری‌ها و پوششها بیوشانید و آنچه را که شایسته و مناسب است در مجالس به زبان آورید). «و اذکرن رب الناس اذ یخصنا بدینه مع کل عبد شاکر» (شما پروردگار مردم را به یاد آورید که ما و هر بنده‌ی سپاسگزاری را به دین خود مفتخر ساخت). «والحمد لله علی افضاله والشکر لله العزیز القادر» (سپاس و ستایش از آن خداوند بلند مرتبه‌ای است که همت‌ها را ارزانی داشته است). «سرن بها فلاله اعطی ذکرها و خصها منه بطهر طاهر» (فاطمه - سلام الله علیها - دخت محبوب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را (به خانه‌ی شوهر) حرکت دهید که خدا یاد و نامش را بلند و جاودانه ساخته و به او همسر پاکیزه‌ای چون علی - علیه السلام - ارزانی داشته است). [۶۷۹]. حفصه هم چنین سروده است: «فاطمه خیر النساء البشر من لها وجه کوجه القمر» (فاطمه - سلام الله علیها - بهترین زنان بشر است، آن کسی که صورتی همچون روشنی قرص ماه دارد). «فضلک الله علی کل الوری بفضل من خص بای الزمر» (خداوند به فضل خود تو را به آیه‌های زمر بر تمام جهانیان برتری داده است). «زوجک الله فتی فاضلا اعنی علیا خیر من فی الحضرم» [صفحه ۴۳۲] (خداوند تو را به جوانی با فضیلت، یعنی علی - علیه السلام - بهترین و شایسته ترین انسانها تزویج فرمود). فسرن جاراتی بها انها کریمه بنت عظیم الخطر» (ای هم قدمان با «فاطمه» راه بروید و سرور و شادمانی کنید که او بانویی بزرگوار و دختر بهترین و اشرف مخلوقات است). معاذه هم انشاد کرد: «اقول قولاً فیه ما فیه و اذکر الخیرات و ابدیه» (سخنی را بگویم که در آن آنچه که باید باشد هست، خوبیها و برکاتی را بر زبان جاری کنم و آشکار سازم). «محمد خیر بنی آدم ما فیه من کبر و لاتی» (محمد بهترین فرزندان آدم است و با این عظمت و فضیلت نه تکبر دارد و نه بر خود می‌بالد). «بفضله عرفها رشدنا فلاله بالخیر یجازیه» (ما به فضل و عنایت او هدایت یافتیم، پس خدا به او پاداش خیر عنایت فرماید). «و نحن مع بنت نبی الهدی ذی شرف قد مکنت فیه» (و ما همراه با دختر پیامبر هدایت و رحمت هستیم، که تمام فضائل و شرافت در او جمع و فراهم شده است). «فی ذروه شامخه اصلها فما اری شیئا یدنیه» [۶۸۰]. (او در اصالت و نجابت و مقام شامخ انسانی در قله بلند نیست که هیچ کس را به مقام قرب او نزدیک نمی‌بینم).

فاطمه عابدترین انسان

«ما كان في هذه الامه اعبد من فاطمه كانت تقوم حتى تورم قدمها» [۶۸۱]. [صفحه ۴۳۳] (در این امت کسی نبود که از جهت عبادت و راز و نیاز به درگاه بی نیاز عابدتر از فاطمه- سلام الله علیها- باشد و چندان به عبادت و خلوت با معبود خویش می‌ایستاد که پاهایش متورم می‌شد).

فاطمه و پنهان شدن آفتاب از نور سیمایش

«خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس بالشفق» (آفتاب از نور رخسار و سیمای نبوی او (فاطمه- سلام الله علیها-) خجل شده و در پشت ابرها و شفق متواری و پنهان می‌گردد). «و حیاء من شمائلها یتغی الغصن بالورق» [۶۸۲]. (و غنچه و شکوفه و گل از مشاهده‌ی شمایل او با حالت شرمندگی خود را در برگ‌ها می‌پوشاند).

از حوا و مریم بالاتر است

«ان قیل حواء قلت فاطم فخرها او قیل مریم قلت: فاطم افضل» (اگر گفته شود حواء مادر انسانهاست، می‌گوییم: فاطمه- سلام الله علیها- افتخار اوست. اگر گفته شود مریم پاک است: فاطمه- سلام الله علیها- از او بالاتر است). «افهل لحواء والد کمحمد؟ ام هل لمریم مثل فاطم اشبل» (آیا حواء پدری بزرگوار مانند محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- داشت؟ و آیا مریم شیر مردان و شیر بچه‌هایی مثل فاطمه- سلام الله علیها- به دنیا آورد؟). «کل لها حین الولاده حاله منها عقول ذوی البصائر تذهل» (هر یک از آن دو (حواء و مریم) به هنگام ولادت فرزندشان حالت و شرایط سختی را داشتند که عقل و خرد را از عقلا و خردمندان می‌برد). [صفحه ۴۳۴]

فاطمه و ایثار و فداکاری

سبط جوزی و دیگران گفته‌اند: «فاطمه ذات المجد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین» (فاطمه- سلام الله علیها- صاحب عظمت و جلالت و دارای بالاترین مراتب یقین، و ای دختر بهترین مردم که همه ارزشها و کمالات در او جمع شده است). «اما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین» (آیا فقیر و نیازمندی را که به دم در ایستاده و ناله و تضرع می‌کند نمی‌بینی؟! «یشکو الی الله و یستکین یشکو الینا جایع حزین» (به پیشگاه خدا شکوه می‌کند و به او خود را آرامش می‌بخشد، در حالی که ناراحت و گرسنه است به سوی ما شکوه و ناله می‌کند). «کل امرء بکسبه رهین و فاعل الخیرات یستیین» (هر انسانی در روز قیامت پاداش و کیفرش در گروه کار و عملش می‌باشد و کسی که کارهای نیک انجام دهد، یا انجام داده است زود نتیجه کارش را هم می‌بیند). «و للبخیل موقف مهین تهوی به النار الی سجین» «شراب الحمیم و الغسلین» (و برای افراد بخیل و تنگ نظر توقف گاهی سخت است که به واسطه‌ی بخل در آتش سقوط می‌کنند و منزلگاه و ماوای او سجین بوده و آب شرب او چشمه جوشان و سوزان حمیم و آبی که از چرک و کثافت انسانهای گناهکار جمع شده است می‌باشد). قالت فاطمه- سلام الله علیها-: «اطعمه و لا ابالی الساعه ارجو اذا اشبعت ذا مجاعه» «ان الحق الاخیار والجماعه و اسکن الخلد و لی شفاعه» (فاطمه- سلام الله علیها- فرمود: مسکین را اطعام و سیر می‌کنم و هیچ گونه باک ندارم که این لحظه و ساعت را (و لو اینکه خودم گرسنه هستم) و امیدوارم که وقتی [صفحه ۴۳۵] گرسنه‌ای را سیر کردم، خداوند که اختیار همه مخلوقات به دست اوست، مرا در بهشت جاوید خود سکنی دهد و شفاعت مرا قبول فرماید). «فاطم بنت السید الکریم بنت نبی لیس بالذمیم» (فاطمه- سلام الله علیها- دختر سرور و آقای بزرگوار است و دختر پیامبری که صفت‌های

زشت و نکوهیده در او نیست). «قد جائنا الله بذالیتیم قد حرم الخلد علی اللیثم» (به تحقیق خداوند آورده است برای ما این یتیم بی سرپرست را که خداوند جاودانگی در بهشت را بر آدم لئیم و بخیل حرام فرموده است). «یحمل فی الحشر الی الجحیم شرابه الصدید والحمیم» (آدم بخیل و لئیم در روز قیامت به جهنم برده می شود و آب شرب وی از چرک و زرد آب و خونابه‌ی چرکی و آب گرم و جوشان می باشد). «من یجود الیوم فی النعیم شرابه الریحق والتسنیم» (کسی که امروز بذل و بخشش می کند فردای قیامت آب شربش آب خالص و زلال و خوش گوار بهشتی خواهد بود). قالت فاطمه: «انی اطعمه و لا ابالی و اوثر الله علی عیالی» «و امسو جیاعا و هم اشبابی» (فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: اطعام و سیر می کنم بچه یتیم را و از این کار خودم هیچ گونه نگرانی ندارم و او را بر خودم مقدم می دارم و در راه خدا ایثار می کنم (حاضرم خودم گرسنگی بکشم تا بنده‌ی ضعیف و مستحق خدا ناامید نشود) و فرزندانم با شکم گرسنه شام کردند و اینان بچه شیران منند، از گرسنگی خودشان باک ندارند). «فاطم یا بنت النبی احمد بنت نبی سید مسعود مسدد» (فاطمه - سلام الله علیها - ای دختر پیامبری که خداوند او را احمد نامیده است. و دختر [صفحه ۴۳۶] پیامبری که آقا و سرور و سالار همه‌ی پیامبران می باشد). «منی علی اسیرنا المقید من یطعم الیوم یجده فی الغد» (آرزوی اسیر ما که مقید و بی کس است، اگر کسی امروز او را اطعام کند در فردای قیامت نتیجه کار خیر و اطعام خویش را می یابد). «عند العلی الماجد المجد من یزرع الخیرات سوف یحصده» (در نزد خدای بلند مرتبه و بزرگوار، کسی که کارهای خیری را انجام دهد زود است که نتیجه کار و زرع خود را درو کند و به دست بیاورد. قالت فاطمه: «لم یتق عندی الیوم غیر صاع قد مجلت کفی مع الزراع» (فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: امروز در نزد من جز یک صاعی دیگر چیزی باقی نمانده است، به تحقیق دو کف دست من با ذراع ورم کرده است). «ابنای و الله مع الجیاع ابوهما للخیر ذو اصطناع» [۶۸۳]. (قسم به خدا دو فرزندم از گرسنگی رنج می برند، و پدر آنان در کارهای خیر و رسیدگی به محرومین در تلاش و فعالیت می باشد).

فاطمه و زورگویی خصم

«و دعوی القوی کدعوی السباع من الظفر و الناب برهانها» [۶۸۴]. (ادعای زورمند همانند ادعای درندگان است و دلیل و مدرک آن چنگال و دندان برنده او می باشد).

فاطمه و اقامه شهود و نپذیرفته شدن آنها

«ثم قالت فتحله لی من والدی المصطفی فلم ینحلاها» [صفحه ۴۳۷] (فاطمه - سلام الله علیها - فرمود فدک اعطا و بخشش پدرم برای من است، ولی آن دو نفر فدک را به وی باز نگرداندند). «فاقامت بها شهودا فقالوا بعلها شاهد لها و ابناها» (آن دو نفر گفتند که شاهد بیاورد، فاطمه شهود آورد و گفتند که شاهد شوهرش و دو فرزندش می باشد و قبول نکردند). «لم یجیزوا شهاده ابنی رسول الله هادی الانام اذ صباها» (لم یکن صادقا علی و لا فاطمه عند هم و لا ولداها» (گواهی دو پسر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نپذیرفتند در حالی که وی (پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هادی و پیشوای مردم بود زیرا که آن دو نفر با زهرا - سلام الله علیها - دشمنی ورزیدند). (علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - در نزد آنها راستگو و صادق نبودند و فرزندان آنها حسن - علیه السلام - و حسین - علیه السلام - هم راستگو نبود). «کان اتقی لله منهم عتیق قبح القائل المحال و شاها» (بودند افراد نیکوکار و با تقوایی از مسلمانان که به جهت ترس از خدا و روز قیامت از زورگویی و حسادت پرهیز می کردند).

فاطمه و ادعای نخله بودن فدک

«و ات فاطم تطالب بالارث من المصطفی فما وراثها» (فاطمه - سلام الله علیها - آمد و ارث خود را مطالبه فرمود، که از مصطفی -

صلی الله علیه و آله و سلم - آنچه که مانده است برای اوست). «لیت شعری لما خولفت سنن القرآن فیها و الله قد ابراه» (ای کاش می‌دانستیم آن هنگامی که با روش قرآن در مورد فاطمه - سلام الله علیها - مخالفت شد و در حالی که خدا آن روش و سنن را ظاهر فرمود بود). «رضی الناس اذتلوها بمالم لیرض فیها النبی حین تلاها» [صفحه ۴۳۸] «نسخت آیه الموارث منها ام هما بعد فرضیها بدلاها» «ام تری آیه الموده لم ثلاث بود الزهراء فی قرباها» (آیهی ارث در آن هنگام یا از قرآن نسخ شد؟ و یا اینکه آن دو نفر بعد از تثبیت آیهی ارث آن را تبدیل کردند و تغییر دادند). (یا اینکه چنین می‌پنداشتند که آیه دوستی نسبت به نزدیکان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مورد زهرا - سلام الله علیها - وارد نشده است؟! «ثم قال ابو کک جاء بهذا حجه من عنادهم ناصباها» (سپس آن دو نفر گفتند: پدرت این حدیث را گفت و این (نحن معاشر الانبیاء) حجتی بود که آنان از روی دشمنی نصب کردند). «قال: للانبیاء حکم بان لایورثوا فی القدیم و انتهزها» (گفت: حکم خدا این است که پیامبران در قدیم ارث نمی‌گذارند و او را رد کردند). «افبت النبی لم تدر ان کان النبی الهدی بذلک فاه» «بضعه من محمد خالفت ما قال حاشاها مولاتنا حاشاها» (آیا پاره تن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با گفتار وی مخالفت می‌ورزد؟ (اگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین چیزی را فرموده است) و منزه است بی‌بی ما فاطمه - سلام الله علیها - از مخالفت با گفتار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -). «سمعته یقول ذاک و جاءت تطلب بالارث ضله و سفاه» (آیا دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این مطلب را شنید و در عین حال از روی سفاهت و گمراهی مطالبه‌ی ارث کرد؟! «هی کانت لله اتقی و کانت افضل الخلق عفه و نزاها» (فاطمه - سلام الله علیها - در راه خدا پرهیزکارترین افراد بود. و از جهت عفت و پاک دامنی از همه‌ی مردم برتر بود). «او تقول النبی قد خالف القرآن و یح الاخبار ممن رواها» [صفحه ۴۳۹] (آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر خلاف آیات قرآن سخن رانده است؟ وای بر کسی که این اخبار را گفته، از چه کسی اینها را روایت کرده است؟). «سل بابطال قولهم سورة النمل و سل مریم التی قبل طها» (برای باطل کردن گفتار و سخنان این دروغ‌گویان از سوره نمل بپرس و از سوره‌ی مریم که قبل از سوره طه قرار گرفته است سوال کن). «فهما ینبتان عن ارث یحیی و سلیمان من اراد انتباها» (آن دو سوره از ارث یحیی و سلیمان خبر می‌دهند برای کسی که بیداری را اراده کرده است). «فدعت و اشتکت الی الله من ذاک و فاضت بدمعها مقلتاها» [۶۸۵]. (زهرا - سلام الله علیها - از آن دو نفر کناره گرفت و به درگاه ذات احدیت شکایت برد و از این ظلم و ستم از چشمهای مبارکش اشکها جریان داشت).

فاطمه و برگشت فدک

دعبل شاعر معروف می‌گوید: «اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامونها شما فدکا» [۶۸۶]. (روزگار و زمین و زمان، خندان شد در آن موقع که مامون فدک را به بنی‌هاشم برگرداند).

فاطمه و گناه بزرگ سران سقیفه در اشعار کمیت

«انی احب امیر المؤمنین و لا اریسب ابوبکر و لا عمرا» (من دوست دارم امیر المؤمنین علی - علیه السلام - را ولی راضی نمی‌شوم که به ابوبکر عمر ناسزا گویم). [صفحه ۴۴۰] «و لا اقول اذا لم یعطیا فدکا بنت النبی، صلی الله علیه و آله و سلم، و لا میراثه کفرا» (من نمی‌گویم که آن هنگامی که فدک را به دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پس ندادند و میراث رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را به او واگذار نکردند کافر شدند). «الله یعلم ماذا یتیان به یوم القیامه من عذر اذا اعتذرا» [۶۸۷]. (خدا می‌داند که با آنها در عالم قیامت (در آن موقع که در دادگاه عدل پروردگار قرار می‌گیرند) چگونه معامله کند و آنان چه عذری در دادگاه عدل الهی بیاورند).

فاطمه و نقض عهد صحابه‌ی پدرش

«نقضوا عهد احمد فی اخیه و اذا قوا البتول ما اشجها» (آنان پیمان پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را در مورد برادرش (علی- علیه السلام-) گسستند و به دختر گرامیش «بتول» درد و رنجی که دل هر انسان آزاده را به درد می‌آورد، چشانندند). «یوم جاءت الی عدی و تیم و من الوجد ما اطال بکاها» (روزی که فاطمه- سلام الله علیها- به سوی ابوبکر و عمر آمد، بر او ظلم و ستمی رفته بود که گریه‌هایش را طولانی می‌ساخت). «فدنت و اشتکت الی الله شکوی و الرواسی تهتر من شکواها» (به آنان نزدیک شد، ولی به خاطر اینکه آنها حقش را ضایع و پامال کردند به درگاه خدا شکایتی جانسوز کرد، شکایتی که کوههای سر بفلک کشیده به لرزه آمدند).

رنج‌های فاطمه بعد از رحلت پیامبر از زبان خودش

«قد کان بعدک انباء و هنبثه لو کنت شاهدها لم یكثر الخطب» (بعد از تو ای پدر خبرها شد و چه حوادث و مشکلاتی پیش آمد که اگر تو آنها را [صفحه ۴۴۱] می‌دیدی این قدر غم و غصه بزرگ نمی‌شد). «انا فقد ناک فقد الارض و ابلها و اختل قومک فاشهد هم مفقد نکبوا» (ما آن چنان تو را گم کردیم و از دست دادیم همانند زمینی که باران نمی‌یابد، عزیزانت بیچاره شدند و بین آنها را چقدر ذلیند). «ایدی رجالنا نجوی صدورهم لما مضیت و حالت دونک الترب» (مردانی کینه‌توز آنچه که در سینه‌های خود پنهان داشته بودند ظاهر کردند، چون تو رفتی و خاک تو را فرا گرفت). «تهجمتنا رجال و استخف بنا لما فقدت و کل الارض مغتصب» (بعضی دیگر هم با ما بد رفتاری کرده و ما را سبک شمردند و چون تو درگذشتی همه‌ی روی زمین تاراج گردید). «کنت بدرا و نورا یستضاء به علیک تنزل من ذی العزه الکتب» (تو مانند ماه چهارده بودی که همه از نور آن روشنایی می‌جستند و از صاحب همه‌ی کمالات بر تو کتاب نازل می‌شد). «و کان جبریل بالایات یونسنا فقد فقدت فکل الخیر محتجب» (جبرئیل به آیات قرآن ما را انس می‌داد، به تحقیق با فقدان تو همه‌ی خوبی‌ها و ارزشها از ما پنهان گردید). «فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما مضیت و حالت دونک الحجب» (ای کاش پیش از تو مرگ با ما مصادف می‌شد، پیش از آن که تو رحلت کنی و پرده‌ها میان ما و تو حایل باشند). «انا رزنا بما لم یرز ذو شجن من البریه لاعجم و لا عرب» [۶۸۸]. (ما چنان بلا و مصیبت دیدیم که هیچ اندوهگین و مصیبت زده‌ای از عرب و عجم چون ما نباشد). [صفحه ۴۴۲]

فاطمه و ناله‌های علی در کنار تربت او

«اری علل الدنیا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل» (خود می‌نگرم که رنج‌ها و ناگواری‌های دنیا بر من هجوم آورده‌اند و کسی که این همه رنج و ناراحتی، او را احاطه کند، همواره بیمار خواهد بود). «لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل» (میان دو دوست پر مهر سرانجام فراق و جدایی است و هر چیزی دیگر جز جدایی دوست، تحمل آن سهل و آسان است). «و ان افتقادی واحدا بعد واحد [۶۸۹] دلیل علی ان لا یدوم خلیل» [۶۹۰]. (و این واقعیت دردناک که من پس از پیامبر مهر و محبت، دختر فرزانه‌ی او را از دست دادم، دلیل بر این است که در این جهان دوست و دوستی دوام ندارد). «مالی مررت علی القبور مسلما قبر الحیب فلم یرد جوابی» (مرا چه سود که از کنار قبرها بگذرم و بر قبر محبوب و دوست خویش سلام دهم اما او جواب مرا ندهد). «احیب مالک لاترد جوابنا انسیت. بعدی خله الاحباب» (ای دوست چه شده که جواب سلام ما را نمی‌دهی، آیا پس از من دوستی احباب را فراموش کرده‌ای؟! امام صادق- علیه السلام- فرموده است: امیرمؤمنان در کنار تربت محبوبش چنین سرود: «حیب لیس بعد له حیب و ما لسواه فی قلبی نصیب» (آن دوست که هیچ دوستی با آن برابری نمی‌کند و در قلب من به جز او هیچ بهره و

نصیب برای دیگری وجود ندارد (او از قلب من هرگز غایب نمی‌شود). «حبيب غاب عن عینی و جسمی و عن قلبی حیبی لا یغیب» [۶۹۱]. [صفحه ۴۴۳] (دوستی که ظاهراً از چشم و بدن من غایب گردید، هرگز از دل من بیرون نرود و غایب نمی‌شود). آن گاه مولی خودش از طرف محبوبش جواب می‌گوید: «قال الحبيب و کیف لی بجوابکم و انارھین جنادل و تراب» «اکل التراب محاسنی فینتکم و حجت عن اهلی و عن اتراب» فعلیکم منی السلام تقطعت عنی و عنکم خله الاحباب» [۶۹۲]. (دوست در جواب گفت: من چگونه پاسخ تو را بگویم در حالی که در گرو سنگها و خاک می‌باشم، خاک اندام مرا خورده و من شما را فراموش کردم و از چشم خانواده و همسالانم ناپدید و پنهان شدم، پس از من بر شما سلام باد که رشته‌ی محبت و دوستی از بین من و شما قطع گردیده است).

ناله‌های علی در کنار قبر فاطمه

«نفسی علی زفرتها محبوبسه یاليتها خرجت مع الزفرت» (جان من با ناله‌های من در سینه‌ام حبس شده ای کاش جان من با همین ناله‌ها بیرون می‌آمد). «لا خیر بعدک فی الحیاه و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی» [۶۹۳]. (پس از تو خیری در زندگی نیست و جز این نیست که از ترس زندگی طولانی گریه می‌کنم). «فراقک اعظم الاشیاء عندی و فقدک فاطمه ادهی الثکول» (فاطمه جان! دوری و جدایی تو در نظر من سهمگین‌ترین چیزهاست و از دست دادن شخصیت شکوه‌باری چون تو ای دخت پیامبر! سخت‌ترین فراق‌ها و از دست دادن دوستان است). [صفحه ۴۴۴] خواننده‌ی گرامی در این دو جلد کتاب که از نظر شما گذشت سیر کوتاهی در ابعاد زندگی دخت والا- گهر و ام ابیهای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و سالار و بزرگ بانوان دو عالم فاطمه‌ی زهرا- سلام الله علیها- نمودیم و گوشه‌هایی از زندگی سرنوشت ساز و سازنده‌ی آن یگانه‌ی دهر را برای شما و آیندگان ترسیم نمودیم: این مجموعه که از معتبرترین کتب اهل سنت جمع‌آوری شده است، در ایام با برکت غدیر و مباحله سنه‌ی ۱۴۱۸ ه. ق شروع و در سالگرد رحلت پیامبر رحمت- صلی الله علیه و آله و سلم- و سبط اکبرش امام حسن مجتبی- علیه السلام- و فرزند دیگرش ثامن‌الائمه علی بن موسی الرضا- علیه السلام- در شب جمعه ۲۸ صفر سنه ۱۴۲۰ هجری قمری به اتمام رسید. نگارنده امید آن دارد که کوثر پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- قبول فرموده و به مهر و امضا و تایید فرزندش بقیه الله الاعظم امام زمان (عج) ارواحنا لرب مقدمه الفداه برساند. در آخر لازم به ذکر است: از آنجا که هیچ کاری ولو اینکه با تحقیق و تدقیق همراه باشد، بدون عیب و نقص و ایراد نیست، و فقط آن که هرگز عیب و نقص در آنها متصور نیست، ذات پاک انبیا و ائمه‌ی معصومین- علیهم السلام- می‌باشند، لذا از شما خواننده‌ی محترم انتظار دارد که هرگونه عیب و نقص ادبی و علمی و تاریخی را رهنمون فرموده و این جانب را سرفراز فرمایید. آن که قابل ستایش و پرستش می‌باشد ذات یگانه است. ما توفیقی الا بالله العلی العظیم و علیه توکل و الیه انیب. سیدمهدی هاشمی حسینی

پاورقی

[۱] بنابر اقوال اهل سنت بعضی شش و بعضی چهار ماه پس از رحلت پیامبر اکرم را گفتند. [۲] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵ و مسند ابی داود، ج ۳، ص ۱۱۴ و ۱۱۳ و تذکره ابن جوزی، ص ۲۸۵ و الثغور الباسمه فی مناقب الفاطمه، ص ۳۶. [۳] اعلام النسل، ج ۴، ص ۱۱۴ و ۱۱۳ و تذکره ابن جوزی، ص ۲۸۵ و الثغور الباسمه فی مناقب الفاطمه، ص ۳۶. [۴] سوره آل عمران، آیه ۱۸۵، انبیاء، آیه ۳۵، عنکبوت، آیه ۵۷، (هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید). [۵] سوره قصص، آیه ۸۸ (هر چیز جز ذات پاک الهی نابود و فانی است). [۶] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴، (نیست محمد مگری پیامبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و از این جهان در گذشتند و اگر او نیز به مرگ یا شهادت در گذشت...). [۷] در صحیح مسلم «اثنونی اکتب لکم کتابا» آمده است. [۸] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۴

و ۵۵، و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و در عبارت صحیح مسلم آمده است: «قال: وسکت عن الثالثه او قال: فانسيتها»
 والسیره النبویه، ج ۴، ص ۴۵۰ والبدايه والنهایه، ج ۵، ص ۲۰۰ و صحیح بخاری، ج ۱۳، ص ۳، ۱۳ و فتح الباری، ج ۶، ص ۲۷۱
 والجزیه و المودعه، حدیث ۳۱۶۸، ج ۸، ص ۱۳۲ و المغازی، حدیث ۴۴۳۲. [۹] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۵ و صحیح مسلم، ج
 ۳، ص ۱۲۵۹ و در کتاب صحیح مسلم به جای کلمه «احتضر» حضر آمده است که هر دو به معنی مرگ است و به جای «لکم» در
 آخر روایت لهم آمده است. [۱۰] ملل و نحل، ج ۱، ص ۵۹ والسیره النبویه، ج ۴، ص ۴۵۰ و ۴۵۱ والبدايه والنهایه، ج ۵، ص ۲۰۰.
 [۱۱] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴. [۱۲] سوره زمر، آیه ۳۰. [۱۳] سوره نجم، آیات ۱ الی ۴، قسم به ستاره (ثریای نبوت)
 چون فرود آید، که صاحب شما (محمد- صلی الله علیه و آله و سلم-) هیچ گاه در گمراهی و ضلالت نبوده است و هرگز به هوای
 نفس سخن نمی گوید، سخن او غیر از وحی خدا نیست. [۱۴] سوره نساء، آیه ۵۹. [۱۵] سوره نساء، آیه ۸۰. [۱۶] تفسیر
 جامع البیان، ج ۵، ص ۹۲، و روح المعانی، ج ۵، ص ۶۵ و تفسیر الشکاف، ج ۱، ص ۵۲۴ و تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۲۹، و تفسیر
 الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۳ و فتح القدر، ج ۱، ص ۵۲۶ والجامع الاحکام القرآن، ج ۵، ص ۲۶۰ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲، ص ۱۷۶، و
 آنچه که از بیانات این تفاسیر پیداست، اطاعت رسول الله عام است، و چه در زمان حیات و چه در زمان رحلت واجب است و
 تخلف از آن گناه نابخشودنی می باشد، تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۷۸. [۱۷] تفسیر جامع البیان، ج ۵، ص ۹۲، و روح المعانی، ج
 ۵، ص ۶۵ و تفسیر الشکاف، ج ۱، ص ۵۲۴ و تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۲۹، و تفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۳ و فتح القدر، ج ۱،
 ص ۵۲۶ والجامع الاحکام القرآن، ج ۵، ص ۲۶۰ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲، ص ۱۷۶، و آنچه که از بیانات این تفاسیر پیداست،
 اطاعت رسول الله عام است، و چه در زمان حیات و چه در زمان رحلت واجب است و تخلف از آن گناه نابخشودنی می باشد،
 تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۷۸. [۱۸] تفسیر جامع البیان، ج ۵، ص ۹۲، و روح المعانی، ج ۵، ص ۶۵ و تفسیر الشکاف، ج ۱، ص
 ۵۲۴ و تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۲۹، و تفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۳ و فتح القدر، ج ۱، ص ۵۲۶ والجامع الاحکام القرآن، ج ۵،
 ص ۲۶۰ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲، ص ۱۷۶، و آنچه که از بیانات این تفاسیر پیداست، اطاعت رسول الله عام است، و چه در زمان
 حیات و چه در زمان رحلت واجب است و تخلف از آن گناه نابخشودنی می باشد، تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۷۸. [۱۹] پیامبر
 سخنی از روی هوای نفس نمی گوید و هر چه می گوید جز وحی خدا چیز دیگری نیست، سوره نجم، آیه ۴ - ۳. [۲۰] اکثر منابع
 اهل سنت این حدیث را نقل کردند. [۲۱] مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۷، و ج ۴، ص ۳۷۱ و اسد الغابه ج ۲، ص ۱۲، و صحیح
 ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸ و ج ۵، ص ۱۸۱ و سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸ و صواعق المحرقة ص ۷۵ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ و
 ۱۴۸ و مناقب ابن مغزالی، ص ۲۳۵ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۷. حدیث ۳۸۱۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵۰.
 [۲۲] سوره توبه، آیه ۱۲۸. [۲۳] مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۲، کتاب التفسیر، حدیث ۱۱۴۶۷ و نیز در صحنه ۱۱۷ همین کتاب،
 احادیث ۱۱۰۷۲ و ۱۱۰۷۳ و ۱۱۰۷۴ و ۱۱۰۷۵ بیان کرده است. (سوره های هود و اذا الشمس کورت مرا پیر کرده است). [۲۴] علی
 محمد فتح الدین الحنفی، فلک النجاه، ص ۱۵۰. [۲۵] فتح الباری فی شرح البخاری، ج ۸، ص ۱۵۰، حدیث ۴۴۶۳، باب آخر ما تکلم
 به النبی (۸۴). [۲۶] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴. [۲۷] سوره قصص آیه ۸۸. [۲۸] سوره الرحمن، آیه ۲۶. [۲۹] سوره زمر، آیه ۳۰.
 [۳۰] فتح الباری، ج ۸، ص ۱۵۰. [۳۱] کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۸ و ج ۴، ص ۵۲ و تجدید احادیث البخاری، ج ۱، ص ۳۰. [۳۲]
 صواعق المحرقة، صفحات ۲۶ و ۷۵ و ۹۰ و فتح الباری، ج ۴، ص ۱۰۰ و شرح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۶ و مشکاه المصابیح، ج ۲، ص
 ۵۴۰ و صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۶ و ج ۵، ص ۳۸۴ و ج ۶، ص ۷۰۱. [۳۳] صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۱۷۲ و البدايه والنهایه، ج ۶،
 ص ۱۹۰ و سیره النبویه، ج ۴، ص ۲۵۰. [۳۴] یعنی این که دستور از مقام بالاتری برسد و زعامت و ریاست فردی را تصریح کند.
 [۳۵] کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۶، و روضه الاحباب، ج ۲، ص ۴۳. [۳۶] شرح مسلم، ج ۴، ص ۲۹۰. [۳۷] سوره انفال، آیه ۲۴. [۳۸]
 صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۲. [۳۹] سوره انفال، آیه ۲۴. [۴۰] خصایص الکبری، ج ۲، ص ۲۵۳. [۴۱] مدارج النبوه، ج ۱، ص

۱۶۵. [۴۲] فتح البیان، ج ۴، ص ۱۹ والفلک النجاه، ص ۷۵. [۴۳] سوره حجرات، آیه ۲. [۴۴] لباب النقول، ج ۲، ص ۹۴. [۴۵] در المنثور ج ۶، ص ۸۳ و مدارج النبوه، ج ۲، ص ۴۳۶ و ازاله الخفاء ص ۲۸۳. [۴۶] اعلام الموقعین، ص ۱۸. [۴۷] تاریخ خلفاء، ص ۱۲۸، فصل اولیات عمر. [۴۸] اعلام النساء، ج ۴، ص. [۴۹] سوره بقره، آیه ۱۲۴. [۵۰] ینابع الموده، باب ششم، ص ۴۹ و ۵۰ و اکثر محدثین اهل سنت این حدیث را در صحاح خود بیان کرده‌اند و در بیش از ۱۰۰ منبع آمده است. [۵۱] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷ و ج ۵، ص ۱۸۱ و اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲، و صحیح ترمذی ج ۲، ص ۳۰۸ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳ و سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸، و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۴۸ و صواعق المحرقه، ص ۷۵ و مناقب مغزلی، ص ۲۳۵ و کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۷، حدیث ۳۸۱۹. [۵۲] العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۰. [۵۳] الامام علی، ج ۱، ص ۲۰۷. [۵۴] الامام علی، ج ۱، ص ۲۰۰. [۵۵] الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۸ و ۹. [۵۶] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۸. [۵۷] طبقات ابن سعد ج ۲، ص ۲۵۳ و انساب الاشراف ج ۳، ص ۵۳. [۵۸] شرح نهج البلاغه ج ۶، ص ۴۴. [۵۹] برای اطلاع بیشتر به کتاب چشمه در بستر، مراجعه شود. [۶۰] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳. [۶۱] طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۲ و طبقات، ج ۲، ص ۲۶۶ و شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۸ و ج ۲، ص ۴۰ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۵ و ۵۶۶. [۶۲] سوره بقره، آیه ۱۵۶. همانا ما از خدا هستیم و به طرف او باز خواهیم گشت. [۶۳] البیان والتبیین، ج ۳، ص ۱۸۱ و چشمه در بستر، ص ۵۶ و تاریخ اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۲۰۴. [۶۴] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۰. [۶۵] اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۰. [۶۶] الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۸. [۶۷] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۰ و ۵۹۱. [۶۸] اینکه می گوید علی (ع) بیعت کرده است، چنانچه گذشت حقیقت ندارد. [۶۹] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵ و صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۴۴ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۰ و ابن سعد، ص ۳۴۳ و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰ و الصواعق المحرقه، ص ۲۱ و تاریخ الخلفاء، ص ۶۷ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳ و ۵۹۱. [۷۰] السیره النبویه، ج ۴، ص ۳۱۱. [۷۱] السیره النبویه، ج ۴، ص ۳۱۴. [۷۲] الامامه والسیاسه، ص ۱۹. [۷۳] طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۵۹ و نهایه الادب فی فنون الادب، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص. [۷۴] الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱. [۷۵] جمل شیخ مفید، ص ۱۱۹، این کلام شیخ مفید به این جهت نقل شد که نزدیک به سخن ابن ابی الحدید می باشد. [۷۶] مسعودی، اثبات الوصیه صفحه‌ی ۱۱۶. [۷۷] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۹۴. [۷۸] برای اطلاع بیشتر به منابع کتاب «چشمه در بستر» مراجعه شود که از علمای اهل سنت نقل شده است. [۷۹] کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۱، و چشمه در بستر، ص ۶۴. [۸۰] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۳ و کنز العمال، ج ۵، ص ۶۰۶ و منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۸ و الصواعق المحرقه، ص ۷. [۸۱] خدا رشوه دهنده و گیرنده‌ی رشوه و ساعی بین آن دو را لعنت کرده است. [۸۲] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۷. [۸۳] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲. [۸۴] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۰. [۸۵] شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۲۰ و الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۳. [۸۶] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۱، سخنان عباس در جواب آنها طولانی بود ما قسمتهایی از آن را آوردیم. و عین سخنان ابوبکر و عمر و عباس عمومی گرامی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و علی- علیه السلام- را در کتاب الامامه والسیاسه، ص ۳۲ و ۳۳، ملاحظه فرمایید و ابن قتیبه جواب عباس به عمر را ذکر نکرده است. [۸۷] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴ و عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۴۹. [۸۸] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸. [۸۹] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۰ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲ و الغدیر، ج ۷، ص ۷۷ و ۷۶. [۹۰] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰. [۹۱] تاریخ بغداد، باب خلافت ابوبکر ص ۸۰. [۹۲] طبقات ابن سعد، ج ۲. [۹۳] طبقات ابن سعد، ج ۲ و فتح الباری ج ۹، باب مرض النبی و السیره النبویه، ج باب مرض النبی. [۹۵] سوره انفال، آیه ۲۵. [۹۶] شواهد التنزیل، ص ۲۰۰ و الذخایر العقبی، ص ۷۱، و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۷ و مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۵ و ضمنا حسکانی در ذیل این آیه ۱۴ حدیث را بیان کرده است. [۹۷] شرح

نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۳ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳. [۹۸] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۴ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲ و قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۲۸ و طبقات، ج ۳، ص ۶۱۳. [۹۹] الغدير، ج ۷، ص ۱۵۸. [۱۰۰] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۹. [۱۰۱] اکثر کتب اهل سنت این مسئله را نوشته‌اند، و در بحث اهانت به پیامبر خدا گذشت و در بحث یورش به خانه وحی نیز خواهد آمد. [۱۰۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۲ و البته این ترور در کتب شیعه مانند احتجاج و علل الشرايع و بحار الانوار و رجال کشی، مفصل بیان شده است. [۱۰۳] سوره قصص، آیه ۲۰. [۱۰۴] اثبات الوصیه، ص ۱۲۴. [۱۰۵] شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۰۱. [۱۰۶] امالی شیخ مفید، ص ۱۵۳. [۱۰۷] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۹ و ج ۱۷، ص ۲۰۳ الطعن السابع. [۱۰۸] برای توضیح بیشتر این جریان رجوع شود به کتابهای: الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۲، ص ۲۰۹ و معالم المدرسين، ج ۲، ص ۸۱ والغدير، ج ۷، ص ۱۵۸ والایضاح، ص ۷۲ و کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۲ و وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۶۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰ ترجمه محمد ابراهیم آیتی و تاریخ الرده، ص ۴۷ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۰۳. [۱۰۹] نهایه الارب فی فنون الادب، ج ۴، ص ۱۳۰. ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. [۱۱۰] المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۸ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، و بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۴۸. [۱۱۱] ابوقتاده از بزرگان اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و از سر سپردگان امیر المؤمنین علی - علیه السلام - بود و در سال چهل هجری قمری در کوفه در گذشت، و در جنگهای دوره خلافت ظاهری امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در کنار وی بوده است، اسد الغابه، ص ۲۷۴، ج ۵ و ج ۲، ص ۱۴۰. [۱۱۲] برای اطلاع بیشتر به کتابهای الامامه والسیاسه، ص ۲۴ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۱۰ و شرح ابن الخلدون، ج ۱، ص ۱۷۹ و السیره النبویه ابن هشام، ج ۴، ص ۵۴ و الفتوح، ج ۱، ص ۲۳ و تاریخ اعثم کوفی، ج ۱، ص ۷ مراجعه فرماید. [۱۱۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۲، فتوح البلدان، ص ۱۳۶، المسترشد، ص ۵۱۳، و تاریخ ابن کثیر، تاریخ، ج ۹، ص ۳۱۹، والاصابه، ج ۲، ص ۲۱۵ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۳۴ و الصواعق المحرقة، ص ۱۹، و جمهره الانساب، ص ۲۶۱. [۱۱۴] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹۸ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹ و تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۱۹ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴ و در این کتاب یعقوبی می گوید که فجائه را به عنوان اسیر آوردند پهلوی ابوبکر و خلیفه دستور داد تا او را زنده زنده در آتش بسوزانند در حالی که در اسلام دستور آمده است که با اسیر رفتار درست داشته باشند حتی پیامبر اسلام (صلی الله) اسرای بدر را نکشت. [۱۱۵] البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۳۱۱ «و جعلت و فود العرب تقدم المدینه یقرون بالصلوه و یمنعون من اداء الزکاه و منهم من امتنع من اداء الزکاه الی الصدیق». [۱۱۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴. [۱۱۷] المحلی، ج ۱۱، ص ۱۹۳ «قوم اسلموا و لم یکفروا بعد اسلامهم لن منعوا الزکاه من ان یدفعوها الی ابوبکر فعلى هذا قوتلوا و لا یختلف الحنفیون و لا الشافعیون فی ان هولاء لیس لهم حکم المرتد اصلا وقد خالفوا فعل ابوبکر فیهم و لا یسمیهم اهل الرده». [۱۱۸] فرق الشیعه، ص ۷، تعلیقات محمد جواد مشکور. [۱۱۹] مقصود از ابالفصیل بچه شتر (یعنی ابوبکر) می باشد که ابوسفیان گفت: قسم به خدا بر علیه ابالفصیل لشکر کشی خواهم کرد، ولی به او حق السکوت دادند و از او بیعت هم نخواستند و ساکت شد!؟ [۱۲۰] المجموعه الکامله، ج ۱، ص ۳۰۶. [۱۲۱] الصدیق الاکبر، ص ۹۶ و البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۲۳ و تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۱۶ و برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ الاسلام والعرب و تاریخ سیاسی اسلام، ص ۲۷۵ و ۲۸۵ رسول جعفریان و الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقة، قاضی نور الله تستری مراجعه شود. [۱۲۲] تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۳۶. [۱۲۳] الفتوح، ج ۱، ص ۵۸، و الرده، ص ۱۷۱. [۱۲۴] الرده، ص ۱۷۳ و ۱۷۵ الفتوح، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰. [۱۲۵] منظور از بنی تمیم همان تیم بن مره قبیله ابوبکر، می باشد برای اینکه ابوبکر از عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره است. جمهره النسب، ص ۱۳۶. [۱۲۶] الفتوح، ص ۱۸۶ و ۱۸۸ و الرده، ص ۱۷۷ و ۱۷۹. [۱۲۷] الفتوح، ج ۱، ص ۶۵ و ۶۶ و کتاب الرده، ص ۱۸۶ و ۱۸۸. [۱۲۸] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۰۶ و الصواعق المحرقة. [۱۲۹] تاریخ الرده، ص ۳ و ۶۲ او معجم البلدان، ص ۲۷۱ و الاغانی، ج ۲، ص ۱۵۷ البته شعری که معجم البلدان نقل کرده است از نظر عبارات و الفاظ با شعر آغانی و تاریخ رده فرق می کند ولی از نظر محتوی یکی

هستند. [۱۳۰] کامل تاریخ، ج ۲، ص ۳۵۰. [۱۳۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۰. [۱۳۲] برای اطلاع بیشتر به تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۰۴ و ۵۱۸ و کامل ابن اثیر، ج ۲، از ص ۳۳۳ الی ۳۸۳ و طبقات ابن سعد، ج ۷ در شرح حال خالد بن ولید و نهایه الارب فی فنون الادب، ص ۴۵ الی ص ۹۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، باب المطاعین مراجعه شود. [۱۳۳] مراجعه شود به ۱۵۰ صحابی ساختگی، ص ۲۰۰. [۱۳۴] نصوص الرده فی تاریخ طبری، ص ۲۱. [۱۳۵] نصوص الرده فی تاریخ طبری، ص ۱۰۲. [۱۳۶] المغنی والشرح الکبیر، ج ۲ ص ۴۳۵. [۱۳۷] المغنی والشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۳۸. [۱۳۸] المغنی والشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۳۸. [۱۳۹] الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۹۰. [۱۴۰] سورهی مائده، آیه ۳۳. [۱۴۱] نصوص الرده فی تاریخ الطبری، ص ۹۱. [۱۴۲] نصوص الرده فی تاریخ الطبری، ص ۹۱. [۱۴۳] عبدالله سباء، ص ۱۴۱. [۱۴۴] الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۹۳ و ۱۹۷. [۱۴۵] تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰ و فاطمه در کلام اهل سنت، ج ۱، ص ۳۴۵. [۱۴۶] سورهی مائده، آیه ۶۷ (ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان، و اگر این کار را نکنی رسالت خود را ناتمام گذاشته‌ای). [۱۴۷] تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۶۳۶ و البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۴۴۹ و الرياض النصره، ج ۲، ص ۱۶۹. فخر رازی سپس می گوید: این قول از ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی - علیه السلام - نقل شده است. [۱۴۸] سورهی صافات، آیه ۲۴ (در موقع حساب نگاهشان دارند که در کارشان سخت مؤلند). [۱۴۹] رياض النصره، ج ۲، ص ۱۷۲. [۱۵۰] تاریخ بغداد، ج ۱۰ ص ۳۵۷ و ۳۵۸. [۱۵۱] اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۰ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵، السقیفه و الخلافه، ص ۱۴. [۱۵۲] اینکه عمر رضا کحاله گفته که علی - علیه السلام - قرآن را جمع می کرده، بلی ولی اینکه عذر آورده و گویا فرموده است که بعدا بیعت می کند قابل قبول نیست. [۱۵۳] عمر رضا کحاله گفته است که سعد بن عباده هم در خانهی فاطمه بوده است. این حقیقت ندارد، چنان چه در فصل «انصار و اقدامات اعضای سقیفه» گذشت که سعد بن عباده اصلا با علی - علیه السلام - زیاد خوب نبود ولی تا آخر هم با ابوبکر بیعت نکرد بلکه به شام رفته و به خلیفه گفته بود تا آخرین تیر که در پیکان دارم خواهم جنگید. و نیز ابن ابی الحدید همین را گفته است. [۱۵۴] الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹. [۱۵۵] سورهی نور، آیات ۲۷ و ۲۸. [۱۵۶] علت عدم عکس العمل انصار و سکوت آنها را در فصل سوم «انصار و اقدامات اعضای سقیفه» ملاحظه فرمایید. [۱۵۷] اعلام النساء، ج ۴، باب فاطمه بنت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - [۱۵۸] گویا عمر حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی» و جریان صیغه‌ی اخوت که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بین مهاجرین و انصار جاری کرد و خود حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - با علی - علیه السلام - صیغه اخوت بست را فراموش کرده است. [۱۵۹] البته به گفته این نویسنده علی - علیه السلام - بعد از وفات فاطمه - سلام الله علیها - بیعت کرد، ولی به گفته بزرگان شیعه از جمله مرحوم سید مرتضی در کتاب «الشافی» علی - علیه السلام - هرگز با ابوبکر بیعت نکرد، ممکن است مولی - علیه السلام - بعضی رفتار تقیه گونه داشته است آنهم نه در بیعت بلکه در مسائل دیگر. [۱۶۰] سورهی نور، آیه ۲۷. [۱۶۱] حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۲، و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵ الی ۱۱۲. [۱۶۲] نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷. [۱۶۳] سوره نور، آیه ۳۶. [۱۶۴] تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۹، ذیل آیه ۳۶. [۱۶۵] سوره احزاب، آیه ۵۳. [۱۶۶] مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۶. [۱۶۷] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳، و در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶ از کتاب سقیفه جوهری نقل کرده و السقیفه و الخلافه، ص ۱۴. [۱۶۸] العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۲. [۱۶۹] الامامه و السیاسه، ص ۳۰. [۱۷۰] ابن قتیبه اسم افراد را ذکر نکرده، ولی عمر رضا کحاله چنانچه گذشت اسم افراد را بیان کرده است. [۱۷۱] اما اینکه ابن قتیه در الامامه و السیاسه، و عمر رضا کحاله در اعلام النساء، و ابن عبد الربه در العقد الفرید گفته اند که علی - علیه السلام - با ابوبکر بیعت کرد، این موضوع در نزد مشایخ شیعه قابل قبول نیست، و اصلا حضرت علی - علیه السلام - با ابوبکر و خلف او، و خلف خلف او بیعت نکرد، از جمله مرحوم سید مرتضی، عالم بزرگوار شیعه: بحث مفصل و گسترده‌ای پیرامون این حادثه نموده، و از حضرت صادق نقل کرده است که علی - علیه السلام - بیعت نکرد تا وقتی که دود غلیظی خانه امام را فرا گرفت. از سید مرتضی جلوتر در عصر ائمه - علیهم السلام - سلیم بن

قیس کوفی که از تابعین بشمار می‌رود و در عصر امیرالمؤمنین، امام حسن، و امام حسین، امام سجاد می‌زیسته و در آن دوران حکومت حجاج بن یوسف در سن نود سالگی در گذشته است، در کتاب خود «اصل» هجوم به خانه وحی را بطور مبسوط بیان کرده و پرده از چهره‌ی حقیقت برداشته و می‌گوید: مامور خلیفه آتش برافروخت، سپس فشاری به درب آورد و درب را عقب زد و وارد خانه شد. و با مقاومت فاطمه - سلام الله علیها - رو برو گردید. [۱۷۲] متن کامل نامه معاویه را در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۸۶ ملاحظه فرمایید. [۱۷۳] شرح نهج البلاغه، نامه ۲۸، ج ۱۵، ص ۱۸۶. [۱۷۴] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۰. [۱۷۵] ملل و نحل، ج ۲، ص ۵۹. [۱۷۶] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲. [۱۷۷] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲. [۱۷۸] الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۲. [۱۷۹] سوره ی شوری، آیه ۳۸. [۱۸۰] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۳۶ و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶۳. [۱۸۱] العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۲. [۱۸۲] العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۲. [۱۸۳] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۹. [۱۸۴] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۹. [۱۸۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۱. [۱۸۶] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹. [۱۸۷] روضه المناظر فی الاخبار الاوائل والاواخر، در حاشیه طبری، ج ۳، ص ۱۰۰. [۱۸۸] هو ایاس بن عبد الله بن عبدیا لیل السلمی، و کان قد استعرض الناس یقتلهم و یاخذ اموالهم فامر ابوبکر باحراقه. [۱۸۹] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ و الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۶، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹. [۱۹۰] جریان مفصل این ندامت و پشیمانی ابوبکر و سوزندان ایاس بن عبد الله را در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹ ملاحظه فرمایید. [۱۹۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶. [۱۹۲] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶ و قریب به همین مضمون را ابن قتیبه در الامامه والسیاسه گفته است. [۱۹۳] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ و ۴۴۴ خلاصه این مطلب را بیان کرده است. [۱۹۴] ملل و نحل، ج ۱، ص ۵۹. [۱۹۵] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶. [۱۹۶] معجم کبیر، ج ۷، ص ۱۰۵. [۱۹۷] تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۱۷۵. [۱۹۸] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷. [۱۹۹] سوره مائده، آیه ۶۷. [۲۰۰] الجایبه: قریه من اعمال دمشق جایبه یکی از روستاهای اطراف دمشق می‌باشد. [۲۰۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۸ و البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۴۵. جحفا را فخر و شرف معنی کرده است. [۲۰۲] خدا می‌داند که رسالتش را در کدام خاندان قرار دهد (سوره انعام، آیه ۱۲۴). [۲۰۳] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۵ و کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۱ و السقیفه و فدک، ص ۷۰. [۲۰۴] سوره قمر، آیه ۱۰. [۲۰۵] سوره مریم، آیه ۴۸. [۲۰۶] سوره هود، آیه ۸۳. [۲۰۷] سوره شعراء، آیه ۲۱. [۲۰۸] سوره اعراف، آیه ۱۵۰. [۲۰۹] اصباه الوصیه، صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴. [۲۱۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۶۸. [۲۱۱] غرر، ص ۱۲۰. [۲۱۲] ازاله الخفاء، گرفته شده از کفایه الموحدین، ج ۲، ص ۲۹. [۲۱۳] لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۰۰ به نقل از عوالم، ج ۱۱/۲ بخش سیده النساء العالمین و مسند فاطمه، از سیوطی از عبدالرحمن بن عوف در ج ۴، ص ۱۸۹ همین حدیث را نقل کرده است. [۲۱۴] سقیفه و فدک، ص ۷۳. [۲۱۵] تاریخ حبیب السر، ج ۱، ص ۴۴۶. [۲۱۶] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴. [۲۱۷] المختصر فی اخبار البشر ج ۱، ص ۱۵۹. [۲۱۸] الامام علی - علیه السلام - ج ۱، ص ۱۹۲. [۲۱۹] امام علی - علیه السلام - ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ ترجمه آیه الله سید محمود طالقانی. [۲۲۰] السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۴۴ و تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۱۰ و الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۰۲ و المبارکفوری الحریق المختوم، ص ۱۰۰ و مختصر سیره الرسول، ص ۱۰۳. [۲۲۱] ای کاش این خروشدن در زمان پیامبر بر ضد کفر می‌بود. [۲۲۲] حالت و روش جاهلیت قبل از اسلام. [۲۲۳] الامام علی - علیه السلام - ج ۴، ص ۱۷۲. [۲۲۴] الامام علی - علیه السلام - ج ۴، ص ۲۷۴ الی ۲۷۸، (این جلد توسط سید محمد مهدی جعفری ترجمه شده). [۲۲۵] ابن سلا، الاموال، ص ۱۹۳ و الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۶ که در آن (لیتنی ترکت بیت علی (ع) آورده شده است، و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷ با این تفاوت که به جای «لم اکشف»، «لم افشیش» آورده، و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۰ در وقایع سال ۱۳ هجری قمری و عقدالفرید، ج ۴، ص ۲۴۸ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲ و سقیفه جوهری، ص ۴۰ بنابر نقل ابن ابی‌الحدید و باز هم همین جوهری در ص ۷۳ «لیتنی لم اکشف» آورده است و تاریخ دمشق شرح حال ابی‌بکر، ج ۹، ص ۷۴۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۶ و

ج ۶، ص ۵۱ و ج ۱۷، ص ۱۶۴ و ج ۲۰، ص ۲۴ و تاریخ اسلام ذهبی، ج ۳، عهد خلفاء راشدین، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸ و مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳ و لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹ و الجوامع الجامع، سیوطی ج ۱، ص ۱۰۵۹ و کنز العمال، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۶۳۲، و منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۷۱ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲. [۲۲۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶ و متن فوق الذکر در آخر ج ۱، ص ۵۲۷ آمده است. [۲۲۷] چنانچه قبلا گذشت عمر شمشیر زبیر را شکست و او را بر زمین زد، نه اینکه شمشیر حضرت علی - علیه السلام - را. [۲۲۸] البته این روایت یعقوبی حقیقت ندارد که علی - علیه السلام - بعد از شش ماه بیعت کرد چون که بزرگان شیعه مسئله بیعت با ابوبکر و جانشینان او را قبول ندارند. [۲۲۹] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۷ به نقل از ابوبکر جوهری. [۲۳۰] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱. [۲۳۱] شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۶۸. [۲۳۲] نقیب ابو جعفر می گوید: اصل این جواب بر رد جوینی از بعضی از علمای زیدیه گفته شده است و من آن را بسیار متین یافته و یادداشت کردم، بعد ابن ابی الحدید می گوید: استاد نوشته هایش را در آورد و در آن مجلس خواند و اهل مجلس نوشته های ایشان را ستودند و من از ایشان گرفتم. [۲۳۳] کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱ این روایت را منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۱۷۴ و شرح نهج ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵، الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱، در شرح حال عبدالله بن عثمان بن ابوبکر و سقیفه جوهری، ص ۳۸، تحقیق دکتر محمد هادی امینی البته با اندک تفاوت عبارات و المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱۴، ص ۵۶۷ و ص ۵۶۸ و کتاب المغازی حدیث ۱۸۸۹۱ نسخه ۸ جلدی، ج ۸، ص ۵۷۲ والاستیعاب، ج ۲، ص ۲۵۴ و ص ۲۵۵ در حاشیه الاصابه. [۲۳۴] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۶ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۷ و بنابر گفته نویسنده چشمه در بستر به غیر از طبع المیمنه مروج الذهب نسخه های دیگر عبارت «کما فعل عمر بن الخطاب» را حذف کرده اند. [۲۳۵] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱. [۲۳۶] الامامه والخلافه، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ و المعارف ابن قتیبه، ص ۳۱۰. [۲۳۷] لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱۸ در شرح حال محمد بن عبدالله بن عمر بن محمد بن الحسن الفارسی الواعظ البلخی والوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۴۴. [۲۳۸] میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹ و لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸ و اعلام النبلاء ج ۱۵، ص ۵۷۸، الرفس، الصدمه ترجمه بالرجل فی الصدر (قاموس). [۲۳۹] المعارف، ص ۲۱۰. [۲۴۰] کفایه الطالب، ص ۴۱۳. [۲۴۱] به نقل از قول بلاذری در انساب الاشراف، در کتاب صراط المستقیم. [۲۴۲] الفصول المهمه، ص ۱۳۵. [۲۴۳] نزهه المجالس، ج ۲، ص ۱۹۴. [۲۴۴] البدء و تاریخ، ج ۵، ص ۲۰. [۲۴۵] تذکره الخواص، ص ۵۴ و ۳۲۲. [۲۴۶] حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۳۶. چاپ ایران، صفوه الصفوه، ج ۲، ص ۵. [۲۴۷] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴. [۲۴۸] لسان العرب، ج ۴، ص ۳۹۳ و قاموس اللغه، ج ۲، ص ۷۹. [۲۴۹] و فی شرح النهج البلاغه ثم اهلت هنیه. [۲۵۰] سوره توبه، آیه ۱۲۸. [۲۵۱] و فی شرح ابن ابی الحدید «تعزوه». [۲۵۲] فبلغ الرساله صادعا بالنداره شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۵۰ ما سائلا عن سنن المشرکین - ضاربا بئجهم، یدعوا الی سبیل ربه بالحکمه والموعظه الحسنه، اخذا باکظام المشرکین، بهشم الاصنام، و یغلق الهام، حتی انهزم الجمع... [۲۵۳] و تمت کلمه الاخلاص. [۲۵۴] سوره آل عمران، آیه ۱۰۳. [۲۵۵] و فی شرح ابن ابی الحدید: و تقاتون القد اذله خاسئین یختطفکم الناس من حولکم، حتی انقذکم الله برسوله - صلی الله علیه و آله و سلم - [۲۵۶] و عبد ان منی بهم الرجال (شرح ابن ابی الحدید). [۲۵۷] و «کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاءها الله»، سوره مائده، آیه ۶۴، (شرح ابن ابی الحدید). [۲۵۸] (شرح ابن ابی الحدید)، او نجم قرن الشیطان، او فغرت قذف اخاه فی لهواتها. [۲۵۹] (شرح ابن ابی الحدید)، و یطفی عادیه لهبها بسفه - او قالت: یخمد لهبها بحده - مکدودا فی ذات الله، و انتم فی رفاهیه فکهنون آمنون وادعون. [۲۶۰] (شرح ابن ابی الحدید)، حسیکه النفاق... و نبغ خامل. [۲۶۱] فی شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۵۱، ثم استنهضکم... و وردتم غیر شربکم. [۲۶۲] انما زعمتم ذلك خوف الفتنه «الا- فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطه بالکافرین» سوره مائده، آیه ۵۰. [۲۶۳] (سوره مائده، آیه ۵۰) ارغبه عنه تردیون ام لغيره تحکمون. [۲۶۴] سوره آل عمران، آیه ۸۵. [۲۶۵] فی شرح ابن ابی الحدید «ثم لم تلبثوا الاثر». [۲۶۶] سوره مائده، آیه ۵۰. [۲۶۷] یابن ابی قحافه اثرث اباک و لا ارث ابی، لقد جئت فریاء!

فدونکها مخطومه مرحوله، تلقاک یوم حشرک فنعلم الحکم الله والزعم محمد والموعد القیامه و عندالساعه یخسر المبتلون! ثم انکفات الی قبر ابیها- علیه السلام-، فقالت: قد کان بعدک انباء و هبثه- لو كانت شاهدها لم تكثر الخطب «انا فقد ناک فقد الارض و ابلها- و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب و روی حرمی بن ابی اعلاء- «فلیت بعدک کان الموت صادفنا لما قضیت و حالت دونک الکتب» و روی ابن ابی الحدید عن عبدالله بن الحسن بن الحسن عن ابیه بعد ابیات المذکورہ فی المتن: «ضاقت علی بلادی بعد ما رحبت- و سیم سبطاک خسفا فیہ لی نصب» فلیت قبلک کان الموت صادفنا- قوم تمننوا فاعطوا کل ما طلبوا «تجهمتنا رجال و استخف بنا- مدغبت عنا و کل الارث قد غصبوا [۲۶۸] سوره انعام، آیه ۶۷. [۲۶۹] ابی طاهر طیفوری، بلاغات النساء و تذکره الخواص، ص ۲۸۵. [۲۷۰] در بعضی نسخه‌ها نه پدر زنان شما آمده است. [۲۷۱] بانوی دو عالم بنا بر نقل ابن ابی الحدید وقتی به اینجا می‌رسد می‌فرماید: یا بن ابی قحافه... [۲۷۲] باید زینب بنت علی (علیه السلام) باشد. [۲۷۳] سوره آل عمران، آیه ۱۰۱. [۲۷۴] سوره فاطر، آیه ۲۸. [۲۷۵] سوره ی توبه، آیه ۱۲۹. [۲۷۶] سوره نمل، آیه ۱۶. [۲۷۷] سوره مریم، آیه ۶. [۲۷۸] سوره انفال، آیه ۷۵. [۲۷۹] سوره نساء، آیه ۱۱. [۲۸۰] سوره بقره، آیه ۱۸۰. [۲۸۱] سوره مائده، آیه ۵۰. [۲۸۲] سوره شعراء، آیه ۲۲۷. [۲۸۳] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴. [۲۸۴] سوره ی توبه، آیه ۱۳. [۲۸۵] سوره ابراهیم، آیه ۸. [۲۸۶] سوره همزه، آیه ۷. [۲۸۷] سوره شعراء، آیه ۲۲۷. [۲۸۸] سوره ی هود، آیه ۱۲۱. [۲۸۹] سوره مریم، آیه ۶. [۲۹۰] سوره ی نمل، آیه ۱۶. [۲۹۱] بلاغات النساء، صفحات ۲۶ و ۳۲ و اعلام النساء، ج ۴، باب فضائل الزهراء- سلام الله علیها-. [۲۹۲] بنا به گفته ابی طاهر طیفوری، خطابہ ی فاطمه- سلام الله علیها- از اینجا به بعد بر اساس روایت زید بن علی- علیه السلام- می‌باشد. [۲۹۳] قیلہ نام زنی است که نسب و نژاد طوایف انصار به او می‌رسد. [۲۹۴] سوره حشر، آیه ۶. [۲۹۵] سوره حشر، آیه ۶۷. [۲۹۶] المصباح المنبر، ج ۲، ص ۴۸۶. [۲۹۷] لسان العرب، ج ۱۰. [۲۹۸] المنجد، ص ۶۰۱. [۲۹۹] البدايه والنهايه، ج ۳، ص ۴۸۲. [۳۰۰] المعجم الوسيط، ج ۲، ص ۷۰۷. [۳۰۱] مجمع البحرين، ج ۱، ص ۳۳۴ باب ما اوله الفاء. [۳۰۲] فرهنگ عمید، ج ۲، ص ۱۵۵۶. [۳۰۳] فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۵۹۰. [۳۰۴] تفسیر کبیر، ج ۲۹، ص ۳۸۴ و تفسیر المراغی، ج ۱۰، ص ۳۷ و تفسیر جامع الاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۱. [۳۰۵] تفسیر الکشاف، ج ۴، ص ۵۰۲. [۳۰۶] تفسیر روح المعانی، ج ۲۸، ص ۴۴ و تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۴۲۶ و ۴۲۷ و تفسیر المراغی، ج ۱۰، ص ۳۸. [۳۰۷] تفسیر جامع البیان، ج ۱۸، ص ۲۴. [۳۰۸] فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۳۱. [۳۰۹] کشف الاسرار و عدہ الابرار، ج ۱۰، ص ۳۶ النبوه الطثانیه و انوار التنزیل و اسرار التاویل، و تفسیر الجلالین، و المحلی، ج ۲، ص ۴۶۵. [۳۱۰] الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۹۲ و سنن الکبری، ج ۹، ص ۴۲۷. [۳۱۱] تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان در حاشیه تفسیر طبری، ج ۱۸، ص ۳۷. [۳۱۲] تفسیر جامع الاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۲. [۳۱۳] معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۴۴. [۳۱۴] سنن الکبری، ج ۹، ص ۴۲۶. [۳۱۵] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۷۰. [۳۱۶] فتح القدر، ج ۵، ص ۲۱۱. [۳۱۷] سوره انفال، آیه ۴۱. [۳۱۸] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۵. [۳۱۹] تفسیر جامع البیان، ج ۱۰، ص ۵، بحث سوره انفال. [۳۲۰] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۶، حدیث ۲۹۳، و تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۷۳، و لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵، والاموال، ص ۴۱۶ و کتاب الخمس حسکانی با ۹ سند از قول عبدالرحمان بن ابی لیلی در حدیث ۲۹۴، صفحه ۲۸۷ از قول علی- علیه السلام- روایتی به همین مضمون و یک مقدار طولانی تر را نقل کرده است. [۳۲۱] الاموال، کتاب الخمس، ص ۴۱۶، حدیث ۸۴۸. [۳۲۲] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۸. [۳۲۳] جامع البیان، ج ۱۰، ص ۵، و نیز وی در صفحه ۵ با چهار سند از عطا گفته است: «عن ابن عباس ان نجده کتب الیه یساله عن ذوی القربی فکتب الیه کتابا: نزعنا نحن هم فابی ذلک علینا قومنا.» ابن عباس گفت است: نجده نامه به وی نوشته از ذوی القربی سؤال کرده، می‌گوید: نامه به او نوشتم که ذوی القربی ما هستیم ولی قوم ما از اینکه ما ذوی القربای پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بودیم امتناع کردند و حق ما را به ما ندادند. [۳۲۴] مسند احمد بن حنبل، مسند علی- علیه السلام-، ج ۱، ص ۸۴، و ج ۲، ص ۵۹، و ج ۱۴، ص ۴۷۱، والسنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۶، حدیث ۱۳۲۳۹ کتاب قسم الفیء، و سنن، ج ۳، ص ۱۴۷، حدیث ۲۹۸۴ کتاب الخراج والاماره والفیء. [۳۲۵] شواهد التنزیل، ج ۱،

ص ۲۸۸، حدیث ۲۹۶. [۳۲۶] شواهد التنزیل، ص ۲۸۹، حدیث ۲۹۷ و تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۶۰۶، و ج ۱۱، ص ۴۵۰، حدیث ۲۹۸ را احمد بن حنبل، در مسند خود، در باب مسند عبدالله بن عباس به چند طریق به رقم ۱۹۶۷، ۲۲۶۵، ۲۸۱۲، ۲۹۴۳، ۳۲۹۹، در ج ۱، ص ۲۴۸، ۳۰۸، ۳۰۲. [۳۲۷] الاموال، ص ۴۱۷، و مسلم در صحیح خود در باب «النساء الغازیات» ج ۵، ص ۱۹۷ با پنج سند (که دو سند آن امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - هستند) از یزید بن هرمز همین روایت را بیان کرده است. و محقق مسند احمد بن حنبل در تعلیق حدیث ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۲۹۷ چاپ دوم گفته: اسناد حدیث همه صحیح است و بعد هم گفته است: مسلم در صحیح خود ج ۲، ص ۷۷ به سندهای متعدد از یزید بن هرمز روایت کرده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب شواهد التنزیل، ج ۱، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی مراجعه شود. [۳۲۸] المصنف، ج ۱۲، ص ۴۱۷، باب جهاد، حدیث ۱۵۲۹۶ و نیز کتاب جهاد المصنف، ج ۱۲، ص ۴۷۱، حدیث ۱۵۲۹۷ با چهار سند از یزید بن هرمز و قریب به همین هم عبدالرزاق در کتاب جهاد المصنف، ج ۵، ص ۲۳۸، حدیث ۹۴۸۰ جواب ابن عباس به نامه‌ی نجده را در رابطه با سهم ذوی القربی بیان کرده است. و محقق کتاب «مشکل الآثار» ج ۲، ص ۳۶ از طریق مالک و زهری و از یزید بن هرمز و نیز بیهقی در السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۶، جواب ابن عباس به نامه نجده در سهم ذوی القربی را یاد آور شده است. و محقق المصنف ابن ابی شیبه در تعلیق خود از عبدالرزاق و از سیوطی در کتاب «الدر المنثور»، ج ۳، ص ۲۳۸ از طریق ابن ابی شیبه و ابن المنذر و خود ابن ابی شیبه در کتاب جهاد «المصنف»، ج ۱۲، ص ۴۷۲، حدیث ۱۵۳۰۱ با چهار سند جواب نامه نجده را در سهم ذوی القربی بیان کرده است و محقق کتاب «طبری» از طریق عبدالله بن نافع و ابی معشر و نیز ابو عبید در کتاب «الاموال» ص ۳۳۲ از طریق حجاج و او هم از ابی معشر حدیث جواب ابن عباس را آورده است و بعد گفته که سیوطی در الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۸۶ از طریق ابن ابی شیبه و دیگران حدیث جواب نامه نجده را بیان کرده است. [۳۲۹] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۱. [۳۳۰] سوره انفال، آیه ۴۱ (ای مومنان بدانید هر چه به شما غنیمت و فایده رسید (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان اوست). [۳۳۱] سوره توبه، آیه ۶۰. [۳۳۲] الصواعق، ص ۵۹، و صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶، و صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۵۷، حکم الفیء و جامع الاصول ج ۳، ص ۱۶، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۹. [۳۳۳] سوره انفال، آیه ۴۱. [۳۳۴] تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۱۶۵. [۳۳۵] جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۲۵۰ و سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۴۶ و سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۲۸، کتاب قسم الفیء. [۳۳۶] سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۳۰ و مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۲۰ و صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۹۷ و الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۸۶ و صحیح نسائی، ج ۷، ص ۲۰۰ کتاب فیء. [۳۳۷] سنن الکبری، ج ۹، ص ۴۳۵ کتاب قسم الفیء والغنیمه، و بنا به گفته وی محمد بخاری هم در «صحیح»، ج ۴، ص ۲۵۲ کتاب الفضائل اصحاب النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - باب مناقب قرابه رسول الله، منقبه فاطمه - سلام الله علیها - روایت کرده است. [۳۳۸] السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۳ کتاب قسم الفیء والغنیمه حدیث ۱۳۲۳۵، و سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۴۵ کتاب الخراج والاماره والفیء و باب بیان مواضع تقسیم خمس و سهم ذوی القربی. [۳۳۹] «سنه الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا» سوره احزاب، آیه ۶۲ (برای سنت خداوند هیچ گونه تحول و تغییری نخواهی یافت و همیشه ثابت و پابرجاست. «و لن تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تحویلا» سوره فاطر، آیه ۴۳ (هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهد یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌باشد). شان نزول این آیات هر چه باشد و دربارهی هر قوم و گروهی نازل شده باشد، آنچه که از دو واژه‌ی تبدیل و تحویل به دست می‌آید که چیزی را به کلی عوض کنند، و چیز دیگری جایش بگذارند، و تحویل آن است که همان چیز را از نظر کیفی و یا کمی دگرگون سازند. [۳۴۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۲۰. [۳۴۱] سوره اسراء، آیه ۲۶. [۳۴۲] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۸. [۳۴۳] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۹ و ۴۴۰. [۳۴۴] مقتل الحسین، ج ۱، ص ۷۰ باب فضائل فاطمه، فصل ۵. [۳۴۵] الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷، و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۲۸. [۳۴۶] منتخب الکنز العمال، در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۸ و نیز متقی هندی در ج ۲، ص ۱۵۸، طبع ۱ همین روایت را ذکر کرده است و سیوطی سه روایت را در اینکه پیامبر - صلی الله

علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید در ج ۴، ص ۱۷۷ ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ذی القربی آورده است. [۳۴۷]

مناقب محمد بن سلیمان، ج ۱، حدیث ۹۱، الورق ۳۵ و نیز در اوائل جزء ششم در حدیث ۶۴۷ باب فضائل فاطمه از کتاب مناقب، الورق ۱۵۱ با چهار سند از جعفر بن محمد نقل کرده است که وقتی آیه ذی القربی نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید. ابان بن تغلب می‌گوید از جعفر بن محمد سوال کردم که آیا رسول خدا خود فدک را به فاطمه - سلام الله علیها - بخشید؟ فرمود: خداوند فدک را به فاطمه بخشید. [۳۴۸] جامع البیان، ج ۱۵، ص ۷۲، و همین روایت را سیوطی از ابن مردویه و از ابن عباس در الدر المنثور، ج ۴ آورده است. [۳۴۹] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۱، حدیث ۴۷۲. [۳۵۰] فتوح البلدان، ص ۴۰، باب فتح فدک. [۳۵۱] بحث درباره‌ی اینکه شهادت حضرت علی - علیه السلام - و ام‌ایمن قبول نشد، ولی شهادت عایشه قبول شد در فصل شاهد و گواهان فاطمه - سلام الله علیها - خواهد آمد. [۳۵۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۳. [۳۵۳] تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۲۲ ذیل آیه خمس از سوره انفال، ۴۱. [۳۵۴] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۱. [۳۵۵] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۱ و ۲۳۰. [۳۵۶] سوره اسرأ، آیه ۲۶. [۳۵۷] الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷. [۳۵۸] ینابیع الموده، ص ۳۰۲، باب ۵۹ آیاتی که در فضائل اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده است. [۳۵۹] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۹. [۳۶۰] برای اطلاع بیشتر به تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۱۱ مراجعه شود. [۳۶۱] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۴. [۳۶۲] اینکه ابن ابی‌الحدید گفته است: عباس بر جنازه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - نماز خواند حقیقت ندارد، برای اینکه سید مرتضی فرموده است: اهل نقل اختلافی ندارد که خود علی - علیه السلام - بر جنازه فاطمه - سلام الله علیها - نماز خواند، مگر روایت بسیار ضعیف و خلاف قاعده‌ای که نقل کرده: عباس هم بر جنازه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - نماز خواند و خود ابن ابی‌الحدید در جلد ۱۶، صفحه ۲۷۹، این مطلب را گفته و اضافه کرد که به گفته‌ی قاضی القضاة، ابوبکر با چهار تکبیر بر جنازه فاطمه نماز خواند و عده‌ای زیاد از فقها بر این عمل ابوبکر به گفتن چهار تکبیر بر میت استدلال کردند و این چیزی است که از قاضی القضاة از کسی دیگر شنیده نشده است و این حرف جنبه‌ی تعصب دارد و اگر نه روایات مشهوره و کتب و آثار و سیر خالی از این قول است و نگفته‌اند که ابوبکر با نماز خواند. [۳۶۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۵. [۳۶۴] تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰، المدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹، البدایه والنهایه، ج ۵، ۲۱۴، اسد الغابه، ج ۳، ۳۰۷ و ج ۵، ص ۲۰۵، اسنی‌المطلب، ص ۴، ینابیع الموده، ص ۴۰، المصارف، ۲۹۱، مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۸، خصائص نسائی، ص ۱۶ و مناقب خوارزمی، ص ۱۳۰، تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۴، تفسیر طبری، ج ۳، ص ۴۲۸، فصول المهمه، ص ۲۵، تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۶۳۶، کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۸، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶، الاصابه، ج ۱، ص ۳۷۲ و دهها کتب روایی دیگر اهل سنت این کلام رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - در ضمن خطبه‌ی غدیر آمده است. [۳۶۵] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۶. [۳۶۶] سوره مریم، آیه ۵ و ۶. [۳۶۷] سوره آل عمران، آیه ۳۷. [۳۶۸] سوره انبیاء، آیه ۸۹. [۳۶۹] سوره نمل، آیه ۱۶. [۳۷۰] المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۵۴. [۳۷۱] صحاح اللغه، ج ۱، ص ۲۹۶. [۳۷۲] لسان العرب ج ۱۵، ص ۲۶۶. [۳۷۳] المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۱۰۲۴. [۳۷۴] المنجد، ص ۸۹۴. [۳۷۵] سوره غافر، آیه ۵۳. [۳۷۶] سوره فاطر، آیه ۳۲. [۳۷۷] سوره بقره، آیه ۳۱. [۳۷۸] «الله اعلم حیث یجعل رسالته»، آیه ۲۴، سوره‌ی انعام. [۳۷۹] جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۷. [۳۸۰] جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۸. [۳۸۱] سوره بقره، آیه ۱۲۴. [۳۸۲] سوره نمل، آیه ۱۶. [۳۸۳] تفسیر کبیر، ج ۲۶، ص ۱۸۶. [۳۸۴] تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۱۸۴، ذیل آیه‌ی ۶-۵ سوره مریم. [۳۸۵] تفسیر «روح المعانی»، ج ۱۶، ص ۶۴. [۳۸۶] تفسیر «بحر المحیط»، ج ۶، ص ۱۷۳. [۳۸۷] تفسیر «الدر المنثور»، ج ۴، ص ۲۵۹. [۳۸۸] تفسیر «الجامع الاحکام القرآن» ج ۱۱، ص ۷۸. [۳۸۹] تفسیر «فتح القدر» ج ۳، ص ۳۴۶. [۳۹۰] سوره نمل، آیه ۱۶ - سلیمان از داود ارث برد. [۳۹۱] سوره مریم، آیه ۵ - بار خدایا فرزندی به من عنایت فرما که وارث مال من و آل یعقوب باشد. [۳۹۲] کنز العمال، ج ۴، ص ۱۳۴. [۳۹۳] سوره‌ی ص، آیه ۳۱. [۳۹۴] تفسیر «کشاف» ج ۴، ص ۹۱. [۳۹۵] تفسیر «انوار التنزیل»، ج ۲، ص ۳۰۹، و تفسیر

«الجلالین» در پاورقی همین تفسیر بیضاوی در همان صفحه ج ۲ روایت مزبور را بیان کرده است. [۳۹۶] بغوی، معالم التنزیل، ج ۲، ص ۵۰ و ربیع الابرار، ج ۴، ص ۲۰۰. [۳۹۷] جامع البیان، ج ۱۶، ص ۳۶. [۳۹۸] سوره مبارکه مریم آیه: ۷. [۳۹۹] برای اطلاع بیشتر به کتاب پژوهشی پیامون زندگانی حضرت علی - علیه السلام - مراجعه شود. [۴۰۰] سوره نمل، آیه ۱۶. [۴۰۱] سوره نحل آیه: ۵۱. [۴۰۲] سوره نساء، آیه ۷. [۴۰۳] سوره نساء، آیه ۱۱. [۴۰۴] تاریخ خلفاء خلافت ابوبکر، ص ۶۷ و ابن حجر مکی هم در الصواعق المحرقة، باب ۲۰، همین روایت را نقل کرده و در چاپ جدید این روایت حذف شده است. [۴۰۵] الصواعق المحرقة، فصل پنجم، ص ۵۲. [۴۰۶] منتخب کنز العمال، در حاشیه مسند احمد بن حنبل، بحث خلافت ابوبکر. [۴۰۷] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۱. [۴۰۸] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۱. [۴۰۹] منظور از این حدیث این است که عمر و طلحه و زبیر و عبدالرحمان و سعد پهلوی عمر بودند و او از آنها سوال کرد که آیا شما از پیامبر شنیده‌اید که گفت: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم؟ آنها گفتند: بلی. [۴۱۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۹. [۴۱۱] سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱. [۴۱۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۲. [۴۱۳] السقیفه و الخلافه، باب خلافت ابوبکر و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۳۲ و حلبی در سیره خود، ج ۳، ص ۳۶۲، قریب به همین مضمون را بیان کرده است. [۴۱۴] الصواعق المحرقة، ص ۵۷، فصل چهارم. [۴۱۵] وفاء الوفاء، ج ۳، باب خلافت ابوبکر، و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۰ و ابن ابی الحدید در آخر از قول ابوبکر جوهری گفته است «فرجل آخر او امره اخری لتستحقی بها القضیه» ابوبکر به فاطمه - سلام الله علیها - گفت: یک مرد و یک زن دیگر شاهد بیاور تا استحقاق تو نسبت به فدک ثابت شود! [۴۱۶] سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۰۸، کتاب الاقضیه، و اکثر اهل سنت این حدیث را در کتب حدیثی و فقهی خود ذکر کرده‌اند. [۴۱۷] نهج البلاغه، خطبه ۴۵. [۴۱۸] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۵۰۸. [۴۱۹] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۰۸. [۴۲۰] شرح نهج البلاغه، ص ۲۳۱. [۴۲۱] روضه کافی، ص ۵۶ گرفته شده از کتاب «فدک ذوالفقار فاطمه». [۴۲۲] شرح نهج البلاغه ج ۱۶، ص ۲۷۴. [۴۲۳] در فصل‌های گذشته به آنها اشاره شده است. [۴۲۴] سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۲. [۴۲۵] تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۶۳۶ و البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۴۹ و الریاض النضره فی مناقب العتره، ج ۲، ص ۱۶۹ و مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱ و ج ۵، ص ۳۴۷ و مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰، و کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴ و منابع دیگر آنها. [۴۲۶] سوره حدید، آیه ۱۹. [۴۲۷] الصواعق المحرقة، ص ۷۶، حدیث ۳۰. [۴۲۸] سوره یاسین، آیه ۱۹. [۴۲۹] الصواعق المحرقة، ص ۷۶، حدیث ۳۱ - همین حدیث را ابن مغزلی در مناقب، ص ۲۴۶ آورده و در آخر گفته است: «و هو افضلهم» او (علی) افضل آنها است. [۴۳۰] سوره واقعه، آیه ۱۱. [۴۳۱] صحیح ابن ماجه، ص ۱۲، و سید بن طاووس، طرائف، ص ۱۸۳. [۴۳۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۳ ابوسعید خدری می‌گوید: چون برای دادن بشارت به سراغ علی - علیه السلام - رفتیم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره‌ی تو چنین فرموده است، او کمترین اظهار خوش حالی و مسرتی نکرد، مثل اینکه قبلا از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده بود و این سخن ابوسعید خدری را نسائی در خصائص ص ۴۰ و حاکم در مستدرک الصحیحین ج ۳، ص ۱۲۲ و ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۲ ذکر کرده‌اند. [۴۳۳] «انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» سوره احزاب، آیه ۳۳: خدا چنین می‌خواهد که هر آلایشی را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند. (آیه مطابق اخبار موافق و مخالف راجع به پیامبر و علی و فاطمه و حسنین - علیهم السلام - است و اگر راجع به زنان پیامبر بود بایستی ضمیر مونث ذکر شود تا مطابق با سیاق جمله صدر آیه باشد. [۴۳۴] «فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساننا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین» سوره آل عمران، آیه ۶۱ (پس هر کس با تو در مقام مجادله برآید درباره‌ی عیسی در حالی که بعد از آن که به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی بگو: بیاید ما و شما با فرزندان و زنان و خود با هم به مباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار کنیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم) تمام محدثین اهل سنت گفته‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مباحله از زنان فقط فاطمه -

سلام الله علیها- را آورد و همسرانش را نیاورد. [۴۳۵] ذخایر العقبی، ص ۹۲ و مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۶۵ و مناقب احمد بن حنبل بنا به نقل احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۹۳ و صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۶۴ و تاریخ طبری، ج ۳ و صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۷ و ابن مغزلی این روایت را به چند طریق در کتاب خود آورده است و از آن جمله اینکه پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «علی منی مثل راسی من بدنی» (علی نسبت به من، مثل سرم نسبت به بدنم است) مناقب، ص ۹۲ گرفته شده از کتاب طرائف، ص ۱۷۸. قابل توجه است که ترمذی وقتی این حدیث را ذکر کرده گفته است: «هذا حدیث حسن صحیح». [۴۳۶] ذخایر العقبی، ص ۶۴ و استیعاب، ج ۲، ص ۴۶۴ و ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۴. [۴۳۷] مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۶. [۴۳۸] فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۶. [۴۳۹] تفسیر «کبیر» ج ۸، ص ۸۶. [۴۴۰] «ما کان محمدا ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتمه دهنده پیامبران و رسولان است. سوره احزاب آیه ۳۳. [۴۴۱] از جمله کسانی که در آیه‌ی شریفه‌ی مباحله، علی- علیه السلام- را نفس پیامر دانسته‌اند: مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۲۰ و احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۸۵ و طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۱۹۲ و حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰ و ابونعیم اصفهانی، دلائل النبوه، ص ۲۹۷ و واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۷۴ و فخر رازی تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۵ و ابن الاثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۰ و ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۷ و بیضاوی، تفسیر، ج ۲، ص ۲۲ و آلوسی، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۶۷ و طنطاوی، الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۰ و زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۱۹۳ و عسقلانی، الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۳ و ابن صباغ مالکی، فصول المهمه، ص ۱۰۸ و علامه قرطبی، جامع الاحکام، ج ۳، ص ۱۰۴. جهت اطلاع بیشتر به کتاب احقاق الحق و اذهاق الباطل، ج ۳، ص ۴۶ و جلد اول کتاب «فاطمه در کلام اهل سنت» مراجعه کنید. [۴۴۲] الصواعق المحرقة، ص ۷۷، حدیث ۳۴. [۴۴۳] احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵ و صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۴۰ و تاریخ بغداد ج ۵، ص ۳۰۰ و مستدرک حاکم نیشابوری ج ۳، ص ۱۵۰ و تذکره الخواص، ص ۱۷، و ذخایر العقبی، ص ۱۷ و مناقب مغزلی، ص ۱۳۲ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸ و مستدرک الصحیحین، ج ۲ و حلیه الاولیاء ج ۴، ص ۳۰۶ و کنز العمال، ج ۱، ص ۱۵۰ و ج ۶، ص ۲۱۶ و معجم الصغیر، ص ۱۷۰ و فیض القدیر، ج ۳، ص ۳۵۶. [۴۴۴] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷ و ج ۴، ص ۴۷۱ و ج ۵، ص ۱۸۱ و صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸ و اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۲ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳ و سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۴۸ و صواعق، ص ۷۵ و مناقب، ص ۲۳۵ و تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷ و ۳۳۹ و فتح الباری، ج ۸، ص ۷۶. [۴۴۵] سوره مائده، آیه ۵۵. [۴۴۶] از اهل سنت کسانی که این آیه شریفه را در شأن علی- علیه السلام- روایت کرده‌اند از جمله: کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۰۵ و ذخایر القبی، ص ۸۸ و فتح الغدیر، ج ۲، ص ۵۰ و جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۸ و اسباب النزول واحدی، ص ۱۴۷ و لباب النقول، ص ۹۰ و تذکره الخواص، ص ۱۸ و نور الابصار، ص ۱۰۵ و جامع البیان، ج ۳، ص ۱۶۵ و الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۹۳ و تفسیر کبیر، ج ۸، بحث سوره‌ی مائده ص ۲۰۰ و صحیح نسائی، ج ۴، ص ۲۰۰ و تفسیر روح المعانی ج ۸، ص ۲۵۰ و کفایه الطالب، ص ۳۰۰ و مناقب خوارزمی، ص ۱۵۰ و ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۸۰ و ریاض النضره ج ۲، ص ۵۰۰ و تفسیر بیضاوی ج ۱، ص ۱۹۰ و تاریخ دمشق ج ۳ و فصول المهمه ج ۱، ص ۴۰۰ و تاریخ بغداد ص ۲۰. [۴۴۷] طرایف، ص ۳۰۰. [۴۴۸] مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۸. [۴۴۹] الصواعق المحرقة، ص ۲۵، مسند، ج ۱، ص ۱۱۹ و ص ۱۱۸ و مسند، ج ۵، ص ۳۴۷ و فصول المهمه، ص ۲۷ و البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۴۹، ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۱۶۹ و مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۳۳ و تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۲۹۲ و سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۰۹ و اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۱۴ و الاصابه فی التمزیز، ج ۴، ص ۴۱ و سنن ابن ماجه، ج ۱، باب فضائل علی- علیه السلام- العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۰، الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۰ و التلخیص در پاورقی مستدرک ج ۳، ص ۱۵۰ و تذکره الخواص ص ۱۹، و مطالب السئوال، ص ۸۰ و کفایه الطالب، ص ۳۰۰ و مناقب ابن مغزلی، ص ۱۹ و ۲۶ و ۸۰ و تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۹۰ و فیض الغدیر، ج ۵، ص ۲۱۷ و مسند ابی داود، ج ۱، ص ۲۳ و کنز

العمال، ج ۶، ص ۶۰ و ۱۵۶ و سنن بیهقی، سنن اکبری، ج ۱۰، ص ۱۴ و اسباب النزول، ص ۱۵۰ و ثعلبی بنا به نقل الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۸ و فخر رازی، ج ۳، ص ۶۳۶ و فتح القدیر، ج ۳، ص ۵۷ و تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۷۲ و ینابیع الموده، ص ۱۲۰ و عمدہ القاری، ج ۸، ص ۵۸۴ و شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۸ و نور الابصار، ص ۷۱ و مناقب خوارزمی، ص ۲۱۷. و حدیث غدیر در تمام منابع فوق الذکر آمده است و در بعضی از منابع حدیث مزبور با اندک تعییر و اختلاف الفاظ بیان شده است. این حدیث را علامه امینی در الغدیر، ج ۱، ص ۱۴ تا ۶۱ از صد و ده نفر از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و از هشتاد و چهار نفر از تابعین و از سیصد و شصت نفر از علما و محدثین عامه و اهل سنت نقل فرموده است. [۴۵۰] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۵ و ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۹ و مناقب احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۸. [۴۵۱] ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۹. [۴۵۲] مناقب ابن مغزلی، ص ۹۱، ذخایر العقبی، ص ۶۶. [۴۵۳] میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۱۷ و صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹ و صحیح ابن ماجه، ص ۱۲ و مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶ و خصائص، ص ۱۸ و ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۲۶ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴ و کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۵. [۴۵۴] ابطال الباطل، ج ۲، ص ۳۰۰. [۴۵۵] ینابیع الموده، ص ۱۲۱، باب ۴ در شبیه بودن علی - علیه السلام - به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و فضائل علی قابل شمارش نیست. [۴۵۶] سوره هود، آیه ۱۷ (آیا آن کسی که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می باشد...). [۴۵۷] مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۰. [۴۵۸] سوره طلاق، آیه ۱. [۴۵۹] احزاب، آیه ۴۳. [۴۶۰] سوره احزاب، آیه ۵۳. [۴۶۱] طبق روایات شیعه اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هنگام رحلت در خانه عایشه بوده است حقیقت ندارد، برای اینکه از عایشه در سیره‌ی ابن هشام و سیره‌ی ابن کثیر نقل شده است: ما فوت پیامبر را متوجه نشدیم تا زمانی که صدای بیلها بلند شد. [۴۶۲] سوره احزاب، آیه ۳۳. [۴۶۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۲ و ۲۷۳. [۴۶۴] سوره انفال، آیه ۴۲. [۴۶۵] دلائل الصدق، ج ۳، ص ۶۸ و ۶۹. «مطالب کتاب دلائل الصدق در کتب اهل سنت هم بود ولی از نظر عبارت یک مقدار پراکنده بود.» [۴۶۶] سوره انفال، آیه ۴۲. [۴۶۷] سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۰۸، باب القضاء بالیمین و الشاهد. ابی داود چهار روایت دیگر را از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل می کند که وی به یک شاهد و قسم قضاوت فرمود. [۴۶۸] صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۴، کتاب الاقضیه باب وجود الحکم بشاهد و یمین. [۴۶۹] سنن الکبری، ج ۱۵، ص ۲۰۲، باب القضاء بالیمین مع الشاهد. بعد بیهقی ۵۹ روایت دیگر را از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - به سندهای مختلف نقل کرده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به یک شاهد و قسم حکم می فرمود. [۴۷۰] صحیح بخاری، ج ۱۱، ص ۱۹۸، کتاب الشهادات و در پاورقی به شرح کرمانی آمده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به یک شاهد و قسم حکم می فرمود و بعد توضیح داده است: مراد از یمین مدعی با شاهد است. [۴۷۱] کنز العمال، ج ۳، ص ۱۷۸. [۴۷۲] سوره هود، آیه ۱۷، آیا پیامبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد و زبانش بدان گویاست. [۴۷۳] الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۲۴ و فرائد المسطین، ج ۱، ص ۳۳۸، حدیث ۲۶۰ و شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱ و ینابیع الموده، باب ۲۶، ص ۹۹ و تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۴۶ و تفسیر جامع البیان، ج ۱۲، ص ۱۰ و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۶ و حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸ و مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۰. [۴۷۴] سوره احزاب، آیه ۳۳. [۴۷۵] منابع اهل سنت که این حدیث را نقل کردند عبارتند از: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰، و صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۲۰۰ و مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۸، خصائص، ج ۲، ص ۶۴ و مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۹۲ و فصول المهمه، ص ۹، و ذخایر العقبی، ص ۲۲ و ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۸۸ و الصواعق المحرقة، ص ۵ و نور الابصار، ص ۱۰ و تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۵، و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۰ و اسعاف الراغبین، ص ۹۷ تمام این کتب چاپ بیروت هستند و برای اطلاع بیشتر به کتاب «فاطمه - سلام الله علیها - در کلام اهل سنت» ج ۱، فصل «طاهره» مراجعه فرمایید. [۴۷۶] الصواعق، ص ۷۶، حدیث ۲۱ و مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴ و کفایه الطالب، ص ۲۵۳ و تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۱۷ و فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۶ و کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۷، المعیار و الموازنه، ص ۱۱۹، و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵، و مناقب خوارزمی، ص ۵۶ و الامامه

والسیاسه، ج ۱، ص ۷۸ و تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱ و صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸. [۴۷۷] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۵۳، حدیث ۲۵۳۷، کتاب الشهادات، باب ۲۹. [۴۷۸] طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱۸. [۴۷۹] سوره بقره، آیه ۲۸۲. [۴۸۰] سوره ی طلاق، آیه ۲. [۴۸۱] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۴۵. [۴۸۲] تاریخ الخلفاء، ص ۷۴. [۴۸۳] صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۳۷، حدیث ۳۱۳۷ و باز هم بخاری در باب ما قطع النبی من البحرین از کتاب خمس و در باب من تکفل عن میت دینا، هم آن را گفته است. [۴۸۴] فتح الباری، ج ۵، ص ۲۹۰. [۴۸۵] فتح الباری، ج ۴، ص ۴۷۴، تفسیر حدیث ۲۲۹۶، و در کتاب مغازی و کتاب فرض الخمس هم همین را گفته است. [۴۸۶] فتوحات المکیه، ج ۱، (چهار جلدی) ص ۱۹۶، باب ۲۹. [۴۸۷] فتوحات المکیه، ج ۱، (چهار جلدی) ص ۱۹۶، باب ۲۹. [۴۸۸] مفسرین می گویند مقصود از گناه گذشته و آینده، دعوت قبل از هجرت و بعد از هجرت او بوده و در اخبار از معصوم- علیه السلام- نقل شده که پیامبر را گناهی نیست، مراد گناهان امت و شیعیان است. [۴۸۹] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۰۰، و صحیح مسلم، ج ۱۲، باب الفئی و صحیح بخاری، کتاب خمس، ج ۸، ص ۸ و کتاب مغازی، ج ۱، ص ۱۵۰ و سنن الکبری، ج ۹، ص ۱۳، باب الفئی و الصواعق المحرقة، فصل چهارم، ص ۵۹ و وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۷. [۴۹۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۲. [۴۹۱] ابوبکر و عمر خود را ولی پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- می خوانند در حالی که رسول خدا آنها را در هنگام رحلت از رعایای لشکر اسامه بن زید قرار داده بود. [۴۹۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۵. [۴۹۳] کنز العمال، ج ۴، ص ۱۴۰، باب خلافت ابوبکر. [۴۹۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴. [۴۹۵] تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۲۱۰، ذیل آیه ۱۱ سوره نساء. و همین سخن فخر رازی را سهمودی در الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۶ تحت عنوان غضبها مختصر ذکر کرده است. [۴۹۶] تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۲۱۰. [۴۹۷] سوره طلاق، آیات ۱۰ و ۱۱. [۴۹۸] سوره نحل، آیه ۴۴. [۴۹۹] سوره زخرف، آیه ۴۴. [۵۰۰] سوره شعراء، آیه ۲۱۴. [۵۰۱] سوره نجم، آیات ۳-۴. [۵۰۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۰. [۵۰۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۸ و وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۶ و سنن الکبری، باب فلاخت ابوبکر، از آنجا که متن عربی مسند احمد بن حنبل و ابن ابی الحدید یک محتوا بودند، لذا به یک ترجمه فارسی اکتفا شد. [۵۰۴] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۳ و سنن الکبری، ج ۹، ص ۴۳۸، کتاب الفیء، و صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۷۶، کتاب قسم الفیء و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۵۰ و سنن نسائی، ج ۳، ص ۳۰۰ و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۰۰ همان جلد روایتی را ذکر کرده که عایشه گفته است: همسران پیامبر- صلی الله علیه و آله و سلم- خواهان ۱/۸ ارث وی شدند. [۵۰۵] معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۹. [۵۰۶] سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۴۴. [۵۰۷] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۹. [۵۰۸] تاریخ الرسل والملک، ج ۳، ص ۱۰۹ و شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۴ و مستدرک، ج ۴، ص ۸ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۰۳، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸ و ۳۹. [۵۰۹] سوره تحریم، آیه ۱۰، خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت کردند. [۵۱۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۴. [۵۱۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۵۷. [۵۱۲] سوره احزاب، آیه ۳۳ (و در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت آرایش و خودآرایی نکنید). [۵۱۳] الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۰. [۵۱۴] سوره تحریم، آیه ۴. [۵۱۵] الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۰، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۷. [۵۱۶] سوره احزاب، آیه ۵۳. ای کسانی که به خدا ایمان آوردید به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر اینکه به شما اذن دهد. [۵۱۷] صحیح مسلم، ج ۹، ص ۱۶۱ در کتاب فصل المدینه و صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷. [۵۱۸] صحیح مسلم، ج ۹، ص ۱۶۱ در کتاب فصل المدینه و صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷. [۵۱۹] طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۹۵. [۵۲۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۱۹۳. [۵۲۱] احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۴۳، و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۶. [۵۲۲] احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۴۳، و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۶. [۵۲۳] سوره حجرات، آیه ۲. [۵۲۴] سوره احزاب، آیه ۵۷. [۵۲۵] سوره نساء، آیه ۶۵. [۵۲۶] الجمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۰، و طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۹۸. [۵۲۷] سوره تحریم، آیات ۱-۵. [۵۲۸] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۹۸. [۵۲۹] صحیح بخاری، ج ۶، کتاب التفسیر، تفسیر سوره تحریم، ص ۱۵۹، حدیث ۴۵۹۰ و بخاری در حدیث ۴۵۹۴ نیز این

مطلب را یاد آور شده است و طرایف، ص ۴۳۲ و ۴۳۳. [۵۳۰] الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۳ و کنز العمال، ج ۲، ص ۵۲۷، تفسر سوره تحریم. [۵۳۱] سوره احزاب، آیه ۳۳ (در خانه‌هایتان بمانید و مثل زنهای جاهلیت آرایش کرده از خانه بیرون نیایید). [۵۳۲] طرایف، ص ۴۳۴. [۵۳۳] طبقات، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۰۸. [۵۳۴] سوره احزاب، آیه ۳۳. [۵۳۵] کنز العمال، ج ۶، ص ۸۴ و مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۹. [۵۳۶] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۵ و ۵۴۸ و مسند ابن حنبل، ج ۳، ص ۹۷ و فتح الباری، ج ۱۶، ص ۱۶۵ و به گفته وی ابویعلی و بزار حدیث را صحیح دانسته‌اند و حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۸ و در مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۳ و الاصابه، ج ۸، قسم اول، ص ۱۱۱ و الامامه والسیاسه، ص ۵۵ و نور الابصار، ص ۸۱ و بغداد، ج ۹، ص ۱۸۵ و استیعاب، ج ۲، ص ۷۴۵ و در طبقات، ج ۸، ص ۵۶. [۵۳۷] «ما از خدا هستیم و به طرف او برمی گردیم» سوره بقره، آیه ۱۵۶. [۵۳۸] مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۹۳ و کنز العمال، ج ۶، ص ۳۷ و خصائص، ج ۲، ص ۱۳۷ و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴ و بخاری کتاب «بدء الخلق» باب نامه‌های رسول خدا به کسری و قیصر. [۵۳۹] صحیح بخاری، ج ۲۴، ص ۱۷۳، کتاب الفتن. [۵۴۰] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۰۸. [۵۴۱] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۵۳ و تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۰۷ و مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۱۴ از ام سلمه و در مورد دیگر از ابن عمر روایت کرده‌اند. [۵۴۲] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۵۳ و تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۰۷ و مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۱۴ از ام سلمه و در مورد دیگر از ابن عمر روایت کرده‌اند. [۵۴۳] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۵۳ و تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۰۷ و مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۱۴ از ام سلمه و در مورد دیگر از ابن عمر روایت کرده‌اند. [۵۴۴] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۴. [۵۴۵] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۰، (البته رقم صفحات مجلدات ۸-۷ طبقات از ۱ الی ۵۶۱ می‌باشد. [۵۴۶] تذکره الخواص، ص ۴۶، بلاغات النساء، ص ۸. [۵۴۷] العقد الفرید، فی وقعه الجمل، ابن قتیبه، عیون اخبار، ج ۱، ص ۲۰۲. [۵۴۸] طبقات ابن سعد، حالات عایشه، ج ۸، ص ۲۸۰. [۵۴۹] طبقات النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۴ و مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۶ و طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۱ و معارف ابن قتیبه، ص ۵۹. [۵۵۰] اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۴ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱. [۵۵۱] طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۰. [۵۵۲] موده القربی، مودت سوم. [۵۵۳] اسد الغابه فی معرفه الصحابه، حالات علی - علیه السلام - [۵۵۴] ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۱. [۵۵۵] مقاتل الطالیین، ص ۴۳. [۵۵۶] مقاتل الطالیین، ص ۴۲. [۵۵۷] کنز العمال، ج ۱۲، حدیث ۳۴۴۴۰۵. [۵۵۸] صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۹۹، باب فضائل خدیجه و بخاری باب فضائل، و نووی در شرح این حدیث گفته است که این حدیث در نزد جمهور حجت است. [۵۵۹] صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۲۰۲ و صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۱. [۵۶۰] صحیح مسلم، ص ۲۰۱. [۵۶۱] صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۲۰۲ که البته در چاپ جدید کلام پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - «قومی عنی الی ناحیه» نیست. [۵۶۲] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴ و خصائص، ج ۲، ص ۲۸ و مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۷۵ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۴. [۵۶۳] ذخائر القعبی، ص ۴۴ و تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۷۸ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۱، حدیث ۳۸۶ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶ و فیض القدیر، ج ۵، ص ۸۷ و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸ و لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۶۰ و ینابج الموده، ص ۱۱۷ و کتب دیگر. [۵۶۴] صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۵۹. [۵۶۵] صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۶۰. [۵۶۶] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۴۶-۲۶۷، به نقل از شافی، سید مرتضی. [۵۶۷] سوره شوری، آیه ۱۰. [۵۶۸] سوره نمل، آیه ۱۶. [۵۶۹] سوره مریم، آیه ۶. [۵۷۰] عن النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - ما خالف کتاب الله فاضربو به عرض الجدار او فدعوه... هر چیزی که مخالف کتاب خدا بود به دیوار بزید و یا رها کنید «اصول کافی»، ج ۱، ص ۵۵ و باب: فضل العلم، الاخذ بالسنة». [۵۷۱] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۱. [۵۷۲] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹، و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۸۷. [۵۷۳] الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۴. [۵۷۴] الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۴. [۵۷۵] الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۴. [۵۷۶] سید علی همدانی، مودت القربی، مودت سیزدهم و صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰، فصل الخطاب و مسند احمد بن حنبل، ج ۱، مسند فاطمه الزهرا - سلام الله علیها - [۵۷۷] فاطمه زهرا - سلام الله علیها - در کلام اهل سنت، ج ۱، ص ۱۵، ص ۲۶۳. [۵۷۸] شرح نهج البلاغه، ج

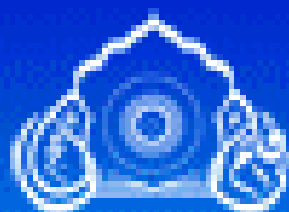
۱۶، ص ۲۸۱. [۵۷۹] سیره‌ی حلییه، ج ۳، ص ۳۶۱. [۵۸۰] صحیح بخاری، ج ۴، باب فرض الخمس، حدیث ۱۲۶۵، کتاب الفرائض، ج ۹، ص ۵۵۱، حدیث ۱۵۷۴ و فتح الباری، آخر کتاب، جهاد، فرض الخمس و کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج ۵، ص ۲۵۲ حدیث ۷۰۴. [۵۸۱] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۱. [۵۸۲] صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴ و کنز العمال، باب خلافة ابوبکر، و وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۵ و جامع الاصول، فضائل فاطمه - سلام الله علیها - و شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۶ و سنن ابی داود، باب الفیثی والغنیمه. [۵۸۳] منتخب کنز العمال، در حاشیه مسند، باب امارت صدیق، ج ۱، ص ۱۰۰ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۴ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۵ و شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳ و منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۲۰ و روزبهان در ابطال الباطل. [۵۸۴] مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴ و الاصابه فی المعرفه الصحابه، ج ۸، ص ۱۶۰ و ینایع الموده، باب ۵۵، ص ۱۷۳ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۶ و ذخایر العقبی، ص ۳۹ و تذکره الخواص، ص ۱۷۵ و مقتل الحسین - علیه السلام -، ص ۵۲ و کفایه الطالب، ص ۲۱۹ و الفصول المهمه، ص ۱۵۰ و نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸ و نور الابصار، ص ۴۵ و کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱ (تمام این کتب چاپ قدیم است) و الصواعق المحرقة ص ۱۰۵. [۵۸۵] سوره طه، آیه ۱۲۷. [۵۸۶] فیض القدر، ج ۴، ص ۴۲۱. [۵۸۷] صحیح بخاری، کتاب المغازی، غزوه خیبر، ج ۵، ص ۲۵۲، حدیث ۷۰۴، و صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی «لا نورث» و سنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۰، و مشکل الاثار، ج ۱، ص ۴۷. [۵۸۸] تاریخ الاسلام الذهبی، باب خلفاء الراشدین، ص ۲۱، و صحیح بخاری، باب فضائل، ج ۴، ص ۲۰۹ و ۲۱۰ و صحیح مسلم، باب جهاد و السر، احادیث ۱۷۵۸ و ۱۷۵۹ و ۱۷۶۱ و باب الفیء ج ۱۲، ص ۷۷ و نسائی، باب الفیء، ج ۷، ص ۱۳۲. [۵۸۹] صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ج ۱۴، ص ۲ و فیض القدر، ج ۴، ص ۴۲۱ و ذخایر العقبی، ص ۳۷ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲، حدیث ۳۴۲۴۳ و خصایص، ص ۳۵. [۵۹۰] الصواعق المحرقة، ص ۲۸۹، و صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹ و مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۱۹ و مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۵۹۰ و مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲، و صحیح مسلم، باب مناقب الصحابه، ج ۱۶، ص ۱۴۰ و برای اطلاع بیشتر به جلد اول همین کتاب «فاطمه زهرا (س) در کلام اهل سنت» مراجعه شود. [۵۹۱] صحیح مسلم، ج ۱۵، باب فضائل فاطمه (س). [۵۹۲] مجله الرساله المصریه، شماره ۵۱۸ و علامه محمود ابو ریه در کتاب ابوهیره، ص ۱۶۹ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۰، و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۶. [۵۹۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۶. [۵۹۴] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۴. [۵۹۵] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۱. [۵۹۶] سوره اسراء، آیه ۳۱. [۵۹۷] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۷. [۵۹۸] الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۴. [۵۹۹] منتخب کنز العمال، ج ۴، ص ۳۶۱، و سنن بیهقی فی شعب الایمان. [۶۰۰] تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، حالات ابوبکر، و کنز العمال، ج ۵، حالات ابوبکر. [۶۰۱] صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب عمر. [۶۰۲] کنز العمال، ج ۶، ص ۳۶۵، و فتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۰۸ و حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۹۹، و حیاة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵ و تاریخ خلفاء، ص ۱۴۲. [۶۰۳] تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۸، و ج ۴، ص ۲۱۹. [۶۰۴] تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۸، و ج ۴، ص ۲۱۹. [۶۰۵] منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۶۹. [۶۰۶] «ان الله یغفر الذنوب جمیعا» سوره زمر، آیه ۵۱. [۶۰۷] سوره نساء، آیه ۱۸-۱۷. [۶۰۸] تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۱۲ الی ۳۱۵. [۶۰۹] «لا تفتنظوا من رحمه الله» سوره زمر، آیه ۵۱. [۶۱۰] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲. [۶۱۱] صحیح بخاری، ج ۱۵، باب فرش الخمس. اینکه بخاری از قول عایشه گفته است فاطمه - سلام الله علیها - بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شش ماه زنده بود، طبق روایات شیعه صحیح نیست، گرچه بعضی از اهل سنت هم گفته‌اند: بی‌بی دو عالم در سن ۱۸ سالگی بعد از گذشت ۷۵ و یا ۹۵ روز از رحلت پیامبر اکرم از دنیا رفته است. [۶۱۲] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۵. [۶۱۳] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۰. [۶۱۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۶. [۶۱۵] سوره مائده، آیه ۸۰. [۶۱۶] سوره حج، آیه ۱۱. [۶۱۷] سوره اعراف، آیه ۹۶. [۶۱۸] سوره زمر، آیه ۵۱. [۶۱۹] سوره رعد، آیه ۵. [۶۲۰] سوره حج، آیه ۱۳. [۶۲۱] سوره کهف، آیه ۵۰. [۶۲۲] سوره بقره، آیه ۱۲. [۶۲۳] سوره یونس، آیه ۳۵. [۶۲۴] سوره هود، آیه ۲۸. [۶۲۵] بلاغات النساء، ص ۱۹، و اعلام

النساء، ص ۱۲۳، و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۳، و كشف الغمه، ص ۱۴۷، از جوهری. [۶۲۶] سوره ی مائده، آیه ۵۵ (ولی امر و یاور شما فقط خدا و رسول او و آن مومنانی خواهند بود که نماز را پای داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند). به اتفاق مفسرین عامه و خاصه مراد از این آیه علی - علیه السلام - می باشد. [۶۲۷] مناقب ابن مغزلی، ص ۱۸ و مناقب خوارزمی، ص ۲۱۷ و ینایع الموده، ص ۳۶ و تفسیر ثعلبی بنا به نقل الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۸، و مسند ابن حنبل، ج ۵، ص ۳۴۷ و فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۱۷ و صواعق المحرقة، ص ۲۶، و تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۹۰، و مسند ابی داود، ج ۱، ص ۲۳، و کنز العمال، ج ۶، ص ۶۰ و سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۰۰ و اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۴، و الاصابه، ج ۴، ص ۴۱، و مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۰، و خصائص، ص ۲۳، و ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۱۶۹. [۶۲۸] اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۴. [۶۲۹] طبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۷. [۶۳۰] مسند احمد بن حنبل، باب مسند فاطمه - سلام الله علیها -، ج ۶، ص ۴۶۱ و ۴۶۲. [۶۳۱] الذریه الطاهره، ص ۱۶۵، و مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۱۰ و ۴۶۲ و در باب فضائل این کتاب در حدیث های ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۰۷۴ آمده است، فقال: لا والله لا یکشفها احد ثم حملها بغسلها ذلك فدفنها» و طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۲۸ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۰ و الذبلی نصب الریه، ج ۲، ص ۲۵۰ و حلیه الاولیاء، ج ۸، ص ۴۳۲ و ذخایر العقبی، ص ۵۳ و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶۴. [۶۳۲] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۰ و فتوح البلدان، ص ۳۶، و السقیفه و فدک، ص ۶۷. [۶۳۳] كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۰. [۶۳۴] فتوح البلدان، ص ۲۷ و ۳۱ و ۳۴ و سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۳ و ۱۹۴. [۶۳۵] مغازی و اقدی، ج ۲، ص ۷۰۶. [۶۳۶] سیره النبوه، ج ۳، ص ۳۶۸. [۶۳۷] فتوح البلدان، ص ۴۱ و ۴۶ و احکام القرآن جصاص، ج ۳، ص ۵۲۸ و تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۹۵ و ۹۷. [۶۳۸] سوره ی اسراء، آیه ۲۶. [۶۳۹] الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷. [۶۴۰] کنز العمال، ج ۳، ص ۷۶۷. حدیث ۸۶۹۶ و باب صلہ الرحم، و میزان الاعتدال، ج ۳۰، ص ۱۳۵. [۶۴۱] فتوح البلدان، ص ۴۶. [۶۴۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶. [۶۴۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶۸، ۲۸۴. [۶۴۴] سیره ی حلی، ج ۳، ص ۲۹۹. [۶۴۵] مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۰. [۶۴۶] معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸. [۶۴۷] وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۸۸. [۶۴۸] وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۰۰۰. [۶۴۹] وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۹۷ و صواعق المحرقة، ص ۲۳ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۲. [۶۵۰] باغستانهای هفتگانه (حوابط سبعة). [۶۵۱] سقیفه و خلافت، و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۰. [۶۵۲] الاموال، ج ۳، ص ۱۶. [۶۵۳] فتوح البلدان، ص ۴۲، و معجم البلدان، ج ۴، ماده فدک، ص ۲۳۹. [۶۵۴] السقیفه والخلافه، ص ۲۰۰، و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۰. [۶۵۵] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۲، حوادث سال هفت هجری قمری. [۶۵۶] الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۱. [۶۵۷] سوره ی حشر، آیه ۶. (و آنچه را که خدا از مال آنها (یعنی بنی نضیر) به رسم غنمیت باز داد، متعلق به رسول است که شما بر آن اسب و استری نتاختید و آزار نکشیدید ولیکن خدا رسولانش را بر هر که خواهد مسلط می گرداند و خدا بر هر چیز تواناست). [۶۵۸] سوره ی اسراء، آیه ۲۶. [۶۵۹] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۰. [۶۶۰] معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸، ماده فدک. [۶۶۱] لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۰۳، ماده فدک. [۶۶۲] المصباح المنیر، ص ۴۶۵. [۶۶۳] فتوح البلدان، ص ۳۸، و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۸. [۶۶۴] فتوح البلدان، ص ۴۵. [۶۶۵] معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۹، ماده فدک. [۶۶۶] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶. [۶۶۷] تاریخ المدینه المنوره، ج ۳، ص ۹۹۹. [۶۶۸] تاریخ المدینه المنوره، ج ۳، ص ۹۹۹ و فتوح البلدان، ص ۴۶، و ص ۴۷. [۶۶۹] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۷. [۶۷۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۷. [۶۷۱] برای اینکه آن در مراحل بعد می باشد. [۶۷۲] سوره ی مریم، آیه ۶. [۶۷۳] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۹. [۶۷۴] فصول المهمه، ص ۷. [۶۷۵] ینایع الموده، باب فصایل فاطمه - سلام الله علیها -. [۶۷۶] تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷ و نور الابصار، ص ۵۱ و شرف النبی، ص ۲۴۹. [۶۷۷] تفسیر کبیر، ج ۱۷، ص ۱۶۶. [۶۷۸] صواعق، ص ۸۷ و شرح مواهب، ص ۷. [۶۷۹] در ترجمه این اشعار از کتاب فاطمه - سلام الله علیها - از ولادت تا شهادت، آیه الله قزوینی و ترجمه علی کرمی، استفاده شده است. [۶۸۰] این اشعار، از کتاب «فاطمه از ولادت تا شهادت» ترجمه دکتر فریدونی برداشت شده است. [۶۸۱] از حسن بصری. [۶۸۲] كشف الغمه، ص ۱۴۰. [۶۸۳] تذکره الخواص، ص ۲۰۰،

شرح حالات فاطمه زهرا- سلام‌الله‌علیها- و بر سوئی، تفسیر جامع البیان، ج ۸، ص ۳۰۰، در تفسیر سوره هل اتی جزء ۲۹. [۶۸۴] یکی از شعرای عرب. [۶۸۵] شعر از قتاده بن ادریس (شریف مکه) به نقل از کتاب «فدک» آیه الله سید حسن قزوینی است. [۶۸۶] معجم البلدان، ج ۴، باب فدک، و شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۷. [۶۸۷] اخبار سید حمیری، ص ۱۶۰، در این اشعار کمیت پرده‌پوشی کرده و واقعیت را نگفته است و سید حمیری و شیخ بهائی جواب کمیت را داده‌اند. به کتاب فدک، سید حسن قزوینی، ص ۱۱۶ الی ۱۱۸ مراجعه شود. [۶۸۸] بسیاری از مورخین و سیره نویسان اهل سنت این اشعار را در آثار خود آورده‌اند. [۶۸۹] در بعضی از نسخه‌ها «و ان افتقادی فاطما بعد احمد» آمده است. [۶۹۰] الفصول المهمه، ص ۱۴۸. [۶۹۱] الفصول المهمه، ص ۱۴۸ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۳، شرح حالات فاطمه- سلام‌الله‌علیها-. [۶۹۲] ناسخ التواریخ، شرح حالات فاطمه زهرا- سلام‌الله‌علیها-، ص ۱۹۸ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷. [۶۹۳] ناسخ التواریخ، شرح حالات فاطمه زهرا- سلام‌الله‌علیها-، ص ۱۹۸ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

